

عبدالرحمن خان



د کابل پایلوچان



امیر کرور سوري



شهاب الدین غوري



خوشال خان خټک

دایرة المعارف
جوانمردي

(فتوت)

تالیف:

ابومسلم مدیر محمد حیدر الیناي

انتشارات مکتبه فریدیه

ادرس: بازار قصه خواني، محله جنکي پشاور

۰۳۳۳۹۲۳۵۴۶

۰۳۴۵۹۰۳۵۸۷۰



ابومسلم خرا



سید جمال الدی



علامه اقبال لا



جلال الدین



وزیر محمد اکب

بسم الله الرحمن الرحيم

مشخصات:

نام کتاب :: **دایرة المعارف جوانمرد** (فتوت)

نویسنده :: ابومسلم مدیر محمد حیدر الینایي

ناشر :: **مکتبه فریدیه/پشاور پاکستان**

دیزاین پشتی: رحمن الله بهیر

شمارگان :: ۱۰۰۰ نسخه

تاریخ چاپ :: ۱۳۹۰ هجری شمسی/ ۲۰۱۱ میلادی

ادرس: مکتبه فریدیه، محله جنگی پشاور/پاکستان

تیلفن: ۰۳۴۵۹۰۳۵۸۷۰/۰۳۳۳۹۲۶۱۵۴۵.

همه حقوق محفوظ است

بسم الله الرحمن الرحیم

اینجانب ابو مسلم محمد حیدر الینایی که نویسنده کتاب

دایرة المعارف جوانمردی (**فتوت**) هستیم اقرار میکنیم که د

چاپ این کتاب را برای مدیر مکتبه فریدیه مولوی محمد ظفر حق

میدهیم ودیگر هچکس اجازه چاپ را ندارد.

به احترام

ابومسلم مدیر محمد حیدر الینایی

یاد داشت ناشر

عیاری، فتوت و جوانمردی از صفات نیکوی انسانی بشمار میروند که خداوند جل جلاله در جوامع بشری آنرا به بعضی بندگان خویش عطاء فرموده و آنانرا به بهرمند نموند این صفت نیکو از افراد عادی متمایز گردانید اند.

صفات و خصلت های عیاری و جوانمردی بیشمار اند، در اینجا بعضی ازیر صفات مهم را یاد اور می شویم:

۱ عیار وجوانمردی چیزی که میگویند به همان گونه انجام میدهند (وحدت د بیان و عمل)

۲ هیچگاه در امانت مرتکب خیانت نمیگردد (۳) در صبر و تحمل بی مثال اند (٤ نمک حرامی نمیکند، وقتیکه باکس آب و نمک شد با ان خیانت نمیکند (٥) اگ دشمن نیز به خانه اش بیاید و از سفره وی نان خورند، بان دشمنی و کینه توز نمیکند (٦) اگر باکس نیکی کند هیچگونه پاداش و مزد ان رانیمگیرد (۷) همیش در خدمت دیگران اقرار دارند، و اگر این کار برایش به هر قیمت تمام میشوند ان دریغ نمیورزند (۸) اخلاص و صداقت شعار اصلی انان می باشد (۹) با عهد پیمان خود پابند بوده و وفادار می باشند (۱۰) پاک دامن می باشند و عفت ناموس دیگران تعرض نمیکنند (۱۱) سخی، مهمانواز و حق شناس می باشند (۲

دایرۃ المعارف جوانمردی

(فتوت)

تألیف ابو مسلم محمد حیدر الیسائی

CamScanner

شناسنامۂ کتاب:

نام کتاب: دایرہ المعارف جوانمردی (فتوت)

نویسندہ: محمد حیدر الینایی (ابو مسلم)

برگ آرا: عبد الرحیم یزدان پناہ

شمارہ گان: ۱۰۰۰ نسخہ

زیر اہتمام: مولوي محمد ظفر حقانی

ناشر

مکتبہ فریدیہ

محلہ جنگی عقب قصہ خوانی پشاور

۰۳۴۵-۹۰۳۵۸۷۰ ۰۳۳۳-۹۲۶۱۵۴۶

حقوق چاپ ونشر نزد ناشر محفوظ است

بسم الله الرحمن الرحيم



اتفاق په پښتانه کې پیدا نه شو
کنه ما به د مغول ګریوان پاره کړ



یکی از جوانمردان نورستان غازی خیر الدین معروف به (خیروک به به)

شناسی مختصر نویسنده :

اسم: محمد حیدر (الینالی) ولد شهید عبدالرزاق (نورستانی)
سال تولد و محل – ۱۹۴۹ در قریه کوردر علیا (کیتر) نورستان مرکزی
در جات تحصیل: مکتب ابتدالیه شاه دوشمشیره (رح) کابل و
مکتب متوسطه ابن سینا و دارالمعلمین اساسی کابل و تعلیمات عالی در علی گره
مسلم یونیورستی هند وکراچی پاکستان در رشته کتابداری (لایبري ساینس).

وظایف رسمی:

- معاون تالار مطالعه کتابخانه های عامه کابل
- مدیر فنی کتابخانه های عامه
- معاون ریاست ظبط اموال خاندان نادری
- نطاق پروگرام های محلی در رادیو افغانستان
- اشتراک در جهاد مقدس و قوماندان جبهه ابوذر غفاری (رض) ، کوردر واما نورستان مرکزی
- رئیس شورای انقلابی لین غربی پیچستان و نورستان
- معاون والی ولایت نورستان
- مشاور امنیتی الحاج عبدالقدیر رئیس شورای مشرقی

CamScanner

آثار علمی:

۱. رساله سنگر توحید (چاپی)
۲. رساله شهید الحاج محمد نظر (چاپی)
۳. رساله شهید وزیر خان و همرهانش (چاپی)
۴. دایرة المعارف جوانمردی (فتوت) (چاپی)
۵. دایرة المعارف کتابداری (قلمی)
٦. فرهنگ کوچک جوانمردی (قلمی)
۷. سیر تاریخ جوانمردی در سرزمین الینا (نورستان قدیم) (قلمی)
۸. کیتر باستان (قلمی)
۹. مبادی فن متن شناسی (قلمی)
۱۰. طب کلی والی (قلمی)
۱۱. فرهنگ مختصر نورستان (قلمی)
۱۲. فرهنگ مختصر تاریخ افغانستان (قلمی)
۱۳. فرهنگ چیست (قلمی)
۱۴. فرهنگ منتخبه اصطلاحات اسلامی (قلمی)
۱۵. مجموعه اخلاق جوانمردی از دیدگاه قرآن (قلمی)
۱٦. سرزمین مرد خیز کنرها (کیتر) (قلمی)
۱۷. رویای صادقی (خوابنامه) (قلمی)

CamScanner

پیشگفتار

«سایه خورشید سواران طلب — رنج خود و راحت یاران طلب
گرم شو از مهرو وزکین سرد باش — چون مه وخورشید جوانمرد باش
دردستانی کنی و درمان دهی — تات رسانندت بفرماندهی
عمر به خشنودی دلها گذار — تا ز تو خوشنود شود کردگار»
(نظامی گنجوی)

الحمد لله رب العالمین و الصلوه و السلام علی النبی الامی الامین و علی آله و اصحابه و ازواجه و زریاته و اهل بیته اجمعین.

بنده گان هوشیار و زیرک الله تعالی که از فتنه دنیا می ترسند آنرا رها کرده و فهمیدند که آن جای زنده گانی نیست و آنرا به مانند گرداب آب دانستند و بخاطر نجات از آن اعمال صالح را بحیث کشتی گرفتند و برای خویش راه اخیار و نیکان را برگزیده و مسلک صاحبان عقل و بصیرت که عبارت از (جوانمردی)

یعنـــی فـــتوت اســـت انتخاب و در سایه آن از شر انحرافات اخلاقی یعنی غرب زده گی و شرق زده گی که امروز مسبب آن امپریالیزم سرخ و سیاه است نجات یافتند. و از جریان حسن اخلاق جوانمردی و آداب آن که نمایانگر زنده گانی صالح وبردبارانه و خاکسارانه یی مشایخ جوانمردان و عیاران و شاطردان و پهلوانان که در دوره های تاریخی مخصوصاً در اوان اوج اسلام می زیستند سرمشق گرفته به تصحیح اخلاق و عادات خویش مطابق شرع محمدی (ص) کوشیده و برای با آبرو نگهداشتن ملت افغان به یک حرکت صالح و مردانه اخلاقی بپا شده نگذارند که این کشور مجاهد پرور را دشمنان دین ووطن متلاشی و به پارچه های چند جدا سازند.

(نهضت جوانمردی) را بخاطری انتخاب کرد که یک مسلک پسندیده الله است و آنکه که جوانمرد است در زنده گی از طریق راستی و درستی رفته و در عمل متقی و خداپرست و به مال و منال دنیا چندان اهمیت نمی دهد، زیرا که بعد از مرگ نه پادشاه و نه خان و نه گدا با خود چیزی برده نمی توانند و باید هر چیز که بدست آورد در راه خیر بذل و برای آسوده گی همنوعان بکار برد و از آن روی که اساس این جریان بر انسانیت و وارستگی و فدا کاری و بذل مال و جان در راه حق و حمایت از مظلومین استوار شده، عمل وپیروی هم از آن عین دینداری است.

«پهلوانان وعیاران و دلاوران و مجاهدان غازی همیشه در هر دورهٔ از تاریخ بدین خصایص و صفات اخلاقی متصف بوده اند و با مسلک (جوانمردی) لباس تقوی و فضیلت به قامت خود راست کرده اند، چه آنانیکه در مقام جهانداری از

این مرز و بوم رانده اند و چه مردمانیکه با سرافرازی مردانه در زادگاه خویش زنده گی کرده و دلبستگی به عدالت و همت و اعانت مظلومین داشته اند، همگی به یک اندازه از خوی این حرکت مردانه که نمویش به خود شناسی و نوع دوتسی سی انجامد الهام گرفته اند.»

(جوانمردی) در قرون وسطی بحیث یک مسلک اجتماعی و اخلاقی بشمار میرفت و بحیث یک نیرو و وسیله آبادی شهر ها، کارخانه ها و دستگاه های هنری رواج و رونق داشت.

منشأ این حرکت مردانه به زمان پیشدادیان سرزمین ما (آریانای کبیر) افغانستان قدیم رسیده چنانچه در اوستا از سیرت اخلاقی مسلک جوانمردی چنین یاد شده است. **(شهریاری از آن کسی است که با برادر ناتوان خود کمک کند.)**

«این جریان فکری یادگار دوره یی است که درآن امتیازات طبقاتی بر مردم سخت گران تمام میشد، پس کسانیکه از طبقه بالا و مفسد بدشان می آمد و جویای نیک نامی بودند این راه را پیش گرفتند تا نسبت به طبقات ممتاز بر مردم سازگار تر و مهربان تر و گرامی تر باشند.»

بعد ازظهور دین مبین اسلام این نهضت با استفاده از آموزش وتعلیمات گرانبهای دین اسلام غنایی بیشتر حاصل و تکامل مزید نموده منظم تر گردیده در سراسر ممالک اسلامی نفوذ و (جامعه عظیم جوانمردان) ایجاد می گردد. آنست که در اواسط قرن دوم هجری در گوشه و کنار مردم در برابر بیدادگری

حکام جابر بر خاستند و راهنمای این جنبش های مردانه و وطنی و اسلامی بیشتر جوانمردان بوده اند.»

خانم المپتون در رساله خویش از (جامعه جوانمردان) به خصوص در دوران اسلامی بنام (جامعه یا انجمن همکار) یاد میکند، ابوریحان البیرونی کسی را که صاحب فتوت (جوانمردی) است مردی می شناسد که برای تحققق هدف دیگران کُوشش می کند و مِشکلات آنانرا به قصد تحصیل راه موفقیت آن تحمل می کند، بیرونی می گوید: (فتی) یعنی جوانمرد زنده گی خود را قربان می کند و لی بی آبرویی را نمی پذیرد، او جوانمرد را بخاطر سخاوتش به حاتم طایی مانند می کند.

نویسنده گان قرن یازدهم فتی (جوانمرد) را به معنی شجاع، سخی طبع و صبور درکارهای گفته اند که به عقیده خود وفادار است، مستقل و خالص است، فتی کسی است که شکست دیگری ا در مقابل پیروزی خود نمی خواهد، بلکه برای نفع دوستانش متحمل ضرر می شود، نمکدان آنکس که نمکش را خورده است نمی شکند، جواب نیکی را به بدی نمی دهد، در مقابل بلا خودر نمی شود، آسایش خویش و بلای خلق را نمی خواهد.

« جوانمردان می گویند آنانیکه برای ما جان فدا کردند تا جان داریم به ایشان خواهیم بود، یار آنست که غمخواری ما کند و کار ما سازد و مرد را به مراد برساند، جوانمرد آنست که غدرنکند وبا دوست دوست و با دشمن دوست دشمن بود.»

جوانمرد را اعراب (فتی) و مردم ماوراءالنهر (آلوفته) و ترکها (اخی) و در افغانستان و ایران (جوانمرد) و (کاکه) و (کلو) و مردم کندهار به آن (شه حوان) و الینا ها (نورستانیان قدیم) به آن (الانج) و (ککو)، باتور، سونری، ملده، شهارا، نامدار، شورماچ، پره ماچ، جشت، دندکواده، گفته اند . پای لچ ها ی کندهار همان (شه حوان) هایی هستند که در طول قرنها داد از جوانمردی و مردانگی زده اند و از مشایخ بزرگ آنها دراین دایره المعارف ذکری به عمل آمده است.

پاکدامنی، رازداری و پناه دادن مخلوق ستم دیده، وفا به عهد، صدق، حیا و اخلاص که همه از شعایر اسلامی است، جوانمردان سخت بدان پابند وتا پای جان در عمل آنرا مراعات می نمایند. جوانمردان نثار جانرا برای نگهداشتن نام نیک برای خود فرض کرده بودند. تمام جانبازی و گیرو دار های جوانمردان نه برای نان، بلکه برای نام نیکو بوده است، چنانکه در داستان سمک عیار آمده است: (سمک گفت: من مرد عیار پیشه ام اگر نانی یابم می خورم و گرنه می کردم و خدمت عیاران و جوانمردان می کنم و کاری که می کنم از برای نام نیکو است نه برای نان).

جوانمردان نام نیک را برای بدست آوردن زر و گوهر وسیله نمی ساختند، بلکه این صفت هدف نیک آدم دوستی ایشان بوده است. یعقوب لیث صفار، شارق، سمک عیار، فرخ روز، نوح عیار، نوذر عیار، شغاد پیل زور، و کاکه های کابل زمین، شه حوان های کندهاری و پهلوانان ازبک و ترکمن و سوار کاران بلوچ و دینک بتور ها و شورماچ های سرزمین الینا یا (نورستان قدیم) و دیگران این هدف نیک را همیشه چون زر و زیور زیبا در خویشتن نگه می داشتند.

مختصر اینکه در این اثر سوابق چندین هزر ساله جوانمردی و اصطلاحات و آداب وخصوصیات انسانی معانی و مفهوم وسیع (جوانمردی) وعیاری وشاطری و پهلوانی را از کتابهای مختلف وجامع ومستند که در تألیف شآن صدها اثر برازنده دیگر بررسی گردیده است، گرد آوری و هو به هو گفتار آن بزرگمردان درج و برای رشد اخلاق جوانمردی و فضایل انسانی درنهاد هموطنان عزیز و ترک اوصاف ذمیه ناجوانمردی تدوین و بنام دایره المعارف جوانمردی (فتوت) مسمی و برای سهولت استفاده کننده گان عناوین به ترتیب حروف الفبا تنظیم و در زیر هر عنوان نام کتاب و صفحه و نویسنده آن مشخص گردیده است تا در صورت مراجعه وتحقیق مزید برای خواننده سهولت و آسانی بیشتر میسر شده نه چون دایره المعارف های که قبلاً تدوین شده بدون اینکه فهمیده شود موضوع از کدام کتاب و از کدام صفحه آن وچه کسی آنرا نوشته درج کرده اند. لذا این دایره المعارف که در نوع خود یک دایره المعارف اختصاصی است، به سبک جدید مهیا و در نوع خود این یک شیوه ممتاز تحقیق بوده بلخصوص نگهداری، امانت و ساده گی آن جالب توجه می باشد. امیدوارم که مورد پسند مطالعه کننده گان و علاقمندان جریان اخلاق جوانمردی واقع شده و به سهو و اشتباهات وارده متلفت ساخته منت گذارند. و این را نباید فراموش کرد که آنانیکه نا جوانمردانه از راه و روش پست مال ودولت بدست می آورند و یا به گران فروشی و حرام خوری خو گرفته به گرد آوری بی زحمت سرمایه می پردازند و یا آنانیکه به عصبیت های قومی و منطقوی ولسانی و مذهبی گرفتار اند و همچنان تاراج کننده گان اموال یتیمان و بیت المال و مزدوران خریده شده

بیگانگان، حق ناشناسان، حواس پریشان سودجو و دسیسه جو و رشوه خواران ورشوه دهنده گان، ناحفاظان، دروغگویان؛ دشمنان اسلام و انسانیت وشرافت، بهتانگران، و آدمکشان و ستمگران جاه طلب، و وطن فروشان که همه و همه ناجوانمردانه مطیع وسوسه شیطان می باشند ممکن است به جوانمردی (فتوت) بدبینی نشان بدهند ورنه جوانمردی مسلک پسندیده الله است که هر کس بدان راغب و علاقمند و از نا جوانمردی متنفر اند، بناءً اشاعه یی آن بر همه حتمی و ضروری است.

ابو مسلم

کیتر(کوردر- ثوگل، نورستان مرکزي

۱۳۷۵ هـ ش.

دار بوده و از فاش راز جداً خود داری می کند به همینگونه خصایص و
صفات بشری اند که به شخص بهرمند و دارنده ان عیار، کاکه وجوانمردی
گویند
سنده توانا ابومسلم محمد حیدر الینایي معرفی شماری از جوانمردی و عیاران
ور. منطقه و جهانو رویداد ها، مفاهیم و اصطلاحات مربوط به فتوت و
نمردی رابا استفاده از منابع و ماخذ معتبر تحریر و گردآوری نموده و آن را در
اثر بزرگ بنام «دایرة المعارف فتوت و جوانمردی» ترتیب، تنظیم او تهیه
ده است
د نشراتی فریدیه که درین اواخر بخاطر انجام خدمات علمی و فرهنگی به
طنان خویش تاسس گردید، و تاکنون کتابهای مفید دینی، علمی و ادبی
تشر نموده است، افتخار دارد که به دوستداران علم و فرهنگ اثر ارزشمند
ی و معلوماتی «دایرة المعارف فتوت و جوانمردی» رابدست نشر می سپارد
ینده از خداوند متعال توفیق بیشتر و مزید را در زمینه اینگونه خدمات علمی
هنگی خواهانیم

بااحترام

مرکز نشراتی فریدیه

محله جنگي پشاور

شناسنامۂ کتاب:

نام کتاب: دایرہ المعارف جوانمردی (فتوت)

نویسندہ: محمد حیدر الینایی (ابو مسلم)

برگ آرا: عبد الرحیم یزدان پناہ

شمارہ گان: ۱۰۰۰ نسخہ

زیر اہتمام: مولوي محمد ظفر حقانی

ناشر

مکتبہ فریدیہ

محلہ جنگی عقب قصہ خوانی پشاور

۰۳۴۵-۹۰۳۵۸۷۰ ۰۳۳۳-۹۲۶۱۵۴۶

حقوق چاپ ونشر نزد ناشر محفوظ است

CamScanner

آ

آبتین

«شخص نیکو کار و صاحب گفتار و کردار نیک»

(فرهنگ عمید)

آبرو

«اعتبار، شرف، ارج، ناموس، قدر»

«در حفظ آبرو ز گهر باش سختر

کین آب رفته باز نیاید به جوی خویش»

(صائب تبریزی)

امثال: «آبی که آبرو ببرد در گلو مریز»

(لغت نامه علی اکبر دهخدا)

آبرو خواه

«شریف، آنکه از زوال اعتبار و شرف خود هراسد.»

(همان لغت نامه)

آبرومندی

«ابرودار، شرف دار، اعتبار»

(فرهنگ عمید)

آبروی

«حرمت، عزت، شرف، اعتبار، ناموس، قدرشناسی»

اگر راستی تان بود گفتگوی

بنزد منتان بود آبروی

(فردوسی)

بدانش مرد را بود آبروی

بیدانشی تا توانی مپوی

(فردوسی)

خون خود را گر بریزی بر زمین

به که آبروی ریزی بر کنار

(لغت نامه علی اکبر دهخدا)

آب و نمک

«اشاره است به معرفت و خرد، که شخص می تواند بر حسب پاکی جبلی و استعداد ذاتی خود که در فطرت الاهیش نهفته است به دست آورد. این توانایی

نهفته در انسان آنگاه که از قوه به فعل در می آید، به سرچشمه زنده گانی حقیقی تبدیل می شود، چرا که سرچشمه زنده گانی درونی انسان معرفت و دانش است، همچنانکه آب سرچشمه زنده گی مادی است، اشاره به بخشی از آیه سی ام سوره انبیاء (ع) است:

(و گردانیدیم از آب هر چیز را زنده) . نمک اشارت است به صفت عدالت و نصفت که شرط مقدم تعادل دورنی انسان است، عدالت ونصفت اصلی است که جایگاه شریعت، طریقت، و حقیقت را معلوم می سازد.

اولی یعنی شریعت عبارت از قانون دینی است که بر قرار کنندهٔ تعادل در رابطه انسان والله تعالی است.

دوم طریقت است که هدف از آن آزاد ساختن فطرت و طبیعت الاهی انسان از همه هوی ها و هوسهایی است که سبب تباهی او است، سوم حقیقت است که شخص از راه تفکر همراه با تزکیهٔ نفس مستقیماً به آن می رسد، یعنی رسیدن به یگانگی از درون و بیرون.

به گفته عبدالرزاق کاشانی واقعه اجمالاً ازینقرار است: روزی رسول الله (ص) با جمعی از یاران نشسته بود کسی در آمد و گفت: یا رسول الله (ص) در خانه نزدیک اینجا زن و مرد در حال ارتکاب گناهند. هر کدام از یاران حضرت که داوطلب شدند که بروند و گزارش ما واقع را برای حضرت محمد (ص) بیاورند، آن حضرت (ص) اجازه نداد، تا اینکه حضرت علی (ک) وارد و حضرت پیامبر(ص) فرمود یا علی برو ببین، این حال راست است و یا نه، علی وارد منزل شد و با چشم بسته اندرون رفت، دست بر دیوار می کشید تا گرد خانه بگردید و

بیرون آمد، چون نزد پیامبر خدا رسید گفت: یا رسول اله گرد آن خانه بگشتم و هیچکس را در آن جا ندیدم.

پیامبر (ص) فرمود یا علی(ک) (انت فتی هذه الامت) یعنی ای علی تو جوانمرد این امتی، سپس قدحی آب و قدری نمک خواست و رسمی برقرار ساخت، چنانکه پیامبر خدا یک کف نمک برداشت و گفت این شریعت است و نمک را در قدح انداخت، سپس کف دیگر برداشت و گفت این طریقت است و آنرا در قدح پر از آب ریخت. کف سوم نمک را برداشت و گفت این حقیقت است و آنرا نیز در قدح پر از آب ریخت. سپس قدح را به حضرت علی (ک) داد تا جرعه یی از آن بنوشد و به علی گفت تو رفیق منی و من رفیق جبرئیل (ع) و جبرئیل (ع) دوست الله (ج) آنگاه رو به حضرت سلمان (رض) کرد و فرمد تو که یار علی هستی حال از دست او بنوش و سپس حضرت خذیفه را فرمود تا قدح از دست رفیقش حضرت سلمان (رض) بگیرد و بنوشد، از آن پس اجرای این مراسم بخش ثابتی از مراسم پذیرش عضو در (جرگه جوانمردان) شد.»

(ص ۲۲- فتوت نامه عبدالرزاق کاشانی به نقل ازکتاب آیین جوانمردی هانری کاربن) معنی آب و نمک نوشیدن در مجلس کمر بستن شاگرد اشاره بدان است که اهل فتوت (جوانمردان) باید چون آب روشن دل باشند و حق نمک یکدیگر را رعایت کنند تا چون آب و نمک درهمه جا راه داشته باشد.»

(ص ۱٤۰ فتوت نامه سلطانی از ملا حسین واعظ کاشفی با مقدمه و اهتمام از داکتر محمد جعفر محجوب)

در فتوت نامه نجم الدین زرکوب تبریزی آمده است که: «شب معراج آن گاه که جبرئیل (ع) نوشیدنی را آورد، پیامبر خدا از آنجمله قدحی پر از شیر را گرفت و تا به آخر نوشید. جبرئیل (ع) در این هنگام به رسول خدا (ص) گفت: تو طبیعت انسانی (فطرت) را که همانا فتوت رجعت به اصل و خلوص در وجود آدمی است برگزیدی ازینرو هنگامیکه پیامبر بزرگوار اسلام (ص) در زیر درخت از یاران خود بیعت گرفت به آنها شیر داد که بنوشند، (الله (ج) از مومنانی که زیر درخت با تو بیعت کردند خشنود گشت و آنچه را دردلهای ایشان آشکار ساخت و بر ایشان آرامش فرو افگند و پیروزی نزدیک را برایشان پاداش داد. (سوره فتح آیه ۱۷)

(۱- فتوت نامه نجم الدین زرکوب به نقل ازکتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

قاضی شهاب الدین مظفری در باب رسم آب و نمک نوشیدن جوانمردان و رمز آن گوید:

«نوشیدن آب بدان جهت است که جوانمردان معتقد اند آب اصل زنده گی و مایه قوام و استحکام آن است، چنانکه خداوند کریم در سوره انبیا ایه ۳۰ فرموده است (و گردانیدیم از آب هر چیز را زنده) و نیز آب همه نجاست و پلیدی را پاک می کند. در باب نمک آمیختن به آب نیز گوید: نمک هر چیز را از فساد حفظ می کند و آنرا از دیگرگونی دور می دارد. پس خوردن نمک رمزی است از دوام حال وثبات قدم جوانمرد از مسلک خویش و باز نگشتن از آن، و نیز آب شیرین و گوارا است و شوری ضد گوارایی و مایهٔ ناگوار شدن

آب است و آمیختن نمک به آب اشاره بدان است که جوانمرد باید در برابر سختی و فراز و نشیب زنده گی شکیبا باشد و بلا را تحمل کند و نعمت های حق تعالی را شکر گوید و با رفیق خود در هر حال یعنی در تنگی وحسرت و فراخی یکسان باشد.»

(مقدمه داکتر محمد جعفر محجوب بر فتوت نامه سلطانی)

همچنان آمده است که: آب را در قدح سفالین می ریزند یعنی شما را الله (ج) از خاک آفریده، قدح (جام) باید بزرگ باشد و روی یک کرسی نهند، بعد کمربند پشمی و نخی و چرمی را بدور آن می بندند، منوچهری دامغانی شاعر معروف وصف قدح را در یک شعر خود چنین می کند:

ناجوانمردی بسیار بود گر نبود
خاک را از قدح مرد جوانمرد نصیب

نان و نمک هم دو نعمت از نعمت های خداوند از دیدگاه عیاران و جوانمردان است.

بنام خداوند نورو فلک
به نام خداوند نان و نمک
به نام روان بخش روزی رسان
که رزق آفریده است پیش از کسان

(ص- ۳۶- کتاب حماسه فتحنامه نایبی تألیف منتخب سادات یغمایی)

آداب

موسیا آداب دانان دیگر اند
سوخته جان و روانان دیگر اند
(مولوی بلخی)

«بدان که بزرگان گفته اند که درویشی تمام ادب است، قال رسول الله (ص) (ادبنی فاحسن تأدیبی). پس هر که محافظت ادب کند به مقام مردان رسد. و صاحب خدیقه الحقیقه گفته است که صحبت نتیجهٔ ادب است، و ادب نتیجهٔ حرمت و حرمت نتیجهٔ صفوت و صفوت نتیجهٔ دل ودل خزینهٔ عقل وعقل خزینه سر و سر خزینه معرفت و معرفت سری است از اسرار الهی، و گفته اند ادب ظاهر نشانه باطن است چنانکه مولینا رومی می فرماید:

از ادب پر نور گشته است این فلک
و از ادب معصوم و پاک آمد ملک

***

ادب تاجی است از نور الهی
بنه بر سر برو هر جا که خواهی
(ص ۲۰٦- فتوت نامه سلطانی)

***

جان بر تن بی ادب زندان است
هر کس که ادب ندارد او حیوان است

از بی ادبی کس به جایی نرسید
حقا که ادب وظیفه مردان است
(تاریخ و فرهنگ زورخانه، تألیف غلام رضا انصافپور)

آداب و رسوم زورخانه(کلپ سپورتی)

رفتار ورزشکاران باستانی در زورخانه انتظار میرود مبتنی بر اصول فتوت و از روی گذشت و فروتنی، پرهیزگاری، عدالت، صفا وادب باشد. بنابر قول مشهور زورخانه جای پاکان و نیکان و جوانمردان است.

خانه ورزش ما جای هوسناکان نیست
جای پاکان بود این منزل ناپاکان نیست

خلاصه آداب زور خانه به ترتیب زیر است:

۱- مبادرت به ورزش از سحرگاه تا کمی پس از برآمدن آفتاب
۲- هر کس که وارد زور خانه می شود باید که فروتنی کند.
۳- مراسم تعارف در کنار در ورودی زورخانه به همدیگر
٤- مرشد زورخانه نظر به مراتب هر کس تشریفاتی به سرودن اشعار به انجام میرساند.
۵- جای نشستن هر کس نظر به مراتب معلوم گردیده است.

(ص ۱۷۷ تاریخ و فرهنگ زورخانه تألیف غلام رضا انصافپور)

آرین های جوانمرد

«آریایی ها از لحاظ اخلاق و سنت های جوانمردی تا آن پایه بودند که در قرنها پیش ازمیلاد مسیح حقوق اجتماعی و کمک ویاری به همنوع و مبارزه با ظلم و ستم را در کیله شئون زنده گی اجتماعی خویش مرعی می داشتند، به طوریکه می توان گفت این روش و اصول همه را عملاً پاک و تطهیر کرده بود و هدف آن وارد ساختن شخص به گذشت و فداکاری و صفای باطن وظاهراً اعتراض از اعمال مضر و پست بوده است.»

(مقاله ابوالکلام آزاد به نقل از کتاب مقام جهانی ایران دربنیان گذاری روح قهرمانی و گسترش خصال عالی ورزش از کاظم کاظمینی)

«آریایی ها از دیر ترین روزگار به اصول اخلاقی معتقد بوده و باید که از دستور (زرتشت سپیتمان بلخی) مصلح باستانی خود از اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک پیروی میکردند وحتی با ملل غیر آریایی رفتار به عدل و انصاف داشته و دادگری و آزاد منشی و مهربانی و جوانمردی و بخشنده گی را بزرگترین فضیلت انسان می شمردند.»

(حقوق ومقام زن در شاهنامه فردوسی، تألیف غلام رضا انصافپور)

«منشآ این حرکت مردانه به زمان پیشدادیان میرسد، در کتاب (اوستا) از سیرت اخلاقی مسلک جوانمردی چنین یاد شده است: (شهریاری از آن کس است که به برادر ناتوان خود کمک کند.) چنانکه پدیدار می گردد در مواردی که انسان مشت به سینه می زند و به جوانمردی تبارز می کرد آن لحظه بسیار حساس و بسیار برازنده بوده است. زیرا که سخی طبعی و یا شجاعت پیشگی از

بهر همنوعان خود به تمام منافع شخصی پشت پا می زد و دستگیر نیازمندان را فرض وجدان تلقی می کرد.

جوانمردان راستین تاریخ اجدادمان همیشه چنین بوده و از سر چنین اندیشه گام بر میداشتند. این حرکت مردانه بنیاد خود را بر خصایل اخلاقی نیک آدمی که طبیعتاً با شجاعت و سخاوت و راستی،دوستی، مردمی، و نیک خواهی همسنگ و همردیف بوده، تهداب گذاشته است.»

(۳۲۲- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

آزاد

«آنکه بنده نباشد، حره، ضد بنده»

« تا نکند بندگی کی شود آزاد»

(ناصر خسرو بلخی)

«من آزاد آزاد گردان اویم

که بنده هست چون من هزار هزارش»

(ناصر خسرو بلخی)

آزاده گان

«احرار، جوانمردان»

«مادر آزاده گان کم آرد فرزند»

(فردوسی)

به سرو گفت یکی میوه نمی آری
جواب داد که آزاده گان تهی دستند»
(سعدی)

امثال: «مجلس ازاده گان را از گرانی چاره نیست»
(لغت نامه علی اکبر دهخدا)

«آزاده گان جمع آزاده گی، جوانمردی، وارستگی»
(همان لغت نامه)

«در دسته عیاران فرزندان دهقانان و زمین داران هم بوند که آنها را آزاده گان می نامیدند.»
(ص -۸۳- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

آزاد مرد

«جوانمرد، اصیل، نجیب، صاحب نسب بلند، شریف، کریم، نبیل»
همه پهلوانان آزاد مرد
برو خواندند آفرینها بدرد
(فردوسی)

آزاد مردان

«آزاد مرد، نجبا، احرار، شرفا»

CamScanner

آزادمردی

«چگونگی و صفت آزاد مرد، حریت، مکرمت، نجابت»

«کنید آنچه از آزاد مردی سزد»

(لغت نامه علی اکبر دهخدا)

آزادمنشی

«از خصوصیات دیگر عیاران و جوانمردان و کاکه ها و **بنه خوانان** (پای لچها) آزاد منشی است، چنانکه آمده است:

«پاي لوچان دير آزادمنشي خلک دي، هيڅ وخت استبداد ته سر نه ټيټوي. تل د ظالمان او استعمار ګرانو سره په ټکر او مبارزه اخته وي. او نه هم چاته چاپلوسي او جاسوسي کوي، همدا وجه ده چه د عمر زياته برخه ئي په جيل خانو او زولنوکې تيروي او د دوي زولني د مړنو پخول بولي.»

«ص ۸- مقاله برادر بنه خوان عبدالاحد خان مظلوم کندهاري»

آزاد نامه

«آزادی نامه، خط آزادی، نامه آزادی»

آزاد

«آنکه بنده نباشد، حر، حره، آزاد مرد، جوانمرد، اصیل، نجیب»

(۱- لغت نامه علی اکبر دهخدا)

(۲- فرهنگ عمید)

آزاده خو

«دارای خون آزاده گان»

« هم آزاده خویست و هم تیز گام

«چه خوش گفت آن سخنگوی ازاده مرد
که آزاده را کاهلی بنده کرد»
(فردوسی)

«فرزانه تر از تو نبود هرگز مردم
آزاده تر از تو نبرد خلق گمان»
(ناصر خسرو بلخی)

«چو گشتاسب بر شد بر تخت پدر
که فر پدر داشت و بخت پدر
بسر بر نهاد آن پدر داده تاج
که زیبنده باشد به آزاده تاج»
(دقیقی بلخی)

«سعدی افتادیست آزاده
کس نیاید به جنگ افتاده»
(سعدی شیرازی)

امثال: «نباشد هیچ آزاده ستم بر»

(مثنوی ویس و رامین)

آزاده مردی

«چگونگی و صفت آزاد مرد»

(لغت نامه علی اکبر دهخدا)

آزادی

«حریت، اختیار، خلاف بنده گی و رقیت، و عبودیت، واسارت و اجبار»

« جوانمردان برای آزادی انسان از قید استبداد و رهایی از بنده گی بنده و خوشبختی آن پیکار می نمودند، گواه این مطلب همان کتاره و کارد اویزان در کمر ایشان بوده است.

جوانمردان لذت زنده گی را در آبادی و ازادی کشور خویش و یاری وشفقت در راه درمانده گان میدانستند و تمام هستی خود را در راه منور کردن راه دیگران پخش می کردند:

«سرو شو از بند خود ازاد باش

شمع شو از خوردن خود شاد باش

رنج ز فریاد بری ساخته است

در عقب رنج بسی راحت است

در سفری کان ره ازادی است
شهنه غم پیشرو شادی است.»
(ص ۱۷۱- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

«اندیشه آزادی خواهانه جوانمردان و دیگر جریانهای آزادی خواه وداد جوی از طرف فرمانداران و زورمندان روزگار بارها مورد پی جویی و ازار نابجا قرار گرفته است. ازینرو در تاریخ بیهقی نام این گروه های جوانمرد از روی دشمنی و بدبینی و سرزنش یاد شده است. وحتی در پای ایشان تهمت بسته اند، این دید بدبینانه بیهقی از پایگاه اجتماعی او در آن روزگار نماینده گی می کند، زیرا او پیرو ارباب و ولی نعمت مجازی خود بود و همه گونه جنبش های اصلاح جویانه وآزادنه را چشم دیدن نداشته است و فرمان روایان مطلق العنان جز رای خویش به رای هیچکس ننگریستند و جز به قدرت و متزلت و شکم های خویش نمی اندیشیدند و همکاران آنها نیز پیرو باداران خود بوده به اطاعت کورکورانه خو گرفته خوشی ایشان را جستجو می کردند.

از طرف دیگر نظام الملک که وابسته به دربار سلجوقی بود در آن دستگاه عزت و وقار و نانش با روغن تر بود اندیشه های سیاسی خود را برساز دید شاهان سلجوقی ساز گار می ساخت پس هیچ گروهی مخالف حکومت و آزاد منش را خوب نمی دید، زیرا منافع وی که در منافع پادشاهان سلجوقی نهفته بود در خطر می یافت، بناءً دسته یی آزادی طلب ومخالف حکومت وقت را به نامهای مختلف یاد کرده تا بدین وسیله جلو حق گویی آنها را گرفته از افشای

خیانت و جنایت و ستم و فساد دستگاه خود کامه و عیاش دولت بر سر اقتدار جلوگیری نمایند.»

(همان کتاب)

«جوانمردی ازاد زیستن است، خدایت آزاد آفریده ازاد باش، آری جوانمردان آزادی خواه در هر دوره یی از تاریخ به خاطر ازادی میهن عزیز و نجات مردم از بنده گی بنده رزمیده اند و جانهای شیرین خود را فدای این آرمان بزرگ ساخته اند وعده یی هم سالها دور از فامیل و جگرگوشه گان خود زیر شکنجه و زنجیر و کنده در محابس و زندانها حیات خود را فرسوده ساخته و از آن ارمان و هدف خود برنگشته به نسل های آینده درسی داده اند تا آنرا همیشه ادامه داده باشند.

میری یکی از آزادی خواهان الجزایر وقتی می بیند که پدرش نوکر سرباخته استعمار فرانسه است و برادران مبارز و آزاد خواهش را شکنجه می کند به پدرش بانگ می زند که این جوانمردان آزاده به خاطر ازادی ملت اسلامی ایشان شکنجه های بی رحمانه یی تو و امثال تو را به جان می خرند و برای بهبود زنده گی نکبت بار کفار از جان خود می گذرند و من از داشتن چنین پدر جنایتکار و نوکر سرباخته کفار شرم دارم و روزی بلآخره خواهد رسید که انتقام این ازاده مردان مجاهد مسلمان را از تو بگیرند».

(ص ۹۷ کتاب زنده باد آزادی از علی وافی)

و نیز دیدیم به بهای از دست دادن ملیونها زن و مردم آزاده و صدها زندانی ازادی کشور ما بدست آمد و قشون سرخ بی شرمانه رو به فرار می نهد و هم دیدیم که مردم آزاده ما در سراسر وطن بدون اسلحه با بلند کردن بانگ (الله اکبر) و زنده باد آزادی تنها در شهر مرد خیز هرات بیش از بیست و پنج هزار مجاهد جام شهادت را می نوشند و از آن پس مجاهدان کشور ما چون دریا سیل می شوند و جاری می شوند و دشمنان را می روبند و می کوبند.

تاریخ پر افتخار میهن ما گواه است که مجاهدان جوانمرد و آزاده قشون استعماری انگلیس را به چه سرنوشت شوم گرفتار می سازد، اگر باز هم کشوری پر طاقت و نام دار بخواهد که با همکاری جواسیس خود فروخته اش دسیسه دیگری را مطرح سازد، یقیناً که انهم رو سیاه و شرمنده از این مرز و بوم رانده خواهند شد.

«ای آزادی چه زندانها برایت کشیده اند و چه زندانهای مخوف را برایت خواهند کشید و چه شکنجه ها را تحمل کرده اند و چه شکنجه ها را تحمل خواهند کرد، اما آزاده گان خود را به استبداد نخواهند فروخت.»

این جنگهای آزادی بخش که در هر کنج و کنار جهان براه انداخته اند و روزانه صدها نفر آزاده در سرزمین های فلسطین ، کشمیر، لبنان، عراق، چچین، و فلیپین و غیره جان خود را از دست می دهند همه و همه از جنایات امپریالیزم سیاه و سرخ و صهیونیزم است که مردم از جور آنها می سوزند و می سازند واستعمار جهانخوار دهان خود را باز کرده به بهانه های دروغ و غیر موجه و بی شرمانه خود میخواهد اسلام را از روی گیتی برداشته دهریت را اشاعه نماید، در

حالیکه مسلمانان عقیده راسخ دارند که حافظ ونگهبان اسلام الله و انشاءالله غازیان راه دین پیروز و باطل اندیشان رسوا و شرمنده خواهند شد.

«زبونتر و حشی تر ننگین تر»

چه می توان گفت، باید نگاه کرد، باید دید، باید فریاد ها را شعار ها را، شیونها را، شعور ها را، مقاومت را و تجلی ایمان را در گوشه و کنار جهان ببینیم. ننگ و نفرین بر سپاه اهریمن و سلام و درود بر بنده گان صالح خداوند.»

(مجله دانش چاپ تهران)

و اینک قسمتی از شعری از یک جوان آزاده که از جور استعمار فریاد می

تا کی از جور وستم، شکوه و فریاد کنید
سعی بر هم زدن منشأ بیداد کنید
دست ما دامن تان باد، جوانان غیور
که از این ذلت وخواری ، همه آزاد کنید
صدهزاران چو منت، آتش بیداد بسوخت
نه نشیند، زّ پا دمبدم ارشاد کنید
فتنه انگیخته تبعیض نژادی در خلق
فکر آینده ملک خود و اولاد کنید
چند از خوان نعم، سرخوش شیرین کامند
گریه بر قافله کشان خود فریاد کنید
خانمان کرد تبه، تا شود آباد خویش

خانه ظلم و ستم یکسره برباد کنید
تا شور برهمگان امن وعدالت قایم
عالمی نو ز مساوات و حق ایجاد کنید
ای جوانان ستم مرتجعان چند کشید
تا بکی رحم باین دسته شیاد کنید
(افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول)

آسایش خویش و بلای خلق روا نیست

«در جوانمردی روا نیست که قومی را در بلا رها کنیم و خود بیرون رویم، اصول تربیتی جوانمردان چنین است، چون در خود اراده و قدرت خلاقه به حد کمال یافته اند ناجوانمردی می دانند که کار خلافی انجام دهند و گناه آنرا به گردن دیگری بیندازند»

(از مقاله باستانی پاریزی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

آستانه

«آستانه به معنی درگاه، یتیم خانه، لنگر خانه، در منظومه ناصری جای گردهمایی جوانمردان به نام (آستانه) یاد شده است. آستانه جوانمردان خانه چار سوی با دیوار های یکسان بوده است، آن از طرف شب به میانجی قندیل و شمع های فروزان روشن میشده است. در فرش آن پلاس های عادی ملایم، نمد

وکرباس گسترده بوده است. از اسباب نوشیدنی و خوردنی تنها کوزه آب و ابریقهای آب ونمک نوشی و ظرف های دستشویی چیزی دیگری نبوده است.

جوانمردان در ویتریزه های آستانه خود پرده نمی کشیدند، این کار نزد ایشان نادرست می نمود. جوانمردان در شب نشینی های که در آستانه بر پا میشد، مهمانان، غریبان (مسافرین) پناه آورده و یا به زینهار آمدگان را به سخنان لطف آمیز و صمیمانه خود شاد نگهیمداشتند، چنانکه خود شاعر ناصری می گوید:

آن مقامی کاندرو آیند جمع
زمرهٔ اصحاب با قندیل و شمع
نام آنرا آستانه کرده اند
استانش تا به گردون برده اند

و آستانه آداب خوراک خوری ویژهٔ به خود داشت.

ایشان در خانه های موسوم به (بیت) یا (آستانه) دور هم جمع می شدند، از چندین خانه یک (حزب) ودر مجموع (احزاب) را تشکیل میدادند.»

(ص ۱۱۶- کتاب آیین جوانمردی از قربان واسع تاجیکی)

آشنا- آشنایی

«معروف، مأنوس، مألوف، گستاخ، نزدیک، الفت گرفته، پیوسته، شناسا، مقابل بیگانه یا دوست، آگاه، خبر، یار،»

تا دل من در هوای نیکوان شد آشنا
در سرشک دیده گردانم چو مرد آشنا (رودکی)

بخدمت همی آمدم بسوی تو
مگر با سعادت شوم آشنا
(لامعی)

نبشت و نرم نرم همی گفت زار زار
باز آشنا چنین نکند هیچ آشنا
(معزی)

من از بیگانه گان هرگز ننالم
که با من هرچه کرد آن آشنا کرد
(حافظ)

مثال: «آشنا داند زبان آشنا»
(لغت نامه علی اکبر دهخدا)

گاه گاهی جوانمردان به یکدیگر اشنا گفته، صدا می کردند و مراد از آشنا، جوانمرد، عیار و کاکه بوده است. و این اصطلاحی بود میان عیاران و کاکه های معاصر افغانستان.

آفات جوانمرگی

«از همه آفات مهمتر غرور، نخوت، مفاخرت و مباهات است. چه راه معنوی فتیان (جوانمردان) ایجاب می کند که نفس از همه پایبندی های دنیوی و از همه اشکال هوسها و جاه طلبی ها و قدرت پرستی ها آزاد شود.)

(ص- ۲۹ فتوت نامه عبدالرازق کاشانی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

آلوفته

«استاد صدر الدین عینی دانشمند تاجیکی درباد داشتهای خود به گروه پیشه وران در بخارای امیری توجه دارد واز کلانترین گروه های پیشه وری از قبیل گروه پای افزار دوزان، مشکیان، (سقایان)، سیسان، بافنده گان، و گلکاران نام می برد، او در باره آلوفته های بخارا میگوید: بیشتر آنان کاسب، سیس، ارابه کش، مشکاب، گلکار، دروگرو مانند اینها بودند، اینها عموماً آدم های خاکسار خوش معامله وخوشگب بودند... در مردانگی خیلی عالی جناب بوده، اگر در بزمهای شان از گذرهای دور دست یگان جوان بیگانه آمده باشد، در آخر بزم او را به خانه اش می رسانیدند. در دوستی تا قربان کردن جان ایشان ایستاده و در دشمنی بی امان و لیکن مردانه بودند. آلوفته های بخارا مانند جوانمردان (فتیان) خراسان و بغدادبودند که داد جوانمردی داده در یاری درمانده گان و کمک به ستم دیدگان کمر همت را بسته کرده بودند.»

(ص ١٤ کتاب آیین جوانمردی استاد قربان واسع تاجیکی)

آیین اصیل زادگی

« مورخان می گویند که اساس تربیت و اصلاح اخلاق اروپا خاصه فرانسه بعد از آن شد که شوالیه ها در آن کشور ها رسوخ کردند و (آیین اصیل زادگی) و جوانمردی و شجاعت را در آن مملکت رایج کردند.»

(از مقاله ملک الشعرا بهار به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

آیین جوانمردی (مکتب جوانمردی)

«آیین جوانمردی که در اصل به اتکاء به (فطرت) نیک انسانی بوجود آمده و در صدد محفوظ نگهداشتن انسان از انواع قشری گری ها و تعصبات بوده است. در آینده نیز می تواند ما را از این نوع صدمات مصئون بدارد.»

(همان کتاب)

« با مطالعه حکایت ها و قصه های وابسته به زنده گی عیاران نیز به چنین فرجامی می رسیم که بگوئیم آیین عیاری هم جزو از آمیختار آیین جوانمردی است»

(کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

«همان است که از نامش پیداست کژ روی و کژ اندیشی را مردود شمرده و یاری و همدردی را مرجح دانسته است. بدین ترتیب آیین جوانمردی بربنیاد داعیه اخوت اسلامی یعنی مردم دوستی استوار می باشد. و با دژخیمان و ستم پیشه گان سرناسازگاری دارد.» (همان کتاب)

مقصد از آیین جوانمردی مکتب جوانمردی یا مسلک جوانمردی، طریقه جوانمردی ومدرسه جوانمردی است.

(۱- ص الف کتاب آیین جوانمردی استاد قربان واسع تاجیکی)

(۲- رساله سوال وجواب در مورد مکتب فتوت نوشتهٔ عزیز عیار)

الف

ابدال

«مردم شریف و صالح و نیکوکار..مردان خدا»

(فرهنگ عمید)

ابر

«پرچمی بود که ابراهیم امام عباسی برای ابومسلم خراسانی فرستاد و ابومسلم آنرا در (سفید انج) بروی چوب سیزده متری بر افراشته و رو به یاران خود کرده گفت: آیا میدانید چرا رهبر ما این پرچم را (ابر) نامید؟ آنها گفتند: خیر، ابومسلم گفت: برای اینکه ابر همه جای روی زمین را فرامی گیرد.»

(ص ٦٠- کتاب ابومسلم خراسانی تألیف جرجی زیدان)

ابرار

نیکوکاران

ابراهیم (ع)

«ابراهیم (ع) پسر آذر بود و در سرزمین بابل (بین النهرین) تولد گردید. چون پادشاهان سرزمین بین النهرین خود را خدا می خواندند واز مردم می خواستند که انها را پرستش کنند زد و خورد بین مردم وجود داشت، مردم فقیر بودند، زیرا کار اجباری و جنگ های طولانی آنها را بسیار ناتوان کرده بود. مردم نادان بودند و پادشاهان از نادانی و جهل شان بهره برداری می کردند و مردم بیچاره را مجبور می ساختند که آنها را عبادت کنند. الله (ج) بر بنده گان خود مهربانی کرد و برای هدایت آنها ابراهیم (ع) را بحیث پیغمبر فرستاد.

این واقعه در سال (۱۷۰۰)قبل از میلاد صورت گرفت.

ابراهیم (ع) از پیغمبران بزرگ بوده و الله (ج) سیرت حمیده او را در قرآن مجید بیان کرده است.

ابراهیم (ع) وقتی به جوانی رسید دید که آذر و دیگر مردم بابل بت ها را می پرستند و او آنها را گفت که ساخته دست خود را پروردگار ندانید وعبادت نکنید، زیرا آنها نمی توانند سخن گویند و نه سود و زیانی به کس میرسانند، پروردگار جهان یکتا و یگانه است او ما را آفریده و ما را روزی دهد، چون بیمار شویم شفا می بخشد و پس از مردن دوباره زنده می گردد. ابراهیم (ع) دید که قومش سخنان وی نمی شنوند، روز میله عید که مردم بیرون شهر رفته بودند، تبر را برداشته بدون ترس جوانمردانه بتها را می شکند و پایه دین ابراهیمی را که اساس آن بر توحید وخداپرستی استوار است، بنا کرد و بعد می بینیم که فرزند را به خواست خداوند جوانمردانه برای قربانی می برد، از زر و زینت

دوری کرد و از قوم و قبیله عزلت اختیار کرد و از اوتان واقران روی بر تافت و تعب سفر و کربت و غربت را برای رضای الله تحمل کرد و در شکستن بتان و بازار عبادت ایشان دلیری نمود تا حدی که دشمنان بر فتوت (جوانمردی) او گواهی دادند.

پادشاه بابل که در آن وقت (نمرود) نام داشت، کافر و بت پرست بود حکم کرد که ابراهیم (ع) را در آتش اندازند، ابراهیم (ع) بدون هیچ ترس و بیم خود را تسلیم رضای حق کرد، در ان روزاز عمر ابراهیم (ع) شانزده سال می گذشت. خداوند ابراهیم (ع) را صحیح و سالم ازآتش نمرود نجات داد و آن آتش به باغ سبز و خرم مبدل شد.

ابراهیم (ع) و اسمعیل (ع) خانه کعبه را به امر خداوند اباد کردند و حجر الاسود را در دیوار گذاشند.

وقتی خانه کعبه را آباد می کردند این دعا را می خواندند:

(ای الله این کوشش ما را قبول کن، زیرا هر چیز را می شنوی و به هر چیز علم داری، ای الله مایان را مسلمان ومطیع خود بگردان و در نسل ما قومی را پیدا کن که آنها اطاعت کننده (مطیع) باشند و برای ما راههای عبادت را رهنمایی کن و بر سر ما مهربانی عنایت کن، بخاطریکه تو بخشاینده بزرگ و مهربان هستی، ای الله (ج) در این ملک از جمله ایشان رسولی را بفرست که آنان آیت های تو را به آنها بشنوانند و کتاب و حکمت را به آنها نشان دهند و اخلاق آنها را حمیده سازند و به تحقیق که خودت دارای قوت بزرگ هستی.)

ابراهیم (ع) پس از ۱۷۵ سال عمر چشم از زنده گی پوشید و در شهر خلیل فلسطین به خاک سپرده شد. به ابراهیم (ع) ده صحیفه نازل شده است، اسحق و اسماعیل (ع) از جمله پسران وی می باشند.»

(ص ١٤- ١٧ تاریخ برای صنف هفتم)

«چونک ابراهیم (ع) اول نقطه دایره فتوت بود او را ابوالفتیان خوانند و او در اشاعه توحید تحمل سفر و کربت و غربت را کرد و در شکستن بتان و برهم زدن بازار عبادت مشرکین آنوقت دلیری نمود تا حدی که دشمنان به فتوت (جوانمردی) او گواهی دادند.

(۱- مقدمه آیین جوانمردی از هانری کربن

(۲- ص ۱۷- مقدمه فتوت نامه سلطانی)

ابراهیم ادهم (رح)

« یکی از مشایخ بزرگ جوانمردان ابراهیم ادهم(رح) است که از دست رنج خویش نان خورد و فروتنی و خاکساری وزحمت کشی از خصایل عمده او بوده است. شیخ فریدالدین عطار در باره وی می نویسد:

« ابراهیم ادهم(رح) با همه بزرگی و آبروی خود نگاه نکرده هر روز به صحرا می رفت و به پشت خویش هیزم آورده در بازار می فروختی و نان خریده به درویشان دادی زیرا سر درویشان بودی، از محنت حلال نان خوردی، از مزد دیگران عمر نبردی، باری هنگامیکه ابراهیم ادهم(رح) به مکه میرفت پیران و بزرگان به استقبالش بر آمدند و او را نشناختند و از آمدن ابراهیم ادهم(رح)

پرسیدند او گفت شما به آن زندیق چه کار دارید که پیشواز می گیرید؟ آنها وی را سیلی محکمی زدند با دلخود مراجعت کرده و گفت:

همان میخواستی که مشایخ حرم به استقبال تو آیند باری سیلی چند بخوری که به چشم خود بدیدم پس به مکه داخل شد.

گذشته از این عطار در آیینه سیمای ابراهیم ادهم(رح) صداقت، راستی، اخلاق پسندیده، راز داری و یاری رسانی به بیچاره گان را میدید. دوستی و مهر ورزیدن به جانوران و گیاهان وجوانمردی در سیمای ابراهیم ادهم(رح) در تذکره الاولیا نیز به خوبی دیده می شود»

«ایتر دانشمند مغربی از روی (نفایس الفنون) فی مصاحف العیون) به سر چشمه و فکر مسلک جوانمردی نزدیک می گردد و او ابراهیم ادهم(رح) را پایه گذار مسلک جوانمردی می داند.

(ص ۳- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع)

ابلق

«پر های بلند از پر قو در قدیم جنگجویان و عیاران و پهلوانان عالی مقام و ارتشیان به کلاه خود می زدند و در زورخانه بالای زنگ نصب می کردند. آنها ابلق گفته میشد.»

(ص ۲۰۸- تاریخ و فرهنگ زورخانه تألیف غلام رضا انصافپور)

« در سرزمین الینا یا نورستان قدیم کسیکه از هفت الی هشت تن از دشمنان مذهبی را می کشت به اسم (دندکواده) یعنی تاج دار ملقب میشد. سمبول این مقام اجتماعی یک دستار باتاج پرمرغ زرین بود این شخص می توانست قدیفه و نوار سرخ رنگ را بدوش اندازد و در بنددست خود نیز یک تکه سرخ می بست، افراد این گروپ به دو دسته تقسیم می شدند:

۱- پوت دندکواده (دارنده تاج سرخ)

۲- نیله دند کواده (دارنده تاج ابی)

دارنده این مناسب نیز بایدمهمانواز و مدافع وطن و دین ویار مظلوم ودشمن ستمگر بوده و صاحب اخلاق جوانمردی بایست می بود تا در داد و دهش از همه برتر و پیشرو باشد. قدیفه یا ردا بر دوش افگندند از خصلت های جوانمردان است. که آنرا (ردای جوانمرد) گویند و مقصد آن پوشیدن اسرار از نظر اغیار است. عیاران و جوانمردان بغداد و ماوراءالنهر و ترکیه نیز (ردا) بر دوش می افگندند ، پیامبر بزرگ اسلام حضرت محمد «ص) نیز ردا بر دوش می افگند و گویند این از سنت های موسی (ع) بوده است.

(مقاله تاریخ محلی کلئوم نورستان از استاد محمد علم مله بار- مجله آریانا شماره، ۲ و ۳، ۱۳۵۷ هـ. ش)

ابن

فرزند، خلف و به شاگرد مدرسه جوانمردی می گفتند.

ابن اخی ترک

«حسام الدین حسن بن محمد بن حسن که مولانای روم وی را در مقدمه مثنوی مفتاح خزاین عمرش و امین کنوزش و بایزید وقت و جنید زمان می خواند از اهل (ارمیه) است و بدین جهت مولانا وی را در مقدمه مثنوی (ارموی الاصل) گفته است و خاندان او به قونیه مهاجرت کرده بودند و حسام الدین در آن شهر به سال (۶۲۳ هـ) تولد یافت.

حسام الدین چلبی که در اشعار مولانا و در کتب تذکره اطلاق شده عنوان دیگر به منزله لقبی است. که اصل معنی عمومی چلبی (سیدی) به طریق تقییدی و تخصیص عام به خاص منصرف و در اصطلاح متقدمان به حسام الدین اختصاص یافته است.

علاوه بر لقب حسام الدین وعنوان چلبی او به (ابن اخی ترک) نیز معروف بوده و علت این شهرت آنست که پدران وی از سران طریقت و فتوت و فتوت آموزفتیان (جوانمردان) بوده اند. و چون این طایفه به شیخ خود (اخی) می گفته اند به نام (اخی) یا (اخیان) مشهور گردیده اند و به حسام الدین هم به مناسبت آنکه پدر و جدش شیخ فتیان بوده اند. (ابن اخی ترک) گویند.»

(مقاله بدیع الزمان فروزانفر به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

ابن بکران عیار

«در زمان خلافت المقتضی الامر الله در سال (۵۳۲هـ) یکی از جوانمردان که کار وی در بغداد و اطراف آن بالا گرفت. (ابن بکران عیار) بود. پایان کار ابن

بکران ودوست همکار وی ابن بزاز چنان بود که خواستند در (انبار) بنام خویش سکه بزنند، لیکن بر اثر توطئه یی دستیگر شدند وبه قتل رسیدند.»

(ص-۳۵- مقدمه فتوت نامه سلطانی از داکتر محمد جعفر محجوب)

ابن رسولی

«از پیشوایان معروف جوانمردان در عصر قدرت سلجوقی ها یکی هم ابونصر محمد بن عبدالباقی خباز معروف به (ابن رسولی) ادیب و شاعر و خوش نویس نیمه دوم قرن پنجم هجری است و از مفکران پرکار مکتب جوانمردی محسوب می گردد.»

(همان کتاب)

ابن سینای بلخی

«ابوعلی سینا نابغه فرهنگ و دانش افغانستان نیز سر رشته اخلاق روند جوانمردی را در خود داشت، سلسله یی از رهنمود های اخلاقی و اجتماعی این مسلک را مورد فروکاوی و پژوهش دانشی قرار داده آدمی گرایی اجتماعی و فردی خویش را به آن پیوند داده است:

چنانکه میدانیم دوان جوانی ابن سینا در شهر های بزرگ خراسان و پار دریا به مانند سمرقند، بخارا، چاج، نخشب، مرو، بلخ، نیشاپور، طوس، خوارزم و سیستان سپری شده است. او در این شهر ها ناگزیر با گروه مردم آزاده یعنی جوانمردان آشنا شده مسلک شانرا پسندیده است. به همین روی است که افراد

پیشقدم و منور سرزمین های یاد شده در این امر هم زبان و هم دستان شده اند. که مردم را به مسلکها و راه ها و اندیشه های نوین آماده سازند. و روح ملت دوستی را در آنها بیدار نمایند. تا تجاوز گران بیگانه را از میهن خود برانند.

از اینکه ابن سینا وابسته به گروه (برادران پاک) یعنی (اخوان الصفا) بود از جریان جوانمردی برکنار مانده نمی توانست، زیرا سخنان وی در باره دانش جوانمردی گواه آنست که او به این مسلک انسانی پیوستگی استوار داشته است.»

«حرام است ده چیز بر راد مرد
کز آن شش بود مرد آزاده مرد
حسد بردن و سفلگی و دروغ
نمودن نیاز و ضعیفی ودرد
چو نعمت بود دست بر دوستان
بباید کشودن به داد و خوردن»
(ابن سینا بلخی)

«ابن سینا امام فلسفه و طب در مشرق و مغرب بوده، نام اصلی آن حسین و در سال (۹۸۰هـ) به دنیا آمده و در جون (۱۰۳۷م) وفات یافت. از کتابهای مشهور او (القانون) و (الشفا) و (لسان العرب) است که در دانشگاه های اروپا تدریس می شود. ابن سینا یک دوره به وزارت نیز رسیده واز جمله اشخاص معروف و دانشمند و سیاستمدار زمان خود بوده است.

(۱- ص ۱۵٦- ۱۵۷ آیین جوانمردی استاد قربان واسع تاجیکی)

(٢- ص ٢٢ البوم سوبری لوگ چاپ لاهور)

(٣- دایره المعارف افغانستان جلد اول)

ابوتراب

«ابوتراب کنیه حضرت امیر المومنین چهارم علی (ک) است. احمد زمچی گفت: که آن هم شنیده باشی که یکروز امیر المومنین علی (ک) چهار ساله بود و با خاک بازی می کرد که حضرت رسول الله (ص) برسید و او را در بر گرفت، از آن روی خاک و گفت یا ابوتراب یعنی فرزند خاک، پس این نام را رسول الله (ص) بر علی (ک) نهاده است.»

(١- ص ٤٩١- ابومسلم نامه تألیف ابوطاهر طرطوسی)

(٢- تاریخی قصی تألیف محمد یونس حسرت ترجمه مولان سیف الحنان موسی زیی)

ابو حفص (رح)

«بیجا نیست که عطار ابوحفص را در ریاضت و کرامت و مروت و فتوت بینظیر و یگانه دوران میدانند. ابوحفص (رح) پیشه آهنگری داشته است. چنانکه عطار می گوید: «هر روز یک دینار کسب می کرد و شب به درویشان دادی ودر کلبه بیوه زنان انداختی چنانکه ندانستندی، ابوحفص مقام بسیار بلند جوانمردی داشته است. و چنانکه جنید بغدادی در باره او میگوید: چون ابوحفص خواست از بغداد بیرون رود مردم بغداد پیرو جوان اورا گسیل کردند، هنگام بازگشت

یکی از وی تمنا کرد که مرا به فتوت راه نمای فرمود: فتوت علمی است فقط عمل نه حرف. این سخن مایه تعجب مردم شد. از همین روی است که عطار در اثر خود بارها عملی شدن جوانمردی را تأیید کرده است، زیرا به آن باور داشته است. از این رو (تذکره الاولیا) را یکی از سرچشمه های مهم بازتاب دهنده مسلک جوانمردی دانسته اند.

(۱- تذکره الاولیا شیخ فریدالدین عطار)

(۲- ص ۱۸۷ کتاب آیین جوانمردی از استادُ قربان واسع تاجیکی)

ابوالفتیان (پدرجوانمردان)

«چونکه اول نقطه دایر فتوت ابراهیم خلیل الله بود و او را (ابوالفتیان) خوانند و اول کسی بود که از دنیا و لذت آن مجرد گشت او از زر و زینت و ثروت دوری کرد و از قوم و قبیله عزلت اختیار کرد و از اوطان و اقران روی برتافت و تعب و سفر و محرمیت و غربت را برای خدا تحمل کرد ودر شکستن بتان دلیری نمود تا حدی که دشمنان به فتوت (جوانمردی) او گواهی دادند.»

«... با ایشان همان کرامت کرد که با خلیل خویش ابراهیم (ع) که او را جوانمرد خواند. (قالوا سمعنا فتی یذکر هم یقال له ابراهیم) ترجمه: گفتند شنیدیم از جوانی که ذکر بتان میکرد یعنی عیب می کرد و گفته میشود او را ابراهیم (ع)

(سوره انبیا آیه ۶۰)

همین طور فتوت بعد از ابراهیم (ع) صلب به صلب می رفت تا به حضرت خاتم نبیین رسید و هرگز فتوت از آن خالی نبود که یا نزدیک نبی ظهور می کرد یا نزدیک ولی و فتوت (جوانمردی) از هر جا که سرزند یادعوت خانه نبوت بود یا خلوت خانه ولایت، از نبی به ولی رسد چنانکه از حضرت رسول اکرم (ص) به صحابه کرام رسید و مردم همی دیدند که صحابه کرام از اخلاق و سجایای نیک جوانمردی مملو بودند.»

(فتوت نامه سلطانی)

ابومسلم خراسانی

«ابومسلم خراسانی عبدالرحمن درسال (۷۲۰هـ) در قریه سفید انج (سپید دژ) از مصافات شهر (انبار) سرپل کنونی در شمال افغانستان متولد گردید او تحصیل کرده بود، زبان و ادب عربی خوب میدانست. قامتی متوسط، جرده گندمی و چهره جذاب داشت. زبانش فصیح و قلبش قوی، حتی قسی بود. درسختی زنده گی اندوه خود را و در کامیابی ها مسرت خود را نشان نمی داد. در (۱۹) سالگی قدم به صحنه سیاست گذاشت. و چون از بین مردم نشأت کرده بود توانست از عدم رضایت توده ها علیه دولت مستبند وقت استفاده نماید. عده یی از خانواده های بنی هاشم در بلخ و سایر ولایات و شهر ها تبعید گردیده بودند، علی نواسه (عباس رض) از طرف خلیفه دو بارتازیانه خورد، محمد پسر همین شخص تشکیلات سری بر ضد دولت اموی ساخت و مبلغینی در ممالک اسلامی فرستاد. امام محمد به افغانستان متوجه شد و در وقت فرستادن آن چنین گفت:

مردم بصره عثمان دوست اند، از کشاکش کناره گیرند و گویند: بنده خدا بهتر است مقتول باشد تا قاتل، اهالی جزیره خارجی وفراری هستند. و با آنکه عرب اند به روم مانند و با آنکه مسلمان اند اخلاق مسیحی دارند. اهالی شام با ما داشمن اند و جز آل سفیان دیگری نشناسند، مزدم مکه و مدنیه ابوبکر و عمر را می خواهند،پس شما متوجه خراسان شوید که شجاعت آنها معلوم است، ایشان آزار دیده اند و مستعد جنبش و خواهان تغییر خلافت اند.

ابراهیم پسر امام محمد متوفی بحیث اما عباسیان در کوفه می زیست، پس ابومسلم در سال (٧٤١م) به کوفه رفت و با امام به مذاکره پرداخته قرار ها گذاشت و بعد به افغانستان برگشت و خود را امیر طرفداران عباسی معرفی کرد و در حدود صدهزار نفر اسب سوار و خر سوار به دور خود جمع کرد و درسال (٧٤٦هـ) مطابق (١٢٩هـ) در مرو پرچم سیاهی بر افراشت، خود لباس سیاه پوشید وعلیه خلافت اموی اعلان جنگ کرد در (٧٤٧م) مرو را از اموی ها پاک کرد و تا (٧٤٨م) تمام ولایات مسلمان شده افغانستان را آزاد ساخت. و در سال (٧٥٠م) داخل شهر کوفه شد و در آنجا طبق فرمان ابومسلم برادران ابراهیم امام عباسی عبدالله سفاح و منصور دوانقی را از پناه گاه مخفی شان کشیده اولی را به خلافت اسلامی برداشت و خلیفه اموی مروان در حال فرار به جانب مصر در منزل (ذات السلاسل) کشته شد و سرش از کوفه به خراسان نزد ابومسلم فرستادند.

بعد از کشته شدن زیاد حاکم عربی اموی ها ابومسلم دولت بزرگ خراسان را تشکیل داد و در سال ( ) مستقل شد. ابومسلم در سال (٧٥٣هـ) به غرض ادای فریضه حج به عراق سفر کرد و از طرف خلیفه عباسی سفاح پذیرایی شد. و

ابو مسلم را مأمور فتح عیسی بن موسی کرد و او را در انبار شکست هم چنان عبدالله بن علی که در نصیبین اعلان خلافت کرده بود مغلوب کرده خلافت منصور مستحکم شد. خلیفه عباسی با وجود این همه خدمات و ایثار به خدعه به حضور طلبید در (۲۵) شعبان (۱۳۷م) مطابق (۷۵٤م) او را نا جوانمردانه بکشت.

بعد از کشته شدن ابومسلم خراسانی پیروان وی که بنام عیاران و جوانمردان یاد مشدند در هر جا برای خونخواهی ابومسلم قیام های جوانمردانه می نمایند، چنانکه اولین بار (سند باد هراتی) در سال (۷۵۹م) قیام کرد و بعد شخص دیگری بنام (استاد سیس بادغیسی) قیام می کند هم چنان در سال (۷۷۵م) مردی دیگری بنام (حکیم بن عطای بادغیسی) و معروف به (حکیم مقنع) رهبری قیام کننده گان را به عهده گرفت. به همین ترتیب سالیان دراز برای انتقام و خون خواهی ابومسلم در خراسان موج قیام ها صورت گرفت و حکام عباسی را اینجا و آنجا به پریشانی می کشیدند.

ابومسلم مردعیار پیشه و جوانمرد بود و از کارنامه های عیاران در عهد ابومسلم خراسانی نه اینکه اسطوره ها ذکر می کنند، بلکه از فعالیت های آنان تاریخ نیز یاد آوری می نماید، اینها در برابر استیلای عرب اموی وعباسی و هم در برابر هجوم چنگیز خان مبارزه های قهرمانانه انجام داده اند، در جنگهای مرغاب و غور و هرات و غیره همین عیاران بودند که صدها نفر در اردوی مغول شبیخون میزدند. بعد از تخریب هرات به دست چنگیزخان چون فخر آهنگر

رسید، برجی، اصیل معدل و غیره عیاران از نواحی قهستان و غور و غرجستان و مرو غله می آوردند و بر گرسنه و ناتوان بخشش می نمودند.»

(ص - ٧٦- ٧٧ و ٧٨ افغانستان در مسیر تاریخ تألیف میر غلام محمدغبار)

ابومسلم با آنکه خود مسلمان و حافظ قرآن بود و به احادیث نبوی آگاه بود، او رازدار و بر مردم بیچاره رحم دل و با دشمنان اسلام و نهضتش تند خوی و قسی القلب بود، ولی با وجود این همه سخت گیری ها بر علاوه مسلمانان، مجوسیان و گبران، نصرانیان و غیره اهل ذمه بخاطر جوانمردی هایش از وی حمایت و پشتیبانی میکردند. چنانکه بعد از مرگش حتی این گروه ها به خوان خواهیش قیامهای بزرگی را به راه می اندازند.

این قیامها اگر چه در بطن مقاصد خاصی داشته ولی ظاهراً خونخواهی ابومسلم را عنوان کرده بودند. اما در حیات وی مطیع و فرمانبردار و مخلص حرکت وی در جوانمردی و عیاری دست اساسی داشتند.

در ابومسلم نامه درمورد ابومسلم داستان های حماسی گفته شده وی را مرد مردان و از جمله اولیاءالله فکر می کردند، چنانچه آمده است:

(... مضراب گفت: ای شاه جهان ابومسلم نظر کرده الله است. به او امداد غیبی صورت می گیرد راستی که او مردی است بلند همت و بلند بالا و با اهمیت و صلابت، اما نه طبل دارد و نه علم، بدانکه اوست با یک تبری، چون من با او رسیدم با هفتاد دو تن مانده بود، اما آن جوانان همه جگر دار و دلاور...»

(١- ص ٧٦-٧٧ افغانستان در مسیر تاریخ تألیف میر غلام محمد غبار)

(٢- ص ٢٤٧- ابومسلم نامه تألیف ابوطاهر طرطوسی)

ابومسلم نامه

«ابومسلم نامه هم داستان حماسی است. هم بیانگر بسیاری از آداب و رسوم و حرفتها و چگونگی زنده گی مردم در آن دوران، ابومسلم نامه در حقیقت شرح کار نامه عیاران و جوانمرد و عیاری گری ابومسلم و یاران وی است، که هزار ها جلد کتاب در مورد زنده گی و کارنامه ابومسلم و یاران وعیارش قلمفرسایی گردیده است.

ابومسلم نامه چند گونه است که یکی آن نوشته ابوطاهر طرطوسی که به کوشش اقبال یغمایی از طرف انتشارات گوتنبرک به نشر رسیده است.

ابومسلم نامه رمانی است شیرین و دلپذیر و داستانی است در مورد شرح احوال ابومسلم یعنی از تاریخ واقعیت سرچشمه گرفته ولی آنچه درآن آمده است حقیقت محض نیست، بلکه سلیقه و تخیل داستان پرداز و پسند قصه گویان و کاتبان در طی قرنها در آن اثر کرده و در نتیجه شخصیت تاریخی ابومسلم را دگرگون کرده و او را به صورت قهرمانی افسانوی در آورده است.

در روایات ترکی آن ابومسلم نظر کرده پیغمبر است و به خاندان علی (ک) ارادت می ورزد. در دوره زنده گانی اش به شکستها و پیروزی ها روبرو می شود و کار های خارق عادات از او سر میزند.

برخی را عقیده بر این است که شهرت و رواج داستان ابومسلم در آسیای صغیر به واسطه وسعت فراوان گروه (اخی) یا اهل فتوت در ان سامان بوده است، زیرا این دسته با تبلیغ رمان های حماسی در میان اصناف و مردم و عامه مردم بی سواد نفوذ میکردند و در نظر این طبقات که در برابر طبقه نخبه و زبدهٔ مشاغل

حقیر داشتند، قهرمان داستان پهلوانی به صورت قهرمان مذهبی و مدافع مردم در برابر مستبدان و ستمکاران بود، ازینرو ابومسلم نامه در محیط های پیشه وری و صنفی به شکل مظهر دلیری و قهرمانی کامل تجسم یافته و داستانش معروف شده است.»

(۱- ص۱۶۳- از مقاله غلام حسین یوسفی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

(۲- ابومسلم نامه ابومحمدطاهر طرطوسی)

(۳- درابنامه ابومحمد طاهر طرطوسی)

ابونصر شبرو

«... عیاری بود از جمله عیاران مرو که در عالم نظیر نداشت و در تمام جنگها با امیر ابومسلم (صاحب الدغوث خاندان) همراه بوده و در فتوحات وی سهمی بارزی داشت. و اینک یکی از عملیات عیاری وی را متذکر می شویم.

«... ناگاه آواز در بر آمد که حلقه را بر در زدند پی خردک آهنگر برخاست ودر پس در آمدو در شگاف در نگاه کرد، اسحق کنده شکن را دید و سعید گردون کش، که در پس در ایستاده اند. و همه از برای ابومسلم بگریستند، اسحق کنده شکن گفت: ای برادر من ترا بغایت مضطرب می بینم. خردک گفت: ای عزیز بدان وآگاه باش که آن تبر را که برای ابومسلم ساخته بودم در آنجا نوشته بودم و کنده، که آن عمل پسر محمد خود بکار در بندی است، اکنون در دست خزیمه بن عاصم افتادو می ترسم که آنرا پیش نصر بن سیار

برند، و نام مرا در آنجا ببینند و از آنجا مرا ملامت رسد، اکنون نیت کردم که امشب بخانه خزیمه بن عاصم بروم و سر او را ببرم و تبر خود را از آنجا بیرون اورم و چون من این قصه کردم ابوطاهر صیقل گر گفت: مرا نیز چنین اراده است که بخانه صفوان روم و سر او را ببرم، اکنون شما راصواب چگونه است؟ اسحق کنده شکن گفت: ای برادر، اگر شما این کار عزم می کنید من نیز بکوشک طاهر نصر سیار می روم، باشند که کاری بکنم، سعید گردون کش گفت: چون شما در این کار ها قیام کردید من نیز به قصر نصر سیار روم که اصل بدیها از او صادر می شود. و جمله اتفاق کردند و قرار دادند که هر کس زودتر فارغ شود بخانه خردک آهنگر جمع آیند...

خردک در آن زمان کمند را از فتراک بر کشور و حلقه کرد و خواست تا بیندازد که یکی را دید که کمند را از دیوار فرو ریخت و از بام فرود آمد، کمند را از سر کنگره بام بجهانید وحلقه ساخت و در بازو افگند و خواست که برود و خردک پیش آمد و راه را براو گرفت و او نیز عیار وار بوی در آمد وبه یکدیگر برآویختند و زور آزمودن گرفتند و هر چند قوت کردند با یکدیگر بر نیامدند، که ناگاه از زبان خردک برآمد این کار را بنگر به این خارجی افتاده است. چون خردک این حدیث بگفت آنرا بشناخت و تبسم نمود و گفت ای برادر تو خردک آهنگری؟ خردک چون نظر کرد ابونصر شبرو را دید، او گفت: ای برادر تو ابونصر شبرویی؟ چون هر دو یاران یکدیگر بودند، ابونصر شبرو عیاری بود از جمله عیاران مرو که در عالم نظیر نداشت. خردک گفت ای برادر در این خانه چه می کردی؟ او گفت: اول توحال خود بگوی او احوال تبر و خزیمه بن

عاصم را با جمله یاران گفت: ابونصر شبرو گفت: ای برادر دل فارغ دار آنچه تو خواستی کردن من آنرا به انجام رسانیده ام و سر پسر آن بد کردار را بریدم و او را هر چند طلب کردم نیافتم و تبر ترا آورده ام که من از این سر با خبر بودم، خردک چون این حدیث بشنید شاد شد ودست ابونصر را بوسه داد و گفت: خدای عزوجل ترا جزای خیر دهد و زنده گانی بسیار که از جهت ما جان خود را در خطر نهادی و غم خوارگی ما کردی و این کار را به اتمام رسانیدی. ابونصر شبرو گفت: ای برادر چون یکی را از ما کاری افتاد، همچون بود همه را افتاده است، خردک بر وی آفرین کرد وهر دو روی بخانه خردک آهنگر نهادند...»

(ص ۸۸-۸۹ ابومسلم نامه از ابوطاهر طرطوسی)

اتفاق برادرانه

«بدبختانه از فرجام حمله نادلسوزانه ارتش مغول و خرابی شهر ها نهضت جوانمردی یا (اتفاق برادرانه) نیز پراگنده و رو به پنهان کاری آورده است.»

(ص- ۲۸- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

منظور از اتفاق برادرانه همان جریان جوانمردی است که وقتی دولت های دست نشانده و یا تجاوز گران بیگانه بر ملت ما مسلط و ضد جریان جوانمردی قرار می گرفتند به گرفت و گیر جوانمردان آزاده که خلاف غلامی و بردگی می بودند می پرداختند، انست که جریان جوانمردی رو به پنهان کاری رفته

وعملیات عیارانه و چریکی خویش را مخفی می کردند. جوانمردان با حکومت های استعماری و دست نشانده همکاری نکرده اگر صاحب مناصب بزرگ هم باشند کنار میروند و برای آزادی و استقلال وطن کوشش می کنند.

از زنده گی غلامی متنفر و علیه آن به مبارزه آشتی ناپذیر بر می خیزند و هیچگونه تأویلات بر حق ساختن قوت استعماری را نمی پذیرند، زیرا استعمار استعمار است و متجاوز همانا که تجاوزگر و ستمگر است.

اثبات

«کلمه (اثبات) در اصطلاح جوانمردان و سایر پیروان شاخه های عوامانهٔ تصوف معنی خاص دارد مقصود از (اثبات) در بین این گروه آنست که شخص بتواند سوابق پدید آمدن آن مسلک و اصطلاحات وسلسله مراتب مشایخ آنرا بگوید و بیان کند، مثلاً چرا مداحان می توانند بتر زین با خود بردارند، یا مثلاً امروز (معرکه گیران)روی صندلی می نشینند، چه حادثه تاریخی موجب برقراری این رسم شده است؟ بیان این قبیل نکات را (اثبات) می گویند. این اصطلاح عیناً در سخن وری نیز رایج است و سخنور باید بتواند هر یک از وصله هایی را که با خود دارد، یا (سردمی) را که در آن نشسته یا صنف ها را که جزء گروه سخنوران اند، اثبات کند. یعنی مثلاً بگوید سر دم از کجا آمده، یا صنف سلمانی و شکاری ونانوا و قصاب چرا در جز (۱۷) صنف سخنوران شمرده شده اند.»

(ص - ۹۷ مقدمه فتوت نامه سلطانی به قلم داکتر محمد جعفر محجوب)

اجله فتیان

«به گفته عبدالله انصاری شاه بن شجاع کرمانی که ظاهراً واسطه بود بین طریق (فتوت) و راه قدما اهل ملامت از (اجله فتیان) بود و حتی امام و حکیم شمرده میشد، مثل اهل ملامت بی تظاهر بود وعاری از ریانه خرقه می پوشیدند، نه عبای زهاد، مثل عامه خلق قبا پوشیدی، بعضی یارانش حتی با خفتان و گلیم گردان بیرون می آمدند، بدینگونه تعلیم وی نیز تا حدی مشتمل بود بر اعتراض به پشمینه پوشی...»

(از مقاله عبدالحسین زرین کوب به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

اجواد

«سخاوتمند، جمع جواد»

(فرهنگ عمید)

احباب

«دوستان، جمع حبیب»

(همان فرهنگ)

احترام

«حرمت داشتن، بزرگ شمردن، گرامی داشتن»

(همان فرهنگ)

احترام استاد (معلم)

دیده شود استاد

احترام به مشاوره

جوانمردان هر کاری که به انجام می رسانیدند به مشاوره یاران می بود، آنها به مشاوره احترام خاص داشتند و محل مشاوره ایشان همان زاویه ها، لنگرگاه ها و یتیم خانه ها می بود، برای معلومات بیشتر دیده شود (جرکه جوانمردان)

احداث

«در اوایل قرن پنجم هجری در شهر های شام گروهی از جوانمردان پدید آمدند که آنانرا (احداث) و هر یک تن را (حدث) می نامیدند، معروفترین احداث شام جوانمردان شهر حلب بودند که برای بدست آوردن امیری و سروری در سیاست دخالت کردند.

دامنه استعمال کلمه احداث به خراسان و ایران نیز کشیده شد، در عصر صفویان داروغه و مسول امنیت شهر را که از میان سران عیاران برگزیده میشدند، احداث می نامیدند.

«در کتاب حُسین کرد آمده است که: وی هر شب میخواهد به نبرد با شحنه شهر بپردازد، به چهار سوق میرود و پاره آجری به مشعل پرتاب می کند، و خود را به میان چار سوق می رساند و میگوید: «احداث شب بخیر!»

در کتاب امیر ارسلان نیز این کلمه یکی دو بار به تحریف آمده است. در مورد احداث از کتابهای ذیل معلومات می توان حاصل کرد:

١- زبده الحلب من تاریخ حلب تألیف کمال الدین عمر بن ندیم حلبی.

٢- مقاله دایر المعارف اسلام.

٣- مقدمه فتوت نامه سلطانی.

٤- عیاران و کاکه های خراسان تألیف حیدریقین.

٥- آیین جوانمردی از هانری کربن.

٦- آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی.

احزاب

دیده شود (حزب)

احسان

«نیکی کردن، نیکویی کردن در باره کسی، بخشش»

(فرهنگ عمید)

و از جملهٔ اخلاق جوانمردی یکی احسان است که حسن بصری (رح) گفته است:؟ اهل احسان چون آفتاب بر خلق خدای تعالی تابند، تا همه از ایشان نفع گیرند.»

(فتوت نامه درویش علی بن یوسف کرکری به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

«یکی از خصوصیات مهم نهاده جوانمردی احسان وجود بوده است. جوانمردان از روزگار بسیار کهن این ویژه گی ها را با خود داشته بودند. در نظر جوانمردان بزرگی انسان در نگاه داشتن حیا و جود و احسان او ظاهر می گردد، عطار به این مسأله به صورت ژرف نظر افگنده گفته است.

اگر حلم و حیا گشتی مصور
ز ذوالفنون بودندی منور
صدهدایت میرسد در هر دمت
هست از احسان تو پر عالمت
به احسان و کرم دلها بدست آر
کزین بهتر نباشد در جهان کار
(شیخ فریدالدین عطار)

احمد خجستانی

«فتوحات یعقوب لیث در اذهان مردم سخت اثر گذاشته بود و چون به نیشاپور بازگشت عده یی زیادی از سالخوردگان خراسان که آوازه (ضرب شصت) یعقوب را شنیده بودند به نزد او شتافتند. وخدمت گزاری و اطاعت خود را به او اعلام داشتند. از آنجمله ابراهیم بن الیاس بن اسد و ابوبلال خارجی و ابراهیم بن ابی حفص و ابوطلحه و احمد بن عبدالله خجستانی بادغیسی و عزیز بن السری، یعقوب ایشان را بنواخت وخلعت داد و با خود به سیستان آورد.

باید گفت که از همه سردسته های این گروه، مهمتر احمد بن عبدالله خجستانی بود که اتفاقاً او نیز مثل یعقوب لیث از طبقات پایین جامعه بود و به گفته عروضی سمرقندی در اوایل عمر (مردی خربنده) کراکش بود و از طریق کراکشی در قافله ها روزگار میگذرانید و بنابر قول خود او علی برادر یعقوب بن لیث باعث ترقی او شده بود، تا آنجا که او پس از عصیان بر حکومت صفاری کار او به درجه یی رسید در نیشاپور در یک شب سیصد هزار دینار و پانصد اسب و هزار جامه بخشید.

عروض سمرقندی علت عصیان خجستانی را تأثیر این دو بیت از دیوان حنظله بادغیسی میداند و می نویسد: «روزی، احمد بن عبدالله خجستانی را پرسیدند که تو مرد خربنده بودی به امیری خراسان چون رسیدی؟ گفت: در بادغیسی در خجستان روزی دیوان حنظلهٔ بادغیسی را می خواندم، بدین دو بیت رسیدم:

مهتری گر بکام شیر در است
شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه
یا چو مردانت مرگ رویاروی

داعیه در باطن من پدید آمد که به هیچوجه در آن حالت که اندر بودم راضی نتوانستم بود. خران را بفروختم و اسب خریدم و از وطن خویش رحلت کردم و به خدمت علی بن لیث برادر یعقوب لیث شدم. و باز دولت صفاریان در زورهٔ اوج علیین پرواز همی کرد و چون یعقبو از خراسان به غزنین شداز راه جبال، علی بن لیث را از رباط سنیگن باز گردانید و به خراسان به شحنگی اقطاعات

فرمود و من از ان لشکر سواری صد براه کرده بودم و سواری بیست از خود داشتم و از اقطاعات علی بن لیث یکی (کروخ) بود و دوم خواف نیشاپور، چون به کرخ رسیدم فرمان عرضه کردم، آنچه به من رسید تفرقه لشکر کردم سوار من سیصد شد چون به خواف رسیدم و فرمان عرضه کردم خواجه گان خواف تمکنی نکردند و گفتند: ما را شحنه باید با ده تن، رائی من بر انجمله قرار گرفت که دست از طاعت صفاریان باز داشتم و خواف را غارت کردم وبه روستایی (یشت) بیرون شدم و بیهق (سبزوار) در آمدم. دو هزار سوار بر من جمع شد، بیامدم و نیشاپور بگرفتم و کار من بالا گرفت و ترقی همی کردم تا جمله خراسان را مستخلص گردانیدم اصل وسبب آن همه این دو بیت شعر بود.»

(۱- ص ۱۶۵- چهار مقاله عروضی سمرقندی به نقل از سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها، تألیف محمد اعظم سیستانی جلد سوم)

(۲- ص ۹۳ افغانستان در مسیر تاریخ از میر غلام محمد غبار جلد اول)

(۳- رساله سوال و جواب در مورد مکتب فتوت نوشته عزیز عیار)

احمد زمچی

«یکی از همکاران ابومسلم خراسانی است که در زمان خروج وی با او همراه ودر تمام جنگها با رشادت و دلاوری حرب کرده وسپاه سالار پیاده گان امیر صاب الدعوت بوده است.

«... امیر چون در خواب رفت حضرت محمد (ص) را دید گفت: ای ابو مسلم برخیز که ترا خداوند شفا داد، بر کنار آب زمچ رو که آنجا یک دوستی

است که نام او (احمد زمچی) است پیش تو خواهد آمد، باید که او را حرمت بداری و چون ترا از خارجی ها مشکل پیش آید او بگشاید و چند سال در رکاب تو با خارجیان حرب خواهد کرد...»

(ص - ۱۸۵ - ابومسلم نامه ابوطاهر طرطوسی)

«... که ناگاه به امر خدا از جانب بیشه زمچ گردی برخواست و از میان گرد یک پیاده بیرون آمد. کلاه نمدی بر سر نهاده و قبای نمدی پوشیده، و پا تا به مازندرانی پیچیده، بدین نوع رسید و فی الحال سنگ در فلاخن بر صورت داقانی زد که صورت اودر یکدیگر خورد شد و جان داد.»

(ص ۱۸۹ - ابومسلم نامه از ابوطاهر طرطوسی)

«... اما راوی داستان گوید چون احمد زمچی ابومسلم را بدید پیش آمد که دست امیر ابومسلم را ببوسد. ابومسلم نگذاشت، روی احمد زمچی را ببوسید، یک یک می آمدند و دست احمد را می بوسیدند، احمد همه را دعا می کرد و بعد از آن گفت: یا امیر صاحب الدعوه، می خواستم که سر نصر سیار را برای شما آرم گویا اجلش نرسیده بود. ابومسلم گفت: چون اجلش برسد البته کشته خواهد شد. احمد زمچی گفت: یا امیرا التماس دارم که یک ساعتی شما به سعادت فرود آیید تا با هم نان و نمکی بخوریم. ابومسلم گفت چه باشد؟ پس امیر با یاران فرود آمدند، چهار صفحه دیدکه از سنگ خدای آفریده و پوست تخته یی چند دید که در آن صفحه افتاده، اما چیزی دیگر نبود. احمد زمچی نی تفک را بداشت و در یک ساعت مرغی چند از درخت فرود آورد، چنانکه

ابومسلم هزار افرین کرد، القصه کباب کردند، و همه یاران به اتفاق خوردند. چون از چیزی خوردن فارغ شدند... پس برخاستند و روی بر لشکرگاه نهادند.»

(ص۲۰۲- ابومسلم نامه تألیف ابوطاهرطرطوسی)

احمد قولی

«رهبر قیام عیاران در بست و بر ضد ابراهیم قوسی حاکم وقت برخاستند.»

(ص- ۸۰- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها جلد سوم)

احمد نیا

«یکی دیگر از سرداران عیاران احمد نیا نام داشت که همدران عهد در حدود (۳۰۱هـ) می زیست.»

(تاریخ سیستان به تصحیح ملک الشعرابهار)

اخ

«مولف برهان قاطع می نویسد:

به فتح اول و سکون ثانی به معنی آفرین باشد که از نخستین است و به ترحم و تأسف گویند؛ شعر:

زهری او چشاند که جای اخ که اخ اخ

تیغی که او گذارد که جای آخ که بخ بخ

در عربی به معنی برادر باشد. علی اکبر دهخدا به این مسئله بیشتر توجه نموده روی سخن او نظر به نگارنده گان فرهنگهای دیگر گسترده و همه جانبه است او این لغت را به گونه زیر معنی می کند:

شعر:

بسوی تست همه میل دولت و اقبال

چومیل یار سوی یار و میل اخ سوی اخ

بسا اُخ از اخوت چون زدند دم

دمش باشد چراغ عقل را پوف

دوست، همنشین، برادر، اخوان و اخوه»

(۱- فرهنگ عمید)

(۲- لغت نامه علی اکبر دهخدا)

(۳- کتاب آیین جوانمردی از قربان واسع)

اخذ

«عمل باز پس گرفتن فتوت را گویند، به سبب عیب و نقص که کبیر در صغیر می بیند فتوت را ازاو پس میگیرد.

(۱- ۳۷- و ص ۱۴۳- کتاب آیین جوانمردی از هانری کربن ص.)

(۲- کتاب آیین جوانمردی نوشته استاد قربان واسع)

اخلاص

«و از جمله اخلاق جوانمردی اخلاص است و اهل اخلاص کسی است که قول و فعل او در نهان و آشکار یکسان باشد و این خود از سجایای جوانمردان است.»

(ص ۷۹ فتوت نامه درویش علی کرکهری به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

«بگو پروردگار من شما را به عدل و درستی امر کرده و نیز فرموده در هر عبادت روی به حضرت او آورید و خدا را از سر اخلاص بخوانید که چنانکه شما را در اول آفرید دیگر بار بسویش باز آیید.»

معنی شرعی اخلاص نیت حصول رضای خداوند در عمل بوده، بدون آنکه دیگری را در عمل خود شریک و سزاوار بداند.»

(ص ٦- رساله اخلاص مترجم ع. م.)

با اخلاص و یقین کن کار خود راست
که حق از بنده گان خود همین خواست
بگویم گرندانی چیست اخلاص
که قول و فعل تو با حق بودخاص

(پوریای ولی)

اخوات

«خواهران، جمع اخت) (فرهنگ عمید)

اخوان

«برادران جمع اخ، (عمید) اهل فتوت را در دیار روم یعنی اسیای صغیر حالیه اخوان می گفتند: و این طایفه در قرن هشتم هجری یعنی قبل از انکه ترکان عثمانی بر این شبه جزیره استیلای کامل حاصل کنند در تمام بلاد آن منتشر بودند و جمعیت بسیار داشتند و در زوایای خود از غربا و مسافرین با نهایت تلطف وکشاده رویی پذیرایی ومهمان نوازی می کردند و اهمیت سیاسی ایشان این بود که حکام و امرای محلی را در مقابل نفوذ و ظلم و آزار ترکان حمایت می نمودند و این حکام و امرای محلی پابند همان اصول عهد ناصری خلیفه و سلطان عزیز الدین کیکاوس محسوب میشدند.»

(ص ۷۳- مقاله عباس اقبال به نقل ازکتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

اخوان الصفا(برادران پاک)

«در ابتدای سده ده در بخارا، بصره و بغداد پدید آمدند، این جریان اگر چه تا اندازه یی از اندیشه طبقه حکمران جانبداری می کرد، ولی صرف نظر از تفاوتهای صنفی، ملی، آدمیان گوناگون را که با هم در راه دانش و فلسفه هم اندیشه و هم رأی می بود. یکجا می نمود و همچنان در این گیرو دار شعار برادری را نیز به میان میگذاشت.»

«و. ا. کاردیوسکی میگوید: به هر حال نخستین جنبش جریان جوانمردی از خراسان آغاز شده است، ریشه اش به رویهٔ فلسفه «اخوان الصفا» برادران پاک

که در بصره و بخارا ریشه دوانیده بود میرسید آنها در رویارویی به یاران خود «اخی» میگفتند. »

(ص ٤٤- کتاب ایین جوانمردی تألیف استاد قربان واسع تاجیکی)

« در قرن چهارده جمعیت اخوان الصفا سیاست را منحیث یک فن جداگانه معرفی کرده بودند، اگر چه فکر آنها تا اندازۀ گمراه کننده هم بود، مگر این جمعیت علم سیاست را یک شعبه یی از علم الاخلاق دانسته بودند وعلت آن هم این بود که این مردم تا اندازه یی زیر تأثیر افلاطون (٣٤٧ق.م) بودند. افلاطون در کتاب خود بنام (جمهوریت) ودر کتاب دیگر خود بنام (نوامیس) در ضمن مباحث سیاسی از اخلاق هم ذکر به میان می آورد. و به نظر او یک سیاستمدار و حکمران سیاسی آنست که به اعتبار علم و فلسفه هم از دیگران برتری داشته و نسبت به اخلاق و اعمال هم از دیگران پیشرو باشد.

در شماره هفت مجله اخوان الصفا سیاست را به پنج نوع تقسیم کرده است:

١- سیاست نبویه یا سیاست انبیاء (ع)

٢- سیاست الملوکیه یا سیاست حکما

٣- سیاست العامیه یا سیاست عوامی

٤- سیاست الخاصیه یا سیاست امور خانواده ها

٥- سیاست الذاتیه یا سیاست اصلاح نفس خویش.

(ص ٤٥- ٤٦ - اسلامی سیاست نوشته مولانا گوهرالرحمن، ترجمه قریب الرحمن سعید. چاپ لاهور ١٩٨٣م)

اخوت

«برادری، دوستی»

(فرهنگ عمید)

«از آن، چیزیکه مشایخ وارباب فتوت (جوانمردی) فرض کرده اند و به مقام مردان حق باشد یکی آنکه به تمام مخلوق خداوند (ج) «اخی» یعنی برادر گفتن است. دیگر آنکه به وسیله اخوت یکی را بر دیگری پیوند دادن و در میان آنها یگانگی ایجاد کردن است.

«اخی» باید «راد» و «راست» باشدو راد و راست آنکس است که از مربته تقلید به مقام و هم از تحقیق باز نماند.»

(کتاب نقش پهلوانی و نهضت عیاری تألیف کاظم کاظمینی)

«اخوت» اخاوت، برادری کردن به کس، دوست گردیدن و معنی اصطلاحی اش جوانمردی است. (فرهنگ فارسی) برای این اصطلاح معنا های گوناگون مانند: برادران نامی است که جوانمردان «فتیان» همطریقان و هم مسلکان خود را مخاطب میداشته اند.

(ژن دنی) در کار دانشی خود، این واژه را زاده زبان ترکیّ دانسته است. چنانچه از گفته فرهنگها و لغت نامه ها پدیدار گردیده است واژه (اخی) در پایه خود سرچشمه عربی دارد. این اصطلاح پس از رواج کامل اسلام در سرزمین ما ودر ادبیات ما مورد استفاده قرار گرفته است. البته برای همه گیر ساختن این اصطلاح گروه «اخوان الصفا» نقش مهم را بازی کردند.»

(١- ص ١١ و ١٢ کتاب آین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

(٢- ص ١٤٣- مقاله فرانتس تیشنر به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

اخی

« کار برداین اصطلاح در سده ده در بین گروه «اخوان الصفا» یعنی «برادران پاک» که در بخارا و بصره بسیار نامدار گردیده بودند و به دیگر گوشه های پاردریا و خراسان دامن پهن کرده بودند می بینیم.

وابسته گان این گروه یکدیگر را یا (اخی) گفته یاد می کردند. باید گفت که اخی در زبان دری به معنای «برادری» آمده است. اگر ما به ژرفای اندیشه اصطلاح (اخی) بنگریم، بازتاب پوره معنا و مفهوم جوانمردی را در آن به روشنی دیده می توانیم.

(کتاب آیین جوانمردی از هانری کربن)

در شهر های آسیای کوچک جوانمردان خود را اخی و گروه وابسته به خویشتن را «اخی ها» می گفتند که باید روشن نمود که واژه اخی هم معنای پوره جوانمردی (فتوت) است. نیاز گفتن است که در مروج نمودن اخلاق معنوی اخی و نامدار گردیدن اصطلاح آن آموزش های (اخوان الصفا) تا اندازه یی تأثیر کرده است.

«گروه اخی ماهیت زنده گی را درمبارزه به مقابل اربابان و حاکمان ظالم میدانسته واین کار را همچون وظیفه مقدس خود به شمار می آوردند.»

در دو گیتی آن چنان شاید اخی
کو بود ازجان ودل مرد سخی
(ناصری)
(ص- ۱۲- کتاب ایین جوانمردی از قربان واسع)

«مقدم و رئیس اهل فتوت را (اخی) می گفته اند. برای نیل بدین مرتبه ظاهراً شرایط بسیار لازم نبوده است، بلکه هر کس که اهل فتوت بر وی اتفاق می نمودند بدین مرتبه می رسید و موظف بود که زاویه ها بسازد و لوازم آن چراغ و فرش و غیره فراهم نماید.»

«از مقاله بدیع الزمان فروزانفر به نقل ازکتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

اخیت

«در سرزمین اناطولی با اعضای فتوت (اخی) خطاب میکردند و ما از آنجا این شکل خاص فتوت اناطولی را «اخیت» می نامیم هم در ایران وخراسان و هم در اناطولی دو کلمه (فتوت) جوانمردی و «اخیت» معنی تشکیلاتی پیدا کردند، شخص (اخی) از این پس سرپرست عدهٔ از جوانان بود که در کار مهمان نوازی مخصوصاً در قبال بیگانگان سخت کوشا بود. بدین منظور شخص (اخی) دارای باشگاهی بود.

«که زاویه» نامیده میشد و هر شب جوانان دستهٔ او در آنجا جمع میشدند و از بیگانگان پذیرایی میکردند.

(از مقاله پروفیسور تیشنر) فتوت اناطولی را (اخیت) نام می گذارد (و معتقد است که اخیت قبل از اناطولی در مشرق زمین وجود داشت و «اخی» از زبان ترکی «اقی» که به معنی بزرگوار و سخی است مشتق شده میداند و اخی بعداً به عنوان سرپرست یکدسته جوانان مهمان نواز تبارز می کند و برای انجام این مقاصد (اخی) یک محل رهایش که بنام (زاویه) یاد میشد داشت،، و هر شب جوانان پیرو (اخیت) در آن جمع میشدند و ازمردم غریب و بیگانه پذیرایی میکردند.

(مقاله آیین فتوت و عیاری ازاسمعیل حاکمی مجله سخن دوره هفدهم، ١٣٤٦هـ)

اخی طوطی

«... شهاب الدین همدانی در رساله (فتوتیه) ود (١٣١٤- ١٣٨٤) در باره تشکیلات منظم (اخی) که در ترکیه موجود بود، اشاره هایی کرده است واخی طوطی علی شاه الختلانی را پیر خودمیداند.»

(ص -٤٧ کتاب آیین جوانمردی نوشته استاد قربان واسع)

اخی الفتوث

«ابن بطوطه در سفر نامه خود اصطلاح (فتوت) و (اخی) را بیشتر بکار برده است ابن بطوطه در این باره می نویسد:

دسته (اخی الفتوت) یا برادران جوانمرد درهر شهر و آبادی وقریه و بلاد روم وجود دارند.»

(ص- ٧٤ همان کتاب)

از جوانمردی نیست که زن به دست مرد آب ریزد

«...گویند یک شخص در نیشابور دعوی جوانمردی می کرد و یک وقت به (نسا) رفت و یک مرد آنرا مهمان کرد و یک گروه جوانمردان هم با وی بودند، یکی وقت نان خوردن بدست آنها اب می انداخت، نیشابوری دست خود را نه شست و گفت این از جوانمردی نیست که زن به دست مردآب ریزد، از آنجمله یکی بود و گفت من هفت سال می شود که به این خانه می آیم تا حال نه فهمیده بودم که این زن بالای دست ما آب می ریزد...»

(رساله قشیریه، باب ٤٤ در مورد فتوت به نقل از رساله سوال و جواب در مورد مکتب فتوت نوشته عزیز عیار)

ازهر بن یحی

ازهر پسر عم یعقوب لیث مرد دلیر وخردمند و نویسنده و ادیب بود، بیشتر کاریکه در سیستان انجام داد و فیروز های درخشانی که نصیب یعقوب شد بخش بیشتر از آنها به نیروی خردمندی (ازهر) می بود.

ازهر گذشته از خردمندی چابک، زرنگ، و از نیروی بازو به اندازه کافی برخوردار بود، او گاهی خود را به دیوانگی میزد، سخنان شیرین بر زبان می آورد، مردم را در میان کار و کوشش می خنداند و بدین وسیله خستگی از تن آنان بیرون میکرد، یعقوب لیث که بسیار کم می خندید، تنها از گفته های ازهر به خنده می افتاد. با این همه ازهر هیچگاه از جایگاه خود سوء استفاده نمی کرد. و هر کاریکه یعقوب به او می سپرد به دقت و سرعت انجام می داد.

از (ازهر) داستانهایی زیاد گفته اند، یکی از آنجمله در زیر می آوریم:

دهقان بیچاره یی دید که نه کفشی در پا داشت و نه جامه بسنده یی در تن، تنها شلوار ژنده به پا کرده وپوستین رنگ و رو رفته یی به دوش گرفته بود (ازهر) به دیدن دهقان بیچاره از اسب فرود آمد و سلام گفت: مسافتی با او پیاده پیمود و از وضع معیشت، و از ده واز ترتیب زراعت وغیره پرسشهای گوناگون کرد، سرانجام به دهقان گفت: چون تو کفش نداری پیاده می روی بهتر است بر پشت اسب همراه من سوار شوی تا با هم به مسجد برویم و نماز به جا آوریم،

دهقان پذیرفت وهمراه او سوار اسب شد. در میان راه یعقوب به او رسید و چون (ازهر) و دهقان را دو پشته دید، خشمناک گردید ولی از انجا که با او احترام میگذاشت چیزی نگفت و راه خود را تغییر داد و به مسجد رفت (ازهر) به همان ترتیب به مسجد رفت و در بازگشت (ازهر) خود را به یعقوب لیث رسانیده گفت:

ای امیر همه هنر ها در تو دیده بودیم و نمی دانستیم در وجود تو رشک هم هست یعقوب اظهار تعجب کرد و گره بر ابرو افگند، ازهر به سخن ادامه داده گفت: من موکب ترا با صدهزار غلام با زر و زیور فراوان می توانم ببینم ولی تو نمی توانی آرایش کوچکی که بر اسب خود نهاده بودم، ببینی، آن دهقان زیور اسب من بود.

یعقوب از این سخن گره از ابرو گشود و خندیده از کرده خود پشیمان شد واز (ازهر) پوزش طلبید، همین طور صد ها قصه های دیگر از (ازهر) تاریخ سیستان ودیگر منابع اسلامی ثبت کرده است.»

کتاب زنده گانی یعقوب لیث تألیف حسین یزدانیان)

«جد یعقوب لیث (حاتم) و جد ازهر (سلیم)برادر بودند.»

ازیوار

«واژه جوانمردی در زبان پهلوی به ساختار (ازیوار) هستی داشته و مورد استفاده بوده است. در (فرهنگ پهلوی) واژه (ازیوار) را به معنای (یار) گزارش داده اند.»

(۱- ص ٤٩ کتاب آیین جوانمردی از قربان واسع تاجیکی)

(۲- تاریخ و فرهنگ زورخانه تألیف انصافپور)

استاد (صاحب)

«کهنه سوار و مرشد باشد، در دعا بعد از گفتن حق پیر که معلم اول است می گفتند (مزد استاد)یعنی برای زحمات کهنه سوار یا مرشد سپاسگزاریم.

(همان کتاب)

استاد کسی است که شاگردان را فتوت (جوانمردی) می آموزد و وظیفه استاد نسبت به شاگرد به شرح زیر خلاصه می شود:

۱- استاد یا (صاحب) باید همواره دراندیشه شاگرد باشد، یعنی اگر حاضر باشد و یا غایب در اندیشه تربیت شاگرد خود باشد.

۲- اگراستاد به سهو و خطای شاگردان بی اعتنا باشد، دیگر حقی بر گردن ایشان ندارد.

۳- استاد همیشه باید در اندیشه آموزش شاگردان باشد و روز به روز در شاگردان تحول ایجاد نماید تا بتوانند خود به مرحله استادی برسند.

٤- استاد باید دست به سخاوت و مروت و ایثار کشاده دارد و از شاگردان هیچ چیز مضایقه ندارد و فتوت خانه همیشه باز باشد. یعنی حجره، بیتک، و یا مهمان خانه همیشه مملو از مهمان نگاهداشت:

٥- استاد باید ارزیابی کند که شاگردانش دارای چگونه قابلیت و استعدادی هستند. و در کدام فن مهارت بیشتری دارند و تا کجا می توانند پیشرفت نمایند و

کدام یک آن برای دخول در (جرگه جوانمردان) مساعد تر اند و شاگردان تا چه حد قدرت و لیاقت و تسلط بر نفس و پیمودن راه حق را دارند.

٦- استاد هنگام عبادت هم شاگردان را از نظر دور ندارد، و گوید: (خدایا به عزت و جلال و برحق کمال و فضل و کرم بی منتهایت که نور ایمان را در قلب آنان بتابانی و دیدگان آنانرا بروی معایبشان بکشای.

۷- استاد شاگردان را در خدمت به یکدیگر بیازماید و اخلاق جوانمردی را به ایشان بیاموزد که به یکدیگر اعتماد کنند و پشتیبان هم باشند.

۸- استاد شاگردان را چنان تربیت کند که بتوانند در هر موقع و مکان چنان رفتاری کنند که زیبنده جوانمردان باشد.»

(فتوت نامه شهاب الدین سهروردی به نقل ازکتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

استاد سیس هروی

«جنبش استاد سیس هروی باهمکاری دوست او(حریش سیستانی) درسال(۱۵۰هـ) است استاد سیس نیزبه عنوان خون خواهی ابومسلم خراسانی قیام کرده بود. دختراستاد سیس هروی همان(مرجیله) زن خلیفه هارون الرشید ومادرمامون الرشید عباسی است.

(ص - ۷۹- افغانستان درمسیرتاریخ ازمیرغلام محمد غبار)

استاد شد

«آنکس را که میان یا کمرکسی را بندد اورا استاد شد گویند.»

(فتوت نامه سلطانی)

« میان کسی راکه داعیه قبول فتوت وشاگردی چنین استادی راداشته می بسته واورا پس ازآداب میان بستن(خلف) ویا(فرزندطریق) گویند.

(ازکتاب آیین جوانمردی نوشته هانری کربن)

استاد شد شالی به کمرداوطلب دخول در(مسلک) می بست واورا به شاگردی قبول می کرد.»

(۱- ازمقاله قاسم غنی به نقل ازکتاب ایین جوانمردی هانری کربن).

(۲- فتوت نامه سلطانی)

(۳- تاریخ وفرهنگ زورخانه ازغلام رضا انصافپور)

هر که بی استاد کرد آغاز کار

کاروباراوندارد اعتبار

دامن استاد گیروشاد شو

مدتی خدمت کن واستاد شو

آنکس را که میان کسی را بندد اورا استاد شد گویند وشاگرد را که داعیه میان بستن دارد(خلف) گویند ویافرزند طریق نیزخوانند.»

بعد ازآنکه شخص صاحب سعادت به برکت نورارادت دامن دولت شیخ یا پیرصاحب کمال به د ست آورد وداعیه آن کردکه درزمره جوانمردان داخل گردد وازجمع میان بستگان شود اورا از(استاد شد) چاره نیست تااورا میان بندد واین کاررا هرکس نتواند واستادی باید که قواعد این شرایط استادی شد را بداند.

۱- آنکه استاد کامل باشد ومیان وی بسته باشند.

۲- هرصفتی که درفتوت وطریقت ذکرکردیم بایدکه اورا حاصل باشد.

۳- خرده های فتوت وطریقت را دانسته باشد تابه(فرزند) ویا (خلف) برساند.

٤- باید که اسناد میان بستن خودرا ازروی راستی بداند تاپی به اصل برده باشد.

٥- میان(فرزند) رادرمحفلی بندد که شیخ (پیر) ونقیب وبرادران فتوت وطریقت حاضر باشند، واگرممکن نباشد درحضورجمع غفیرصورت گیرد نه درخلوتی.

٦- ملاحظه های فرزند نماید که آیا لایق میان بستن است ویا خیر.

(ص-۹٦- فتوت نامه سلطانی)

استخوان شکنی

« یکی ازکارهای زورگیران (وزن برداران) استخوان شکنی بود. چنانکه درفتوت نامه سلطانی آمده است:

« اگرپرسند که معنی استخوان شکنی چیست؟ بگوی استخوان حجاب است ومغزحقیقت، پس استخوان شکستن آن است که بازور بازوی مردی وجوانمردی حجاب خودی ازپیش بردارد وبه مغزحقیقت بینا گردد.»

اسخی

«سخی تر، بخشنده تر، جوانمرد.»

(فرهنگ عمید)

اسفهسالار

« استاد یا سرجوانمردان وعیاران، منصب (اسفهسالاری) دارد. دراوایل داستان سمک عیارآنجا که کسی شغاد پیل زوروسمک عیاررا به خورشید شاه معرفی می کند میگوید: اختیارکلی ولایت شاه رادارند واسفهسالارشهراند.

بازداشت اشخاص وضبط اموال ومجازات ایشان ازجمله وظایف اسفهسالارشهراست.

« ارمنشاه بفرمود تاخماروفرزندان اورابگیرند وسرای اوغارت کنند ، اسفهسالار کانون با چند سرهنگ وخدمتگار روی به سرای خمارنهادند وخماررا با هردوپسران وی بگرفتند وخانه وی غارت کردند.»

(ازمقاله پرویزناتل خانلری)

« یعنی سپه سالاروکارآن حفظ نظم وامنیت شهرهاوجلوگیری ازدزدی وغارت گری وناامنی شهراست واسفهسالاری منصبی بود که عیاران بعد ازابرازلیاقت وکاردانی دردستگاه دولت کسب می کردند مانند شغاد پیل زور، سمک عیاروکانون عیار که ازاسفهسالاران دربارخورشید شاه بودند.»

وگاهی هم وظیفه اسفهسالاری مقام ومنصب جنگی ونظامی نبوده بلکه معادل به منصب شهرداری است که بیشترادارای شمرده می شد واکثراوقات ازطرف مردم انتخاب می گردید.»

(ص-۵۱-عیاران وکاکه های خراسان)

این وظیفه معادل منصب قومندان عمومی ژاندارم وپولیس شده می تواند.

اسماعیل(ع) به قوت فتوت(جوانمردی) جان رافدامی کرد

« بواسطه فتوت بود که اسمعیل (ع) امر خدای را در قربان کردن، گردن نهاد و گفت : یا (أبت افعل ما تؤمر) ای پدر بکن آنچه ترا فرموده اند. اکابر دین اختلاف کرده اند که جوانمردی (فتوت) ابراهیم(ع) زیاد بوده یا اسمعیل (ع) و

اکثر بر این نظر اند که فتوت اسمعیل (ع) زیاد بود برای اینکه ابراهیم (ع) به قوت فتوت فرزند را قربانی می کرد، و (اسمعیل (ع)) به قوت فتوت جان را فدا می کرد، ابراهیم (ع) پسر در می باخت و اسمعیل (ع) سر در می باخت. »

(ص ۱۸ فتوت نامه سلطانی)

فرق است از آن که او پسر در بازد
یا آنکه به یاد دوست سر در بازد

اسواران

«در افغانستان قدیم طبقه اسواران موسوم به (ارتشتاران) بودند و شخص پادشاه بر آن ریاست داشت. پس شخص (اسوار) یا سوار در آن زمان حایز خصوصیات زیر بوده است:

۱- از خانواده نجیب اسواران باشد.

۲- نامش در دیوان دولتی ثبت شده باشد.

۳- محل گذرانش معین باشد.

٤- شجاع و راست قد و صاحب هنر و سلحشور باشد.

٥- راست گوید.

٦- اسب بار باشد.

۷- (جوانمرد) باشد.

خلاصه در افغانستان قدیم طایفه یی رشید و شجاع (سواران) که عرب آنها را «اسواران» می نامند به این طریق صاحب وجهه اجتماعی شده بودند.

سوار به هر خانه که وارد میشد، پاس آن خانواده را نهایت رعایت می کرد. و جاهت سواران جوانمرد در افغانستان قدیم به آنجا رسیده بود که اولاد طبقه سوم یعنی (دهقانان) و طبقه چهلارم یعنی (هوتخشان) پیشه وران و تجار بنای تقلید از اسواران را گذارند»

(مقاله ملک الشعرا بهار به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

اسود الزبد

«از عجایب روزگاران این است که این اسودالزبد بردهٔ بود که سرپل زبد مسکن داشت و خسته خرما را از زمین می چید واز کسانیکه برای تفرج وعیش بدان جای می آمدند لقمه غذا می طلبید و خود را بدان سیر می کرد، و بدن وی عریان بود و جز خرقه صدپاره به تن نداشت و هیچکس بدو اعتنایی نمی کرد. و او را بر چیزی نمی گرفت. روزگاری بدین وضع گذشت، چون آتش فتنه در بغداد روشن شد و اسود زبد دید کسانیکه از اوناتوان تر اند شمشیر گرفته و آنرا به کار میبرند و او نیز شمشیر بدست آورد و آنرا تیز کرد و به قتل و غارت کردن مردم پرداخت. او زیبا روی و خوش سخن بود و اندامی نیکو داشت وعشق می ورزید؛ وقتی اسواد پیشوا شد و گروهی مردان فرمانبرداری او را کردند دست به بذل و بخشش کشود و پایه های فرمانروایی خویش را استحکام بخشید، چنانکه روزی در موصل از برده فروشان کنیزی به هزار دینار خرید و چون خواست از

او کام گیرد، زدن بدو دست نداد، اسود بدو گفت چرا مرا خوش نداری؟ کنیزک گفت: راه و روش تو در نظر من ناخوش است و ترا دوست نمیدارم، اسود گفت: پس چه دلت می خواهد؟ کنیزک گفت: اینکه مرا بفروشی، اسود بدو گفت:» یا بهتر از آن، ترا آزاد کنم وهزار دینارت ببخشم؟ زن گفت نیکو است، آنگاه وی را به محضر قاضی ابن الدقاق نزدیک مسجد ابن رغبان برد و آزاد کرد و هزار دینارش داد ومردم از همت و جوانمردی و شکیبایی او در برابر سخنان کنیزک غرق شگفت شدند، زیرا وی می توانست در برابر گستاخی وی آنرا به قتل برساند.»

(ص – ۲۸- مقدمه فتوت نامه سلطانی)

اشغال به عیب خویش

«فتیان عیوب مردم را نادیده گرفته به عیب خویش می نگرند.»

(کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

اصحاب رقیم

«به قول امام بخاری اصحاب رقیم مراد از آن سه نفر اند که در غاری از کوهی به اثر افتادن سنگ بند می شوند و بعد آنها ذریعه یاد آوری اعمال نیک خود از خداوند میخواهند که سنگ واپس شده از آن نجات یابند. ولی حافظ حجر (رح) می گوید به اثر احادیث عدیده دلیل واضح موجود نیست که اصحاب رقیم آن سه نفر که در غار محصور مانده بوده باشند، و به قول ابن حجر

اصحاب رقیم و اصحاب کهف همان یک گروه از جوانان جوانمرد اند که از ترس پادشاه ظالم (دقیانوس) در غار پنهان شده اند.

به گفته قرطبی رقیم نام یکی از شهر های روم است و در یکی از غار های آن این واقعه صورت گرفته است.

اما به گفته ابن عطیه در شام یک غاری است که در آن لاشه یی مرده ها موجود است و مردم محل می گویند، اینها اصحاب کهف اند و در جوار آن غار یک مسجد و یک خانه آباد است که به آن رقیم گویند و با لاشهٔ آنها استخوانی از سگ هم دیده شده است.

ابن عطیه بازمی گوید: در غرناطه یکی از شهر های اندلس درقریه یی بنام (لوشه) غاری است که لاشه مرده ها دیده شده و به آن لاشه ها لاشه یی یک سگ مرده هم موجود است. و جوار آن مسجدی از بناهای رومیان دیده می شود و به آن رقیم می گویند.

قرطبی و ابن عطیه هم به طور یقین به آنها اصحاب کهف گفته نتوانسته اند. ابوحیان که در قرن هفت در غرناطه پیدا شده آن هم در تفسیر بحر محیط خود مانند قرطبی از غار غرناطه یاد آوری می کند. در تفسیر امام جریر و ابن حاتم به روایت عوفی که از حضرت ابن عباس (رض) نقل کرده است میگوید: رقیم نام یک گودال (چقوری) است که در پایین فلسطین به ایله (عقبه) نزدیک بوده و رقیم نام آن دهی است که اصحاب کهف قبل از رفتن به غار سکونت داشتند. و اکثر محققین و علمای اسلامی قول حضرت ابن عباس (رض) را تأیید کرده اند.

این احتمال هم نفی شده نمی تواند که مراد از رقیم آن کتیبه است که نامهای اصحاب کهف نوشته شده در دهنه غار از طرف پادشاه وقت نصب شده باشد.

(از ص ۱۷٤- ۱۹۰- تفسیر معارف القرآن تألیف مولانا مفتی محمود شفیع (رح) ترجمه مولانا سیف الحنان و ابوالحسن و مولینا گل برخان سواتی و مولینا عبدالمعز جیلانی)

اصحاب کهف

«قرآنکریم در داستان اصحاب کهف چنین میفرماید: یعنی آنها گروهی جوانمردان بودند که پروردگار خویش را شناختند و بدو ایمان آوردند و ما بر هدایت و روشنایی آنها افزوده و به قلب انها قوت بخشیدیم، زیرا آنها به پا خاسته بودند و عقاید سخیف قوم خود را مورد حمله قرار داده بودند.»

(ص ۷۲- امداد های غیبی در زنده گی بشر، تألیف مرتضی مطهری) تفسیر سورهٔ کهف آیه ۱۳.

« اصحاب کهف را به سببی جوانمرد گفت که روی به حق آوردند، و از لذات فانی اعراض نمودند و متوجه طلب رحمت و هدایت شدند، هر که پشت بر باطل کرد و روی به حق آورد جوانمرد بود.»

(فتوت نامه سلطانی)

«به طوریکه در سوره کهف قرآن مجید آمده ، قصه اصحاب کهف (یاران غار) ماجرای چند جوانمرد است که همت بلند داشتند، خدا را می پرستیدند و از خدا می خواستند انها را به راه راست و کمال معنوی هدایت کنند، خدا نیز

ایشانرا به زیور تقوی آراسته نمود. آن جوانمردان از بیدادگری فرمانروای زمان خود «دقیانوس» یا «داقیوس» معرب نام دسیوس **Decius** امپراطور روم (۲۵۱-۲۰۱م) و بت پرستی او مردم بیزار بودند و مردم را به خدا پرستی می خواندند. چون مردم به سببی وجود شانرا تحمل نمی کردند، پس از شهر بیرون رفته به غاری پناه بردند، تا به دور از جامعه بت پرست خدای خود را پرستش کنند، جامعه آنروزگار به روز قیامت و رستاخیز مردگان شک داشت و میان ایشان اختلاف نظر بود، خدا برای نشان دادن چشمه یی از دگرگونی طبیعت، نمونه یی از توانایی خود و نیز آگاهی بیشتر آن جوانمردان که به حق الیقین برسند، خوب برایشان چیره گردانید، چندانکه سیصد و اند سال در آن غار به خواب فرو رفتند و سگی که در آن غار همراه ایشان بود، در دهانه غار بخفت، مردم می پنداشتند که آنها بیدار اند، اما از ترس از ایشان دوری می کردند، پس از سه صد و نه سال از خواب برخاستند. اما گمان می کردند روزی یا قدری از روز، را در خواب بوده اند، یکی را از میان خود برای خرید آذوقه با سکه یی که از عهد «دقیانوس» داشتند به شهر فرستادند و در آنجا بود که پرده از راز ایشان برداشته میشد و بر بسیاری از مردم قدرت خدا و روز رستاخیز آشکار گردید.»

(ص ١٦- از کتاب آیین جوانمردی نوشته هانری کربن)

پس نخسبم باشم از اصحاب کهف
به ز دقیانوس باشد خواب اصحاب کهف
یقظه شان معروف دقیانوس بود
خواب شان سرمایه ناموس بود

خواب بیداری نیست چون با دانش است
وای بیداری که با نادان نشست
چونکه زاغان خیمه در گلشن زدند
بلبلان پنهان شدند و تن زدند.
(مولوی رومی)

اصل جوانمردی

«گفته اند اصل جوانمردی سه چیز است:
۱- یکی آنکه هرچه بگویی بکنی
۲- آنکه خلاف راستی نکنی.
۳- آنکه شکیب (صبر) در کار بندی.
(قابوسنامه تألیف کاوس بن اسکندر بن قابوس از آل زیار)

«در کتاب ملامتیان و صوفیان و جوانمردان آمده است که از قشیری پرسیدند که اصل جوانمردی چیست؟ او گفت: اصل جوانمردی آنست که بنده برای همیش در کار غیر باشد.»

همچنان در کتاب سمک عیار آمده است که شغاد گفت: مردی آنست که سخن راست گویند وسخنی گویند که بتوانند...»

اصول اخلاقی جوانمردان

«بر خلاف صوفیان که ارکان طریقت را نامحدود می دانند، جوانمردان اصول اخلاقی جدی و محکمی مشتمل بر دوازده رکن بر اساس دین مبین اسلام وضع کرده اند که شش رکن آن ظاهری و شش دیگر آن باطنی:

الف) شش رکن ظاهری:

۱- بند زبان از غیبت، بهتان، کذب و سخن بیهوده.

اگر مردی زبان خود نگهدار
ز کذب و غیبت و بهتان و آزار

۲- بند سمع است ازناشنیدنی ها
دگر بند گوش از هر ناشنیدنی
کز گفتگوی هزل شودعقل تار و مار

۳- بند بصر (چشم) ازنادیدنی ها، چنانچه حق تعالی میفرماید:
(قل للمؤمنین یغضو من ابصارهم) سوره نور ایه ۳۰
چشم بپوشان و مده دل ز دست
کز نظر تست بلایی که هست

٤- بند دست از گرفتن حرام و آزردن خلق

دست خود را ببند از آزار

لیک بگشا به دادن دینار

٥- بندقدم است از جایی که نباید رفت و به غمز و کینه و آزار خلق قدم نه نهادن.

پای ببند از راه نا رفتنی

تا که در این راه جایی رسی

٦- بند شکم و فرج است از خوردم و حرام و کردن زنا که البته عهد فتوت از زانی درست نباشد و عقد فتوت حرام خور راست نیاید.

عفت فرج و بطن می باید

تا دلت از فتوت آراید

چنانکه در سوره نور آیه (۳۰) آمدم است که:

(و نگهدارید شرمگاه خود را این پاکیزه تر است ایشانرا هر آیینه خدا خبردار است آنچه می کنید)

ب) ارکان باطنی

۱- سخاوت که بی سوال عطا کند. رسول الله (ص) می فرماید: (اسخی لا یدخل النار)

سخاوت کن که هر کس کو سخی بود
روا نبود که گویم دوزخی بود

۲- تواضع است که همه کس را از خود داند و با او فروتنی کند: رسول الله (ص) فرموده است: (من تواضع رفعه الله و من تکبر وضعه الله) یعنی هر کش تواضع کند خدایتعالی آنرا بردارد. (بلند مرتبه کند) و هر کس که تکبر کند خدایتعالی او را بیفگند.

تکبر کند پایه مرد پست
تواضع ترا بهتر از هر چه هست
تکبر عزازیل را خوار کرد
به زندان لعنت گرفتا کرد

۳- قناعت است یعنی بر آنچه خدا داده باشد بدان راضی باشد و زیادت نطلبد.

٤- عفو و رحمت است یعنی بر خلق خدا شفقت کرده واز سر گناه ایشان در گذشتن و بدان مقدار که مقدور باشد به ایشان نیکویی ورزیدن و مهربانی کردن است.

مهربانی کن که مرد مهربان
دارد از اصل جوانمردی نشان

۵- نفی عجب و نخوت است، یعنی هرچد از وی اعمال ناشایسته در وجود آید باید بدو معذور نشود و معجب نگردد که ابلیس به واسطه نخوت ملعون و مردود گشت:

شیطان ز عجب ناقص وملعون و ابتر است
هر کس که عجب کرد ز ابلیس برتراست

٦- توجه تام به مقام قرب و وصلت است، مادامیکه دل از غوغای تعلق پاک نشود نظر گاه محبت دوست نخواهد شد.

تا دل ازرنگ تعلق نشود صافی حال
از پس پردهٔ عیش نماید جمال...»
(فتوت نامه سلطانی)

اطاعت

«میدانیم که یک انسان جوانمرد عضو جامعه جوانمردان بوده و جامعه جوانمردان مشتمل بر جمعیت فامیل، مدرسه و ملت است، هر یک از جمعیت دارای قوانینی است که لازم است اعضای آن از ان پیروی کنند و گرنه نظام جامعه جوانمردان مختل می گردد.

سرکشی و بی اطاعتی از قوانین و مقررات و اصول اخلاقی جامعه جوانمردان که مطابق قرآن و سنت باشد ، باعث پریشانی آن می شود. چرا که معنی سرکشی از بین رفتن قانون الهی و قایم ساختن خواهشات شخص بر جای

آنست، لذا مراعات قوانین و اصول اخلاقی آن که از قرآن و سنت سرچشمه می گیرد، حتمی و به دساتیر که جهت تکامل و ترقی جامعه مطرح گردیده است. و بنام تمدن اسلام باید یاد کنیم نیز بایست ارج گذاشت تا جامعه جوانمردان از کاروان پیشرفت متکی بخود بوجود آید. مانند تحریم قتل، دزدی، زنا و ترک حسد ودورغ.

و در واقع اطاعت یک فضیلت است، اطاعت الله و رسول و پیشوایان دین وامرای اسلامی و اطاعت قوانین وضعی جامعه اسلامی (مطابق قرآن و سنت)

اطاعت اول از والدین و محیط ومدرسه آموخته می شود و به بعد به اطاعت امر و نهی محیط و جامعه طبق شریعت غرای محمدی پرداخت و باید گفت بهترین اطاعت آنست که از دل و وجدان بدون امید و بیم صادر گردد.»

(ص ٦٤- کتاب اخلاق پوهاند از غلام حسن مجددی)

اظهار حق

«نزد جوانمردان به اساس نقش قدم نبی کریم (ص) و صحابه کرام(رض) اظهار حق معنی عشق و غلبه را داشت، زیرا دین اسلام یک دین حق است و حق را باید گفت، مسلمان واقعی را از اظهار حق قوتهای بزرگ هم مانع شده نمی توانند، چنانکه ابوذر غفاری (رض) را بخاطر اظهار حق کفار مکه به انواع شکنجه ها معذب می کردند ولی به آنهم مانع اظهار حق وی شده نتوانستند.»

(فضایل اعمال از شیخ محمدذکریا (رح)

همچنان مجاهدین راه حق در طول جهاد مقدس نعره حق را علیه متجاوزین بلند کره و آن قوتهای بزرگ استعماری نتوانستند جلو اظهار حق مجاهدین را بگیرند و اینکه دشمنان اسلام و افغانستان به وسیله اعمال گماشته خود مجاهدین راه درگریبان یکدیگر انداختند بحث دیگر است و تا وقتی با کفار مشرک و ستمگر جهاد می کردند و از راه حق منحرف نشده بودند ، حق بودند و هم آنعده مجاهدین که هنوز هم لباس تقوی را در بر داشته از چور و چپاول و برادر کشی و پاتک سالاری خویشتن را نگاه داشته اند و بعد از فرار روسها در خانه و کاشانه خود به دهقانی و یا مالداری و یا به حرفه دیگر مصروف اند قابل احترام و ستایش بوده و از زمره جوانمردان محسوب می شوند. و نباید همگی مجاهدین رامتهم و هتک حرمت کرد.

رسانه های غربی که گرداننده گان آن همان فراری های وطن هستند. از جهاد و آزادی وطن بی بهره و در آغوش دهریت پرورده شده وغرب زده شده اند، و مجاهدین را به نامهای گونه گون یاد کرده ودر تبصره ها و مقالات که از جانب آن ها به نشر می رسید توهین و میخواهند که زمینه دهری گری و لادینی را در کشور اسلامی ما تبلیغ و مردم را فریفته و گمراه سازند، به آوازخوانان ناآگاه یعنی مطربان و بازیگران و برهنه گری ارج می گزارند، بدین وسیله مجاهدین را عقب زده بدون تکلیف ودادن قربانی به وساطت باداران غربی خویش مناصب و مراتب را اشغال می نمایند.

باید گفت که پاتک سالاران ادم کش، جیب بر، گماشته دشمنان اسلام و وطن ما بودند و آنها مزدورانی بوده اند که به آبرو وعزت هموطن خود پروا

نداشته جز به شکم خود به چیزی دیگر نمی اندیشیدند، زیرا آنها دیگر افغان نبوده ودر ملک غیر برای خود سرمایه گزاری کرده و ماوای دومی را ایجاد کرده بودند.

مجاهدین راه حق وحقیقی چهارده سال در سنگر های داغ به جهاد مصروف و با دادن شهادت ومعیوب شدن توانستند امپراطوری بزرگ تزاری را پریشان و تارو مار سازند، آن مجاهدین اگر جوان بودند ، پیر و اگر سالخورده بودند به دیار حق پیوستند، آنها چوپان بچه ها و دهقان زاده ها بودند و نه وزیر زاده و نه رئیس زاده ها و شاهزاده ها و خاص بخاطر رضای خداوند و اعلی کلمته الله می رزمیدند و اکنون هم اگر زنده باشند در حالت بیچاره گی در کلبه های ویرانه خود نشسته از هیچ کس طمع وتوقع نداشته باز هم برای صلح و صفا و رفاه مردم می اندیشند، (زنده باد مجاهد) اگر رهبران جهادی در خفا با کفار سازشی داشته بودند گناه رهبران است و انشاءالله روزی خواهد رسید که رهبران سازش کار مزه خیانت خود را از دست باداران خود چشیده و خوار و ذلیل خواهند شد.

اعتماد به نفس

«هرگاه روان و کالبد را آراسته گردانیم و به پاکدامنی، راستی، امانت داری، نیکوکاری عادت ورزیم که دیگر منش های پسندیده اخلاق را خوی و روش خویش سازیم تا بدان پایه که بیشتر معنویات نیکو را دارا شویم آن زمان توانا می گردیم و بدین فرخنده خویی همواره خویشتن را در پیش آمد های ناهنجار

روزگار نیرومند می یابیم و در هیچ واقعه تشویش با خود را نداده و بدون چشم داشت به کمک دیگران تنها به نیروی درونی به هر ناملایمی غلبه پیدا می نماییم.

مکن تکیه بر هیچکس در جهان
که هر کس خطا کار و لغزنده است
به خود متکی همچو خورشید باش
که خورشید از خویش تابنده است
مده احتیاط عمل را از دست
که این نکته بر عقل فرخنده است
ز خود عقده کار جوینده باش
که جوینده گفتند یابنده است
بدین حال اگر کردی کار خویش
سعادت ترا بار آینده است

و هرکس که بر نفس خود مالک شد عزیز شد و پر نفوس و بر دیگران نیز مالک ومستولی می شود. اگر اعتماد بر نفس را دارا شویم هیچگاه دستخوش نامیدی نمی شویم و هر دشوار را استوار میداریم، مردانیکه به پایگاه بلند اعتماد به نفس رسیده اند، در برابر دشواری ها ایستاده گی نموده اند و در پرتو همین خصلت پسندیده به مراد خویش نایل گردیده اند.

ز بند نفس آزاد بودن
همیشه پاک باید چشم و دامن
هوای نفس خود بشکن خدا را

مده از پیش خود صاحب هوا را

(شیخ فریدالدین عطار (ح)

(ص ۵- راه نیکان تلخیص میرزا فیض محمد بخشی پنجشیری)

اعجوبه فتوت و مروت

دیده شود امام اعظم (ابوحنیفه رح)

افسانه پهلوانی

«افسانه های کهن پهلوانی که به پارسی دری بازمانده بر دو دسته است:

۱- یکی افسانه های پهلوانی اسطوره یی است مانند آنچه در اوستا، در شاهنامه فردوسی یا آثاری چون گرشاسب نامه و غیره.

۲- افسانه های جوانمردی و عیاری است که کهنترین آنها داستان سمک عیار است و برای تحقیق سابقه تاریخی آن در آریانا (افغانستان قدیم) باید به دنبال افسانه های مربوط به جوانمردی و عیاری رفت.»

(از مقاله مهرداد بهار به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

افتح الفتیان

«شاعر ممدوح خویش را برای مبالغه افتح الفتیان گفته است»

(ص- ۸ فتوت نامه سلطانی)

افلاک

«پس از آنکه یک کاکه دوره فرق را طی می کند به رتبه افلاک می رسد.»

(ص ۲۱- عیاران و کاکه های خراسان)

اقبال لاهوری

«شاعر بس بزرگ و ارجمند دنیای اسلام در ۲۳فبروری ۱۸۷۳ م در سیالکوت پنجاب به دنیا آمد و در ۲۱ اپریل ۱۹۳۸ م وفات یافت، محرک آزادی و آروزمند زنده گی با شرف و عزت مسلمانان بود، طی اشعار اردو و دری خویش مسلمانان را به جوانمردی و از بین بردن زنجیر برده گی وستم و انتخاب زنده گی آزاد و با وقار تشویق و درس میداد. اقبال یک عالم و شاعر و فیلسوف جوانمرد بود که در تمام آثار خود داد از مردانگی و مردی زده و ملت اسلام را به سجایای جوانمردی فرا می خواند.»

(ص ۱۷- البوم سوبری لوگ چاپ لاهور)

«در خارج از جهان عرب برخی مصلحان که بتوان آنها را جوانمرد نامید کم و بیشش ظهور کردند. اقبال لاهوری را قطعاً یک مرد اصلاح طلب در جهان اسلام باید به شمار آورد که اندیشه های اصلاحیش از مرز کشور خودش هم گذشت.»

(ص ۵۰- نهضت های اسلامی درصد سال اخیر نوشته مرتضی مطهری)

اقتصاد جوانمردی

«سخاوت یک اصل اقتصادی عیاران و جوانمردان است، و محتکر را دنیا پرست مطلق دانسته عمل او را اهل فتوت مردود می دانند.»

(فتوت نامه شیخ نجم الدین زرکوب)

« در علم فتوت بعضی نکات مهم اقتصادی نهفته است:

۱- محتکر

محتکر گندم بخانه می برد غله را بهر گرانی می خرد

می شود قحطی پیدا از فعل او بر چنین شخص تفو بادا تفو

زانکه او دنیا پرست مطلق است کار او باطل فتوت بر حق است

۲- تقسیم اراضی

جوانمردان تقسیم جوانمردی می خواهند نه تقسیم اراضی، ابتدا از جوانمردی به مالکان یک (جوی) می دهیم و بعد از تنویر فکر آنها به مردانگی دعوت می نماییم ، اما در آنصورت که به مردانگی مایل نشوند، حرکت دوم بدون از دعوت غیر عملی جنگ است. این جنگ میان مردن و نامردان است . نه در میان دهقان ومالکان یعنی بر خورد نیک نامی و اخلاق ننگین و این جنگ نه بخاطر زمین است.»

(از رساله سوال و جواب در مورد مکتب فتوت نوشته عزیز عیار)

اقسام آثار جوانمردی

« ۱- آثار قدما

۲- آثار معاصرین

۳- اثار هنری (مانند داستانهای عامیانه)

٤- اثار منظوم (مانند فتوت نامه ناصر سیواسی) فتوت نامه عطار و غیره.

٥- آثار اصلی

٦- اثار اصابتی (بافتوت مطابق اما غیر مکتبی.

۷- آثار اختصاصی

۸- آثار مخلوط (غیر مکتبی با مکتب مربوط اثار)

(از رساله سوال و جواب در مورد مکتب فتوت نوشته عزیز عیار.)

اقسام جوانمردی

«اقسام جوانمردی مختصراً در دو قسم است:

۱- یکی نفع به دوستان رسانیدن و آن به سخاوت حاصل شود.

۲- ضرر دشمن از ایشان باز داشتن و آن به شجاعت وجود گیرد.»

(از کتاب ایین جوانمردی نوشته استاد قربان واسع تاجیکی.

الانج

« در سرزمین الینا یا نورستان قدیم به شخص جوانمرد و غریب نواز گفته میشد، مردم نورستان قبل از اسلام دارای تشکیلات منظم بودند و شخصی به

مناصب مهم وقتی رسیده می توانست که واجد مواصفات همان منصب شده می بود. لقب الانج وقتی به کسی داده میشد که آن شخص واقعاً غریب نواز و جوانمرد بوده و جامعه آنوقت آنرا صحه می گذاشت، دستگیری بینوایان یک افتخار بزرگ در میان نورستانیان قدیم بوده و از جمله سجایای نیک و اخلاق ستوده جوانمردی آنها محسوب می گردید.»

(راوی الحاج میرزا عبدالمجید نورستانی از مسوی نورستان غربی)

اجداد الینا ها (نورستانیان قدیم) متصف به صفات نیک جوانمردی بوده که افسانه های اساطیری این دیار نمایانگر آنست، مردم الینا ها واقعاً شجاع و جوانمرد، بخشنده و داد گر و مهمان نواز بوده سالهای سال به مردانگی می زیستند، بعد از آنکه سرزمین الینا به قطعات جداگانه به اثر دسایس شوم حکمروایان مستبد و متعصب جدا شد مردم در اثر تبلیغ بدخواهان بنام پشه یی، نورستانی، چترالی، دردی، کوهستانی، تری پگامی، پرسونی، کیتری (کیداری) ساوجی، شاری، ستره وغیره خود را از هم دور و با یکدیگر خود را بیگانه تصور کرده به عصبیت های قبیلوی، لسانی، منطقوی و مذهبی گرفتار و وحدت خود را از دست می دهند، اکنون تا آن اندازه بیگانه و بیگانه تر شده اند که با یکدیگر به مبارزه علنی برخواسته اند، چنانکه رقابت های بعضی از قبایل در این اواخر به منتهی درجه رسیده است.که جای تأسف است، و گردن کلفت های صاحب جاه ومقام هم هنوز بیشتر دامن زده و نمی گذارند که نورستانیان متحد باشند. زیرا در تفرقه مردم بیچاره سود خود را بیشتر دیده و هم از این طریق خدمتی را برای استثمارگران اجنبی کرده دم ودستگاه خود را گرم نگهمیدارند، چنانکه

بابای ملت فرموده است که: (من نمیدانم کدامین گروه نورستانی ها حق اند) این از آن سبب است که دسته های مختلف به ملاقات بابای ملت رفته هر دسته خود را نماینده قوم ودیگران را اوباش و ولگرد معرفی کرده اند. درحالیکه اینها هیچ کدام نماینده ملیت نورستان نبوده، بلکه فراری های دور از وطن که با قوم بیگانه ودر مشکلات و شداید نورستان سهیم نبوده، تنها بخاطر سوء استفاده در شهر ها گردهم آمده از نام و نشان نورستان بهره برداری کرده شکم های خود را پر ساخته سد راه ترقی و پیشرفت آن می گردند. (الله اکبر) خداوند تو نورستان را از دست برد همچو عناصر فرج ده.

القاب پهلوانان

«پهلوانان کشور ما از همان دوران باستان باعث افتخارات ملت بوده و به دادن القاب های زیر تقدیر گردیده اند:

(گود، کرد، دلیر، دلاور، یل، هژبر، نیو، تهمتن، پیلتن، نبرده، نستوه، اژدهاپیکر، کوه پیکر، پهلو، نژاده، جوانمرد، رادمرد، شیردل، اردشیر، شیرمرد، شیرافگن، نام بردار، نام دار، آزاده، آریا، اتل، مرنی، توریالی، پهلوان، قهرمان، بهادر، جنگجو، سالار، اسفهسالار، جنگ سالار، کاکه ، شه ـ سپاه سالار، قوماندان، دیو، عیار، کیش، ایندرا، سونری، جشت، شورماچ، سهارا، ککو، دندکواده، میر، امیر، قاید، سرهنگ و غیره)

(۱- ص ۳۲ تاریخ و فرهنگ زور خانه از غلام رضا انصافپور)

(۲- عیاران و کاکه های خراسان)

(۳- سیر تاریخ جوانمردی در سرزمین الینا (نورستان قدیم)

الماس خانه فرنگی

«در داستان امیر ارسلان دیده می شود که الماس خان از جمله عیاران در دربار پطرس شاه فرنگی است، وی با چهار صد عیار دیگر موظف است تا قاتل امیر هوشنگ را که داماد پطرس شاه فرنگی است پیدا نماید.»

(ص ٤٥- همان کتاب)

امام ابراهیم عباسی

«از نبیره های حضرت عباس (رض) کاکای پیامبر اسلام که برای بر انداختن خلافت بنوامیه تلاش می کرد.

«... امیر آمد در زندان را باز کرده و به اندرون چاه در آمد و سلام کرد بر ابراهیم عباسی و یکدیگر را دریافتند و ابراهیم عباسی هم منشور نوشت وعلم و خرقه و بازوبند به ابومسلم داد و گفت: مردانه باش. امیر ابومسلم گفت: شما را بدر برم؟ امام ابراهیم گفت: ما را شهید خواهند کردن، امیر ایشانرا وداع کرد و روی به خراسان نهاد...»

(ص ١٤- ابومسلم نامه از ابوطاهر طرطوسی)

ابراهیم امام را بالاخره خلفای اموی در زندان به شهادت می رسانند، زیرا در آنوقت خاندان اموی هر فردی از خانواده علوی و یا عباسی را که از آن بوی خطر می آمد فوراً محبوس و به شهادت می رسانیدند. ابراهیم امام نتیجه پیروزی

های ابومسلم را دیده نتوانست و بجای آن ابوالعباس به اریکه خلافت تکیه می زند.»

امام اعظم ابوحنیفه (رح)
یا اعجوبه فتوت و مروت

«در اسلام مذاهب زیاد است، پیروان همه مذاهب اسلامی مسلمان و با هم برادرند و بزرگترین و پرنفوس ترین آنها را حنفی تشکیل میدهد. که پیروان امام ابوحنیفه هستند.

ابوحنیفه نعمان پسر ثابت پسر زوطی است، امام ابوحنیفه اصلاً از افغانستان و پدرکلانش از (استرغچ شمالی) به کوفه (عراق) رفتند، در آنجا پیشه تجارت داشتند، امام ابوحنیفه در کوفه به سال (۸۰ هجری) به دنیا آمد و در سال (۱۵۰ هـ) در شهر بغداد عراق وفات یافتند.

امام ابوحنیفه در آنجا علوم مختلفه را از استادان معروف آموختند و بعداً در کوفه از (حماد) علم فقه را خواندند و وقتی که حماد وفات یافت شاگردان اوشان را رئیس علمای فقه انتخاب کردند.

امام ابوحنیفه مسایل مشکل را از قرآنکریم و سنت پیامبر (ص) حل میکردند و به سوالات مسلمانان جواب میدادند، امام ابوحنیفه بسیار ذکی و دانا، و عالم و پرهیزگار بودند، از این سبب اوشان را (امام اعظم) امام بزرگ می گفتند.

امام ابوحنیفه پیشه تجارت هم داشتند و از عایدات آن برای کسانیکه تحصیل علم دین می کردند بخشش می کردند امام اعظم را گویند سخنی و در بذل مال

برای محتاجان سرآمد وقت خود بود، بخشش وی بی منت بوده و می گفت: من از مال خود چیزی برای شما نداده ام این مهربانی الله (ج) از سبب شما بر من شده است. امام ابوحنیفه بسیار عزت نفس داشتند و از کسی هیچ چیزی طمع نمی کردند و خود گویند از زمره جوانمردان روزگار بوده و بسیار دیندار و پاک و پرهیزگار، بودند. در جهان اسلام امام ابوحنیفه بسیار پیروان داشته و ایشانرا حنفی گویند. در تذکره الاولیا در مورد امام ابوحنیفه آمده است که امام اعظم صاحب: در فتوت و مروت اعجوبه بوده هم کریم جهان بود وهم جوانمرد زمان»

(رساله سوال و جواب در موردمکتب فتوت نوشته عزیز عیار)

امام الدین عیار

«در دوره سلطنت امیر حبیب الله خان (شهید) قیام امام الدین عیار در کوهدامن صورت گرفت، این نجیب زاده کوهستانی از جمله عیاران شمالی بود، قیام وی دولت وقت را سخت به هراس انداخت. امیر ابتدا این شخصیت ملی (جنگ دوم افغان وانگلیس) را متهم به بغاوت نمود در حالیکه وی ازاثر ظلم حکام دولت درجمع آوری مالیات قیام نموده بود. قیام مذکور بعداً سخت سرکوب و رهبر قیام را بدار آویخت.»

(ص ٦٤- از عیاری تا امارت تألیف عبدالشکور حکم)

امان

«ایمنی، زنهاری، پناه، آرامش»

(فرهنگ عمید)

امانت

«راستی و درستکاری، ضد خیانت، ودیعه، و چیزیکه به کسی بسپارند واز آن نگهداری کنند.»

(فرهنگ عمید)

« زاهد به کرانه دریا شد و آواز داد که آن امانت باز ده که به نزدیک تست که روزی خوار آمده است. چون زاهد این بگفت، ماهی سر از دریا برآورد وحقه یی در دهان گرفته بیرون کرد و آنجا نهاد و به آب فرو رفت.»

(ص ۸۱- درابنامه ابوطاهر طرطوسی)

امانت داری

«خداوند بزرگ بر تمام مخلوقات خود صدا می کند که من یک امانت دارم، و شما تماماً آسمانها و زمین و کوهها و دریا ها و حیوانات پیش می کنم و آنها از گرفتن و قبول کردن امتناع می ورزند ، مگر تنها انسان است که قبول می کند، بناءً معلوم میشود که انسان فضیلت دارد که دیگر مخلوقات از گرفتن امانت سرباز میزند و انسان آن امانت را می گیرد یعنی انسان در روی دنیا نماینده (خلیفه) خداوند و نگهبان امانت است.

(کتاب انسان و اسلام از داکتر علی شریعتی)

نزد اهل فتوت (امانت) و امانت داری یک عنصر مهم اخلاق اسلامی وجوانمردی است، دعوتگر جوانمرد را است که تا پای جان به آن ایستاده گی نماید، با کسی مجاهد جوانمرد گفته می شود که امانتی را که به او سپرده می شود، به سلامت انتقال دهد، مجاهد جوانمرد کسی است که حرفش و عملش پسندیده باشد.

امانت از نگاه لغت به معنی (وفا) و ودیعت بوده و اصطلاحاً عبارت است از ادای امانت از طرف کسی که نزد او امانت گذاشته شده است. خداوند کریم می فرماید(خدا به شما امر می فرماید که امانت را به صاحبان آن بدهید و چون میان مردم حکم کنید به عدالت داوری کنید.) سوره نسا آیه ۵۸)

از آیه مبارکه فوق این مطلب به وضاحت معلوم می گردد که معنی امانت متضمن محسوسات و معنویات نیز بوده به این مفهوم که: کلمه شهادت امانتی است و ادای حقوق خداوند (ج) امانت پنداشته می شود و معامله با مردم از طریق نیکویی و احسان امانتی است که مسلمان وظیفه دارد، آنرا بجا آورد، همچنان حکم مطابق عدالت از امانت های بزرگ به شمار میرود.

امانت از لوازم ایمان بوده و خیانت از علامات اعراض و کفران چنانچه رسول الله (ص) می فرماید: کسی را امانت نیست برای او ایمان نیست. و کسی را که وفا به عهد نیست برای او دین نیست.

تردیدی نیست وقتی از قلبی امانت زدوده می شود، چنین قلب جایگاه دروغ، و خیانت گردیده و آنکه به دروغگویی و خیانت متصف می گردد مجاهد و جوانمرد نیست.

اقسام امانت

۱- امانت فطرت

۲- امانت تدین

۳- امانت تکلیف شرعی

٤- امانت در ساحه دعوت مردم

٥- امانت شهادت

٦- امانت تقوا

۷- امانت اقتدا به رسول الله (ص)

۸- امانت کسب دانش.

۹- امانت حفظ»

(از رساله امانت و توانایی دو رکن اساسی قیادت. مترجم فاروق)

«در حدیث شریف آمده است که رسول الله (ص) فرمود هر که به این شش چیز عمل کند ضامن جنت رفتن او هستم.»

«۱- وقتی سخن گوید راست گوید.

۲- امانتی راکه نزد وی مانده اند، ادا کند.

۳- از شرمگاه خود حفاظت کند.

٤- نظر خود را پایین نگهدارد.

٥- دست از ظلم باز دارد.

(لا ایمان لمن لا امانت له و لا دین لمن لا عهد له) ترجمه: نیست ایمان آنکس را که امانتگر نباشد ونیست دین برای آنکس که در عهد خود وفا نکند.

از ابو هزیره (رض) روایت است که رسول الله (ص) گفت که علامت منافق سه چیز است:

۱- وقتیکه سخن بگوید دروغ می گوید

۲- وقتیکه وعده کند خلاف کند.

۳- وقتیکه در نزدش امانت گذاشته شود خیانت می کند.»

(متفق علیه)

«خلاصه مقصد از امانت، تمام چیز های دنیاوی و دینی که باید حفاظت شود و بزرگترین امانت ها، شریعت خداوند است.»

(ص ۱۹۸ و ۱۹۹ ریاض الصالحین من کلام سیدالمرسلین مرتبه امام محی الدین ابو ذکریا بن شرف النووی ترجمه نعمت الله شهرانی)

«از گفته ابن بطوطه سیاح بر می آید که: آیین دادگری و امانت داری در قلمرو جوانمردان اناطولی پا برجای بود که همیانی های سکه های زر و سیم در اردوگاه ایشان تا روزگار دراز می ماند تا دارنده آنها پیدا نمی شد کسی سوی آنها نمی نگریست. و واقعه گذاشتن امیانی در نزد فضیل بن عیاض توسط کاروانی را در صفحات بعدی مطالعه خواهید کرد که نشانه بارز امانت داری جوانمردان آنوقت بوده است.»

(ص ۸۲- کتاب ایین جوانمردی استاد قربان واسع تاجیکی)

«عیار را لازم است تا آنچه به گونه امانت برایش داده می شود واپس به صاحب آن بسپارد و امانت را خیانت نکند، چنانچه در کتاب قابوسنامه در این مورد آمده است که: طریق جوانمردی آنست که امانت نپذیری و چون پذیرفتی نگهدار تا به سلامت به خداوند آن برسانی.»

«در جای از داستان سمک عیار آمده است که سمک با خورشید شاه و شغاد پیل زور بخانه روح افزا می روند. و ازو می پرسند که از جوانمردی چه داری؟ روح افزا گفت: که از جوانمردی امانت داری به کمال دارم که اگر کس را کاری افتند و به حاجت آرد من جان پیش او سپر کنم ومنت بر جان دارم و بدو یار باشم و اگر کسی در زینهار من آید به جان از دست ندهم تا جانم باشد و هرگز راز کسی را به کسی نگویم و سر او را آشکار نکنم از مردی و جوانمردی این را دانم.»

(کتاب سمک عیار)

امتیازات طبقاتی

«در مسلک جوانمردی امتیاز رنگ و بو، منش، نسب و غیره جای پایی ندارد و تنها انسان برادر، غمگسار و کمک رسان در پیش دیده دارای ارزش است و بس.»

(ص ۹۸- کتاب آیین جوانمردی استاد قربان واسع)

امیر

«هر صد عسکر به ده عریف سپرده شده قوماندان هر ده عریف یک نقیب و از هر ده نقیب یک قایدو بالاخره هر ده قاید به یک فرمان ده کل بنام (امیر) مربوط می شد.»

(از کتاب سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها)

«در اردوی سلاطین مسلمان هند امیر قوماندان ده سپهسالار (هزر سوار) بوده است.»

(ص- ۱۸۶ مطالعه تاریخ افغانستان از نگاه عسکری تألیف ارکان حرب علی احمد جلالی جلد دوم)

«در زمان تیمور لنگ قوماندان دوازده امیر را (امیرالامر) می گفتند که در عین زمان نایب تیمور بود.»

(ص ۱۴۲و ۱۴۳) توزک تیمور)

امیر حبیب الله خادم دین رسول الله (ص)

«حبیب الله خادم دین رسول الله (ص) یکی از عیاران و جوانمردان افغانستان است که اصلاً از سرزمین کوهدامن (شمالی) کلکان فرزند امین الله غازی و جد آن عبدالله کلکانی و مادرش دختر امیر خان تره کی بنام بی بی مریم از پشتونهای شمالی (کوهدامن) میباشد. حبیب الله مدرسه دهاتی را در کلکان به پایان رسانیده بعد در دوره جوانی به انگور فروشی و کشت و کار و باغداری مصروف بود، بعد به دسته نظامیان افغانستان می پیوندد، اوروزی که برای سپری نمودن رخصتی

به طرف شمالی در حرکت بود در بین راه به دو نفر از رهزنان معروف (افضل و آقا) روبرو شد و به زبر دستی عجیبی آنها را کشت و تفنگ های ایشانرا با خود به خانه برد. بعد موضوع را به اطلاع حاکم رسانید، چون حاکم وقت به افضل و آقا بستگی داشت، با شنیدن این خبر سخت به غضب آمد، حاکم حبیب الله و پدرش را زندانی کرد و راپور به وزارت داخله داد که آن دو نفر دزد توسط ملازم شخصی ام به قتل رسیده اند و یکنفر دیگر که تفنگ قطعه (نمونه) با وی است نیز گرفتار شده است. حبیب الله بعد ازچند روز از زندان فرار نمود وعقدهٔ بزرگی از عمل نامطلوب حاکم در دلش پیدا شد که روزی انتقام بگیرد، حبیب الله با مولوی عبدالحی پنجشیری به شهر دوشنبه بخارا رفته با چند تن از یارانش به جمعیت انوربیک پیوسته علیه روسها به جهاد می پردازد.

رشادت و دلیری او نظر جنرال ترک را جلب کرده او را رتبه ضابطی داد. حبیب الله بعد از آنکه از جهاد بخارا به وطن بازگشت شهرت بیشتر پیدا کرد، گویند از طرف رفقای صمیمی اش قبلاً لقب (لاله) هم داده شده بود. چنانکه استاد خلیل الله خلیلی در صفحه (۸۰) کتاب خود بنام عیاری از خراسان نوشته است:

«قدرت خارق العاده لالا سبب شد که رفقا از وی پیروی نمایند واداره بازیگاه را به وی تفویض نمایند، اینجا بود که اولین هسته مرکزی به نام (لالا) در سرزمین کوهدامن نشانیده شد و سر انجام دوازده تن با هم پیمان برادری بستند و از آزمایش روحی و جسمی فایق آمدند، دردامنه کوهی در خلوت مزار (خواجه سبز پوش) که آرامگاه شهیدان بود شبی وضو کردند و با هم عهد بستند، عهد و

وفا، پیمان برادری، وفاداری، در برابر معتقدات دینی، دشمنی با همه ستمگران و سود خواران، حبیب الله به لقب (لالا) یعنی برادر بزرگ و یازده رفیق دیگرش به لقب برادر یاد میشدند.

در افغانستان معاصر اکثر کاکه ها به کسی که احترام میگذاشتند هم لالا گفته صدا می کردند که این لقب هنوز هم در میان باشنده گان اصلی کابل و قبایل پشتون مروج است، افغانها لالا به کسی می گویند که شخص فهمیده و دانا و شریف و نجیب و هم از لحاظ عمر بزرگتر باشد.

در لهجه (کیتری) نورستان که ساکنین روستا ها کوردر، شماشت، کرومگل، چلست، آیرت، کندک و شمول لالا را (ککو) می گویند که مراد از همان (ککو) شه حوان های کندهاری و کاکه مردم کابل زمین است. و هم لالا لقب یکی از عیاران معاصر کابلی که در بازسازی مکتب جوانمردی و عیاری زحمات زیادی را متقبل شده اند می باشد.

(عزیز عیار)

حبیب الله خادم دین رسول الله (ص) بعد از آنکه امیر امان الله خان در نظر مردم کم آمده و آنرا تکفیر می کنند به جنگهای چریکی در شمالی آغاز کرده صیت آوازه آن همه جا را فرا گرفته و صدها عیار جوانمرد از اطراف شمالی به یاری وی می شتابند و بالآخره در یک جرگه که مشتمل از علما و عیاران و جوانمردان در قلعه ویس الدین کلکانی دایر شده بود او را به پادشاهی افغانستان انتخاب و یکی از روحانیون (پادشاه ساز) دستار بر سر و کمر بند سیفی را در کمرش بسته به نام حبیب الله خادم دین رسول الله (ص) مسما می شود.

حبیب الله خادم دین رسول الله (ص) که از عیاری وجوانمردی به پادشاهی رسیده بود یکی از شخصیت های میهنی بود که خداوند او را به اخلاق ستوده جوانمردی مزین کرده، شجاع ودلیر و وطن دوست بود. در ناموس داری ممتاز و چنانچه زمانی که امیر حبیب الله قدرت سیاسی را در کابل به دست داشت، بگفته آقای سید قاسم رشتیا یکدسته خواهران جوان امان الله در ارگ موجود بودند، و آن کوهدامنی نه تنها نگذاشت که دستان دشمنان امیر امان الله به دامان دختران جوان برسد، بلکه پاسدار آبرو و عزت شان گردید.

امیر حبیب الله خواهران جوان امیر امان الله خان را وسیله سیاسی نساخت وآنانرا جهت خورد نمودن شان امان الله گروگان نگرفت ، بلکه بدست اقارب شان به امانت و عزت سپرد. عده یی میخواستند که خاندان اعلیحضرت نادر خان چپاول کنند ولی امیر حبیب الله خادم دین رسول الله (ص) آنها را به داخل ارگ آورده و ملکه بی بی سنگری (رح) از آنها به کمال امانت داری پاسداری کرد.»

نخبته الحرم (اکبرزادی) زوجه امیر شهید حبیب الله خان و والده سردار صاحب عبدالسمیع سراج که اصلاً از کیتر (کوردر علیا) نورستان مرکزی و دختر ملک اسلام بیک بودند، آنها می گفتند: « امیر حبیب الله خادم دین رسول الله (ص) یک انسان شریف و با حیا و با ناموس و جوانمرد و محترم بود، زیرا زمانیکه ما هنوز در ارگ بودیم، از فامیل های سراج الملة والدین مانند خواهران و مادران پاسداری می کرد و وقتی در بیرون ارگ برای فامیل های مذکور منازل تهیه دید به احترام و آداب اسلامی به خانه های جدید شان انتقال داد. او با فامیل پادشاهی پشت خود را گشتانده سلام و آداب می کرد.

زین الحرم (دین بی بی) خواهر لوی خان حضرت الدین کیتری (کوردری) از نورستان مرکزی زوجه دیگر امیر شهید حبیب الله خان بودند. وی یک زن عالم و با سواد و مدبر و در امور سیاست و اردو امیر امان الله خان به وی احترام زیاد داشت و بعد ازشهادت پدر طبق وصیت ایشان در ارگ سلطنتی می زیست و با دیگران مادران خود از آن پاسداری می کرد وهمیشه از وی در کار های اهم مشاوره میخواست چنانکه بعد از بازگشت از سفر اروپا و اروپایی سازی افغانستان برایش گفته بود: (اعلیحضرتا: فدایت شوم مردم افغانستان اسلام را می شناسند و جز اسلام به چیزی دیگر وقعی نمی گذارند شما می بینید که اگر چادر نماز زنان کمی عقب سر رفته باشد پدران و برادران بر افروخته شده آنرا عمل غیر اسلامی دانسته تهدید می شوند و درچنین شرایطی از احتیاط کار گرفته هر تحولی را که می آورید سعی کنید با عنعنات افغانی و اسلامی منطبق باشد تا خدانخواسته احساسات مذهبی این مردم جریحه دالر نشود»

ولی متأسفانه این مادرعزیزش زود تر پدرود حیات گفت ورنه به پند و نصایح وی امیر هر وقت گوش میدارد.

عزیز عیار در رساله سوال و جوال در مورد مکتب فتوت

نوشته است که: « دردولت بچهٔ سقاء جوانمردی بود، مگر دولت آن به جوانمردی قرار نداشت یا به عبارهٔ دیگر اصول جوانمردی در دولت او بود مگر دولت آن به اساس جوانمردی قایم نبود، یعنی از فتوت (جوانمردی) لبریز نبود، مگر حبیب الله شخصاً جوانمرد وعیار بود.)

نویسنده گان در مورد امیر حبیب الله خادم دین رسول الله (ص) داستان های جوانمردانه نوشته اند و مردم از مردی ومردانگی های وی قصه های زیادی به خاطر دارند ، گویند او یار مظلومان و دشمن ستمگران بود و دزدان و قطاع الطریق ها که امنیت مردم را مختل میکردند بدست وی کیفر میشدند. او یک انسان نجیب و شریف و پاکدامن بود.

مورخین داخلی وی را به (ابومسلم) خراسانی و عبدالرزاق بیهقی و یعقوب لیث صفار تشبیه نموده اند که از عیاری به پادشاهی رسیده است. مورخین خارجی وی را به (ایمیان- پوگاچیف) روسی که در قرن (۱۸) علیه تزار قیام کرد و او هم یکی از دهقانان بی سواد بود، بعد از پیروزی های زیاد اعلان پادشاهی کرد ولی بعداً از لشکر تزار شکست خورده اسیر واعدام می شود.

عده یی هم او را به (رابن هود) عیار و دهقان زاده سرکش انگلیس تشبیه نموده اند، رابن هود از ثروتمندان مالیه می گرفت و به بینوایان قسمت می کرد.

(۱- ص۵- افغانستان در مسیر تاریخ، تألیف میر غلام محمد غبار، جلد دوم)

(۲- از عیاری تا امارت تألیف عبدالشکور حکم)

(۳- از ص- ۱- ۷٤- حقایق ناگفته در باره حبیب الله کلکانی نوشته سید رسول)

(٤- از ص یکم آن کلکانی عیار بود نه دزد سرگرد نه از فرهاد)

(۵- ص ۳۲ مرد و نامرد نوشته اکرم عثمان به نقل از همان رساله)

(٦- ص- ۵۰- حبیب الله کلکانی نوشته استاد حامد به نقل از همان کتاب)

(۷- بسیت سال در زندان و بیست سال در تبعید. ص ٦٦ همان رساله نوشته غلام حضرت کوشان)

(۸- از عیاران تا کاکه های نوشته غلام جیلانی جلالی، مجله لمر، شماره (۲۰۸) دوره دوازدهم، ۱۳۵۰)

امیر حبیب الله خادم دین رسول الله (ص) که در جنوری (۱۹۲۹م) داخل ارگ شد، بود بعدازچندی کابینه خود را اعلان کرد، به فعال کردن ا دارات دولتی آغاز کرد.

خانم های امیر حبیب الله خادم دین رسول الله (ص)

۱- ملکه بی بی سنگری (رح)

بی بی سروری معروف به بی بی سنگری خانم امیر حبیب الله خادم دین رسول الله (ص) از شوهرش میخواست هرجا میرود او را با خود ببرد، حتی در سنگرهای جنگ چنان است که او را هر زمان زن شجاع و با وفا و قانع در داخل سنگر در کنار شوهرش می نگریستند بناءً به او لقب بی بی سنگری دادند. او دختر ملک حیدر و خواهر جوانان عیار و بنام ملک جان و بابه اکبر مسکونه صوفیان قلعه مراد بیک حسین کوت بود. از این زن امیر دو دختر به نامهای سلطان جان خام خواجه عبدالخالق و شاه سلطان خانم بابه روف و یک پسر بنام اسدالله داشت که در زندان دهمزنگ مسمومش کردند. بی بی سنگری بعد از

شهادت شوهرش از طرف حکومت با دو دختر و یک پسر به زندان دهمزنگ محبوس و مدت بیست سال ماندند. و بعد از رهایی زندان به بلخ تبعید می شوند، بی بی سنگری در سال ۱۳۷٤ هـ.ش آن ملکه افغانستان پدرود حیات گفت.

۲- خانم دیگر او حلیمه دختر خواجه جانگل کلکانی خواهر عبدالوحید و ملک محمود.

۳- خانم سومی ملکه جان دختر یکی از خواتین پشتون بنام میرافغان قره باغی.

٤- خانم چهارمی آن بی بی نظیر جان دختر سردار امیر محمد خان اعتمادی و خواهر استاد برشنا است. این زن را بعد از آنکه حبیب الله خادم دین رسول الله (ص) به سلطنت افغانستان دست می یابد به اصرار درباریان و بقایا که از حکومت قبلی باقی مانده و دوباره خود را در دربار جا زده بودند، می گیرد، زن آخری که عنوان (خانم) داشت یعنی (خانم بینظیر جان) یک زن شهری غرب گرا و پیشرو و خود کار و آشنا به رموز دربار و سه دیگر به عنوان (کوچ) یعنی زنان جوانمرد مسلمان با حیا و با پرده و همکار در سختی های شوهر و به قول غرب زده ها (باردوش و پس رو).

شاعران محلی در مورد این شاه جوانمرد اشعار نغز سروده اند اینک چند نمونه یی از آن در اینجا آورده می شود:

شمالک می زند با برگ پالک — حبیب الله لالا تختت مبارک
امیر حبیب الله کله کانی اس — روس و انگریز پیشش حیران اس
وطن داران وطن آباد باشه — حبیب الله غازی شاد باشه

همه حکام ظالم سرنگون باد نظام مردمی آباد باشه
معین دین پیمبر امیر حبیب الله که نیست مثل شهش بروزگار امروز
به قتل کفر و ترقی عالم اسلام چو او بروی زمین نیست تاج دار امروز

امیر حبیب الله خادم دین رسول الله (ص) سیاست داخلی و خارجی خود را تنظیم کرده بود و ابرقدرتهای منطقه نمی خواستند که در کنار شان یک دولت مستقل و دشمن امپریالیزم وجود داشته باشد، لذا با تمام قوت برای تخریب حکومت دهقانی اندرکار شدند. در سرحدات شرقی افغانستان تحرکات پدیدار شد و دولت برطانوی هند آنها را کمک و تشویق می کرد و بالآخره سپاهسالار محمد نادر خان با برادرانش از طریق پشاور داخل پکتیا و با دولت دهقانی به جنگ آغاز کرد، با کمک های خارجی و قوت های مخالف داخلی توانست خادم دین رسول الله (ص) را از کابل خارج کند و به ارگ جبل السراج متواری شد ولی اعلیحضرت محمد نادر خان و فدی را که در قرآن امضا و تضمین امنیت خادم دین رسول الله (ص) و همراهانش را می کرد ذریعه روحانیون برجسته کابل فرستاد و او هم به آن اعتماد کرد روانه کابل شد. استاد خلیل الله خلیلی در کتاب خود بنام (عیاری از خراسان) آخرین ایام عمر خادم دین رسول الله را چنین تمثیل کرده است:

«خادم دین، متین و آهسته پیش رفته و مهر پادشاهی را با زنجیر نقره یی در گردنش آویخته بود رو به روی اعلیحضرت محمد نادر خان بر میز نهاد.

آنگاه مانند پادشاهی که به رعایا فرمان میدهد چنین به سخن آغاز کرد: خدایا تو گواه باش با همه خطراتی که از چهارسمت افغانستان را تهدید می کرد من باغبان زادهٔ بیسواد انرا سلامت بدون کم و کاست به این محمد نادر خان تسلیم می کنم، البته اراده تو چنین رفته بود، امیدوارم روزیکه سلطنت را ازخانواده او می گیرند، آنها نیز این امانت را با حدود کاملش سلامت به فرزندان وطن سپارد)

سپس خطاب به محمد نادر خان گفت: زینهار ازین وزیرانی که دور تو حلقه بسته اند وبلی بلی می گویند احتراز کن، امان الله خان را فریب دادند، مرا فریفتند ، ترا نیز فریب خواهند داد.

چون در اینجا رسید رویش را به یکی از وزیران گردانیده گفت: چنین نیست؟ سخنان وی چندان تأثیر افگنده بود که آن وزیر بی اختیار به پا خاسته دست ها را به سینه نهاده سرش را به رسم تعظیم فرود آورد و تصدیق کرد و گفت بلی قربان چنین است، پنداشته بود که هنوز هم پادشاه است.

سپس به سخن خود ادامه داده و گفت: اما در باب رفقایم قصاب نخواهی بود که بکشی، بازرگان نیستی که بفروشی، شاید مانند جوانمردان، به پیمان خود وفا کنی در باب خودم خواهشی ندارم،»

۲٤عقرب سال (۱۳۰۸هـ) اعلیحضرت محمد نادرشاه به برادران دستور داد که باید تومار زنده گی امیر و یارانش برای همیشه بسته شود. ساعتی بعد عده یی از گماشته ها به اطاق های رهایش آنها وحشیانه ریختند و همه را گرفتار نموده

در مقابل دیواری شمالی ارگ برده و لحظه بعد صدای فیر های متوالی بلند شده امیر و یارانش تکبیر گویان به خاک و خون غلطیدند و به لقاء الله پیوستند.

سر کشته بر دار میزد نفس.

که معراج مردان همین است و بس

(ص ۱- ۱۸۷- عیاری از خراسان، تألیف استادخلیل الله خلیلی)

در وادی ننگرهار طرفدار و قوماندانهای برجسته حبیب الله خادم دین رسول الله (ص) بیشتر از اقوامّ عرب چون شاه میر و زمیر، علم شیر، مامور عبدالواحد، جنرال بابه جان، مالک، ملک جیلانی، ملک اکاخیل، ملک جان بودند و تمام نواحی ننگرهار زیر فرمان ایشان بود، بعد از آنکه دستهای خارجی علیه حبیب الله خادم دین رسول الله (ص) در ننگرهار نفوذ و به فعالیت آغازید وگماشته های خود را با ساز و برگ و پول فراوان میان قبایل وملکان پاشید شکست می خورنند جز برادران جوانمرد شاه میر و زمیر دیگران تسلیم مخالفین خادم دین رسول الله می شوند و شاه میر و زمیر بعد از جنگهای قهرمانانه درکامه در قلعه یی محصور و از آنجا به مقاومت می پردازند و دشمن نتوانست.

ایشانرا تسلیم کند، بار دیگراستعمار دسیسه یی چیده و فدی از علما و ریش سفیدان را که در حاشیه یی قرآن مجید تعهد کرده بودند که هر دو برادر را باعزت و اکرام نگهدارند پیش کرده آن مومنین نیز مانند حبیب الله خادم دین رسول الله (ص) به قرآن مجید تسلیم واز حصار بیرون می شوند ولی آن ناجوانمردان نا مسلمان هر دو برادر جوانمرد عرب را به شهادت میرسانند، شاد باد روح پرفتوح همچو رادمردان تاریخ وطن.

مختصر اینکه حبیب الله خادم دین رسول الله (ص) که اصلاً نه دزد بود نه ایجنت نه ماجرا جو، بلکه یک انسان جوانمرد و وطن دوست ومسلمان و پاکدامن بود که بخاطر اینکه ظلم و تجاوز فراوان به مردم بیچاره میرفت قیام کرد و مظلومین را «از زیر بار و شلاق ستمگران رهایی بخشید.»

اقای سید رسول در صفحه (۳۰) رساله حقایق ناگفتهٔ در باره حبیب الله کلکانی آورده است: که: «بلی این خاصه تعصب است که انسانرا کور خود و بینای مردم می سازد. حبیب الله هم از طرف رژیم سابقه کوبیده شد وهم از طرف سرداران مدعی سلطنت، اهل قلم هم که با ناز و نعمت در دامن رژیم سابقه پرورش یافته بودند از این جفا دریغ نه ورزیدند به پیروی از رسانه ها و نشرات رسمی آن انسان شریف را هجو کرده اند، اونه یگانه عامل سقوط رژیم به اصطلاح ترقیخواه امانی بوده باشد، فساد اداره و کارشکنی های مامورین مفسد و شکم پرست یگانه راه سقوط دولت امانی بوده است.

امیر فولاد شنسبی

«از امرای محلی غور در دوره اسلامی امیر فولاد شنسبی است که در قرن هشتم در نهضت عیاران وجوانمردان افغانستان بر ضد سلطه و بیدادگری های حکام خود کامه شرکت و با ابومسلم خراسانی همکاری نموده است. امیر فولاد یکی از عیاران و جوانمردان غور است که در رکاب ابومسلم به جنگ پرداخت.»

(ص ۲۹- افغانستان در مسیر تاریخ، تألیف میر غلام محمد غبار)

امیر کرور

«بعد از مرگ امیر فولاد در سال (۱۳۹هـ) امیر کرور حکمران غور شد، او شخص دلاور و جنگاور بوده، وبخاطر آن به وی کرور گویند که سخت سر و مقاوم بود، امیر کرور هم چون پدرش در صف عیاران و جوانمردان مخالفت خود را با دولت اموی بغداد ادامه داد، و با ابو مسلم یکدست و همدل بود، خانواده امیر کرور از نژاد ساکا، و سالها سال در غور حکمرانی داشتند.»

(همان کتاب)

امین

«به کسیکه در نگهداری امانت ممتاز باشد گویند. و یکی از القاب پیامبر بزرگوار اسلام حضرت محمد (ص) است.

«حضرت بی بی خدیجه وقتی امانت داری و جوانمردی حضرت محمد(ص) را می بیند تشویقش می نماید که تا از وی خواستگاری نماید و آن حضرت هم از آن خواستگاری کرده با هم ازدواج می نمایند.»

«محمد (ص) به صفات عدیده ممتاز بود که در نزد قریش محبوب و به آن (امین) لقب داده بودند.»

«وجه تسمیه حضرت محمد (ص) به (امین) آنست که مادرش آمنه بود و برای آن که او مردی درستکار و (امین) بود و مردم عربستان از بیم چپاول و غارت ودزدی مضطرب بودند اموال خود را نزد او امانت می گذاشتند و او به

درستی حفظ می کرد و شهرت به (امین) یافت و نمونه بارز این امانت تجارت برای خدیجه (رض) و رد امانات کفار قریش و مردم مکه بود که در موقع عزیمت به مدنیه به دست حضرت علی (ک) به مردم بر گردانیده .»

(۱- دایره المعارف بریتانیا جلد اول ص ۱٤۸)

(۲- ص ۷۳- مجموعه زنده گانمی چهارده معصوم جلد اول)

انحطاط طریقت جوانمردان

«احمد بن الیاس نقاش در کتاب خود بنام (الفتوه) فصل مشبح در باب انحطاط طریقت جوانمردان و غلبه ضلالت ومکابره و گناه کاری بر ایشان پرداخته و پس از گرویدن الناصر الدین الله خلیفه عباسیر را به مسلک جوانمردی و پیوستن او را به جوانمردان نهضتی تازه و تجدید حیاتی قابل ملاحظه بر این مسلک دانسته است.»

(ص -٤۷- مقدمه فتوت نامه سلطانی)

انساندوستی

« جوانمردان بزرگ داشت و محبت به انسانرا سرچشمه زنده گانی خویش قرار داده و راستی و درستی و برادری و صدق و صفا و مهر و وفا را نسبت به انسان کامل که از تمام آلایش های نفسانی و شهوانی برکنار می بود به کار می بردند.»

(کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

انصاف

«داد دادن، عدل کردن، راستی کردن، میانه روی.»

(فرهنگ عمید)

«پیامبر خدا فرموده است که هر کس از مال خود همرا فقیر مواسات کند و در میان مردم از طرف خود انصاف روا دارد آن مومن حقیقی است.

«امیر المومنین حضرت علی (ک) می فرماید که: هوشیار باشید که هر کس که از طرف خود به مردم انصاف می کند بدون شک خداوند عزت وی را می افزاید، عیاران و جوانمردان در همه احوال با انصاف بوده اند. مخصوصاً یعقوب لیث آدمی منصفی بود و هرگز خشم او را بدر نکرد؛ او هرگز وضع گذشته و فقر خود را از یاد نبرد. در اثنای سلطنت یکی از اغنیای سجستان را مواخذه کرد ومال او به تمام بگرفت و به نان محتاج کرد، روزی آنمرد پیش او آمد، یعقوب از او پرسید که: امروز حال تو چون است؟ گفت: همچنانکه دیروز حال تو بود، یعقوب پس از کمی تأمل باز پرسید مگر دیروز حال من چون بود؟ گفت: همچنین که امروز حال من است، یعقوب ابتدا کمی در غضب شد و زمانی سر در پیش افگند و در خود بجوشید، لیکن بر سر انصاف آمد و او را بر آن سخن تحسین کرد و مال او به تمام باز داد.»

(کتاب یعقوب لیث نوشته باستانی پاریزی)

جوانمردی از خود انصاف دادن و از دیگران انصاف نه ستودن است.»

«حضور (ص) فرموده است که انصاف یکروزه پادشاه وقت بهتر از هفتاد سال عبادت است. همراه مظلوم انصاف کردن زکات عقل است و کسیکه شمشیر ظلم را کشید آن مغلوب و با غم همراه شد.»

(ص ۳٤۱- کتاب اسماءالحسنی تألیف فقیر محمد عباس قادری)

«در زمان خلافت حضرت عمر بن عبدالعزیز (رح) از مصر یک زن سیاه پوست طی نامه یی از او می خواهد که دیوار خانه اش که کم ارتفاع است مرتفع سازد تا اینکه دزدان از طرف شب به خانه اش داخل شده مرغان وی را دزدیده نتوانند، حضرت عمر بن عبدالعزیز در جواب نوشت من در این مورد به والی خود در مصر هدایت داده ام و خود آمده دیوار خانه ات را بلند خواهم کرد. ومتن نامه اینست: فرقو نه ذی اصبح کنیزک آزاد شده برای من نامه نوشته است که دیوار های خانه اش خیلی کم ارتفاع است و از طرف شب دزدان تجاوز گر مرغهایم را می دزدند، میخواهم که دیوار خانه ام را بلند تر سازند، بدین سبب به رسیدن این نامه سوار شو به آنجا رفته به حضور خود دیوار های آنرا بلند کن.

ایوب بن شرجیل والی مصر به مجرد دیدن این نامه از خانه خود برآمد و خانه فرقونه را پیدا کرد و فرقونه را دید که یک زن سیاه پوست بیچاره است والی مصر تحت نظارت خود دیوار های خانه وی را بلند کرد و حکم امیر المومنین را بجا آورد. این انصاف است که چندین سال قبل جوانمرد زاده گان مسلمان به اقوام غیر داشتند.»

(ص -۱٦۳- اسلامی تهذیب او تمدن تألیف داکتر مصطفی سباعی ترجمه مولوی زاهدی احمد زی)

از تو گر انصاف آید در وجود
به که عمری در رکوع و در سجود
خود فتوت نیست در هر دو جهان
بهتر از انصاف دادن در نهان

«در قدس شریف مسجدی است، عالی که آنرا مسجد اقصی میگویند، جاییکه این مسجد بنا یافته است، در زمان قدیم کشتزاری بود که دو برادر مالک آن بودند. یکی از آن دوبرادر چار پسر داشت ولی برادر دیگرش مجرد می زیست و هر دو برادر قطعه زمینی را که از مادر به ایشان میراث مانده بود میکاشتند و با محصول آن زنده گانی و گذاره مینمودند. در وقت فصل گندم کشت را درو کرده ستری ها ساختند و در بین خود تقسیم نموده دو جا خرمن نمودند. شبی برادر مجرد فکر خوبی نمود با خود گفت برادرم عایله دار است برای نفقهٔ عایلهٔ خود به پول زیاد محتاج میباشد، و من که مجرد و تنها هستم انصاف نیست که از محصول کشتزار به اندازهٔ او حصه بگیرم. اگر از خرمن خود چند پشتاره به خرمن او علاوه کنم چقدر خوب خواهد شد و فردا برادرم به این واقعه پی نخواهد برد. از جای خود برخاسته طوریکه اندیشیده بود بعمل آورده برادر دیگر نیز در همین شب از خواب برخاسته خانم خود را بیدار نمود و گفت برادرم جوان است خانم نگرفته است و عروسی نکرده است. مددگار و معاونی ندارد که ساعتی ماندگی و افسردگی او را بر طرف نماید، ما اگر به اندازهٔ او از کشتزار حصه بگیریم کار درستی نمیباشد. خوب است رفته از خرمن خود چند پشتاره گرفته به خرمن او علاوه کنیم فردا به این واقعه پی نخواهد برد که گندم

ها را پس بیاورد، ایشان هم طوریکه سنجیده بودند، به عمل آوردند. و چون خرمن های ایشان کم و بیش نشده بود و به حال خود بود حیران شدند و اصل واقعه را فهمیده نتوانستند.

شب آینده نیز همچو شب اول هر دو برادر مخفیانه چند پشتاره از خرمن خود گرفته به خرمن دیگر نقل دادند، باز هم خرمن های ایشان به حال اولی بود و هیچ فرق به میان نیامد، تعجب ایشان زیاد گردید، دراخیر هر دوبرادر شبی که پشتاره گندم در پشت و یکی سوی خرمن دیگر روان بودند، با هم روبرو گردیدند، و از حقیقت کار دانسته شدند، این شفقت و صمیمیت آنها به آن اندازه صاف بود که بعداً مسلمانان کشتزاری که در آنجا این کار به عمل آمده بود، مقدس دانسته مسجد بزرگی بجایش تعمیر کردند. که آنرا امروز مسجد اقصی می گویند و فضیلت آن چنان است که هر مسلمان که در آنجا دو رکعت نماز ادا کند، ثواب (پنجاه هزار) رکعت نماز را دارد، واین هم از نتیجه انصاف آن دو برادر جوانمرد است.

«حضرت موسی (ع) ازخداوند پرسید یارب از بنده گان تو کی عادلتر است، گفت: آنکه انصاف از خود دهد، محمد بن اسکندر از بزرگان عصر خود بود و دوکاندار بوده است. جامه یی داشتی که بهای بعضی پنج دینار و بعضی ده دینار شاگرد وی بی حضور وی حامه پنج دیناری را به ده دینار فروخت به غریبی، چون وی باز آمد و بدانست همه روز در پیدا کردن غریبی بود و بیافت و گفت آن جامه پنج دینار بیش نیرزد گفت من به رضا دادم گفت: من چیزیکه به خود

نپسندم به دیگران نیز نپسندم یا بیا تا جامه ده دیناری به تو دهم آن غریب پنج دینار واپس گرفت.»

«انصاف راهنمای سعادت و راهبر راستگاری است، کسیکه به انصاف گرایش نمود، هیچگاه گرفتار کینه ورزی و زیان به مردم نمی گردد، کسیکه انصاف به کار بندد، اگرچه بی سرمایه و بی چیز هم باشد همیشه محترم و با جاه است.»

(ص- ۱۰۰- راه نیکان تلخیص از میرزا فیض محمد بخشی پنجشیری)

اوتاد

«بزرگان طریقت، پیشوایان که در پارسایی و خدا پرستی بسیار ثابت قدم باشند.»

اول نقطه دایره فتوت

«به عقده اهل فتوت اول نقطه دایره فتوت (جوانمردی) ابراهیم خلیل الله (ع) است و او پدر فتیان است بعد اسمعیل (ع) یوسف صدیق، یوشع بن نون، اصحاب کهف و حضرت محمد (ص) واصحاب کرام مخصوصاً حضرت علی (ک) و غیره و در وجود هر یک آنها خصلت های جوانمردی نهفته و در سخاوت، مهمانوازی، ایثار، داشتن اخلاق نیکو ممتاز بوده اند. اگر ما همچو آنها به اخلاق حسنه آراسته شویم دیگر هیچ گوهه نزاع و مناقشه در جهان وجود نخواهد داشت، زیرا آنها همه چیز را برای دیگران میخواستند نه به خود، پای بندی به

شریعت غرای محمدی (ص) آدمی را خود به خود جوانمرد بار می آورد، زیرا اسلام همیشه تأکید می ورزد که زیان غیر را در سود خود جستجو نکند و همه مسلمانان به برادری و صلح و صفا زیست نمایند، در آنصورت در میان شما نه جنگ ونه خود بینی خواهد بود»

(از مقاله قاسم غنی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

اهل فتوت

«جماعتی بوده اند از دراویش و فقرا که از حدود قرن پنجم هجری به بعد در ممالک اسلامی به تشکیلات حزبی تقریباً نظیر احزاب سیاسی حالیه شروع کرده و به سرعت عجیبی رو به ترقی و کثرت عدد گذاشته بوده اند.

این جماعت که طبقه ای ازمتصوفه وبه عبارهٔ آخری عوام این طایفه محسوب می شوند وغرض ایشان ازداشتن تشکیلات وحفظ جمعیت خود وا داشتن طبقه عوام مردم به رعایت اخلاق حسنه وترک عادات زمیه بوده، مرام وآداب واحکام وعلایم خاص داشته اند که آنهارا درکتبی به نام(فتوت نامه) ها مدون می کرده اند وازاین فتوت نامه ها بعضی نسخ نیز هنوزموجود است.

کسانیکه درحلقه فتوت وارد می شدند غیر از پیر سه نفر دیگر را نیز خدمت کند یکی نقیب که شغل او تفحص احوال و رسیده گی به غور امور و حسب ونسب اهل فتوت بود، دوم پدر عهد که داوطلب را به عهد خدا(ج) می آورد و آیه عهد و عهد نامه و خطبه فتوت را بر او میخواند، سوم استاد شد که میان کسی را که داعیه قبول این مسلک و شاگردی چنین استادی را داشتند می بسته و او را

پس از اجرای آداب میان بستن و نوشیدن آن و نمک خلف و فرزند طریق می گفتند.»

(مقاله عباس اقبال به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

اهل هنر

«بارتولد درجای دیگرتأکید می نماید، که آیین جوانمردی در زمینه زورمندی اجتماعی آن به همان طبقه چهارم یعنی اهل هنر و کسبه تعلق بایدداشته باشد. وبارتولد اولین شخصی بود که در یکی از نوشته های خود برخی از نا روشنی ها را که در نوشته دانشمندی بنام (کرستن سن) آمده است، روشن ساخت و رواج و نیروی آیین جوانمردی را تنها در بالا رفتن حیات اقتصادی شهر های سده میانه و به خصوص پس از پیروزی اسلام میدانست.»

(ص ۱۱- کتاب آیین جوانمردی نوشته استاد قربان واسع تاجیکی)

ایثار

«ایثار آن حال و وضع اخلاقی است که انسان همیشه دیگران را برخود ترجیح دهد، به خصوص اگر پای ضعفا در میان باشد. در چنین صورتی دیگران حق تقدم دارند. ولی خود شخص دراین مورد کوچکترین حقی دارا نیست. در اینجاست که انسان باید همواره ببخشد و هیچوقت نستاند و شخص خود را در برابر همنوعان و حتی دشمنان در درجه دوم اهمیت قرار دارد.»

(ص ۱۳٤- مقاله فرانتس تیشنر به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

CamScanner

گفته اند که: (هر که خود را مالک چیزی داند ایثار از او درست نیاید.»
(از مقاله صباح ابراهیم شیخلی به نقل از همان کتاب)

«ایثار را الله جل شأنه در قرآن شریف چنین تعریف کرده است: (یؤثرون علی انفسهم و لوکان بهم خصاصه) سوره حشر آیه (۹) ترجمه: ترجیح می دهند بر جان های خویش اگر چه گرسنه باشند.

یکی از صحابه کرام (رض) خدمت نبی کریم (ص) حاضر شد و از گرسنگی و پریشانی خویش عرض فرمود، نبی کریم (ص) کسی را به خانه خویش فرستاد تا چیزی خوردنی بیاورد، مگر در آنجا چیزی نبود، رسول خدا (ص) رو به صحابه کرام کرد، کیست که یک شب این را مهمان کند، یک صحابی انصار عرض کرد یا رسول الله (ص) من آنرا مهمان کنم و انرا بخانه خود برد و به بی بی خویش فرمود این مهمان پیامبر خدا است هر قدر که اکرام کرده می توانی کوتاهی مکن و هیچ چیزی را پنهان منما، بی بی گفت: به خدا قسم است برای اطفال قدری خوراکه موجود است و دیگر هیچ چیزی در خانه موجود نیست، صحابی گفت، اطفال را بخوابان و آنگاه که اطفال به خواب روند تو خوراک را بیاور و در آن وقت به بهانه درست کردن فتیله چ را گل کن و بی بی طبق فرموده شوهر خویش چنین کرد و اطفال و زن و شوهر شب را گرسنه گذرانیدند که در این باره این آیت نازل شد. (یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه) ترجیح میدهند بر جان های خویش اگر چه اینها گرسنه باشند.

(فضایل اعمال ازمولانا محمد زکریا رح)

ایثار بذل کردن، سود دیگری را بر سود خود مقدم داشتن، قوت لازم و مایحتاج خود را به دیگری بخشیدن.»

(فرهنگ عمید)

«گفته اند: انفاق سه قسم است:

۱- سخا، ۲-جود، ۳- ایثار.

صاحب سخا بعضی دهد و بعضی ندهد، صاحب جود بیشتر دهد و قدری برای خود نهد، صاحب ایثار همه دهد و خود و عیال را بخدا سپارد و این مرتبه بزرگان است که هرچه داشتند در اه نیازمندان ایثار ونثار کردند.»

(ص ۱۴۹- تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید جلد اول از خواجه عبدالله انصاری)

ایمن شهر (شهر جوانمردان)

«در کتاب دارابنامه آمده است که: پیرزن گفت: بدان و آگاه باش که این شهر را (ایمن شهر) یعنی شهر جوانمردان می گویند، در آخر مغرب لب دریا واقع است، و در این شهر ملک است عادل ومسلمان و جوانمرد و خلق این شهر همه خدا پرستند و در این حوالی شهری دیگر هست که آن شهر را (شهر فواق) می گویند و خلق آن شهر همه کافر و بی دین و ناجوانمرداند. و در آن شهر

ملک است (کوه تن رعد آواز) نام دارد... و به ایمن شهری ها دشمنی دارد وهر سه سال بعد به هشتاد هزار مرد به جنگ مردم این شهر می آید....»

(جلد اول دارابنامه طرطوسی)

ب

بابای عیاران

«نوذر عیار را با بابای عیاران جهان خوانند اوست سر خنجر گذاران اقصای بلاد عالم، مولای ملوک عرب و عجم، نمک خوان خلیل قدرت رب جلیل، قلعه گیر بی جنگ سرهنگان را سرهنگ، صاحب قنطوره و زنگ، دزدان پالهنگ»

بابای رونده گان افاق
کو آمد در دوندگی طاق
شیر از دم خنجرش گریزان
آورده پناه سوی شیران

(ص ۲۲۸- ۲۲۱- و ۲۰۸ عیاران با ویژه گی های پهلوانی از تاریخ اجتماعی و قومی... تألیف کاظم کاظمینی)

با دوست دوست دوست با دشمن دوست دشمن

«آنانیکه برای ما جان فدا کرده بودند تا جان داریم با ایشان خواهیم بود، یار آنست که غم خواری ما کند و کار ما بسازد و ما را به مراد برساند. جوانمرد آنست که عذر نکند و با دوست دوست دوست باشد و با دشمن دوست دشمن».

(از مقاله باستانی پاریزی)

برای عیاران جوانمرد شرط آنست که چون با کسی پیمان دوستی می بندند به همهٔ شرایط آن پابند باشند، از جمله آنکه با دوستان او نیز دوست باشند. و با دشمنان او دشمن.این شرط را عیاران در طی داستان سمک عیار بارها هنگام سوگند خوردن به یاد می آورند و تعهد می کنند. که هم سوگند خورند به خداوند متعال که با هم یار باشیم ودوستی کنیم و به جان از هم باز نگردیم.

و مکر و غدر وخیانت نکنیم، و با دوستان هم دوست باشیم و با دشمان هم دشمن...»

«از مقاله داکتر پرویز ناتل خانلری به نقل ازکتاب آیین جوانمردی هانری کاربن»

بازوبند پهلوانی

«از سنن دیرین عیاران و پهلوانان بازوبند بستن است. در قدیم پادشاهان، جنگاوران عیاران بزرگ، پهلوانان بازوبند مرصع و جواهر نشان گرانبها داشتند، بازوبند ها نظر به درجات و مناسب تزیین میشد.»

(ص ۲۱۱- تاریخ و فرهنگ زورخانه تألیف غلام رضا انصافپور)

باسمه چی

«روسها به مجاهدین جوانمرد آزاده بخارایی که بخاطر اسلام و آزادی کشور شان می رزمیدند باسمه چی می گفتند.»

(ص ٦١٨- دسایس و جنایات روس در افغانستان تألیف داکتر ش. ن . حق شناس)

بافنده گی

«بسیاری بر این عقیده اند که شیث (ع) بافنده بوده است، باید پذیرفت جامه ییکه او می بافت جامه فتوت بوده است.»

بانگ خلیل الهی

«رسم عیاران وپهلوانان بوده که در مواقع که با حریف روبرو میشدند ودست به دست هم میدادند و یا در جنگهای تن به تن بانگ (الله اکبر) می کشدیند که با (بانگ خلیل الهی) معروف بود، زیرا معروف است که حضرت ابراهیم (ع) در هر مرتبه که می نشست و بر می خاست (الله اکبر) می گفته و نیز این بانگ راشد پهلوانان می گفته اند.»

بچه افضل

« میگویند امیر عبدالرحمن خان هر منظوری اداری و سیاسی که داشت گاه گاه داکه های شهر کابل را به ارگ می خواست وطوری به ایشان معاشرت می کرد که آن کاکه ها آزادانه او را عوض امیر و پادشاه بلکه می گفتند (او بچه

افضل) و این کاکه ها همیشه در هرجا پیش قبض وسیلاوه و تفنگچه با خود می داشتند.»

(مجله میثاق خون جمعیت اسلامی نوشته م. ا. حنیف)

بچهٔ سقاء

«به حبیب الله خادم دین رسول الله (ص) که دشمنان به طعن وی را (بچه سقاء) نامیده اند، او فرزند یکی از غازیان جنگ دوم افغان وانگلیس و از جمله شاهان جوانمرد و عیار معاصر کشور ما بود، تفصیل بیشتر در مورد این مرد نامی زیر عنوان امیر حبیب الله خادم دین رسول الله(ص) مطالعه شود.»

بخشش بی منت

«بخشش بی منت، جوانمردان به دوستان از روی مروت و به دشمنان از روی مدارا و دلاوری بوده است.

اسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروت با دشمنان مدارا

(حافظ شیرازی)

کسی کو را جوانمردی است در تن

ببخشایدش بر دوستان و دشمن

(عطار نیشاپوری)

(از رساله سوال و جواب درمورد مکتب فتوت نوشته عزیز عیار)

در قرآنکریم آمده است که: (و آنهایی که بخاطر محبت به خدای خود به بیچاره گان و یتیمان و بندیان نان می دهند و میگویند یقیناً ما تنها به رضای خداوند نان می دهیم از شما بدل و منت آرزو نداریم.» و واقعاً که اینگونه اشخاص جوانمردان می باشند.»

بخل

«بدانگونه که دهش از امهات اخلاقی و منش های ستوده است، بخل در شمار پست ترین صفات آدمی به شمار میرود و این خوی زشت را میتوان نکوهیده ترین خصلت آدمی دانست و آنرا از جمله خصلت های ناجوانمردانه پنداشت و نزد جوانمردان بخل مردود و انسان بخیل درجامعه جوانمردان راه ندارد. چنانکه آدمی را سه چیز کشنده است، بخل عجب و هواپرستی.

بخل وعجب و هوا که در بشرند
از سنان اجل کشنده تر اند
بخل کشتی است دوزخش دریا
لنگرش عجب و بادبانش هوا
بخل وعجب و هواپرستی مرد
آفتابش فرو برند به گرد

درتذکره اولیا گفته شده است که بخل سه حرف است بای آن بلاییست و خای آن خسران و لام آن لوم است، پس بخیل بلاییست بر نفس خویش وخای آن سریست درنفاق خویش و دل آن، ملومیست دربخل خویش:

اگر از فرق تا قدم هنری چون بخیلی از خاک اره بهتری

بخل عیبی است در نهاد بشر
که از آن عیب هیچ نیست بدتر

حضرت رسول (ص) فرمود دو خلق است که خدایتعالی آنرا دشمن دارد، بخل و خوی بد و گفت طعام سخی دارو است وطعام بخیل علت.

حضرت امیر المومنین علی (ک) فرمود: مردم به چهار قسم اند: کریم، سخی، بخیل، لیم، کریم، نمی خورد می خوراند، سخی میخورد و میخوراند، بخیل می خورد ونمی خوراند. لیئم نمی خورد و نمی خوراند.»

حضرت علی (ک) را که شاه مَردان نیز گویند بخیل را خوبتر شناخته و خصلت های وی را تشریح کرده است، جوانمردان در وهلهٔ اول که با کسی تعارف پیدا کنند می پرسند که آن بخیل است یا سخی اگر بخیل بود از دوستی با وی ابا می ورزند، زیرا انسان بخیل نزد آنها انسان دوزخی و منفور کرده خدا است، و با دشمن خدا و رسول هیچگاهی جوانمردان دوستی نه نمایند، اگر از جوانمرد غیر مسلم استفسار کنند او نیز از بخیل متنفر است، بخیل در هیچ محل ومحفل جای ندارد و الله تعالی ما را از همچو اشخاص فرج دهاد.»

(ص ۱۲۲- راه نیکان به کوشش محمد یوسف بخشی پنجشیری و تلخیص از میرزا محمد بخشی پنجشیری)

بدبینان فتوت (جوانمردی)

«بعضی ها به جوانمردی (فتوت) به دیده غرض و بدبینانه نگریسته اند، و آنانیکه درکتابهای خویش از فتوت (جوانمردی) انتقاد کرده اند علت آنرا چنین می توان خلاصه کرد:

۱- ایشان مردان دربار و طرفدار اربابی و یا مردانی به زر خریده شده بودند.

۲-و یا اینکه مردانی بودند که در عصر انحطاط فتوت می زیسته اند، در این عصر بعضی از گروه های گمراه و خود غرض خود را به جوانمردی زده از آن برای برآورده شدن امیال شخصی سوءاستفاده می کردند. و نویسنده گان درباری که زمینه نوشتن و نشر کتاب برای ایشان میسر بود، ارزیابی دقیق را نتوانسته مجملاً چیز های در قبح فتوت نگاشته آمده اند، که گفتار آنها نسبت به صدق کذب نزدیکتر است.

۳- در بار های مستبد در هرزمان و مکان به خاطر حفظ قدرت و سیطره خویش به انواع حیله ها سد راه افکار ونهضت های آزادیخواهانه و انصافگر شد. به بستن بهتان و انواع حربه های ناجوانمردانه دست می زدند.»

(ص ۲۲۸- مقالات اقبال آشتیانی به نقل ازکتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

٤- جوانمردی که انصاف دادن و انصاف ناستودن است هر کس نمی تواند به این زیور آراسته گردد بدان سبب است که یک نوع کینه و بغض نسبت به این مسلک در نهاد انسانهای جاه طلب و ستمگر و عیاش وبی بند و بار و خاین و مفسد ایجاد می گردد.

٥- و آنانیکه ناجوانمردانه از راه و روش پست مال و دولت به دست می آورند، به گران فروشی وحرام خوری و گرد آوری بی زحمت سرمایه، تاراج کننده گان اموال یتیمان و بیت المال، حق ناشناسان حواس پریشان، سود جود و دسیسه جو که همه و همه ناجوانمردانه مطیع وسوسه های شیطان بودند. به فتوت و (جوانمردی) به اساس خصلت های شیطانی و نامردانه خود حمله کرده بدبینی خود را نشان داده اند.»

(ص ۲۲۸- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

بدرقه

«در بعضی از ملیت ها این خیلی مهم است که مهمان خود را بدرقه نمایند، یعنی از حد بخشی خویش با سایر اقوام به امن وامان آنرا بگذرانند. کسانیکه همراهی مهمان را می نمایند به آنها بدرقه می گویند، اگر مهمان دشمن دار باشد امکان تصادم هم دارد، زیرا بدرقه به قیمت جان مکلف است که از همراه خود دفاع کند، بدرقه در قبایل آفریدی، ختک، صافی، تاجک و الینایی (نورستانی) بلوچ، ازبیک و ترکمن تا حال به همان حال شدت با اهمیت و پا برجاست.»

بددلی

«شرط اصلی عیاری بیباکی ودلاوری است، این جمله به صورت مثل در کتب سمک عیار مکرر می اید که: عیاری به بد دلی نتوان کرد، بددلی به معنای بیمناکی و کم جرأتی است، یکی ازاشخاص این داستان که آتشک نام دارد، نمونه یی مردم کم دل که لایق عیاری نیستند معرفی شده است.»

(مقاله پرویز ناتل خانلری به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

بدعت

«از عایشه رض روایت است که رسول الله (ص) فرمود: اگر کسی در دین ماچیزی نوی پیدا کند که از دین ما نباشد پس آن مردود است.(متفق علیه)

«بدعت به اموری گفته می شود که در کتاب و سنت نبوده و اجماع بر آن منعقد نشده باشد وامکان قیاس واستنباط ازاصول دین ناممکن باشد، یعنی در اسلام چیزی را نو پیدا کنند که اصول اسلامی آنرا دربر نگیرد آن چیز مردود بوده و قابل قبول نیست.»

(ص ۱۷۲- ریاض الصالحین ترجمه فارسی از نعمت الله شهرانی)

جوانمردان که داد از توحید زده و برای اشاعه توحید و سنت متقبل زحمات و تکالیف می گردند همیشه با مبتدعه در مبارزه و بدعت در دین را یک عمل نا جوانمردانه و ضد توحید و سنت رسول الله (ص) می دانند.

بدل کردن چهره

«عیاران با وسایل و خمیره و مایه هایی که داشتند به حالاتی که در خودایجاد می کرده اند خود را به هفتاد و دو صورت در می آوردند، مانند امیر، دربان، وزیر، آشپز، زن، ریش سفید، جوان، خرکار، دوکاندار و غیره.»

(۱- ص ۲۰ عیاران با ویژه گی های پهلوانی....)

(۲- ص -٤٨- عیاران وکاکه های خراسان)

بدله گرفتن (انتقام)

«قانون شرف قبیلوی را درمقابل یک تجاوز، معاوضه، (بدله) یا انتقام نیز گویند. این وظیفه از پدر به پسر نیز به منزله دین و شرف انتقال می یابد. و هر کسی که این دین میراثی را مثل سایر دین پدر به زمه نگیرد درنظر زنان فامیل خود خفیف ومورد استهزا قرار میگیرد و به حیث یک شخص بدنام و بی غیرت در محیط معرفی می شود.

انتقام باید به اصول شریعت اسلامی منطبق باشد ورنه به آن یک عمل و رسم جاهلانه باید گفت.»

(به نقل از رساله د.ش)

برابری و برادری

«از جمله پدیده های جوانمردی ازادی، برابری و برادری است. و این رویه ها پهلو های نیک انسانی را در خود می پرورانید. جوانمردان را عقیده بر این است

که همه انسانها با هم برابر و برادر اند. و هرکه تقوی بیشتر داشته باشد از همه افضل تر خواهد بود. و حضرت شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی معلم الاخلاق موضوع حدیثی را در شعر خود چنین نغز تندیس می دهد:

بنی آدم اعضای یکدیگر اند
که در آفرینش ز یک جوهر اند
چو عضوی بدرد آورد روزگار
دیگر عضو ها را نماند قرار

برادران پاک

«کار دایوسکی میگوید در بصره در سده ده (برادران پاک) یا (اخوان الصفا) به یاران خود (اخی) می گفتند، ازینکه ابن سینا بلخی از گروه برادران پاک یا اخوان الصفا بود از جریان جوانمردی بر کنار مانده نمی توانست، زیرا سخنان وی در باره دانش جوانمردی گواه آنست.

(ص ۱۵۷ کتاب آیین جوانمردی استاد قربان واسع ناجیکی)

برادران جوانمرد

«مراداز دسته (اخی الفتوت) یا برادران جوانمرد است که در ترکیه و اطراف آن دارای لنگر گاه و یتیم خانه ها بودند.»

برادر خواندگی

« طریق برادر گرفتن از حضرت محمد پیامبر (ص) اسلام مانده، او در سال اول هجرت میان نود تن و بعضی گفته اند سیصد تن از اهل مکه و مدینه از مهاجر و انصار عقد اخوت بست و فرمود تا هر دو تن از ایشان یکدیگر را برادر می گرفتند وحضرت امیر المومنین (علی ک) را با هیچکس برادری نفرمود و حضرت علی (ک) بیرون آمد و به حجره فاطمه (رض) رفت ومی گریست، فاطمه (رض) که او را گریان دید گفت یا ابن عم چرا می گریی، حضرت شاه مردان گفت یا سیده النساء پدرت میان هر دو تن اصحاب برادری داد و مرا لایق آن ندید که با هیچکس برادری دهد، چگونه نگریم؟ فاطمه (رض) فرمود که پدرم را در آن حکمتی است، ایشان در این سخنان بودند که حضرت رسالت پناه محمد (ص) در آمد و چون آن حال مشاهده کرد و آن مقال استماع نمود، فرمود: یاعلی به حق خدای که ترا ذخیره نکرده ام الا برای خود. (انت اخی فی الدنیا و الاخره) تو برادر منی دردنیا و آخرت. فردای قیامت منبر نهند از برای من، در زیر عرش و من آنجا قرار گیرم و به راست من منبری نهند و ابراهیم خلیل الله بر وی نشیند و بر چپ من منبری دیگر نهند و تو بر آنجا نشینی ومنادی ندا می کند که ای محمد (ص) نیک پدری است پدر تو ابراهیم (ع) و نیک برادری است برادر تو علی (ک) پس به حکم این نقل معلوم شد که برادر گرفتن و (برادر خواندگی) از رسول الله (ص) مانده است و طبق روایت به پیروی پیامبر اسلام (ص) اهل فتوت یعنی عیاران و جوانمردان نیز بدان عمل کرده با

یکدیگر برادر خوانده گی قرار می گذاشتند تا رشته اخوت بیشتر و معناً استوار گردد و از غدر با همدیگر مصئون بمانند.»

(ص ۱٤٦ فتوت نامه سلطانی)

«آندم که پیامبر اسلام دراول هجرت میان مسلمانان ایجاد برادری نمود، عمویش امیر حمزه را با غلامش زید بن حارث و خالد بن ؤیحه خشعمی را با بلال ابن ریاح برادر قرار داد.»

(۱- ص ۱۲۷ تفسیر فی ظلال القرآن از شهید سید قطب (رح)

۰(۲- رحمت عالم از سید سلیمان ندوی ترجمه فارسی فضل کریم عارف)

«در مورد تحکیم برادر خوانده گی و خواهر خواننده گی و فرزند خوانده گی مسلمانان صدر اسلام تا به آن پایه پیش رفتند که حتی بیوه وطلاقیه برادرخوانده و خواهر خوانده را به زنی نمی گرفتند، آنگاه است که الله تعالی مسلمانان را ازهمچو روش سخت پر حذر ساخته و زن زید پسر خوانده نبی (ع) ک طلاق داده شده بود، امر می فرماید که نبی (ع) آنرا نکاه نماید و نبی (ع) که از معاندین در واهمه شده بود، الله تعالی نکاح آنها را در آسمان عقد می نماید، آری تمام مسلمانان خواهر و برادر دینی همدیگر اند مگر تا آنجا که شرع اسلام مسایل را توضیح می دارد بایست متوجه بود. عیاران و جوانمردان نیز در قرون گذشته به خواهر خوانده گی و برادر خواندگی خیلی دقیق و به عصبانی می نگریستند، زیرا گشت و گذار مرد و زن و به عیاری رفتن به جا های دیگر

ایجاب نگهداری عفت وناموس حتمی بود وعیاران و جوانمردان که از همه بیشتر به ناموس داری می اندیشیدند، با زنی همکار نمی شدند تا اینکه حافظ آبرو و عزت آن نمی بودند، چنانکه سمک عیار با عیارهٔ که به عیاری مشغول بود عقد نکاح می نماید تا بهتر و آزادتر به کاری که میخواستند مشغول باشند، یعنی آنوقت که ضرورت ایجاد می کرد، جوانمردان با عقد نکاح همکارانیکه خواهر خوانده بودند می پرداختند ولی از شهوت رانی و بلهوسی به کلی پرهیز و همچو افراد را از خویشتن ترد می کردند تا از تقوی که برای یک زن و مرد جوانمرد لازم می بود بی بهره نشوند.

یکی از صحابی از رسول الله (ص) پرسید سه شرط برای خدایت و برای خودت و برای یارانت شرح ده:

حضرت فرمود: شرط برای خدا آنست که او را بپرستی و با او شرک نیاوری. و شرط دوم برای خودم آنکه آنچه خودتان و فرزندان تان را از آن منع می کنید برای من هم منع کنید. و شرط برای یارانم برادری و برابری میان همه یی آنان است، صحابی پرسید این ها همه برای شما پس برای ما چیست؟ فرمود برای شما بهشت.»

(ص ۱۳- تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید جلد اول از خواجه عبدالله انصاری)

«کسی نزدیک صحابی آمد و گفت: من ترا از بهر خدا دوست دارم، گفت: پس بشارت باد ترا که من از رسول الله شندیم که فرمود: فردای قیامت کرسیهای

نور نزد عرش الهی گذارند، گروهی ایمن باشند و ساکن و دیگر گروه ها در بیم باشند، پرسید ندای رسول خدا آنها کیانند؟ فرمود: آنانیکه یکدیگر را از بهر خدا در راه خدا دوست دارند و در دین برادروار زنده گانی کنند.»

(ص -۴۰۷ همان تفسیر)

برده باری

« جوانمردان، مردان کاری، و در سخن گفتن خود استوار بودن از جانبی ایشان دایماً در همسایگی دشمنان رنگ رنگ زنده گی می کردند، رفتار جوانمردانه ایشان آنها را از شر دشمنان نگهمیداشت، آنها به یاری نیروی عقل وخرد پیوستند در جهان برده باری بسر برده اند ودشوار ترین کاری را از روی داشته نیک به انجام رسانیده اند، خود پرستی و شراندازی و دیگر صفات نازیبا را از خود دور می کردند چنانکه شیخ عطار گفته است:

فتوت ای برادر برده باریست
نه گرمی ستیزه، بلکه زاریست
به نرمی چون کاری می توان برد پیش
درشتی مجوی ز اندازه بیش
سر مردمی برده باری بود
سبک سر همیشه بخواری بود

(فردوسی)

بر جوانمردان لازم است در ناملایمات خشم خود را فرو برند و هیچگاه تند خوی بر خویش چهره نسازد، و خوی دوزخی را که همرواه روان را رنجه میدارد و تن را میکاهد و اندیشه را پریشان می سازد، از خود دور کند»

برنا

«بیهقی عیاران و جوانمردان را به نامهای گوناگون از قبیل (برنا) و (غوغایان) و (عیار) یاد کرده است، او آورده است که: سلطان محمود به سرهنگ خود فرمان داده گفت:

اکنون تو به لشکر خویش در فلان ولایت تاز که از برنا و عیار پیشه گان و سرغوغایان دیار خالی شده است.»

(تاریخ بیهقی تألیف ابوالفضل بیهقی)

اگر در پای گل خاریست اکنون
جز برنا که خواهد کرد بیرون
گهی می گفت ای سرگشته برنا
چه باید کور را جز چشم بینا

(شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری)

قدرت عیاران و جوانمردان تا بدان پایه رسیده بود که امپراطوری مقتدر نیز از سرهنگان آن در هراس بودند و طالب فرصت مناسب می بودند تا بتوانند به مقابله ایشان پرداخت. عیاران و جوانمردان که با نیروی معنوی مجهز بودند از آن وجه ایشان در نظر مخالفان با هیبت و قدرتمند معلوم می شدند.»

بساسیری

«در کتاب راحت الصدور راوندی (بساسیری) اسفهسالار لشکر خوانده شده، این لقب ومنصب های خاص عیاران است.»

(مقدمه فتوت نامه سلطانی....)

بستن چشم و گوش

« جوانمردان آنچه ناشنیدنی باشد شنونده و آنچه دیدنش سزاوار نیست نبینند.»

بستن دست و قدم

«جوانمرد باید هیچکس را با دست نرنجاند وکسی را با قدمش صدمه نرساند. به عباره دیگر خودداری ورزیدن از هرگونه خشونت و تندی»

(ص ٤٥- فتوت نامه عبدالرزاق کاشانی به نقل ازکتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

بسته شدن سه بند

«مراد از بند عبارت بود از:

۱- بند مفسدین

در زمان فرمانروایی یعقوب لیث با از میان برداشتن گردنکشان، صالحان و ناصالحان، عمال خارجی، رتبیل و دیگران جلو مفسدین سد بسته شده و دولت عیاران و جوانمردان آسوده شده، و در سرتاسر قلمرو صفاریان آرامی و امنیت میسر شده، مردم به خاطر آرام متوجه خرابی های کشور ازدیگر ناحیه می شوند. و دیگر کسی برای داد خواهی در پای مناره داد خواهی دیده نشد.

۲- بند آب

یعقوب از وضع طبیعی سیستان و از رنجی که مردم از نیرو های مهار نشده طبیعت می بردند نیک آگاه بودند. او می دانست که همشریانش پیش از هر چیز از ویرانیهای آب نا آسوده اند، در سیستان داستان آب و میر آب و تقسیم آن از جمله مسایل بود که همیشه تولید هیاهو و جنجال می نمود، یعقوب ترتیبی داد که به همه به میزان معین آب برسد و حق کسی پایمال نشود، بدین وسیله بند آب نیز بسته شده و از آن به بعد مسئله یی بنام مسله یی آب در سیستان به میان نیامد.

۳- بند ریگ

یعقوب برای پایان دادن به این دشواری دستور داد تا پیرامون شهر درخت بکارند، چیزی نگذشت که نهالها بزرگ شدند، چون آنها درکنار هم و با فاصله کوتاه نشانده شده بودند، در هنگام باد بهاری به خوبی می توانستند جلو ریگ را بگیرند و نگذارند به شهر آمده رنج و دشواری پدید آورد»

(زنده گانی یعقوب لیث از حسین یزدانیان)

بکر

«بکر یا دست نخورده کسی است که هرگز در مجلس (قدح آب ونمک) شرکت نکرده باشد، یا از دست کسی که فتوتش باطل شده باشد، آب و نمک نوشیده نباشد.»

(فتوت نامه شمس الدین آملی به نقل ازکتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

بند حرص و آمل

«جوانمرد در حرص و آمل را بر خود ببندد و پیش از آنکه بمیرانندش بمیرد، تا چون مرگ آید نمیرد. (موتو اقبل ان تموتوا)

آنکه اولیای خدا خوف از مرگ ندارند.

همچنانکه پیامبر اسلام (ص) گفته است:

(اولیاءالله نمیرند، بلکه از سرای به سرای دیگر روند. بر عکس اگر انسان در هوسهایی دنیایی غرق باشد وقتی به دروازه مرگ رسد در برابر ترس و وحشت تاب مقاومت نخواهد داشت، در این او (میثاق فتوت) را شکسته است، زیرا جوانمرد باید جانش را که امانت نگهداشته است بدون ترس صحیح و سالم به دست صاحب آن باز گرداند.»

(ص ٤٥- فتوت نامه یکم سهروردی به نقل ازکتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

بند زبان

« که برای اجتناب از غیبت وبهتان و سخن بیهوده گفتن است.»

(همان کتاب)

بندشکم

«که نشانه قناعت است و امساک در غذا خوردن و مراعات اصولی است که در شریعت آمده است.»

(همان کتاب)

بند فتوت

«همان کمربند کشتی است که از دوره های پیش به کمر جوانان بالغ می بسته اند. و بعد وقتی یک (فتی) به جرگه جوانمردان داخل می گردید او را به (بند فتوت) می بسته اند.»

(همان کتاب)

بهترین چیزها از نظر یعقوب لیث

«خوشترین لباسها زره، بهترین خانه ها معرکه، جنگ، زیباترین شراب ها، خون دشمنان، لطیف ترین سایه ها سایه های نیزه، گرانبهاترین مردمان، مردان کار و مبارزان کارزار می باشد.»

(ص ۵۸ کتاب زنده گانی یعقوب لیث صفار از حسین یزدانیان)

بی بی ستی عیاره

«این زن شجاع و دلاور بعد ها توبه کرد و در زمره زاهدان قرار گرفت. وی در سال (۱۵۰هـ) در شهر هرات فوت کرد و در بازار خوش آن شهر مدفون شد. مزارش معروف است، مردم هرات خیل ها به این زن عابده که زنده گی پرماجرایی در عقب گذاشته بود ارادت داشتند، شب و روز در کلبه محقر خود به ذکر خدای بزرگ می گذرانید و مستجاب الدعا بود، به بیوه ها و یتیمان پدر مرده شفقت داشت و ظالم و ستمگر.را به عدل توصیه می کرد.

در اوایل جوانی با شوهر عیار مسلک خود به عیاری می پرداخت و در زمان نهضت و خروج ابومسلم خراسانی از همکاران نزدیک آن بود و گره های بزرگ توسط این زن بیدار وهوشیار عیاره کشوده میشد که از توان یک لشکر عظیم خارج می بود. در داستان ابومسلم نامه از عیازان معروف و هم مسلک بی بی ستی عیاره که در رهایی جمیله دختر نصر سیار نقش چشم گیر داشتند، از همه این ها نام بردارتر اند، حیدعلی آبادی ابونصر شبرو، شوهر بی بی ستی عیاره، محشان توقچی، عبدل وارجی، مسکین خوشکام، پندار عقیل.»

(۱- مجله سخن دوره سیزدهم شماره ۱۱- ۱۲)

(۲- ص ۹۳ سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها تألیف محمد اعظم سیستانی)

«اما در شهر مرو عورتی بود او را بی بی ستی گفتندی... داغوالی گفت آن نه زنست که شیرزن است در هر اردو که او باشد آن اردو خواب خوش کند و او

را بی بی ستی تکلباز نیز گویند، همچو او عیار پیشه یی در جهان نیست و مثل خود ندارد.»

(ص ۴۰۰-و ۴۰۱ ابومسلم نامه از ابوطاهر طرطوسی)

«بی بی ستی زن دلیر و مهربان و عیار پیشه از شهر هرات و او را شوهری بود بنام ابونصر شبرو که هر دو زن و شوهر در شب های تاریک شبروی مر کردند و دست به کار های شگرف می زدند.

استاد فکری سلجوقی در حاشیه رساله هرات نوشته است:

داستانها و کار روایی های وی در کتاب ابومسلم نامه آمده است.»

بیت

« از دیدگاه لغوی معنای خانه و خانواده را می دهد اما در اصطلاح گروهی است که مجزا از گروههای دیگر دارای مشخصات و آداب مخصوص به خود است.»

(۱- ص ۱۳۸ مقاله تیشنر به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

(۲- ص ۲۸- تاریخ و فرهنگ زورخانه نوشته انصافپور)

بید پا

«نام دانشمند یا وزیر شاه که گوینده داستانهای حکمت آمیز جوانمردانه است، یکی از شاهان مستبد هند او را به تربیت شاهزاده گان گماشته بود. بیدپا با پرداختن داستانها از زبان حیوانات ارجمندان شاه را به دادگری و عدل و

انصاف متوجه و ظلم و ستمگری را برای آنها خصلت شیطانی و غیر انسانی وانمود ساخته در نهاد آنها روحیه جوانمردی را پرورش می دهد.

متن هندی این داستانها بنام (پنچاتنترا) یا (پنچا کیانه) یاد شده و نام گوینده آنرا (وشنوشرما) **Visnusaman** یا **Visnusrhma** آمده است.

اما کلمه بیدپا یا پیلپا تحریف شده اصل سنسکریت **Vidgapati** به معنای (مرد دانا) است.

(از مقدمه کتاب داستانهای بیدپا ترجمه محمد بن عبدالله البخاری)

این داستان بنام (کلیله و دمنه) وانوار سهیلی نیز شهرت دارد و موضوع آن پند وحکمت به زبان حیوانات است.

بی معرفت

«کسیکه از اصول عرفان و جوانمردی بی خبر باشد. شیوه رفتار مطابق با شخصیت هر کس را نداند و با مردم با بد زبانی و بد اخلاقی رفتار کند.»

(تاریخ و فرهنگ زورهانه ص ۲۱٤)

بی نیازی

«عیار جوانمرد اگر چه کریم است و هر چه دارد در راه رسیدن به مقصود خرج می کند اما هرگز دل بسته جاه ومال نیست. عیاران و جوانمردان خود را (ناداشت) می خواندند، یعنی تهیدست و از طبقه فرو دستان و هرگز در برابر کوششها و فداکاری های خود چشم به مزد و پاداش ندارند. سمک عیار به

خدمت خورشید شاه کمر بسته است، شاهزاده می خواهد در مقابل خدمت های او حکومتی یا املاکی ببخشد. سمک عیار مردانه این پاداش را رد می کند و می گوید: (من مردی ناداشت ام، مرا با اقطاع و ولایت چه کار؟)

بنابر این در مقابل خدمت اجر و پاداش خواستن از آیین جوانمردی و عیاری نیست»

(از مقاله پرویز ناتل خانلری به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

پ

پاتابه

«پاپیچی را گویند که از پشم و یا نخ تنیده شده و به رنگ سیاه و سفید و یا مخلوطی از سیاه و سفید بوده و عیاران در وقت رفتن به عیاری در پای می پیچیدند، چنانکه در سمک عیار آمده است: «سمک عیار برخاست و سلاح پوشید، از کارد و کمند و زره و دامن و پاتابه...»

(داستان سمک عیار)

پیچیدن پای تابه یا «پاتابه» از قدیم الایام در سرزمین نورستان «الینا» مرسوم و جوانان رزمجو و سلحشور در پا پیچیده و در کارزار های سترگ اشتراک می ورزیدند. پیچیدن پاتابه زیرگیتیس عساکر اردوی افغانستان نیز متداول بوده است. همچنان پاتابه پیچیدن یادگاری از شاطران روزگاران پیشین است.»

« که ناگاه به امر خدای بزرگ از جانب بیشه گرد برخاست و از میان گرد یک پیاده بیرون آمد کلاه نمدی بر سر نهاده و قبای نمدی پوشیده و پاتابه به مازندرانی پیچیده و چند چوبه تیر در میان فرود برده،...»

(ص ۱۹۸)

پاتوق یا لنگر

«مراد از بیت یا خانه و یا لنگر گاه است و جایگاه که در آن ورزشها صورت می گرفت.»

(تاریخ و فرهنگ زورخانه ص ۲۱٤)

محل تجمع عیاران ص ۵۱- حماسه فتحنامه نایبی اثر طبع منتخب السادات یغمایی)

پاتوق دار

«مسؤول لنگر گاه و منتظم کلب ورزشی را نیز گویند.»

«در روزهای شرکت اجتماعات در جشن های مذهبی به عنوان گروه های وابسته و همچنین سایر انواع جشن ها شرکت می کردند. رهبران این جماعات به عنوان (سرجنبان)، (پیش داش) کاکه ها و مشدی ها وکلو ها خود نمایی می کردند.»

(تاریخ و فرهنگ زورخانه)

شاهان جوانمرد

«از جمله پادشاهان جوانمرد و امرای که به فتوت گراییده و سراویل فتوت پوشیده و یا خود فطرتاً جوانمرد بوده اند و در روزگاران خود داد جوانمردی داده و صیت آوازه آنها دراطراف و اکناف عالم بخش شده است، اینها اند:

۱- ابوبکر بن ایوب ملقب به الملک العادل.

۲- ابومسلم خراسانی.

۳- پهلوانی عبدالرزاق بیهقی

٤- اتابک سعد فرمانروای شیرازی

٥- الملک الاشرف بن ابوبکر ایوب

٦- الملک الظاهر غازی بن صلاح الدین ایوبی صاحب حلب

۷- الملک المعظم بن ابوبکر بن ایوب

۸- امیر حبیب الله خادم دین رسول الله(ص)

۹- امیر فولاد شنسبی هم عصر و همکار ابومسلم

۱۰- امیر کرور جهان پهلوان

۱۱- خلیفه الناصر الدین الله عباسی

۱۲- سلطان شهاب الدین غوری فرمانروای غزنه وجزیره کیش

۱۳- سلطان عزالدین ابوالمظفر کیکاوس بن کیخسرو بن قلج ارسلان شاه سلجوقی رومی متوفی سال ٦۱٥ هـ

۱٤- طاهر ذوالیمنین موسس خاندان طاهری افغانستان.

۱٥- یعقوب لیث صفار

۱٦- عمرو لیث صفار

پاکدامنی

« جوانمردان، عیاران، داش ها، مشدی ها، پهلوانان ، الوفته ها، اخی ها و پای لوچ ها، کاکه ها اکثراً پداکدامن بوده از زنا و فحاشی بد میبردند و اکثر اوقات کمر بسته بوده و بیشتر آنها تا آخر زنده گی زن نمی گیرند و آنها در ناموس داری سخت پابند و از انسانهای بی ناموس بد می برند، چنانکه یعقوب لیث سرهنگ ناحفاظ خود را به قتل می رساند و یا یکی از پایلوچان معروف کندهار رفیق خود را که از دست یک زن چوری اش را بیرون می کرد، ذریعه تفنگچه می کشد و به همراهان خود می گوید که ما برای بی ناموسی نیامده ایم و بدون اینکه به آن خانواده زیانی برسانند، بیرون میروند.

جوانمردان تا زمانیکه دختر و یا زنی را مادر و خواهر نخوانند همراه آنها سخن نزده نمی نگرند، چنانچه بند زبان و بند دست و غیره از اصول اخلاقی جوانمرد محسوب شده و پابندیی به آن را حتمی می دانند»

(۱- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

(۲- فتوت نامه عبدالرزاق کاشانی)

(۳- فتوت نامه شهاب الدین عمر سهروردی به نقل ازکتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

(٤- زن وخانواده در آغوش اسلام از فاروق علی)

(٥- ص ۳۷ عیاران و کاکه های خراسانی تألیف غلام حیدر یقین.)

(٦- کتاب سمک عیار)

پای لچ (بنبه خوان)

«پای لچ های کندهاری که از جمله (بنبه خوان) های آن دیارهستند در سده های اخیر در کندهار و اطراف آن داد جوانمردی داده و کارنامه های نیک ایشان ورد زبانها است، اینها هم از بقایای جوانمردان و عیاران سیستان و خراسان بوده و تمام سجایای خوب جوانمردی در ایشان به خوبی ملاحظه می شود و رهبران و پیشوایان نامداری چون: حاجی معاش، بنگ حبیب الله، حاجی عبداللطیف پوپلزی از شری قلعه، زلمی شهیدل خلیل خان کرزی، طالب جلال، عبدالرحمن دبوری، عبدالرشید خان محمدزی از ارغنداب، غلام دستیگرخان الکوزی از پنجوایی، نظر محمد خان از میوند و غیره میباشد. اینک در این مورد مختصراً معلوماتی را که از حوزه های جریان جوانمردی کندهار بدست آوردیم ذیلاً نگاشته می شود.:

«ډیر وخت راهسي پایلوچي په کندهار کې رواج لري، کندهاریان (پایلوچ) هغه چاته وایي چې په وهلو ډیر تینګ وي خپل واري پر چا نه پریږدي، راز پټ ساتلای شي، په ځان ډیر سخت وي، په جنګ ډیر غښتلي وي او جرءت خاوند وي. پایلوچان د کندهار د کابل کاکه ګانو او د سیستان د عیارانو او ځوانمردانو ته ورته خوي او بوی لري، کوم تهمتونه چه په هغوی لګول شوي دي هغه تر پاي غلط دي. او زما په فکر اوسنی پایلوچان سیستان د عیارانو او ځوانمردانو د مکتب غیر منطقي بقایاوي که څه هم په کوم تاریخ کي دا سلسله نده راته څرګنده شوي خو دا چي پایلوچان د هغوی په شان هیڅ ظالم

ته سر نه ټیټوي. او تل ئې د ظالمانو او استعمارګرانو په وړاندې مبارزه کړیدي نو ځکه زه دا استدلال کوم، ما چې د کندهار سپین ږیرو څخه پوښتنه کړیده هغوی وائي چې د مغلو، انګریزانو او داسې نور یرغلګرانو په مقابل کې تر هر چا د مخه زیات همت او میړانه پایلوچانو ښودلي او تل به ئې په هغوی‌پسې لڅې پښې ځغښتل. ما چې د پای لوڅانو په هکله د حاجي لطیف څخه پوښتنه وکړه چې پایلوچ چاته وایاست؟ نو هغې راته وویل: چه پایلوچ هغه څوک دي چې د وطن، دین او مذهب دښمن او ظالم پسې لڅې پښې ځغلي.

کله چې روسي یرغلګرو پر افغانستان تیری وکړه کندهار ټولو پایلوچانو ولو که سپین ږیري وه او یا ځوان په میړانه د روسانو مقابلې ته راووتل او په کلکه ئې جهاد ته ادامه ورکړه. چې سپین ږیري حاجي لطیف، حبیب الله ماما، ښه ځوان حاجي معاش، طالب جلال، د میوند نظرمحمد خان، او زلمي ئې ډیر ښکاره مثالونهع دي، او د پخوا په شان ئې یو وار بیا د وطن او د اسلام د دښمنا ه مقابل کې سنګرو نیوي او زیات پایلوچان په کندهار کې د جها ه مرحله کې شهیدان شول. پایلوچان څرنګه چې په سخا، میړانه او رښتیا ویلو کې ټولونه وړاندې تلل، همداسې یې روسانو په مقابل کې جهاد ته تر ټولو د مخکې دنګل.

پایلوچان چنګ بریتونه، اوږدي شملې، کاږه تګونه، ټینګه دوستي، ټینګه دشمنې لري.

پایلوچان اکثره پاکدامنه وي د زنا او زناکاري څخه بد وړي او زیاتره کمربسته ګرځي، او زیات ئي د ژوند تر پایه واده هم نکوي او د بي ناموسه او زناکاره خلکو څخه بد راځي.

د کندهار مشور پایلوچ بنګ حبیب الله په هکله یوه قصه ده چي دي د څو تنو ملګرو سره د یوي مدعا تر سره کولو په خاطر یوه کورته ور اوښتي وه چي انتقام واخلي، یو ځل په هغه کور کي د یو ښځې بغاري شوي کله چي ده وکتل ملګرئي یوي ښځي د لاس څخه په زور بنګړي دایستلو هڅه کوله، ده ته ئي ډیر زور ورکړي او راغلي هغه ملګرې ئي په څو مرمي وویشتي او نورو ملګرو ته ئي ږغ وروکړي چه مونږ خو د بي ناموسي د پاره نه وو راغلي، د هغه کور څخه ووتل او هیڅ ئي یونه وړل. پایلوچان د ښځو سره هیڅ کار نلري او هغوی ته په بده سترګه نه ګوري.

پایلوچان اکثراً ډیر اخلاص مند خلک دي کله چې توبه وباسي دهغه په ډیر اخلاص او میړانه پاتي. وائي چې نظر محمد او زلمي ډیر مشهور پایلوچان وو، او همیشه به ئي داشتمن او بخیل خلکو مالونه وړل او بیچاره او مظلومانو ته به ئي وویشل.

پایلوچان دیندار او دخدای یاد نه غافل نه وو، لکه سپین ږیري بنګ حبیب الله چه ټول ورځ ناست وي او قرآن مجید تلاوت کوي، او

مرحوم قباد خان د ژوند آخر وختونو تول په جهاد او په نفل صرف کړي وي.

پايلوچان نان او نمک لفظ دير استعمالوي اواکثراً په نان او نمک قسم اخلي او وعده به نان او نمک سره کوي. په کندهار کي همدا اوس هم يوعامه اصطلاح ده چه نان او نمک دي سترګي ړندي کړي. نان او ننک سترګوته دريږي او يا دا خبره کوي چي نان او نمک په خاطر به د هر څه څخه تيريږو څوک چي د نان او نمک قدر نه کوي او د چا نان او نمک خيال نه ساتي کندهاريان ورته نمک حرام وائي، چې د نمک حرام لفظ چاته استعمال شي په حقيقت کي ډير توهين دي خصوصاً پايلوچان ئي ډير بدمني، نمک حرامي او بد اخلاقي معني لري چې د پايلوچان د پاره ډيره سپکه او بي عزتي ده، د سيستان عياران هم د نان و نمک حرمت ساتل څرنګه چه اذهر بن يحي د يعقوب ليث تربور د يوي شپې ډوډي او سابه خوړلي وو ، د هغې په بدله هغه ځوی په ديت ورکولو کي د قصاص نه خلاص کړل، ځکه د هغه بوډی نمک د اذهر په سترګو کي وو»

(ص۴-۵-۶- مقاله برادر شبه ځوان عبدالاحد مظلوم کندهاري)

آری نمک شناسی و حق و نان و نمک نزد عیاران و جوانمردان یک اصل بزرگ است که در قدم اول بایست یک فرد جوانمرد بدان نظر داشته باشد و ما در این دایره المعارف زیر عنوان (نمک شناسی) حق نان و نمک و آب و نمک

در قدح معلومات موثق و مستند پیش کرده ایم و پایلوچان نمک شناس کندهاراز زمره جوانمردان بالفعل وطن ما افغانستان بوده و در طول تاریخ پرغوغای کشور ما خود نمایی کرده و ضرب شصت خود را به استعمار گران وقت نشان داده اند و یقین است که از حرمت و استقلال و عزت افغانستان در هر شرایط سخت بازهم دفاع کرده و هیچگاهی حلقه غلامی غیر را بر گوش نه خواهند آویخت. پایلوچان کندهار آزاد اند و آزاده گی را دوست داشته استعمار به هر نیرنگ و ساز و برگی که نمایان شود به مبارزه برخواسته خود و اقوام خود را از اسارت نجات خواهند داد.

در سال ۱۳۵٤هـ ش وقتی من از طرف ریاست کتابخانه های عامه افغانستان موظف تنظیم کتابخانه عامه کندهار و نیمروز شدم نظر به علاقه که به جریان جوانمردی داشتم به وساطت مرحوم الحاج عبدالاحد خان کرزی یکی از مشایخ کبار کندهار با اشخاص خبیر و آگاه (شه حوان) ها یا پایلوچان کندهار ملاقات و از فیض اخلاق ستوده و جوانمردانه آنها مستفید گردیدم و برعلاوه (شه حوان ها) همه گی مردم کندهار از خوی جوانمردی بهره مند بوده در سخاوت و بخشنده گی و مهمان نوازی پیشقدم و (خرابات) هستند. و هست و بود زنده گی خودرا به پیش مهمان می گذارند و آنها به خاطر نام نیک از هیچگونه ایثار و فداکاری دریغ نمی ورزند. گویند روزی در زمان احمدشاه بزرگ شورایی از موی سفیدان، ملکان و خوانین دایر و فیصله کردند که گرداگرد شهر کندهار دیوار های عظیم و مستحکم با برج و بارو و کنگرهای ترصدی اعمار گردد وقتی احمدشاه بخانه بازگشت مادر جوانمرد و مدبرش پرسید فرزندم امروز

بزرگان قوم چه فیصله کردند، احمدشاه فیصله بزرگان قبایل را برای مادرش توضیح کرده و مادرش گفت: نه فرزندم، ملت افغان تنها شهر کندهار نیست، بلکه یک ملت بزرگ از ماوراءالنهر الی سند و فارس است، مردم آنجا ها را چطور محافظت کرد این از مردی و مردانگی نیست که آسایش خویش و بلای دیگران را خواست پس حافظ ما خداوند باد و نه قلعه و نه به احاطه ضرورت است برو بربزرگان قوم بگو دلاور باشید و پیشرو و بیدار و مردانه باشید تا زبون و زمین گیر نشوید. پروردگارا تو سرزمین مرد خیز کندهار را با مردمش آباد و برای دایم نیک نام نگهدار.آمین.

پیشوایان معروف پای لچ های کندهاری

۱- حاجی عبدالحسیب پوپلزیی از شری قلعه

۲- حاجی لطیف

۳- حاجی معاش احکزی

٤- بنگ حبیب الله

٥- زلمی

٦- شهید خلیل خان کرزی

۷- طالب جلال

۸- عبدالرحمن دبوری پوپلزی

۹- عبدالرشید خان محمدزائی از ارغنداب

۱۰- غلام دستگیر خان الکوزی از پنجوایی

۱۱- نظر محمد خان از میوند.

۱۲- قباد خان و غیره

پایمرد

« یاری دهنده، کمک کننده، مددگار»

(فرهنگ عمید)

پایمردی

«یاری، میانجیگری»

(فرهنگ عمید)

پایه کشی

« پایلوچانو د خویونو څخه یو هم پایه کشي وه کوم چي یو پایلوچ بل ته پایه کشي کوي په حقیقت کي داسي ایکټ ورته کوي چې زه کولای شم ته ئې نسي کولای.

خو د جهاد په مرحله کې کوم وخت چي هو مجاهد څه کړي وه نو ورته به ئي پایه کشي کوله خو نورو به هم د هغه د جوابي کار وائي دپاره هلي ځلبي کولي، په دي چه د جهاد مرحله د جنګ جدل مرحله وه، زیاتره پایلوچان لاد پخوا څخه یومسلح لښکر وو کله چي د دوي د جهاد سنګر ته راووتل نو ډیر نور خلک ئي هم په خپلو خویونو

سمبال کړه د کندهاریانو پایه کشي د همیشه دپاره د سرو لښکرو د زړه داغ وي باید ووایو چي پایه کشي او خادبازي دواړه یو او بل ته ورته خویونه دي.»

(ص ۹- مقاله برادر بنه خوان عبدالاحد مظلوم کندهاری)

پدرخوانده

«مراداز همان استاد (صاحب) فتوت است که کمربند را به دور کمر شاگرد می بندد.» (از ص ۷۱ کتاب آیین جوانمردی نوشته هانری کربن)

پدرعهد

«آنکه فرزند به عهد خدایتعالی در آورد، و آن چنان است که پدر عهد گوید: به عهد خدای در آمدی که متابعت شیطان نکنی و از مناهی و مکروهات بپرهیزی، شاگرد گوید: در آمدم و عهد کردم که خلاف امر خدا نکنم. بعد آیت عهد بر او خواند و آیت عهد اینست:

(الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم)

آیا همراه شماه وعده نکرده بودم. ای اولاد آدم (ع) آگاه باشید که عبادت شیطانرا نکنید به تحقیق که برای شما او دشمن آشکار است و عبادت مرا بکنید این راه مستقیم است. (سوره یسین آیه ۶۱)

پس شیخ یا پیر گوید به (عهد) در آمدی؟ و شاگرد گوید در آمدم و حاضران را گواه گرفتم، پس دست بر سروی نهد و آیت بیعت را بر وی خواند وخطبه طریقت املا کند و وصیت کند وی را به تقوی و امر معروف و نهی منکر و دوستی کردن برای خداوند (ج)»

(ص ۹۴- فتوت نامه سلطانی)

«پدر عهد که دست در کار عهد و خواندن عهد نامه و قسم نامه (خطبه) بوده است.»

(از مقاله قاسم غنی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

پرچم سحاب

«میرخواند در روضه الصفا می نویسد که: چون ابومسلم خراسانی به قومیس فرود آمد مکتوبی از ابراهیم امام به او رسید که: نوشته بود: (رآیت ظل را بتو فرستادم) و رأیت عبارت از نیزه بود به طول چهار گز و همچنین پرچم دیگر نیز از طرف مهدی عباسی برای ابومسلم ارسال شد که نام آن پرچم سحاب بود. و درازی آن سیزده زرع میشد. پرچم را خلفا و سلاطین علامت قدرت خود می شمردند و در تعداد آن افزودی بعمل آمد و اشکال مختلفی به او دادند.»

(۱- ص ۶۴۱ روضه الصفا میرخواند)

(۲- ص ۱۷۱ تاریخ تمدن اسلام)

پزشکی (طبابت)

«یکی از صفات برجسته عیاران و جوانمردان همان مهارت به پزشکی بوده و هر عیار می بایست به استعمال دارو های گوناگون بلدیت داشته باشد و در صورت ضرورت برای برآورده شدن مرام خود در شهر و قصبه ها به شکل پزشک در آمده و به تداوی می پرداختند.»

(۱- عیاری از خراسان ص ۱۲۳ نوشته استاد خلیل الله خلیلی)

(۲- سیستان سرزمین ماسه ها وحماسه ها نوشته محمد اعظم سیستانی جلد سوم)

(۳- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

پسر

مراد از ابن یا فرزند طریق است

پسر بشر فرقد

«در آن روزگار در سیستان خواجهٔ بود پولدار و مردم دوست او را پسر بشر فرقه می خواندند، روزی یعقوب به عیاران خود گفت: من از پسر بشر فرقد به مردانگی چیزی خواهم گرفت و او به دیده منت بدهد. عیاران گفتند اگر چنین کردی سرهنگی تو و انصاف تو بر ما آشکار گردد.

یعقوب پسر بشر فرقد را ملاقات کرده و با او وعده میدهد که آنکس که مخالف اوست آنرا از بین بردارد به آن شرط که بعداً مرا پناه دهی و توشه سفرم

را فراهم کنی و من از این شهر بگریزم، پسر فرقد خوشحال شده و خود را پشتیبان و خانه او را پناهگاه خود قرار داد.

یعقوب نیمه شب به خانه پسر بشر فرقد رفت و صندوقخانه او را کشود و کیسه های زر را بیرون آورد و آنها را پریشان ساخت ولی چیزی نبرد، سپس نامه نوشت که: من به صندوقخانه تو درآمدم و می توانستم از سیم و زر تو هرچه بخواهم بردارم، لیکن تو چون مرد با مروتی هستی از مال تو چیزی نبردم اما پنجهزار درهم مرا نیاز افتاده که مبلغ باید درکیسه نهاده و در نزدیکی (ریگ الجنان) پنهان کنی، اگر آنچه گفتم نکنی هر زیانی که بتو برسد از خودت خواهد بود.

چون روز دیگر فرا رسید پسر بشر فرقد از کار شب گذشته یعقوب خبر شد به صندوقخانه رفته پولهای خود را شمرد چون کم و کاستی نیافت و سخن یعقوب راست دید پنجهزار درهم به آنگونه که یعقوب خواسته بود، به ریگ الجنان برد، بدین ترتیب یعقوب هم زبر دستی و هم مردانگی خود را به عیاران نشان داد و کسر بودجه را تأمین کرد.»

(۱- افغانستان در مسیر تاریخ، تألیف میر غلام محمد غبار)

(۲- زنده گانی یعقوب لیث، تألیف یزدانیان)

(۳- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها)

(٤- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

پس خیز

«شاطرانی که در جلو و عقب اسب بزرگان و مشاهیر برای راه باز کردن و محافظت و احترام می دویدند به آنها (پس خیز) می گفتند.»

(۱- تومار افسانه پوریای ولی به نقل از کتاب زنده گانی پوریای ولی)

(۲- ص ۲۱۵- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

پشتونوالی

«پشتونوالی هم یکتعداد از اصول جوانمردی را در خود داراست، چنانکه پشتونوالی منحیث قانون اکثریت پشتونها تا حال پا برجاست، فتوت هم در جز هستی آن شده است.»

(از رساله سوال و جواب در مورد کتب فتوت نوشته عزیز عیار)

پناه دادن

« چنانکه خدای بزرگ مومنان را از شر همه چیز به خود پناه میدهد و به اساس آن جوانمردان هم اگر کسی به آنها پناه می آورند، هرگز آن پناه آورنده را تسلیم دشمن نمی کنند، اگر رازداری شعار اصلی آنان بوده ولی پناه دادن مخلوق ستم دیده از آن هم بیشتر اهمیت داشت. جوانمردان همچنان معتقد اند که: (همچنانکه راست گویند، راست شنوند) گاهی هم چنان اتفاق می افتاد که بخاطر ندادن پناه آورنده تمام اعضای آن فامیل پناه دهنده از میان میرفت و تا

پای جان از پناه آورنده دفاع می کردند. که هنوز هم در قبایل مختلف افغانها این گونه شعایر به طور نسبی سراغ شده میتواند.

و این به آن نمی ماند که شخص شریر و متجاوز به مال و ناموس وجان مردم را پناه داد، زیرا در شریعت اسلامی این نیست که خلاف شرع را پناه داد واز آن دفاع کرد، بلکه شخص صالح و مظلوم را بایست پناه داد.

در منشور ناصر الدین الله آمده است که:

«کسی که رانده شدهٔ شرع را پناه دهد، او نیز گمراه است و رسول علیه السلام فرمود: کسی که پدید آورنده حادثه یی را پناه دهد، لعنت خدا و فرشتگان و همهٔ مردمان بر او باد، هیچ حادثه یی در عدوان و ظلم بزرگتر از قتل نفس نیست، و هیچ گناهی از نظر سنگینی بارگناه و مجازات عظیم تر از آن نتوان یافت. و جوانمرد هرگاه جوانمردی از حزب خود را کشت فتوت او ساقط می شود و قصاص کردن او بنابر گفتهٔ خدای تعالی در آیت قصاص واجب می آید.

پس نباید که انسان خلاف شرع چون قاتل، دزد و زانی را پناه داد، چنانکه هم اکنون در کشور ما اربابان و ملکان اشخاص قاتل، دزد و زانی و متجاوز را پناه داده ودر ملازمت خود از آنها استفاده های غیر مشروع می نمایند. و این خود کمال ناجوانمردی است که در مقابل ستم دیده از ستمکار پشتیبانی صورت گیرد.»

(مقدمه فتوت نامه سلطانی از داکتر محمد جعفر محجوب ص ۵۷ کتاب آیین جوانمردی از هانری کربن ص ۱۵۸ مقاله باستانی پاریزی)

در داستانهای بید پا حکیم فیلسوف هندی آمده است که: «شیر گفت: ... و من هر چند بر می اندیشم دل من باز نمی برد که با وی غدری کنم تا او را هلاک گردانم، بعد ما که او را در پناه پذیرفته ام و با خود باز گرفته ام و او را امـ داده ام و با وی پیمان نهاده ام و او را خدمتگاری یک دل دیده ام و خدمتهای او را پسندیده ام، و او را بدانش خود برگزیده ام، که آنگه نام غداری و بدعهدی بر من افتد، و دیگر هیچکس بر من اعتماد نکند به هیچ حال»

(ص ۱۰۰ کتاب داستانهای بیدپا ترجمه محمد بن عبدالله البخاری)

جوانمردان حین پناه دادن کسی به چهار اصل ذیل توجه داشته میباشند:

۱- اگر کسی پناه آورد در حالیکه او مجرم باشد نخست کوشش باید کرد تا جانب متضرر راضی ساخته شود. چون ازهر بن یحی که نان و نمک پیره زن را خورده بود و برای خلاصی پسرش قول داده بود و به دادن دیت به ورثه مقتول توانست آن پسر پیره زن را از زندان خلاص نماید.

۲- در صورت دوم باید منتظر بود تا مجرم برای کاری از خانه بیرون شود در آنصورت دروازه را در مقابلش مسدود باید ساخت تا دوباره باز نگردد.

۳- از بی ناموس، جاسوس، قاچاق بر مواد مخدره پناهنده گی مطلق منع است.

٤- در مورد پناهنده گان مجرم به منشور الناصر الدین الله نظر داشت، این منشور نزد جامعه جوانمردان مورد تأیید است.

پنهان کاری

«با حمله چنگیز خان وتسخیر پاردریا، خراسان و قسمتی از آسیای کوچک از طرف او، کسب و پیشه زوال پذیرفت و کارخانه ها و شهر های بزرگ خراب شدند، این امر باعث پراگنده گی جریان جوانمردی شد و سازمان های آن به (پنهان کاری) اندیشه خود پرداختند.»

(ص ٤٧-کتاب آیین جوانمردی تألیف استاد قربان واسع)

پوران دخت

«داراب ابن داراب را دختری بود سخت با جمال وکمال او بی نظیر عهد خویش بود، گرز دویست و پنجاه من کار فرمودی، داراب این دختر را قوی دوست داشتی و هنرهای که شاهزاده گان را می بکار آید همه را آموخته بود، و این دختر را پوران دخت نام بود و به روایت دیگر (روشنک) نام داشت از آن سبب او را پوران دخت می گفتندی که پشت لب سبز بود.

پوران دخت از عیاران زبر دست بود که کارنامه آن در دارابنامه به تفصیل مذکور و برای اسکندر رومی جار و جنجال عظیمی را بر پا کرده بود.»

« پوران دخت گفت: ای جوانمردان حمله کنید و پشت در هم بیاورید تا بدان دروازه رویم، می زدند و می کشتند و عیاروار تا بدان دروازه رسیدند...»

« پوران دخت گفت: ای اسپ ما ترا آزاد کرده بودیم و لیکن امروز ما را به تو حاجت است، ما را یاری ده که داراب کلان بر پشت تو چندان عیاری کرده است...»

« پوران دخت گفت: اکنون رفتم به حلب تا آن جوانمردان را بدست اورم که اسکندر رفته است تا آن راد مردان را بدست آورد و هلاک کند، اکنون رفتم و این قلعه را به شما سپردم. قلعه را نگهدارید و بار دیگر هیچکس را به نزدیک خود راه مدهید تا من روم زن و فرزند شما را به نزدیک شما آورم ، تا شما را دل مشغول نباشد.»

(ص ٤٨٥- ٥١٣- و ٥٦٠ دارابنامه ابوطاهر محمد طرطوسی جلد اول)

پور گیت

«الفتی الفتیان هم معنی (پوریگیت) یا جوانمرد را داده، یگیت باشی ترکی می باشی»

(ص ۷۵- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع)

پهلوان و پهلوانی

« پهلوان به کسی گفته می شده که تمام مراحل ورزش باستانی را طی کرده و در فنون کشتی استاد گشته باشد، عیاران هم به یکدیگر پهلوان گفته صدا می کردند، چنانچه در داستان سمک عیار بارها دیده شده که ازعیاری به حیث پهلوان وصف می کنند:

پهلوان دلاور، زورمند، کشتی گیر، دلیر معنی می دهد. اگر پرسند که پهلوان که را توان گفت؟ بگوی پهلوان را دوازده صفت است:

۱- ترس از خدا(ج).

۲- متابعت شرع.

۳- تن قوی.

٤- زبان خوش.

٥- دل دلیری.

٦- خرد کامل

۷- صبر تمام.

۸- خلق پسندیده.

۹- علمی به کمال.

۱۰- جهد دایم

۱۱- مستوری از حرام

۱۲- نعمت پردوام»

(۱- فتوت نامه سلطانی)

(۲- ص ٥۲ و ٥۸ تاریخ و فرهنگ زورخانه)

«اکثر پهلوانان قدیم (دیوه پت) ها یعنی رییس قوم بوده اند که هر کدام حکومت یا ایالتی را طور موروثی در خانواده خود داشتند، چون طبقات مردم دراوستان به سه گروپ تقسیم می گردیدند:

۱- روحانیون

۲- جنگجویان

۳- دهاقین.

بنابرین موجودیت جنگجویان و یا پهلوانان در حضر و سفر محقق است. این اشخاص که بنام اشراف نظامی یاد شده اند، در اوقات فراغت از زراعت و امور روزمره و بالای اهالی تعلیم جنگ را اجرا می نمودند، تردیدی نیست که هر شخص که قدرت نقل اسلحه و استعمال آنرا میداشت مجبور بود تا در خدمت عسکری شامل شود، مگر تمام شاملین جنگ رتبه قهرمانی و پهلوانی را بدست آورده نمی توانستند. پهلوانان یا قهرمانان موردتوجه خاص امپراتور و شهزاده گان قرار میگرفتند. زیرا آنها قوای محافظ و مدافعه دایمی را تشکیل میدادند، به مجردیکه دشمن به خاک اوستا تعرض می کرد این جنگجویان به تعقیب شاه به میدان جنگ در وهله اول حاضر می شدند و به عقیده (گایگر) هر کدان آنها قادر به اداره مبارزین بودند که در جنگ به عوض قلبه، شمشیر و نیزه بدست گرفته استعمال می کردند. و علاوه بر آن شجاعت و نیرومندی اردو را با شهامت و کاروایی های خود بلند می بردند ودر حقیقت همین جنگجویان بوده که پیرو قرارگاه و یا خدمتگاران دایمی شاه را تشکیل می دادند. به این اساس یک طبقه اشراف عسکری به تدریج رویکار آمد که بر علاوه ولایات بزرگ دارای یک امتیاز اجتماعی نیز بوده اند ودر اوستا این طبقه بنام پهلوانان یاد گردیده است. چنانکه (توسا) **tusa** را یکی از جمله همین نجبای نظامی ذکر می کنند. موضوع دیگر این که اهمیت پهلوانان را واضح می کند و ملبس بودن (مهترا) ارباب انواع آفتاب و روشنی به لباس پهلوانان است که او را در بالای گادی تمثیل میدادند. پس به این صورت در عصر اوستا قسمت اعظم اردوی حضری را

قهرمانان و پهلوانان تشکیل می دادند که به صورت دایمی عسکر بودند و در راه پیشبرد این مسلک صرف مساعی می کردند.»

(۱- ص ۱٦- ایران باستان تألیف حسن یزدانیان مشیر الدوله جلد اول)

(۲- ص ٦٥- مدنیت شرقی در زمان باستان، تألیف گایگر جلد دوم)

(۳- ص ٦۳- مطالعه تاریخ افغانستان از نگاه عسکری جلد اول)

«اساساً پهلوانی هم برای دفاع تمامیت ارضی آن جوامع رایج شده است و در زمان باستان چنانکه قبلاً ذکر یافت در جنگهای میهنی رول بزرگی را بازی کرده اند، اکثراً دیده شده که پهلوانان از میان پیشه وران برخاسته اند و به شهرت رسیده اند.»

شهرت پهلوانان تاریخی در این دایره المعارف با توضیحات لازمه درج گردیده است و اینک فهرست اسمای پهلوانان معروف معاصر افغانستان:

پهلوانان معاصر افغانستان

۱- پهلوان آته رحیمی از اهل هزاره جات

۲- پهلوان آغا قره دشمنی

۳- پهلوان ابراهیم

٤- پهلوان اسدالله آسیابان

٥- پهلوان اسماعیل نداف

٦- پهلوان افضل دیو

۷- پهلوان اکبر دلاک

۸- پهلوان بابه قادر

۹- پهلوان بچه چجو

۱۰- پهلوان برات

۱۱- پهلوان برهان

۱۲- پهلوان تیمور

۱۳- پهلوان خان محمد مشهور به تراکتور

۱٤- پهلوان جعفر کفش دوز

۱۵- پهلوان جلال سماوار چی

۱٦- پهلوان جمعه چار کلاه

۱۷- پهلوان حسام الدین

۱۸- پهلوان حسن لنداک

۱۹- پهلوان حسن مراد خانی

۲۰- پهلوان حسین زنده گریز

۲۱- پهلوان حسین کله پز

۲۲- پهلوان حسین نعل گر

۲۳- پهلوان خلیفه جبار

۲٤- پهلوان خلیفه عزیز چتری

۲۵- پهلوان خیر چاریکاری

۲٦- پهلوان رحیم بچه بلال

۲۷- پهلوان رستم کچالو

۲۸- پهلوان سید احسان

۲۹- پهلوان سید لالا

۳۰- پهلوان سید امیر گلکار

۳۱- پهلوان سلیمانخیل

۳۲- پهلوان عارف نداف

۳۳- پهلوان عزیز رنگ زرد

۳٤- پهلوان علی محمد بیماروگی

۳۵- پهلوان عیسی سماوار چی

۳٦- پهلوان قاسم

۳۷- پهلوان قلندر

۳۸- پهلوان کریم قناد

۳۹- پهلوان محمد عمر سیاه

٤۰- پهلوان محمد عمر شاطر

٤۱- پهلوان میرزا خان بینی حصاری

٤۲- پهلوان نظام (خلیفه نظام دول)

٤۳- پهلوان نور سماوار چی

٤٤- پهلوان یاسین

٤۵- پهلوان یوسف بچه

٤٦- پهلوان یوسف سیاه

(مجله لمر سال ۱۳۸۱ نشریه وزارت اطلاعات و کلتور)

در قبایل ازبیک ترکمن پهلوان به کسی گفته می شود که زور آور و دلاور و جنگجو و متصف به صفات جوانمردی باشد و اسمای آنها ایجاب تحقیق را کرده امید است در آینده صورت گیرد و نه تنها پهلوانان ازبک ترکمن بلکه از تمام اقوام و قبایل افغانستان.

پهلوانان اوروت اسپه

«پادشاه اول خاندان اسپه به نام اوروت اسپه (Aurvtacpa) یاد می کنند که در منابع جدید اسم لراسپه را گرفته و یکی از پهلوانان معروف وقت خود بوده است.»

(ص ۵۹- مطالعه تاریخ افغانستان از نگاه عسکری جلداول تألیف جلالی)

پهلوان باشی

«باش در ترکی، به معنی سر و پهلوان باشی به معنی سرپرست پهلوانان می گفتند.»

(ص ۲۱۷- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

پهلوانان بنیاد

«مردی بود از ولسوالی سنگچارک ولایت جوزجان که در پهلوانی و کشتی گیری نام آور و معروف بود از همین رو است که پهلوان لقب گرفت.

گویند در کشتی که در میدان چهارباغ مزار شریف گرفت بر حریفان غالب آمدَ و بالآخره بنیاد پهلوان نامدار شد و در وصف آن شاعران چهاربیتی ها سروده اند:

بنیاد کت به میدان
می کند شانه گردان
بنیاد جانانه غلطان
سخی شاه مردان

(ص ۱۰۳- عیاران و کاکه های خراسان تألیف حیدر یقین)

پهلوان پوریای ولی

«احوال این پهلوان بیشتر در ظلمت افسانه ها و خرافات فرو رفته است. نام اصلی وی پهلوان محمود خوارزمی است. و به پوریای ولی شهرت دارد وتذکره های تذکره نویسان گاه گاهی به عنوان قتالی خوارزمی نام برده اند. و در خوارزم وی را بنام (محمود اتا) وپهلوان اتا می گفتند که مرادف باشد به محمود بابا پهلوان بابا.

به موجب روایاتی در ایام جوانی قدرت جسمانی وی سبب شد که بر تمام زور آوران خراسان و توران غلبه جوید و در روزگار پیری قدرت روحانی که درونی بود موجب گشت که بر تمام زهاد عصر برتر می یابد.

CamScanner

پهلوان محمود خوارزمی از کشتی گیران معروف عصر خویش بود و در اواخر بارقه عرفان بروی تافته و در اثر اینکه نفس را زیر پا گذارده یکی از اهل ایقان گشت.

این پهلوان جوانمرد شاعر نیز بود، اشعارش دلنشین او اکثراً یادی از جریان جوانمردی دورانش دارد او را بیش از پیش به شهرت کشانیده است.

پهلوانِ پوریای ولی از پایه گذاران نهضت جوانمردی و از رهبران اندیشه پرداز عاملین پهلوانان این نهضت است. او نخستین چهره نامدار تاریخ شرق است که عرفان و جوانمردی را یکجا داشته، وی از عرفان ملامتی به جوانمردی طی طریق کرده است.

قدیمترین چهره پهلوان زورخانه یی که در تاریخ شخصیتی واقعی ارائه می کند، پهلوان پوریای ولی است، او تنها کسی است که تاریخ پهلوانی به عنوان گرد جوانمردی که گود پهلوانی زورخانه را بنا نهاده و خودمیدان دار آن بوده است، به ما می شناساند. که ما به نام پوریای ولی حوزه های آموزشی پهلوان را به عنوان حلقه های درسی که در آن فنون کشتی و سنگ گیری و ضمناً جوانمردی (فتوت) آموخته میشده است. در تاریخ کشتی و زورخانه یی خراسان می شناسیم؛ اینک نمونه یی چند از اشعار پوریای ولی:

گر بر نفس خو امیری مردی
ور با دیگری نکته نگیری مردی
مردی نبود فتاده را پای زدن
گر دست فتاده یی بگیری مردی

***

مرد تمام آنکه بگفت و بکرد

و آنکه نگفت و نکند نیم مرد

***

در خانه دوستان چو محرم گشتی

دست و دل و دیده نگه باید داشت

***

گر کار جهان بزور بودی و نبرد

مرد از سر نامرد بر آوردی گرد

***

اگر تو خوی خوش داری بهر کار

از آن خویت بهشت آید پدیدار

***

دهان تو کلیدانی است هموار

زبان تو کلید آن، نگه دار

(تاریخ و فرهنگ زورخانه تألیف غلام رضا انصافپور)

پهلوان تریتونا (فریدون)

« شخصی بنام تریتونا که از آن فریدون ساخته اند مقابل ضحاک مار بدوش قدعلم کرده و نامبرده را مغلوب و قرار گفته «گایگر» ضحاک از ناحیه سوریه و بابل بوده و بعد از قتل آن تریتونا سلطنت آریانا را دوباره مسترد کرده است.

بعداز تریتونا کراسپه به سلطنت رسیده که وی نیز پهلوان و جنگجو بوده است، پهلوان تریتونا در شکستاندن سلطه اجنبی رول بزرگی را بازی کرده است.»

(ص ۲۳٤- تاریخ افغانستان تألیف کهزاد جلد اول)

پهلوان توسا

« پهلوان توسا یکی از قهرمانان آریایی است، او در زمان کیخسرو افراسیاب را گرفتار می کند، در ترجمه تاریخ طبری آمده است که :

پس کیخسرو بر تخت نشست و تاج بر سر نهاد و همه سپاه و رعیت را گرد آورد و خطبه خواند و بعدازآن گفت : من سپاه فرستم سوی افراسیاب و خون پدر باز خواهم و سپاه سالاران فرستاد ولشکر عرض کرد و از ایشان صد هزار مرد جنگی بگزید به طوس نوذر سپرد، و این همان پهلوان توسا است.»

(ص ۵۷ مطالعه تاریخ افغانستان از نگاه عسکری جلد اول تألیف علی احمد جلالی)

پهلوان حمزه پسر آذرک سیستانی

«حمزه بن عبدالله معروف به پسر آذرک به روایتی تاریخ سیستان به (ذوبن طهماسب) پهلوان عصرپیشدادیان می رسد. پس از آنکه یکی از حکام علی بن عیسی نسبت به وی بی ادبی کرد و بالمقابل از طرف خوارج کشته شد به حج رفت و با ارتباط با مراکز خوارج و مخالفین خلافت بغداد پس از بازگشت از حج به رهبری جمعیت های خوارج که تعداد ایشان به پنج هزار نفر می رسید برداشته شد. (۱۸۰هـ) و در نخستین نبرد والی خراسان رااز خراسان خارج کرد و در اندک مدت خراسان و کرمان را به دست گرفت. بعد از فوت خلیفه هارون الرشید حمزه از جنگ با خلافت دست کشیده به صوب هندوستان با همراهان خود به جهاد می رود و پیروان خود را می گوید ، مگذارید کسی بر مردم سیستان ظلم کند.»

مولفان بعد ها در زبان دری راجع به کارنامه های امیر حمزه سیستانی داستانها نوشته اند که برخی او را به حضرت امیرحمزه (رض) عم پیامبر اسلام (ص) خلط و اشتباه کرده اند.

حمزه بن آذرک زمانی در سیستان تبارز می کندکه خوارج به اصول عیاران و جوانمردان سیستان گراییده و دعوی جوانمردی می کنند، زیرا در آن روزگار جز جوانمردی و عیاری دیگر به هیچ عنوانی کسی در جامعه آنوقت تبارز کرده نمی توانست و جوانمردی از اصول پذیرفته شده اخلاقی آنروزگار بود که جای آنرا هیچ پدیده نمی توانست بگیرد، بناءً هر کس که مدعای و مقصدی که در دل

داشته است، ظاهراً تحت شعار جوانمردی قیام خود را به راه می انداخت و در زیر سایه های اخلاق حسنه جوانمردی به پیروزی های چشمگیری میرسید.»

(ص ۱- عیاران با ویژه گی های پهلوانی...)

پهلوان خرمیل

«علاوالدین حسین غوری دو نفر پهلوان داشت که هر دوی آنها بنام (خرمیل) یاد میشدند، آنها قوماندانهای فوج بودند واز جمله جنگجویان معروف غور بودند. وقتی بهرام شاه غزنوی برای جنگ به زمین داور رسید پیامی به علاوالدین غوری فرستاده گفته بود که بهتر است برگردی زیرا با من فیلان اند و تو در اقدام خود موفق شده نمی توانی. علاوالدین در جواب گفت: اگر با تو فیل است من (خرمیل) به میدان می آورم که شما برادر مرا کشته اید من یکنفر از شما زنده نخواهم گذاشت مگرشنیده یی که خداوند گفته ، کسی که شخصی را ناحق کشت ما به ورثه او قدرت انتقام داده ایم. یکی از آن پهلوانانی فیل را مغلوب کرد ولی به اثر زیر پا آمدن کشته شد و پهلوان دیگر بعد از پادرآوردن فیل سلامت به لشکر گاه خود رسید و لشکر غور پیروزمندانه به شهر غزنه داخل شدند.»

(ص ۳۹۸- مطالعه تاریخ افغانستان از نگاه عسکری جلد اول)

پهلوان رستم

«پهلوانان وزور آوران آریایی در مکتب جوانمردی پرورش می یافتند، همگی متصف به صفات جوانمردی و به اصول آن سخت پایبند می بوده اند، چنانچه تهمینه دختر شاه سمنگان وقتی شب هنگام بخاطر گرفتن بار از پهلوان بزرگ تا فرزند سترگ از او پدید آید میرود، و پای بندی رستم به آیین فتوت (جوانمردی) است که در انجام آرزوی بلهوسانه آن دختر تسلیم نشده، بلکه از پی موبد (روحانی وقت) می فرستند و از پدردختر را خواستگاری کرده و از او برای این پیوند اجازه می خواهد:

بفرمود تا موبدی پر هنر
بیاید بخواهد او را از پدر
خبر چون به شاه سمنگان رسید
از آن شادمانی دلش بر دمید
ز پیوند رستم دلش شاد گشت
بسان یکی سرو آزاد گشت
بدان پهلوان داد آن دخت خویش
بدان سان که بودست آیین و کیش»

(ص ۵۰- حقوق و مقام زن در شاهنامه فردوسی تألیف غلام رضا انصافپور).

پهلوان سپینوداتا (اسفندیار)

«اوستا تنها یک پسر ویست اسپه را که عبارت از (سپینوداتا) یا اسفندیار است ذکر می کند که در جنگ توریاها با پدر همکاری زیادی نمود است و بعید نیست که پس از وی به سلطنت رسیده باشد.

مورخین اسلامی بعد از گشتاسب بهمن و بعضی پس از اسفندیار دارا بن اسفندیار را ذکر می کند. اما به صورت یقینی آنرا نمی توان تعیین کرد.»

(همان کتاب)

پهلوان عبدالرزاق بیهقی

«یکی از سرکردکان عیاران خراسان و رهبر (نهضت سربداران) که از طریق پهلوانی در کسوت عیاری رهبری این نهضت را بدست گرفته دست عوامل مغل را از خطهٔ خراسان کوتاه کرد، و به قول ابن بطوطه سیاح مراکشی به سال (۷۳۸هـ) سر سلسله پادشاهان عیار خراسان شد.»

(ص ۱۸- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

«پهلوان عبدالرزاق بیهقی در اواخر دوره استیلای مغل طایفه یی از دراویش وجماعت عیاران در خراسان قیام کردند و نهضت سربداران آن دیار را بوجود آوردند. اینان از آنروی خود را سربدار می خواندند تا هنگام مبارزه از مرگ بیمناک نباشند و سر خود را بالای دار ببینند و تردید بر دل راه ندهند. پهلوان عبدالرزاق بیهقی از راه کشتی و پهلوانی وترویج آیین فتوت با سابقه جوانمردی

و نیروی بازو و تدبیر دست اعمال بیگانه را از خطه خراسان کوتاه کرد این پهلوان در سال (۷۳۸هـ) در سبزوار به سلطنت رسید.»

(۱- ص ۱۵ و ۱۶ عیاران با ویژه گی های پهلوانی از تاریخ اجتماعی و قومی ایران تألیف کاظم کاظمینی)

پهلوان کاوه آهنگر

«کاوه آهنگر به یاری فریدون بر ضحاک مار بدوش بشورید و سر نگونش ساخت و گویند در کوه دماوند به زنجیرش کشید.»

(ص ۲۸- مجله آریانا شماره دوم سال ۱۳۴۷)

پهلوان کراسپه

«کراسپه پهلوان معروف آریایی همیشه گرز و زره با خود داشت. بعد از تریتونا (فریدون) کراسپه به سلطنت رسید وی پهلوان جنگی و دلاوری بود وازجمله شاهان مقتدر و نیرومند دودمان پارا داتا به شمار می رود و اکثر کار روایی و داستانهای قهرمانی اودر جنوب هندوکش از کابل وکندهار تا حوزه ارغنداب و هامون و سیستان انتشار یافته، دارمستتر او را (گراشاسب نریمان) خوانده است.

در بعضی ازاشارات اوستا ضحاک بدست وی کشته شده و ممکن است (در وقت تریتونا یا فریدون بحیث یک سپهسالار یا جنگجو در جنگ اشتراک کرده باشد چنانچه در اوستا این موضوع به این شکل ذکر یافته است:

(اهورا مزدا سروش SROSH و نیروسنگ NERYOSANGH را فرستاد تا به کراسپه قدرت کشتن (ازهی ضحاک) را بدهد، پهلوان نامی گنداریووا که بعضی گنداری و برخی سیستانی خواند اند بدست کراسپه کشته شده است همچنین هیتاسپه HITASPA را نیز مغلوب و نعش او را عقب عراده جنگی بسته است. مولف تاریخ افغانستان مرحوم علی احمد کهزاد می نویسد: به عقیده دارمستتر کراسپه همان رولی را در اوستا بازی کرده است که رستم درشاهنامه بازی نموده است، اگر نریمان هم حصه یی از نام او باشد درافغانستان حصار های نظامی زیادی بنام او معروف است که خرابه یکی آن درنقطه تقاطع دره کالوی بامیان و مجاور شهر ضحاک در بغل کوه دیده می شود.»

(ص ۲۳٤- مطالعه تاریخ افغانستان از نگاه عسکری جلد اول)

پهلوان گراشاسپ

« دیده شود پهلوان کراسپه)

پهلوان گشتاسپ

«پهلوان گشتاسب پسر اورت اسپه (لراسپه) بوده بنام (ویشت اسپه) نیز یاد می شود. این زمام دار شخص پهلوان و غیور و فاتح بود و یکی از عوامل شهرت وی ظهور زردشت سپیتمان بلخی است که در بوجود آمدن ریفرم جدید مذهبی با وی هنموا بوده است . ویشت اسپه یا گشتاسپ نیز به سلسله اسلاف خود با

تورانیان غارتگر غیر آریایی جنگها کرده است که در مورد آن اوستا اشاراتی دارد. یکی از مخالفین وی (ارجت اسپه) برادر افراسیاب تورانی می باشد. اوستا غلبه او را بالای اقوام (ویودهاکا) VEVDHAKA و هیونا HYAUNA که در منطقه (اورا) بسر می بردند یاد آورده می شود.

اوستا تنها یک پسر گشتاسب را که عبارت از سپینوداتا است که از آن اسفندیار ساخته اند ذکر می کند که در جنگ تورانیان با پدر خود همکاری زیاد نموده است و شاید بعد از اوی به سلطنت رسیده باشد.

گشتاسب همان شخصی است که بعداز پذیرش دین اوستایی احکام اوستا را امر کرد که بروی دوازده هزار پوست گاو به آب زر نوشته به معابد آنوقت برای استفاده مردم بفرستند.»

(ص ۲۵٤- تاریخ افغانستان از احمدعلی کهزاد جلد اول)

پهلوان محمدمالانی

«پهلوان محمدمالانی یکی از پهلوانان دلیر و معروف سلطان حسین میرزا بایقراپادشاه نامدار تیموریان هرات است که زادگاه اصلی آن نزدیک پل مالان هرات است.

پهلوان محمدمالانی کسی بود که فیل را در مسابقه شکست داده و فیل هم با پهلوان کینه به دل گرفته و کوشش می کرد او را به قتل برساند، اما این فرصت برایش میسر نمی شد تااینکه این خبر به گوش سلطان رسید و فرمان داد تا مجلس ترتیب دهند و در آن مجلس پهلوان را با پیل آشتی دادند.»

(ص ۹۴- و ۹۵ عیاران و کاکه های خراسان)

پهلوان ملک زاد

« ... گویند بعداز امیر کل امیران به سخاوت به ملک زاد کسی دیگر نبود ـ که او پسر محمد بود، محمد پسر حسین و حسین پسر قزل ارسلان تربیت کر امام بود، پس قزل ارسلان پسر تندر و تندر پسر قرا خان وقراخان پسر افراسیاب افراسیاب پسر پشنگ و پشنگ پسر زادثم و زادثم پسر تور و تور پسر افریدون افریدون پسر آبتین و آبتین پسر جمشید و جمشید پسر طهمورث پسر هوشنگ هوشنگ پسر سیامک و سیامک پسر کیومرث و کیومرث پسر ونبیره آدم (که پشت به پشت پادشاه و پادشاه زاده بودند.»

(ص ۳۷۷- ابومسلم نامه از ابوطاهر طرطوسی)

پهلوان ملک زاد یکی از همرزمان نزدیک ابومسلم خراسانی در داست ابومسلم نامه طرطوسی استکه در جنگهای خراسان با نصر بن سیار اشتراک داش و از پهلوانان زبده و جوانمرد دوره خود بوده است.»

پهلوانان نورستانی

الف) نورستان شرقی

۱- پهلوان محمدعالم ازشدگل نورستان شرقی صاحب مدال طلا د سال ۱۳۷۲

ب(نورستان مرکزی

الف: دره وایگل

۱- پهلوان سیاه تورک (باستانی)

۲- پهلوان تورن غلام محمد برادر مرحوم ضابط جمرور از قریه وایگل سفلی

ب: دره کور درپارون

۱-کانتیوا

۱-پهلوان روحینا ولد عزیز جان نورستانی از کانیتوا علیا.

۲- پهلوان حاجی برگ از کانتیوا سفلی.

۲- ارچنی

۱- پهلوان علی محمداز ارچنو.

۲- پهلوان عرب خان از ارچنو.

۳- کیتر (کودر (خوگل)

۱- پهلوان پال خان از کوردر علیا (موتیلا دری)

۲- پهلوان مردیخان از کوردر علیا (گورک دری).

۳-پهلوان شامک (امیر محمد) از کوردر علیا (کانی دری).

٤- پهلوان میرخان ولد شامک از کوردرعلیا.

٥- پهلوان غلام حیدر از کوردر سفلی

ج: نورستان غربی

الف) دره کلم:

۱- پهلوان اتلیکی یکی از قهرمانان جنگ امیر عبدالرحمن خان و کلمی ها.

۲- پهلوان شرف الدین از قریه شوک دره کلم.

۳- پهلوان عبدالله از دره کلم.

٤- پهلوان فریدون از دره کلم.

٥- پهلوان سلطان از دره کلم.

ب) دره لینر:

۱- پهلوان گل محمد از قریه کلان لینر.

۲- پهلوان موسی از بالامرغاب لینر.

۳- پهلوان تازه از چگور لینر.

ج) گزین:

۱- پهلوان صبغت الله از قریه گزین

۲- پهلوان تاج محمد از قریه گزین

۳- پهلوان بنگوته از قریه گزین

٤- پهلوان لتو از قریه گزین

د) پچا:

۱- پهلوان عبدالله خان از قریه پچا

۲- پهلوان رازمحمد از قریه پچا

هـ) باندول

۱- پهلوان شمس الدین از قریه باندول

و) کراچ

۱- پهلوان محمداسحق از قریه کراچ

ز) لشتگام:

۱- پهلوان عبدالرحیم از قریه لشتگام

ح) کدوال

۱- پهلوان سراج الدین از قریه گدوال

۲- پهلوان گلاب الدین از قریه گدوال

ط) مونگور:

۱- پهلوان عبدالستار از قریه مونگور

ی) چطور

۱- پهلوان عبدالجبار از قریه چطور

ک) کویشت:

۱- پهلوان جمعه گل از قریه کویشت

۲- پهلوان قوماندان ملیک از قریه کویشت

ل) انیش

۱- پهلوان قادر از قریه انیش

م)پوشال

۱- پهلوان جمعه خان از قریه پوشال

۲- پهلوان عبدالله خان از قریه پوشال

ن) مسوی:

۱- پهلوان کرموسیر (باستانی)

۲- پهلوان کرنچوت (کشنده پهلوان اتللی کلمی)

پیامبر بزرگ اسلام حضرت محمد مصطفی (ص)

«گفتیم همه انبیاء و اولیا جوانمرد بودند و اخلاق ستوده و تکالیف دعوتگرانه آنها مبین این مدعا است:

۱- خداوند کریم می فرماید: (و انک لعلی خلق عظیم) یعنی بی شک ای محمد(ص) در اخلاق خوب به درجه بلند هستی.

۲- پیامبر اسلام (ص) بسیار مهربان و روف بودند.

۳- به همه کس دلسوز بودند

٤- با خورد و کلان محبت داشتند.

٥- بسیار سخی و جواد بودند.

٦- مهمان نواز بودند.

۷- در خانه کار خود را خود ایشان می کردند.

۸- کالای پاره شده را ایشان پینه می زدند.

۹- مرمت پیزار را بدست مبارک خود می کردند.

۱۰- بز و گوسفندان خود را خود می دوشیدند

۱۱- در ساختمان مسجد نبوی و خندق مدینه منوره مانند دیگران خدمت می کردند.

۱۲- بایتیمان بسیار شفقت داشتند.

۱۳- با غریبان امداد می کردند.

۱٤- اگر کسی دین دار می بود از طرف خود ادا می کردند.

۱٥- با غلامان به مهربانی رفتار می کردند.

۱٦- به عیادت بیماران میرفتند.

۱۷- مردم بیچاره را دل پری و تسلی می دادند.

۱۸- در حق دشمنان دعای بد نمی کرد.

۱۹- از همسایگان خبر گیری می کردند.

۲۰- شجاع و دلیر بودند.

CamScanner

۲۱- قبل از بعثت در پیمان حلف الفضول اشتراک داشتند و بعد از بعثت نیز آنرا تأیید می فرمودند، پس هر کس که دارای همچو صفات حمیده و حسنه باشد، او جوانمرد است.

و یقیناً که در روز محشر آن جناب شفیع او باشد.

(ص ۲۱۷- تاریخ اسلام برای جماعت پنجم)

پیر

« معلم اول را در مسلک گویند.» برای مزیدمعلومات دیده شود (شیخ)

پیر باید راه را تنها مرو

از سرعمیا در این دریا مرو

(ص ۷۳- فتوت نامه نجم الدین زرکوب تبریزی)

پیر سیفی

« در فتوت پیرسیفی که بنابر شمشیر است.»

(همان کتاب)

پیر شربی

«در فتوت پیر شربی که بنابر نوشیدن آب ونمک است»

(همان کتاب)

پیش داش

(دیده شود داش)

پیشرو

« در وصف عشاق شد پیشروی پیشه کرد

پیشرو شد چنانکه رونق برد»

(شیخ فریدالدین عطار)

پیشکسوت

« به طور اعم کسوت به معنی لباس است و به طور اخص در اصطلاح تصوف لباس فقر و این واژه از اصطلاحات متصوفین و از مراتب ارجمد مکتب فتوت بوده طی تطور مسلک سالکین این سلسله به زور خانه هم رسیده است.

در زورخانه ها امروز هم مانند گذشته هنوز تمامی پهلوانان و شرینکاران و ورزشکاران پر سابقه باستانی را پیشکسوت می گویند.»

(تاریخ و فرهنگ زور خانه)

«کسیکه زودتر از دیگران در آن محل لباس فتوت را از دست رئیس گرفته و پوشیده باشد. یعنی کسیکه در موقع اختلاف میان اهل محل مصلح واقع شود و این شخص گاهی هم خود سردمدار یا پاتوق دار یا پیشکسوت بوده است»

(ص ۱۱۶- مقاله ملک الشعرا بهار به نقل ازکتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

پیشوایی جوانمردان

«چنانکه از نوشته های تاریخی بر می آید در تربیت و نظام جوانمردی کسی به پیش کاری و پیشوایی (رهبری) این جمعیت برداشته میشد که میان هم باروان و هم مسلکان احترام خاصی را دارا می بود، باقوه جسمانی و دانش ژرف خود نگهداری و رهبری همدستان خود رامی کرد.

درد ستانی کن ودرمان دهی
تات رسانند بفرمان دهی
گرم شو از مهر وز کین سرد باش
چون مه وخورشید جوانمرد باش
(نظامی گنجوی)

(ص ۱۲۹- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

پیمان

«در میان جوانمردان قاعده یی معمول است که در موقع بستن پیمان به یکدیگر دست می دهند چه آنان به حفظ پیمان فوق العاده علاقمند هستند.»

(ص ۸٤- و ۸۵- کتاب مقام جهانی ایران در بنیان گذاری روح قهرمانی...)

«نبی (ع) فرمود : هیچ گروهی پیمان نشکنند، مگر آنکه دشمن بر آنان مسلط نشود.»

پیمان برادری

«وقتی دو کس با هم (برادر خوانده گی) می شوند با هم پیمان برادری بسته دست های همدیگر را می فشارند. پیامبر اسلام (ص) را هم رسم چنان بود که هر وقت که به جهاد می رفت ما بین دو کس از یاران خود پیمان برادری می بست که یکتن به جهاد بود و دیگر در شهر مانده و کارهای لازمی آنرا به سر رساند، چنانکه پیامبر اسلام در غزوه تبوک میان سعید بن عبدالرحمن و ثعلبه انصاری پیمان برادری بست.

«طریق برادرخوانده گی یا پیمان برادری از رسول الله (ص) مانده است، او در سال اول هجری میان نودتن و بعضی گفته اند سه صد تن از اهل مکه و مدنیه از مهاجر وانصار پیمان برادری بست. تا فرمود هر دو تن از ایشان یکدیگر را برادر می گرفت.»

(ص ٤٦- فتوت نامه سلطانی)

«همای گفت: ای جوانمرد راستین آفرین بر تو باد، سپس دیلمان را گفت: دست به من ده، دیلمان دست بدو داد، همای گفت که تو برادری بدین جهان و بدان جهان»

(ص ٣٣٤- دارابنامه)

پیمان شکنی

« جوانمردان حق ناشناسان و پیمان شکنان را به سختی مجازات می کنند. جوانمردان فوق العاده به نفس خود تسلط دارند وهمیشه سعی میکنند هر گونه بدی و زشتی را از خود دور سازند»

(ص -۸٤- کتاب مقام جهانی ایران در بنیانگذاری روح قهرمانی...)

«به گفته گزنفون جوانان آریایی از دروغ و ناشکری وحیله گری فوق العاده متنفر هستند وهرگز پیمان شکنی وحق ناشناسی از ایشان دیده نمی شود واین صفت آنان سبب شده است که یونانی ها به نظر اعجاب واحترام به آنان بنگرند. آنان آنقدر به پدر ومادر احترام میگذارند که بدون اجازه ایشان ازدواج نمی کنند.

آریایی ها بسیار ساده می پوشند و در استواری وپایداری در مقابل گرسنگی و تشنگی و بلا ها ومصائب مشهوراند.»

(ص-۸٤- همان کتاب)

به گفته (کتنریاس) مورخ یونانی آریایی ها به قدری به عهد و پیمان خوداحترام می گذاشتند که وقتی یکی از سرکشان بر خلاف عهد و پیمان خود بر شاه شورید و برادرش را زخمی کرد، با اینکه عدهٔ زیادی در مجازات او پافشاری کردند، معهذا چون قبلاً قول داده بوند که ازمجازات او صرف نظر

نمایند، یکی از سرداران و پهلوانان آریایی بنام مک بازو **Megabazos**پادشاه واطرافیان را قانع کرد که باید برای حفظ مقام پیمان از مجازات او خودداری کرد و پادشاه نیز او را بخشید.»

(ص-۸۵- همان کتاب)

«آه چه خیانت و چه نا جوانمردی، چه دسیسه و نامردی، چه بدکاره گی و سست اراده گی می بود، اگر عهد و پیمان شکسته گردد...»

(ص-۲۳۲- کتاب آیین جوانمردی استاد قربان واسع تاجیکی)

مبادا که باشی تو پیمان شکن

که خاکست پیمان شکن را کفن

(فردوسی)

پیوستن جوانمردان بغداد به فاطمیان

«پیوستن عده یی از جوانمردان به فاطمیان مهم ترین علت تعقیب فتیان و از بین بردن ایشان در دولت عباسی آنروزگار بود، در زمان المقتدی بامرالله خلیفه عباسی گیر و گرفت عیاران و جوانمردان آغاز شده و سران آنرا چون ابن رسولی و عبدالقادر هاشمی فرمان داد تا گرفتار نمایند.»

(ص ۳٤- مقدمه فتوت نامه سلطانی)

ت

تاج النسب عیاره

« در بدایع الوقایع ذکر از عیاره بنام تاج النسب عیاره درشهر هرات و روبرو شدن پسر نقیب نیشاپوری با وی و عاقبت کار ایشان اشاره شده است.»

(ص ۱۸- عیاران وکاکه های خراسان)

تاریخ ابتدایی عیاری

«قبل از اسلام هم عیاری وجود داشت مانند به عیاری رفتن رستم، به استناد کتاب سمک عیار به سه صدو هفتاد دو سه هزار سال قبل از رسول اکرم (ص) وجود داشته است. مگر چنانکه عیاری یک مسلک رزمی است قبل از اسلام مبارزات آن به اصول اصابت می کند اما این مسلک تاریخ اصالت ندارد. یک مسلک دوره اسلامی است. پس از آمدن اسلام با فتوت یکجا شد و در فرهنگ اسلامی فتوت و عیاری لازم و ملزوم یکدیگر شد.»

(از رساله سوال وجواب در مورد مکتب فتوت نوشته عزیز عیار)

تاریخ فتوت

« چنانکه اصول فتوت از صفات خداوند متعال و انبیاء (ع) است، تاریخ فتوت طولانی است به استناد فتوت نامه ناصر سیواسی حضرت بابای آدم جوانمرد بود، خلاصه این رشته سر دراز دار.»

(از رساله سوال و جواب درمورد مکتب فتوت نوشته عزیز عیار)

تبر

«آلت آهنین با دسته چوبی که برای شکستن درخت و چوب بکار میرود، تور هم گفته شده.»

(فرهنگ عمید)

«آلت آهنین که یکطرف آن پهن تر و تیز بوده برای قطع کردن درخت، شاخه های درختان و شکستاندن چوب سوخت و در موقع حرب از آن در جنگها استعمال میشده است. ابومسلم خراسانی و پیروانش، بیشتر در جنگها از تبر استفاده می کردند، از این سبب وی را (تبر دار خراسان) می نامند.

«... تبری که بروی تکیه های بکتاشیان دیده می شودهمان تبر مذکور در آرمان ابومسلم و منسوب به او است ونیز بعضی دیگراز گروههای درویشان هم در کمربند تبر کوچکی داشته اند که آنرا تبر ابومسلم می نامند.

درابومسلم نامه ابومسلم پهلوان زورمند است و اسلحه مخصوص او تبری است که بنابر دستور پیغمبر (ص) هنگام خواب، بدو داده است ساخته می شود، بدین سبب است که وی را (تبردار) خوانده اند.

(مقاله غلام حسین یوسفی به نقل ازکتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

«عبدالرحمن ابومسلم به خردک آهنگر که از دوستان پدرش بود گفت: التماس دارم که جهت بنده حربه ای بسازد که آن حربه یادگاری باشد که گاهی به آن همیه بشکنم و گاهی اگر واقع شود خارجیان را بدان خدمت کنم!

خردک گفت: چه قسم حربهٔ می باید؟

امیر گفت: تبرزینی که به آن همیه دنیا بشکنم و هم کندهٔ جهنم، پرسید که وزن آن چه مقدار باشد؟ گفت: سی من، خردک گفت: تا سه روز دیگر انگار تبر بتو نمایم. امیرعبدالرحمن ابومسلم خوشحال شد وخردک را دعا کرد. القصه در خانه کوره بستند و یراق حاضر ساختند ولی آن تبر راست نیامد، تا اینکه در شب پدرش به خردک آهنگر گفت: ای فرزند پریشان مباش، این جوانی که بتو تبر فرموده است (صاحب الدعوت) و هرچه اومی گوید چنانکن و این تبر او که از این فولاد ساخته نمی شود بدان که من یکروز در حیات خود در دوکان کار می کردم که عربی جمازه سواری رسید و یک پارچه فولاد زنگ گرفته به من داد که این را بخر و من آنرا وزن کردم سی من بود وهزار دینارش دادم وخریدم و فی الحال در آتش نهاده و هر چند خواستم که از آن چیزی بسازم میسر نشد، و شبی درخواب شخص نورانی به من گفت: از خریدن آن فولاد

دلگران مباش که آن فولاد پارچه ییست از ذوالنقار (علی ک) که بعد از تفرید آن حضرت آن ذوالفقار را در دریای نجف انداختند و آن دریا بعد از قتل آن حضرت خشک شد، واین پارچه فولاد از ذوالفقار جدا شد و آن عرب یافت و چون تو مسلمان بودی نصیب تو شد، اکنون این را خوب نگهدار که وقت آن خواهد رسید، بدانکه صاحب این عبدالرحمن ابومسلم است. تو آستانه خانه را بشگاف و آن فولاد را از سردابه بیرون آور، و قدرت ببین، خردک از شادی بیدار شد و صندوقی از سردابه بیرون آورد وآن پارچه فولاد را گرفته در کوره گذاشت و به کار شروع کردند و بعد از لحظه یی تبر مورد نیاز پدید آمد، خردک و شاگردانش شکرانه خداوند را گذاردند، خردک آهنگر در آن نام خود و صاحب الدعوت، را با (نصر من الله و انا فتحنا) حک کرد و ابوطاهر صیقل گر آنرا صیقل کرد و ابوعلی خراط آنرا در چوب ده گز دسته کرد و در سوراخ تبر کرد گویا خدا برای او آفریده بود ودیگر بیرون نیاورد.

تبر را در مجلس سرهنگان مرو که در آن خواجه سلیمان و خواجه عثمان و ابونصر شبرو و ابوسهیل ماه روی و سید آشپز، و محتاج کله پز و ابوالقاسم آبگینه گر وابوالخیر لاکمالانی واسحق کنده شکن وابوطاهر صیقل گرد و ابوعلی خراط حاضر بودند، پس خردک تبر را با غلاف ساغری مشکی برداشت و به مجلس درآورد. چون از در برآوردند خانه روشن شد دست به دست می گردانیدند و تعریف می کردند و آنرا به امیر عبدالرحمن ابومسلم تسلیم کردند.»

(ص ٤٥- ابومسلم نامه از ابوطاهر طرطوسی)

تبرا

«دشمنی به ارباب نفاق و خدیعت را (تبرا) خوانند»

(فتو.ت نامه سلطانی ص ۳٤)

تبرزین

«نوعی از سلاح به شکل تبر با دسته آهنی که در قدیم بکار میبردند و آنرا هنگام سواری در جلو زین اسب آویزان می کردند.»

(فرهنگ عمید)

تجمل

« و آن اظهار توانگری و رخا و اخفاء شدت و بلاست ونتیجهٔ عزت نفس و ثمره مقام سکینه و علامت و شوق و استغنا به حق از اظهار فقر و طاقه و شکایت و ضعف وعجز و مذلت»

(ص ۱۲۵- مقاله قاسم غنی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

ترازوی جوانمردی

« جوانمردان همه چیز را به ترازویی می سنجند چنانکه حضرت علی (ک) به فرزند خود میگوید:

ای فرزند! خود را مانند ترازو کن، آنچه برای خود می پسندی به دیگران نیز روا دار، و هر بدی که از خوددور میداری به دیگران هم مپسند، اگر ستم نمی خواهی به دیگران نیز ستم مکن.»

«خلق را به ترازوی خود وزن مکن، اما به ترازوی مردان راه (جوانمردان) خود را بسنج تا بدانی فضل ایشان و افلاس خود..»

همانطوریکه دوست داری با تو نیکی شود با دیگران نیز نیکی کن، و چنانکه برخود بد نمی پسندی به دیگران نیز مپسند، به آنچه خوشحال می شوی دیگران را نیز خوشحال کن.»

(نهج البلاغه)

ترک جهل

فتوت چیست ترک جهل کردن
که جاهل در فتوت بدگمان است

تشبه فتوت (جوانمردی)

«فتوت را به درخت تاک که شجرهٔ طیبه است اشارت بدان است تشبیه کرده اند، قال الله تعالی: کشجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء، چنانکه درخت را بیخ و ساق و شاخ و پوست و شگوفه و میوه میباشد، فتوت را نیز شاخ و برگی و شگوفه یی ومیوه یی و بیخی هست.

بیخ درخت فتوت اصل آن باید دانست که مراد از آن محبت به رسول اکرم (ص) واصحاب وی بوده و ساق آن تواضع و شاخ وی برده باری و برگ وی پرهیزگاری و پوست وی ادب و شرم است و شگوفهٔ وی خلق و لطف است، و میوه وی سخاوت و کرم است.»

(ص ۲۸- فتوت نامه سلطانی)

تصوف

«متصف به تصوف را صوفی گویند. یعنی پشمینه پوشی، احتمال دارد که این ریشه از کلمه «سوفیا» یعنی (حکمت) گرفته شده باشد.

تصوف دو جنبه دارد:

یک جنبه آن دارای ده مقام است:

۱- جستجو

۲- طلب

۳- سیرو سلوک

٤- تربیت نفس

٥- معرفت حاصل کردن

٦- خدمت

۷- محبت

۸- ایثار به دیگران

۹- به مقام محبت خداوند نایل شدن

۱۰- در هستی آن فنا شدن.

جنبه دیگر آن که بنام تصوف هندی هم یاد می شود تا شش مقام حساب شده است:

۱- اعراض از دنیا

۲- زهد وریاضت

۳- ترک علایق

٤- کشتن شهوت

٥- اختیار کردن فقر

٦- پشمینه پوشی

شیخ ابوالحسن خرقانی، بایزید بسطامی، شیخ ابوسعید ابوالخیر، عین القضات، ، شبلی، خواجه عبدالله انصاری، حکیم سنایی، مولانای رومی، ابراهیم ادهم، شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری از جمله متصوفین وعرفان پرور محسوب می شوند.

(کتاب نقش پهلوانی ونهضت عیاری از کاظم کاظمینی)

«تصوف یکی از مقامات طریقت است، و اختلاف کرده اند که این اسم جدید است یا قدیم. بعضی برآنند که این اسم بعد از زمان حضرت محمد(ص) جماعتی را که به شرف صحبت ایشان مشرف بودند (صحابی) گفتند و بعد از آن طایفه یی را که سعادت مصاحبت صحابی شده بود تابعین لقب دادند، و گروهی را که قدم بر جاده متابعت تابعین نهادند، تبع تابعین گفتند، و بعد از آن تفاوت در

مراتب پدید آمد، که جمعی را که مزید اهتمام به امر دین و شریعت زیادتی عنایتی به احوال فقر و طریقت بود، در میان خلایق منفرد و متفرد کشتند و به اسم صوفی مسمی شدند. و قومی بر این اند که این اسم پیش از زمان محمد(ص) بود. (برای مزید معلومات به فتوت نامه سلطانی ص ٤٠ به بعد و کشف المحجوب هجویری مراجعه شود.)

جنید گفت: بنای تصوف بر شش خصلت نهاده اند:

١ - سخا

٢- رضا

٣- صبر

٤- پشمینه پوشی

٥- جهان گردی

٦- فقر وناداری

ازین رو گفته اند سخا برای ابراهیم (ع) رضا برای اسمعیل (ع) صبر برای ایوب (ع)، پشمینه پوشی برای موسی (ع)، جهان گردی برای عیسی (ع) و فقر برای محمد(ص)،

(١- ص -٤٥٩- تفسیر ادبی وعرفانی قرآن مجید از خواجه عبدالله انصاری، نگارش حبیب الله آموزگار جلد اول)

(٢- سرچشمه تصوف درایران، نوشته سعید نفیسی، تهران، ١٣٤٣هـ.ش)

تعبیر

«منظور از تعبیر عبور از پدر روحانی به جد روحانی است ونیز عبارت از تبین و تفسیر مسایل. نامریی یعنی تعبیر خواب و رویا است.»

(فتوت نامه شمس الدین آملی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

تعصب آگاهانه (جوانمردانه)

«تعصب اجتماعی را یک روشنفکر آزاد بی قید و بی تعهد نمی تواند از بین ببرد، تعصب کور را تعصب آگاهانه (جوانمردانه) از بین میبرد و روشنفکر اگر به تعصب برسد می تواند متعهد باشد. اصلاً تعصب یعنی تعهد، ترجمه تعهد است. تعصب از عصب وعصبانیت و اینها نیز از عصبه به معنای گروه، محور وجمع است. تعصب یعنی وابستگی به این گروه یعنی تعهد. این وابستگی که اسمش تعصب است، برای آدم اگاه و جوانمرد، نه تنها مثل تعصب کور سنتی وموروثی نیست، بلکه بزرگترین عامل نفی این تعصب است، چنانچه بزرگترین عامل نفی خرافات وارده در اسلام. اسلام مترقی و راستین است.

بنابر این اسلام به عنوان یک ایدیولوژی مجموعه یی از قالبهای موروثی، سنتی ومنجمد قومی نیست، بلکه یک رنسانس فکری و یک جنبش و حرکت مردانه است و نه بازگشت به گذشته، بلکه احیای گذشته در حال است.»

تعصب یعنی تخرب یعنی احساس انسانی که اندیوید و آلست نیست، خود را یک (من) تنهای مستقل احساس نمی کند، بلکه خود و سرنوشت واحساس و

اعتقاد خویش را با دیگرانی که همدرد و هم سرنوشت وهم اندیش اویند پیوند مشترک احساس می کند و این پیوند تعصب است.

گاهی این پیوند بر اساس خاک بوده است و گاهی پیوند بر اساس خون بوده است.

یعنی اینکه من با دیگران وابسته ام و گاهی هم پیوند ملی بوده است، و این عالیترین از دو پیوند (خاکی) و (خونی) است، که پیوند فرد است با افرادی از انسانها که دارای گذشته مشترک، زبان مشترک، فرهنگ مشترک و نژاد مشترک اند.

و بعد پیوندنژادی است، به معنی اعم یعنی پیوند سیاه ها، سفید ها، سرخها، زرد ها و غیره، یکی هم پیوند انسانی که اومانیست ها اعلام کرده اند، یعنی به جای ما هم خاکها، ما هم خونها، ماهم نژادها، ما سیاه ها، ما سفیدها بگوییم ما انسانها.

و از آن گذشته پیوند طبقاتی است که در این پیوند بر اساس همدردی است و هم سرنوشتی نه هم شکلی وهم زبانی مثلاً ما رنجبران، ما ستمکش ها، ما فقیران وما سرمایه داران، وغیره.

به کسی که تمام زنده گیش محرومیت و تلاش و گرسنگی است، نمی توان گفت که خویشاوندی همسرشت است کسی باشد، که چنین سرنوشتی را برای توتحمیل کرده است و از زیان تو سود می برد، بلکه باید گفت خویشاوندان تو در زمین آنهایند که مثل تو رنج می برند، کارمی کنند، گرسنگی می کشند و بخاطر سود تو و همنوعان تو کارمیکنند.

پیوند دیگر بر اساس همفکری است:

پس آنهاییکه همفکراند و یکسان می اندیشند وهم عقیده اند بنابر این عالیترین پیوند، پیوند همفکری و هم اعتقادی است ولی به قول سارتر این پیوند (وجود) ندارد چون از عمل نگذشته است.

من چیزی می اندیشم، من این عقیده را دارم، من آدم خوبی هستم، من آدم بدی هستم و مانند اینها مفاهیمی ذهنی و پوچ است و وقتی (وجود) یعنی واقعیت و معنا می یابند که تحقیق عمل بیابند، بنابر این من خوبم و بدم هردو مساویند، من مانند تو فکر می کنم و با همه همفکر هستیم، ما با هم همفکر نیستیم، همه مساویند چون هیچکدام نیستند، اما هنوز انسان بوجود نیامده است، و وقتی بوجود می آید که (بدی) یا (خوبی) یا (خدمت) یا خیانت در عمل جان بگیرد و وقتی وجود پیدا می کند و می تواند مورد قضاوت قرار بگیرند که به عمل دست یازند.»

(رساله تکیه بر مذهب و امت و امامت داکتر شریعتی)

« وجوانمردی که عبارت است از آنچه بگویی و بکنی یعنی حرف وعمل یکی باشد، بنابرین خوبترین وعالیترین پیوند در یک جامعه پیوند جوانمردی است، که بر اساس داعیه مردم دوستی استوار بوده و با دژخیمان و ستم پیشه گان سرناسازگاری دارد، و چنانکه ازنامش پیداست کژروی و کژ اندیشی را مردود شمرده و یاری و همدردی به همه یی انسانها بدون در نظر داشت رنگ، طبقه، نژاد، همفکری، هم خاکی، هم خونی و ملیت در عمل است.»

(کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

تعظیم حرمات حق

« از یکی از فتیان در همی نقره در مبرز افتاد سیزده درهم خرج کرد تا آنرا بیرون آورد، گفتند: چرا؟ گفت: نام حق بر آن نوشته بود.»

(مقاله داکتر قاسم غنی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

تعلیم خانه

« جوانمردان در هندوستان به زورخانه، بیت، لنگرگاه (تعلیم خانه) گویند.»

« از بلند آوازه ترین پهلوان و مشوق تعلیم خانه در هندوستان در قرن نهم باید از پهلوان یوسف ساوی نام برد که مطابق تاریخ بیجارپور و تذکره مجال النفایس امیرعلی شیر نوایی از خراسان به هندوستان رفت و در سرزمین هند در همه جا کشتی گرفت و تمامی حریفان خود را به زمین زد، نظر به استعداد جنگی و عملیات ورزشی از سرداران سلطان محمد شاه بهمینی پادشاه دکن شد و بالآخره در سال (۸۹۷هـ) در بیجاپور هند به سلطنت رسید و به عادلشاه معروف شد. اولادش تا سال (۱۰۹۷هـ) بر قسمتی از خاک هند سلطنت کردند و به زورخانه که در آنجا (تعلیم خانه) می گفتند، بیش از پیش رونق بخشیدند.»

(تاریخ و فرهنگ زورخانه)

تعلیم و تربیت

«بهتری بخش ها و بزرگترین جوانمردی ها تعلیم وتربیه مردم است، زیرا مال و مکنت زوال پذیر اند و چارپایان میمیرند ولی دانش و تربیت باقی می ماند، پس آموزگاران متقی جوانمردان واقعی وقت و زمان خویشند.»

تعهد سیفی

« در آغاز کسانی بودند که از راه شمشیر به اسلام گرویدند و پس خود پذیرای یاری دادن به پیامبر اسلام (ص) وخلفای راشدین و امرای اسلامی شدند. اینها اهل غزایند که غزای کوچک ایشان جنگ با کفار وغزای بزرگشان جنگ بانفس بوده است. این همان راه و رسم پیامبر (ص) بود که اهل فتوت (جوانمردان) از آن پیروی می کردند و مراسم ورود به جرگه جوانمردان چنین بود که: نخست نام استاد را بر زبان می راند و سپس به قول یا به نام او آب و نمک می نوشیدند و استاد به ایشان شمشیر میداد، همچنانکه پیامبر بزرگ اسلام (ص) ذوالفقار و صمصام را به عزیز تر خود داد.»

(فتوت نامه نجم الدین زرکوب به نقل ازکتاب آیین جوانمردی هانری کاربن ص ٦٨)

تعهد شربی

«اشارهٔ آن به نوشیدن آب و نمک از قدح است، چنانچه حضرت رسول الله (ص) سه کف نمک در قدح آب ریخت قدح به دست حضرت علی (ک) داد

و او از آن آب و نمک نوشید، جوانمردان نیز به پیروی از آن به تازه واردان به جرگه جوانمردان آب و نمک را می نوشانند که بدان تعهد شربی گویند.

این رسم به تمام اکناف جهان در میان جوانمردان مرسوم گشت حتی به (شوالیه های) اروپا. در باره مراسم مربوط به مشارکت در نوشیدن آب و نمک از قدح، داوطلب باید قبلاً وضو سازد که اصل مهم است وتوبه نصوح کرده باشد و با سر برهنه در دل با خدای بزرگ مناجات کند تا او را به صف مروت و فتوت آراسته دارد. و بعداز آن در میان آید و به اصحاب فتوت سلام گوید و شربت در دست راست گیرد. و یکی از استادان کلمه به کلمه متنی را که نوشته است بیان می کنید و آن مطالب را به دنبال وی تکرار می کند.

بعد از ادای سوگند لباس فتوت پوشد برادران فتوت حلقه بندند و صاحب (استاد) و شاگرد در میان حلقه نشینند، چنانکه قبله دردست چپ باشد، تا چون برخیزد، باز گردند و روی به قبله ند زیر جامه بندند، اول صاحب بالای زیر جامه شاگرد بندد بعد از آن بنشیند و بعد از آن شاگرد بر خیزد و روی قبله آورد، آنگاه صاحب دست در زیر پیراهن برد و زیر جامه اش نبرد وچون صاحب زیر جامه پوشانید واجازه فتوتش داد، او (شاگرد) جام در دست گیرد و بگوید: من این آب شیرین و تلخ را می نوشم به عنوان شاگرد صاحب فتوت و کرامت و مروت و به استاد و تمام مومنین دعا می نماید،اگر شاگرد قولی و یا سیفی است نمی گوید من می نوشم ودر آخر دست استاد را می بوسد.»

(۱- ص ۱۸ کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

(۲- فتوت نامه سلطانی)

تعهد عملی

« یکی تعهد عملی است که با شمشیر به دست می آید (خرقه سیفی) ودر رساله پنجم از رسایل جوانمردان آمده است، هر چند شمشیر از نظر ظاهر تمثیل جهاد اصغر است، اما از نظر معنای نشانه جهاد اکبر است.»

(ص ٤١- فتوت نامه شهاب الدین سهروردی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

تعهد قولی

« کسانی هستند که تعهد آنها از راه قول و وفا به عهد است. ازینرو حق سبحانه تعالی وقتی انسانرا آفرید به او خطاب کرد: «الست بربکم» آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: آری (قالوا بلی) عده یی به این عهد خود وفا دار ماندند، انبیاء (ع) اولیا، و صالحان از آن دسته اند. گروهی روی بگردانیدند و بر آن قول نماندند، که کافران و مشرکان از آنند، و برخی نیز که منکر شده و بعداً پشیمان گشتند و بر سر عهد و قرار آمدند، ایشان فاسقانند که فسق و توبه کنند.»

(ص ٤٩- فتوت نامه شهاب الدین سهروردی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

تقوی

«خداوندمی فرماید (ای مردم از الله بترسید و سخن راست بگویید. سوره احزاب آیه (۸۰) از ابن مسعود (رض) روایت است که حضرت رسول الله (ص) می گفت: (ای الله من ازتو هدایت، تقوی، عفت، پاکدامنی و استغنا نفس طلب دارم. به روایت مسلم.

جوانمردان چه در گذشته و چه در حال حاضر صاحب تقوی بوده و همیشه پاکدامنی و پرهیزگاری را شعار زنده گی خود کرده و در جامعه منحیث یک فرد نمونه ودارای اخلاق حسنه تبارز کرده اند و آن که از الله نترسد و حلال وحرام را تمیز نتواند و ظلم و فساد را پیشه سازد و به وعده وفا نتواند ودر امانت خیانت ورزد و بخون برادر دست یازد و اگر به قدرت رسد به چور و چپاول دست زده به مردم آزری و ناحفاظتی برآمده راه گیر و قلنگ گیرگردد او هر حرکت آن خلاف قرآن و سنت بوده و تنها به اسم مسلمان باشد آن انسان نامطلوب و ناجوانمرد است. و ناجوانمرد یک انسان بی آبرو و بی.حیا و بی دین و مبتذل و طفیلی استفاده جو است.

(همان کتاب)

تفک

« توپک، تفنگ از کلمه (تفک) گرفته شده است و احمد زمچی در مبارزات اولین استعمال کننده آنست. احمد زمچی یکی از شخصیت های ابومسلم نامه وهمکار وفادار ابومسلم خراسانی میباشد.

(از رساله سوال وجواب درمورد مکتب فتوت نوشته عزیز عیار)

« گاه به تفک خارجی را کور می کرد و یکی از آن کمان تیر نی تفک بود. و نی تفک در گریبان خود فرو برده بدین در میدان آمد و نعر زد...»

(ص ۱۹۵- ابومسلم نامه از ابوطاهر طرطوسی)

« یا امیر خراسان بدان این پیاده بانی تفک این جوانان را می کشد. نصر سیار گفت: این چه سخن است که تو می گویی به نی تفک کی را می توان کشتن! زیاد دمشقی به مبالغه نصر سیار به میدان رفت و گفت: ای دیوانه درست که تو به نی تفک یکی را کور می کنی؟ احمد زمچی چون آواز او را شنید بر عقب نگاه کرد خارجی را دید، احمد گفت: ببین او چشم را وا کرده بود که احمد یک مهره بر چشم زیاد زد و گفت: دیدی؟ زیاد گفت: آه مرا کور کردی، فی الحال افتاد ومرد.»

(ص ۱۹۵- ۱۹۶- ابومسلم نامه از ابوطاهر طرطوسی)

تکریم

« و آن حمایت حرمت و رعایت حشمت است درمواقع تهمت و مواضع ریبت واعتراض از ممارات لئیمان و سفها جهت صیانت عریض واستیفای آبروی»

(ص ۱۲٤- مقاله داکتر قاسم غنی به نقل ازکتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

تکفیه

« پذیرفتن عضو جدیدرا (الخرتبرتی) تکفیه می نامند.»

(ص ۱۳۹- مقاله فرانتس تیشنر به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

تکمیل

«تشریفات پذیرفتن عضو جدید را ابن العماد تکمیل مینامند.»

عمل کردن به نحو کمال، عمل کامل کردن وعمل را به پایان رسانیدن، منظوراز کامل کردن عمل دراینجا پوشانیدن زیر جامه و دادن سلاح به جوانمرد است، کسیکه اینکار را به انجام رساند، مکمل نامیده می شود. تکمیل به روایتی اشاره به سخن پیامبری (ص) است که در پایان مراسمی به علی (رض) گفته بود:

« تو را انسان کامل می گردانم.»

تکمیل عبارت از شرایط پوره فتوت را تکمیل کردن است.»

(۱- ص فتوت نامه شمس الدین آملی به نقل ازکتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

(۲- مقاله فرانتس تیشنر از همان کتاب)

(۳- ص ۱۳۱ کتاب آیین جوانمردی استاد قربان واسع تاجیکی)

تکیه

« بدان که هر تکیه نشانه یی است که مسافران و مجاوران روی بدان نشان می آورند و ارکان به تکیه درآمدن هشت است:

۱- سلام کردن بدین عبارت اسلام علیکم یا اهل الفتوت ورحمت الله وبرکاته.

۲- اهل جمع را مصافحه کردن و به دست دریافتن.

۳- جای طلب کردن.

٤- نماز تحیت بجا آوردن.

٥- حق القدوم گفتن.

٦- هرجا که حواله کنند نشستن.

(ص ۲۲۰- ۲۲۱ فتوت نامه سلطانی)

تکیه، بیت، حزب، یتیم خانه، لنگر، آستانه، زوایه، مهمان خانه، مسافرخانه، محل بود و باش مسافرین بود که از طرف عیاران و جوانمردان هرناحیه تعبیه و در آن از مهمانان و مسافرین پذیرایی ها شده بدون اینکه از آنها عوضی در نظر داشته باشند، این مراکز از ریزش نهانی جوانمردانه جوانمردان منطقه اکمال میشد.»

متأسفانه اکنون هر کس سعی می کند که هوتل دایر کرده وازمشتریان تا که می توانند پول می ستانند و تنهاوتنها در روستا ها و قصباتی که ازمراکز شهر ها دور واقع اند ازمهمانان درحجره های خویش پذیرایی می کنند و از دایر ساختن هوتل در همچو نواحی ریش سفیدان و مردم نفرت دارند و میگویند از اجر ما کم می شود اگر ما لقمه نانی را بفروشیم)

و هم تکیه به محل وسیع که برای روضه خوانی و عزا داری ساخته می شود، گویند.»

(فرهنگ عمید)

تلطف

« تلطف با فقرا و درویشان و اخلاص به یاران در ظاهر و باطن و حضور و غیب و محبت داشتن با کسی که در دین بالاتر بود و در دنیا فروتر.»

(ص ۳۶- مقاله قاسم غنی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

تمام ترین آدمی

«از نظر کیکاوس نویسنده قابوسنامه تمام ترین آدمی آنست که او را تمامی جوانمردی بود و تمام ترین جوانمردان آن ها بود که او شان را تمام دانتس بود.

(۱- ص ۷۲- کتاب آیین جوانمردی استاد قربان واسع تاجیکی)

(۲- فتوت نامه سلطانی)

تن آسایی ممنوع

« یعقوب لیث مثل همه قهرمانان جنگجو تاریخ هرگز فرصت این را نداد که لشکریانش به آسایش و تن آسائی بپردازند، یا لا اقل این فرصت رانیافت و خود او نیز مردی بود از جمله کسانی که برزین زاده و درجامه رزمی پرورده بودند و فراش شب آنها نمد زین بود و او هرگز به تن آسائی و هوس جوی نیفتاد.

(۱- ص ۸۵- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها)

(۲- ص ۹۱- افغانستان در مسیر تاریخ، تألیف میر غلام محمد غبار)

تنگه پهلوانی (لنگ)

«تنگه یا تنبان پهلوانی یا لنگ، یا پیشبند پوئیدن در تمام قرون بعد از اسلام در سراسر خاور زمین میان جوانمردان واهل فتوت مرسوم و معمول بوده و این عمل مانند دوره باستانی طی بجا آوردن آدابی انجام می گرفته که شرح آن در صفحه ۰۳۱۰- ۳۱۱) فتوت نامه سلطانی تحت عنوان تنبان پهلوانی پوشیدن آمده که خلاصه آنرا در اینجا می نویسیم:

« اگر پرسند که مخصوص کشتی گیران چیست؟ بگو تنبان و مهره بستن»

«اگر پرسند که تنبان را از که گرفته اند؟ بگوی از ابراهیم خلیل الله (ع) که پوست کبش اسماعیل (ع) به شکل زیر جامه بریدو پوشید، و بعد از آن به اسحق (ع) واز اسحق به یعقوب (ع) ویعقوب انرا پوشیدی و به فرزندااان تعلیم کشتی دادی.»

«اگر پرسند که آداب تنبان پوشیدن چنداست؟

بگو شش:

۱- آنکه نشته پوشد.

۲- آنکه دست در زیر جامه برد.

۳- روی در دیوار کند.

٤- آنکه اول پای راست پیش دارد، سپس پای چپ.

۵- بند تنبان پوشیده دارد تا بدست خصم نیفتد .

٦- با طهارت باشد.»

اگر پرسند که آداب بیرون کردن شلوار چنداست؟

بگوی چهار:

۱- انکه جامه در پوشد تا شلوار بیرون کردن ظاهر نگردد.

۲- آنکه پای چپ فرا پیش نهد سپس پای راست.

۳- آنکه چون بیرون کند باز گرداند، که اگر باز نگرداند مبارک نباشد.

٤- نشسته بیرون کند.

(۱- ص ۲۲۲ تاریخ و فرهنگ زورخانه از غلام رضا انصافپور)

(۲- ص ۳۰٦- فتوت نامه سلطانی)

تواضع

«تواضع وشکسته نفسی و آنچه به مروت مربوط می شود، به گفته عبدالرزاق کاشانی نخستین مرتبه یی از مراتب شجاعت است وشجاعت مطیع گردانیدن قوت غضبی است، مر عقل صریح و رای صحیح را در وقت اقدام... وتواضع اکرام و استعظام اصحاب فضایل ودوستان و یاران است واعزاز و تعظیم کسانی که به مال و جاه فروتر از او باشند وبه فضیلت و شرف مساوی یا برتر. چنانچه خداوند در قرآنکریم سوره شعرا ایه (۲۱۵) می فرماید: «در برابر مومنانی که از تو پیروی کردند، فروتن باشد.»

بهترین تواضع آنست که در پیش خلق خدا مسکین باشی و هیچکس را از خویشتن حقیر نبینی»

«تواضع نیز آمیخته از فروتنی و خاکساری است که مرتبه مرد را بلند برداشته آنرا در راه پیش گرفته اش به سوی کمال های معنوی هدایت می نماید ازینرو در جایی که تواضع و خاکساری و فروتنی وجود دارد، کبر از انجا رخت گریز را برای خویشتن می بندد.»

تواضع کن تواضع، بر خلایق
تکبر جز خدا را نیست لایق
(شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری)

(۱- ص ۱۳۷- فتوت نامه عطار نیشاپوری)

(۲- ص ۱۰۲ کتاب آیین جوانمردی استاد قربان واسع تاجیکی)

توبره یا خورجین عیاری

« در اصطلاح عیاری به آن جعلبندنی می گویند، یکی دیگر از وسایل عیاران است. آنها تمام ضروریات خود را در بین آن می گذاشتند وسایل عبارت بود از سوهان قیچی، کلنگ، شیشه، دستمال، شال سرشانه، (ردا)، افزار موسیقی، توشه راه، فلاخن، سنگ های ریزه و کلان، پیتاوه، لباس زنانه و مردانه، ریش و بروت مصنوعی، رنگ سفید، کمند، رنگهای مختلف، سلاح های مختلف، انبور، تبر، کارد، (خنجر) که بنام ساز شب روان یا سلاح عیاری و یا یراق عیاران یاد می شود در آن خورجین گذاشته میشد.»

(۱- ص ۷٤- عیاران و کاکه های خراسان)

(۲- مقدمه فتوت نامه سلطانی)

(۳- داستان سمک عیار)

توبه

« الله (ج) می فرماید: (ای مسلمانان همهٔ تان بخداوند توبه کنید تا پیروز گردید.) از ابوهریره (رض) روایت است که گفت شنیدم حضرت رسول الله (ص) می گفت: قسم بخدا که در یک روز بیشتر از هفتاد مرتبه از خداوند آمرزش خواسته و به درگاه او توبه می کنم.» (به روایت بخاری)

از ابوعبدالرحمن عبدالله بن عمر روایت است که حضرت رسول الله (ص) فرمود: (تا آنکه روح به حلقوم برسد خداوندتوبه بنده را قبول می کند. (به روایت ترمذی) و می گوید که حدیث مذکور حسن و صحیح است، مقصد این حدیث این است که پیش از ظهور علامات قیامت توبه تکمیل و شروطش قبول می شود و بعداز آن پذیرفته نمی شود. و طلوع آفتاب از غرب یکی از علامات قیامت است.»

(ص ۲۱- ریاض الصالحین من کلام سید المرسلین مرتبه امام محی الدین ابو ذکریا یحی بن شرف النوی، ترجمه و حواشی از نعمت الله شهرانی طبع لاهور)

شیخ ابوسعید ابوالخیر شعری زیبا در مورد توبه دارد که در اینجا آورده می شود:

«باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ
گر کافر گبر و بت پرستی باز آ
این درگه ما درگه نومیدی نیست
صدبار اگر توبه شکستی باز آ
(ص ۲۵۸- کتاب اسماءالحسنی تألیف فقیر محمد عباس قادری)

توبه نصوح

« توبه قطعی و حقیقی که هرگز شکسته نشود مولانای روم در مثنوی خود در مورد توبه نصوحا قصیده بسیار جامع و زیبایی دازد که مختصر آن بدین قرار است:

نصوحاً در زمانه قدیم یک شخص بدکردار بود رنگ وجامه آن تماماً مانند زنان بود و او در حمام کار حمامی گری داشت به حمام زنان ودختران پادشاهان هم می آمدندوآن به چهره زنانه خدمت ایشان می کرد، یکبار چنان شد که انگشترِ شاهدختی مفقود شد بسیار سعی کرد که پیدا شود، مگر پیدا نشد بالآخره فیصله چنان شد که تمام کارکنان حمام را تلاشی نمایند، نصوحاً فهمید که راز پوشیده او برملا و به مرگ محکوم خواهم شد، مختصر اینکه تلاشی آغاز گردید، و آنگاه تلاشی نصوحا نیز صورت می گرفت. وی به الله به ندبه و زاری شده گفت: ای پروردگار گناهان گذشته مرا عفو کن دیگر هرگز گناهی مرتکب نشوم وچنان کار نکنم که خلاف رضای تو باشد مگراینبار مرا رسوا نگردانی، نصوحاً به بسیار عاجزی و اخلاص به الله تعالی توبه کرد دراین حال که

نصوحا به خداوند توبه می کشید آوازی بلند شد که انگشتر پیدا شد ودیگر تلاشی نه نمایید: توبه نصوحا واقعی بود و الله تعالی آنرا قبول کرد.

مراد از توبه نصوحا آنست که از ته دل توبه کرد و اراده فعل بدرا برای همیشه ترک کند. حدیث نبی کریم (ص) است که الله تعالی ارشاد فرموده که اگر انسان گناه نمی کرد من مخلوق دیگری پیدا می کردم که گناه می کردند و از من مغفرت طلب می نمودند ومن توبه ایشانرا قبول می کردم. اگر از انسان گناه سر نمی زد بسا از صفات خداوند هم اظهار نمی شد مانند توابیت، عفو وکرم، رحمن و رحیم و غیره. در حدیث قدسی می آید که: الله تعالی می فرماید که من یک خزانه پنهانی بودم و هرگاه اراده ظهور کردم انسانرا پیدا کردم یعنی اگر انسانرا پیدا نمی کردم کی به مردم شرف شناسایی الله میسر میشد و نه خالقیت آن ظاهر میشد و اگر مخلوق را پیدا نمی کردم باقی صفاتم نیز مرموز می ماند.

لذا انسانرا باید در هر حالت از گناهان خویش توبه کرده و به صدق به خداوند رجوع نماید وهمچنان غلطی واشتباه همنوعان خود را معاف دارد.

هر کس که بعد از نماز سحر (۳۶۰) بار یاتواب) ورد کند الله تعالی به وی توبه نصوحا نصیب می گرداند و اگر شخصی بعد از نماز چاشت (۱۶۰) بار (یا تواب) بگوید توبه آن حتماً قبول می شود و اگر کسی (۱۰) بار (یاتواب) بگوید و به روی ظالم چف کند خداوند او را از ظلم آن ظالم رهایی می بخشد و اگر کسی برای دایم (یاتواب) را ذکر کند خداوند کریم به وی آرامش و سکون بخشیده تمام کار های وی موفقانه و به پیروزی به سر می رساند.»

(ص ۲۵۸- کتاب اسماءالحسنی، تألیف استاد فقیر محمد عباس قادری)

جوانمردان که از تائبین واقعی اند بعد از انکه توبه کردند دیگر هرگز به گناه بازگشت نمی کنند چنانکه شیخ فضیل بن عیاض(رح) وقتی توبه کرد دیگر هرگز پی آن کار ها و گناهان گذشته نرفته و یکی از مشایخ و عارفان روزگار گردید و الله تعالی آن عالی جناب را غریق رحمت خویش کناد.»

توتم عیار

« توتم عیار شمشیر اوست. شاعر جاهلی عرب گوید:

«ای شمشیر من!» ترا هر روز خون تازه دشمن می دهم و هر روز ترا تشنه می یابم. در معرکه های هولناک چه کوشش های کرده اند تا ترا (ای شمشیر من) از من جدا سازند... چگونه می توانند مرا ازتو دور کنند، اگر در بستر مرگ بیفتم و جان مرا بگیرند،ترا از دستم نتوانند ستانند، مگر آنکه بازویم را از سرشانه ام ببرند و ترا به باز وی بریده ام که از تو دور نمی شود از من دور کنند...»

(کتاب نوشته دوکتور علی شریعتی)

توحید

«عقیده داشتن به این که الله تعالی موجود است و شریک آن نیست در ذات و صفات و نه در حقوقی که مختص به الله می باشد. و منکر از وجود الله (ج) آن ملک ودهری و کافر است.»

(ص ۲۱- تنشیط الاذهان تألیف شیخ القرآن عبدالسلام رستمی پشاوری چاپ اول)

« توحید به معنای وحدت ذات خدا، انعکاسات التزامات منطقی این جهانی و مادی وانسانی دارد. اعتقاد به توحید در عین حال زیر بنای وحدت بشری و همچنین زیر بنای یک وحدت طبقات انسانی و هم چنان بنای یک وحدت عام در هستی است که در آن در مسیر طبیعت تکامل پیدا می کند.

این معنی توحید اسلامی است و این نه تنها زیر بنای فلسفی و مذهبی است، بلکه زیربنای فلسفه تاریخ، جامعه شناسی وانسان شناسی و زنده گی شناسی بشر هست.

آری توحید زیر بنای اعتقاد اسلامی است. توحید به این معنی که مبدأ پیدایش همه اشخاص و همه اشیا یک قدرت است، پس همه یی این انسانها در برابر این یک قدرت مساوی و برابر اند و باید این برابری در شکل بخشی زنده گی سیاسی و اقتصادی انسانها نیز رعایت شود. چنانکه یکی از صحابه کرام (رض) میگوید: (من شب را سیر نمی خوابم چون ممکن است در گوشه یی بیابان یمن و صحرای حجاز گرسنه یی باشد.) پس نتیجه این زیر بنای اعتقاد اسلام در سازنده گی اجتماع اینست که یک جامعه یک سان و بدون امتیاز بوجود آمده برتری آن جز تقوی دیگر معیاری نداشته باشد و امتیاز دیگر این جامعه توحیدی وابستگی همه به یک قدرت است و با استمداد از آن خود را نیرومند ترین جوامع احساس می کند و این احساس وی بزرگترین عامل مقاومت او در مسیر پیشرفت است.

من معتقدم که همهٔ انحرافات، گناهان، جنایات، مفاسد و نیز همه پستی ها، انحطاطات و رذالت ها و عقب مانده گی ها و خلاصه هر چه بد است و پست و ننگ آور است، زاییده سه عامل در انسان و آن عبارت است از: جهل، ترس، نفع، اما توحید این سه عامل را در انسان موحد زایل می کند و ریشهٔ روانی آنرا در اعماق روح وی می سوزاند.

انسان که به خدا اتکا دارد و به توحید مومن است خدای ناظر، قوی، بینا و حسابگر و عادل را دوست و یاور صمیمی خودمیداند و سر رشته یی همه یی امور را که در این هستی می گذرد در دست او می یابد.

توحید اجازه ظهور بیماری چون قدرت زده گی، پول زده گی، شهرت زده گی را نمی دهد. در نظر موحد صاحبان قدرت همان خدای واحد که لیاقت پرستیدن را دارد است و دیگر هیچ.

همین اسلام است که انسانرا در هر شبانه روز چند بار وا میدارد که در برابر آفریدگار و حاکم و صاحب اراده مطلق همه کائینات بیاستد و از صمیم دل بگوید و باور داشته باشد و ابراز دارد که: تنها و تنها ترا می پرستم تنها و تنها برده و بنده تو می باشم، تنها و تنها از تو یاری می جویم. ستایش نیایش، کرنش، امید، بیم، خطر، ضرر، سود ونعمت، سعادت و شقاوت، از همه کس و همه چیز حذف می گردد و به خدا منحصر می شود.

شما ملاحظه می فرمایید که همیشه هماهنگ هر تغییر که در طبیعت صورت می گیرد انسان در برابر خدای واحد به زانو در می آید و اعلام میدارد که جز در برابر او کرنش نخواهد کرد، جز در برابر او نیایش نخواهد کرد، جز او را

ستایش نخواهد کرد، جز از او یاری نمی جوید، جز از او در خشم او نمی هراسد.

بدین صورت است که همه ضعف ها و ترسها در انسان مومن محو میگردد، مستقل ومطمئن، بی ترس و بی طمع و بی نیاز میگردد. در برابر هر کس و هر عصر شخصیت انسانی خود را نگهداشته دلیر و جوانمرد می شود. لذا توحید زیر بنای تمام عقاید است چنانکه در قرآنکریم خداوند میفرماید: بگو اینست راه من و راه آنانیکه پیروی من کند به بینایی به خدا بخوانم.»

(نوشته دکتر علی شریعتی)

«در داستان امیر حمزه آمده است که: نوذر به امیر حمزه گفت: ای برادر خدای تو کیست؟ امیر حمزه گفت: خدای من آنست که مرا آفرید و خالق تمام مخلوق است و به یگانگی اش می شناسم با داشتن این عقیده در مقام انسانی خویش بکار و کوشش و پیمودن راه کمال این جهان را آبادانی و برای حق وعدالت و دین اسلام و نیکی و جوانمردی جهاد کنم و تا دین اسلام راحاکم و مشرکین ناجوانمرد را نابود نسازم، شمشیرم را در نیام نکنم.»

توحید را خواجه عبدالله انصاری درمناجاتِ خود چنین تندیس داده است:

«الهی یکتایی، بیهمتایی، قیوم وتوانایی، بر همه چیز بینایی، در همه حال دانایی، از عیب مصفایی، از شرک مبرایی، اصل هر دوایی، داروی دلهایی، شاهنشاه و فرمان فرمایی، معزز به تاج کبریایی، بتو رسد ملک خدایی.

الهی ضعیفان را پناهی، قاصدان را بر سر راهی، مومنان را گواهی، چه عزیز است آنکه تو خواهی.

الهی ! ای اول بی بدایت، و ای آخر بی نهایت، ای حی بی ذات و ای معطی بی فکرت، و ای بخشنده بی منت، ای داننده رازها ، ای شنونده آوازها، ای پذیرنده نیازها، ای شناسنده نامها، ای رساننده کامها، ای مهربان بر خلایق؛ عذر ما بپذیر که تو غنی و ما فقیر و بر عیبهای ما مگیر که تو قوی و ما حقیر، از بنده خطا آید وذلت و از تو عطا آید و رحمت.

الهی موجود نفسهای جوانمردانی، حاضر دلهای ذاکرانی، از نزدیک نشانت می دهند و برتر از آنی و از دورت می پندارند نزدیکتر از جانی»

(از کتاب مناجات شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری هروی)

توریالی

« درمورد توریالي (شمشیر زن، جنگاور) که اصطلاح مخصوص پښتو و پښتونوالي است خوبتر آنست که وصف آنرا از زبان پښتو شنید تا که به عمق مسئله بیشتر و بهتر آگاهي حال کرد.

« په پښتو او پښتونوالي کي توریالي ته ډیر اهمیت ورکوي او پدي مورد ډیري قصي او پښتني جنګونه لنډي پاتي دي چه څنګه د توریالي ستاینه شویدي

د پښتو زلمیو وار دي
پخپل وطن به توریالي مړونه مرینه

***

چه ګټل خوړل بخښل کا ځوا ن هغه
چه توره لري د توري خان هغه

کان د لعل، د یاقوت، د ګوهر څه دي
چه احسن تري پیدا کیږي کان هغه
(خوشحال خان خټک؛)

***

تر توریالي مین به جار شم
چه د غلیم په وینو سره کاندي لاسونه

***

توري به نکړي نو به څه کړي
چه مو شیدي د پښتني رودلي دینه

***

سپیني توري یې ګلګوني کړي په وینو
په اهار کښي شګفته شو لاله زار
تر دې تیري توري دې جار شم
دغلیم ویني بیوه ګرانه مینه

***

په وینو رنګ توره دې راوړه
راشه په سرو شوندو به یې زه درپاکومه

***

پښتون په توره کي پیدا دي
په توره لوي دي هم به مړ په توره شینه

***

چه د پښتون دتوري شرنګ شي
د جنګ میدان کي غلیم لاره ورکونیه

***
توره کول ورسره بویه
که دي په کار وي چه ځوانان دي یادوینه
***
د تور جنګ ما به کوله
د قسمت جنګ دي وارخطا ولاړه یمه
***
جانان مي سر په وطن کښیښود
په تار د زلفو کفن ورله ګندمه
***
ستا د غیرت لافي مي کړي
ما د همزولو شرمنده نکړي مینه
***
په دښمن ځان توتي توتي که
زه به د سرو شوندو مرهم در باندي ږدمه
***

که ته شهید شوي زه ژوندي وم
سپینه سینه ستا په قبر باندي ږدمه
***
پښتون مړ ښه دي پر ښه ندي
خداي دي پښتون زلمي بیخي نه پرویني

توکل

« توکل از جمله هفتاد دو اصل جوانمردی است. خداوند کریم می فرماید: (و توکل کن بر ذات زنده که هیچ نمی میرد) سوره فرقان آیه (۵).

(و کسیکه بر خداوند توکل کند خداوند برایش کافی است.) سوره طلاق، آیه (۳)

از ابن عباس (رض) روایت است که گفت: حسبنا الله نعم الوکیل یعنی خداوند کافی است و او بهترین کارساز است.) جمله یی است از حضرت ابراهیم (ع) وقتی در آتش انداخته شد، آنرا می گفت و آن جمله یی است که حضرت رسول الله (ص) وقتی که برایش مردم گفتند: که همه کفار بر ضد توجمع شده اند، پس تو از ایشان بترسی، این کلام نه تنها باعث ترس نشد، بلکه ایمان شانرا زیاد تر و کاملتر ساخت و گفتند: (حسبنا الله و نعم الوکیل). (بروایت بخاری)

و معنی توکل این نیست که شخص بدون کار و فعالیت نشیند و از خدا روزی بخواهد، بلکه معنی توکل اینست که اسباب و وسایل کار و فعالیت را آماده کند و به اندازه قدرت بشر زحمت بکشد و نتیجهٔ نهایی آنرا به خداوند بگذارد و به وی اعتماد و تکیه کند.»

(ص ۹۲- ریاض الصالحین من کلام سید المرسلین)

داعی جوانمرد به توکل خداوند بپا خاسته علیه شرک و فسادات اجتماعی و ظلم و ستم ستمگران و استعمار گران و جباران خودکامه به مبارزه بی امان خویش ادامه داده خدمت به وطن و مردم را شعار اصلی خویش دانسته ، بدون

در نظرداشت مفادات شخصی و جاه و مقام صادقانه به عمران و آوردن امنیت محیط ماحول خود دست به کار شده ونتیجه نهایی را به خداوند می سپارد.

آورده اند که در بنی اسرائیل زاهدی از شهر بیرون شد ودر غاری نشست، که توکل می کنم تا روزی من به من رسد. یک هفته برآمد هیچ روزی پدید نیامد و به هلاکت نزدیک گشت و به پیغمبر آنوقت پیغام آمد که زاهد را گوی به عزت من تا به شهر نشوی و در میان مردم نروی من ترا روز ندهم، پس به فرمان حق به شهر باز آمد و آسایش آغاز کرد، از هر جا هر کس تقربی کرد و چیزی می آورد، در دل وی افتاد که این چه حالست؟ پاسخ شنید که تو خواستی به زهد خویش حکمت ما را باطل کنی، ندانستی که من روزی بنده گان را از دست یکدیگر دهم، دوست تر دارم تا تو تا قدرت خویش بنده گی کن، و کار روزی گماری به ما واگذار.

حسین منصور حلاج زاهدی را در بیابان دید، گفت چه می کنی؟ گفت قدم خود در توکل درست می کنم، حلاج گفت: عمر خود را در عمران باطنت تلف کردی، پس فنا در توحید کجاست؟

یکی از صحابه رسول الله (ص) مریض شد او را گفتند طبیب بیاوریم تا ترا درمان کند؟ گفت: طبیب مرا دید و گفت: من هر چه اراده کنم انجام دهم ولی تو باید صبر داشته باشی و این به ما می آموزد که باید به رنج شکیبا بود و بر اذیت صبر داشت که تحمل درد کردن از توکل است، و هم مقام صابران و درویشان دین از این دومقام عزیز تر نیابی.»

در اخبار آمده است که موسی (ع) را علتی پدید آمد و طبیبان گفتند داروی این علت فلان چیز است، موسی (ع) گفت: دارو نکنم تا خدا خود عافیت فرستد و شفا دهد.هر چه طبیبان اسرار کردند نشنید، تا اینکه الله تعالی وحی فرستاد که ای موسی اگر تو دارو نخوری من شفا ندهم، آنگاه موسی (ع) دارو خورد و در حال شفا یافت.

خداونتد عالمیان در باره متوکل گوید:

(ان الله یحب المتوکلین) خداوند توکل کننده گان را دوست دارد.»

(ص - ۵ب۱۹- تفسیر ادبی وعرفانی قرآن مجید از خواجه عبدالله انصاری)

تولا

«دوستی به اهل ولایت را تولا گویند.»

(ص ۳٤- فتوت نامه سلطانی)

ج

جادوان

«عیاران و جوانمردان از جادوان وجادوگران بیزار و به آن به دیده نفرت نگریسته و عامل آنرا مشرک می پندارند.»

«... آن خارجی گفت: ای خوارزمی مگر تو جادو بوده ای؟ پهلوان مضراب خوارزمی گفت: لعنت بر تو باد و بر تمام جادوان عالم»

(ص ۲٦۳- ابومسلم نامه ازابوطاهر طرطوسی)

هر کس جادوکند و یا به جادو متوصل شود در آخرت برای وی هیچ بهرهٔ نیست، از ابو هریره (رض) روایت است که نبی (ع) فرمود که از هفت چیز هلاک کننده خود را نگهدارید، صحابهٔ کرام پرسیدند که یا رسول الله (ص) آن چیز ها کدام است گفتند: اینها:

۱- آنکه شرک آورد به الله تعالی.

۲- جادو کردن

۳- قتل ناحق

٤- سودخوری

۵ م را به طریق ناروا خوردن

۶- گریز از میدان جنگ (جهاد)

۷- به زن و مرد پاکدامن بهتان کردن.

در صحیح بخاری ازبجاله بن عبده (رض) روایت است که حضرت عمر (رض) یک فرمان نوشت که هر زن و مرد جادوگر را که به تحقیق و اسناد جادوگری آن ثابت شد دریافتید به قتل برسانید. (نه اینکه به تهمت ناحق و سخن چینی دیگران وضدیت و اغراض شخص بدون اینکه از روی شواهد و اسناد ثابت سازند در آنصورت بی عزتی یک انسان مومن را کرده است.) بجاله (رض) گوید من به اساس آن فرمان سه جادوگر را به قتل رسانیدم.

جادوگر کافر بود، جادوگر واجب القتل است و توبه جادوگر مقبول درگاه خداوند نیست.

چنانکه قاتل و خون کار را خداوند از جمله لعنتی ها به شمار می آورد وجادوگر مستحق عذاب دردناک است. کسیکه فکر میکند من جادو شده ام از سه حالت خالی نیست:

۱- شخص مذکور مریض است و اطبا از علاج مرض آن عاجز اند و روز به روز زمین گیر می شود.

۲- شخصی است که جن زده شده این مخلوق نامرئی در رگهای آن حلول کرده ارام نگذاشته تشنج عظیم در وجودش بر پا و هر چه می کند نمی فهمد/

۳- شخصی است که به تکالیف عصبی وروحی مبتلا اگر به تداوی جسمانی و روحانی وی اقدام نمی شود مرتکب افعال شر شده که خود نمی فهمد.

(داستان سمک عیار)

جاروب عیاری

« در بغداد جاروب عیاری بدان معنی به کار میرفت که فهمیده شود که آنها از هیچگونه کار و خدمت ننگ ندارند و حتی به جاروب کشی و صفایی حاضر اند.»

(ص ۵- عیاران و کاکه های خراسان)

جام جوانمردی

«مراد از همان قدحی است که در آن آب و نمک بوده و جوانمردان آنرا در یک مراسم خاص که بعداً صاحب فتوت می شود می نوشد و نوشیدن آن معمولاً با خطبه توأم است. پوشیدن (سراویل) یا شلوار یا تنبان و نوشیدن جام جوانمردی از رسم های متداول میان جوانمردان بوده، که پس از ان شخص عضو جامعه جوانمردان می گردید.

(مقاله صباح ابراهیم سعید شیخعلی به نقل ازکتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

جام مقدس

« در زبان فرانسه (گرال) **Graa** و گریل در زبان انگلیسی، نام جام مقدس است که در افسانه های دینی قرون وسطایی اروپا جایگاه بس بلندی دارد.

در فرهنگ عامه افغانی نیز در باره جامهای گوناگون و به ویژه جنبه مقدس آنها، سرگذشت و تمثیل ها بسیار است مانند جام جم و غیره.

در افسانه های مسیحی جام مقدس ظرفی را دانند که حضرت عیسی (ع) در شام آخر حیات خود از آن آب نوشیده است.

گویند این جام از اورشلیم به اروپا برده شده و درآنجا ناپدید گردیده است، جستجوی این جام مضمون داستانهای بسیار و هدف برخورد شوالیه گری های فروان قرار گرفته است. کتاب (ارتوشاه و دلاوران میزگرد) شرح ماجراهای خواندنی شوالیه هایی است که برای یافتن جام مقدس کمر همت بسته بودند.»

(ص ۱۰ مقدمه کتاب آیین جوانمردی نوشته هانری کربن)

جامعه جوانمردان

« جریان جوانمردی که در شکل عمل خود به گونه عیاری متجلی گردید یکی ازپدیده های اجتماعی وطن ما در دوران ما قبل اسلامی است ودر حقیقت تاریخ اجتماعی (آریانا) افغانستان قدیم از نهضت (عیاری) یا جوانمردی مشحون و تفکیک ناپذیر است.

نابسامانی طبقاتی آریانا (افغاانستان قدیم) در روزگاران ما قبل اسلامی به دفعات سبب انقلابات گوناگون اجتماعی شد که (نهضت جوانمردان) شکل منظم و سازمان یافته آن بود.

بعداز ظهوراسلام این نهضت با استفاده از آموزش و تعلیمات گرانبها، دین اسلام غنای بیشتر حاصل و تکامل مزید نموده، منظم تر گردیده، در سراسر

ممالک اسلامی نفوذ و جامعه عظیم جوانمردان ایجاد میگردد، آنست که در اواسط قرن دوم هجری به بعد در گوشه و کنار مردم در برابر بیدادگری های حکام خودکامه و دست نشانده گان آنها برخاستند و راهنمای این جنبش های مردانه ملی و اسلامی بیشتر جوانمردان بوده اند. و بزرگترین راهنمای این دسته ابومسلم خراسانی بود، جریان جوانمردی در آن روزگار تا بدانجا ریشه گرفته بود که گروهی بسیار از مردم پیروان آن بودند، یعنی آنها از بقایای جوانمردان عهد قدیم که اکنون مسلمان و تحت لوای اسلام برای آرمانهای خاص میهنی سازماندهی شده پیشرو و سلسله جنبان همه یی جنبشهای ملی بودند. پس از استقلال خراسان و سیستان جوانمردان بنام عیاران قیامها کردند که معروفترین آن جنبش عیاران سیستان به رهبری یعقوب لیث صفاری است.

به روایتی خیلی پیش از ساسانیان فعالیت های جوانمردان وجود داشته است و فتیان (جوانمردان) و عیاران از زمان حمله اسکندر به شرق فعالیت می کردند. جوانمردی (فتوت) قرنها دوشادوش تصوف رواج کامل داشت و در میان عوام موثرترین وسیله یی برای بقای روح ملی و قیام و ایستاده گی در برابر بیگانگان و ستمگران بوده است.

خانم المپتون در رساله خویش از جامعه جوانمردان به خصوص در دوران اسلامی بنام «جامعه یا انجمن همکار» یاد میکند و توضیحی که از اعمال ومسلک آنان میدهد به خوبی مشخصات این گروه ومسلک آنرا بعنوان یکی از جریانهای فکری وعملی که بنیانش بر (همکاری و همکوشی) برای رهایی از زیر سلطه ستم و جور نهاده است توضیح داده می نویسد:

«... از جمله سازمانهای همکار در شهر ها یکی هم جنبش عیاران بود که ا
سوی با صاحبان حرفه مربوط بودند و از سوی دیگر با رهبران فتوت
(جوانمردی) همکاری داشتند و بالآخره از طریق این دو با دستجات دزاویش
مربوط می شدند.»

ابوریحان البیرونی کسی را که صاحب فتوت است مردی می شناسد که برای تحقق هدف دیگران کوشش می کند و مشکلات آنانرا به قصد تسهیل راه موفقیت آن تحمل می کند، بیرونی می گوید: (جوانمرد) زنده گی خود را قربانی می کند، ولی بی آبرویی را نمی پذیرد. او جوانمرد را بخاطر بزرگواری و سخاوتش به حاتم طایی مانند میکند، به عقیده نویسنده گان قرن یازدهم در باره (فتی) جوانمرد ممکن است که شجاع، سخی طبع و صبور درکار ها باشد.

او به عقیده خود وفادار است، مستقل و خالص است، فتی کسی است که شکست دیگری را در مقابل پیروزی خود نمی خواهد. بلکه برای نفع دوستانش متحمل ضرر می شود، نمکدان آنکس که نمکش را خورده است نمی شکند، جواب نیکی را با بدی نمی دهد، در مقابل بلا خورد نمی شود.

هدف این اجتماعات عیاران و جوانمردان از لحاظ تاسیس در شهر ها حفظ نام نیکو و حمایت از ضعفا بود. برخی گویند، رهبران عیاران و جوانمردان خصایلی نظیر خصایلی (رابین هود) را داشتند.

دخول در جامعه جوانمردان تحت یک سلسله شرایط بوده که بعد از طی آن مراحل با تشریفات خاص بود ویکفرد می توانست پس از سپری کردن دوره

های آزمایشی و تربیتی با نوشیدن قدح و بستن کمر و پوشیدن سراویل فتوت به جرگه جوانمردان و یا به جامعه جوانمردان داخل گردد:

(۱- ص ۱۳۸- زنده گی و روزگار و اندیشه پوریای ولی یا پهلوان محمود خوارزمی تألیف حمید حمید)

(۲- کتاب آیین جوانمردی استاد قربان واسع تاجیکی)

(۳- رسایل جوانمردان)

(٤- ص ۷٦- افغانستان در مسیر تاریخ ، تألیف میر غلام محمدغبار)

(٥- مقدمه فتوت نامه سلطانی از داکتر محمد جعفر محجوب)

جامه جوانمردان

«در گذشته جوانمردان چون فقرا و درویشان جامه ای از پشم و پنبه می پوشیدند و بلکه آنرا سنت می دانستند. زیرا حضرت رسالت پناه محمد(ص) جامه از پشم و پنبه می پوشیده است بسیاری بر این عقیده اند که شیث (ع) بافنده بوده است، باید پذیرفت جامه ای که او می بافته، همان جامه فتوت بوده است.»

« در زمان ابراهیم (ع) گروهی از مشتاقان حق نزد ابراهیم (ع) آمدند و گفتند ما جماعتی از والهان و مشتاقان هستیم و گفتند یا نبی الله می خواهیم قدم در میدان نهیم اما بار خرقه نمی توانیم کشید که ضعیفانیم طریقی ساز که مانیز از آن مردان بهره ای یابیم. ابراهیم (ع) در دریای طریقت بکاوش پرداخت و جزیره فتوت را در دریای حقیقت بیافت و جماعتی از والهان را برکشتی شریعت نشانده

و در دریای طریقت براند تا به جزیره فتوت برسید و بر آنها گفت شما در این جزیره مسکن سازید تا به سلامت از غارت شیطان ایمن باشید، از این پس طریقت و فتوت از هم جداشدند و این فرق با جامه (لباس) مشخص می شود، خرقه جامه صوفیان است و زیر جامه (شلوار) یا سراویل جامه اهل فتوت (جوانمردان) است.

(۱- فتوت نامه سلطانی)

(۲- فتوت نامه شهاب الدین عمر سهروردی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

« سعید نفیسی می نویسد: جامه جوانمردان آسیای صغیر قبای پشمین سفید برخلاف جامه کبود صوفیان بود. قبای سفید پشمین جوانمردان آسیای صغیر را (قتلن سو) می گفتند»

شیوه لباس پوشی جوانمردان نیز نظر ناصری را به خود جلب کرده است او پوشیدن لباس سبز، سفید، سیاه را شایسته جوانمردان دانسته و از پوشیدن رنگ سرخ و زرد آنانرا باز میدارد.

پاک و ستره نگهداشتن دایمی جامه، تازه و آزاد پوشیدن و دستار سنگین برسر نگذاشتن، کلاه نمدی و طاقی پوشیدن و پاک داشتن کفش را از جمله آداب جامه پوشیدن جوانمردان میداند»

(۱- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع ص۷۷)

جان سپاری دراه دوست

((یکی از قاعده های استوار دیگر نهاده جوانمردی، جان سپاری در راه دوست بوده است. جوانمردان در این پرسش جدی بوده خرج جان برای خلاصی رفیق و هم مسلکان خود از دشواریها و خطر دریغ نمی داشتند آنها منافع دیگران را برمنافع خویشتن بیشتر ترجیح میدادند. شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری چنین برجنستگی فضایل جوانمردان را پسندیده در اشعار خود یاد آوری می نماید :

مرد نبود هر که نبود جان فشان
در ره یاران چو مردان جانفشان
گرتو جان برفشانی مرد وار
پس که جانان جان کند بر تو نثار
(شیخ عطار)
(کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع ص- ۱۹۵)

جاه طلبی مغایر جوانمردی است

((در طول تاریخ بارها اتفاق افتاده است که افرادی با نهایت خلوص با یکدیگر همکاری کرده اند و پس از سالها رنج و تحمل مرارت و زجر و شکنجه توانستند رژیم فاسدی را از میان بردارند و حکومت جدیدی بپاکنند ولی بخاطر همین جاه پرستی ناجوانمردانه نه تنها برای از صحنه خارج کردن یاران قدیمشان

سرسختانه تلاش کردند که به بیرحمانه ترین شکل، آنها را به قتل رسانیدند، و حتی با تبلیغات سوء خود آن چنان وضعی بوجود آوردند که تاسالیان دراز مردم تصور کنند که این قربانیان جاه پرستی به حق کشته شده اند و آن قربانی کنندگان، بندگان خالص خدا بوده اند. مثال آن جاه طلبی های میان حزب دیموکراتیک خلق و دیگر تنظیم ها را می توان یاد آور شد.

جبه

((بخشیدن کبیر، رفیق را به کبیر دیگر است به آن شرط که کبیر دیگر هم آنرا بپذیرد.))

(کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

جد

« کبیری است که کبیر نسبت به او همان رفتار را دارد که جوانمرد تازه و ارد نسبت به او. در سازمانهای (نهان روشن) مغرب زمین به او استاد اعظم گویند. بزرگ جوانمردان که بمنزله شد است»

(۱-ص-۳٤- همان کتاب)

(۲-ص-۱٤۲- کتاب آیین جوانمردی تالیف استاد قربان واسع تاجیکی)

جرگه

« دور ایستادن ورزش کاران را در گود گویند»

(ص-۲۳۸- تاریخ و فرهنگ زور خانه)

جلال الدین بن عبدالله بن مختار علوی کوفی

((در باره جلال الدین نقیب جوانمردان در کتاب (الحوادث الجامعه) چنین آمده است: جلال الدین نسبی پاکیزه و اصیل داشت و مردی بلند قد و ادیب و فصیح بود، قرآن را در مدت پنجاه و چند روز جفظ کرد وی در اوقات کمان گروهه افگندن و چاله حوض بازی و دیرر بازی و مراسم فتوت نزد ناصر خلیفه حضور می یافت، ناصار خلیفه اغلب از او فتوی میخواست ورای و گفته اورا در کارها معتبر می دانست و از آن باز نمی گشت. وی پیوسته برسر قدر و وقار خویش بود، تا روز گار خلافت المنتصربالله رسید. آنگاه بدو اشارت کرد که (سراویل) فتوت را در جوار مزار حضرت امیر المومنین علی (ک) در نجف بپوشد و به جواز این کار فتوی داد وفات وی در مرجع سال (٦٤٩هـ) ثبت شده است))

(ص-٢٥٦و ٢٥٧ -- الحوادث الجامعه به نقل از مقدمه فتوت نامه سلطانی ص-٧١)

جلال الدین منکو برنی

((منتصر خلیفه از جانب خود در سال (٩٢٦) فخرالدین ابو طالب احمد بن الدامغانی و شیخ شمس الدین ابو البرکات عبدالرحمن بن شیخ الشیوخ و امیر فلک الدین محمد بن سنقر دراز (سنقر الطویل) و سعد الدین بن حاجب سوی

جلال الدین منکو برنی پسر خوازم شاه محمد بن تکش فرستاد و رسولی به ایشان همراه کرد. جلال الدین در آن روزگار به محاصره خلاط اشتغال داشت. خلیفه لباس فتوت را با خلعت و تشریف بسیار به وسیله این هیات برای او فرستاد و فخرالدین بن الدمغانی را وکالت داد که از جانب خلیفه به جلال این لباس فتوت بپوشاند و شیخ ابو البرکات عبدالرحمن را نیز نقیب فتوت تعیین کرد این اقدامات در تعقیب اقدام جلال الدین صورت گرفت چه وی رسولی به حضرت خلیفه فرستاده و از او در این باب سوال کرده بود))

(ص-۷۲- مقدمه فتوت نامه سلطانی)

جمازه

ن به نوعی شتری تند رو گفته می شود که می توان آنرا (سلطان صحرا) نامید. این حیوان نجیب و قانع در شنزار ها و کویرهای بی آب و علف با باهای بلند خود با سرعت عجاب آور سوار خود را به مقصد می رساند، تندروی و سرعت این حیوان پرطاقت و تندرو در عین حال تا حدی آب و غذا یی هم نمی خواهد، بقول معروف (خار می خورد و بار می برد) حتی در لشکر کشی اسکند مقدونی نیز از همین شتران به او کمک کردند، در کتب تاریخی دسته های شتر سوار بنام (مجمز) خوانده اند عیاران سیستان در آنوقت بیشتر از همین شتر استفاده می کردند.

جمازه نوعی شتر تندروی است که در نمیروز افغانستان امروز به آن (شترباری) گویند که چون باد سریع السیر و چابک است. فرق این نوع شتران از

سایر شتران در پاهای بلند، سر کوچک و خوشنما، گردن باریک و حرکت سریع در بیابان ها ست، در گذاشته از این اشتر در جنگ ها استفاده می کردند، چنانچه در سطور بالا ذکر شد این شتر سواران را (مجمزه) خوانده اند)

(۱- ص-۸۷- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها)

(۲- تاریخ افغانستان بعد از اسلام تالیف پوهاند عبدالحی حبیبی)

(۳- فرهنگ ایران باستان)

(٤- تاریخ افغانستان جلد سوم تالیف استاد خلیل الله خلیلی و غیره)

(٥- کتاب زندگانی یعقوب لیث از باستانی پاریزی)

جماعت تبلیغی

جماعتی است که نخست در شبه قاره هند تاسیس و هدف آن اشاعه توحید و سنت و ایجاد ایمان و یقین در میان مسلمانان است. جماعت تبلیغی را می توان یک مدرسه عملی اسلام دانست که در آن سن و یا عمر در نظر نبوده هرکس و در هر سن و سال وقت معین شده را می گذرانند، نخست سه رزه، وده روزه و بعد چهل روزه یا چله و چهار ماه و یکساله و بعد از پایان دوره چهار ماه یک فرد امی مبلغ بی مثال بمیان می آید و به اخلاق و دستورات خاص این جماغه یک مرد مسلمان رحم دل و صلح طلب بار آمده منحیث یک انسان صالح و جوانمرد در جامعه تبارزه می کند. به هر فرد مسلمان و خداشناس لازم است که به این جماعت نخست پیوسته بعد از جهاد اکبر که مقصد اهم آنست مسلمان می

تواند در صورت ضرورت به جهاد اصغر بپردازد ورنه آدمی است بزبان مسلمان و در عمل جاهل مرکب.

جمجه سر پادشاه جوانمرد

((ذوالقرنین را باسرداد یک قوم که ترک دنیا کرده بوده ملاقات شد و آن سردار جمجمه سریک مرده را به ذوالقرنین نشان داده گفت: این را می شناسی کیست؟ ذوالقرنین گفت نمی شناسمش، آن سردار گفت: این جمجه سرپادشاه ناجوانمردی بود که برعیت خود ظلم می کرد، مردم را آزار میداد و مال دنیا را جمع می کرد، وقتی الله تعالی روح آنرا قبض کرد وی را مستحق جهنم ساخت و این جمجمه سر اوست. آنگاه جمجمه سر مردهٔ دیگری را آورده و گفت: این جمجمه سرپادشاه جوانمرد است، او در زندگانی برعیت خود انصاف می کرد و کارهای نیک می کرد، وقتی خداوند کریم روحش را قبض کرد وی را مستحق جنت ساخت، بعد آن سردار برسر ذوالقرنین دست گذاشت و به او گفت: این جمجمه سر تو نیز روزی بدینموال خواهد گشت.

ذوالقرنین سخنان آن سردار را پسندیده از او خواهش کرد که در زمره ملازمان اعلای وی خدمت کند و وی را در امور سلطنت شریکش سازد، آن سردار گفت: به این چیزها من علاقه ندارم زیرا تمام مردم بخاطر مال و دولت دشمنان تواند ولی بواسطه قناعت تمام مردم دوستان من اند.))

(ص- ۳۳۳- کتاب اسماالحسنی تألیف عباس قادری)

جمیعت فتوت

«... در بلادعرب خبری از این قوم نداریم (مقصدازعیاران است) ولی درخراسان و سیستان دیگر نواحی افغانستان و ماوراءالنهر خبر عیاران بسیار شنیده می شود. خاصه بعد از خلافت بنی عباس تا قرن پنجم و ششم هجری در بغداد و خراسان پار دریا زیادنام عیاران به گوش میرسد و بعضی خلفای عباسی به این فرقه متمایل بوده و جامه عیاران پوشیده اند. (جمعیت فتیان) یا حزب (فتوت) در واقع نوع اصلاح شده این سازمان بوده است.»

(ص ۵۵- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها)

جنبش اجتماعی جوانمردی (فتوت)

«جنبش اجتماعی جوانمردی یکی از جنبش های مهم اجتماعی و سیاسی سده های میانه است. این جنبش با منش ضد فیودالی خود، جای ویژه یی را در میان جنبش های مردمی روزگار خویش داشت. در پایه خویش این جنبش به دسته زحمتکشان، کاسبان هنرمندان وابسته بوده است.

و به همین روی مسلک جوانمردی همزمان به میان آمدن صنفهای اجتماعی بوجود آمده است.

گذشته از این جریان با وابستگی به شیوه و رونق شهری کری سده های میانه نیز در رشد و کمال بوده است.

مسلک جوانمردی و یا عیاری پهلوهای نیک مردمی و بشر دوستانه را در آموزش های خود بیشتر می پروراند. به نگاه ما یکی از سببهای اساسی پایه هستی

نهادن جنبشهای اجتماعی جریان جوانمردی، وابسته به انکشاف و گسترش دستگاه های کلان هنرمندی شهر های بزرگ بخارا، سمرقند، خجند، نخشب، نیشاپور، بلخ، هرات، نیمروز، و دیگر جا ها می باشد که در سازمان بخشیدن و تکامل جریان جوانمردی پیش از دوره اسلامی نقش توانایی داشته اند.»

(۱- کتاب آیین جوانمردی استاد قربان واسع تاجیکی)

(۲- ص ۳۶۰- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها)

جنبش کاسبان و دهقانان

« هنوز سال نخستین فرمانروایی اسماعیل سامانی سپری نشده بود که جنبش پرشدت دهقانان و کاسبان که اساس آنرا جوانمردی تشکیل میداد آغاز شد، مگر بدبختانه این شخص آنرا خاموش ساخت. طاقت های استبدادی وقت که همچو جنبش ها راخلاف منافع خود و به نفع مردم میدانستند در خاموش ساختن آنها سعی بلیغ کرده به تبلیغات ناجوانمردانه و زهر آگین علیه آنها می پرداختند.»

(همان کتاب- ص ۲۹)

جنبش مشهور فتوت

«مقصداز جنبش مشهور فتوت (جوانمردی) زمان ناصر الدین الله خلیفه عباسی است که در سال (٦٠٤هـ) مطابق (١٢٠٧م) آنرا علنی کرد و به مسلک جوانمردی یا فتوت رسمیت داد.

(داکتر وردی) اضافه می کند که این گروه عیاران هدفشان (جنبش اجتماعی) بود به منظور همراهی با طبقه بینوایان پیش ازآنکه قانون عالی اخلاقی زمان ناصر الدین الله در سال (٦٠٤هـ) یا (١٢٠٧م) وجود یافته باشد.»

(ص ۱۸- مقاله کامل مصطفی شیبی به نقل ازکتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

جنبش بین المللی عیاری و جوانمردی

«عیاران و جوانمردان تعلق به شهر و کشوری ندارند. و بیشتر به آداب و صفات وتعهدات خود پایبند هستند. وقتی دو کشور چین و ماچین با هم در جنگ اند، عیاران هر دو کشور همکاری می کنند و جوانان ماچین شادی خورده سمک عیار چینی می شوند و به خدمت وی می شتابند، سمک عیار در شهر ماچین دوستانی و رفیقانی می یابد که به خدمت او کمر می بندند بنابرین در آیین عیاری ملیت و وطن دخالت ندارد.

دل های مردم جوانمردان را دوست میدارند. اگر چه ازاحسان آنها بهره مند نشده باشند، مثلاً اگر مردم خراسان بشنوند که در عراق یک آدم کریم و جوانمرد است همه او را دوست می دارند و به آن آفرین می گویند.»

(۱- مقاله آیین عیاری از پرویز ناتل خانلری، مجله سخن، دوره نوزدهم، شماره سوم.)

(۲- اخلاق محسنی)

جنتلمین

« جوانمرد، مرد باوقار وبا فتوت)

(فرهنگ عمید)

جنگ

(دیده شود جهاد وجنگ جوانمردان)

جنگ برهنگان

.« درتاریخ سیستان آمده است که عیاران در موقع جنگ برهنه می شدند، از فرار ننگ داشتند، در جنگ بر یکدیگر سبقت می گرفتند، یک تنه باهزار تن می جنگیدند، فقط لنگی به دور کمر خود می بستند، این رسم هنوز هم با گذشت هزار سال در نزد پهلوانان مرسوم است.»

(ص ۱۳- و ۱٤ تاریخ و فرهنگ زورخانه)

CamScanner

جنگجویان راه دین

« در خراسان و ماوراءالنهر این دسته ها (جنگجویان راه دین) یا مجاهدین مخصوصاً در دوره انحطاط خلفای بنی عباس زیاد بودند، این مردم به محض بروز جنگ از ناحیه کفار یا مبتدعه روی بدانجا می آوردند، اینها مانند سایر اصناف تشکیلات داشتند، و اینها اولین بروزات (فتوت) است.»

(۱- ص ۱۷ ازمقاله قاسم غنی به نقل ازکتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

(۲- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها جلد سوم)

(۳- ص ٦۲- کتاب آیین جوانمردی استاد قربان واسع تاجیکی)

جوانمرد (فتی)

«جوان یا جوانمرد که در عربی (فتی) و جمع آن فتیان است بر مفهوم جوانی از شانزده سالگی تا سی سالگی دلالت می کند. و معادل لاتینی اش جوانیس **juvenis** است و در زبان فرانسه به آن شوالیه میگویند. مردم بخارا به آن «آلوفته» و ترکان عثمانی به آن «اخی» و در پهلوی « ازیار به معنی «یار» آمده است.

لفظ جوان یا جوانمرد به عربی آن یعنی (فتی) در هشت موضوع قرآن آمده است و از آن مراد از مردانگی و جوانمردی است. اما از دیدگاه عرفانی و تمثیلی وصف کسی است که به کمال فطرت خود می رسد، مادامی که انسان بازیچهٔ

شهوات و هوسها، آلودگی ها و شرایط انسانی خوداست، از نظر معنوی فردنابالغ بیش نیست. به تدریج که خود را از این وابستگی ها وخصوصیات شیطانی رها میکند، مفهوم انسان اندک، اندک در وی تحقق پیدا می کند و چون این کمالات معنوی در وی متجلی گردد (فتی) یا جوانمرد می شود.»

(۱- ص ۹ فتوت نامه سلطانی)

(۲- ص ۱۳- فتوت نامه عبدالرزاق کاشانی به نقل ازکتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

(۳- لغت نامه علی اکبر دهخدا)

«جوانمرد کنایه از کریم و سخی و بخشنده و صاحب همت باشد و نام پیر قصابان هم جوانمرد است»

(برهان قاطع تألیف محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان)

«جوانمرد عبارت است از انسان شریف، صاحب همت، مردانه، فیاض، شجاع»

(فرهنگ نفیسی)

«مراد از جوانمرد شخص بزرگوار، صاحب همت وفتوت)

(فرهنگ عمید)

«جوانمرد آدمی که به حد میانه عمر طبیعی خود نرسیده است، برنا مقابل پیری، عالی همت، سخی، بخشنده»

« جوانمرد کسی است که حرفش وعملش پسندیده باشد و مراد خود را به همه مراد ها درباخته باشد وهرچه واقع شود مراد خود داند، از گرسنگی و تشنگی نه نالد، خیانت نکند و غدرنه نماید، به جیب مردم چشم ندوخته و نه راشی ونه مرتشی باش. جوانمرد نه محتکر است و نه استفاده جو از بیت المال جز به حلال به حرام نه اندیشد، سودخور، خودپرست، ظالم و ستمگر نبوده یار مظلوم وحق پرست بود، مهمان نواز و غریب نواز و به یتیمان و بیوه ها شفقت داشته از خویشاوندان صله رحم را قطع نکرده، به عیادت بیمار شتاب داشته، درحفظ امانت قاطع و از ناحفاظی متنفر، دادگر و عادل و منصف و راز دار و برده بار و صبور باشد، مختصر اینکه صاحب پندار نیک و کردار نیک و رفتارنیک بوده به قوم و وطن و عالم بشریت خدمتگار و یک انسان پرهیز گار و متقی است.»

«واژه جوانمرد سرچشمه یی از زبان پهلوی دارد. این واژه در درازی دوره های مختلف دو معنی را در خود داشته است، یک معنای سرشتی که حدمیانه عمر انیبان را در بر می گیرد و دیگر آنکه در ماهیت اصطلاحی خود که بازتاب دهنده و نشان دهنده اتحادیه آدمیان هم اندیشه و هم باورمی باشد. در او نمایه های مانند کریم، سخی، بخشنده، و دارنده همت، شکسته نفس، دریا دل، پیر قصابان، حلیم ، شریف، مردانه، دلیر، بزرگوار، اخی، برنا، یار و عیار را در خود دارد، بکار میرود، باید گفت واژه های که در بالا یاد شد بدون از (فتی)، اخی ، و (عیار) هم معنای کامل جوانمرد شده نمی تواند، زیرا این اصطلاح در گوهر

خود، خیلی پهنا داشته آن واژه ها به آن برابری کرده نمی توانند و تنها یک روی پرسش این جریان را روشن می نماید.»

(۱- فرهنگ فارسی داکتر محمد معین)

(۲- فرهنگ آنندراج)

(۳- فتوت نامه یکم شهاب الدین سهروردی به نقل ازکتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

(٤- کتاب آیین جوانمردی استاد قربان واسع تاجیکی)

«مردم چهار قسم اند: بخشنده، جوانمرد، بخیل و فرومایه، جوانمرد آنست که خود نخورد و به دیگران دهد.»

(از کتاب نهج الفصاحه)

اکنون واژه جوانمرد را در اشعار شاعران دری گو مورد بررسی قرار می دهیم: ببیند رودکی در بیت زیرین سیمای جوانمرد را چقدر زیبا تندیس بخشیده است:

تو جوانمرد ودولت تو جوان

می به بخت تو نو جوان آمد

(رودکی)

بدو گفت نرم ای جوانمرد نرم

زمین خشک و سرد و هوا نرم و گرم

ز بهر پرستنده یی کژ مگوی

نگردد جوانمرد پرخاش جوی

(فردوسی)

دو گیتی بود بر جوانمرد راست

جوانمرد باشی دو گیتی تراست

(عنصری بلخی)

سراسر جهان پیش او خوار بود

جوانمرد بود وفادار بود

(فردوسی)

سایه خورشید سواران طلب

رنج خود و راحت یاران طلب

گرم شواز مهر وز کین سرد باش

چون مه و خورشید جوانمرد باش

(نظامی گنجوی)

جوانمردا جوانمرد بیاموز

ز مردان جهان مردی بیاموز

(جامی)

گفت پیش من جوانمرد آن بود

کمترین کارش فدای جان بود

با همه خلق خدا نیکی کند

جز هوای نفس خود را نشکند

(حضرت ابوبکر وراق (رح)

جوانمرد وخوش خلق و بخشنده باش

چون برتو پاشند تو بر خلق پاش

(سعدی شیرازی)

که سفله خداوند هستی مباد

جوانمرد را تنگدستی مباد

(سعدی شیرازی)

« در خبر است که در یکی از جنگهای اسلام با روم در زمان پیغمبر اسلام (ص) چند نفر اسیر بدست مسلمانان افتادند، چون اسلام نپذیرفتند و به جزیه هم تن در ندادند حکم به کشتن آنها دادند، اتفاقاً در میان آنها جوانی بود، چون پیغمبر(ص) داد گر اسلام او را بدید گفت: کشتن این جوان روا نباشد، فرمانده سپاه گفت این جوان در کفر از همه سختتر است، حضرت فرمودند او در میان قوم خود (جوانمرد) است.

و جوانمرد را کشتن سزوار نیست و بخشوده شد، جوان از سبب بخشودن خودپرسید گفتند، به پیغمبر (ص) وحی آمد که (ای محمد(ص) چون ترا در این سرای با کافران جوانمرد عتاب نیست، ما را هم در آن سرای با مومن جوانمرد حساب نیست.)

جوان گفت: اکنون دانستم که دین شما بر حق است و ایمان آورد، چون از جوانمردی من در قوم خویش جز کسان من کسی آگاه نبود، اینک دانستم که این مرددر دعوی پیغمبری راست گو است، و سپس کلمه شهادت را ادا کرد»

(ص ٤٣٥- تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید از خواجه عبدالله انصاری)

«شیخ انصاری گفت: توانگری به سه چیزی است: توانگری به مال، توانگری به خوی، توانگری به دل.

توانگری به مال سه چیز است: آنچه حلال است محنت و آنچه حرام است لعنت و آنچه افزونی است عقوبت.

توانگری خوی نیز سه چیز است:خرسندی، خوشنودی، جوانمردی و توانگری دل نیز سه چیز است: همت بالاتر از دنیا، مراد بهتر از عقبی، اشتیاق به دیدار مولا»

(ص ۱۱۳- همان تفسیر)

« در مورد بزرگواری حسین بن علی (ک) نوشته اند که حضرت حسین چون درویشی را دید گفتی: ترا کی خوانند نام تو چیست؟ و پسر کی هستی، درویش گفت: من فلان پسر فلان، حسین (رض) گفت نیک آمدی که از دیر باز من جویای تو بودم که در دفتر پدر خویش دیده ام و پدر ترا چند درم بر پدر من است، اکنون میخواهم تا ذمه پدرم را از حق تو فارغ گردانم و بدین بهانه عطا به درویش دادی و منت بر خود نهادی»

(ص ٤٨٨- همان تفسیر)

«خداوندا، موجود نفسهای جوانمردانی، حاضر دلهای ذاکرانی، از نزدیک نشانت می دهند و برتر از آنی و از دورت می پندارند نزدیکتر از جانی! »

(مناجات خواجه عبدالله انصاری)

« درعصر جاهلی (فتی) یا جوانمرد را به معنی شجاع می گرفتند، بدین ترتیب در عصر جاهلی دومعنی مجازی برای لفظ (فتی) یا جوانمرد پدید آمد: شجاعت و سخاوت.

و عرب این دو صفت راازتمامی صفات پسندیده تر می دانستند. وقتی لفظ فتی بر سر زبانها افتاد و بسیاری کسان را (فتی) خوانده، شاعران ممدوح خویش را برای مبالغه (فتی الفتیان) گفند و نظایر چنین ترکیبی در عربی وجود داشت، مانند (اشجع الاشجعان) (سخی لاسخیان) و غیره.

در عصر اموی اسم هایی به منظور تخصیص به کلمه (فتی) افزودند و ترکیب هایی چون : فتی الندی، پدید آمد و نیز این کلمه را به قبیله افزودند (فتی القبیله) و افرادی به وصف فتی بصورت مضاف شهرت یافته چون (فتح العشیره ابوسلیمان بن ولیدمخزومی و فتی العرب عبدالعزیز بن زراره کلابی که در عصر یزید بن معاویه به قصد جهاد به روم رفت و در آنجا به مرد فتی القریش ابوعیسی بن مصعب بن زبیر بن العوام و فتی العسکر ابوعبدالله محمد بن منصور بن زیاد غسانی کاتب که دیوان لشکریان را در ایام هارون الرشید خلیفه عباسی اداره می کرد، و هارون وی را فتی العسکر لقب داد و نیز شیخ الفتیان فضیل بن عیاض رح)»

(ص ۹-۱۰- مقدمه فتوت نامه سلطانی از داکتر محمد جعفر محجوب)

زادگاه نخستین (فتوت) جوانمردی کوفه بوده این امری است که کاملاً موافق فلسفه و علل حوادث تاریخی زیرا کوفه در آن عصر مرکز ستمگری و بیداد و سرکشی و گرسنگی و ترس بود.»

جوانمردان

«جوانمردان کسانی اند که تمام هستی خود را در راه خدمت به مردم، نیکوکاری و یاری به درمانده گان و ناتوانان به خرچ میرسانند.

مال و منال و جاه وجلال در چشم جوانمردان ارزشی ندارد و آنانرا نمی فریبد، ازینرو بخشنده و بلند نظر اند، وقتی با کسی پیمان بندند تا نثار جان با اویند، بی باک و دلاویز اند.

جوانمردان مردم رهنورد، دور اندیش و زیرک و پردل و پرتدبیر بوده اند، هم چنین شجاع و جنگ آور ولی تا مجبور نمی شدند به جنگ در نمی آمدند، جامه و سرو لباس مخصوص داشتند و به بسیاری کارهای جهان آشنا بودند، هر پادشاه همچنانکه دسته ایی از سرداران جنگجو را در اختیار داشت ناگزیر بود عده یی از جوانمردان و عیاران را که یکی آنها استاد به شمار می آمد دردستگاه خود داشته باشد. و در دشواری های روزگار از آنها کمک می خواست، و یا در جنگها از تدبیر و راهنمایی آنان بهره می گرفت. وظیفه نامه رسانی هم به این جوانمردان خاص است و به این سبب غالباً آنان فصیح نیکو سخن و دانا ومجلس آرا و آشنا به همه طریقت درباری بوده اند.

جوانمردان سراسر جهان در غریب نوازی و کشاده دستی، راز داری و مهمان نوازی مانند نداشتند.

جوانمردان لذت زنده گی را در آبادی و آزادی کشور خویش و یاری رسانیدن به درمانده گان را میدانستند و در راه مردمی چون شمع از سرتا پا خود را برای منور نمودن راه دیگران بخش می نمودند.

رسول خدای (ص) گفت: جوانمردان امت مرا ده علامت است:

۱- راست گویی.

۲- وفا به عهد.

۳- ادای امانت.

٤- ترک دروغ.

٥- بخشودن به یتیم.

٦- دستگیری سایل.

۷- بخشیدن آنچه رسیده است،

۸- احسان.

۹- خواندن مهمان.

۱۰- حیا

جوانمردان کسانی هستند که قرآن از آنها یاد کرده است مردانی هستند ، اهل خلوص و صفا وتقوی و خداوند نیز پاکان و مخلصان را دوست دارد.

(۱- ص ۳۲ فتوت نامه نجم الدین زرکوب به نقل ازکتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

(۲- ص۹ فتوت نامه سلطانی ص)

(۳- ص ۷٥- کتاب آیین جوانمردی استاد قربان واسع تاجیکی)

(٤- ص ۱۲۷ – مقاله سید صادق گوهرین به نقل ازکتاب آئین جوانمردی هانری کاربن)

« جوانمردان هیچگاهی برای گرد آوری مال و دارایی و بدست آوردن جاه و مقام قدم بر نمی داشتند، بلکه اگر کاری را میخواستند انجام دهند تنها برای نگهداری شأن و شوکت انسانی می بود، ما چنین تصویری را در داستان ویس و رامین به خوبی دیده می توانیم:

سخن را با جوانمرد بیامیز
جوانی را ز خواب خوش بر انگیز
پدید آور بهار خرمی را
به بار آور نهال مردمی را

***

در آن صحرا ییلان بودند چنین
فدای نام کردند جان شیرین
(داستان ویس و رامین)

جوانمردان اصنافی

«آقای داکتر محمد ریاض به استناد به یک کتاب خطی مجلس شورای ملی ایران شماره (۲۰٤٦) می نویسد:

این جوانمردان اصنافی بعضی از آداب و رسوم فتوت را پذیرفته بودند و در قلمرو خراسان (افغانستان) کنونی و ایران، ترکیه و پاردریا تعداد ایشان خیلی زیاد

بود، فتیان اصنافی در کارهای سیاسی هم دخالت می کردند. مثل قبل از غالب آمدن سطان مراد اول عثمانی این فتیان شهر انقره را تحت کنترول خود گرفته بودند. (اخی اخجیق) از سال (۷۵۸) تا (۷۶۰) هجری شهر های تبریز و آذر بایجان را تحت نفوذ و فعالیت های جوانمردانه صنفی خود گرفته بود، و حبیب الله خادم دین رسول الله مدت نه ماه کابل راتحت قبضه خود گرفته بود.»

(۱- ص ۱۵۵تاریخ و فرهنگ زورخانه از غلام رضا انصافپور)

(۲- ص۱۲ عیاری ازخراسان نوشته استاد خلیل الله خلیلی)

جوانمردان بالقوه

«کلمات فتوت (جوانمردی) و عیاری از حضرت بیدل (رح)، صایب (رح)، سعدی (رح)، حافظ (رح)، عطار (رح)، مولانا جلال الدین رومی بلخی (رح) و شاه نعمت الله ولی (رح) بخاطر آنکه صد در صد مکتبی وصداقتمند مسلمان بودند و چنانکه فتوت یک حصه یی از فرهنگ اسلامی است، این مکتب را به طور بالقوه قبول کرده و (بالقوه جوانمردان) بودند و سخنان آنها هم به خاطر آن در دلهای جوانمردان سلحشور و دلاور می نشیند.»

(از رساله سوال و جواب) در مورد مکتب فتوت نوشته عزیز عیار)

جوانمردان حق پرستند

«البته خیلی ها حق پرستند و اصولاً فطرت بشری بر حق پرستی است، کسی نیست که راستی را دوست نداشته باشد، کسی نیست که حقیقت را دراندیشه

احساس و قضاوتش نفی کند، کسی نیست که از ارزشهای متعالی انسانی روی بتابد، همه کما بیش دوستدار حق، دوستدار راستی ودوستدار فضیلت اند.»

در دنیا قهرمانی را که همه دنیا می ستایند می بینیم که قهرمانانی هستند که یک یا چند فضیلت متعال انسانی دارند، بنابر این همه انسانها دلاوری، حق پرستی، راستی، صراحت، پاکی، آگاهی، خدمت به خلق و آماده گی برای مرگ در راه عقیده و... دوست دارند اما آنچه که جوانمردان تاریخ چون ابراهیم (ع) و موسی (ع) و عیسی (ع) و محمد(ص) و بعد تر از صحابه کرام حضرت ابوبکر صدیق (رض)، حضرت عمر فاروق (رض)، و حضرت عثمان (رض) و حضرت علی (ک) وحضرت بلال حبشی(رض)، وابوذر غفاری (رض) و حضرت سلمان فارس (رض) و باز در میان انسانها دلاور و آگاه چون ابومسلم خراسانی، یعقوب لیث، پهلوان عبدالرزاق بیهقی، جهان پهلوان امیر کرور، و سر جوانمردان عالم خوشحال خان ختک وبالاخره حبیب الله خادم دین رسول الله (ص) را د رتاریخ بشر کاملاً جداکرده از همه برجسته، ممتاز ومنحصر به خود شان کرده است. همین شکل و نوع حق پرستی است که اینها چهره های بزرگ دارند.

حقیقت و فضیلت آزادی را همه می ستایند حتی نظامیان باطل و آلوده گان رذیلت و اعمال اسارت و اعوان استبداد، آنچه ملاک است اینست که در این راه، چه اندازه از خود مایه بگذاریم. فرق میان آزادی، خواهی خوشحال خان ختک و پیران درباری مغول و غیره ها در این است که جوانمردان هرگز حقیقت پرستی را با زرنگی تأمین مصالح و منافع و سازش کاری تمی آمیزند، امروز به

گونه سخن گفتن و روز دیگر به گونه دیگر، حرف زدنی که هم معنی حق را داشته باشد و هم معنی باطل را هم دوست از آن خوشش بیاید وهم دشمن. هم اشکالی ایجاد نکند و هم زنده گی خانواده گی و شغلی الحمد لله بخوبی و خوشی پیش برود و هم برای عوام سخنی کاملاً مقدس جلوه کند و هم با خرافات مبارزه کند و هم خرافه پرستان به آن مبارزه نکنند، و هم اثبات توحید کند و هم مشرکان او را در درهٔ به سختی و تنهایی اسیرش نکند و هم شعار الله بدهند و هم به سیصد و شصت بت معبود، جهل عوام و جور اشراف کاری نداشته باشد، بلکه همه جا و هر جا بدون ترس وطمع جوانمردان به حقیقت فرمان داده اند.»

(نوشته دکتور علی شریعتی)

جوانمردان شبگرد

« دیده شوده شب گردی»

جوانمردان مخالف زن نیستند

« دلایلی که دلالت به جوانمردی زن می کند ذیلاً مختصراً ارزیابی می گردد:

۱- جوانمردی ظاهراً از اصطلاحات مرد سالاری است ورنه زن هم جوانمرد بوده و جوانمردی کرده می تواند.

۲- مثلاً در فرهنگ ما (دخدای مردان) آمده است این به آن معنی نیست که زنان خدا پرست وجود ندارند.

۳- (۷۲) اصل که جوانمردی را می سازد صفات انسانی است و مخصوص برای زن و مرد نیست، جامعه جوانمردان یک جامعه انسان سالاری است.

٤- اگر زنی جوانمردی کند مرد آنست (ص٤٧١- جلد اول سمک عیار)

٥- از نصاری عثمانی یک سپاهی مریض شد آنرا به شفاخانه بردند، وقتی داکتر خواست آنرا لچ کرده معاینه کند و مرضش را تشخیص کند، سپاهی مریض داکتر را نگذاشت که معاینه کند و یک راهب را خواست وقتی راهب آمدسپاهی برایش گفت: من مرد نیستم، بلکه زن هستم و بعد از تحقیق معلوم شد که راستی او یک دختر است، و او بعد راهب را گفت ما سه خواهر و یک برادر با پدر و مادر داشتم وقتی قرعه عسکری بنام برادر ما برآمد ما فهمیدیم که اگر برادر ما به جبهه جنگ برود و کشته شود نسل خانواده مامنقطع و سرپرست خانواده ما کسی نمی ماند، لذا وی با تمام دلاوری نام برادر خود را بر خود گذاشت و لباس او را پوشید موهای خود را کوتاه کرده به نظام داخل شد و هفت ماه تمام مشقات عسکری را به حوصله و صبر کامل بسر رسانید و کسی براحوال او نه فهمیده بود واگر مریض نمی شد مدت دو سال دوره عسکری خود را به خوبی می گذرانید و کسی نمی فهمید وقتی قضیه را راهب برای داکتران تعریف کرد آنها به قوماندان فرقه راپور میدهند وتحقیقات رسمی آغاز شد وقتی دختر بودنش به ثبوت رسید به علاج آن امر کرد و کیفیت را به محمود پادشاه وزیر جنگ تلگرافی خبر دادند که خبر آن بگوش اعلیحضرت سلطان اعظم

رسید و او فرمان داد تا برادرش از خدمت عسکری معاف شود و برای دختر یک معاش معین از خزانه دولت مقرر فرمودند. (از سراج الاخبار به نقل از کتاب قرائت دوم فارسی که در آن نوشته شده است: دختران عزیز ما و شما باید این کتاب را (مردانه) بخوانیم:

٦- در تذکره الاولیا آمده است که : بایزید گفت: هرکس که میخواهد مرد را در لباس زن ببیند برایش بگو (فاطمی) عیال احمد خضرویه بلخی را ببیند. پس فتوت (جوانمردی)به نسوان هم مربوط است و اختصاص به ذکور ندارند.

۷- در بغداد حسین بن منصور یک خواهر داشت که در شیرین سخنی، نیکورویی، خوش خرامی، و زیبایی اندام زبان زد و انگشت نما بود و او هیچگاه روی خود رانمی پوشاند و در کوچه های بغداد روی نیمه لوچ می گشت. یکروز یک پارسا به او گفت: چرا ازنامحرمان روی نمی پوشانی، که آفتاب رویت پرهیزگاران و پارسا را گمراه نکند؟ و گفت مگر نه آنست که خداوند فرموده: بر زنان است که بر مردان نامحرم خود را نشان ندهند. او گفت: تو یک مرد را نشان بده که من از وی رو بپوشانم، در بغداد تنها یک نیم مرد است. آن هم حسین برادرم است وبه حرمت وی روی خود را نیمه می پوشانم. و گرنه به تمام جا ها روی لچ می رفتم.»

(۱- از مجله یغما، مقاله اقبال یغمایی)

(۲- رساله سوال و جواب در موردمکتب فتوت نوشته عزیز عیار)

۸- به اساس روایات فولکلوریک وقتی اعمار دیوار کابل یک عروس شوهر خود را غمگین می بیند و علت آنرا می پرسد و می فهمد که فردا نوبت بیگار

اوست، آنست که او فردا چادر خود را به دور کمر خود بسته کرده عوض شوهر خود کار می کند چون شاه وقت می آید آن دختر روی خود را می پوشاند، شاه متحیر می شود و می پرسد چرا روی خود را از من می پوشانی در حالیکه از دیگران نمی پوشیدی عروس می گوید: آن مردم که برای تو مانند زن کار می کنند، آنها مردان نیستند که از ایشان رو بپوشم اگر آنها مرد می بودند چطور بار ظلم ترا می کشیدند و پخسه در دیوار نمی شدند مردم از شنیدن این سخنان بر افروخته شدند، همگی یکباره به شاه کابل حمله کرده با بیل و کلنگ وی را زده به هلاکت می رسانند و به همت و مردانگی آن زن دیگر مردم کابل از ننگ بیگاره شاه ظالم نجات یافتند.»

(رساله حصار کابل)

۹- اگر چه نام جوانمردی ظاهراً از نظر مرد سالاری به هفتادو دو اصل انسانی اطلاق شده است. اما علت دیگر هم دارد و اگر به (۷۲) اصل جوانمردی (جوان زنی) گفته میشد. جوانمردی منافی حیا و محرک هوا و نفس و هوس می شد.

از طرف دیگر کلمه (عیار) این مسئله را حل کرده زیرا عیار برای زن و مرد استعمال شده است، چنانچه بی بی ستی عیاره وسمک عیار، روز افزون عیاره، گل رخ عیاره، سرخ وردعیاره و غیره.

(از رساله سوال و جواب در مورد مکتب فتوت نوشته عزیز عیار)

جوانمردی

«فتوت یا جوانمردی در لغت عربی صفتی است که از کلمه (فتی) مشتق شده است، همان گونه که رجولت از (رجل) و ابوت از(اب) و اخوت از (اخ) و امومت از (ام) و انوثت از (انثی) و مانند آن.

در فرهنگها فتوت به ضم اول و دوم و تشدید وفتح سوم (جوانمردی و مردمی) معنی کرده اند.

(منتهی الارب)

در عصر جاهلی فتوت را مجازاً به معنی شجاعت می گرفتند.

مشتقات گوناگون کلمه فتوت ده بار در قرآنکریم آمده است؛ بدین شرح:

(فتی، فتیان، فتیه، الفتیه، لفتیه، فتیها، لفتیانه و فتیاتکم)

بنابر این در سراسر قرآنکریم جز در دو سه مورد از جوان و جوانمردی در تفسیر لفظ (فتی) نشده است و آن نیز یکی درمورد ابراهیم (ع) ودیگر در حق حضرت یوسف (ع) و سومی اصحاب کهف است.

اما از روی اصطلاح فتوت در عرف عبارت ازاتصاف به صفات حمیده و اخلاق پسندیده، بر وجهی که بدان ابنای جنیس خویش ممتاز گردد. و به تعریف خواص عبارت است از ظهور نور فطرت انسانی و استیلای آن بر ظلمت صفات نفسانی تا فضایل اخلاق با سیر ها ملکه گردد و رذایل به کلی اشفا پذیرد.

در تورات آمده است که حضرت موسی از حق جل و علا پرسیدکه: بار خدایا فتوت چیست؟

خطاب آمد که: «فتوت آنست که نفس را که پاک بتو سپرده بودیم تو نیز پاک و پاکیزه به من سپاری.»

از حضرت علی (ک) پرسیدند که فتوت چیست؟ فرمود: فتوت آنست که در دنیا و آخرت هیچ خصم نباشد.

از حضرت حسن (رض) پرسیدند که فتوت چیست؟ فرمودند: که با همه کس به خلق نیکو زنده گانی کنی که دوستی خلق را به خلق نیکو حاصل توان کرد.

از حضرت حسین (رض) پرسیدند که فتوت چیست؟ فرمودند: که فتوت به عهد ازل وفا کردن است. و بر جاده دین قویم که صراط مستقیم عبارت از آن است ثابت قدم بودن: قال الله تعالی: یا ایهاالذین آمنوا اوفوا بالعقود.» به عهد روز میثاق و عقد و پیمان او وفا کردن کار جوانمردان است، ونقص عهد و شکستن پیمان نشانه نقص ایمان است.

امام زین العابدین (رح) گفت: فتوت عبادت رحمن و مخالفت شیطان است.

امام جعفر صادق (رح) از شقیق بلخی پرسیدند که فتوت چیست؟ گفت: یا امام اگربدهد شکرکنیم و اگر ندهد صبر کنیم.

امام جعفر صادق (رح) گفت: سگان مکه و مدینه نیز همین عادت دارند. شقیق گفت: شما بفرمایید، امام جعفر صادق (رح) گفت: اگر بدهند بذل کنیم واگر ندهند شکر کنیم.»

امام موسی (رح) فرمود: فتوت ترک تکلف کردن است و آنچه در خانه باشد برای مهمان حاضر آوردن است.»

سلمان فارسی (رض) فرمود: فتوت انصاف دادن است و انصاف ناستودن» در عصر امویان معنی فتوت وسعت یافت و جنبه های مختلف مردانگی و مروت را شامل شد. حضرت معاویه بن ابوسفیان (رض) در تعریف فتوت گفته است: فتوت آنست که دست برادر را بر مال خویش کشاده داری وخود طمع در مال او نکنی. و با او به انصاف رفتار کنی و از او انصاف نخواهی، وخود پیرو او باشی و پیروی از او چشم نداشته باشی و جفای او برتابی وخود بدو جفا نکنی، و نیکویی اندک او را بسیار شماری و نیکویی خود را بدو اندک دانی»

جعفر خلدی گفته: «فتوت کوچک شمردن خویش و بزرگ داشتن مسلمانان است» ابوعبدالله بن احمد مغربی گفته است: «فتوت نیکویی خلق است با کسی که بدو بغض داری و بخشیدن مال است با کسی که در نظر تو ناخوش است و رفتار نیکو است با کسی که دل تو از او می رمد»

شیخ ابوعبدالله محمد بن ابی المکارم معروف به ابن معمار حنبلی بغدادی که ظاهراً قدیمترین فتوت نامه از وی است در کتاب خویش موسوم به (کتاب الفتوه) چنین گوید:

«امام جعفر صادق از پدرش واو سرانجام از جدش روایت کرده است وگوید: رسول الله (ص) گفت جوانمردان امت مرا ده علامت است:

۱- راست گویی

۲- وفا به عهد

۳- ادای امانت

٤- ترک دروغ

٥- بخشودن بر یتیم

٦- دست گیری سایل

۷- بخشیدن آنچه رسیده است

۸- احسان

۹- خواندن مهمان

۱۰- حیا

ازحسن بصری روایت کرده اند گفت: دراین آیت مفهوم فتوت(جوانمردی) جمع آمده است : قوله تعالی:(ان الله یأ مربا لعدل والاحسان وایتای ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکروالبغی یعظکم لعلکم تذکرون.

(ص۹-۱٤- فتوت نامه سلطانی)

میر سید علی همدانی درتعریف ازفتوت می نویسد: « شیخ حسن بصری (رح) فرمود که فتوت آن است که دشمنی کنی با نفس خود.»

« فضیل بن عیاض(رح) فرمود: که فتوت آنست که فرق نکنی که نعمت توکی می خورد. جنید(رح) گفت: که فتوت (جوانمردی)دادن عطا وباز داشتن بدیست یعنی حقیقت فتوت آنست که چندان طاقت داری وجود راسبب خیر و احساس وواسطه راحت بنده گان حق سازی»

عبدالله تستری گفت:که فتوت (جوانمردی) متابعت سنت است یعنی (اخی) باید که هیچ سنتی از سنتهای رسول الله (ص) را فرونگذارد. (بزرگترین سنتی از

سنتها حقارت دنیا است پس هر (اخی) که دنیا را یا اهل دنیا را بزرگ دارد مقام فتوت از وی درست نیاید.»

«بایزید قدس الله سره فرمود که فتوت (جوانمردی) آنست که هر چه از تو به دیگری برسد اگر چه بسیار بود آنرا اندک شمری و هرچه از دیگری بتو رسد اگر چه اندک بود آنرا بسیار دانی.»

ابو حفص حداد (رح) فرمود که: فتوت آنست که خداوند در قرآن برای پیغامبر (ص) خود فرمود: یا محمد(ص) بگیری یعنی نگهداری صفت خشم و در گذر از برادران خود گناهان ایشان و مکافات به نیکی کن و بر گرد از جاهلان یعنی جهل ایشانرا به جهل مقابله مکن.»

(ص ۱۶۲- ۱۶۳ و ۱٦٤ زنده گانی و روزگار اندیشه پوریای ولی و پهلوان محمود خوارزمی)

«فتوت (جوانمردی) در لغت به معنی جوانی و جوانمردی و مردمی است و آن یکی از مقامات عارفین و مراحل طریقت و تصوف است و در اصطلاح این طایفه اسم است برای مقام دلی که از صفات نفسانی صافی شده باشد و آنرا بر سه درجه کرده اند، ولی بعد ها علی التحقیق در قرن ششم فتوت طریقه مستقل و دارای شرایط و ارکان و تشکیلات جداگانه بوده که با تصوف تفاوت بسیار دارد و در حقیقت طریقه عیاران که مسلماً در اواخر قرن دوم وجود داشته واصول و روش مخصوص در زنده گانی داشته اند با مقداری از اصول تصوف به یکدیگر آمیخته و فتوت بوجود آمده است.»

(ص ۷ – مقاله بدیع الزمان فروزانفر به نقل ازکتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

« شیخ پوشنجی گفته است: فتوت چشم پوشیدن از کارهایی است که از روی اکراه باشد وانجام دادن کار هایی است که از روی کمال میل و علاقه قلبی باشد.» «نجم الدین زرکوب میگوید که: فتوت سه نوع است:

۱- فتوت زبانی

۲- فتوت دل

۳- فتوت چشم»

« لغت فتوت چندین معنی دیگرپیدا کرده: یکدفعه به معنی حسن اخلاق آمده است، و شامل فضایلی است مانند: «بزرگواری، علو طبع، سخاوت، رشادت» که انتظار آنرا از یک فتی حقیقی داشته اند، دفعه دیگر به معنی اجتماعی از جوانانی که به مرور زمان هم عقیده شده و فضایل و خصایص مذکور را وظیفه خود دانسته اند، یعنی به معنی اتحادیهٔ جوانان به کار رفته است.»

(ص۱۳۲ – مقاله فرانتس تیشنر به نقل ازکتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

آقای داکتر محمد جعفر محجوب در مقدمه فتوت نامه سلطانی می نویسد: «فتوت تصوفی است عوامانه و راه و رسم های آن ساده وعملی و در خور فهم پیشه وران وصنعتگران و کشاورزان و خلاصه عامه مردم است. از همین رو کاشفی «علم فتوت» را شعبهٔ ازعلم تصوف خوانده است. پدید آمدن و رواج ، رونق فتوت بر اثر جریان های اجتماعی خاص بوده است.»

«فتوت در مسلک تصوف اهمیتی به سزا دارد و در تعریف آن گفته اند: «فتوت (جوانمردی)، پاک بازی است، جوانمردی بت شکنی است و هیچ بتی بالا تر از بت نفس نیست. یا گفته اند فتوت(جوانمردی) آزاد زیستن است خدایت آزاد آفرید، آزاد باش ازین جهت است که آنرا یکی ازشرایط سلوک وپیشه انبیاء واولیاء دانسته اند. ودرباره اش کتب ورسایل فراوان نوشته اند.»

(ص- ۱۳۶- مقاله سید صادق گوهرین به نقل ازکتاب آیین جوانمردی هانری کربن).

« درفرنگ زبان تاجیکی درباره اصطلاح فتوت آمده است: فتوت را به معنی جوانمردی، سخاوت، کریم گرفته است وبرای روشنی بخشیدن به این سخن خود ازشعرونثربزرگان سخن نکته های آورده است:

زتوفتوت وازمهتران درود وسلام

زتومروت وازکهتران دعا وثنا

(معزی)

« جوانمردی یکی ازاصطلاحات زبان دری ودرعربی معادل آن(فتوت) و(اخی) اند که درسده های میا نه مرادف کامل همدیگر گردیده اند.

(کتاب آیین جوانمردی ازقربان واسع)

آنچه که واژه عربی (فتوت) ولغت فارسی دری(جوانمردی) برآن اطلاق می شودازخصوصیات فرهنگ اسلامی است که هم مورد توجه وعلاقه پژوهندگان علوم دینی است، هم مطمع نظرفیلسوفان وجامعه شناسان.

(ازمقدمه کتاب آیین جوانمردی نوشته هانری کربن)

« مسلک جوانمردی بربنیاد داعیه مردم دوستی استوارمیباشد، همانطوریکه ازنامش پیدا است کژروی وکژاندیشیرا مردود شمرده ویاری وهمدردی را مرجح دانسته است آنست که بادژخیمان وستم پیشگان سرناسازگاری دارد.

ازخصوصیات مهم جوانمردی نرمی ومردمی وراستگوئی است. افلاطون راستی را اصل وسرآغازهمه چیز های خوب می شمارد، همچنان که دراوستا نیزدارنده همه چیزهای خوب وراستی خوانده شده است وآن اصل سرچشمه نیکی ها به شماررفته است.»

« مشتقات گوناگون کلمه جوانمردی(فتوت) ده باردرقرآن کریم آمده است همچنان درخبراست که رسول الله(ص) نشسته بود. سائلی برخواست وسوال کرد، رسول الله(ص) روی سوی یاران کرد وگفت: با وی جوانمردی کنید. حضرت علی(رض) برخواست ورفت، چون بازآمد یک دیناردداشت وپنج درم ویک قرص طعام. رسول الله (ص) گفت یا علی این چه حال است؟ گفت یا رسول الله (ص) چون سائل سوال کرد بردلم بگذشت که قرصی دهم، بازبه خاطرم بگذشت یک دیناربه وی دهم. اکنون روا نداشتم که آنچه به خاطرم فراز آمد وبردلم بگذشت نکنم. رسول الله(ص) گفت(لافتی الا علی) جوانمردنیست مگرعلی .»

(مقدمه فتوت نامه سلطانی ازداکترمحمد جعفرمحجوب).

« باید گفت که اصطلاح جوامردی بدون ارزیابی کلمه(فتوت)، (اخی) و(عیار) معنای کاملی به دست داده نمی تواندزیرا اصطلاح فتوت درگوهرخود خیلی پهنا داشته لذا بررسی وتحقیق که دربالا درمورد کلمه فتوت صورت

گرفت بجا بوده یکی ازلوازم جوانمردی آن است که برادربه سخنان برادرخود گوش دهد.»

(نهج البلاغه)

گویند استبداد طبایع را نرم ولطیف سازد وآن باشد که این معنی ازفقدان جوانمردی حاصل شود نه ازفقدان بد خوی ونیزگویند استبداد فرمانبرداری وانقیاد به مردمان آموزد وحق آن است که این انقیاد ازترس وجبن باشد نه به اراده واختیار.»

(۱- ص-۱۲۵- طبعیت استبداد نوشته عبد الرحمان کواکبی ترجمه عبد الحسین میرزای قاجار)

(۲- ص-۹۳- عیاران و کاکه های خراسان)

بهرخود گرمی جزسردی نیست

سردی آیین جوانمردی نیست

چند روزی زقوی دینان باش

درپی حاجت مسکینان باش

شمع شو که خودراسوزی

تابدان بزم کسان افروزی

بابد ونیک نیکو کاری ورز

شیوه یاری وغمخواری ورز

ابرشو که چون باران ریزی

به گل وخس همه یکسان ریزی

همچودیده به سوی خویش مبین
خویش را ازدیگران بیش مبین
بت خودرابشکن خواروذلیل
نامورشوبه فتوت(جوانمردی) چون خلیل
بسط کن برهمه کس خوان کرم
بذل کن برهمه دینارودرم
بازکش پای زآزارهمه
دست بکشای به ایثارهمه
هرچه بخشی به کسی بازمجوی
دل زاندیشه آن پاک بشوی
عیب بینی هنرچندان نیست
هدف قصد هنرمندان نیست
(سبحهٔ الاسرار)

(۱- سرچشمه تصوف درایران نوشته سعید نفیسی. تهران، ۱۳٤۳.)
(۲- تاریخ بخارا تالیف نرشخی ترجمه احمدبن محمد بن نصرانصاری)
(۳- ایران درزمان ساسانیان تالیف کریستن سن.)

جوانمردی اصحاب کرام

« اصحاب کرام درفضایل اخلاق ونیکوئی ورحمت ورأفت وجودوسخاوت وعلم وحکمت وجوانمردی وعدالت وبشردوستی وهرچه صفات نیک اخلاق

حمیده است، به سان گنجی که همه بشریت را تاابدبسنده است ومشعلی که روشنی آن تاجهان است خاموش نگردد ودرامتداد زمانها ومکانها رهکشای آنها می باشد که می خواهند به فلاح ورستگاری وسعادت چه دردنیا وچه درآخرت دست یا بند بارزترین خصلت صحابه کرام محبت بی پایان آنها نسبت به خداوند وپیامبراش وعشق وعلاقه مفرط شان به اتباع ودنباله روی رهبرعظیم بشریت وایمان راستین شان به دعوتی بود که پیامبربزرگ الهی بیرق آنرا بلند کرده ودرراه آن جهادمی کرد.

محبت به خداورسولش هم نوعی ازجوانمردی است که مثلش را سراغ کرده نمی توانیم. محبت به خدا ورسولش که انسان را متقی ودیندارمیسازد، انسان متقی ودیندارهرگزبه کارهای خلاف شرع واخلاق مبتلا نمی گردد ومنحیث یک فرد صالح جامعه شناخته شده وانسان صالح وخدا پرست یارمظلوم ودشمن ستمگروشیطان بود. صحابه کرام همه جوانمرد بودند وازجوانمردانگی آنها تاریخ اسلام داستانهای زیاد به خاطردارد.»

(الرحیق المختوم تالیف مبارکپوری)

جوانمردی انبیاء(ع)

« انبیاء(ع) بیش ازهمه وهرطبقه درفتوت پیش رفته اند وفتوت ایشان برترازهمه است وتمام جوانمردی ایشان را است.»

(مقدمه فتوت نامه سلطانی)

« جوانمردی که اساس آن سخاوت است خصلت بهشتیان بوده انبیاء راازاین خصلت بیشترنصیب بود. چنانچه آدم(ع) مبداء نبوت ومظهرآن بود وبعدازوی حضرت نوح(ع) نه ونیم صد سال جوانمردانه به خاطراشاعه توحید درمیان قوم خود زحمات رامتحمل شده وباوجود آنکه قومش به دعوت وی اعتنا نکرده نا جوانمردانه باعث آزارواذیت اومی شوند، همچنان بعدازوی دیگرانبیا نیزبه دعوت حق پرداخته وحتی همه دراین راه قربانی شده اند.

ابراهیم(ع) که قطب نبوت بود همچنان وی مبداء فتوت ومظهرآن است وهرپیغمبری که بعدازوی آمد متابعت اوکردند (اتبع ملة ابراهیم حنیفاً)، پس علمی که مبداء آن ابراهیم خلیل الله باشد درشرف آن چه توان گفت؟»

(ص۵و۶- همان کتاب)

جوانمردی(فتوت) دراعراب

الف: دراعراب جاهلی

« مامنکرآن نیستیم که درمیان مردم اعراب دوران جاهلیت، کارزشت ورذیلت های وجود داشته که عقل سلیم ووجدان وشعورآن را ردمینمود وبه آن صحه نمی گذاشت ولی باید گفت : که درمیان ایشان اخلاق ستوده نیزوجود داشت که انسان را به شگفتی وامی دارد وآن سجایای حمیده حسب زیرخلاصه می گردد:

۱- کرم وجوانمردی

« اعراب دوران جاهلی دراین خصلت پسندیده مسابقه کرده وبه آن افتخارمی کردند وتقریباً نیمی ازاشعارجاهلی خودرا به ستودن خود یا دیگری به سبب کرم وجوانمردی اختصاص داده اند، چنانکه مردی وجود داشت که درشدت سرما وگرسنگی، مهمانی که به خانه اش می آمد واومال دیگر جز شترش نداشت که درحقیقت زندگی اووخانواده اش را تضمین می کرد ولی انگیزه و غرور جوانمردی اورا وامی داشت که برخواسته وآنرا برای مهمانش ذبح کند.

همچنان اززمره نشانه های جوانمردی آنها یکی این بود که دیت هاوتاوان های دهشت آورراخود به دوش می گرفتند مثلاً هرگاه جنگی رخ می داد شخص سومی، دیت کشته هاراکه ازیکی طرفین جنگ کشته شده است وسبب جنگ شده بود... بدوش می گرفت، مشروط براین که جنگ را متوقف سازند و... تابه این وسیله جلوخونریزی را بند نمایند وبه این کارخویش را ستوده بردیگرمهتران وسروران فخر می نمودند.

۲- بنت الکرم

« ازنتایج وآثارجوانمردی اعراب دوران جاهلی یکی هم این بود که به آشامیدن شراب فخرمی کردند، نه براین که شراب خود موجب افتخاراست بلکه چون وسیله ای بود برای جوانمردی وکرم واسراف را برای انسان آسان می نمود وازهمین رو درخت تاک را بنام(بنت الکرم) چنانکه دراشعارجاهلیت این موضوع به کثرت دیده می شود.

عنتربن شداد عبسی درمعلقه اش می گوید که ترجمه اش این است:

چوگرمای نیمروز کاسته شد

با پرداخت دینارهای سره، جام با ده نوشیدم

با جام بلورینی که خطوط برجسته داشت،

با دست چپ، ازابریق سیمینی که سربه مهربود،

آنگاه که بیاشامم مال باخته ام، درحالیکه،

آبروی من سرشاراست وازکاربازنمی ماند،

وچون به خویشتن آیم ازبخشش فرونمی گذارم،

همان گونه که ازسجایا وبزرگواری های من آگاهی.»

۳- سود قمار

« هم چنان ازآثارکرم ایشان این بود که با قمارسروکارداشتند، زیرا آنان تصورمیکردندکه قماروسیله ای ازوسایل کرم است، چه آنان سود آن را برای مساکین طعام می دادند. ازاین رو میبینید که قرآن سودقماروشراب را نفی نمی کند، بلکه میگوید (واثمهما اکبرمن نفعهما) سوره بقره آیه۲۱۹.) وگناه آندوشراب وقمارازسودآن بیشتر است.

٤- وفا به عهد

« درنظراعراب جاهلی عهد وپیمان دین و وجیبه بود که به آن سخت پابند بودند وکشته شدن فرزندان وویران شدن خانه ها ی شان رادراین راه آسان می

شمردند. وداستانهای مسعود شیبانی وسموال بن عادیا وحاجب بن زراره تمیمی برای تذکربسنده است.»

۵- عزت نفس

« عزت نفس وخود داری ازپذیرش ذلت وزبونی، که ازآثاران شجاعت، غیرت وواکنش سریع شان بود، ایشان به محض اینکه واژه رامی شنیدند که ازآن بوی ذلت وخواری به مشام می رسید دست یه شمشیر برده وجنگ های خانمان سوزی رابرمي انگیختند ودراین راه ازفدا کردن جان خویش دریغ نمی کردند.»

٦- تنفیذ واجرای تصمیم ها

« آنان به محض اینکه به کاری اقدام می نمودند که درآن بزرگی وافتخارمشاهده می نمودند، دراین مسیربه پیش میرفتند وهیچ مانع نمیتوانست آنان را ازسیر درآن بازدارد وجان خودرادراین راه به خطرروبرومی ساختند.»

۷- برده باری

« ازجمله برده باری، تأنی ووقاربود که به آن خویش رامی ستودند لیکن این صفت درآنان کمیاب بود، آن هم به دلیل آنکه بسیار شجاع بودند وبه سرعت. اقدام به جنگ می نمودند.»

۸- امانت داری

((از ان زمره سادگی و بساطت زندگی صحرا نشینی و الوده نشدن به آلایشهای تمدن و نیرنگ های آن بود که از نتایج آن امانت داری و پرهیز از خیانت بود))

۹- راستی

((در اعراب دوران جاهلی راستی و صداقت به پیمانه وسیع اثر کرده بود که به راستکاری و راستی اهمیت زیاد قایل بودند، باداشتن همچو اخلاق و موقعیت جغرافیاوی جزیرهٔ العرب نسبت به جهان سبب شد که خداوند آنانرا برای بدوش کشیدن بار رسالت جهانی و رهبری امت انسانی و جامعه بشری برگزیند چه این اخلاق هر چند پاره ئی از آن آنگیزه ای برای پیدایش شر و فساد می شد و حوادث غم انگیز رابار می آورد ولی فی نفسه اخلاق گرانبهای بود که منافع عمومی را برای جامعه انسانی پس از مقداری اصلاح به ارمغان آورد و این همان کاری است که اسلام آنرا انجام داد))

(از ص- ٦١-٦٥- کتاب الرحیق المختوم تالیف مبارکپوری)

۱۰- بخشندگی عبداله بن عبدالمطلب

((پدر پیامبر گرامی اسلام (ص) را نیز به بخشندگی و کرم ستوده اند. او وقتی به سن (۱۵) سالگی جهان فانی را پدرود می گفت و آمنه زوجه اش وقتی خبر فوتش را شنید بهترین مرثیه ای برایش سروده گفت:

« کرانه بطها از ابن هاشم تهی ماند

« او در میان بانگ و خروش (دوستان و وابستگان) در بستر گور آرمید،
« مرگ ها او را فرا خواندند و او آنرا پذیرا شد،
« و درمیان مردم همچون پسرهاشم کسی را برجانگذاشت،
« اوه (چقدر اسفبار بود) شامگاهی که تابوت او را بردوش کشیدند،
و گروهی بسیار دست به دست می کردند،
« اگر چه مرگ و سرنوشت او را در ربود و به زندگیش خاتمه بخشید،
« ولی حقاکه او مردی بخشند ه و پرمهر بود و گذشت زمان کارنامه های درخشانش رازدوده نمی تواند.»
(ص - ۷٦- همان کتاب)
(۱- حلف الفضول یا پیمان جوانمردان در ردیف (ح) دیده شود)

ب- فتوت (جوانمردی) در اعراب دوره اسلامی:

« نخست پیامبر اسلام حضرت محمد مصطفی (ص) در میاره قوم خود باداشتن خصلت های شرین، اخلاق پسندیده و شمایلی نیکو برگزیده بود، او جوانمرد ترین و خوش اخلاق ترین شان بود در همسایگی و هم پیمانی از همه آنان ارجمند تر، در حلم و برده باری بزرگتر، در سخن راستگوتر، نر مخوتر، پاکدامن تر، نیکو کردار تر، ودر پیمان پای بند تر و در امانت داری امین تر بود چنانکه قومش او را امین نامیدند و او همانگونه که خدیجه (رض) نقل می کند چنان بود که باربرجای مانده را بدوش می کشید به فقیر و در مانده کمک می

کند و مهمان را احترام می نمودند، در امور حق همیاری و همکاری می فرمودند.

بخاری از جابر (رض) روایت می کند: چون خانه کعبه دوباره نبا می کردند پیامبر (ص) و حضرت عباس (رض) سنگهارا انتقال می دادند، عباس (رض) به رسول الله (ص) گفت: شلوارت را بلند کن تا ترا سنگها اذیت نکند، ولی آن حضرت بی هوش برزمین افتاد در حالیکه چشمان شان برآسمان دوخته شده بود، چون به هوش آمد می فرمود: شلوارم، شلوارم و شلوار شانرا محکم به تن شان کرده بود زیرا جوانمردان (اهل فتوت) دور شدن شلوار را عیب دانسته در پوشیده نگهداشتن اندام، مخصوصه توجه خاص دارند و شلوار را سمبول عفت و ناموس دانسته از آن بکمال جدی حراست می نمایند.

حضرت محمد (ص) هرگاه کاری خوبی را مشاهده می کرد برآن همزاهی می کرد ورنه به انز و او گوشه گیری که به آن آشنا بودند برمی گشتند»

(ص- ۹٤ و ۹٦ الرحیق المختوم تالیف سیف الرحمن مبارکپوری ترجمه عبدالله خاموش هروی)

حضرت ابوبکر (رض) حضرت عمر (رض) حضرت عثمان (رض) حضرت علی (ک) و دیگر اصحاب کرام از زمره مسلمانانی بودند که بخاطر دعوت اسلامی انواع و اشکال مختلف تکالیف را تحمل کرده تا آخرین رمق حیات از آن دفاع کردند، اینان جوانمردانی بودند که انصاف می دادند و انصاف نمی ستودند و در یاری مظلومین از همه پیشتر می شتافتند»

۱- پناه دادن

((چنانکه اعراب مخصوصا قریش را در جاهلیت رسم بوده هرکس نزد کسی میرفت و پناه میخواست آنرا پناه داده می گفت او در امان من است، بعد از اسلام نیز این شیو پابر جا و پناهنده را امان می دادند چنانچه حضرت عمر وقتی بعد از مسلمان شدن بیمناک بود ابو عمر وعاص بن وائیل سهمی آنرا در جوار خویش گرفته امانتش دادند و عاص بیرون آمد و دید که مردم وادی را پرساخته اند و عاص گفت کجامیروید؟ گفتند پیش پسر خُطاب که از دینش برگشته است عاص گفت: کسی نمی تواند متعرض او شود همان بود که مردم برگشتند.

رسول الله (ص) بعد از باز گشت از طایف بخاطر داخل شدن به مکه و در امانشدن از شر مشرکین از (اخنس بن شریق و سهیل بن عمرو) پناه خواستند آنها معذرت خواستند ولی معظم بن عدی ایشانرا پناه داده برسرشتر خود سوار کرده فریاد می زد که ای گروه قریش بدانید که من محمد (ص) پناه داده ام وای بر انکس که از شما بروی تجاوز نماید رسول الله (ص) بر حجرالاسود رسید و آنرا بوسیدند و عدی و فرزندانش باشمشیرهای کشیده ایشانرا احاطه تا آنکه داخل خانه اش کردند، رسول الله (ص) این کار معظم را بیاد داشتند چنانکه در مورد اسیران بدر فرمودند هرگاه معطم بن عدی زنده می بود در مورد این جسد های بدبو و متعفن با من صحبت می نمود و حتما آنرا باز می گذاشتم.

وقتی حضرت عثمان (رض) از طرف پیامبر اسلام (ص) بعنوان سفیر بسوی قریش گسیل می شوند تا آنکه در بلدح از کنار قریش گذشت و گفتند کجا میروی گفت مرا رسول (ص) برای چنین و چنان فرستاده است گفتند: شنیدم و

برای انجام کار خود برو، همان بود که و بان بن سعید بن عاص در برابرش برخاسته و به او خوش آمد گفتند و پس او را بر اسب خویش سوار نموده پناه داد تا آنکه به مکه رسیدند»

۲- صبر و پائیداری

« حضرت محمد (ص) به اوج شرف و بزرگی رسیده بود و در عفت و امانت وراستی و تمام کارهای نیک به مقامی ارجمند رسیده نه تنها دوستان بلکه دشمنانش در آن شک نمی کردند و سخنی از ایشان شنیده نمیشد جز آنکه به حقانیت و راستی آن یقین می کردند همان است که یارانش در شدید ترین شرایط صبرو پائیداری را از دست می دادند و انگیزه که صبر و پائیداری را ارجمند می ساخت نخست داشتن ایمان بخدا یکتا و دوم رهبری و قیادتی که دلهای به او عشق می ورزید بوده است»

(همان کتاب)

« چنانکه در شعری آمده است:

صورت او شیرازه و هیولای هر پیکر است

و مقناطیس (آهن ربا) دلهای مرد ان است

سوم احساس مسولیت و چهارم ایمان به آخرت و رستاخیز پنجم قرآنکریم. ششم مژده های کامیابی و پیروزی، این انگیزه ها آنرا به صبر و پائیداری در برابر اذیت و آذار و عفو و گذشت و مغلوب نمودن نفس وامیداشت از اینرو گامهای شان در دین ثابت ماند و از شهوت رویگردان شدند و برای رسیدن برضای حق

و اشتیاق به بهشت همت گماردند آنست که مسلمانان جوانمرد صبر و پائیداری را در قرون اسلامی سرلوحه خویش قرار داد و از زمره فضایل و نشانه های اولیه یک فرد که مدعای جوانمردی دارد محسوب میشد.

۳- پیمان برادری در میان مسلمانان

« ابن قیم می گوید: پس از آن رسول الله (ص) در خانه انس بن مالک (رض) در میان مهاجرین و انصار پیمان برادری بسته که این ها تودتن بودند نیم شان مهاجر و نیم دیگر از انصار، این پیمان در میان آنها بسته شد، برمواسات برای اینکه به جای اقارب نسبی پس از مرگ از هم دیگر ارث می برند و این حکم تا هنگام غزوه بدر ادامه یافت که آیه مبارکه (خویشاوندان و اقارب نسبی به یکدیگر سزاوار تر اند، نازل شد وارث بردن از همدیگر را رد کرد در حالیکه عقد برادری و اخوت را در جای خود تائید نمود، همچنان گفته شده که آن حضرت (ص) بار دیگر در میان خود و مهاجرین برای بار دوم عقد و پیمان برادری بستند در حالیکه آنچه در تاریخ ثبت شده است همان پیمان نخستین است.

مفهوم این برادری همان گونه که امام محمد غزالی گفته این بود که عصبیت های جاهلی ازمیان برداشته شود وعصبیتی جزبرای اسلام نباشد واینکه امتیازات نسب ورنگ ووطن نابود گردد که کسی برکسی جزبه تقوی وجوانمردی برتری نیابد. رسول اکرم(ص) این اخوت وبرادری را به الفاظ خشک وبی جان مطرح نکردند بلکه آنرا عهدوپیمانی نافذ العمل قراردادند که با جان ودل پیوند داشت.

این پیمان سلام وشادباشی نبود که برزبانهاجاری باشدبدون آنکه نتیجه واثری برآن مرتب گردد. بلکه عواطف ایثار، غمخواری ومحبت به این پیمان آمیخته بود بنابرآن انصارثروت خودرا به برادران مهاجر تقسیم کردند. ازابوهریره(رض) روایت است که گفت: انصاربه پیامبر(ص) گفتند این نخلستان را درمیان ما وبرادران ما تقسیم نمایند فرمود خیر: درمراقبت ا زآن همکاری کنید وماشمارا درمیوه های آن شریک می گردانیم گفتند شنیدیم وفرمانبریم.

(ص- ۳۰۱و۳۰۵- همان کتاب)

٤- پیمان تعاون وهمبستگی اسلامی

« همان گونه رسول الله (ص) به عقد مواخات وبرادری میان مسلمین اقدام نمود، معاهده دیگری نیز بست که به وسیله آن تمام آنچه را که انگیزه های جاهلی وکشش های قبیلوی به شمارمی رفت نابود ساخته وبه ساختاریک جامعه جوانمردان اسلامی زمینه را فراهم گردانید که فشرده آن چنین است:

این نامهٔ است ازسوی محمد پیامبر(ص) درمیان مومنین ومسلمانان قریش ویثربی وکسیکه ازآنان پیروی کند وبه ایشان پیوند وبا آنان به جهاد بپردازد:

۱- اینکه آنان سوای مردم دیگر یک امت به شمار میروند.

۲- مهاجرین قریش مطابق حالت گذشته شان دیت همدیگررا می پردازند ودرمیان مومنین فدیه رهائی اسیر خویش را به گونه پسندیده ومنصفانه ادامی شود وهرقبیله انصارمطابق گذشته دیت خودرا می پردازند وهرگروهی شان

درمیان مومنین اسیرخویش را به شکل پسندیده به پرداخت فدیه ازاسارت رهائی می بخشند.

۳- مسلمان نیازمند درپرداخت فدیه ودیت کمک نمایند.

٤- درمقابل تجاوزمسلمانان همگی متحدانه عمل می نمایند.

٥- اینکه مسلمان درمقابل کشتن کافرکشته نمی شود.

٦- اینکه مسلمان کافررا ضد مسلمان یاری نمی دهد.

۷- اینکه پیمان وعهد خدا یکی است وناتوان ترین مسلمان کسی راکه بخواهد پناه دهد.

۸- اینکه یهودی ها که ازما پیروی میکنند به آنان مانند مسلمان یاری رسانیده می شود. نه برآن ظلم می شودونه برضد شان کسی را تحریک وکمک می شود.

۹- اینکه صلح مسلمانان یکی است وهیچ کس به تنهائی باکسی صلح کرده نمی تواند بلکه نظرهمه مسلمانان شرط است.

۱۰- اینکه مومنان با یکدیگروابسته اند به سبب خونی که درراه خدا می دهند .

۱۱- اینکه هیچ مشرکی نمی تواند مانع مسلمانی یکنفرشود ویا مال وفردی ازقریش را پناه دهد.

۱۲- اگرمسلمانی راکسی بکشد وشاهدان گواهی دهند دربرابرش قصاص می شود مگراینکه وی مقتول را راضی سازد.

۱۳- روا نیست که مسلمان گناه کاررا پناه دهد یا یاری رساند زیرا درروزقیامت بروی نفرین وخشم خدا ثابت است که ازاوفدیه وعوض پذیرفته نمی شود.

۱٤- اینکه درکاری اختلاف کنید بازگشت آن به سوی خدا ورسولش (ص) است.

ص- ۳۰٤و۳۰٦- همان کتاب)

٥- مهمان نوازی

« رسول الله (ص) به آموزش وپرورش وپاکسازی روان های ایشان توجهی شب وروزی نموده وآنان را برای انجام مکارم اخلاق ترغیب فرموده برآداب دوستی وبرادری وبزرگی وشرف وعبادت وطاعت تربیت می دادند، مردی ازایشان پرسید که کدام اسلام بهتراست؟ یعنی دراسلام کدام عمل بهتراست؟ فرمودند (اینکه طعام دهی وسلام کنی برآنکه اورا می شناسی ویا نمی شناسی).

عبد الله بن سلام(رض) می گویند: چون رسول الله (ص) به مدینه تشریف آوردند، آمدم وچشم برچهرهٔ مبارک دوختم ودرنتیجه دانستم که سیمای او، سیمای دروغگویان نیست، واولین سخن شان این بود که: (ای مردم سلام را پخش کنید وطعام دهید ورابطه خویشاوندی رامرعی بدارید وشب هنگام که مردم خوابیده اند نماز گذارید، به سلامتی به بهشت داخل می شوید.

آن حضرت(ص) می فرمود: (هرمسلمانی که با وجود برهنگی جامه ای برتن مسلمانی کند خداوند تن اورا ازدیبای بهشت می پوشاند وآنکه با وجود گرسنگی مسلمانی گرسنه را طعام دهد خداوند به اوازمیوه های بهشت ارزانی

می کند وهرمسلمانی که باوجود تشنگی مسلمان تشنه را سیراب می کند خداونداوراز(ریحق مختوم) شراب ناب بهشت سیراب می کند.»

(ص- ۳۰۶- ۳۰۸- همان کتاب)

۶- رازداری

« یکی دیگرازاصل جوانمردی همان رازداری است که بعدازآنکه به دین مبین اسلام مشرف می شوند ازپیشتر بیشتربه رازداری پرداختند زیرا رسول گرامی همیشه درحفظ اسراربا صحابه ومسلمانان توصیه فرمودند وآنها نیزبه پیروی ازآن حضرت رازداری را شعارخود گردانیده بودند ازجمله صحابه حذیفه (رض) را پیامبراسلام به نام(صاحب سر) رازدارمی نامید وبسا رازهای که میان نبی(ع) واوموجود بود تادم مرگ حفظ کرده بود.

۷- شبگردی

« یکی دیگرازخصلت های جوانمردان مسلمان مخصوصاً حضرت محمد(ص) شبگردی بود، مطابق آن کثر سریه های او ازطرف شب به حرکت می افتادند وبرق آسا به منزل مقصود رسیده با فتح وپیروزی برمی گشتندواین عادات را مسلمانان بعدًاردوره های اسلامی شیوه کاروبرنامه جنگی خویش ساخته به تربیت غازیان راه دین ازطرف شب پرداخته آنهارا شبگرد می ساختند تادرغزوات چون صدراسلام ازآن استفادده کرده پیروزمند باشند. غزوه نجران وسریه زید بن ثابت ازنمونه های بزرگ ازشبگردی زمان محمد(ص) شمرده می شود.

۸ -- حسد

« حضرت رسول خدا(ص) می فرمود: با همدیگر کینه توزی مکنید وبه یکدیگر حسد نورزید وبه همدیگرنورزید وبه همدیگرپشت نکنید وای بندگان خدابا هم برادرباشید وبرای مسلمانی روا نیست که بیش ازسه روزبا برادرش ترک مراوده کند.»

(صحیح البخاری)

۹- عیب پوشی

« مسلمان برادرمسلمان است براوستم نمی کند واورا به دشمن تسلیم نمی کند وآنکه مشکل مسلمانی را بگشاید خداوند مشکلی ازمشکلات روز قیامت اورا می کشاید وآنکه عیب مسلمانی را بپوشاند خداوند عیوب اورا درروز قیامت می پوشد».

(مشکاة المصابیح – متفق علیه)

۱۰- مراعات حقوق همسایگی

« مومن آن نیست که سیر میخورد وهمسایه اش درکناراوگرسنه است.آن حضرت (ص) امت اسلامی یرا به اتفاق توصیه فرمودند وفضایل آنرا به گونه ای برمی شمارند که دلها به شوق به سویش به پروازدرمی آمد.

۱۱- ام المساکین

« حضرت زینب بنت خزیمه(رض) زوجه مطهرپیامبراسلام به مسکینان شفقت ورحمت زیاد می نمودند که به نام (ام المساکین) شهرت یافتند.

همین طوراکثر بیبیان بیان رسول الله (ص) به جود وبخشش بی نظیر بوده وبه امانت داری، راستی، صداقت، رازداری، عیب پوشی، مهمان نوازی ودیگرخصایل که یک جوانمرد زن مومن به آن متصف است دارا بودند، عفت وشرافت آنها است که قرآن به آنها مادران مومنین گفته است وصلی الله علی سیدنامحمد وعلی آله وازواجه واهل بیته وصحبه وسلم.»

سیرجوانمردی دراعراب بعد ازخلفای راشدین

« این خوی گرامی بعد ازدوره خلفای راشدین درمیان مردم حجازوغیره سرزمین های اسلامی رونق بیشتر پیداکرد وگروه گروه درنواحی مختلف امپراطوری اسلامی جوانمردان ظهورودرخانقاه ها ولنگرگاه ها ومهمان خانه ها گرد هم آمده مکتب بزرگ فتوت را به میان آوردند ودرساختار جامعه جوانمردان چنانکه (خانم المپتون) درکتاب خود آورده است سهم فعال گرفتند، امیرالمومنین حضرت معاویه(رض) همیشه ازصفات نیک واخلاق جوانمردی وصف کرده است ودردوران خلفای اموی آثارفتوت ظهوروتوجه عامه بدان معطوف می شود تا اینکه درزمان خلافت الناصرالدین الله خلیفه عباسی به شکل رسمی دردولت عباسی پذیرفته شده وخود خلیفه شلوارفتوت رادربر می کند وواقعاً یک جامعه عظیم ازجوانمردان ازشرق تا غرب امپراطوری عباسی درحال تکامل می رفت.

درابتدااهل فتوت جماعتی بوده اند ازدراویش وفقراکه ازصدراسلام به سرعت عجیب رو به ترقی وکثرت گذاشته بودند ومردم را به رعایت اخلاق

حسنه وترک عادات ذمیه واداشته مرام وآداب واحکام وعلایم خاصی داشته اند که آنهارا درکتبی به نام(فتوت نامه) گرد می کرده اند وازاین فتوت نامه ها بعضی نسخ آن هنوزهم موجود است.

خلیفه ناصرالدین الله درسال(۵۷۸هـ) به دست مالک بن عبدالجبارشلوارفتوت پوشید ودرصددبرآمد که جمعیت فتوت گویا به سلیقه اسواران فرنگی که درشام به جنگ های صلیبی اشتغال داشتند وبه طبقات نیزمنقسم بودند تحت نظم واداره نظامی بیاوردومثل فرسان عرب وشوالیه های صلیبی ازایشان جمعیتی درست کند وخودرئیس وفرمانده آن طایفه باشد، بدین ترتیب امراوسلاطین اطراف راکه پیرواوبودند به قبول لباس فتوت خواند. ازآن به بعد درتمام بلاد اسلامی اهل فتوت ترقی وتکثیرکرده ودرهرشهرودیارجوانمردان وجود داشتندوبه سجایای نیک معروف ودرراستی وصداقت وایمان داری ودفاع ازمظلوم وجهادشهره آفاق شده هرکس افتخارمی کرد که وی درجرگه جوانمردان عضویت داشته باشد. درممالک عربی به آنها(فتی) ودرترکیه(اخی) ودرخراسان(جوانمرد) ودرماورالنهربه آن آلوفته ودرافغانستان کنونی گاهی به نام (کاکه) و(**بنه خوان**) نیز یادشده اند

(همان کتاب)

جوانمردی اعراب افغانی

اعراب افغانستان که ازبقایای همان فتیان وجوانمردان بغداد انددرتمام نواحی داد ازمردانگی وبخشندگی زده درب قوشخانه ایشان بروی مهمانان بازوایشان

راباخوشروی زاید الوصفی پذیرائی می کنند، اعراب افغانی درسمت شمال ومشرقی امرارحیات دارند، فداکاری های این مردم درسه جنگ افغان وانگلیس وهم درآوان جهاد مقدس نمایانگر مردانگی وشجاعت اعراب افغانی است چنانکه گفتیم درطول تاریخ کشورما به (اسواران عرب) که امپراطوران وشاهان درقشون خود استخدام می کردند مطالب زیاد است ودرتاریخ بیهقی، سیاست نامه نظام الملک، تاریخ طبری ، تاریخ بخارا وتاریخ بغداد تکراراً آمده است. ازجوانمردان بنام عرب دوران خادم دین رسول الله دروادی ننگرهاربسیار نام برده شده که ازآن جمله برادران جوانمرد شاه میروزمیرکه ذریعه عناصرمخالف خادم دین رسول الله درکامه محاصره وبعد ازمقاومت شدید ذریعه تعهد قرآنی ازقلعه بیرون آورده شده ناجوانمردانه به شهادت رسانیده میشوند.(الله اکبر)

جوانمردی د رخت انجیر

« وقتی الله تعالی سهوه آدم (ع) را دید خلعتش را از تن بیرون کرده برهنه می شود و به آدم (ع) کسی در پوشانیدن ستر عورتش کمک نمی نمایند و تنها درخت انجیر است که برای پوشانیدن ستر عورت آدم شاخهای خود را بائین کرده می گوید از برگهای من که پهن و عریض است استفاده کن ، تعالی به درخت انجیر عتاب خطاب می کند:

من کشیدم خلعتش را از سرش

چون ندیدم لایق آنرا در برش

تو برفتی خلعتش دادی چرا؟

لطف کردی خلعتش دادی چرا؟

چون درخت این لفظ ها از حق شنید

لرزه اش افتاد همچو برگ بید

پست شد بردرگهش سجده نهاد

پس زبان معنوی را برکشاد

کی شده برعاصیان فریاد رس

صد گناه از ما و یک لطف از تو بس

من به آدم کرده ام نیکی خویش

هیچ از نیکی نیامد بدی به پیش

زانکه گفتی در ازل ای بیغرض

نیک راهم نیک می باشد عوض

پس خداوند بدرخت انجیر بخاطر جواب

جوانمردانه اش سه چیز خلعت بخشید (تابدان باشد در این عالم عزیز:

اولش او را در اتش نفگند

بهر هیزم شاخ او را نشکند

پس دوم آنست در هر کار او

فارغ است از تیشه نجار او

هم سوم آنست کورا دانه نیست

در میان بشته ها زوشانه نیست»

(فتوت نامه ناصر سیواسی به نقل از کتاب آیین جوانمردی استاد قربان واسع تاجیکی)

جوانمردی در ملیت پشتون

«جوانمردی در فرهنگ و ملیت بشتون عملا وجود دارد و فولکلور آن از اصول فتوت مملو است. دیوان و آثار خوشحال خان ختک و دیگر شاعران و نویسندگان بشتون در همه جاداد از جوانمردی زده شده و در همه ای اسکان بشتون نشین، (میړتوب، سخاوت، د مشرانو عزت او د پښتونولي هر یو دود) اصول جوانمردی در آن بوضاحت دیده می شود مثلا:

چه نه تدبیر لري نه حوانمردي لري
تل به په کار کشي د مخ زر دي لري
(ارمغان خواشحال خان ختک)

ځویه دود مه شه چه ځوانمرد نه وي
مرد د تیکلي مرد د نبرد نه وي
ناموس داري
چه د ننګ او ناموس اندوه ئي نه وي
د هغه سړي به نه وي احترام
غیرت
که همت او حمیت او غیرت پکښي وي
تر خشته به بهتر ګني غلام
(خوشحال ختک)

مردي او نامردي
د مرد او د نامرد تر منځ میل نه وي
تفاوت ئي په زړه دي یا په کام
چه د بل ترلاسه ورغي د بل شو
مرد به خپل لري دخپل فکر زمام

انتقام
څو وانخلي د غلیمه انتقام
مرد نه خوب کانه خوراک کا نه آرام
(خوشحال ختک)

توره
چه په ذات ئي پلارنیکه توره وهلي
پري جوریږي کار د توري صمصام
(خوشحال ختک)

مرد
پاک وي په ژبه به پاک وي په ژمنه
(خوشحال خان ختک)

نمک شناسي
که پند زما مني نمک حرام مه شه
تر ډیرو جوته طعام مه شه

جوته طعام خوراک د سپو دي
غصه به زړه کښي په دا کلام مه شه
(خوشحال خان ختک)

میره
میره ئي مه بوله ښځي نوم پري کیږده
چه د جنګ غشي ورباندي وردنه وي
(خوشحال خان ختک)

بدنظر
ښه سړي د چا په بدو نظر نه کا
که څوک بد ور سره کاندي دوي به ښه کا
(خوشحال خان ختک)

سخي
مړني چه بي وسله شو به څه کاردي
چه سخي سري توانګر نه وي هم هیڅ
(خوشحال خان ختک)

سخاوت
چه ګټل خوړل بخښل کا خان هغه
چه توره لري د توري خوان هغه
(خوشحال خان ختک)

وسله

چه مین به وسله نه وي
مردي نه وائي د ځان ته
(خوشحال خان ختک)

حرمت انبیا (ع)

انبیا تر محمد (ص) پوري معلوم دي
لکه ستوري تر آفتاب پوري معلوم دي
(خوشحال خان ختک)

مردان

مردان هغه دي چه همتناک وي
د ننګ په کار کي چست و چالاک وي
کارچه آغاز کا انجام ئي فرض ګني
به زړه هم پاک وي په خله هم پاک وي
(خوشحال خان ختک)

جهاد اصغر

«یعنی سلاح برداشتن و جنگ با کفار، (وجاهدوا فی الله حق جهاده) سوره حج آیه ۷۸.

ترجمه: و در راه خداوند جهاد کنید طوریکه حق جهاد کردن است.

جهاد باید از هر جهت مکمل، خالص و جامع باشد، هر نیرویی که در بندگی خداوند ایجاد مزاحمت می کند از پا در آورده باشید. خواه اگر نیروی نفسی خود باشد یا نیروی خارجی، آدمی باید به نحو شایسته از پروردگارش اطاعت کند و در جهاد نیز می باید در رراه اعلی کلمه او تعالی و امحای کفر و الحاد مبارزه کند، پاک ساختن زمین خداوند از دژخیمان کفر و فتنه و نجات دادن ملل واشخاص مظلوم از چنگال های ظلم و استبداد، کار نامه بس سترگ است. خداوند همچو مردان را بشارت بهشت داده است. در مقابل جهاد آنها، عبادتها و ریاضت های اهمیت خود را می بازد، و این همه امتیازات به آن مجاهدینی داده می شود که زنده گی شانرا بعد از جهاد شان به راه مستقیم استوار نگهداشته اند. و پس از جهاد به هیچ گناهی ملوث نشده باشد؛ نه اینکه بعد از آنکه به برکت جهاد به قدرت رسیده، دست به چور و چپاول و برای احراز مقام و جاه و کرسی به برادر کشی اقدام و مال و ثروت فراوان را به ظلم و جور و یا به غدر وخیانت به دست اورده و به خرید بلند منزل ها در شهر ها می بپردازد و این را فراموش کند که دی چه بودم و چه می خوردم و امروز این همه پوشاک و خوراک آیا مرجع قانونی دارد یا خیر؟»

چنانکه گفتیم برخی از مجاهد نما های بی فرهنگ که بخاطر جمع اوری مال و متاع در صف مجاهدان در آمده بودند، غیر اصولی از بودیجه جهاد پول دزدیده به خرید خانه و زمین و باغ می پردازند و هم به عقد چندین زن بزور و جبرپرداخته به مجرد آمدن فشار از جانبی راه غرب را پیش گرفته ، در آنجا پول دزدیده خود را در بانکها ذخیره و پس انداز می نمایند، اینگونه اشخاص نه مجاهد بودند، بلکه دشمنان جهاد و اسلام و جواسیس امپریالیزم سرخ و سیاه و همسایه گان مغرض بوده برای بد نام ساختن تحریک جهاد ودعوت و تبلیغ اسلامی مزدور شده و کار خویش را هم به درستی به انجام رسانیدند و درنهایت جهاد صادقانه ملت متدین وخداپرست ما را بدنام ساختند تا اینکه زمینه استیلای غربیان را فراهم کردند، اینبار هم قربانی بس عظیم را ایجاب می کند تا ملت و کشور ما به استقلال برسد و استقلال و ازادی نعمتی است بزرگ و غرور آفرین. شاد و رحمت خداوند باد به آنکسانی که بخاطر همچو آرمان ناب جان های شیرین خود را فدا ساخته دشت و دمن وطن را به خون خویش رنگین می سازند. وه که چه زیباست جان دادن در راه حق.

جهاد اکبر

«یعنی نبرد با نفس اماره تا انسان بتواند به آزادی حقیقی و کمال معنوی برسد. پیامبر اسلام (ص) فرموده است. « ورجعنا من الجهاد اصغر الی الجهاد الاکبر» یعنی ما از جهاد اصغر برگشتیم، اینک هنگام جهاد اکبر است. مولوی جلال

الدین محمد بلخی رومی این موضوع را در مثنوی شریف چنین نغز بیان کرده است:

ای شاهان کشتیم ما خصم بیرون
ماند از آن خصم برتر اندر درون

جهاد جوانمردان

«روزی پهلوان امیر حمزه دلتنگی نشان داد. پهلوان نوذر عیار سبب پرسید و پهلوان امیر حمزه گفت: ای برادر نوذر عیار زمانی اسیت که ما را فراموش شد که برای چه مقصود زنده ایم، تنها کارمان همچو حیوان خورد و خواب گشته... نوذر عیار سخن او را قطع کرده گفت: این کسالت و بطالت دامنگیر من هم شده، همانطوریکه خودت گفتی ما را مقصود از زندگی فراموش گشته، دلیل آن هم اینست که در این دستگاه به آب و علف خوش رسیده ایم وتنبل و بیکاره از آب در آمده ایم ونه خدایی ونه دینی، نه مرامی و نه راهی که سزاوار زنده گی یک انسان واقعی است. ما عبث در یک نقطه درمانده و ایستاده ایم، بی حرکت و بی جهت داریم سراپا می پوسیم و آنگاه انتظار داری که کسالت و دلتنگی روح ما را نخورد و دل مرده نگردیم...

پهلوان امیر حمزه گفت: نوذر عزیز بگو که سخن از زبان ما می گویی، دل مرا زنده کردی و به مقصود نزدیکم ساختی، نوذر گفت: ای رفیق بگوی که خدای تو کیست؟ امیر حمزه جواب داد: خدای من آنست که مرا آفرید تا با عقیده در مقام انسانی به کار و کوشش و پیمودن راه کمال این جهان را آبادان و

برای حق و عدالت و اشاعه اخلاق جوانمردی و نیکی در پرتو توحید و سنت محمدی (ص) عاشقانه جهاد کنم.

نوذر گفت پس تا زمانیکه همرو نیستی، جهاد در راه خدا نمی کنی وکسی را به اسلام دعوت نمی نمائی و در ساختار اخلاق جوانمردانه با مردم سعی نمی نمایی مدعا و دینی نداری، و هرگاه فردی را موحد و پیرو طریق رسول الله (ص) و مومن به صفات مردانگی چون راستگویی، صداقت، امانتگری، صبوری و برده باری و حافظ نوامیس ساخته باشی واقعاً تو مسلمانی ومدعایت هم درست است.

امیر حمزه گفت بخدا که از این ساعت در راه خدا و اسلام واشاعه توحید وسنت و پراگندی اخلاق جوانمردی و حق وعدالت جهاد خواهم کرد.

نوذر گفت: ای امیر منم مثل تو که چند صباحی بود، دین اسلام و دعوت به خدا پرستی را در این چراگاه از یاد برده بودم باز بتو تجدید عهد می کنم و با تو همراه می شوم و از دعوی و گریوان پارگی بخاطر احراز مقام و جاه صرف نظر کرده کمر به جهاد می بندم تا بندگان مظلوم که در همسایه گی ما زیر بار ستم ستمگران مشرک می سوزند و می سازند رها و آزاد سازم و دمی آرام نگیرم.»

(ص- ٤٢- و ٤٣ عیاران با ویژه گی های پهلوانی ازتاریخ اجتماعی و قومی ایران، تألیف کاظم کاظمین)

جیونین

«باید گفت اصطلاح جوانمردی در ادبیات روزگار ساسانیان به تندیس «جیونین» به چشم می خورد» ص۱٤٥. کتاب آیین جوانمردی قربان واسع تاجیکی)

چ

چاوش

«نقیب و پیشرو»

چراغ پنج فتیله

«جوانی که میخواهد تازه بعد از شاگردی به جامعه جوانمردان داخل شود، استاد شد در محفل و مراسم کمر بستن چراغ پنج فتیله را روشن می کند.و آن اشاره به قصه حضرت موسی (ع) است. و شب وادی ایمن و آن پنج انگشت موسی (ع) چون چراغ تابان شد. واشاره بدان باشد که هر قدم در راه طلب نهد چون موسی (ع) زود به مقصود برسد.»

(۱- ص ۱٤۰ فتوت نامه سلطانی)

(۲- ص ۱۲۹ کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

چرب دستی

«نظامی گنجوی هنگامیکه قهرمانان واقعی خود را وصف می نماید ویژه گی های اصطلاح سیما های جوانمردان را از قبیل زیرکی، چابکی، (چرب دستی) شیرین کاری را نیزنشان می دهد. مانند:

هست ناموری بکشور روم
زیر کی کو ز سنگ سازد موم
چابک و چرب دست و شیرین کار
سام نسل و نام او سیمنار
(ص- ۱۸۲ همان کتاب)

چله جوانمردان

«بعد از خدمت چهل روز که آنرا محمد ریاض خان دانشمند پاکستانی (چله جوانمردان) خوانده است اگر مطلوب خدمت طالب را می پسندد، او را سزاوار وابسته گی به این جمعیت بی باک میدانست، پس از ابراز نظر موافق او را به نام (فرزند) یاد میکرد.»
(ص- ۱۲۹ همان کتاب)

چمچه عیاری

«علامه یی بود که عیاران حاضراند برای مردم آشپزی نیز کنند.»
(ص ۵ عیاران و کاکه های خراسان)

چوب تعلیم

« در قدیم کنه سواران موقع تعلیم دادن روش ورزش و فنون کشتی به ورزشکاران و یا نقل سرگذشت پهلوانان سلف و یا خواندن اشعار متضمن فتوت،

مانند نقال های قهوه خانهای چوبی در درست می گرفتند که آنرا (چوب تعلیم) می گفتند، چنانچه میر نجات اصفهانی در مثنوی (گل کشتی)خود گفته است:

افرین باد به گفتار خوش کهنه سوار
آن پسر خوانده پوریای ولی در همه کار
لنگ بر دوش چو آید به میدان
چوب تعلیم به کف وای به حال رندان

..(ص- ۲۳۳ تاریخ و فرهنگ زور خانه)

چوب دست عیاری

«عیاران در جایی که به سمت قاصد و نامه بر می رفتند همیشه با خود چوب دستی داشته اند که در بین این چوب سوراخی موجود بود و آنها نامه های خود را در بین آن می گذاشتند و این یکی از وسایل پنهانکاری آنها در زمانه های پیشین به شمار می رفت.

قاصدان و پیک های عیاران و جوانمردان سرزمین الینا یا نورستان قدیم نیز امسای می ساختند از چوب گیاهی بنام (کمای) یا **kamai** و آن که نرم بود کاویده اشیاء که می بایست پنهان کرد در آن می گذاشتند و واپس با براده آن سر امسا را پر می ساختند، این نوع امسا ها خیلی سبک و وسیله مهم پنهانکاری به شمار میرفت.

الینا هاییکه اسلام نمی پذیرند و در مقابل لشکر بسیار بسیار قوی مجاهدین مقاومت می کردند درحفظ اسرار جاهد بوده سعی می کردند که از نظام جنگی

آنها دشمن خبر نشود، بنابران پیک های تیز پای خود را که بنام (اپلندو) یا (پوکون) خوانده میشدند از میان دره های تنگ و عمیق و جنگل زار های انبوه و توتل های پر برف از یک منطقه به منطقه دیگر همیشه در حرکت و قبایل مختلف را از حوادث و تصمیمات خود اطلاع میدادند و هرگز به افشای راز مبادرت نه ورزیدند ، در صورت دستگیری خود را به دیوانگی و گاهی هم با خنجر عیاری که در کمر داشتند خود را می کشتند.

چوب عمار

«ظاهراً چوبی بوده است که عمار را در آنجا بدار کرده بودند و بدین نام شهرت یافته بود و معمولاً جوانان برای بازی کردن به آنجا می رفتند، و هم ممکن است چوب جوی عمار بوده باشد.

یعقوب لیث به غافل گفت: به پای چوب عمار گذشتی، گفت: بگذشتم گفت: کودکان آنجا بودند، گفت: نه. گفت: الحمد لله و دانست که الفت برجا است و تعصب نیست.»

(۱- ص ۹۵ سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه جلد سوم)

(۲- زنده گانی یعقوب لیث از یزدانیان)

چهار تکبیر

«درویشان، فقرا و جوانمردان در لفظ تکبیر گویند که سنت چهار پیغمبران (ع) است:

۱- تکبیر آدم (ع) است که جبرئیل (ع) بشارت قبول توبه را بر آدم (ع) رسانید و آدم (ع) گفت: الله اکبر.

۲- تکبیر نوح (ع) است که چون کشتی او بر کوه جودی قرار گرفت وچشم نوح (ع) بر زمین بی آب افتاد گفت: الله اکبر.

۳- تکبیر ابراهیم (ع) است که چون جبرئیل (ع) آمد و عوض اسمعیل (ع) گوسفندی را از بهشت آورد گفت: الله اکبر.

٤- تکبیر حضرت محمد مصطفی (ص) است که چون در جنگ بدر سر ابوجهل را پیش وی آوردن گفت: الله اکبر.

بعضی گویند، تکبیر از جبرئیل (ع) وابراهیم (ع) و اسمعیل (ع) مانده است:

چون جبرئیل (ع) دید که کارد درگلوی اسمعیل (ع) مانده وسر به حضرت حق سپرده، جبرئیل (ع) گفت: الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، یک تکبیر برای آمدن خود گفت و یکی برای قوت باطن ابراهیم (ع) که پسر را بدست خود قربان می کرد و یکی برای جوانمردی اسمعیل (ع) که امر خدای را گردن نهاد. اما چون ابراهیم (ع) آواز جبرئیل (ع) شنید کارد از خلق اسمعیل (ع) برداشت و گفت:

لا اله الا الله و الله اکبر، چون اسمعیل (ع) این صورت مشاهده کرد، گفت الله اکبر و لله الحمد.

اکنون نیز مردان راه خدا به شنیدن و دیدن عجایب قدرت خداوند تکبیر می گویند، چنانچه مسافری به قله یی کوهی بر اید تکبیر میگویند. «الله اکبر» و اگر به شهری و دهی در آید گوید «الله اکبر» و در روز عید اضحی نیز مسلمانان در

نماز های خمسه و حین رفتن و باز گشتن از نماز عید مطابق سنت ابراهیمی تکبیر گویند.

الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد.»

(ص - ۷۲ ـ ۷۳ فتوت نامه سلطانی)

ح

حاتم طایی

« در زمان جاهلیت مردم عرب شخصی را بنام حاتم طایی دریافت می نمایند که سخاوتش تا به حدی بود که عقلها خیره می ماند و او پیوسته به پاشیدن سرمایه معروف بود. آوازه سخاوتش ابتدا در میان قوم و قبایلش شهرت یافت و بعد آهسته آهسته از شهری به شهری و از مملکتی به مملکتی عبور کرد، بنابر این چهره حاتم طایی در افکار قوم های گوناگون همچو رمز تجسم سخاوت، برده باری، مهمان نوازی، جان نثاری، سعادتمندی و دادگری معمول و مشهور گردید.

رودکی شاعر تاجیکی گوید:

حاتم طایی تویی اندر سخا

رستم دستان تویی اندر نبرد

تمام قلم کشان ذوق وادب هزار ساله ما در مورد ذکر سخاوت پیشه گی حاتم طایی و کارنامه های او خبر میدهند، شیخ سعدی در اثر بی نظیر خویش بوستان سه حکایت در شناخت حاتم و حاتم پیشه گی او می آورد.

حکایت اول بر آنست که شاه میخواهد سخاوت حاتم را سنجش کند، قاصدی نزد او می فرستد و از او صد شتر سرخ موی و پیشانی سفید تقاضا می

کند و حاتم ازاین نوع شتران گرد آورده و به شاه ارسال می کند. چون شاه از این سخاوت پیشه گی حاتم اطلاع حاصل می کند تمام شتران را زر و سیم بار کرده واپس به حاتم می فرستد. حاتم شتران بار دار را به صاحبان شتر واپس می دهد.

حکایت دوم آنست که حاتم اسب بسیاری زیبایی داشت واز نظر دور نمی کرد، روزی قاصدی بخاطر سنجیدن سخاوت حاتم بدرخواست اسب می رود، این وقت ایام سرد و بارنده گی بود و حاتم بخاطر عزت زیاد آن مهمان اسب را کشته برایش کباب می سازد و فردای آنشب که تقاضای اسب را می کند او میگوید، ای کاش قبلاً برایم می گفتی که آن اسب را برای مهمانی تو نمی کشتم.

حکایت سوم آنست که آوازه سخاوت حاتم سرمایه داران و پادشاهان را ناراحت می ساخت و روزی پادشاهی بخود اندیشید چاره برهم زدن نام حاتم را در نابودی جسمانی وی میداند. یکنفر مفلس را به اجرای این کار می گمارد، آن شخص وقتی به ملک عرب رسید و در زاده گاه حاتم با مردی خوش چهره روبرو شده او را پذیرش نمود و بخانه خود آورد و با لطف و مرحمت هر لحظه وقت آن مهمان را خوش می ساخت. مرد اندیشید خوب مردی است که به این راز خود را مطرح کنم و درعلاج مهم خویش از وی یاری بخواهم. چون حاتم از مقصد مهمان اطلاع یافت دروازه را بست سرخود را پیش آورد و حاتم بودن خود را به مهمان معلوم کرد و گفت زود باش سر مرا از تنم جدا کن و بگیر و برو تا بتو مردم و قوم من ضرر نرسانند و آن سودی را که بخاطرش به این رنج

گرفتاری بر خوردار گردی، آن مفلس از چنین برخورد جوانمردانه به پایش افتاد و توبه کرد و به نزد شاه بر گشت و واقعه را حکایت کرد. شاه دانست که سخاوت حاتم طایی ساختگی نیست، بلکه این صفات مغز اندر مغز او جایگیر شده است.

از مطالعه حکایات فوق نسبت به سخاوت حاتم طایی به نتایج زیر میرسیم:

۱- سخاوت حاتم، سخاوت یک انسان غنی و دارا نسبت به هم خیلان نه بخاطر شهرت بوده است.

۲- سخاوت حاتم خاصه خود او است، زیرا اگر طبیعتاً چنین خصلت نیکو در سرشت و ضمیرش نبودی خود را گروگان (حکایت درخواست) اول نمی گذاشت.

۳- سخاوت حاتم بیرون ازغرض و ریا بود.

« وقتی حاتم طایی وفات کرد و اورا دفن کردند چون قبر وی نزدیک سیل بر بود و خطر آن میرفت سیلاب قبر حاتم را ویران کرده از بین ببرد، پسر وی خواست تابوت وی را در کدام محل دیگری دفن کند، وقتی سر قبر را می کشاید می بیند که تمام اعضای بدن حاتم طایی پوسیده شده جز دست راست آن، مردم متحیر ومتعجب می شوند، در میان آنها صاحبدلی بود و او این معنی دریافت و به مردم گفت: جای حیرت نیست که او بدین دست به سایلان عطا کرده بود و حتماً بوسیله خیر و کرم دست راست وی سلامت مانده است.

آنگاه که دست کافر بت پرست بوسیله عطا از پوسیدن نجات می یابد وچه جای تعجب است که همگی تن مومن خداپرست بخاطر (جوانمردی) و احسان به مخلوق خدا از سوختن در دوزخ ایمن شود.

«سخاوت حاتم عدل بی بازگشت، عدل بدون غرض، عدل بدون اندیشه های نالایق، عدل بدون تخت و جاه، عدل بدون مقاصد پشت پرده، عدل بدون نذر ها و نیاز هاست. آن عدل بخاطر بزرگداشت هم خیلان، عدل است بخاطر پاسداری گوهر تابان، عدل است که بخاطر پاسداری نیاکان، عدل است بخاطر نگهداشت پیمان، عدل است، بخاطر نام نیک و جاویدانی که یکسان و همه گان، عیان و بیان و روان است.»

(۱- ص ۲۳۸کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی،)

(۲- کتاب جواهر الاماه)

(۳- اخلاق محسنی تألیف ملا حسین واعظ کاشفی سبزواری)

دولتیان رخ ز جهان تافتند
دولت باقی ز کرم یافتند
(اخلاق محسنی)

دود دوزخ نبیند هیچ سخی
بوی جنت نیابد هیچ بخیل
(ناصر خسرو بلخی قبادیانی)

حاجی عبدالمتین نورستانی

یکی از جوانمردان و سخاوت پیشگان سرزمین نورستان شرقی الحاج عبدالمتین نورستانی است که از قریه سمنک (اتټي) نزدیک گرم چشمه علاقه دیوانه بابا ولس والی برگمتال بوده و زایرین که برای استحمام در آب گرم چشمه می آمدند از آنها به گرمی استقبال می کرد. او از جمله جوانمردان بنام (دور خود در آن نقطه دور افتاده وطن بود که بمردم و مجاهدین سمت شمال افغانستان سجایای نیک وی خوبتر معلوم است. او هستی خود را برای مسافرین وقف کرده و تلاش می کرد که مشکل هر مسافر را به خوشرویی برآورده سازد.

اری نام نیک همچو سخاوتمندان خدا پرست در دل تاریخ ثبت و برای نسلهای آینده (اولوگوئی) جوانمردی و در رشد جریان اخلاق جوانمردی اثر مثبت را داشته اند.

خانم الحاج عبدالمتین محترمه اختر پی پی یکی از جوانمرد زنان نورستان او هم شب و روز در خدمت مهمانان و از آنها به پیشانی باز پذیرایی می کرد، عمر خود را در سخاوت پیشه گی صرف کرده روزی هم بی مهمان غذا صرف نمی کرد، لذت زندگی را در داد و دهش پنداشته، مردم نورستان شرقی با او احترام و مادر بزرگ خطاب می کنند، شهرت حاجی عبدالمتین هم بیشتر از ناحیه همین زن داد گر و مهمان نواز بوده و اصلاً مشوق شوهر گرامی خود در امر بخشنده گی و مهمان نوازی بوده است.»

(راوی دگروال غلام الله خان آمر امنیت ولایت نورستان)

در سرزمین (الینا) نورستان قدیم همچو زنان سخاوت پیشه در دامنه تاریخ گذشته زیاد وجود داشته اند که به مرور زمان حتی به مقام ماورای بشری رسیده و در معابد آن وقت مورد ستایش قرار می گرفتند؛ چون: (پروکام)، دختر (اوتا) و اماو (ویگاری) از سرزمین مسوی دره مجگل نورستان غربی و (پشاشی) که مردم پارون (شوپو – پشکی) از آن ستایش بعمل آورده می پرستیدند. و (سوگا) دختری جوان با موهای طلایی و چشمان آبی که (ایمرا) خدای کل با او ازدواج می کند و پسری بنام (همیندو) داشت، همچنان زن دیگری بنام (مونی) به اثر خدمات و جوانمردانگی به صفت اله مبدل می شود، و زن دیگر بنام (دیزانی) است که به اثر بخشنده گی و کار های خارق العاده مورد ستایش وتکریم قرار می گیرد و در میان مردم پارون قبل از اسلام مقرب و مردم پشکی پارون یک هفته دیزدانی را به رقص و سرود می پرستیدند و به آن دیزانی ناچ می گفتند. همین طور صد ها زن را در طول تاریخ نورستان قدیم سراغ داریم که در اثر سخاوت پیشه گی و مهمان نوازی و جوانمردی به مقام های بلند رسیده کار نامه های آنها سینه به سینه نقل شده است. مقاومت سرسختانه مردم نورستان قبل از اسلام در مقابل دشمنان کثیر و نیرومند بیشتر به همکاری زنان زحمت کش و صبور [illegible] قوام گرفته است.

زنان [illegible] های دور افتاده در میان کوه ها و دره های عمیق و جنگل زار ها کار کرده در تقویت اقتصاد روستایی متکی بخود منطقه موثر و عفت و پاکدامنی را شعار خود قرار داده، مردانه مشغول خدمت بودند.»

(۱- مذهب قدیم نورستان، تألیف علی احمد معتمدی.)

(۲- سیر تاریخ جوانمردی در سرزمین الینا یا نورستان قدیم از محمد حیدر الینایی)

حاصل فتوت

« ۱- عفت، ۲ شجاعت، ۳- حکمت، ٤ – عدالت.»

(مقاله پرتو بیضایی کاشانی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

حد جوانی

«خورشید شاه گفت: ای پهلوان جوانمردی چند حد دارد شغاد پیل زور گفت: حد جوانمردی از حد فزون است، اما از آن چه فزونتر است، هفتاد دو طرف دارد و از آن دو را اختیار کرده اند، یکی نان دادن و دوم راز پوشیدن.»

(داستان سمک عیار)

حذیقل بن صبورا

«رجل مومن دوران موسی (ع) بروایت قرطبی و دیگر مفسرین گفته اند از خانواده فرعون بود و نام وی را حبیب گفته است در تاریخ طبری نام وی (خبرک) و به روایت ثعالبی از ابن عباس ،رض) نام وی حذیقل بن صبورا بوده است و حزبیل هم گفته اند.

حذیقل بن صبورا قبطی را گویند پسر کاکای فرعون بوده است در آیه (۲۰) سوره قصص آمده است. که: (و آمد شخصی از آخر شهر شتبان گفت: ای

موسی (ع) هر آیینه روسای فرعون مشورت می کنند در حق تو تا بکشند ترا پس بیرون رو هر آیینه من برای تو از نیک خواهانم.)

حذیقل بن صبورا از زمره جوانمردان دوران موسی (ع) بود که بدون ترس جانب حق را میگیرد و به یاری موسی (ع) علیه فرعون و طاغوت زمانه قیام می کند.»

حرفه عیاری

«از یک عیار تمام می بایست همه کار بر می آمد. و به همه نوع هنر و حرفه وارد می بود، خطاطی، ساز زنی، آواز خوانی، ساقی گری، مشاطه گری، طباخی، جاسوسی، و خبر آوردن از اردوی دشمن و بالآخره دانستن زبانهای مختلف، پزشکی، نجاری، پینه دوزی، پهلوانی، استعمال اسلحه و جنگ کردن وغیره.»

(ص ۲۰ کتاب عیاران با ویژه گی های پهلوانی...)

حرمت لُنگ

«هرگاه دو حریف کشتی گیر پس ازمدتی زور آزمایی هیچکدام به هم غلبه نکنند، پهلوان وارد گود شده و لُنگی روی هر دو آنها می اندازد و حاضرین هم می گویند (حرمت لُنگ) یعنی به احترام لنگ کشتی را به هم ببخشند.»

(ص- ۲۳٤ تاریخ و فرهنگ زورخانه)

حریف

« همتای هر کشتی گیر حریف اوست که اگر غلبه کند گویند حریف شد و چنانچه به هم غلبه نکنند، گویند حریف هستند، یعنی هم زور وهم قدر هستند.»
(ص- ۳٤ تاریخ و فرهنگ زورخانه)

حرکت النفس الزکیه

«حرکتی بود جوانمردانه از جانب محمد بن عبدالله بن حسن در سال (۹۳هـ) در مدینه منوره علیه خلافت عباسی درزمان منصور دوانقی خلیفه ناجوانمرد (برادرش در بصره خروج کرد که بعداً هر دوی آنها از طرف عباسیان ناجوانمردانه به شهادت می رسند.

این دو برادر عالم و متدین و پاک نفس بودند و بنابر این است که محمد بنام (نفس الزکیه) ملقب گشت، این حرکت یک حرکت طبقه مظلوم علیه ظلم یاحرکت علویان یا طالبی ها علیه عباسیان بخاطر انقراض حکومت مستبد عباسی و قایم ساختن حکومت اهل بیت به اساس عدالت اسلامی و اخلاق جوانمردی بود، گویند در حدود دو صدهزار مرد با ایشان در مدینه و بصره بیعت کردند اما به اساس خامی حرکت به شکست مواجه گردید، اکثر علمای وقت به آن پیوسته و همنوا بودند چون (امام ابو حنیفه) وغیره.

مورخین و نویسنده گان اساب ناکامی این حرکت را به اصل های زیر خلاصه کرده اند:

۱- عدم پذیرش مشاوره برادران الزکیه.

۲- خدعه و مکر منصور عباسی

۳- قیادت بی تجربه

٤- خروج قبل از وقت وعجله در آن.

٥- نگریستن مردم به اسباب دنیاوی نفس الزکیه و خلیفه عباسی

٦- داشتن اراده پادشاهی ونه ریختن خون مخالفین.

۷- نداشتن مال ودولت رهبران حرکت.

۸- عدم آماده گی و تربیت لشکری برای جنگ

۹- عدم نفوذ کامل حرکت در عامه مردم

(رساله حرکت النفس الزکیه، تألیف محمد العبده چاپ جامعه اثریه پشاور، ۱۰٤۹ هجری)

حزام

(دیده شود شد)

حزب

«عیاران مرکز تجمع داشتند که آنرا خانه، یا بیت می گفتند، تجمع چند مرکز را حزب و چندین حزب را احزاب می نامیدند و هر یک از این احزاب رهبری داشتند که به او سرهنگ خطاب می کردند.

احزاب و دستاجات عیاران دارای سازمانهای سیاسی بوده که حلقه های آن در سراسر بغداد، خراسان مخصوصاً سیستان با هم زنجیر شده بود و متحداً زیر یک لوا علیه سمتگران و جباران وقت مبارزه می کردند»

(تاریخ و فرهنگ زورخانه)

«حزب عبارت است ا زگروهی که مربوط به یک شخص بخصوص است، فرق میان بیت وحزب اینست که حزب در یک بیت وارد می شود و احزاب باهم وحدت می کنند، در صورتیکه بیوت از هم جدا هستند.»

(ص-۳۵- فتوت نامه شمس الدین آملی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

حزب فتوت

«عیار پیشه گی در عهد اسلامی رونق گرفت و بعد ها با تصوف در آمیخته و به تدریج حزب فتوت یا جوانمردی در اسلام تشکیل یافت. جوانمردی از صفات برجسته جوانان خراسانی (افغانی) و پار دریایی محسوب می شود، شعرا در این باره اشعار زیاد گفتند و جوانمردی و مردانگی را ستودند.

اساس مشی عیاریشه گان و (مملوکان) عرب و (سالوکان) عجمی که همه از طبقه سوم و مردم فقیر بودند در آن بود که حقوق خود را از بیت المال اسلام دریافت می داشتند و درغزوه ها و جهاد ها وحفظ شهر ها از مهاجمات دشمنان و دزدان به دیانت و وظیفه ملی خود عمل می نمودند. گاهی دولت ادای حق آنان به سبب ظالم بودن یا عامل تعلل می کرد، مملوکان وعیاران محقند که حق

خود را ازمردم ثروتمند طلب نمایند و یا در سر راه ها ازمال تجار خمس گرفته و قبض رسید بابت حقوق عقب افتاده ملی خود به آنان بسپارند و در هر صورت رعایت فقرا واهالی شهر سوای ثروتمندان و توانگران از تجار یا عیان، همه وقت مرکوز ذهن عیاران و مملوکان بوده است و غالباً خود را مسؤول فقرا و طبقه سوم می شمردند و به آنان دستگیری و عنایت می کرده اند، مانند احزاب سیاسی واجتماعی، هوادار رنجبران و مردم فقیر و طبقه سوم بوده اند.»

(ص ۱۲۳- مقاله ملک الشعرا بهار به نقل از کتاب آیین جوانمردی از هانری کربن)

«حزب فتوت کارها و کسب هایی را معین کرده بود که به جوانان و (اهل فتوت) مستحب بود که به آن پیشه ها و حرفه ها مشغول باشند، چون سقایی، شاطری، نانوایی، گوشت فروشی (نه سلاخی) و آهنگری، رنگریزی، نقالی، سخن وری، معرکه گیری از جمله کسب های حزب فتوت بود و آنرا عیب نمی شمردند و منافع فتوت نمی دانستند.

(ص ۱۸ همان کتاب)

حسام الدین چلبی

(دیده شود ابن اخی ترک)

حسد

«به مال و جاه کسی رشک بردن و زوال آنرا خواستن، رشک، بدخواهی»

(فرهنگ عمید)

جوانمرد هرگز به مال و جای کسی رشک نبرده، بلکه ازخود به دیگران بذل می کند.

«حسد یک نوع انفعال و اثر پذیری روانی و نفسانی است در مقابل نعمت های الهی بر بعضی بنده گانش که همراه است، به ارزوی زوال آن نعمت.

و یکسان است که شخص حسود این انفعال وواکنش روانی را دنبال کند و تحت تأثیر کینه وخشم در جهت نابودی آن نعمت به سعی وتلاش پردازد، و یا در حد همان انفعال و واکنش روانی توقف کند، چرا که ممکن است شری به دنبال این انفعال پدیدار شود.»

(ص ٦١٦ تفسیر فی ظلال القرآن جلد اول از سید قطب (رح)

حسن ظن بخلق خدا

«جوانمردان به خلق حسن ظن داشته و به حفظ حرمات ایشان می کوشند.»

(از مقاله قاسم غنی به نقل ازکتاب آیین جوانمردی هانری کربن ص ۱۲۵)

حشاشین

« در ایام جنگهای صلیبی دردمشق گروهی جوانمردان سنی مذهب بودند و بر ضد اسماعیلیان مبارزه می کردند، بنام (حشاشین) یادمی شدند»

(مقاله آیین فتوت وعیاری از اسماعیل حاکمی مجله سخن دوره هفدهم سال ۱۳٤٦- ۱۳٤۷ هجری»

حضرت فاطمه الزهرا (رض)

«دختر رسول (ص) پاک، زوجه حضرت علی (ک) مادر بزرگوار حضرت حسین و حسن به علی (رض) بود.

حضرت عایشه (رض) فرموده است که من بعداز رسول الله (ص) در راست گویی هیچ کسی را برتر از فاطمه الزهرا ندیدم. صورت و سیرت و لب و لهجه او خیلی به نبی (ع) مشابهت داشت. در صبر و رضا یگانه دهر بود، اویک مادر نمونه در تمام زنان جهان بود، در ساده گی و حیا و پرهیز گاری سرتاج تمام زنان و آنحضرت در مکه مکرمه تولد و ششه ماه بعداز رحلت پیامبر بزرگ اسلام از جهان چشم پوشید، و از جوانمرد زنان تاریخ است که دراخلاق و اطوار خود به پیامبر اسلام خیلی نزدیک میشد، او تمام کار های خانه را خود می کرد، اب از چاه ان مبارک کشیده مشک در پشت کرده بخانه می آورد که داغهای ریسمان روی سینه مبارکش هویدا می بود و از رحمت هیچگاه شکایت نمی کرد؛ با همسر گرامی اش فوق العاده مهربان وهمکار بود، اینست مادر وجوانمرد زنی که وصفش در زبان نمی گنجد. حضرت فاطمه از جمله چهار زنی است که به گفته پیامبر اسلام بکمال رسیده اند و از همه یی آنها به گفته اکثر مفسرین فاطمه (رض) فضیلت دارد.»

(۱- ص ۱۱۸۹ عزیز التفاسیر)

(۲- ص ٦٢- البوم سوبڑي لوگر چاپ لاهور)

جوانمرد زنان مومن افغانی باید چون فاطمه (رض) برده بار و زحمت زیادی را برای دعوت اسلامی متقبل شوند و خود را فاطمه دوران سازند نه آنکه چون زنان برهنه و بی حیای غرب پابند آزادی بی بند و بار باشند و یا نه چون زنان زندانی شده و پوندیده در کنج خانه مانند زنان دوران فیودالی چاق و فربه گشته عاطل و باطل ملعبه هوس رانان و سردم داران عیاش و اطفای شهوت سرمایه داران خرپول شوند. باید با علم وحیا و حجاب اسلامی برای دعوت اسلامی خود را چون فاطمه و زینبت ها آراسته و با حفظ آبرو و شرافت در برابر ناهمواری و ناهنجاری ها و بدعت وگمراهی و شرک زده گی و غرب زده گی و تعصب جاهلانه مبارزه نمایند تا در افغانستان یک جامعه با امن اسلامی که در آن روحیه جوانمردانگی وجود داشته باشد، قایم و در اشاعه توحید و سنت پیشرو و پیش گام باشند.

حق شناسی

«... و این رسم حق شناسی و یاد کردن استادان و بزرگتران و پیش کسوتان، نه تنها با دقت تمام در زورخانه ها و مراسم ورزش باستانی مراعات میشد، بلکه امروز سایر ورزش کاران و کسانیکه در رشته های مختلف ورزش به تمرین اشتغال دارند و حتی کسانیکه در ادارات و مراکز ورزشی کار می کنند احترام به استاد و پیش کسوت را جزء وظایف می دانند.

(ص ۱۰۳ مقدمه فتوت نامه سلطان)

«عیاران و جوانمردان حق شناسی و پاس آنرا به بهای جان مراعات میدارند مثلاً حق خداوند که او را آفریده و چشم و گوش و زبان وعقل وتمیز خوب و بد بخشیده و هم روزی داده و قدرت زنده گی را برای آدمی عطا کرده از دل و جان به شکران آن می پردازند.

همچنان حق والدین و اقربا وهمسایگان، استادان و حق نمک دیگران رانیک دانسته بدان پای بندی نشان می دهند.»

حق نان ونمک نزدعیاران وجوانمردان

«در باره این اصل که می گوید: بر آن سفره که نان و نمک خورده باشد، بد نکند. باید گفت که مهمان نوازی ونان و نمک دادن خود نیز از اصول جوانمردی است و گفته اند حد جوانمردی از حد فزون است، اما از آن دو را. اختیار کرده اند: یکی نان دادن و دوم راز پوشیدن. بنابر این نان ونمک خوردن وتلافی کردن آن آنقدر میان عیاران و جوانمردان محترم شمرده میشد که در باب آن داستان های زیاد وجود دارد. منجمله داستان از هر بن یحی پسر عم یعقوب لیث در زمان عمرو لیث که از شکار باز میگشت در راه پیره زنی را دید که چیزی در بغل دارد و به شهر می برد، پرسید چه داری پیره زن گفت: سبزی صحرایی از هر گفت بیار تا قدری از آن بخورم و از اسب فرود آمد و قدری از آن سبزی بخورد و بعد از آن با خود به شهر آورد و به نیکویی از آن پذیرایی کرد و ضمناً به پیره زن گفت چه حاجت داری تا بر آورم. پیر زن گفت پسری دارم که فردا قصاص خواهد شد، ازهر فردا نزد عمرو لیث رفت و تقاضای آزاد

کردن پسر آن زن را کرد، عمرو گفت: از توان من بیرون است. ازهر گفت: من نان و نمک مادر قاتل را خورده ام و با او قول داده که پسرش را آزاد خواهم کرد. عمرو گفت: به کسان مقتول مراجعه کن، ازهر کسان مقتول را فرا خواند وآن پسر را در بدل دوازده هزار درهم خرید و از پول خود به آنها پرداخت و آن مرد را آزاد ساخت و بعد این مرد به (مولی الازهر) بنده آزاده شده ازهر معروف شد.

داستان دیگری به عهد عیاری یعقوب لیث نسبت می دهند که شبی نقبی زد و به خزانه ابراهیم بن حسین والی سیستان رفت و زر و جواهر بیشمار بهم بست و چون خواست ازخزانه بیرون شود، چیزی شفاف بنظرش آمد، پنداشت گوهری است، برداشت و جهت امتحان بر زبان زد، نمک بود، به پاس رعایت حق نمک آن همه مال را بر جای گذاشت و بیرون رفت فردای آنروز خزانه دار متوجه شد که خزانه دستبرد گردیده والی چیزی برده نشده است. به امر والی در شهر منادی کرد که هر که چنین کرده ایمن است و خود را نمایان کند، یعقوب لیث به دربار رفت و ماجرا باز گفت، والی بر او آفرین کرد.»

(۱- کتاب یعقوب لیث از ص ۵۵ به بعد.)

(۲- ص ۲۷۰- ۲۷۱- تاریخ سیستان)

در نزد عیاران و جوانمردان نان و نمک دو نعمت بزرگ خداوندی است، بناءً وقتی در قدیم دزد و یا مجرمی را قسم می دادند به نان و نمک می کرد حتماً سزای خود را یافته است و نمک آنکس را که خورده او را رسوا و شرمنده کرده باعث عبرت دیگران میشده است.

در نورستان غربی دره تتین که هنوز دامنه علوم اسلامی طوریکه لازمه مسلمان بود وسعت نیافته بود قسم به نان و نمک میان مردم رایج بود. چنانکه گفته اند در دره تین در سالهای پیش دونفر بنام های سید کریم و گوروش زنده گی می کردند که روزی سید کریم روغن گوروش را دزدی و گوروش پس از یک سلسله جستجو و تلاش دریافت که سید کریم باشنده بزرگ خیل تیتین دزدیده است، به وی پیغام فرستاد که روغن مرا دزدیده یی لطفاً واپس کن و اگر منکری بیا و به نام و نمکم قسم یادکن، سید کریم برایش گفت من دزد روغن تو نیستم و بعد از سه روز بخانه ات آمده صفایی خواهم کرد، آنست که سید کریم روز معین به خانه گوروش رفته و گوروش موصوف از نعمت های خداوند چون عسل، شیر، پنیر، روغن و نان و نمک آورده بالای دستر خوان می گذارد و به سید کریم می گوید: اکنون اختیار داری، سید کریم از آن نعمت ها یک یک لقمه خوردخ سوگندیاد می کند که روغن ترا من نه دزدیده ام و بعد به خانه میرود، گویند سید کریم در همان شب به درد دل مبتلا و جان را به جان افرین تسلیم کرد و مردم همه گفتند که سید کریم را نان و نمک گوروش افشأ کرد.»

چون سوگند جز به اسما و صفات خداوند جایز نیست، بعد از ظهور اسلام عیاران و جوانمردان همانطور به نان و نمک هر کس احترام کرده و رسم قسم خوردن به آنرا ملغی قرار می دهند. زیرا چیزیکه به اسماء و صفات خداوند شریک ساخته شود، شرک است.

چنانکه در حدیث شریف آمده است:

(هر کس سوگند یاد کند جز بنام خدا هر آیینه وی شرک کرده است.)

(حدیث صحیح رواه احمد)

از نبی کریم (ص) روایت است که گفت: ای علی در شروع طعام وآخر آن قدری نمک باید خورد. مفاد این حدیث آنست که نمک ازنظر طبی در هضم غذا موثر است.

«گروه جوانمردان و عیاران را عقیده بر این است که اگر دشمن شان بخانه آنها بیاید واز سفره آنها نان و نمک بخورد به آن دشمن هیچگونه مخاصمت نمی ورزند.

در کتاب منطق الطیر شیخ عطار آمده است که:عیاری دشمنی را دست بسته بخانه خود برد تا گردنش را بزند چون عیار جهت آوردن خنجر رفت زن او پاره نانی را برای او داد وقتی عیار آمد و آن مرد دست بسته را دید که نان می خورد از او پرسید این نان را از کجا آوردی؟

آنمرد گفت نان را زنت برایم داده است، چون عیار این سخن شنید خنجر از دست رها ساخت و گفت: تو نان و نمک ما را خوردی کشتن تو اکنون جایز نیست.

مرد چون بشنید این پاسخ به تمام
گفت بر ما شد ترا کشتن حرام
زانکه بر مردی که نان ما شکست
سوی او تیغ نتوان برد دست
نیست ازنان خوار ما را جان دریغ

من چگونه خون تو ریزم دریغ

(ص ۱۶۷ منطق الطیر شیخ فرید الدین عطار، عطار نیشاپوری)

حقوق و وظایف جوانمردان

«افراد در بین جامعه جوانمردان حقوق و وظایفی دارند. حق یک انسان جوانمرد چیزی است که به وی پرداخته شود و وظیفه او نیز عبارت از چیزیست که او باید بپردازد.

حق و واجب لازم یکدیگر است، هرجا حقی است واجبی نیز هست، بلکه حق دو واجب را لازم میگرداند. یکی واجب بر عموم مردم، که حق ذیحق را احترام کند، دیگر واجب بر خود شخص ذیحق که حق خود را به نفع خود به و نفع دیگر بکار برد، بلکه از نظر اخلاق جوانمردی حق دیگران را نسبت به خود مقدم داند.

مثلاً هر مالک حق دارد که درملک خویش طوریکه دلش بخواهد تصرف کند و لیکن قانون اخلاقی میگوید: مالک نباید در ملک خویش جز به نفع خود تصرف کند، بلکه برای مفاد دیگران از مفاد خود چشم پوشد، یعنی تا اندرجه پایه اخلاقی جوانمردان رسیده که حتی برای هست دیگران در صورت لازم از هستی خود بگذرند.

مثلاً یک فرد حق دارد که تعلیم کند و آزاد باشد و نیز بر او واجب است که حقوق مردم را رعایت کند هرچه بر او واجب است درجامعه خود ادا نماید.»

و حقوق یکفرد جوانمرد را بطور آتی می توان خلاصه کرد:

۱- حق حیات

«هر انسان در جامعه خود حق حیات دارد. اما چون زنده گانی انسان زنده گانی اجتماعی است، حقوق او نیز در بین جامعه وصل شده وتوسط تشکیلات جامعه حفظ می شود. حق حیات نیزمانند دیگر حقوق در برابر خود و واجبات دارد:

۱- اینکه صاحب حق باید حیات خود را محافظه کند.

۲- اینکه آنرا به بهترین صورت به نفع خود و دیگران سپری نماید.

از این معلوم می شود که شخصی که خود کشی می کند هم حیات خود را ضایع می کند و هم واجبی را ترک کرده است که بر ذمه اش بود همچو انسانرا انسان بزدل و ترسو و نامرد گویند.

برمردم واجب است که حیات فرد را احترام کنند و به آن تجاوز نه نمایند. چون حق حیات از مقدس ترین حقوق است، پس کسیکه از این حق کسی را محروم می گرداند مستحق عذاب و انتقام می گردد.

۲- حق آزادی

«کلمه آزادی و حریت از کلمات پیچیده است که معنی های مختلف دارد، از این جهت قدری در اطراف آن غور می کنیم، باید بدانیم که آزادی دو قسم است:

۱- آزادی مطلق

۲- آزادی مقید

۱- ازادی مطلق: آنست که شخص هرچه خواسته باشد اجرا کند، بی آنکه دیگری بکار او مداخله داشته باشد، معلوم است که چین آزادی جز به خداوند تعالی راست نیاید، زیرا تنها او تعالی است که هر چه خواهد می کند و هیچ مؤثر دیگر خواست او را معطل نمی تواند.

اما وقتی که از آزادی انسان سخن به میان می آوریم، نباید که بدان معنی استعمال کنیم. زیرا آزادی انسان ازادی مقید است نه مطلق، که تعریفش را قرآن و سنت کرده است.

۳- حق تربیت:

«هر انسان حق دارد که به قدر توانایی و استعداد خود تربیت شود، نوشتن و خواندن بیاموزد، علم وفرهنگ و هنر کسب کند بدینوسیله قابلیتی پیدا کند، که هم برای خود وهم برای جامعه جوانمردان خدمت نماید.

برای حکومات لازم است که برای افراد ملت اگر فقیر باشند و یا غنی وسایل تربیه را فراهم سازد تا ایشان عضو سالم و صالح جمعیت جوانمردان گشته حقوق و وظایف خود را بشناسند وبه زنده گانی مسعود و اخلاقی آماده گردند.»

هرگاه افراد یک جامعه تربیت یافته باشند مسؤولیت و وظایف خود را بهتر درک کرده می توانند و وظیفه الهیه و وظیفه اجتماعیه و شخصیه را تشخیص کرده در انجام هر یک آماده گی کامل داشته می باشند.

خلاصه وظایف را که یک انسان صالح و جوانمرد به انجام آن مکلف است؛ اینهاست:

۱- وظیفه انسان درمقابل خداوندتعالی

۲- وظیفه انسان درمقابل خودش.

۳- وظیفه انسان درمقابل جسم

٤- وظیفه انسان درمقابل عقل

٥- وظیفه انسان درمقابل مردم.

٦- وظیفه انسان درمقابل فامیل

۷- وظیفه انسان درمقابل وطن

۸- وظیفه انسان درمقابل عالم بشریت.

(ص – ۱ کتاب اخلاق تألیف پوهاند غلام حسن مجددی)

حقیقت فتوت

«یعنی محافظت عهد الله ونگهداشتن عهد خدای تعالی»

(مقدمه فتوت نامه سلطانی)

حکومت اسلامی

«حکومت اسلامی حکومت شخصی و انسانی نیست، بلکه تئوکراسی یعنی الهی است. چنانکه در قران کریم الله (ج) می فرماید: (قل ان صلاتی ونسکی ومحایی و مماتی لله رب العلمین* لاشریک له و بذالک امرتُ و انا اول المسلمین) بگو نماز من و نیایش های من، زنده گی و مرگ من همه برای خدا و پروردگار جهانیان است. او شریک نداردومن بدینها فرمان یافته ام، و من نخستین

کسی از گروه تسلیم شده گانم. درحکومت الهی و تمدن اسلام محمد (ص) برای خود سهمی قایل نیست. حکومت جنبه شخصی ندارد.»

(ص- ۳۶ تبعه اسلام در تمدن جهان، نوشته داکتر صاحب الزمان)

«حکومت اسلامی جهانی و برای کافه بشریت بدون تمیز رنگ و نژاد و زبان است و تمدن آن نیز یک تمدن علم است، فلسفه است، هنراست، حقوق است، تکنولوژی. اسلام پایه گزار پوهنتونها ومدارسی چون (بیت الحکمت) در بغداد و نظامیه بغداد و نیشاپور و از آن مدارس بودند که (اسکولارشب) داشتند. نظامیه بغداد مهمان سرا داشت و دارای پارکینگ بود. برای اسب و الاغ (خر) و قاطر. جوانمردان هم حکومت می اسلامی که در آن قضاوت عادلانه درمیان مردم باشد، می خواهند نه تسلط و فرمان فرد یا عدهٔ از مردم.»

(ص- ٥ حکومت اسلامی و مواد اساسی آن از داکتر سید صادق قوی)

حکیم (انسان آگاه و جوانمرد)

«حکیم صاحب حکمت بزرگ، حکیم ازحکمت مشتق شده و معنی آن (کمال علم) و (افعال خوب) و (حسن عمل) و (یقین) و بعضی میگویند حکیم مبالغه حاکم است. و حکیم آنست که به حقایق اشیا عالم باشد و به اسرار و رموز هر چیز واقف بود و به هر چیز آن ذات واقف شده می تواند که لازوال وهیچ چیزی از آن پنهان نبوده و آن ذات به جز الله تعالی دیگر کسی بوده نمی تواند، بنابر همین وجه به الله تعالی حکیم گویند.

دربنی آدم هم به آنکسی که به باریکی های علم آگاهی داشته باشد، حکیم گفته می شود، اما انسان درحکمت خود محتاج به الله تعالی بوده ولی الله تعالی درحکمت خود محتاج به کسی نیست.

آنکس که به کهنه هر چیزی واقف و لیکن ازذات خداوندی واقف نباشد به آن حکیم گفته نمی توانیم، زیرا اصل حکمت معرفت و شناسی ذات خداوند است، از حکیمان واقعی انبیاء کرام اند که در سوره بقره آمده است و ترجمه آن به شرح زیر است:

(والله تعالی علم وسیع است و به هر کسی بخواهد حکمت می دهد وبه هر کس که حکمت می دهد خیر بزرگ می دهد و به این آنکس می فهمد که صاحب عقل باشد.)

نبی کریم (ص) فرموده است که: حکمت نام بسیاری الله تعالی است. در ابن ماجه وجامع ترمذی حدیثی است که: در بعضی تقریر ها و جادو و بعضی اشعار اثر حکمت ملاحظه شده میتواند.

الله تعالی در تمام مخلوق مخصوصاً انبیآ حضرت محمد مصطفی (ص) را بزرگترین حکیم پیدا کرده است؛ چنانکه در قرآن کریم فرموده است:

(هر آیینه نعمت فراوان داد خدا بر مومنان آنگاه که فرستاد در میان ایشان پیغمبری از قوم ایشان می خواند بر ایشان آیات خدا و پاک سازد ایشانرا و می آموزد ایشانرا کتاب و حکمت و هر آیینه بودند پیش از این در گمراهی آشکارا) آیه ۱٦۳ سوره ال عمران.)

گفتیم که حکیم یکی از نامهای الله تعالی است، ودر آن خواس مهم نهفته است چنانکه هر کس (یا حکیم) همیشه ورد کند الله تعالی دروازه های علم و حکمت را برایش می گشاید واز تکالیف و مصیبت ها خلاص می نماید و در حل مشکلات آن مجرب است و اگر کسی (یا حکیم) را در کاغذ بنویسد و در وقت آبیاری فصل و باغ در آب بشوید زراعت آن از همه افات و بلیات مصئونه و بدون شک غله آن زیاد گردد.»

(ص،۲۰۵- کتاب اسماء الحسنی تألیف استاد فقیر محمد عباس قادری)

«مقصود از جهل بعنوان عامل یک سلسله فساد ها و تبهکاری ها، نقیض (حکمت) است نه (علم) بدان معنی که سقراط بکار برده است. سقراط حکمت را ضامن اخلاق ستوده میداند و معتقد است که حکیم هرگز پستی و جنایت را مرتکب نمی شود و همه مفاسد و معایب اخلاق ناشی از جهل است، مسلماً مقصود سقراط از حکمت نه فلسفه است و نه علوم، بدان معنی که امروز ما از این دو کلمه می فهمیم، سقراط مبارزه سرسختانه یی که آغاز کرده بود با همین دانشمندان فلسفه و علما بود، مگر همانها نبودند که او را به باد استهزا می گرفتند و بالآخره قاضی که او را به مرگ محکوم کرد بیسواد و نادان بود؟ ولی سقراط توده را فاسد میدانست که حکیم نبودند.

مقصود از حکمت خود آگاهی انسانی و اخلاقی فرد، و وجدان بیدار و توانا و سالم انسان است. بگونه ایی که وی را به سادگی در مسیر فطرت و نوامیس خلقت نگاه میداردودر جهت معقول و درست میراند و از انحراف و سقوط و تسلط هوسها و امیال منحط و متجاوز بازش میدارد.

دو انسان یکی عالم و د انشمند پست و خود فروش و جنایتکار که به سادگی و ارزانی در اختیار زر و زور قرار می گیرد و در هیچ پلیدی و زشتی از خود حساسیت نشان نمی دهد.

و دیگری که از علم و اطلاعات بی بهره است، اما در بحبوحهٔ هوسها و تحریک ها و فریبنده گی ها و در مخوف ترین پرتگاه ها چنان استوار و مستقیم گام بر میدارد که گوی دست در دست راهنما و راهبر آگاه و توانا دارد. و چنان است که سراسر وجودش از راستی و شرافت حکایت می کند و از او جز خیر و زیبایی نمی تراود و از چهره اش پرتو یقین و استقامت و استواری و نیکی نمایان است. این دو تفاوت در چیست؟ آن دست پنهانی که در دست وی است چیست؟ می بینیم که دو نیروی وجدان است که اولی یعنی دانشمند علیرغم دانش از آن فاقد است. چنین نیرو وچنین وجدان خدا داد و خود آگاهی و بیداری حکمت است، پیغمبران بزرگ که تاریخ معنویتهای بزرگ انسان را ساخته اند و تمدن های عظیم را بنیاد گذارده اند، همه چوپان وکارگران و پیشه وران بی بهره از فلسفه و علم و حتی غالباً بی سواد بوده اند، چون ابراهیم خلیل الله که در قرآن بنام (فتی) جوانمرد یاد شده از ابوالفتیان است که به امر خدای گردن به قربان کردن فرزند خود نهاد و در عزت مهمان کوشیدند و صد ها فعل جوانمردانه از او و سایر پیامبران (ع) را می توان نام برد که همهٔ آنها نمونه یی ازخود آگاهی انسانی و اخلاقی و وجدان بیدار و توانا و سالم انسان است و آخرین پیغمبری که مبعوث می شرد باز از همان چوپان بچگان محروم از مکتب و مدرسه و علم و فلسفه است و حتی نوشتن نمی داند و کسانیکه در پی این

مصلح اخلاقی میروند، بزرگترین سهم را در دگرگونی اخلاقی و روحی جامعه ها داشته اند ، باز هم از دانشمندان و فلاسفه نبوده اند.

دراسلام بنگرید یکسو ابوبکر و عمر و عثمان و علی وابوذر بدوی و بلال حبشی، سلمان وعمار و یاسر و سمیه سیاه افریقایی و میثم خرما فروش که هیچکدام را در تاریخ علوم و فلسفه مقامی نیست در سوی دیگر بو علی سینا، رازی، کندی، ابن العربی، ابن مقفع، خوارزمی، و غیره که در اولی ها خود آگاهی و دومی ها فاقد خود آگاهی که به اولی ها حکما وانسانهای آگاه و جوانمرد باید گفت.»

(ص ۸٤- ۸۵ اسلام چیست از داکتر علی شریعتی شهید جلد اول)

حلف الفضول(پیمان جوانمردان علیه ستمگران)

« به قرار دادی گویند که باراول در دلهای آنعده از مردم که چین پیمانی بوجود آمد در نامهای آنها لفظ فضیلت بود، یعنی : فضیل بن حرث، فضیل بن واعه، مگر امام سهیلی از مسند حارث بن اسامه یک حدیثی را نقل کرده است که بدان این ثابت می شود که این نام بدان سبب شهرت یافت که در آن این الفاظ بود (ترد الفضول علی اهلها) یعنی باقی مانده مال به حقدارانش داده می شود.

چون قبایل عرب همیشه با هم در جنگ و جدال بودند و بالای غربا و ناتوانان همیشه جور و ظلم بود و نبی (ع) که در آن وقت جوان برومند بود به دیدن این واقعات خیلی آزرده می شد و همیشه فکر می کرد که به چه ترتیب از ظلم ظالم

جلو گیری بعمل اید به همین ترتیب چند نفر ازاشخاص نیکو کار عرب هم به این فکر افتاده متوجه می شوند که چگونه جلو ظلم و زیاده روی را بگیرند، بناءً از چند قبیله جوانان یکجا می شوند و در بین خود پیمان می بندند که با هم امداد مظلومانرا بکنند و به این قرارداد (حلف الفضول) گویند.

گویند بعد از جنگ فجار کاکای حضور زبیر بن عبدالمطلب این تجویز را پیش کرد که آن پیمانی که قبلاً عقد گردیده بود و مردم آنرا فراموش کرده بودند ، دوباره تازه سازند، برای این منظور هاشم، زهره، و قبیله های هشیم در خانه عبدالله جدعان واقع مکه که شخص نیک و مالدار بود گرد آمده این پیمان را واپس تازه ساختند و تعهد کردند که هر کس باید ازمظلوم حمایتکند، گویند دراین معاهده حضرت محمد مصطفی (ص) پیامبر اسلام نیر حضور داشند و بعد از بعثت هم گاه گاهی می فرمود که من اکنون از همان پیمان (حلف الفضول) حمایت می کنم...»

(۱- رحمت عالم از سید سلیمان ندوی، ص ۱۷ پشتو)

(۲- ص ۱۷ و ۱۸ تاریخ اسلام (سیره النبی (ص) وخلفای راشدین، تاج کتب خانه قصه خوانی پشاور)

(۳- الرحیق المختوم مبارکپوری)

گویند بین حضرت حسین (رض) و ولید بن عتبه که والی مدینه بود در مورد یک زمین منازغه پیدا شد ولید از قدرت و نفوذ خود استفاده کرده به حق حضرت سید الشهدا تجاوز می کرد، بناءً با ولید داخل مذاکره شد و گفت حق

مرا به من واگذار کن و رنه قسم بخدا برای گرفتن حق خود دست به شمشیر خواهم زد ودر مسجد نبوی مردم را به عنوان همکاری به حلف الفضول) دعوت خواهم نمود. عبدالله بن زبیر که در کنار ولید بود گفت: قسم بخدا که اگر حضرت حسین (رض) قیام کند من هم او را مدد خواهم کرد تا زمانیکه حق خود را بگیرد، یا اینکه ما تماماً کشته شویم. این سخن درمدینه نشر شد و اکثر بزرگان کمر به خدمت حسین (رض) بسته و آماده کمک شدند. و حضرت امام فرمودند ولید این سه پیشنهاد را بپذیرد:

۱- حق مرا به قیمت خریداری کند.

۲- یا آنرا به من عیناً تسلیم کند.

۳- یا رضایت بدهد که پسر حضرت عمر (رض) و پسر زبیر (رض) بحیث حکم فیصله صادر نمایند. و اگر به هیچکدام این پیشنهاد توجه نفرمودند به مبارزه بر خواهیم خواست. ولید فهمید که استفاده از پیمان (حلف الفضول) یک امر خطرناک است گفت: به مبارزه حاجت نیست و بعداً نفر فرستاد که حاضرم ملک منازعه را به قیمت خریداری نمایم و بالآخره این موضوع به مسالمت آمیز ختم شد.

گویند روزی در مکه اموال یک سوداگر را مردم به ظلم و تعدی تصاحب شدند آن مرد که از قوم و قبیله خود دور بود به تپه یی بلند شده و به آواز بلند گفت:

ای فرزندان قهر:

توجه شما را به یک شخص غم زده و مظلوم معطوف میدارم که اموال آن به ظلم برده اند:

توجه شما را به آن ستم دیده میگردانم که هنوز در احرام است و سرو صورتش پر از گرد و غبار است توجه شما را به آن ستم دیده میگردانم که هنوز عمره خود را ادا نکرده است. وتمام این مردان که در میان حجر اسمعیل و حجر الاسود در حرکت اند به داد رسی دعوت می کنم. آیا کدام کسی هست که قیام کند و مرا نصرت دهد و قیمت اموال مرا بدست آورد یا اینکه توجه نکرده بگذارند که آن مطالبی که به ادای عمره به مکه آمده است، اموالش را به غارت ببرند، ای مردم بفهمید آنکس محترم است که کرامت نفس وی کامل باشد ورنه نفس جنایت کارو بد کار حرمت ندارد.

به مجرد شنیدن آواز مظلوم یکتعداد از جوانان جوانمرد و دلیر که بیشتر از خاندان هاشمی بودند یکجا شده و قیمت اموال آن مسافر را از اشخاص متجاوز بدست آورده به سوداگر تسلیم می نمایند، بعد از آن این عمل جوانمردانه جوانان بنام (حلف الفضول) یا پیمان جوانمردان یاد شد. بنابر روایت تاریخی پیش از بعثت حضرت محمد (ص) نیز آنها را یاری میداد و این وظیفه مقدس را درمواقع ضرورت بدوش می گرفت. و بعد از بعثت آنرا جزء از شعایر اسلامی گردانید و گفت مسلمانان باید به این روش نیک در هر جا و هر مقام تلاش نمایند تا اینکه به همت جوانمردان مسلمان حقوق ستم دیده ها از دست برد ظالمان محفوظ مانده بتواند.

(ص ۱- ۲۲- رساله پیمان جوانمردان (حلف الفضول) نوشته استاد سید غلام رضا سعیدی)

جوانمردان با هم تنها بخاطر انسانیت پیمان بستند که هر جا ضعیفی ستم دیده دیدند به یاری اش بر خیزند و پیغمبر اسلام پیش از بعثت به چنین پیمانی پیوسته بود.»

(۱- اسلام شناسی، اسلام چیست نوشته دوکتور علی شریعتی)

(۲- ص ۲۱آیینه اسلام از داکتر طه حسین ترجمهٔ محمد ابراهیم آیتی،)

(۳- ص ۳۱تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان دوره امویان)

(٤- تاریخ اسلام از آغاز تا هجرت، نوشته علی دوانی)

(٥- تاریخ اسلام (سیره النبی (ص) و خلفای راشدین)،بنو امیه ، بنو عباس از نشرات تاج کمپنی به زبان پشتو)

(٦- الرحیق المختوم مبارکپوری)

حلق سر:

«عبدالرزاق کاشی سمرقندی در فصل سوم در بیان مآخذ فتوت آورده است:

در تصوف حلق سر است و در فتوت نیست چه حلق اشارت است بر ازالت مواضع ترقی و بدایت فنا که در تصوف مقصد است و تفتی افشأ فضایل و اکتساب مکارم است که اقتضأ محلی وجود می کند، پس محتاج با فنا وازالت نباشد».

«همین قول را صاحب نفائس الفنون نقل کرده است، چنانکه گفته شد سرتراشیدن برای بد نما گردانیدند می بود ولی کم کم نشانه پارسایی شمرده شد، و به مردم خوشنما افتاد کسیکه میخواست توبه کند و به پارسایی گراید، بیش از همه مو های سر خودرا میتراشید.

بطوریکه میدانیم قلندران حرق عادات میکردند، یعنی چون درویشان و سایرین مو ها می گذاشتند، آنها خلاف آنرا انجام میدادند و سر می تراشیدند و ریشه واژه که در قلندر یا کلندر است به معنی بی مو و کل و سر تراشید است. (ص ٦٢٠- مجله ارمغان سال پنجم شماره نهم)

حلقه:

«ظاهراً گرایش پیروان پهلوان محمد حسین به درویشی، گروه آنها را (حلقه) یا (فرقه) خوانده اند:

دم گرم او چو بدیشان رسید
یکی «حلقه نایبی» شد پدید
چه حلقه؟ یکی حلقه پایدار
میان حوادث چه کوه استوار
دلیر و ستیزنده و سرکش است
پیام آور جنبش و شورش است
نهادند کاشانیان فقیر
بر او «سلطان کوه کویر»

مریدان هم از روی وارستگی
بگفتند «بابا» ورا جملگی
ولی نام نامیش بودی حسین
حسین که شد شهره (نایب حسین)»

(ص- ٥٦ حماسه فتحنامه نایبی اثر طبع منتخب السادات یغمایی با مقدمه و تصحیح ملک المورخین سپهر با اهتمام و توضیحات علی دهباشی)

حلم

«و خداوند می فرماید: عفو کردن را عادت بگیر ومردم را به نیکویی امر کن و از جاهلان روی گردان. (سورهٔ اعراف، ١٩٦)»

«کسیکه صبر کند و ببخشد، هر آیینه این کار از جمله کار های پسندیده است» (سوره شورا، آیه ٤٣)

«از ابن عباس (رض) روایت است که رسول الله (ص) برای اشجع عبد قیس گفت: در وجود تو دو خصلت است که خداوند آنها را دوست دارد. (حلم و عدم عجله (به روایت مسلم»

«حلم و بردباری و عدم عجله در کار ها از جمله اوصاف نیک مسلمان است به این خاطر نبی (ع) این دو صفت را ستوده و فرمود که خداوند آنها را می پسندد.»

(ص – ٥٤- ریاض الصالحین من کلام سیدالمرسلین) ترجمه فارسی از نعمت الله شهرانی

برده باری و شکیبایی از خصایص مهم جوانمردان و شامل هفتادو دواصل از فتوت است.»

(فتوت نامه شیخ فرید الدین عطار نیشابوری)

حلوای خفیه

«... خفیه در لغت عرب لاک چوبینرا گویند و چون حلوای شد در چنین لاکی به هم میرسید. آنرا به خفیه باز خواندند. و این (حلوای خفیه) را از روغن تازه و خرما و بکسماط واین جمله را در خفیه چنگال کردند و چون شیرین بود آنرا حلوا گفتند و عرب هرچه شیرین باشد حلوا گویند و این حلوای بود آتش نادیده»

(ص ۱۸ فتوت نامه سلطانی)

حمالان

«بدان که حمالی کاری است که بزرگان دین از وی حساب بر گرفته اند به واسطه آن که در حقیقت غیر انسان کسی حمال بار امانت نیست، چنانچه خدایتعالی فرمود: (ما عرض کردیم امانت (معرفت و محبت) بر اهل آسمانها و زمین و کوه ها، پس همه سرباز زدند از برداشتن آن آن بار و از آن اعراض کردند و آن بار امانت را انسان برداشت.

و خواجه حافظ دراین معنی گوید:

آسمان بار امانت را نتوانست کشید

قرعه فال را به نام من دیوانه زدند

و از این مقدمات معلوم شد که صورت حمالی اشاره به حمال بار امانت است.»

«اگر پرسند که شرایط حمالی چند است؟ بگو چهار:

۱- آنکه بار برداری از برداشتن بار امانت یاد کن.

۲- آنکه در بارامانت خیانت نبایدکرد، چنانچه خدایتعالی اهل خیانت را دوست نمی دارد. (ان الله لا یحب کل خوان کفور)

۳- در زیر بار امانت احتیاط رود تا پای دلش نلغزد و از راه راست نیفتد.

٤- بار را چون بار امانت به منزل رسانید تا مزد دنیا و آخرت نصیب گردد.»

«اگر پرسند بنای حمالی بر چیست؟ بگو بر سه چیز:

۱- قوت که بی قوت این کارنتوان کرد.

۲- طاعت که بی طاعت چهار پای باشد.

۳- همت که هر که بی همت بود هرگز بار به منزل مقصود نرساند»

(از ص ۳۲۲ الی ۳۲٤ فتوت نامه سلطانی)

ما می بینیم که به حمالی دین اسلام تا چه حد اهمیت داده و آنرا یک مسلک محترم دانسته است، نباید به حمالان به دیده حقارت نگریست، آنچه مسلم است،اینست که بیکار نه نشستن است، زیرا از بیکاری فساد و شر بر میخیزد، جوانمردان که اکثراً طبقه پیشه ور بودند، مبادرت به هر نوع پیشه را عیب ندانسته

بدان به افتخار می پرداختند، عیب آنست که از بیکاری دست به دزدی و قطاع الطریقی و دیگر افعال شر زده خود و جامعه را دچار پریشانی ساخته منحیث یک انسان شریر و ناجوانمرد و طفیلی تبارز نماید.

حمایت ستم دیدگان

«جوانمردان حمایت ستم دیده گان و ناتوانان را برای خود واجب دانسته دایماً درمبارزه به مقابل ستمکاران بودند.

جوانمردان بر بنیاد داعیه مردم دوستی استوار می باشند و با دژخیمان و ستم پیشه گان سر ناسازگاری داشتند. پهلو های برجسته جوانمردی را یاری رسانیدند به ناتوانان و ستم دیده گان و از پا افتاده گان تشکیل می دهد. باید افزود که هدف جوانمردی خدمت به بنی آدم برادری و برابری و غمخواری با غم زده گان است.

جوانمردان درطول تاریخ جانب مظلوم را گرفته برای دفع ظلم ظالم به مبارزه شدید آغازیده اند. و بخاطر گرفتن انتقام و یا بدله تا باختن سر سربازی کرده اند. هر جا که مظلوم و ستم دیده می دیدند به حمایت و پشتیبانی وی قیام کرده تا زمانیکه خاطر ستم را آرام نمی ساختند ازخور و خواب بریده اند. چنانکه یعقوب لیث تا زمانیکه انتقام مرد پیر را از سرهنگ ناحفاظ نستاند دو شبانه روز از خوردن و نوشیدن چیزی خود را محروم ساخت.

جوانمردی د رحقیقت برای هست دیگران خود را نیست شمردن است و بس.

(۱- آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

(۲- زنده باد آزادی از علی وافی)

حمدون قصار

«حمدون قصار (۲۷۱هـ) که پایه گزار آیین ملامتی شناخته شده است، میگوید: «روزی اندر جویبار نیشاپور میرفتم نوح عیار را دیدم که وی به (فتوت) جوانمردی معروف و جمله عیاران نیشاپور در فرمان وی بودند به او گفتنم: یا نوح جوانمردی چه چیز است؟ گفت: جوانمردی من خواهی یا از آن تو؟ گفتم: هر دو بگوی، گفت: جوانمردی من آنست که قبا بیرون کنم و مرقع بپوشم و معاملات آن ورزم تا صوفی شوم.

واز شرم خلق اندرون جامعه از معصیت بپرهیزم و جوانمردی تو آن بود که مرقع بیرون کنی تا تو به خلق و خلق بتو فتنه نگردیده ، پس جوانمردی من حفظ شریعت بود بر اظهار و از آن تو حفظ حقیقت بر اسرار.

حمدون قصار از دو شخص فاضل سلمان پارس وابوتراب نخشبی (۷٤٥هـ) که در اصل نیشابوری بودند ودر فتوت و جوانمردی خود اعتبار بلند داشتند درس عبرت آموخته است.

از طرف دیگر از گفتگوی حمدون قصار ونوح عیار آشکار می گردد که حمدون به مسلک جوانمردی حسن توجه زیادداشت وارتباط او با جوانمردان وعیاران شهر نیشاپور خیلی قوی بوده است.»

(ص، ۱۸٦-۱۸۷ همان کتاب)

حیا

«حیا که دلیل نجابت جوهر نفس است، از صدور قبایح از او چنانکه پیغمبر اسلام (ع) فرموده است : (الحیأ من الایمان) یعنی شرم از ایمان است.»

(ص ۵۰ -فتوت نامه شمس الدین آملی، به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

اگر حلم و حیا گشتی مصور

ز ذوالفنون بودندی منور

حیا به معنی شرم، آزرم، پرهیز وخودداری از امری از بیم ملامت»

(فرهنگ عمید)

حیدر تیرگر

«در بدایع الوقایع صفحه(٦٣٤) چنین نقل شده است: (دردروازه فیروز آباد یتیمی (عیاری) بود که او را (حیدر تیرگر) می گفتندی، چنانکه بهادران در روز جنگ از نوک ناوک زره شکاف اومیترسیدند... هرگاه کمر به شب روی بستی، ماه ترک شبروی کردی... پس خم زده در گوشه یی نشستی و چون خنجر بدست گرفتی تیغ بر دست بهرام بر فلک پنجم به لرزه در آمدی»

(۱- ص ١٤- عیاران با ویژه گی پهلوانی از تاریخ اجتماعی و قومی...)

(۲- ص ۱۸ تاریخ و فرهنگ زور خانه)

حیدر کرار

«کرار به معنی بسیار حمله کننده یا سخت حمله کننده در جنگ و هم کنیه حضرت علی (ک) است.»

(فرهنگ عمید)

حیدر گیرنگی

«... که ناگاه باد یلدا ایشانرا بدید، شاد شد و نعره زد که حیدر گیرنگی هم در رسید با مرد پنجاهی و بر دویدند و از آن سو به زیر رفتند و نعره زدند (الله اکبر) یاران هم قوت گرفتند و بیار خوارج را بر زمین زدند ودر حصار کشاندند.»

حیدر گیرنگی یکی از عیاران و مبارزان دوران ابومسلم خراسانی است. که در ابومسلم نامه از کارنامه های وی تعریف شده است.

(ص ۳۷٦ ابو مسلم نامه ابوطاهر طرطوسی)

حید علیابادی

«... این حید علیا بادی را شنیده ام که عیاری بی مثل است ودرجهان همتای خود ندارد و کار های عجیب در کوفه و در هندوستان کرده است.»

(ص-٤٤ ابومسلم نامه ابوطاهر طرطوسی)

حیله های جنگی

«شرط عیاری زورمندی و نیرومندی تن نیست، سمک عیار مردحقیز و خورد اندام است، چنانکه اگر پهلونی دست بروی زند برزمین پخش گردد، اما عیار در میدان داری عاجز نباشد، بنابر این کم زوری را با حیله و تدبیر جبران می کند، زیرا که (عیار بسیار چاره باشد) (ص- ۱۷۵ مقاله پرویز ناتل خانلری به نقل از کتاب ایین جوانمردی)

خ

خاتم فتوت

«گویند حضرت مهدی (رض) از اولاد حضرت محمد (ص) خاتم فتوت خواهد بود» (ص ٦ – فتوت نامه سلطانی)

خادبازی

« د پایلوچان په منیځ کي خادبازي ډیر رواج لري، خادبازي ځانته خپل رمزونه لري، د خادبازي رمزونه یوازي پایلوچان او د دوي حریفان پوهیږي، په حقیقتکي د دوي خاد بازي یو بل ته چلنج ورکول یا اخطار ورکول دي خود جهاد په مرحله کي په کندهار کي خاد بازي د روسانو خانه ور خرابه کړل، کله چه هر قوماندان یا مجاهد د روسانو څخه یو غټه غنیمت لاس ته راوړي یا به ئي یو موقع سر کړي وه نورو به د رقابت په نسبت تر هغه و سختو عملیاتو ته لاس ورواچوي چي همدي خادبازي په نسبت بل خوا د ننګ اومیړاني خادبازي د ټولو مجاهدینو تر مینځ رواج سوله.

(ص – ۸ از مقاله برادر ښه ځوان عبدالاحد مظلوم کندهاري)

خارج شدن از بردار خوانده گی

«لکناد بدلی فرمود آن ده تن دلاوران اسلام را آورند و بند هایشان را کشودند. آنگاه گفت: یک سخن از شما می پرسم راست بگویید، همه گفتند: (چنین باشد)، گفت: آیا این امیر از راه رفقات و برادری خارج نشده و دستخوش خود پرستی و تزویر و خود برتر نمایی که مخالف روح اسلام است نگشته است؟ تمام سران اسلام گفتند: آری چنین است گفت: اگر چنین نبود چند سال در (ختم) در مقابل زمرد شاه و چند سپاه کفر در نمی ماند و علت آن اینست که نیروی ایمان در شما ضعیف شده و الا چرا باید سپهبد بهرام و شیر اوژون در برابر لکمن در بمانند و تن به تسلیم دهند؟ همه گفتند: (چنین است). نوذر گفت: چنانچه امیر از صفات بد خود در مقابل شما توبه کند و بعد همگی درمیان سپاه رفته آشکارا آنچه پیش آمده با همگان در میان نهیم و بگویم و در آنجا تجدید عهد (برادرخوانده گی) کنیم من قول می دهم، نیرو های ما مجداً احیا خواهد شد و برای امتحان فردا یک بار دیگر یکی از شما به میدان لکمن اید، آنگاه ببنید چگونه آنرا شکست داده و از میان بر خواهید داشت.

پس من خود آفتاب پرستان و آب پرستان و ماه پرستان و زنگیان را به دین اسلام در آورده سپس همگی فارغ از تفرقه چاره زمرد شاه و زمرد پرستان را بسازیم و همگی سخنان نوذر را پسندیدند.» وقتی در میان عیاران و جوانمردان امیری، وزیری، افسری یا فردی بنابر بروز اخلاق زشت از برادر خوانده گی خارج می شود و آنرا ترد میکنند اگر توبه کند و به اصلاح رفتار و کردار خود

متوجه شود واپس می تواند در حلقه برادر خوانده گی داخل شود و الا همگی از وی روی گردان و او را تجرید می نمایند.»

(ص ۲۲۹ عیاران با ویژه گی های چهلوانی از تاریخ اجتماعی و قومی...)

خارجی

« در زمان خلافت امویان وعباسیان مخالفین دولت اگر چه از جمله خوارج هم نمی بودند خارجی گفته سرکوب می کردند، بنابر این در سیستان و خراسان نیز حکام عرب وعمال خلیفه مبارزین دلاور و ازاده وطن دوست را (خارجی) لقب داده بودن و عیاری هم اگر بر آنان خروج می کرد، برنامش کلمه خارجی می افزودند؛ مثل: عمارخارجی، حمزه بن عبدالله آذرک خارجی، صالح بن نصر خارجی، ابوالعریان خارجی، احمد قولی خارجی، عثان بن نصر مالک خارجی و غیره.»

خارجی در برابر عیاران

«اولین مقاومتی که در برابر صالح بن نصر به عمل آمداز طرف اهالی (شهرکش) شهری درکنار رود هلمند بود و آن این بود که خوارج مقیم (کیش) به رهبری عمار که اصلاً جزو گروه خوارج بود سر به طغیان برداشتند، صالح سه تن از غیاران یعنی (کثیر بن رقاد) و یعقبو لیث و درهم بن نصر را برای سرکوبی عمار به کیش فرستاد وعمار شکست خورد و فرار کرد.»

(یعقوب لیث نوشته داکتر باستانی پاریزی)

خانقاه

«محل اجتماع درویشان و جوانمردان یا مهمانخانه اهل فتوت و اخوت. اکثر صوفیان بزرگ در ممالک اسلامی محلی را تعیین می کردند که در آن به ذکر و اذکار مصروف و به بیچاره گان جای شب باش و حتی نان هم می دادند.»

خانقاه اخی چلبی

« ابن بطوطه سیاح می نویسد: در شهر (منسوب) در خانقاه غزال الدین چلبی منزل کردیم. پادشاه این شهر غماز چلبی مرد شجاع و دلیر و شناور ماهر بود، او می توانست مدتها در زیر آب بماند، او خود را در آب می افگندو کشتی های دشمن را از زیر آب با الات آهنی که در دست داشت سوراخ می کرد.»

(ص ۸۰-کتاب آیین جوانمردی از قربان واسع تاجیکی)

خانقاه جوانمردان

« ابن بطوطه در نخستین جای که فرود می آمد در گوشه یی خانقاه جوانمردان بوده است. او میگوید: هرجهانگردی که به شهری می در آمد، درخانقاه جوانمردان) جای می یافت و تا هنگام رفتن اسوده می بود.»

(ص- ۷٤- همان کتاب)

خانقاه قاضی

«در قونیه (خانقاه قاضی) به نام این قلم شاه که از گروه جوانمردان بود شهرت زیاد داشت، و عدهٔ زیادی شاگردان داشت.»

(ص- ۷۵- مقدمه فتوت نامه سلطانی)

خانه دوستان

« در کتاب ریاض العارفین تألیف رضاقلی خان هدایت رباعیات زیر به پوریالی ولی منسوب است:

(گر مرد رهی نظر به ره باید داشت
خود را نگه از هزار چه باید داشت
در خانه دوستان چو محرم گشتی
دست ودل و دیده را نگه باید داشت)

وقتی جوانمردان بکسی پیمان دوستی بندند در همه چیز خانه دوست به دیده احترام نگریسته از غدر و خیانت دوری می جویند چنانکه دست را کوتاه می سازد، دل را مهر می گذارد و دیده را می بندد. به لنگرگاه و یتیم خانه نیز خانه دوستان می گفتند.»

(ص- ۱۸۸- زنده گانی و روزگاراندیشه و پوریای ولی یا پهلوان محمود خوارزمی تحقیق ومطالعه از حمید حمید.)

خانه ورزش

«زور خانه، ارکاره پهلوانی، کلپ سپورتی، جای است که ورزش کاران مبتنی بر اصول فتوت (جوانمردی) و از روی گذشت، فروتنی، پرهیزگاری، عدالت، صفا وادب باشند.»

خانه ورزش ما هست علیرغم فلک سرزمینی که بود پاک تر از چشم ملک

خانه ورزش ما جای پاکان بود این منزل ناپاکان نیست.

(ص- ۷۰- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

خاورشناسان و آغاز مطالعه جوانمردی

«خاور شناسانیکه در مورد جریان جوانمردی تحقیق به عمل آورده اند، اینها اند:

۱- فون هامیر آلمانی

۲- کارتر میرُ مصحح کتاب السلوک مقریضی

۳- داکتر هارمن تاینگ

٤- گارتمان صاحب کتاب فتوت و ملامتیه

٥- ایتر

٦- فرانتس تیشنر

۷- بارتولد

۸- و.ا.کاردلیوسکی

۹- ای. س . براگینسکی

۱۰- ا. ک. باراو کاف

۱۱- شایتوف

۱۲- هانری کربن

۱۳- خانم المپتون

۱٤- دارمستتر

۱۵- روارتی

۱٦- دویری

۱۷- رابرتسن

۱۸- رودلف گرین

۱۹- فوشه

۲۰- گریرسن

۲۱- مورگنسترن

۲۲- داکتریاورسکی

(۱- ص، ۳۲- کتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

(۲- ص ۳۰- کتاب آیین جوانمردی استاد قربان واسع تاجیکی)

خرابات

«پایلوچان په خرابات ډیر غښتلي دي او هرڅه چه لري د یارانو سره ئي خوري او هیڅ وخت خپل توان او قدرت د مظلومانو او بي وزلو څخه نه دریغه وي، په خپل منځ کي یو دبله سره په مصرف او خرابات کي ډیره سخته سیالي لري.»

(مقاله برادر بنه خوان عبدالاحد مظلوم کندهاري)

منظور از خرابان در اینجا از بذل مال است، برای ضیافت آشنایان و غیره، چنانکه از همان دوران گذشته عیاران و جوانمردان، کاکه ها و شه حوان ها انسانهای جواد وسخاوت مند و بخشنده بوده اند. خرابات محله یی در کنار بالا حصار کابل است که در آنجا در گذشته تمام خانواده های هنرمندان (مطربان) و یا آواز خوانان سکونت داشتند و اکثر آواز خوانهای معروف از همین محل سر برآورده اند، وقتی در کابل در خانوادۀ عروسی بر پا میشد دسته هنری را از همان خرابات می آوردند تا محفل عروسی را با سرود خوانی رونق بخشیده باشند، در نورستان به شخص خرابات (پلاچانت) می گویند که آنهم معنی بخشند و مهمان نواز و مصرفی را می دهد.

خردمند بودن

«کیکاوس میگوید جوانمرد باید خردمند باشد و برای خردمند شدن، حکیم و آگاه بودن لازم است، چنانک از ارسطو پرسیدند: قوت خرد چیست؟ گفت همه کس را قوت از غذا باشد، غذایی خرد حکمت است.»

(۱- ص ۱۳۵ کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

(۲- قابوسنامه)

خرقه بحق

«و خرقه بحق در فتوت (جوانمردی) شمشیر است.»

خرقه تبرک

«خرقه تبرک نزد سهروردی همان تعهد قولی است که در فتوت (جوانمردی) داده می شود»

خرقه جوانمردان

« خرقه در لغت پارهٔ را گویند از جامه و در اصطلاح جامه یی را گویند که اهل فتوت (جوانمردان) درویشان، قلندران- پوشیدندی و سوراخ داشته چون اکثر جامه های ایشان کهنه و سوراخ شده باشد آنرا خرقه گویند.

شرایط خرقه پوشیدن سه است:

۱- خرقه پاک و پاکیزه ساختن.

۲- از وجه حلال ترتیب فرمودن

۳- از طریق بدعت و محرمات شرعی دور داشتن.

و مراد از خرقه پوشیدن هم سه بود:

۱- خرقه را ستر عورت ظاهر و پرده عیوب باطن بداند.

۲- حرمت آن (کسوت) که از دست مردان بوی می رسید مراعات کردن است.

۳- شرایط خرقه پوشی را بجا آورد.

الا ای مرقع پوشیده چست
قدم در راه فقر می نه درست
در آزار هیچ افریده مکوش
که آزار بد باشداز خرقه پوش
قبا پوش خون ریز بیگانه خوی
به از خرقه پوشان آزار جوی
(ص،۱۵۱- ۱۵۸- ۱۵۹ فتوت نامه سلطانی)

خرقه سیفی

«هرچند شمشیر از نظر ظاهر و تمثیل جهاد اصغر است، اما از نظر معنی نشانه جهاد اکبر است، سهروردی معتقداست که خرقه تبرک نزد صوفیان همان قولی است که در فتوت داده می شود وخرقه بحق شمشیر است.

(فتوت نامه یکم سهروردی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

خصایص جوانمردان

«خصایص انسانی جوانمرد آنست که با اصلاح ذات البین، یعنی میانجی مردم شده در مخاصمات و.صلح افگندن میان ایشان بر وجهی که اصلاح طرفین در آن باشد و وحشت و عداوت ذایل گردد: از اخص خصایص اصحاب فتوت است و آنرا از اهم مهمات دانند. و ایشانرا در این باب قدمی راسخ و عرقی ثابت است که دیات بسیار جهت استرضاء و ارضاء خصوم بر خود گرفته و غرمات فراوان تحمل نموده و متقبل اموال بی کران گشته و هرچه داشته از متملکات در این باب انفاق کرده و در باخته، وآنچه نا داشته به قرض بسته تا وحشت وعداوت از میان مردم برداشته و الفت ومحبت پیدا گردد، چه دانسته اند که مبغضت و عداوت از صفات شیطنت است.»

(۱- ص، ۲۸ فتوت نامه عبدالرزاق کاشانی (تحفته الاخوان فی خصایص الفتیان) به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کاربن)

(۲- ص۲۹-، تاریخ و فرهنگ زورخانه)

«جوانمردان دو خصوصیت با هم متناسب یعنی حسن اخلاق و جنبه اجتماعی را در بردارند. اما بیش از همه به جهت حسن اخلاقی خویش تکیه می کند. چنانچه: گوهر کدام به؟ فروتنی و چرب زبانی چه به؟ سازش و آشتی خواهی. دوست کدام به؟ آنکه فروتن تر، برده بار تر و چرب زبان تر باشد، کسیکه آرزو های نفس را به قوت غضب نفس می کشد و خشم را با صبر، حسد را با بیم زشت نامی و شهوت را باخون سردی و خوی جنگجویی را با انصاف وعدالت فرو نشاند، سزاوار تمجید است.»

اهل فتوت را از ده خصلت چاره نیست:

۱- با حق به صدق

۲- به خلق به انصاف

۳- با نفس خود به قهر

٤- با خردان به شفقت

٥- با دوستان با نصیحت

٦- با بزرگان به خدمت

۷- با علمای حقانی به تواضع

۸- به حکما به حلم

۹- با دشمنان به سخاوت

۱۰- با جاهلان به خموشی

(ص ٥۱- رسایل جوانمردان)

(ص- ۲۸- فتوت نامه سلطانی)

خلت

«بعضی از شیوخ گفته اند که (خلت) جزئی از فتوت است و خداوند از نور فتوت ابراهیم (ع) را نورانی گردانیده وتاج (خلت) بر سر او گذاشت. بی شبهه اصطلاح (خلیل) در آیه (۲٥) سوره انبیاء (واتخذالله ابراهیم خلیلا) از آن پس به ابراهیم (ع) اختصاص یافته است. زیرا خداوند او را به عنوان دوست خود

برگزیده است، کسی را به دوستی برگزیدن همان عمل (تولا) است و سبب می شود که دوستان خداوند حالت قداست بخود گیرند.»

(ص، ٤٦ فتوت نامه یکم شهاب الدین سهروردی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

« در لغت به معنی دوستی و برادری آمده است.»

(فرهنگ عمید)

خلف

«فرزند، ابن، پسر، شاگرد،» (فرهنگ عمید) و شاگردی را که داعیه میان بستن را دارد (خلف) گویند و فرزند طریق نیز خوانند.»

(ص- ۲۲ -- فتوت نامه سلطانی)

خلفای شاه مردان علی (ک)

« به عقیده اهل فتوت (جوانمردان) خلفای امیر المومنین حضرت علی (ک) در میان بستن چهارتن بودند که هر یک را حضرت امیر المومنین به ولایتی فرستاد:

۱- سلمان فارسی را مامور مداین کرد.

۲- داود مصری را مامور مصر کرد.

۳- سهیل رومی را مامور روم کرد.

٤- او محجن ثقفی را مامور یمن کرد.

سند میان یا کمر بستن هر یک ممالک به یکی از این چهار تن می پیوندد.»

خلیفه سپاهی

« بخاطریکه خلیفه المعتصم بالله بهادر و شجاع و جوانمرد بود مورخین آنرا بنام (خلیفه سپاهی) یاد می نمایند.

(ص- ٤٦٤- تاریخ اسلام برای جماعت پنجم)

خنجر

«دشنه، حربه برنده که دم آن تیز وتیغه اش کج و هر دو دم آن تیز باشد جمع آن خناجر، عیاران هر کدام (خنجر) داشتند و ذکر خنجر عیاران در ادبیات عربی مکرراً دیده شده است.

عیاران خنجر داشتن اما آن حربه بروی کس نمی کشیدند، قاعده این بود که اگر کسی خنجر کشد باید بزند و الا نامرد وناجوانمرد است، این قاعده از اینرو معمول بود بیهوده و از روی خشم و بیمورد خنجر نکشید و موقع کشیدن خنجر را بداند.

(ص- ۱۱۲- مقالفه ملک الشعرا بهار به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

همیشه به یک ساق موزه درون
یکی خنجری داشتی آبگون
بزد دست و خنجر کشید ازنیام

در خانه بگرفت و بر گفت نام
که من بیژنم پور گشواد گان
سر پهلوانان و آزاده گان
ندارد کسی پوست بر من مگر
همی سیر آید تنش را از سر
وگر خیزد اندر جهان رستخیز
نبیند کسی پشتم اندر گریز

گر سیوز دید که بیژن عزم جنگ دارد به او مکر کرد و به سوگند با او عهد و پیمان بست. به این نیرنگ خنجر را از دست بیژن گرفت. آنگاه دست و پای او را بست بخواری نزد افراسیاب آورد.

در ساق نگهداشتن خنجر از رسم و تعامل سازمان عیاران جوانمرد به شمار میرفت، از داستان بیژن و منیژه چنین بر می اید که نگهداری خنجر با خود رسم بسیار کهن بوده است. این حالت را در داستان کشته شدن ایرج بدست برادرش نیز دیده می شود، چنانکه فردوسی (رح) میفرماید:

چو بشنید تور این همه سر به سر
به گفتارش اندر نیاورد سر
نیاورش گفتار ایرج پسند
نه نیز آشتی نزد او ارجمند
سخن چند بشنید و پاسخ نداد
دلش بود پر خشم و پر ز باد

یکی خنجر از موزه بیرون کشید
سراپا او چادر خون کشید
بدان تیز زهر آبگون خنجرش
همی کرد چاک آن کیانی برش

وزیر محمد اکبر خان فرزند امیر دوست محمد خان وقتی با مکناتن فرمانروای ستمگر انگلیس در کابل با هم مقابل می شوند او نیز به شیوه عیاران تفنگچه یی که در موزه پنهان کرده بود، کشیده آن دشمن دین و آزادی وطن را می کشد و از شر وی مردم دیندار کشور ما را آسوده می سازد.

مردانه به کوی یار در شو
از خنجر هر عیار میندیش

«... امیر گفت: به عراق میروم این تبر را نزد شما امانت می گذارم وتبر را سپرد و خواست بر خیزد، خواجه گفت: ساعتی باشید و بخانه رفت، خنجری آورد و گفت: این خنجر جمشید است، امیر آن خنجر پنج منی را در میان استوار کرد و از خانه بیرون آمده نزد عیاران آمدند...»

(ص ۱۲۷- ابومسلم نامه از ابوطاهر طرطوسی)

خنثی ساختن حیله های دشمن

«در داستانها وکتابهای تاریخی عامیانه بزرگترین و اصلی ترین قهرمانان عیارانی هستند که با عملیات ماهرانه و شگفت انگیز خود مشکلترین بند ها را می گشودند و دسیسه ها وحیله های دشمن را خنثی می کردند. اینان ماموران خاص

شاهنشاهان و یا سرداران و بزرگان این سرزمین بوده اند که مستقیماً فرامین آنانرا به منصهٔ اجرا می گذاشتند.»

(ص ۹۰- مقام جهانی ایران در بنیان گزاری روح قهرمانی و گسترش خصال عالی ورزشی، تألیف کاظم کاظمینی)

خوارج:

«گروهی از لشکریان خلیفه بیرون آمده سوگند یاد می کنند که به هیچ خلیفه یی گردن نگذارند و جز حکم قرآن دستوری به کار نبرند.

این ها (خوارج) خوانده می شوند و در جهان اسلام های هوی به راه می اندازند، و خوارج عربستان را رها کرده در جستجوی سرزمین می شوند که آسوده و دور از مرکز خلافت بکار پردازند. آنست که گروهی از خوارج وارد سیستان شده باعث یکسلسله کشمکش ها می شوند، عده یی بالآخره به یعقوب لیث پیوسته و عده یی دیگر برای غزا راهی هندوستان می شوند.»

(زنده گانی یعقوب لیث نوشته یزدانیان)

«خوارج به آن دسته از مسلمانان گفته می شود که بعد از جنگ (صفین) ومسئلهٔ حکمیت (۳۷هـ) عده یی از سربازان از لشکر خلیفه چهارم خارج شدند و سوگند یادکرده اند که به هیچ خلیفه یی گردن نه نهند وجز حکم قرآن، هیچ حکمی را به کار نبندند. از آن تاریخ این دسته خوارج نامیده شدند و بعد ها در عالم اسلام سرو صدای بسیار به راه انداختند. به عقیده خوارج، خلیفهٔ را باید اجماع مسلمانان انتخاب کنند و مردم حق داشته باشند که گمنام ترین شخص را

که اگر شایستگی نشان داده باشد، به خلافت بر گزینند. همچین به عقیده ایشان باید تمام کسانیکه اسلام آورده اند، از عرب و عجم از جزیه و خراج معاف باشند و زمین باید ملک جامعه اسلامی باشد ودر میان اعضای جامعه اسلامی تفاوت شدید از لحاظ فقر و غنی وجود نداشته باشد.

خوارج در اثر مخالفت با خلافت از عربستان و سرزمین های ماحول آن اخراج می شوند و راه فارس، کرمان، سیستان را در پیش گرفته آنجا متوطن می شوند و گاه و بیگاه بر عمال و دست نشانده خلیفه خروج میکردند و برای خلافت درد سر های فراوان تولید می نمودند.»

(ص- ٢٤ سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها از محمد اعظم سیستانی)

خوارزم

«وقتی ابومسلم خراسانی به عیاران خود می گفت: این را به خوارزم بفرستید، مقصود او این بود که وی را نابود سازید.

(ابومسلم خراسانی، تألیف جرجی زیدان)

خوان:

«سفره، دسترخوان، مائده» (فرهنگ عمید)

«... پوران دخت گفت: آن گنج را بیاورید چون آنرا باز کرد، خوانی دید در گنج از یکدانه پیروزه که گاه گاه افریدون در وی نان خوردی و آن خوان

جمشید بوده است که به دست ضحاک افتاده بود و باز به افریدون رسیده و هنوز دراستخر است.»

۰ص - ۵۲۸ دارنبامه طرطوسی)

خوانچی آسمانی

«... روایت است که به سبب دعای حضرت عیسی (ع) یک خوانچه در روز یکشنبه از آسمان فرود آمد که دستر خوان سرخ بالای آن هموار شده بود و عیسی (ع) برخواست وضو ساخت و نماز شکرانه ادا کرد و بسیار گریست و دعا کرد و دستر خوان را از بالای خوانچه باز کرد و می بیند که ماهی بریان شده بدون پوست و بی استخوان و نمک دار و قطره قطره از آن روغن می ریخت و به اطراف ان ترکاری رنگارنگ بدون پیاز و پنج قرص نان پخته هم در آن است که در یکی آن مسکه و در دیگر آن عسل و در سومی روغن ودر چهارمی پنیر و در پنجمی گوشت خشک گذاشته شده بود. آنرا (۱۳۰۰) نفر خوردند و هیچ کم نشد و این مائده تا چهل روز می آمد و مردم می خوردند اگر فقیر بودند و یا غنی، بعضی کسان گفتند این جادو است و آنها (۳۳۰) نفربودند آنها همگی شادی شدند و بعد مردند اولاد هم از ایشان باقی نه ماند. (سورهٔ المائده آیه ۱۱٤) تفسیر روح البیان)

مائده آن چیزی را گویند که در زمین گسترده شده ودر آن خوراک گذاشته شود برای خوردن.

به روایت ترمذی مائده نازل میشداز آسمان گوشت و نان و بر مردم حکم بود که خیانت نه نمایند و برای فردا نگذارند، وقتی خیانت کردند و برای فردا ذخیره کردند پس آنها شادی و خوک شدند.»

(تفسیر احسن الکلام از شیخ ابی ذکریا عبدالسلام رستمی پاکستانی جلد اول)

الله تعالی بر بنده گان خود خیلی مهربان است بدون تکلیف رزق میدهد و مهمان خوان خود می کند؛ اما، آدمی ناسپاس کفران نعمت می کند و به چیز های بوی ناک چون پیاز وغیره علاقه می گیرد و هر که از خوان بیکران آن کریم رو بگرداند خوار و مستحق عذاب دردناک و در دنیا و اخرت رسوا می شو. استغفرالله ، استغفر الله، استغفرالله.

خوانسالار

«سالار خوان، سرپرست سفره، رئیس آشپزخانه، خوالگیر، خوانسار هم گفته اند. وزیر دربار شاهی ، اما در اینجا مقصد از شخصی است که وظیفه تهیه نان و خوراکه در لنگر گاه های جوانمردان را داشته است.

(۱- فرهنگ عمید ۲- فرهنگ آنندراج، ۳ برهان قاطع، ٤- کتاب آیین جوانمردی از هانری کربن)

خوان یغما

«سفره که برای همگان بگسترانند.»

(همان فرهنگ)

خواهر خوانده گی

« چون مراعات عفت از شرایط و لوازم جوانمردی است، هرگاه یکی از عیاران با دختری یا زنی روبرو می شود که باید با او همکار و همراه باشد، نخست آداب خواهر خوانده گی انجام می دهد واین مراسم گذشته از آنکه تعهد صمیمیت و خدمت گزاری است موجب (محرمیت) است. یکجا روز افزون هنری بزرگی نشان داده است. سمک عیار به او می گوید: از من در گذشتی به مردی نمودن و گرنه چنان بودی که با تو برادری گفته ام، نشاید در طریق جوانمردی بدو گونه برآمدن، تراشادی رفیقی خوردمی، اما در محفل عیاران بدین هنر ترا شاد گردم.»

(۱- ص- ۱۷۳- مقاله پرویز ناتل خانلری به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

(۲- داستان سمک عیار)

خود خواهی

« شهرت پرستی، جاه طلبی، منصب دوستی، و به کام خود انجام دادن کارها در نزد جوانمردان از پست ترین کارها به شمار میرفته است، آنها هیچگاهی برای منفعت های شخصی خود گام بر نمی داشتند، زیرا جستجو نفع نزد جوانمردان نه برای شخصیت بلکه برای دور کردن نیازمندی های مردم بوده است.»

(ص ۱۵- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

خودگذری و همدردی

«خداوند در قرآن کریم می فرماید:

(ودیگران را بر خود ترجیح می دهند، و خود گذری می کنند در مقابل دیگران، اگر چه خود شان احتیاج داشته باشند.»

«با وجودیکه طعام را دوست دارند به مسکینان، یتیم واسیر می خورانند.»

(سوره دهر، آیه ۸ قرآنکریم)

جوانمردی هم سود دیگران را به سود خود مقدم داشتن است، بناءً جوانمردان همیشه خود گذر و با مردم همدردی داشته برای خدمت به مخلوق خدا خویشتن را وقف می ساختند.»

خوش آمد گویی

«وارد کردن ورزشکاران وغیرایشان به زور خانه چنانکه ملاحظه شد یکی از وظایف مرشداست، چون چگونگی تشریف و احترام مرشد معرف پایه ورزشی اجتماعی کسی است که وارد زورخانه می شود ، پایین ترین احترام برای عموم یا مهمانان و تماشاچیان معمولی آنست که مرشد موقع ورود وخروج آنها فقط می گوید: (خوش آمدی صفای قدمت) و یا در موقع خروجش می گوید:(اول و آخر مردان بخیر)

(ص- ۲۳٦ تاریخ و فرهنگ زورخانه)

خوشحال خان ختک

(سردار جوانمردان پښتونخواه)

«خوشحال سردار صاحب اخلاق عالی پشتونها بود، در مهمان نوازی، سخاوت، شجاعت و مردانگی نظیر نداشت، در بخشش معروف و شوقی شکار بود، و در شکار به باز بسیار علاقمندبود، بازها و سگان شکاری را خوشحال خان ختک بسیار دوست داشت.

خوشحال یک سردار جنگاور و دلاور بوده غیرت و بهادری در خون ورگ ا رگ وی ممزوج شده بود.

خوشحال خان عاشق مزاج وحسن دوست عالم وعلم دوست و به زبان و پشتو و اردو خوب می فهمید، به فارسی دری نیز شعر می گفت، به زبان عربی مهارت فوق العاده داشت، و صاحب تألیفات متعدد بود، از آنجمله او هدایه را به پشتو سلیس ترجمه کرد، از آثار شگفت آور و آموزشی و اخلاقی وی یکی هم (دستار نامه) است:

چه می یار دی، یا قلم دی یا کتاب
اوس دیاری پاتی به ابصار ئی

خوشحال خان سیاست دان و مدبر هم بود، مشفق و پدر مهربان بود، خوشحال صاف گوی و حق گوی بود، خوشحال خان جوانمرد و پرهیزگار بود هرچه بود او بود.

که طالع او هنر دواړه سره کیږدي
زه خوشحال په کښي ونیسم هنر

د خوشحال ختک له عشق گفتگو شي
چه په لوښي کښي څه وي هغه تري توي شي
علم معشوقه دي معشوقه لره کف بویه
که نا سیال وته واده شي خرابي ئي لویه لویه

خوشحال خان ختک به استعمار مغول طرف نیامده علیه دولت مغولی به مبارزه آشتی ناپذیر خود ادامه داد، از بند و زنجیر نترسیده چون دیگر مشایخ دوران به مغل تسلیم نشد، ازاده مرد بود و تا آخرین لحظه یی زنده گی آزاد زیست و بخاطر جاه و مقام و پول استقلال خود را نفروخت و تن به غلامی نداد وچون جوانمردان به دولت متجاوز همکار نشده ، بلکه مردم را برای راندن متجاوزین مغول به قیام واداشت و چندین بار با لشکر کثیر مغلان مقابل و جوانمردانه از آزادی و استقلال و آبرو و عزت وطن دفاع و ضرب شصت خود را به طاغوت زمانه نشان داد، با وجودیکه در خانواده اش مغلها نفوذ کردند مگر خوشحال تا که زنده بود سربلند زیست و در آخرین لحظات حیات خود وصیت کرد که او را در جای دفن نمایند که گرد سم اسپان فوج مغل نرسد. شاد باد روح آن جوانمرد آزاده.

(جریده نورستان سال ۱۳۷٤ شماره اول ص ۳، صاحب امتیاز ولایت نورستان، مدیر مسؤول محمد حیدر «الینایی»)

خون سردی

«در جوانمردی خشم بی مورد نشانهِ جاهلی بوده است، جوانمردان به پرسش فروخوردن خشم اهمیت میدادند، آنها حتی درمواردی که نیروی غضب بالا

میگرفت و می خواست بر خرد انسان فرمان روایی کند با فروتنی خویش بر آ
غالب می آمدند.

خون سردی و فروتنی در نزد ایشان نشانه فرونشاندن (قوه جاهله) یعنی خش
و غضب در انسان بوده است.

(ص- ۱۷۸ کتاب آیین جوانمردی استاد قربان واسع)

خون ناحق

«عیاران جوانمرد قتل نمی کنند و (ناحق) خون کسی را نمیریزند، زیرا که ضیاع حق از فتوت (جوانمردی) دور است.»

(همان کتاب)

خویشتن را وقف خدمت دیگران کردن

«عیار را لازم است تا مشکل بیچاره گان، تهیدستان وناتوانان را برآورده سازد و در حل مشکل آنها از هیچ کوششی دریغ نه ورزد. اگر چه با خطر و دشواری نیز روبرو گردد. اصل جوانمردی آنست که بنده برای همیشه در کار غیر خود باشد»

(عیاری از خراسان نوشته استاد خلیل الله خلیلی)

خیانت

« در کار عیاران (خیانت) نبوده وعقیده داشتند که خیانت کار سزای خویشتن را خود می بیند، اگر چه او از بزرگان و سردار قوم باشد. چنانکه آمده است: عمروبن امیه عیار امیرحمزه درهندوستان به مقبره حضرت آدم (ع) رفت، و به آن نظر شد، مگر در وقت بر آمدن از حرم مقبره خواست که زرو و زیور بار کند، تا که به عنوان میراث خود بیرون ببرد، پس از بلند کردن زر و زیور هر قدر که گشت دروازه بیرون برآمدن را نیافت و سرگردان ماند، تا اینکه بار بر زمین گذاشت و دروازه مقبره نمایان شد.»

(یعقوب لیث نوشته باستانی پاییزی)

«بر عقلای عالم پوشیده نیست، چنانکه هیچ خصلتی در فرزند آدم محمود تر از امانت نیست و هیچ خصلت مذموم تر از خیانت نیست وخیانت در نوشتن صورت جنایت دارد، تا خردمندان را معلوم شود که خیانت و جنایت هر دو یکی است وخاین در دنیا وآخرت مذموم باشد وکس بروی اعتماد نکند، به سبب بی اعتمادی پیوسته تنگ دل و تنگ دست باشد، خیانت آنست که مرد خاین همیشه خایف است و بیشتر خاینان مکافات خیانت خود را در این جهان یافته اند و ازعقوبت عاجل رسوا.» (پرشین گاید)

د

داد

به هر کاری فرمان مکن جز بداد
که ازداد باشد روان شاد

داد به معنی عدل، انصاف، عطا، بخشش ، و نیز به معنی جار و فریاد و فغان و به معنی بهره ونصیب و زنده گانی و عمرو سن و سال انسان هم گفته شده است.» (فرهنگ عمید)

دارالامان

«جایی که در آن امنیت وجود داشته باشد.»

دارالضیافه

مهمان خانه و جاییکه مهمان را پذیرایی می کنند.

دارو های بی هوشی

«یکی از خصلت های نمایان عیاران جوانمرد در هنگام کار استفاده از دارو های بیهوشانه یی بوده است که در کتاب ها بنام (بی هوشانه)، (دارو)،

(شبیرک)، (پروانه عیاری)، (حقه عیاری)، نمک آش درمندان) یاد میشد. جوانمردان از راه کاربرد داروهای بی هوشانه دشوارترین کار ها را که با قوه بازوی آدمی در حال عادی انجام پذیرفته نمی توانست به سامان میرسانیده اند، استفاده استادانه و صنعت گرانه از(بیهوشانه) هنر خاص عیاران جوانمرد بوده است به ویژه هنگامیکه به سوی دشمن میرفتند، پهلوانی یا پادشاه زاده یی و یا پادشاهی را به جایی می بردند، همان وسیله مهم نخستین و مهم برای انجام کار (بیهوشانه) بوده است. شیخ سعدی به این منظور گفته است:

کسی را در این بزم ساغر دهند
که داروی بی هوشیش در دهند

در شاهنامه فردوسی (بیهوشانه) به همان مفهوم که عیاران جوانمرد در (سمک عیار) از آن کار می گرفتند تصویر شده است.

بخشی از این تصویر را در داستان بیژن و منیژه دیده می توانیم. منیژه می خواهد بیژن را در حالت بیخودی به قصر خود ببرد، برای عملی کردن آرزوی خود از داری بیهوشی کار می گیرد، چنانکه می بینیم:

چو هنگام رفتن فراز آمدش
به دیدار بیژن نیاز آمدش
بفرمود تا داروی هوشبر
پرستنده آمیخت بانوشبر
بدادند چون خورد شد مرد مست
ابی خویشتن سرش بنهاد پست

عماری بپیچید و رفتن به راه
مر آن خفته را اندران جایگاه
به ایوان بیاراستش جای خواب
به بیداری بیژن و آمدش شتاب
در افگند داروی هوشش به گوش
بدان تا به جای خود آمدش هوش

(۱- ص ۷۲ عیاران و کاکه های خراسان، تألیف حیدر یقین)
(۲- ص ۱۵۱- کتاب آیین جوانمردی تألیف استاد قربان واسع تاجیکی)

داستان های عیاری

« داستان های عیاری وجوانمردی در کتابهای زیر آمده واز رسم های جوانمردی کتابهای مذکور مشبوع و خواننده می تواند به بنیاد این مسلک پی ببرد:

۱- خاورنامه
۲- اسکندرنامه.
۳- حسین کرد.
٤- رموز حمزه
٥- ابومسلم نامه.
٦- دارالنامه
۷- سمک عیار.

۸- هزار و یک شب .

۹- مختار نامه

۱۰- چهل طوطی

۱۱- امیر حمزه

۱۲- کلیله و دمنه (انوار سهیلی)

۱۳- ابومسلم خراسانی

۱٤- بروز نامه تألیف ابوالعلا عطا فرزند یعقوب

۱۵- شهریار نامه سراج الدین عثمان محمد مختاری متوفی ٥٤٤)

۱٦- بیژن نامه

۱۷- سوسن نامه

۱۸- طوطی نامه (جواهر الاسمار)

۱۹- داستان نجمای شیرازی

۲۰- امیر ارسلان رومی

۲۱- شاهنامه فردوسی

۲۲- چهاردرویش

۲۳- سام نامه

۲٤- تیمور نامه

۲۵- داستان های مربوط به طاهر فوشنجی

۲٦- داستانهای مربوط به یعقوب لیث

۲۷- داستانهای مربوط به سلطان محمود غزنوی

۲۸- داستانهای مربوط پی پی ستی عیاره

۲۹- داستانهای مربوط به استاد یس هروی

۳۰- داستانهای مربوط به صلاح الدین ایوبی

۳۱- داستانهای مربوط به شیروان عیار

۳۲- بدایع الوقایع

۳۳- جنگنامه ها

۳٤- ویس و رامین

۳۵- صاحب قرآن نامه

۳٦- حمله حیدری

۳۷- فتوت نامه سلطانی

۳۸- داستانهای مربوط حاتم طایی

۳۹- داستان سمک عیار

درادبیات پشتو:

۱- داستان ظفر خان

۲- موسی خان او گل مکی

۳- آدم خان او درخانی

٤- دلی

۵- سیف الملوک او بدر جمالی

٦- ماجبین او گل اندام

۷- اقبال او قمر جبین

۸- رعنا او زیبا

۹- شیر علم او مامون

۱۰- محبوبه او جلات خان

۱۱- مومن خان او شرینو

۱۲- یوسف خان او شیربانو

۱۳- سخی سلطان

۱٤- چمنی خان

۱۵- فتح خان بریخ

۱٦- جلات خان او شمایل

۱۷- ملا عباس او گل بشره

۱۸- ظریف خان او مابی

۱۹- خشکیار اوماترین

۲۰- قطب خان او نازو

۲۱- د خوشحال خان ختک په باره داستانونه

۲۲- دریا خان

۲۳- پیر روشان

۲٤- ملا مشک عالم

۲۵- ملا محمد جان

۲٦- غازی محمد جانخان

۲۷- شاه محمود هوتکی

۲۸- جنت خان آفریدی

۲۹- ملالی

۳۰- نازو انا

۳۱- بی بی مهرو

۳۲- احمدشاه ابدالی په باره داستانونه

۳۳- غازی محمداکبر خان په باره داستانونه

۳٤- عینو

۳۵- ناهید.

داش

«بردار، حق و حساب دان و با گذشت، لودی، کاکه، باغیرت، بیباک، رند، زیرک، بی قید، وارسته، آزاده، عیار، و جوانمرد.» (فرهنگ عمید)

«لقب جوانمردان و اهل زورخانه، و پهلوانان، سرتکیه نشین و کل وکلو محل ها بوده، مثل داش محمود و داش اکل، (ص۲۳۹- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

این اصطلاح بیشتر در سرزمین ایران کنونی معمول است، در افغانستان به عوض آن (کاکه) و (لالا) مستعمل می باشد.

داعیان جوانمرد

«رهبر بزرگ امام ابراهیم عباسی در سال (۱۰۰ هـ) داعیان را ازمیان فرماندهان معروف که به جریان جوانمردی ارتباط داشتند انتخاب کرده بود که به نفع عباسیان علیه دولت اموی در خراسان زیر امارت ابومسلم خراسانی مشغول فعالیت بودند و آنها عبارت اند از دوازده نفر زیر:

۱- ابومسلم خراسانی

۲- سلیمان ابن کثیر در سفید انج

۳- ابن الحکم در فین

٤- قحطبه بن شبیب طائی

٥- لاهز بن قریض تمیمی

٦- ابوداود

۷- ابونصر بن صحیح تمیمی

۸- شریک بن غضبی تمیمی

۹- عبدالرحمن بن سلیم

۱۰- خالد بن برمک

۱۱- ابوعوان خراسانی

۱۲- عیسی بن اعین

(ص- ٥۸ ابومسلم خراسانی تألیف جرجی زیدان)

داغولی

«داغولی یکی از عیاران معروف نصر بن سیار که به زبان ترکی، و دیلم و سریانی و عبری و عجمی و عربی وزنگی وهندی وفارسی به همه زبانها سخن گفتی وحدیث وآیه ومنقبت بسیارازبرداشتی وازنیم فرسنگ گوش برزمین نهادی وآوازمرکب شنودی وبدانستی که سوار ترک است یا تاجیک یا هندی یا عرب وازچاروا یا اسپ واشتر.»

این عیاردرزمان خروج ابومسلم خراسانی اززمره مخالفین زبده او بوده ودرخدمت نصربن سیار والی خراسان اموی به جاسوسی وکارعیاری می پوداخت وکارنامهآن درابومسلم نامه مذکوراست.

(ص- ٤١٣-ابومسلم نامه ابو طاهرطرطوسی)

دانشمندان دینی

« کیکاوس نویسنده کتاب (قابوسنامه)

جوانمردترین و بهترین دانشمندان دینی را کسی می داند که گفتار به ورع دارد از دو روئی دور بوده، هرگز با کسی به چشم خشم ننگرد، بخیلی نکند، زهد خویش بر خلق نمایش ندهد، نیکنام و معروف باشد، عصبیت فرقه وی و مذهبی نداشته باشد، کسی را از روی بغض کافر نخواند زیرا که کفر خلاف دین است، سخن غرض آلود و کنایه آمیز بروی منبر ایراد نکند، سر و صورتش مطابق شریعت محمدی (ص) آراسته باشد، بیهوده سوگند نخورد، دروغ نگوید، احترام موی سفیدان و پدر ومادر را نهایت داشته صله رحم را قطع نکند با

خوردان شفقت و نا حفاظ نبوده آنچه گوید بکند وگفتار و کردارش مطابق سنت وقرآن، تمیز و با آداب و با حیا بود.

متکبر وخود ستا و دنیا پرست نبود ، حلیم و برده بار باشد، اینگونه عالم و یا دانشمند دینی اگر کسی را پند دهد باید پنهان ازمردم نماید که در پیش مردم ملامت جفا باشد، هرگز به خون خلق دلیری نکند و فتوا نه دهد او نباید تعصب مذهبی داشته باشد، زیرا دین اسلام یک شاهراه بهروزی راه انسان کامل به شمار میرود.»

(قابوسنامه از کیکاوس)

داود بن عبدالله

«یکی از عیاران یعقوب لیث صفار که او را جانشینی خود در سیستان تعیین کرد و او روز یازدهم شعبان (۲۵۳هـ) سیستانرا به قصد هرات ترک گفت»

(ص ۱۳۰- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها)

دبستان توده یی جوانمردی

«مراد از مکتب فتوت (جوانمردی) است. مردم عوام و طبقه اهل هنر و کاسب بیشتر پیرو این مکتب بوده و در رشد و تکامل آن سهم به سزایی داشته اند، پایه های این مکتب که بر اساس نیکو کاری، مهرورزی، ومحبت به مردم، فداکاری واز خودگذری و بزرگ دانستن توده ها و ناچیز پنداشتن خود گذارده شده است، باعث آن شده است که مردمان بیشتر به این مسلک گرد آیند.»

(ص- ۱۸۸- کتاب ایین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

دختر احداد

« در جنبش مردم به رهبری روشانیان که بخاطر بایزید آزادی از تسلط مغل به راه انداخته بودند، دختری از خانواده بایزید انصاری معروف به پیر روشان بعد از آنکه پدرش (احداد) نواسه پیر روشان در یکی از جنگهای آزادی دستگیر و سرش را بریده به دربار مغلی هند فرستاده می شود، مرکز او (قلعه واغر) بدست دشمن افتاد و خاندانش به کوه متواری می شوند و تنها یک دختر موفق به فرار شده نتوانست وهنگامیکه سپاهیان دشمن آهنگ گرفتاری او را می کنند او بعداز جنگ شدیدی از تیر کش های قلعه پس از آنکه مرمی های تفنگش ختم می شود روی خود را پیچانیده از فراز برج قلعه خود را به زیر می اندازد و تسلیم شدن به دشمن متجاوز را عار می داند.»

(ص ۳۱٤ افغانستان در مسیر تاریخ)

ای کاش خواهران ما نیز همچو آنان دختر آزاده جوانمرد تسلیم شدن به دشمن را عار دانسته به سپاهیان تجاوز گر امپریالیزم سرخ و سیاه چک چک نکرده به آزادی و حریت خوداحترام داشته زنده گی ساده و شرافتمندانه را اختیار نمایند، نه اینکه به کنیزی ستمگران و طاغوت های زمانه تن در داده حیا و ابرو و عزت و شرافت خود را از دست دهند.

دختر حاتم طائی

«جوانمردی دختر حاتم طایی را در زمان پیامبر بزرگ اسلام (ص) حضرت شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی در شعر خود چنین تندیس کرده است:

«شنیدم که طی در زمان رسول (ص)
نکردند منثور ایمان قبول
فرستاد لشکر بشیر و نذیر
گرفتند ز ایشان گروهی اسیر
بفرمود کشتن به شمشیر کین
که ناپاک بودند وناپاک دین
زنی گفت من دختر حاتمم
بخواهند زین نامور حاکمم
کرم کن بجای من ای محترم
که مولای من بود ز اهل کرم
بفرمان پیغمبر پاک رأی
کشادند زنجیرش از دست وپای
در آن قوم باقی نهادند تیغ
که رانند سیلاب خون بیدریغ
به زاری به شمشیر زن گفت زن
مرا نیز با جمله گردن بزن
مروت نه بینم رهایی ز بند

به تنها و یارانم اندر کمند
همیگفت گریان بر اخوان طی
به سمع رسول الله (ص) امد آواز وی
ببخشید آن قوم و دیگر عطا
که هرگز نگردد اصل و گوهر خطا
(بوستان سعدی)

دروازه اکار

«شهر سیستان در روزگاران یعقوب لیث شهر با حصار بود و پیرامون او خندق و اورا پنج دروازه بود:

۱- دروازه اکار
۲- دروازه ( )
۳- دروازه میتا
٤- دروازه کرکوی
٥- دروازه نیشک

صالح در زمان غوغای ابراهیم قوسی برای حفاظت دروازه اکار موظف بود تا مهمترین دروازه شهر را حفاظت کند.»

(یقعوب لیث نوشته داکتر باستانی پاریزی)

دروغ

«دروغ یک عمل نادرست و خلاف کرامت انسانیت، دروغ یک عمل خیلی ناشایسته و قبیحی است که حاصل آن فقط هیچ و ثمر آن جز خجلت و شرمنده گی چیزی نیست.

دروغگویی و کذابی صفت اشخاص است که به حیثیت و آبروی خود اهمیت قایل نبوده و عزت نفس انسانی را زیر پا می گذارد. کسانیکه به این عادت مهلک و مرض مزمن دچار اند و این عمل شان نزد همگان افشا است اگر تصادفاً راست هم گویند کلام شان مورد قبول دیگران واقع نمی شود زیرا بنام دروغگو شهرت یافته اند.

گر راست گویی و در بند بمانی
به از آنکه دروغت دهد از بند رهایی

(جریده سبا سال ۱۳۵۵ هـ.ش)

دروغگویی و ذم آن در اداور باستان

«اریایی ها به خصلت جوانمردانگی آراسته بودند به دروغ و دروغ گویی به دیده نفرت می دیدند، چنانچه از زبان داریوش روایت کرده اند:

« نه من و نه دودمانم، دروغگو و بی انصاف و بد قلب بوده ایم، من موافق حق وعدالت رفتار کردم نه ناتوان و نه توانا را آزردم... تو هر کس که هستی بعد از من پادشاه شوی سعی کن که آدم دروغگو را از خود دور کنی و با هر آدمی

که بیدادگر باشد دوستی منمایی و او را به سختی درهم بکوبی، گر چنین رفتار بنمایی کشور من آباد خواهد شد.»

(نقل از کتیبه داریوش ، ص ٦٠ مقام جهانی ایران در بنیان گزاری روح قهرمانی)

«چهار کس اند که بر ایشان ایمن نشاید بودن یکی دزد، دوم دروغگو، سوم منافق چهارم کینه کش چیره دست.»

(ص ٢٦٤- داستانهای بید پا ترجمه محمد عبدالله البخاری)

زبان را مگردان بگرد دروغ

چو خواهی که تخت ازتو گیرد فروغ

(فردوسی)

«خشم باید باز داشته شود، در مقابل ستم از خود مدافعه کنید، ای کسانیکه پاداش پاک منشان را بتوسط راستی خواستارید از همان راستی که مرد مقدس از دوستان اوست، آرامگاه او در سرای تو خواهد بود ای اهورا»

«هیچیک از شما نباید به سخنان دروغ پرست گوش دهید، زیرا که او خان و مان و شهر و ده را دچار احتیاج و فساد سازد، پس به اصلاح او را از خود تان برانید.»

(یسنا، ٤٨- قطعه- ٨ سرود های اوستا)

درویش علی بن یوسف کرکهری

«کرکهر از توابع همدان بوده و زادگاه درویش علی بن یوسف کرکهری را می توان کرکهر دانست. وی یکی از علمای معروف و صوفی مسلک بوده در سال (۸۰۵هـ) کتابی بنام (زبده الطریق الی الله) نوشت و یک فصلی از آن فتوت نامه درویش علی محسوب می شود و در آن چهار صفحه است و با شرح احوال اصحاب کهف آغاز کرده که معمولاً بر اساس سنت هاي جوانمردی ابراهیمی (ع) ترتیب یافته است.»

(فتوت نامه درویش علی کرکهری به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

درویش کابلی

«از مقتدیان زورخانه و سر سلسله داراویش خاکساریه دانسته شده و گویا در صحرای کربلا موقع جنگ کشکول پر از آب خود را به حضرت امام حسین (ع) داده و امام در عوض شانه او را بوسیده است. تعلیمات دراویش خاکساریه مشبوع از فتوت بوده و آنها جوانمردان بالقوه بودند، پیروان این طریقت چون جوانمردان و سایر نقاط آنوقت طی مراسمی شاگردان ومریدان خود را پرورش می کردند و به اخلاق جوانمردی متصف بوده به آن اهمیت فوق العاده می دادند.

(۱- ص- ۲۳۸ -- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

(۲- ریاض العارفین از رضا قلی خان هدایت)

(۳- دایره المعارف فارسی جلد دوم چاپ تهران، ۱۳۵٦هـ.ش)

دریا دل

«مرد بسیار بخشنده و با گذشت و دلیر و جوانمرد و خدمتگار»

(فرهنگ عمید)

دزدان و طراران

« دولت های مرتجع و ستمگر همیشه تلاش ورزیده اند تا عیاران مردم دار را در اذهان توده های وسیع و زحمتکش بکوبند ازینروست که گاهی ما در فرهنگها در مقابل واژه عیار کلمه های مانند، دزد، طرار، رهزن را می یابیم اما حقیقت امر اینست که عیار و جوانمرد به کسانی اطلاق می شود که هم از نگاه داشتن اندیشه های پاک و روشن و هم از نگاه کار کرد و عمل خود به سر حد کمال رسیده باشند. و همیشه به خاطر نفع اجتماعی تمام خواستها و آرزو های شخصی شانرا زیر پا گذاشته و به طرفداری از مردم زحمتکش با ستیزه گران جنگیده و با بدکاران سازش نکرده و نیز می کوشند تا آنچه جامعه و مردمش از وی تقاضا دارند، به آن عمل کنند و به خاطر نفع عمومی زیر بار هیچکس حتی دوست و خویشاوندان خود نرفته اند، درگذشته دولت های نامردمی مشت اوباش و رهزن را زر میدادند تا آنها داخل صنف جوانمردان وعیارن شده دست به اعمال شوم و خرابکارانه بزنند و اندیشه پاک و اسلامی جوانمردان را به افکار و اعمال قبیح خویش را بد جلوه دهند.»

(ص -ج- عیاران و کاکه های خراسان)

دژکشائی

«عیاران به دژکشایی شهرت ویژه یی داشته و دژ های مهم ومشکل را عیاران با تدبیر و زرنگی خاص خود بدون لشکرمی کشودند.»

(۱- داستان سمک عیار)

(۲- دارانبامه ابوطاهر طرطوسی)

(۳- ابومسلم نامه ابوطاهر طرطوسی)

دستار

«خبر شه چه دستار په سر کول دښيوي او د نماي د پاره نه دي، دستار دمرد شرم او عزت دي، تمام شرم د مرد په دستار کي دي ... د هجرت په دريم کال کښي د بدر جنګ وو همه خلق افضل هم هغه اصحاب دي. پنځه زره ملايکي په ابلق اسونه سور په مدد مومنانو راغلي وي، واړه سپين دستارونه شملي پرينبي وي، ملايکو ځکه دا علامتونه د دستارونو شملو وکړل چه بله اصحاب دي هم د جنګ په ورځ داروش واخلي. په ځينو روايتو د رسالت پناه دري دستاري ياد شويدي:

۱. يو اتلس ګزي، شمله يي نيم ګز شرعي.

۲. دولس ګزي، شمله يوګز، هغه د جنګ ده.

۳. شپاړس ګزي، هغه به ئي په اختر، جمعه پر سر ترل.

دستار بر سر کردن در تمام نقاط افغانستان مایه عزت و شرف بوده و آن به انواع مختلف بوده، بعضی آنها قیمت بها می باشد، مردم ازبک ترکمن و بلوچ و در جنوب کشور همگی دستار بر سر کرده آنرا سمبول شرف وعزت خود می

دانند مخصوصاً دستار بر سر کردن (شه حوان) های کندهاری که با شمله های دراز آن و با اعمال جوانمردانه های ایشان زیبنده و نمایانگر دیانت داری و راستی و صداقت و وارستگی و آزاده گی است، انکه دستار شمله دار بر سر کند هرگز به غلامی تن در نداده به استعمار قوتهای فاجر استعماری جواب دندان شکن داده به صد ها تابوت آنها را به پرواز در می آورند.

«مردم نورستان با وجودیکه اکثریت پکول در سر می کنند، به دستار نیز احترام داشته و این را خوب می دانند که دستار بر سر کردن سنت نبوی و شرف و آبروی هر مسلمان است. برادران مجاهد افغانستان اکثراً دستار بر سر کرده آنرا سمبول عزت و شرف می پندارند.

اما دستار بر سر کردن در نورستان از قدیم خیلی پر مصرف بوده است، زیرا در سرزمین الینا (نورستان قدیم) کسی دستار بر سر کرده می توانست که ضیافتهای بزرگ به مردم روستا های دره مربوطه داده و بعد از آنکه به یکی از مقامات مهم چون ملده، سونری، بتوریادینگ بتور، شورماچ و یا جشت، ککووشها را نایل می شد، طی مراسم خاصی از طرف بزرگان قبایل آن شخص را روی چوکی بازو دار نشانیده دستار بر سر آن می پیچیدند و در وصف سخاوت و جوانمردانگی های وی اشعار سروده به روی چهار پایی نشانده و آنرا جوانان بر دوش کشیده گرداگرد قریه می گردانیدند و آن روز را به رقص و سرود و پای کوبی به پایان می رسانیدند. لذا دستار بر سر کردن در آن وقت پر مصرف و هم هر کس اجازه نداشت که:

به آسانی افتخار بر سرگذاشتن دستار شمله دار را حاصل نماید. یعنی در آن وقت در هر دره چند تن محدود که آنها طی مراسمی اجازهٔ دستار بر سر کردن را داشت و دیگران بدون اجرای مراسم و رسیدن به مقامات یاد شد دستار بر سر کرده نمی توانستند.

بعد ازظهور اسلام یا به شکست رسم های کهن بستن دستار بر سر کم کم مروج و به آن علاقمند می شوند و می توانند هر کس بدون اجرای مراسم پر مصرف لنگی بر سر کند و اکنون هر که از روحانی و یا موی سفید و احیاناً جوان لنگی بر سر کند همه وی را محترم می شمارند.

(ص سیرتاریخ جوانمردی در سرزمین الینا (نورستان قدیم) نوشته محمد حیدر الیناکی)

دست و پنجه نرم کردن

«زور آزمایی معنی می دهد.»

(ص- ۳۹ تاریخ و فرهنگ زورخانه)

دشمن دشمن است اگر چه حقیر باشد

«شنیدم در خراسان یک عیار محتشم و نیک مرد و معروف بود و نام آن مهذب، یک روز در راه روان بود و پایش در پوست خربوزه آمده لغزیده بیفتاد، کاردخود را کشیده پوست خربوزه را زد، همراهانش گفتند، ای سرهنگ تو مرد محتشم هستی، شرم نداری که کارد بر پوست خربوزه می زنی، مهذب جواب

داد، مرا پوست خربوزه بر زمین انداخت، دشمن آنست، دشمن را خوار شمردن نشاید اگر چه حقیر باشد.

(قابوسنامه کیکاوس)

دشنه

«به گفته اداب الحرب و الشجاعه (دشنه) سلاح عیاران و جانبازان است. دشنه همان خنجر عیاری یا کارد خواهد بود.»

دعا کردن

«از کهنترین آداب عیاران و جوانمردان دعا کردن است. همچو دیگر ویژه گی های ان نشان از دوران آریانای باستان است. هرودوت مورخ یونانی می نویسد:

یکنفر آریایی هرگز نباید برای سعادت خود دعا کند، بلکه همیشه از او انتظار میرود برای بهبود و ترقی آریایی ها دعا کند چنانکه در اوستا آمده است که:

«رزم آزمای پاکدین را می ستایم

برزگر گله پرور پاکدین پرکار را می ستایم.

ریس خانواده پاکدین راستکار را می ستایم

دهخدای پاکدین نیک منش را می ستایم

ریس ایالت پاکدین مقدس را می ستایم

ریس مملکت پاکدین به قانون را می ستایم

و ما می ستاییم جوانی را که دارای اندیشه و گفتار و کردار نیکومنش پاک بوده، و پیشوا و رهبر راستی ودرستی.»

همین طور بعداً در دوره اسلامی در زورخانه ها پیشکسوتها در پایان ورزش دعا به شرح زیر می خوانند و حضار در پاسخ هر دعا آمین می گویند.

«پیران را عزت آمین

جوانان را قدرت آمین

حق پیر آمین

مزد استاد آمین

برایش ذوالفقار آمین

تندرستی حضار آمین

نیستی جان کفار آمین

سلامتی پادشاه اسلام آمین

ناز قد میاندار آمین

(تاریخ و فرهنگ زورخانه)

همچنان یکی از جوانمردان در شروع طعام خوردن (بسم الله و علی برکت الله) گفته به خوردن طعام مشغول می شوند و بعد از فراغت آن گویند(الحمد لله الذی اطعمنا وسقنا و جعلنا من المسلمین)

سپس مرشدی به آواز بلند گوید:

(شکر خدا ازنعمت هم نور و هم رحمت بما حلال و به صاحبش برکت، سلامتی ایمان، شکست کفار، غلبه اسلام، شفای بیماران، خلاصی قرضداران و زندانیان، آزادی افغانستان، پیروزی جوانمردان، آمین»

(راوی پی پی زهره امیر ابوی)

دعوت به رضا (ارضی من آل محمد (ص)

«ابومسلم خراسانی نخست مردم خراسان را بی آنکه نام امام خاصی راذکر کند به یکی از بنی هاشم دعوت می کرد، اینگونه دعوت در آن زمان دعوت (به رضا) می خواندند، مردم بیعت می کردند که با هر کس بنی هاشم که همگان اتفاق کردند همدستان باشند...»

(ص- ۲۲۱- ایران از زرتشت تا قیامهای ایرانی، تألیف رضا اصفهانی)

دعوت جوانمردانه

«مراد از دعوت پیامبران الهی است که مردم را به توحید و عمل صالح فرامی خوانند صالحان را مژده جنت و کافران و فاسقان و بدکاران را بیم دوزخ میدادند و از کسی طالب مزد نکرده و ماموریت عظیم خویش را که از جانب خداوند بدانها تفویض شده بود به انجام می رسانیدند و همه این راه تکالیف بزرگ را از جانب مشرکین برداشت کرده دلیرانه و شجاعانه ومردانه و بی ترس به دعوت می پرداختند که این مراد از دعوت جوانمردان ه انبیاء (ع) است.

دعوت خانه

«معبدی بود که از آنجا شیث (ع) به دعوت مردان خدا (اهل الله) می پرداخت.»

(ص ٤٢- فتوت نامه شهاب الدین عمر سهروردی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

دقیانوس

«دقیانوس یاداقیوس معرب نام دسیوس **Decius** امپراتور روم (٢٥١- ٢٠١م) است. او در شکنجه و آزار مسیحیان شهرت داشت. اصحاب کهف را معاصر وی دانسته اند. اصحاب کهف قومی بودند در روزگار ملوک الطوایف میان عیسی (ع) و محمد (ص) و مسکن ایشان زمین روم بود در شهر (افسوس) گفته اند که آن شهر امروز (طرطوس) است و اهل آن شهر بر دین عیسی بودند وکتاب ایشان انجیل بود و ایشانرا ملکی بود صالح تا آن بر جای بود کار ایشان بر نظام بود و بر دین عیسی راست بودند، چون آن ملک ازدنیا برفت کار بر ایشان مضطرب گشت و سر به باطل و ضلالت و بت پرستی نهادند و پادشاه اهل ضلالت در آن وقت دقیانوس بود، جباری متمرد، کافر بت پرست دعوی خدایی کرد و خلق را بر طاعت خود دعوت کرد واین دقیانوس با لشکر و حشم فراوان از زمین پارس آمده بود و این مدینه (افسوس) دارالملک خود ساخته و هر کس که در چنبر طاعت وی نیامده و از دین وی برگشتی او را هلاک کردی.

میگویند دراین شهر قصر عظیم ساخته بود از آبگینه بر چهار ستون زرین بداشته و قندیل های زرین از آن در آویخته به زنجیر های سیمین ودر آن قصر تخت زرین ساخته هشتاد گز طول آن وچهل گز عرض آن به انواع جواهرات مرصع کرده، یک جانب تخت هشتاد کرسی زرین نهاده که امیران و سالاران لشکر و ارکان دولت بر آن نشستندی و بر سر خود تاج نهاده که چهار گوشه داشت ، درهر گوشه یی گوهر نشانده و پنجاه غلام از ملک زاده گان بر سر وی ایستاده، هر یک را تاجی بر سر و عمودی بر دست، شش جوانی دیگر از فرزندان ملوک با خرد و تدبیر تمام ایستاده به راست و چپ وی، و این شش جوان اند که اصحاب کهف اند.

این شش جوان وقتی از خدمت فارغ میشدند بخانه یکی از ایشان بودندی و آنروز که خدمت آب ریختن بدست یمیلخا بود و بعد بخانه دوستان بازگشت طعام نخورد، دیگران گفتندی ای برادر چرا طعام نخوردی و بر طبع خود نه یی؟ گفت: ای برادران اندیشه یی دردل افتاد که خور وخواب و قرار از من ربوده، گفتند: آن چه اندیشه یی است، گفت: این ملک دعوی خدایی می کند و من امروز او را بحالی دیدم از بیم وترس که خدایان چنان نباشند و چنان نترسند ونیز اندیشه می کنم که خدایی کسی را سزد که آفریدگار آسمان و زمین وجهان و جهانیان بود.

چون یمیلخا این سر بر ایشان آشکار کرد ایشان چشم وی را بوسه دادند، گفتند ما را همین اندیشه در خاطردز می آمد لیکن زهره آن نداشتیم که این حال

را کشف کنیم، به یکبار آواز برآوردند که دقیانوس خدا نیست و جز آفریدگار آسمان و زمین خداوند و جبار نیست؛ (ربنا رب السموات و الارض)

یملیخا گفت: اکنون یقین دانید که ما این دین در میان این قوم نتوانیم داشت، ما را بباید گریخت در وقت غفلت ایشان. آنها رفتند تا به دشت پهناوری میرسند و در آنجا شبانی خداپرست نیز به آنها همراه شده و سگ آن شبان نیز آنها را همراهی همیکرد. (قصه اصحاب کهف زیر عنوان اصحاب کهف دیده شود.)

(ص- ۱۷ و ۱۸- پاورقی کتاب آیین جوانمردی نوشته هانری کربن)

دقیقی بلخی

«یکی دیگر از شاعران جوانمرد وطن ما دقیقی بلخی است، اوهستی آدمی را تنها به نیکی ونیکوکاری، اطوار و رفتار نیک تصویر می کند؛ مانند:

به جای هر بدی پاداش نیکی

به جای هر بدی پادافراهی

(دیوان دقیقی بلخی)

دکش

« کسی است که عضو فتوت بوده و بعد به آن پشت کرده است.»

(فتوتنامه شمس الدین آملی ص ٣٦ به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

دلاور

«دلیر، پر دل، شجاع، جنگجو»

(فرهنگ عمید)

دلدل

«نام استری که امیر المومنین حضرت علی (ک) بر آن سوار میشد.»

(فرهنگ عمید)

دلیر

«دلاور، پر دل، شجاع، بیباک»

(همان فرهنگ)

دو اصل مهم فتوت(جوانمردی)

«۱- سخاوت، ۲- شجاعت»

(رساله سوال و جواب در مورد مکتب فتوت نوشته عزیز عیار)

دوری از کینه جویی

«جوانمردان روی رنجشی که پیش می آید از هم مسلکان خود کینه نمی گرفتند، آنها کینه جویی را پست ترین وخوارترین خصوصیت اخلاقی آدمی

دانسته به اشخاص کج بین و کینه جوی هم زاز و هم محبت شدن را مایه دردسر وعار میدانستند.»

درون را پاک دار از کین مردم
که کین داری نشد آیین مردم
حسود را بر فتوت راه نباشد
حسود از راه حق اگه نباشد
به کج بینان فتوت راست نیاید
زکج بینان فتوت را نشاید

دوست

« به هم مسلک جوانمرد و رفیق فداکار ومعشوق و در نهایت به حضرت علی (ک) می گفتند. دوست ضمناً تکیه کلامی است که داش ها و ورزش کاران یاسر نوازی خوان ها پس از خواندن هر بیت از غزل یا شعری بر زبان می رانند که در این موقع هم مقصود حضرت علی (ک) است.

(ص ٢٤٠- تاریخ و فرهنگ زورخانه).

در خانه دوستان چو گشتی محرم
دست و دل و دیده را نگه باید داشت

ای دوست برای دوست جان باید داد.
در راه محبت امتحان باید داد

***

تنها نبود شرط محبت گفتن

یکمرتبه هم عمل نشان باید داد

***

جز در راه دوست جان سپردنت خطاست

وز رنج و غمش کناره کردنت خطاست

***

گفتی من از این باده نخواهم خورد

گر زهر دهد دوست نخوردنت خطاست

(ص- ۲۵- کتاب زنده گانی پوریای ولی)

از کسی پرسیدند: از برادر و دوستت کدام را بیشتر دوست داری؟ گفت: برادرم را اگر دوست باشد.

ذ

ذولابی (سردار عیاران)

«... در این فکر بود امیر که ذولابی عیار در رسید از راه هرات وامیرش در بر گرفت و گفت: دیر ماندی ای سردار عیاران جهان خیر بود، ذولابی زبان برکشاد وگفت: نصر سیار چون از پیش ملک زاد بگریخت به طالقان رفت، علوفه ندادند و از آنجا بگذشت و به مرو رفت ...»

(ص- ابومسلم نامه ابوطاهر محمد طرطوسی)

ذولابی از جمله عیاران معروف دوره ابومسلم خراسانی و در جنگها یار و مددگار وی بوده است.

ذوالجناح

«مراداز مرکب حضرت سید الشهدا حضرت حسین بن علی (رض) بود چنانکه ملا حسین واعظ کاشفی می نویسد:

حضرت حسین بدست مبارک خود خیمه بر افراشت جهت شهر بانو و وصیت فرمود که از آنجا بیرون نیاید تا وقتیکه مرکب ذوالجناح بدرخیمه اید.»

(ص- ٣٦٧- فتوت نامه سلطانی)

«نام اسبی که حضرت امام حسین (رض) در کربلا به آن سوار میشد.»

(فرهنگ عمید)

ذوالفقار

«ذوالفقار نام شمشیری است که (مقوقس) آنرا به رسول الله (ص) هدیه کرده بود ودر بعضی اخبار آمده است که جز غنیمت هایی بود که از قلعه خیبر به چنگ مسلمانان افتاد، عده یی گویند نام شمشیر حضرت علی (ک) بوده است.»

(١- فرهنگ عمید)

(٢- مقدمه فتوت نامه سلطانی)

«ذوالفقار اسم خاص است، شمشیر مخصوص و مشهور حضرت علی (ک)، که حضرت رسول الله (ص) به وی داده بود و آنرا از نظر امتیاز دو شاخه نگاشته اند، شعار فتیان زورخانه او، (لافتی الا علی و لا سیف الا ذوالفقار)

کنایه از بی مانند بودن آن حضرت و بی مانندی شمشیرش ذوالفقار است.

ورزش کاران زورخانه بخاطر آنکه در راه حق بکار می رفته احترام می داشتند.»

(ص ٢٤٠- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

ذوالقرنین

(دیده شود کوروش)

ر

راد مرد

«مخفف آزاد مرد، جوانمرد، کریم، دادگر، شجاع، دلاور، پیروزمند، یار مظلوم، دشمن ستمگر، غریب نواز، متقی، یتیم پرور، امانتگر، راستکار، راز دار، نان ده، رحم دل، وطن دوست»

(١- فرهنگ عمید)

(٢- فرهنگ آنندراج)

(٣- برهان قاطع)

(٤- غیاث اللغات)

(٥- لغت نامه علی اکبر دهخدا)

(٦- فرهنگ فارسی داکتر محمد معین)

(٧- ظفر اللغات)

رادمردی

«رادمردی دانی چیست

باهنر تر ز خلق گویم کیست

آنکه با دوستان بداند ساخت

آنکه با دشمنان بداند زیست»

رازداری

«به این اصل مهم اخلاقی در طی داستان سمک عیار بارها اشاره شده است، هنگامیکه شهزاده خورشید شاه به خانه سرعیاران پناه می برد از او می پرسد: جوانمردی چند حد دارد؟ سر عیاران پاسخ می دهد: حد جوانمردی از حد فزون است اما از ان دو اختیار کرده اند: یکی نان دادن و دوم رازپوشیدن) پس سوگند خورد: (به دادار کردگار که راز ترا با کس نگویم و جان فدای تو کنم.)

(داستان سمک عیار)

«مبالغه در کتمان سرو حفظ آن از اغیار حتی اگر یکی را به شمشیر تهدید کنند و با انواع ضرب و تعذیب رنجانند، افشای اسرار نباید کرد. »

(ص-۱۲۳- مقاله قاسم غنی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

«جوانمردان تنها راز شانرا از بیگانگان و از دشمنان و مخالفان خود سخت می پوشند ودر برابر هم مسلکان و دوستان و همدستان خود سرشانرا آشکارا بیان می کردند. در کتاب (روضه الصفا) در باره روش جوانمردانه ابومسلم آمده است:

روزی ابوالعباس نخستین خلیفه عباسی از ابومسلم سبب های موفقیت او را پرسیدند، ابومسلم جواب داد و گفت:

«صبر را شعار خود کردم و راز خود را به کسی نگفتم»

استاد صدر الدین عینی درست می گوید که: راز پنهان داشتن ابومسلم به درجه یی بود که او به کسی راز خود را نمی گفت که گمان میبرد، ایشان به کار هایی او خلل می رسانند یا راز او را فاش می نمایند، اما برای کسانیکه در به دست آوردن مقصد وی نقشهای اساسی را بازی می کردند و در متانت و راز داری آنها اعتماد داشت، دروازه راز خود را به درجه یی در کاری می گشود.»

(ص- ۳۱- کتاب ایین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

«خردمندان راز را به کوه مانند کرده اند و گفته اند هم چنانکه کوه را هر بادی از جا نبرد و هر زوری نجنباند، باید که راز را هیچ غمی و شادی به صحرا نیارد.

هندو گفت: که بازرگانان نگاه داشتن راز را به شیشه یی مانند کرده اند که در غلاف بود و سنگی در مقابل وی بود، تامادامیکه در غلاف باشد از سنگ ایمن بود، چون از غلاف بدر آوردند، آن ایمنی به بیم مبدل گردد.»

(ص ٤٦- داستانهای بیدپا ترجمه محمد بن عبدالله البخاری)

«نصر سیارماهیارا چوب زد و مقر نیاورد وهیچ نگفت که ابومسلم در خانه من است، و این همه سختی کشید و او غمازی نکرد، و سر او را نگاهداشت با خود گفت این رنج و مشقت دوست تر دارم از آنکه بگویند ماهیار عهد بکرد و باز شکست، آخر در وفا کمتر از گبری نباید بودن.

القصه زن ماهیار می دید که شوهر وی را چه ها می کنند و برخود هم چو بید می لرزید، اما چون ماهیار مقر نیامد، نصر سیار گفت: زن ماهیار را در چوب کشیدند و بسیار چوب زدند او هم مقر نیامد... بعداً این زن و شوهر در همان

مجلس، نصر سیار مسلمان شدند و کلمه شهادت را می خوانند، نصر سیار آن دورا با فرزندان معصوم ایشان به جلادان امر کرد که گردن بزنند، آنها را بی گناه هلاک کرد و به آتش سوخت، اینست همت جوانمردانه جوانمردان که بخاطر کسیکه به زینهار آنها می در ایند تا پای جان ایستاده گی می ورزند.»

(ص- ۷۶-۷۷- ابومسلم نامه ابوطاهر محمد طرطوسی)

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات

بخواست جام می و گفت راز پوشیدن

صاحبدلی را گفتند چگونه راز نگهداری؟ پاسخ داد، نخست وی را در زندان سینه و سپس به گور دل می سپارمش.»

(ص ۸۱- راه نیکان تلخیص از میرزا فیض محمد بخشی پنجشیری)

«سمک عیار گفت: ای آتشک با من عهد کن و سوگند خورد که یار من باشی و هرچه بگویم بکنی و راز من نگهداری، و با کس نگویی، خیانت نیندیشی، و نفرمایی و از قول من بیرون نیایی تا من دلارام ترا بی رنج در کنار تو کنم.

و آتشک قسم خورد که غدر نکند و خیانت نیندیشد و آن کند که سمک فرماید و با دوست او دوست باشد و با دشمن وی دشمن» (ص- ۱۶۴- داستان سمک عیار جلد اول)

راستی

« در جوانمردی راستی یکی از پایه های استوار و پر ارزش اخلاقی به شمار میرود. راستی در چشم و دل و نیت جوانمردان جایگاه بس ارجمند را می گرفت، ایشان در گروه خود تنها آدم های راستکار، راسترو و راست گفتار و راست منش را میپذیرفتند و بس.

شیخ ابوسعید ابوالخیر (رح) راستی را این رنگ تندیس بخشیده است.

ای جوانمرد بنشین تا ترا حدیث آموزم آنمرد بنشست. شیخ گفت:

چه خواهی کرد از این قصه دراز؟ این بار که سوال کنی چنین گویی که راست گفتن ایمان است ودروغ گفتن خیانت است و مرا به جامه شیخ حاجت است:

شیخ گفت: مبارکباد!

(شعر)

نخستین راستی را پیشه کردن

چو نیکان از بدی اندیشه کردن

همه کس را به یاری داشتن و دوست

نگفتن آن یکی مغز و دیگر پوست

(ص- ۹۷- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی یکی از صوفیان جوانمرد و شاعر معروف دوره غزنویان چنین گوید:

راستی شغل نیک بختان است
هر کرا هست نیکبخت آن است
هر که او پیشه راستی دارد
نقد معنی در آستین دارد
راستی کن که دراین رسته
نشوی جز به راستی رسته

«شرط دیگر عیاری و جوانمردی (راستی) است. عیار باید راست بگوید، اگر چه زیان و خطری در پیش دارد، یعنی دروغ مصلحت آمیز هم نباید گفت. یکجا غور کوهی اسیری را به یکی از عیاران داده است تا بکشد، او بروی رحم می کند، اما چون نزد غور کوهی باز می گردد می اندیشد که اگر گوید که او را چه کردی نتوانم گویم او را کشته ام که دروغ گفته باشم و دروغ گفتن شرط جوانمردی نیست...»

(ص ۱۷۱- مقاله پرویز ناتل خانلری به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

ز نیرو بود مرد را راستی
ز سستی کفری زاید و کاستی
(فردوسی)

هردودت مورخ معروف یونانی می نویسد:

«... آریایی ها از پنجسالگی تا بیست سالگی به فرزندان خود جز سه چیز نمی آموزند:

۱- اسب سواری

۲- تیر اندازی

۳- راست گویی.»

(ص- ۷۲ مقام جهانی ایران در بنیان گزاری روح قهرمانی...)

«سر آمد همه اخلاق و پسندیده ترین منش ونیکترین خوی راستگویی و کناره گیری از کجی و دروغگویی است، چنانکه فردوسی(رح) میفرماید:

همه راستی کن که از راستی
نیاید بکار اندرون راستی
چو با راستی باشی و مردمی
نبینی جز از خوبی و خرمی
رخ مرد را تیره دارد دروغ
بلندیش هرگز نگیرد فروغ»

(به نقل از کیمیای سعادت)

«سمک گفت شاه را بقاباد، بدان و آگاه باش که در جهان هیچ چیزی به از راستی نیست و راست گفتن به هر جا که باشد در پیش خاص و عام عاقل ونادان خاصه در پیش شاه وعلی الخصوص که ما سخن گویم الا راست نتوانیم گفتن که نام ما به جوانمردی رفته است و ما خود جوانمردیم اگرچه ما را عیار پیشه می خوانند وعیارپیشه گی الا جوانمرد نتوان بود.»

(مجله سخن شماره های ۱۱ و ۱۲، ۱۳٤۸)

راستان قوی دستند

راستی کن که راستان رستند
در جهان راستن قوی دستند
یوسف از راستی رسید به تخت
راستی کن که راست گردد بخت
قول و فعل تو تا نگردد راست
هرچه خواهی نمود جمله هباست
کور و کر گر نه یی ز آه پگاه مترس
راست باش وز میر و شاه مترس
آخرین یار اولیاء مصدق است
اولین کار انبیاء صدق است
تا نگردد درون بیرون راست
بوی صدق از تو بر نخواهد خواست
تا تو باشی ز راستی مگذر
مکش از خط راستکاران سر
راستی ورزو راستکاری بین
یارشو خلق را و یاری بین
(جام جم اوحدی)

راستان رسته اند روز شمار
جهد کن تا از آن شمار شوی
اندر این رسته راستکاری کن
تا در آن رسته رستگار شوی
(...)
تو در کار خود راستی بر بکار
که هم رسته گردی وهم رستگار
بود گرچه مردم بسی کج خرام
به آخر شود راستان را غلام
اگر چند باشد کمان سخت گیر
به آخر تواضع کند پیش تیر

«راستی در عزم آنست که آدمی در دین با صلابت و در امر الهی با عزت و در وقت با استقامت باشد چنانکه یاران رسول خدا (ص) به عزم خویش وفا کردند، و در راه دین جان و مال فدا کردند و صد قوما عاهدو شدند.

راستی در وعده وعمل: چنان است که بنده گان راست کردار خداوند، در سلوک راه دین کار های شان در هر مقامی از مقامها راه دین از: توبه، صبر، زهد، و خوف و رجا که بودند حقیقت آنرا از خودمی خواستند و به ظاهر قناعت نکردند که خداوند در باره آنها فرمود (اولئک هم الصادقون)

بدانکه تا شرایط حقایق ایمان در کسی مجتمع نشود ایشانرا صادق (راستگو) نخوانند و نشان صدق آنست که چون کسی ترسد به تن می لرزد و روی زرد

راهداری

«نوعی باجی بود که عیاران از قوافل در ازای بدرقه کاروان از دستبرد دزدان می گرفتند و کاروان را تا آخر قلمرو خود بدرقه مینمودند، نمونه یی از کار های راهداری یعقوب لیث اینست: کاروانی که از بصره حرکت کرده بود، به اصفهان رسیده آهنگ سیستان داشت، راه نا امن بود، کاروانیان برای حفاظت کالای خود یکی را نزد حاکم سیستان فرستادندی کارگذار کسانی را برای همراهی و دنباله روی کاروان بفرستد، کار گزار پنجاه سوار برای بدرقه کاروان گسیل داشت یعقوب از قضیه آگاه شد و رفقایش را خواند و دستور داد یک یک و دو دو به رباطی که بر سر راه بود بروند و قبل از آنکه سربازان حاکم به آن رباط برسند آماده پذیرایی آنأن شوند، همه به راه افتادند و به سرعت خود را به رباط بین راه رسانیدند. یعقوب خود نیز چنین کرد، سربازان رسیدند، یعقوب و همراهان به خدمت آنان پرداختند چون شب فرا رسید سربازان که از راه دور آمده بودند و خسته بودند هر یک گوشه افتیده به خواب رفتند. یعقوب به یاران دستور داد که دست و پای آنان را ببستند، پس لباس و سلاح آنانرا برداشتند به اسبهای آنان سوار شده به طرف قافله شتافتند، کاروان از دور پیدا شد عیاران به فرمان یعقوب لیث فریاد زدند (الحکم لله و لا حکم الا الله) کاروانیان از شنیدن این آواز که رمز مخصوص عیاران بود دست ودل باخته منتظرپیش آمد شدند، یعقوب لیث بدون اینکه آزاری به کسی برسانند، قافله سالار را پیش خواند و گفت: هرکه از پنج هزار دینار کم دارد، معاف است و کسانیکه از پنج هزار دینار زیاد دارد ازپنج دینار یک مال خود را جدا و به ما بدهند، کاروانیان به

شنیدن آن خوشحال شده مبلغ پنج هزار دینار به یعقوب دادند یعقوب گفت اکنون ما شما را به سیستان می رسانیم، قافله براه افتاد و در سکوت شب به سیستان رسیدند.»

(١- ص ٢٢- زنده گانی یعقوب لیث)

(٢- ص ٢٩٠- منتخب جوامع الحکایات عوفی طبع مرحوم بهار)

(٣- ص ٦٤- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها)

رباط

« در خراسان و ماوراءالنهر برای رهایش مسافران کاروانسرا یا (رباط) ساخته شده بود، ابن حوقل می گوید: شنیدم که در ماوراءالنهر ده هزار رباط است که در آن بسیاری از آنها جای برای مسافران و علولفه برای چهار پایان ایشان همیشه آماده می باشد.

ابن حوقل جهانگرد معروف باز در جای دیگر می گوید: در زمان ما اکثر توانگران و مالداران کشور های اسلامی ثروت ودارای خود را در راه سرگرمی ها و عیش و عشرت و در رقابت های بیجا خرچ می کنند، در برابر اکثر توانگران ماوراءالنهر ثروت خود را در راه ساختن رباط ها و راه ها و پدیده های خیریه و بنیاد پل ها به خرچ می رسانند.

(ص- ٣٨- کتاب آیین جوانمردی استاد قربان واسع تاجیکی)

رباط و کاروانسرا ها تا زمان امیر حبیب الله خان شهید در داخل افغانستان به صدها باب وجود داشت و در سر راه کابل کندهار، کابل ننگرهار، کابل

مزارشریف، کابل بدخشان و کندز، کندهار هرات، هرات بادغیس، هرات غورات و کابل پکتیا احداث شده بود، که در آن مسافرین شب می مانده اند.

اکثر رباط ها و کاروانسرا ها دارای چاه آب و علوفه برای حیوانات و حتی سماوار ها برای چای نوشی بوده است.

«معنی رباط در اصطلاح شرعی مدافعت و حفاظت از مرز های آخری دارالاسلام است که با دارالکفر وصل می شوند. حفاظت از مرزها ومناطق متصل به مرز ها مکلفیت حکومت اسلامی است، از اینرو دفاع وتحفظ آن نیروی مستقل (مرابطین) یا مواظبین در کار است، طوریکه جهاد کننده را مجاهد می گویند، همین طور پهره کننده بر رباط را(مرابط) می خوانند.

در حدیث شریف امده است که حضرت سهیل (رض) بیان می کند: پیامبر اسلام (ص) فرمود: یک شب مواظبت در راه خدا بهتر از دنیا و مافیهاست. (بخاری- ترمذی)

از حضرت عثمان (رض) روایت است که پیامبر (ص) فرمود یک شب پهره دادن در راه خداوند از یک چنین هزار شب افضل است که در آن روز به صیام و شب به قیام بگذرد.

(ترمذی- ابن ماجه، احمد، طبرانی)

حضرت بن عباس (رض) بیان می کند که پیامبر (ص) فرمود: دو جور چشم آتش را لمس نخواهد کرد، یکی آن چشم که از خوف خدا اشک بار باشد و دیگر آنکه در راه خدا شب پهره دهد.

(۵۰- ۱۸۱- جهاد در راه اسلام، تألیف خلیل احمد حامدی)

در یک حدیث دیگر آمده است که سلسله اعمال انسان بعداز مرگش اختتام می یابد، اما اعمال مرابط فی سبیل الله تا روز قیامت ترقی پذیر خواهد بود.

عیاران وجوانمردان در همچو رباط ها برای مدافعه دشمن به پهره داری می پرداختند، در ممالک اسلامی در هزار ها رباط همین گروه های مختلف عیاران و جوانمردان بودند که برای مدافعت و محافظت از مرز های اسلام موظف می گردیدند، مخصوصاً زمانیکه الناصر الدین الله عباسی به حلقه جوانمردان در آمده شلوار فتوت را بدست شیخ کبیر مالک بن عبدالجبار پوشید، و دسته های عیاران و جوانمردان به عنوان مرابط بسیج شده به مرز های اسلامی موظف می شوند و در کنار دژ های مرابط کاروانسرا ها نیز ساخته شده بود تا مسافرین بخاطر امنیت شب بگذرانند و این کاروانسرا ها نیز به وسیله جوانمردان اکمال شده در آن به مهمان نوازی می پرداختند، چنانکه ابن بطوطه بار ها از آنها یادکرده است.

در سرحدات ممالک اسلامی برای حراست ونگهبانی تهانه و چونی ها بنا شده بود تا دشمن در سرحدات مسلمانان به ناگهانی حمله نه نمایند به این اساس بسیار مراکز تعبیه شده بود و در این مراکز تمام مسایل خوراکه و پوشاکه و سلاح و غیره لوازم در آنجا مهیا بود تا غازیان جوانمرد در موقع لزوم از آن استفاده برند.»

(ص -۲۸۷- اسلامی تهذیب او تمدن تألیف داکتر مصطفی سباعی ترجمه مولوی زاهدی احمد زی)

«رباط به معنی خانقاه و محل اجتماع اهل مذهب از نظر فتیان که به جهاد اکبر معروف بودند.»

(ص- ۱۲۳- مقاله قاسم غنی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

ربودن افراد دشمن

«یکی از وظایف مهم عیاران و جوانمردان ربودن محیل ترین دشمن خطرناک افراد دشمن و یا جنگجویان سرسخت آنان بوده است.

در داستان سمک عیار درچندین جای وقتی ضرورت به ربودن دشمن می افتد، سمک عیار فوراً به اردوگاه دشمن به قیافه بدل رفته و نفر مطلوب را بعد از تلاش ربوده به اردوگاه خود می آورد.»

(داستان سمک عیار)

رادای جوانمردی

وصله یی است که جوانمردان بالای جامه های خود بر دوش افگنند ودر این زمان در گردن نیز افگنند، حضرت محمد (ص) پیوسته ردا را بردوش افگندی و سنت حضرت موسی (ع) را رعایت کردی، جوانمردان نیز به پیروی از سنت پیامبر بزرگ اسلام، ردا را بر دوش یا گردن افگنند، و مقصد از آن پوشیدن اسرار از نظر اغیار و یا اینکه هر چه از شریعت و حقیقت به ما رسیده همه را گردن داریم و به زبان بدان اقرار می کنیم و به دل تصدیق می نماییم.

ردا بر دوش افگندن در میان آریایی ها نیز معمول و آنرا بنام (سدره) که جامه سفید نازک بو، می نامیدند. درهفت سالگی با تشریفات خاص از کودکان پیمان می گرفتند ، به آنها می پوشانیدند و ردای سفید و نازک نیز بر دوش آنها

می افگندند. و با کمربندی که از هفتادو نخ پشمی بافته شده بسته و با گره هایی این پیمان را استوار می ساختند. بدین ترتیب فرزندان پیش از آنکه به مرحله زورمندی وارد شوند به زیور اخلاق جوانمردی آراسته میشدند.»

(۱- ص- ۱۹۹- فتوت نامه سلطانی)

(۲- ص- ٤- مقام جهانی ایران در بنیان گزاری روح قهرمانی ...)

(۳- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

رستم و عیاری

«... در شاهنامه فردوسی آمده است که رستم به دژ تورانیان به عیاری رفته برای دیدن سهراب و یا به عیاری رفتن رستم به جامه بازرگانان برای رهایی بیژن از چاه».

(ص- ۱۵- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

رسته والا

«جوانمرد و سردسته گروهی را گویند.»

(لغات عامیانه فارسی دری افغانستان)

رشمه کمر

«شالی به ریشه های آویخته که دراویش به کمر می بستند، در زمان صفویه به آن (کستی) می گفتند که مقصود همان (کستی) باستانی است و پهلوانان

جوانمرد آریایی آنرا هنگام گرفتن جواز تنگه پوشیدنبه کمر می بستند. این رشمه ها از پشم یک نوع گوسفند بنام (مرغز) که در کردستان زیاد است بافته می شد.

شال رشمه های دراویش و اهل حق به کمر می بستند که بیشتر مشکی رنگ بود.»

(ص -٢٤١- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

رغبت به مصاحبت اخوان

«فتیان (جوانمردان) برای رغبت به مصاحبت اخوان از حظوظ خویش صرف نظر می شوند.»

(رسایل جوانمردان)

رفیق

(نامی است برای همهٔ وابستگان به یک انجمن (بیت) که افرادهم گروه یکدیگر را بدان خوانند. رفیق نسبت به مهتر خود، که بدست او فتوت یافته و بدو منسوب است، به منزلهٔ فرزند می باشد و بر اوست که از مهتر خود فرمانبرداری کند. با او مخالفت نه ورزد، نیاز ها و خواسته های شرعی او را برآورده سازد.

(ص ٢١٥- مقاله صباح ابراهیم سعید شیخلی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

«در افغانستان قدیم اولاد طبقه چهارم پس از آنکه برای بروز جوانمردی و عیاری قرار دادهای بین خود گذاشته و دسته شدند، یکدیگر را (یار) یا (رفیق) صدا می زدند، همانطوریکه اسماعیلیان الموت هم بعد از اسلام یکدیگر را رفیق صدا می زدند. (ص- ۱۷ مقاله ملک الشعرا بهار -- به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

رفیقان

«به اعضای یک گروه و یک خانواده ، یعنی کسانیکه خود را به یک پدر معنوی (کبیر) و به یک جد معنوی (کبیر، کبیر) وابسته می دانند، گفته می شود. رفیق را پسر و پدر معنوی را صاحب نیز گویند.»

(همان کتاب)

رمز مخصوص عیاران

«وقتی عیاران به آواز بلند می گفتند، (الحکم لله و لا حکم الا الله) کاروانیان از شندین این آواز که در آن رمز مخصوص عیاران نهفته بود دست و دل باخته منتظر پیش آمد می شدند.»

(ص ۶۳- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها)

CamScanner

رمی

«یعنی عمل کردن به سبب عیب ونقص که صغیر در کبیر می بیند، فتوت را از او رد می کند، بدون دلیل و جلسه محاکمه»

(ص ۳۷- فتوت نامه عبدالرزاق کاشانی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

رنگ

« اصل رنگ پنج است:

۱- سبز

۲- استبرق

۳- آل

٤- سیاه

٥- زرد

در زمان عیسی (ع) مردم هفتاد دو رنگ را می شناختند.»

(فتوت نامه چیست سازان) ص- ٩٤

رنگ هایی که مورد پسند جوانمردان است اینها می باشد:

رنگ خاکی

«این رنگ خاکی است و از آن مردم نیکو نهاد و خاکی ومتواضع، هر که این رنگ جامه پوشند باید که صفت تحمل بر وی غالب باشد به مثابه یی که اگر چون خاک لگد کوب هر بی باک گردد نه نالد.»

رنگ سفید

«رنگ سفید رنگ روز است و از آن جماعتی است که دل ایشان روشن باشد و سینه یی ایشان از کدورت صفا، رسول الله (ص) فرموده است که پوشیدن لباس سفید که آن پاکتر است و خوش بوی تر و هر که این جامه بپوشد باید که چون صبح صادق بود و چون روز همه کس را روشنی بخشد.»

(ص- ۱۶۷ فتوت نامه سلطانی)

رنگ سبز

«رنگ سبز رنگ سبزه و اب است و از آن عالی همتان و زنده دلان است و این رنگ حضرت رسالت پناه (ص) بسیار پوشیده و به غایت پسندیده، چنانچه در رساله (سیرجانی) اورده است که (احب الالوان الی رسول الله الخضره) و هر که این رنگ جامه پوشد باید که چون سبزه خندان و خردم باشد و مانند آب حیات بخش ودل پذیر باشد.»

(ص ۶۸- همان کتاب)

رنگ سیاه

«رنگ سیاه رنگ شب است و رنگ مردمک دیده و از آن مردمی است که دل ایشان خزیدن اسرار باشد وحال خود رااز همه کس مخفی میدارند و حضرت محمد(ص) روز فتح مکه عمامهٔ سیاه بر سر بسته بودند و با آن عمامه خطبه خواندند، هر که این نوع جامه پوشد باید که چون شب ستر پوش بود و عیب های مردم را مخفی سازد و مانند مردم دیده همه کس را ببیند و خود بینی نکند.»

(ص ۱۶۸ همان کتاب)

رنگ کبود

« رنگ کبود رنگ آسمان است وکسی را زیبد که درحال خود ترقی کرده باشد ورو به بالا نهاده وآسمان که مقر ملائکه است به رنگ کبود می نماید، هرکه این رنگ جامه پوشد باید که چون آسمان عالی قدروبلند همت بوده وبرهمه کس سایه افگند وروزوشب ازحرکت وطلب نیاساید.»

(ص -۱۶۸ همان کتاب)

روکردن حاجت برادرمسلمان

«خداوند می فرماید :(وفعل خیررا بجای کنید تاکه شما رستگارشوید). (سورهٔ حج آیه ۷۵). ودرحدیث شریف آمده است : ازابن عمرروایت است که حضرت رسول الله(ص) فرمود :مسلمان برادرمسلمان دیگراست نه براو ظلم ونه اورا به ظلم تسلیم می کند وکسی که درروا کردن حاجت برادرش باشد خداوند درروا کردن حاجت اوست وکسیکه ازیک مسلمان مشکلی را دور می کندخداوند به آن مشکلی ازمشکلات روزقیامت اورا دورمی کند وکسیکه مسلمانی را پرده پوشی کند خداوند اورا درروز قیامت پرده پوشی می کند.» (متفق علیه) (ص-۲۳۹- ریاض الصالحین من کلام سید المرسلین).

«عیاران وجوانمردا ن رواکردن حاجت برادرمسلمان را ازجمله وظایف اولیهٔ خویش شمرده درآن تا به اندازهٔ پیشرفته اند که به بهای سر خویش حاجت برادر مسلمان را رواکرده وخطرات ومشکلات عظیم را متحمل شده اند . درداستان

سمک عیار می بینیم که عیا ران بخاطر رواکردن حاجت مردم تا چه پیمانه جانفشانی ها کرده اند، عیاران دررهائی اسیران وپوشیدن راز سخت می کوشیده اند. روزی یک نفربه سمک عیار می آید ومیگوید اسیر دارم اگرامشب رها نگردد آنرا خواهند کشت، سمک بخاطرروا کردن حاجت این حاجتمند برخاست وسلاح پوشید ازکارد وکمند زره ودامن وپاتابه، کمند حلقه کرد ودربازو افگند ودشنه درپس پشت به کمند فرو برده روی به زندان نهاد تابردر سرای شاه آمد وآوازپاسبان به فلک میرسید زمانی بپائید تا آوازپاسبان کمتر شد، سپس درگوشه ای رفت کمند برسردست گرفت وبینداخت وچون درروی هوا رفت، سمک عیار کمند درکشید واستوارکرد پس دست درکمند زد وبه بالا رفت. بدین طریق اسیران را اززندانهای شاهان آزاد می ساختند وبه خطرجان درروا کردن حاجت مردم می کوشیدند»

روح افزا

«روح افزا زن جوانمرد درداستان سمک عیاراست چنانکه درداستان آمده است:

ای مادردانی که جوانمردی چیست وپیشهٔ کیست ؟ روح افزا گفت : جوانمری از آن جوانمردان است واگرزنی جوامردی کند مرد آن است. سمک پرسید که ازجوانمردی کدام شقه داری؟ روح افزا گفت :ازجوانمردی امانت داری به کمال دارم، واگرکسی درزینهارمن آید به جان از دست ندهم تاجانم

باشد وهرگزراز کسی را به کسی نگویم وسراورا آشکارنکنم، ازمردی وجوانمردی این را دانم .» (ص – ٥٧-داستان سمک عیار)

رودکی

«شاعر گرانمایهٔ وطن ما که درزمان حکمروائی سامانیان می زیست. ودربرخی ازاشعارارودکی بسیاری ازصفت های اخلاقی واجتماعی جوانمردی بیان شده است که مارا به حقیقت جوانمردی درآن روزگارآگاه می سازد:

زمانه گفت مرا خشم خویش دار نگاه — کرا زبان نه به بند است پای دربند است
لاجرم ازجود وازسخاوت اویست — نرخ گرفته مده وسامت ارزان
حاتم طائی توئی اندرسخا — رستم دستان توئی اندر نبرد
آن کرا دانم که با من دشمن است — وزروان پاک بد خواه من است
هم به بهردوستی جویمش من — هم سخن به آهستگی گویمش من
توجوانمردی ودولت تو جوان — می به بخت تونو جوان آمد
راد مردی مرد دانی چیست — با هنرترزخلق گویم کیست
آنکه با دوستان بداند ساخت — آنکه بادشمنان بداند زیست

روزافزون عیاره

« روزافزون عیاریکی دیگرازقهرمانان داستان سمک عیاراست که شبیه او بی باک وجسوروجوانمرد زن وسیمای آزاد زن را درخاطره زنده نگهمیدارد .

وچهرهٔ شریف زن را درآیینهٔفداکاری ها مشاهده کرده می توانیم .»(ص-۲۱۰ آیین جوانمردی استادقربان واسع تاجکی)

روشنفکرجوانمرد

«روشنفکرجوانمرد دریک کلمه کسی است که نسبت به وضع انسانی خودش درزمان ومکان تاریخی واجتماعیی که درآن است خودآگاهی دارد واین خودآگاهی جبراً وضرورتاً به اواحساس یک مسئولیت بخشیده است روشنفکر(جوانمرد) نه آنانیکه اسیرسنت ها وساخته شده قالبهای اجتماعی است ونه جزدانشمندان وعلماوفلاسفه وهنرمندان وعرفا وراهبان وروحانیون اسیر مفاهیم ذهنی وذوقی وغرق درکشف وکرامات علمی ودرونی خویش اند، بلکه خودآگاهان مسول اند وبزرگترین هدفشان بخشیدن خود آگاهی به تودهٔانسان است. زیراخودآگاهی است تودهٔ منحط ومنجمد را به یک کانون جوشان سازنده وآفریننده وجهش های عظیم مبدل می سازد.

روشنفکر(جوانمرد) جامعه را (رفتن)می آموزد وهدف می بخشد ورسالت(شدن) می دهد، وبه مردم درسایهٔ اخلاق جوانمردی راه حرکت را روشن می کند. روشنفکر(جوانمرد) حقیقت رانشان می دهد، راه می نماید وبه سفرمی خواند وسرمنزل سفررانشان می دهد وخود (راند) قبیله وپیش آهنگ کاروان است.

روشنفکر(جوانمرد) ذاتاً وضرورتاً نفی کنندهٔ ظلمت وظلم است. چون نوری است که درفضای(جامعه جوانمردان) می درخشد.

بنا برین روشنفکر(جوانمرد) عبارت است ازیک انسان آگاه وجوانمرد نسبت به ناهنجاری ها وتضادهای اجتماعی، آگاه به عوامل درست این تضادها وناهنجاری ها، آگاه نسبت به نیازاین قرن واین نسل ومسئول درارائهٔ راه نجات(جامعه جوانمردان) ازاین وضع ناهنجاری محکوم وتعیین راه حل وآیدال های مشترک جوشان به مـردم که درمتن سرد ومنجمد اجتماع منحط اش، حرکت ایجاد کند وآگاهی وخود آگاهی خویش را به مردمش منتقل نماید.

بزرگترین مسئولیت روشنفکردر(جامعه جوانمردان اسلامی) این است که علت اساسی وحقیقی انحطاط جامعه را پیداکند وعامل واقعی توقف وعقب ماندگی وفاجعه را برای انسان ونژاد ومحیطش کشف نماید، آنگاه جامعه خواب الود وناآگاهش را درپرتوجهان بینی توحید واید ئولوژی اسلامی باداشتن روحیه ومنش جوانمردی راه حل وهدف ومسیردرستی را که جامعه باید برای حرکت وترک این وضع پیش بگیرد باو بنماید.

روشنفکر (جوانمرد) جامعه جوانمردان اسلامی قطعاً وجبراً لازم است که اسلام شناس باشد، اوباید که بداند که دارای یک فرهنگ اختصاصی است که نه مانند هند کاملاًروحانی است ونه مثل چین عرفانی است، ونه مثل یونان فلسفی است ونه مثل اروپا(نظامی) صنعتی است، بلکه یک فرهنگ آمیخته با ایمان وآیدآل ومعنویت سرشار از عوامل زندگی ساز وقدرت بخش است یعنی همان چیزیکه جامعه های شرقی وعقب ماندهٔ دنیا ی سوم به آن نیاز دارد.

جامعهٔ جوانمردان اسلامی ما براساس مذهب وبینشی است که آیده آل همه انسانهای امروزجهان است زیرا(سنت شهادت) دارد وقدسیان این مذهب هیچیک درغارها وصومعه ها نپوسیده اند بلکه همه درزندانهای ستم وصحنه های مبارزه به شهادت رسیده اند. روشنفکرجوانمرد جامعه اسلامی برای آزاد کردن مردم وهدایت آنها وایجاد یک عشق و ایمان وجوشش تازه وروشنای بخشیدن به ذهنیتها واندیشه ها وآگاه نمودن مردم ازعوامل جهل، خرافه، ستم وانحطاط درجوامع جوانمردان اسلامی باید از(مذهب) آغازکنند ، روشنفکر جامعه جوانمردان اسلامی با دین خویش طرف نشده وبا استفاده ازاندیشه های زندگی سازاسلام جامعه خود را آگاه ساخته به سوی هدفی که عبارت از سا ختما ن جامعه جوانمردان سالم توحیدی که مردم آن با تقوی وایمان مجهز باشند پیش به سوی ترقی وحرکت وادارند واین همان تبلیغ ودعوت است که روشنفکر جوانمرد هم همان داعی مسلمان می با شد.» (ازمقالهٔ رضا پایدار)

روغن خشیش

یکی ازداروهای بی هوشی است که عیاران درموقع ربودن افراد دشمن ازآن استفاده می نمودند. چناچه درکتاب چهل طوطی یا قصه های بلبل هزار دستان آمده است که: «نصف شب ساربان قافله که عاشق مونس شده بود بلند شد وروغن حشیش دربینی او چکانید و بیهوش کرد وپس ازآن اورابرداشت وروی جمازتند روی که داشت سوارنمود.»

(کتاب چهل طوطی یا هزاردستان)

خلاصه

« فرقه ای ازفتیان درسالهای (٣٦١ه) دربغداد بوده ودرکتاب الفتوة ابن معمارحنبلی نام برده شده اند.

(ص٢٨،فتوت نامه سلطانی)

رهائی اسیران

« دیگرازوظایف عیاران رهائی اسیران بوده که بدست دشمن اسیرمیشده اند، عیاران با تجهیزات به اردویا شهرویا قلعه دشمن میرفتند وپس ازگذشتن ازخطرات بسیاربه زیرکی به زندان راه میبردند ویا به زندان نقب میزدند ودرموقع مناسب هم وطنان وعیاران را اززندان نجات میدادند، چنانکه درکتاب سمک عیار(ج١- ص،٧٢) آمده.

« سمک برخواست وسلاح پوشید ازکارد وکمند وزره ودامن پاتابه، کمند حلقه کرد ودربازوافگند ودشنه در پس پشت به کمند فروبرده روی بدان نهاد تابر درسرای شاه آمد، آوازپاسبان به فلک میرسید زمانی بپائید تا آوازپاسبان کمترشد پس درگوشه ای رفت وکمند برسردست گرفت وبینداخت وچون درروی هوا رفت، سمک عیارکمند درکشید واستوارکرد، پس دست درکمند زد وبه بالارفت.»

بدین ترتیب اسیران را اززندانهای مخصوص شاهان آزاد می ساختند.

رئیس الفتیان

«درخراسان وماوراءالنهر به سردسته ای مجاهدین ریس الفتیان میگفتند.

(مقاله آیین فتوت وعیاری ازاسماعیل حاکمی. مجله سخن، دوره هفدهم).

این لقب به سردسته مجاهدین مخصوصاً درمشرق یعنی ایران، خراسان وماوراءالنهرلقب«ریس الفتیان»میدادند.

مجاهدین که بخاطرایمان می جنگیدند درشهرهای بزرگ اسلامی دسته های منظم تشکیل کرده خودرا (فتیان) یعنی جوانمردان می گفتند وریس خودرا(ریس الفتیان) می خواندند. مقصود این دسته ها ظاهراً ایجاد یک تساوی وعدالت بوسیله زوربدون رعایت مملکت داری، هم ازلحاظ مصئونیت اموال دنیوی وهم ازلحاظ دفاع ازاشخاص که ازطرف حکومت وقت ظلم وزجرمیدیدند بود.»

(ص - ۱۳۵ - مقاله فرانتس تیشنربه نقل ازآیین جوانمردی هانری کربن)

ریگ الجنان

« درسیستان کاخی ویرانی بود که آنرا (ریگ الجنان) می خواندند. واین کاخ ویران محل بازی وشوروغوغای یعقوب لیث وهمسالانش درخوردی بود، گویند او با دیگر پسران خورد سال درآن کاخ به (امیربازی) می پرداختند.

روزی درآنجا داستانی پیش آمد که سالها ی بعد یک پیش آمد تاریخی شد. آن داستان چنین بود: « درآن روزیعقوب وهمسالانش به بازی پرداخته بودند ویعقوب باز(امیر) شده بود ویکی هم وزیرش.

صالح بن نصر، که تازه میرفت کارش بالا گیرد وبرسیستان چیره گردد، با چند تن ازدوستانش به شکارمیرفتند، صالح سروصدائی ازدرون کاخ ویران شده شنید ویکی ازهمراهان خودرا فرستاد تابرای آگاهی بدرون کاخ شتابد، فرستاده صالح با اسب بسوی (ریگ الجنان) رفت وبکاخ درآمد وهنوزگامی برنداشته بود که دوستان یعقوب چون اورا دیدند گردش را فراگرفتند وازاسپ پایینش کشیدند وبوی فرمان دادند که بیا وبه امیر خدمت کن. فرستاده صالح ناچارشد به نزد یعقوب برود، یعقوب به پله سنگی نشسته وسخت گره برابروافگنده بود، فرستاده صالح وقتی به پای یک پله رسید نتوانست ازخنده خودداری کند، کودکان بدون اینکه به خنده او پروایی کنند وادارش کردند که به امیریعقوب تعظیم کند وبه اصطلاح زمین ادب بوسه زند، فرستاده صالح خودرا ناچاردید آنچه به اوفرمان دادند گردن گذارد، تعظیم کرد وچاکری نمود وکودکان دست ازسرش برداشتند ونزد صالح بازگشت وداستان را گفت، صالح خندید ودلبستگی پیدا کرد که این کودکان جسوررا ازنزدیک ببیند. ازینرو با همراهان به ریگ الجنان شتافت. یعقوب به دیدن صالح ازجا درنرفت وبه کودکان دستورداد صالح رانیزبیاورند تاخدمت کند وآنها نیزچنین کردند.»

آنروز این داستان گذشت وچنانکه خواهیم دید روزی فرارسید که این بازی به یک پیش آمد تاریخی مبدل شود.»، (زندگانی یعقوب لیث از یزدانیان)

ز

زاویه

«عطاروابن بطوطه جایگاه گردهم آیی جوانمردان را (زاویه) گفته اند.»

«بخشی ازتکیه ها، یا خانه ها)(بیوت) یا (لنگرگاه ها) را می گفتند، احتمالا یکی ازاین زاویه ها مخصوص پهلوانان وعیاران بوده ودرآن ورزش می کرده اند، مقرپهلوانان، سرتکیه نشین ویتیم خانه عیارها وجای (کل) یا (کلو) بوده است.»

(ص٢٤٢- تاریخ وفرهنگ زورخانه).

« باشگاه (اخی) یا جوانمرد که هرشب جوانان دسته اودرآنجا جمع میشدند وازبیگانگان پذیرائی میکردند. ابن بطوطه سیاح مراکشی که درسال (١٣٣٠م) به اناطولی رفته دیده ودرآن خانه ها به گرمی ازاوپذیرائی شده ذکرمی کند، ابن بطوطه ازمهمان نوازی سخاوتمندانه (اخیان) تمجید وتحسین بسیارمی کند.»

(ص١٣٩- مقاله فرانتس تیشنربه نقل ازکتاب آیین جوانمردی نوشته هانری کربن)

زاویه نظام الدین

« ابن بطوطه می نویسد: شب رادرزاویه ای که برسرکوه بلند واقع بود بسربردیم، آبادی دراطراف این زاویه نبود وآنرا یکی از جوانمردان (قستمتونیه) اناطولی بنام نظام الدین بنا نهاده بود .

(۱- سفر نامه ابن بطوطه)

(۲- ص۲- ۷٤- کتاب آیین جوانمردی استاد قربان واسع)

زبرمرد

به مردتوانا ومعروف وبرگزیده را گویند.

زخم درون سیستان

« درهم بن نصر که میخواست یعقوب را بکشد ودرنتیجه یعقوب پیش دستی کرده اورا توقیف وبه زندان انداخته بود، درین موقع اززندان گریخته بخانه سرناوک (یکی ازسر داران) رفته پنهان شد، سرناوک درمحله (کلاشیر) که ازمحله های دورافتاده شهر بود، می زیست وسربازان خودرا هم درهمان مکان نگهداری میکرد، ورود درهم به خانه سرناوک اندیشه های درمغزسرناوک پدیدآورد، ودرپدید آوردن این اندیشه ها درهم سهم بسزائی داشت آنها با هم فیصله کردند که کاریعقوب را یکسره سازند. یعقوب بزودی ازین نقشه آگاه شد ازینرو یکروز صبح یعقوب با گروهی ازسربازان خود به سوی محله کلاشیر

رفت، سرناوک از آمدن یعقوب هراسان شده ازخانه بیرون شتافت وشمشیر ازنیام کشیده به یعقوب حمله کرد، محمد بن رامش که یکی ازسرداران یعقوب بود پیش دوید، با سرناوک گلاویزشد ه اورا برزمین زد وکشت، درهم بن نصروسربازان آنها روبفرارنهادند. با کشته شدن سرناوک وفراردرهم زخم درون سیستان بهبود یافت.

(کتاب زندگانی یعقوب لیث ازحسین یزدانیان)

زرنگ

« لغت زرنگ ماخوذ از(سرنگ) است که لقب پیشواوبزرگ عیاران بودودرقرن اخیرنام درجهٔ ازدرجات نظامی شد.»

(ملک الشعرابهار)

زره داودی

« منسوب به حضرت داود (ع) که سازنده اولیه آن می با شد واین زره بود که عیاران وپهلوانان جنگجودروقت حرب می پوشیدند وجان خویش را از آسیب زخم شمشیروتیروتبروغیره مصئون می ساختند.» «... سپس عزم لشکرگاه کرد که لعل جبه وسونکشاه وحمید قحطبه ومالک وهاشم با ده هزا ومرد راه بروی گرفتند وبا اسلم جنگ کنان درصحرا پیش رفتند وهرچند زخم بروی زدند ازبرکت زره داودی که دربروی بود کار نمی کرد وزخم بروجودش نمی رسید...»

(ص - ۳۸۵- ابومسلم نامه طرطوسی)

زعران

« جرجی زیدان درتاریخ تمدن اسلام باشندگان شهرهارا دراوایل دوربه دوگروه تقسیم می کند:

۱- صنعتگران، سوداگران، کسبگران.

۲- آن عده بودند که به دزدی وکیسه بری وچاقوکشی زندگی می کردند، چنانچه گروهی بنام (زعران) که دربیروت نفوس هم داشتند با عیاران بغداد آنروزی را یک نمونه کوچک ازآن می شمارد. وبخاطرآنکه درآن روزگارعیاران بغداد به فرقه های ذیل منقسم شده بودند چون عیاران، شاطران، زواقیل، صعالیک، حرافیش وغیره واین وقتی است که زمان انحطاط طریقت فتوت فرارسیده وهرکس ازنام فتوت سوء استفاده را می برد درحالیکه خود نه به زیوراخلاق وآداب جوانمردی آراسته ونه از آن چیزی میدانستند وتنها ازنام آن بخاطربرآورده ساختن امیال شوم خود استفاده می بردند.

(مقاله آیین فتوت وعیاری از اسماعیل حاکمی مجله سخن دوره هفدهم، ۱۳۴۶)

زعیم

« رئیس ومقتدا وسرمشق دیگران است وبه دیگرا ن راه ورسم فتوت وصفات عالیه آنرا نشان می دهد.»

(ص۳۷- فتوت نامه شمس الدین آملی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

زعیم القوم

« احزاب فتوت رهبری داشتند که بنام زعیم القوم یاد میشد »

(همان کتاب)

«... هریک ازین احزاب رهبری به خود داشت که به (زعیم القوم موسوم بود.»

(ص- ٤٦- کتاب آیین فتوت ازقربان واسع تاجکی)

زنان پهلوان وجوا نمرد

« فردوسی درشاهنامه نشان می دهد زنان با چه روحیه به پیشتازرویدادها ی خطیرمی شتابند وبا چه نیروی به پیکاردشمن برمی خیزند.

« دردوره مادرشاهی زن درآریانا نسبت به مرد مقام برتر داشت.

دراین دوره زن امور قبیله را اداره می کرد وبه مقام روحانیت می رسید، سلسله انساب خانواده به نام او بود. زیرا زن ناقل خون قبیله به خالص ترین شکل خود دانسته می شد، دراین دوره زنان درفعالیت کشاورزی واقتصادی سهم بیشتر داشتند. بدین جهت مردان برای زنان ارزش ومقام بزرگ قایل بودند وزنان را مظهر نعمت وفراوانی می دانستند. (چون زنان کارگر نورستان)

مقام زن دراوستا نیزبرابرمردبوده وهمه جا هم نام آن دریک ردیف ذکر شد ه وتوهین بوی را برخلاف عقل دانسته اند.

احترام به شخصیت زن که ازخصایص آزاد منشی وفضایل اخلاقی وشرافت انسانی ناشی می شود ازدیر باز درمیان مردم این مرزوبوم متداول بوده است.

زمینه اجتماعی شاهنامه فردوسی درباره حقوق ومقام زن براساس واقعیت های تاریخ وتمدن وفرهنگ آرین ها بنیان یافته ونمایشگررابطه انسانی میان زن ومرد دوره باستان است .

زنان شاهنامه نیزمانند دیگرقهرمانهای آن مرد صفت ومرد کرداراند ازاقدام به هیچ کاربزرگ تردید به خود راه نمی دهند. اگربه جنگ روی آورند چون (گرد آفرید، بانوگسپ وگردیه) اند واگربه عشق همانند (رودابه) و(تهمینه) ودراتخاذ تصمیم وخرد ورزی چون (سندخت) و(کتایون) راسخ اند.

شمارزنان پهلوان وجوانمرد درادواراباستان ومخصوصاً درشاهنامه فردوسی بسیارمذکوراست که ما دراینجا به طور اجمال فهرست اسمای زنان جوانمرد وپهلوان روزگار پیشین را به نمایش می گذاریم :

۱- رودابه

۲- فرانک (مادرفریدون)

۳- ماه آفرید (مادرمنوچهر)

٤- سیندخت

٥- آرزو

٦- ماه

۷- سهی

۸- سودابه

۹- گردآفرید

۱۰- بانو گشب(دختررستم)

۱۱- کردیه

۱۲- منیژه وفادار

۱۳- فرنگیس

۱٤- کتایون (مادراسفندیار)

۱۵- آزاده

۱٦- نخریس

۱۷- شیرین

۱۸- همای

۱۹- پوراندخت

۲۰- آذرمیدخت

۲۱- جریر

۲۲- به آفرید (خواهراسفندیار)

۲۳- ناهید (هسرداراب)

همین طوردرسده های کهن زن یک رکن مستحکم جوانمردی میگردد به گونه نمونه هم مانند (روح افزا) و(روزافزون) و(سرخ ورد) درداستان سمک عیارزنان جوانمرد را می بینیم که همهٔ عمر خودرا برای کارخیربه خرچ داده اند.

بارها پدر جوانمردان جهان (سمک عیار)خودرادرفن کارسازی ایشان شاگرد میداند. سمک عیار گفت: دانی که جوانمردی چیست وپیشه کیست؟ روح افزا گفت : جوانمردی از آن جوانمردان است اگرزنی جوانمردی کند مرد آنست.

« هم عصر رودکی ابو منصورعماره بن محمد مروزی دریک بیت خود زنی را به صفت جوانمردی یاد کرده است که جالب توجه می با شد واعتبار به حسن اخلاق پنداشته می شود، جوانمرد بودن زن خیالی نیست، بلکه واقعی است زیرا در سمک عیارسیمای بسیاری اززنان جوانمرد را به روشنی دیده می توانیم، اکنون به بیت عماره ژرف می شویم. چراکه خواجه بخیل وزنش جوانمرد است زنی چگونه زن سیم ساعد و لبند

« درخسرونامه عطارکارعملی وجوانمردی وجانبازی های جوانمرد انسان چهره جوانمرد زنان داستان سمک عیاررا در خاطره مجسم می نماید، درسیمای (گلرخ) که شاه دخت است کارنمای وجوانمردی زن نقش به سزایی داشته ، پاکیزه گوهری، راستی ودرمحرومیت های انسانی پایداروغمگساردوستان بودن دیده می توانیم.

(گلرخ) که شاه دخت است همچوزنان دیگرروزگاراربابی وملکی به گفته عطارناز پرورده نبوده است. درتصویرعطارنه همچون زن رااززنان دربارفیودالی ازدرد چاقی گرفتارنیست اوزن چست وچالاک و کار ساز و کاردان بوده است. دربرابرپیش آمدهای ناگوار ورنج های زندگی برده بار و شکیبا ودوراندیش بوده است.

گلرخ دربرابردشواری ها با یک دنیای مردانگی وجسوری وجوانمردی اندیشه نیک را اختیار کرده جویند ه راه نیکی بود ه است. عطار گوید:

به آخرخویشتن را چون غلامان
قبا دربست وشد سرو خرامان
نبود ازشیرمردی هیچ تقصیر
چورسوا کرد تقدیرم چه تدبیر

(ص ۲۱۰، ۲۱۱، ۱۴۹، کتاب آیین جوانمردی ازقربان واسع)

«اگریک زن جوانمردی کند مرد آن است»

(کتاب سمک عیار)

(۲- داستان جهان باستان نوشته احسان یارشاطر)

هفتاد ودو اصل جوانمردی صفات انسانی است ومخصوص زن ویا مرد نیست (جامعه جوانمردان) یک جامعه انسان سالاری ومعنوی است.

شیخ فرید الدین عطارنیشاپوری به مادرخود (مرد معنوی) گفته وهم چنا ن او درتذکرة الاولیا درذکر(رابعه عدویه) آورده است:

« نقل است که یک گروه برای امتحان نزد وی رفته گفتند: تمام فضایل نثارمردان شده، وتاج مرقت برسر مردان گذاشته شده وکمربند کرامت درکمرمردان بسته کرده، هیچ گاه برهیچ زنی نبوت نازل نشده تو از کجا این لاف را میزنی ؟ رابعه گفت: این چیزهارا گفتید راست است، مگرمنی وخود پرستی و(انا ربکم الاعلی) از گریوان هیچ زنی نه برآمده است وهیچگاه مخنث

نبوده است. پس فتوت(جوانمردی) به نسوان هم مربوط است وتنها به ذکور اختصاص ندارد.

(اقبال یغمائی - مجله یغما)

« اگرچه جوانمردی ظاهراً نام مرد سالاری در(۷۲) اصل اطلاق شده، اما علت دیگر هم دارد که در مسلک جوانمردی نظربه اصول حیا وناموس داری بسیارمهم جلوه گرشده که اگر(۷۲) اصل انسانی را (جوان زنی) میگفت نه جوانمردی، منافی حیا ومحرک هواوهوس می بود.

جوانمردان هم اززن بدنیا آمده اند وافتخار آن هم به زنان می رسد.

زنان را همین بس بود یک هنر

نشینند وزایند شیران نر

بهتراین است که به اسم (عیار) اشاره نمایم که هم مرد عیارشده می تواند وهم زن عیاره مثلاً بی بی ستی عیاره واقعی ازسرزمین هرات ودر داستان سمک عیار روز افزون»

(رساله سوال وجواب درمورد مکتب فتوت نوشته عزیزعیار)

درسرزمین الینا(نورستان قدیم) درمنطقه کلشوم دختری بود به نام (پروکام) دختریکی از(اوتا)روحانی وقت که داد جوانمردی میداد ودرسخاوت وبخشندگی وپهلوانی وجنگ یکه تازمیدان بود حین یورش بیگانه گان به (واما) اوبادوطفل خورد سال خود توانست قشون تجاوزگران را شکست دهد.»

(ص - ۱۴۳ - مذهب قدیم نورستان ازعلی احمدمعتمدی)

« دردوره های اسلامی جوانمرد زنانی را می بینیم که به خاطرقبول اسلام ودعوت اسلامی تاچه اندازه متقبل زحمات وتکالیف شده اند، زنانی بوده اند که با نبی(ع) درغزوات بالفعل اشتراک داشته خدمات جنگی را اجرا می کردند. گذشت وجوانمردی زنان مسلمان درآن دوران به پایه ای بود که وقتی خبر شکست مسلمانان به مدینه منوره می رسد زنان ومردان یکدم وارخطا به کوچه ها وگذرها به راه می افتند، زنی ازغازیانی که سلامت باز گشت می کردند پرسید نبی(ع) زنده است اوگفت پدرت شهید شده است وازدیگرپرسید نبی(ع)زند ه است اوگفت شوهرت شهید شده است وبازازدیگری پرسید نبی(ع)زنده است اوگفت برادرت شهید شده است وباردیگرازمجاهدی پرسید ای برادرنبی(ع)زنده است اوگفت فرزند تو شهید شده است وباردیگرازمجاهدی پرسید که نبی(ع) زنده است؟ گفت آری گفت زود بگودرکجا است آن به اشاره نبی (ع) را نشان دادوآن زن نزد نبی(ع)رفت وشکرخدای تعالی را به جای آوردکه رسول خدا به سلامت بازگشته است وبخاطرشهادت اقربای خود گفت: ای رسول خدا من راضی هستم الحمدلله که توبه سلامت بازگشتی، این است جوانمردی زنی که منافع علیای اسلام را ازمرگ عزیزان خود گرامی دانست. واینک جوانمرد زنان صحابی که بخاطراسلام زحمات زیادی را متحمل شده اند ذیلاً می نگاریم تازیب صفحات این دایرة المعارف شده باشد.

۱- حضرت بی بی خدیجه (رض).

۲- حضرت سوده (رض).

۳- حضرت حفصه (رض).

٤- حضرت زینب بنت جحش(رض).

٥- حضرت صفیه (رض).

٦- حضرت میمونه(رض).

٧- حضرت عایشه بنت ابوبکرصدیق(رض).

٨- حضرت جویریه بنت الحارث(رض).

٩- حضرت فاطمه بنت حضرت محمد(ص).

١٠- حضرت ام سلمه (رض).

١١- حضرت ام زیاد(رض).

١٢- حضرت ام حرام(رض).

١٣- حضرت ام سلیم (رض).

١٤- حضرت ام حبیبه بنت ابوسفیان(رض).

١٥- حضرت زینب بنت خزیمه (رض).

١٦- حضرت خنا(رض).

١٧- حضرت ام عماره(رض).

١٨- حضرت ام حکیم(رض).

١٩- حضرت اسماء بنت ابوبکرصدیق(رض).

٢٠- حضرت ربیع بنت معوذ(رض).

همین طوربعد ها دردوره خلافت اسلامی جوانمرد زنانی درتاریخ اسلام ذکر شده اند که منشاء خدمات بزرگی راشده وحایزصفات دلاوری وبخشندگی وخودگذری وپاکدامنی بوده دردستگیری مردم بینوا می کوشیدند وذکرآن همه

جوانمرد زنان مسلمان ازحوصله این اثربیرون بوده تهیه وتدوین فهرست اسمای ایشان ایجاب یک جلد جداگانه را می کند.

چنانکه گفته شد سرزمین شورآفرین افغانستان چه درقبل ازاسلام وچه بعد ازاسلام جوانمرد زنان مجاهد داشته است که تاریخ وطن ازکارنامه ها ی ستوده ایشان مزین است ازجوانمرد زنان دوره اخیررا چون خانم غازی محمد اکرام خان کندهاری بعدازآنکه شوهرمجاهدش را انگلیس ها درجنگ اول افغان وانگلیس به شهادت می رسانند خود براسپ سوار شده پرچم جهاد را به دست می گیرد وقوای مجاهدین نیزبه هیجان آمده برسرانگلیسها یورش مردانه میبردند وازکشته های دشمن پشته میسازند. همین طوردرجنگ دوم افغان وانگلیس زنان کابل وظیفه آب ونان رسانی مبارزین ملی را به دوش گرفتند، دسته جات زنها مردانه با کوزه های آب وبسته های نان مثل آهودرسنگ لاخها وکوه ها میدویدند وجنگ آوران دلیر را تغذیه می نمودند. وچهارصد نفرازنان کابل دراین وظیفه سهم گرفتند و(۸۳)نفرآن درجنگ کوه آسمائی شهید شدند.

« قصه مهیج عبدالله عاشقان عارفانی درطی همین جنگهای کوهی بود که به میان آمد. عبدالله جوان نورسیده ازمحله عاشقان وعارفان بازهرا دوشیزه همسایه خود نامزد بود. درعصرروزسیزدهم دسمبر۱۸۷۹م) مجلس نکاح مختصری درخانه عروس منعقد گردید وشام عبدالله داخل مجلس عروسی شد ومادرش حنا درانگشت اونهاد، درحالیکه عروس گفت: مردان عاشقان وعارفان همه به جنگ فرنگی رفته اند واینجا عروسی عبدالله است. عبدالله جوان ازتخت عروسی برخواست وگفت: راست گفتی درچنین روزی مردباید درمیدان جنگ باشد نه

درمحل عروسی. من رفتم اگربرنگشتم زهرا را دردنیای دیگرخواهم دید. عبدالله به خانه خود رفت سیلاوه وتفنگچه برداشت وبه کوه برشد. فرداعصر مبارزین عاشقان وعارفان بعدازآنکه قشون انگلیس تا داخل شیرپورجاروب شده بودند. مرده عبدالله را آوردند ودرخانه مادرپیرش گذاشتند. زهراعروس آمد وتنها انگشت حنادارعبدالله را بوسید وبه مادرش گفت، گریه مکن من تازنده ام درعوض فرزند تو هستم. این دوشیزه چنانکه وعده داده بود تاکه بمرد درخانه عبدالله وبه نام عبدالله زندگی کرد ودرتمام شهرکابل به حیث مثال احترام شد.»

(ص-٦٢٦افغانستان درمسیرتاریخ ازمیرغلام محمد غبار)

همچنان زنان دیگرچون ملالی، نازوانا، ملیحه، زرغونه انا، عینو، بی بی مهرو، شیرینووغیره ازسرجنبانان وقت بوده اند ودردادوبخشندگی ودلاوری وپاکدامنی وبه انجام امورفوق العاده نظیرومانند نداشته اند. دردوران تجاوزقشون سرخ خواهرجوان مجاهد (ناهید) وصدها دختران جوان دوش به دوش پدران وشوهران وبرادران مجاهد خود علیه متجاوزین غارتگر بی دین قیام کرده جام های شهادت را می نوشند که اینها همه خود جوانمرد زنان بودند که برای دین اسلام و آزادی میهن خودخویشتن را فدا می سازند.

زنده به گورکردن دختران

ویکی ازخواری ها وزبونی های نفس انسانی درجاهلیت زنده به گورکردن دختران نوزاد بود ویک عادت اجتماعی شده بود، یا که ازترس وننگ جاهلی

ویا از فشارفقروتنگدستی دست به عمل ناجوانمردانه می زدند. وقرآن کریم ازاین خوی غیرانسانی درسوره(اسرا) آیه (۳۱) می فرماید:

(ومی کشند اولاد خودراازتنگ دستی ما روزی می دهیم ایشانرا وشمارا.)

واین عمل ناجوانمردانه درسیمای بسیارقساوتگرانه انجام می گرفت، زیرا این دختران زنده زند ه به زیرخاک افگنده می شدند وآنهاراازراه های گوناگون ازبین میبردند. بعضی ها تا شش سالگی آزاد میگذاشتند وبعداً به مادرش می گفتند اورا آرایش کن تا پیش اقوام وخویشاوندانش ببرم، با این حیله نا جوانمردانه درگودالی که برای وی کنده بود کرده ازعقب سربروی ضربه ای می زد وبه درون گودالش می انداخت وبی درنگ خاک برویش می ریخت، وآنرازناجوانمردی دوران قبل ازاسلام می دانیم، وآیا این ناجوانمردان عصرما که امروززیربارستم ستم کاران دست وپا می زنند وپایمال می گردند زنده به گورنیستند؟ وآیا این حق های پایمال شده درزیرپای جنایت کاران وشیطانان تاریخ زنده به گورنیستند؟ وآیا آن حقوق زنده به گورشده وآن حقیقت انسانیت که به آن دختران زنده به گوروپایمال می گردند وقبل ازآزآنها به زیرخاک میرفتند زنده به گورنبودند؟ وآیاآن حقوقی که با اعمال انسانهای ریا کارومسلمان نمای امروز پایمال می گردند زنده بگوران نیستند؟ وآیادروطن که این هزارها مردوزن درجنگهای قدرت طلبی وبی محتوا آواره می شوند زنده بگوران نیستند؟ وآیا این شیطانان که آتش جنگ وبرادرکشی ر دربین افغانها افروخته وافغانهای خود باخته وخود فروخته نیزدرک نمی کنندزنده بگور نیستند؟

زنگ

« ازقدیم بستن زنگ به بازو وکمررسم عیاران دلیروپهلوانان وشا طران بوده، در(بدایع الوقایع) آمده که: پهلوان گفت: مقراض حاضرساختند واهل مجلس را گفت: ازخانه بیرون رفتند. پهلوان چنانکه رسم پیکان (شاطران وعیاران)است محاسن خودرامورچه پی زد وجامه های عیاری را پوشیدند وزنگ وتیربند به دور کمرمرتب ساختند.ازوقتی که پیک ملک تاج منصف خورشید برسرنهاده وبه دسته پرهمای شعاع آنرا زینت داده وقنطره زربفت نیلگون خطائی پوشیده، مثل این پیکی(عیاروشاطر) هیچگونه ندیده.» (ص٢٤٢،تاریخ وفرهنگ زورخانه)

زنگالود

« دیگرازمشاهیرعیاران سیستان(زنگالود) است که درحدود (٣٠٠هـ) هنگامیکه ابو حفص صفاری به حکمدار دربارسامانی حسین بن علی مروزی تسلیم می گردد به امرامیراحمد بن اسماعیل سامانی به هرات برده می شود، این عیاربزرگ نیزبا ایشان است ووقتیکه ابو حفص مذکور به امرپادشاه سامانی به سمرقند فرستاده شد (زنگالود) عیاردرربیع الاول(٣٠١هـ) با عیاران دیگرکه همواره مدارهیاهوونهضت وجنبش بوده اند، وکانون آزادی خواهی را گرم نگاه می داشتند کشته می شود.

(ص٣١٠تاریخ سیستان)

زنگ حیدری

« وقتی شاطران دراین حرفه ممارست نشان میدادند وبه کمال مرتبه آن نایل می گشتند (زنگ حیدری) به بازووودامن وکمرخود می بستند که این نشانه چابکی وقدرت عمل آنان بود.

زنگ حیدری بستن شاطران به بازووکمر که با زنگ بستن پهلوانان عالی مقام به بازو، همچنین به زنگ زدن درزورخانه ها برای پهلوانان صاحب زنگ، وپیش بند بستن که با بستن(لنگ) وتمرین وشلنگ اندازی که با شلنگ تخته درگود شباهت دارد وداشتن شرایط مساعد بدنی ونیرومندی وورزیدگی که نیازان به ورزش است وبه پیروی ازمکتب فتوت ویکسانی وویژگی ها، صفات باپهلوانان وعیاران ازموارد بارزی است که سلسله شاطران راهم با تاریخ زورخانه پیوند می دهد.»

(ص٢٤٢- تاریخ وفرهنگ زورخانه)

زنگ سردم

« زنگ علامت اخطار به احترام بوده است که آنرادرمدخل جاهای عمومی می آویختند، وبه افتخارآدم های متشخص به صدادرمی آوردند، غیراززورخانه ها، زنگ بالای سردم وگاه سر درحمام ها، قهوه خانه ها، چپلوکبابی ها وکله پزی ها وبالای دروازه های آمرین عالی رتبه دردفاتر دولتی، روی برج کلیسا ها نیزدیده می شود.»

(- ٢٤٢همان کتاب.)

زنگ کرشدن

(هر گاه پهلوانی به عللی ازاعتبارسابق خود می افتاد، می گفتند زنگ فلان کرشده یعنی دیگر برای او زنگ نمی زنند.»

(ص ٢٤- تاریخ وفرهنگ زورخانه)

زواقیل

« گروهی ازمردم بغداد که ظاهراًخودرا عیارمی دانستند.»

زود تصمیم

« گذشته ازین عیاران زود تصمیم می گرفته اند وزود اقدام می کرده اند وبه طورکلی مردان عمل وکاربوده اند، ازسرما وگرما بیمی بدل راه نمی داده، با مخاطرات با خوشروئی روبرو میشده، ازشجاعت ودلاوری که شرط اول این فرقه بوده، محل تردید نداشته درمحاورات حاضرجواب ودراموری که به آنها محول می شده است با سیاست رفتارمی نموده اند.»

(ص- ٢١عیاران با ویژگی های پهلوانی ازتاریخ.)

زورآزما

« پهلوان را گویند(فرهنگ آنند راج)

پهلوان وکشتی گیر(فرهنگ ناظم الاطبا)

زورخانه

« جای کسب زورکردن یا با ورزش وتربیت بدنی با ابزارویژه آن زورپیدا کردن یا زورگرفتن وزورمند شدن، محل زور.»

(ص- ٢٤٥تاریخ وفرهنگ زورخانه)

« مراد ازهمان (بیت)خانه، لنگرگاه یا جای که درآن پهلوانان پرورش می شوند وامروزبه نام (کلپ سپورتی) یاد می شوند.»

جان من لاغری بهانه مکن

هوس گود زورخانه مکن

نتوانی شدن به آسانی

پهلوان اکبرخراسانی

(ص٢٤٥- تاریخ وفرهنگ زورخانه)

زورخانه چی

« مدیرزورخانه، صاحب یا مرشد زورخانه را گویند.»

(ص- ٢٤٥-همان کتاب)

زورگیری

« درزورخانه ها ویا کلپ های سپورتی عده یی هم مشغول وزن برداری می باشند، اینها بعدازآنکه تنومند ونیرومند شدند ودرکارزورگیری آموخته واستاد می شوند درانظارعام به نمایش وزن برداری می پردازند .»

زیرجامه

« لباس فتوت را گویند که فتیان رامی پوشانیدند، پوشیدن شلوار، اشارتی است به فضیلت عفاف ونجابتی که درنخستین گام ودربدوورود جوانمردان به حلقه فتوت با ید آنهارا درگسستن ازبخشهای زیرین وجودآدمی یاری دهد.» تفصیل بیشتراین موضوع زیرعنوان سراویل یا شلوار فتوت دیده شود.»

زیرکی

عیارباید زیرک وچالاک وتردست باشد چنانچه نظامی گنجوی میگوید:

وآن فرشته که آدمی لقب است

زیرکان اند وزیرکی عجب است

(ص٤٢- فتوت نامه شهاب الدین سهروردی به نقل ازکتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

زینهارداری

« امان، پناه، عهد وپیمان وزینهارداری کسیکه عهد وپیمان نگه دارد.» - فرهنگ عمید.

(برای مزید معلومات دیده شود (امان)

س

ساز شب روان

هنگام هنرنمائی عیاران شب است و به این سبب گاهی عیاران را (شبروان) می خوانند. عیار برای انجام مقاصد خود نیاز به سازو سلیح خاصی است که آنها را ساز شبروان و (سلاح عیاران) و یا (براق عیاران) می خوانند.

(ص -٧٤- عیاران و کاکه های خراسان)

سازمان اجتماعی عیاران

«سازمان اجتماعی عیاران متشکل از گروه های زیربود:

١. پیشه وران که نقش تعیین کننده اقتصادی داشتند.

٢. مردمان مزد بگیر، زحمتکشان شهری وخیل بیکاران که نیروی فعال را درپیش بردن جنبش ها و حوادث را به وجود می آورند.

٣. عارف ها، صوفی ها که اندیشمندان این طبقه بودند و با القای احساسات و عواطف انسانی مانند: ایثار، فداکاری، فنافی الله شدن به طور کلی به غذای مسلک جوانمردی افزوده «مردم را برای مبارزه آماده و تشجیع می کردند.»

«عیاری یکی از سازمانهای مهم اجتماعی افغانستان قدیم در طی چند قرن بوده است از راه و رسم اغاز پیدایش این را طور حتمی خبری نداریم اما به گمان نزدیک به یقین می توان گفت که سرچشمه آن را در تاریخ قبل از اسلام باید جستجو کرد.

برحسب گفته ملک الشعراء بهار سازمان عیاران سازمانی از همبستگان و یاران بوده است که به مسلک خاصی در رفتار و کردار پابند بوده و آن مسلک را (جوانمردی) می خوانده اند.

این فرقه در طی سه قرن نخستین تاریخ افغانستان بعد از اسلام وظایف خطیری را د امور اجتماعی و حتی اداری افغانستان برعهده داشته اند. اما در نوشته های تاریخی آن روزگار و دوره های بعد البته به تاثیر و دخالت ایشان بسیار کم اشاره شده است. زیرا که تاریخها همیشه به دستور و فرمان امیران و شاهان و یا برای تقرب و گرفتن پاداش از ایشان نوشته شده، و این فرقه باهمه نفوذ خود از طبقه محتشمان نبوده اند تا ادیب و مورخ را به ذکر فضایل یا هنرهای خود وادارند.

از عهد خلافت بنی امیه تا پایان دوره سلجوقی ها قشر مهم از جامعه شهری را (عیاران) تشکیل میدادند دنباله این سلسله در عهد مغول به تشکیل سازمان نیرومند نبام (فتوت) که اعضای آنها را به تازی (فتیان) و به فارسی دری (جوانمردان) میگفتند انجامید که در راس شان در دوره های مغول بزرگان تصوف قرار داشتند و اعضای آن ها را بیشتر پیشه وران و صنعتگران و اقشار مختلف عوام الناس تشکیل میدادند.»

(ص -۱۷۰- مقاله پرویز ناتل خانلری به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

(۲- ص ۳۶۲ سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها جلد سوم)

(۳- داستان سمک عیار)

(٤- رمز جوانمردی از قربان واسع)

(٤- افغانستان در مسیر تاریخ تالیف میر غلام محمد غبار جلد اول)

٥- کتاب آیین جوانمرد از استاد قربان واسع تاجیکی).

سازمان مخفی جوانمردی

«جوانمردی در هنگام حکمروائی خانواده سلجوقی بیار گسترش یافته بود، از همین روی در همه شهرهای بزرگ زیر فرمان روائی آنان سازمانهای مخفی (ضد ملکی اربابی) هستی داشت. در دوران سلجوقی ها همیشه بین جوانمردان و کارکنان دولتی برخوردهای صورت میگرفت و اشراف بخاطر کینه و بغض آنها را دزد می نامیدند و این خود یک مبارزه بین طبقه محروم جامعه و طبقه مرفه که تا گلو در عیش و عشرت غرق و از عرق جبین زحمتکشان جوانمرد سفره های خود را رنگین کرده با نوشیدن شراب دست تجاوز بر ناموس و عفت مردم میزدند جریان داشت و از گفته رشیدالدین برمی آید که در آن روزگار بین دارا و نادار تضاد سختی در جریان بوده است، بنا بر این این همه رهزنان، برهنه پایان بی جا بی جلال بودند که در راه بخش نمودن نعمت های مادی، بین ناداران سر به شورش میزدند.»

(۱- ص ۴۲ همان کتاب)

(۲ رمز جوانمردی از قربان واسع تاجیکی)

سالوکان (صعلوک)

«سالوکان عربهای بودند درویش مسلک و فقیر که براهزنی و دزدی روز می گذرانیدند و برای راهزنی و دزدی خود عنوانی میتراشیدند. میگفتند ماحق خود را از عطایای مسلمین برمی گیریم و در هرزمان هر چه از راه دزدی و رهزنی بدست می آوردند جریان کار خودرا به حاکم یا کار گزار خبر میدادند و پیغام میدادند که فلان مبلغ را (سالوکان) از فلان کاروان گرفته اند وقتی که آوازه یعقوب و کارهایش را شنیدند از روی ترس و یا بامید کار پابرجا و بهتری بسوی او رو آوردند و بزیر بیرق او جمع شدند تا آسوده زندگانی کنند.

یعقوب سالوکان را نوازش داد و خلعت داد و آنها را از خراسان همراه خود به سیستان برد.»

(از زندگانی یعقوب لیث تالیف یزدانیان)

(۲- عیاری یاسنت جلیل جوانمردی در خراسان زمین)

«فتوحات یعقوب در ازهان مردم خراسان»

سخت اثر گذاسته بود، و چون به نیشاپور بازگشت عده زیادی از (سالوکان) خراسان که آوازه ضرب شصت یعقوب راشنیده بودند به نزد او شتافتند و خدمت گذاری و اطاعت خودرا به او اعلام داشتند از جمله بود. ابراهیم بن مسلم

سردسته سالوکان و ابراهیم بن الیاس بن اسد و ابو بلال خارجی و ابراهیم بن ابی حفص و ابو طلحه و احمد بن عبدالله خجستانی بادغیسی و عزیز بن اسری، یعقوب ایشانرا بنواخت و خلعت داد و بعد باخود به سیستان آورد.»- (ص ٦٠)- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها جلد سوم)

«در عین حال چنانکه می دانیم، و در هر مشرب و مکتب و مسلکی نیز ممکن است این جریان پیش آید، گروهی یا به قصد سوء استفاده از حسن شهرت و قبول عام این مسلک و یا به علت جلب شدن به ظاهر آن ، فتوت را بخودمی بستند و خویشتن را جوانمرد می خواندند بی آنکه در این راه سلوکی کرده و برای تخلق بدین اخلاق رنجی برخود نهاده باشند.» گروه صعالیک عصر جاهلی نیز از همین قماش مردمان بودند که خودرا در زوره جوانمردی زده بودند.»

سامه

«سوگند، پیمان، عهد، پناه»

(فرهنگ عمید)

سایه

«پرچمی را که ابراهیم امام برای ابومسلم فرستاده بود آنرا (سایه) می نامیدند. این پرچم بروز (۲۷) رمضان المبارک در میدان سفیدرنج طی جشنی در برابر خانه ای که او اقامت داشت نصب نمودند. و ابو مسلم از مردم پرسید آیا می

دانید امام چرا این پرچم را (سایه) نامید؟ بخاطر آنکه زمین خالی از سایه نمی باشد و هم چنین زمین خالی از خلیفه عباسی نخواهد بود.

"پرچم سیاهی نبام (سایه) که چوب (۱٤) متری داشت عیاران خراسان مقارن ظهور ابو مسلم خراسانی می افراشتند چنانکه ابومسلم به دهقان گفت: رهبر بزرگ پرچم سیاه را رمز هواخواهان خود قرار داده است طرفداران رهبر جامه سیاه برتن می کنند و عمامه سیاه برسر می گذراند، پرچم های آنها هم سیاه می باشد.

دهقان از ابومسلم پرسید، چرا عیاران رنگ سیاه را شعار خود قرار داده اند: آیا منظور شان اینست که برآل علی (ک) مخصوصا حضرت حسن و حسین (رض) کشته شده اند اعزاز دار می باشند یا منظور دیگری در بین است؟

ابو مسلم گفت: رنگ سیاه شعار آل پیغمبر (ص) است زیرا پرچم حضرت محمد (ص) که عقاب نام داشت سیاه بود."

(۱- کتاب ابو مسلم خراسانی تالیف جرجی زیدان)

(۲- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی).

سپید جامگان

"در آغاز همین عصر یعنی هشت، مادر سرزمین پار دریا مقنع را می بینم که او نیز برای پیشروی با ور سیاسی خود دست بدامن جوانمردان شهر های کیش و نخشب، مرو.ب، سمرقند، سفد کلان و دیگر جائی زده به عصیان برمی خیزد، پیروان مقنع را در این تاریخ بنام سپید جامگان یاد می کنند.

هر چند نرشخی در باره این قیام سیاسی و اجتماعی نظر نیک ندارد و به آن به تحقیر و استهزا می نگرد با اینهم دلیل رد ناپزیری از هستی اتحادیه های مردان دلیر و شجاع (که رهبران خود را به دروغ به جوانمردی زده و در باطن هدف غیر اسلامی خود را میخواهند پیش ببرند) بدسترس ما می گذارد.

پیروان این حرکت از طبقه های مردم زحمتکش و بیش از همه دهقانان مومن و خدا پرست نادار در مقابل استبداد و زجر فزاینده ملکی و اربابی بودند (صرف نظر از عقیده خود مقنع که هرچه بود) بروی همین پدیده این عصیان در تاریخ مردم آسیای میانه اهمیت بزرگ دارد. باوجود شکست این جنبشها در قشر های وسیعی جان آزاد منشی را در آنها پرورش داد.»

(۱- ص- ۳۳- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع).

(۲-ص-۷۹- افغانستان در مسیر تاریخ، تالیف میر غلام محمد غبار)

(۳- ماه بخشب تالیف سعید نفیسی)

سجاده

«وقتی (شاگرد) بخاذر اشتراک در جامعه جوانمردان مدعی کمر بستن می شود، استاد شد را است که سجاده بگستراند. زمانیکه حضرت رسول الله (ص) در شب معراج به بیت المقدس میرسد، ارواح انبیاء به استقبال وی آن جاجمع شده بودند، جبریل (ع) فرمود که: ای سید: انبیاء داعیه دارند: که در عقب تو نماز بگذارند فراپیش رو و امامت کن حضرت اجابت کرد و چون به جانب محراب توجه فرمود جبریل از برای حرمت سید از سند بهشت بساطی بگسترد تا قدم

مبارک به آن نهاد و انبیاء را امامت کرد و همه به وی اقتدا فرمودند پس چون حضرت از معراج باز گردید هر وقت که خواستی نماز بگزارد بیاد آن شب بزرگوار سجاده بگستر دی و بر آن نماز ادا کردی اینست که میفرمائید (الصلوة معراج المومن) یعنی نماز معراج مومن است.»

ادب سجاده افگندن

۱. آنکه با طهارت دست به سجاده کند.
۲. آنکه روی به قبله بیندازد.
۳. آنکه در موضعی پاک بگسترد.
٤. آنکه نخست پای راست بر سجاده نهد.
٥. وقتی خارج شدن از سجاده پای چپ بیرون نهد.
٦. آنکه بروی سجاده سخن دنیا نمی باید گفت.
۷. آنکه بروی سجاده دایم باید به ذکر مشغول گشت و سخن خدا و رسول الله (ص): می فرماید.
۸. آنکه بروی سجاده بدوزانو نیشیند.
۹. آنکه بینی نیفشاند و آب دهن نیفگند.
۱۰. آنکه به عاجزی و تضرع به ذکر و اذکار مشغول گردد.
۱۱. آنکه بعد از برخاستن سجاده را پیچانیده در جای پاک و مناسب گذارد.

سخاوت (بخشندگی)

«خداوند کریم می فرماید: (هرچه در راه خدا مصرف کنید پس خدا عوض آنرا می دهد و او تعالی بهترین روزی دهندگان است) سوره سبا آیه ۳۹.

بخشندگی و کرامت بالاترین درجه مروت است.

و سخا را سه مرتبه است:

۱. مرتبه اول بی نظیری و بیغرضی است یعنی بخشش بدون منت و بدون چشمداشت عوض یا داشتن غرض. منظور اینست که شخص مالی را یا حقی را واگذار می کند، بدون هیچ چشم داشت عوض یا بدون آنکه اجباری در کار باشد.

۲. درجه دوم سماحت است که بذل چیزی است برسبیل تفضیل و این صفتی است که برای جوانمرد اساسی است و فتوت بدون آن ناممکن است در حقیقت همان روح جوانمردی معنوی است.

۳. مرتبه سوم مواسات است و آن بذل مال است در معاونت یاران و دوستان خود و شرکت دادن ایشان در هر آنچه به جوانمرد تعلق دارد.

(ص-۲٤و ۲۵- فتوت نامه عبدالرزاق کاشانی)

(بخشندگی یا سخاوت نیز یکی از معیارهای اخلاقی و پهلوی برجسته این جریان به شمار میرفته است جوانمردان زمینه نیکی، راستی، یک رویه گی، و نام و ننگ از راه بخشندگی بدست می آورند.

در جوانمردی بخشیدن به مفهوم خیلی وسیع آن بکار برده می شده است و این صفت، پسندیده باهمه پهلوهای اخلاق حمیده جوانمردان آمیزش استوار

داشته است. جوانمردان چیزی را از حساب شخص دیگر یا از حساب خزانه گروه خود نمی بخشیده اند بلکه از دارائی شخصی خود و از دسترنج خود بخشندگی میکردند این کار در نظر ایشان جوانمردی بود، در جریان جوانمردی بخشندگی نه تنها برای دوستان صورت میگرفته است بلکه به دشمنان هم روا دانسته اند.

از دید ما یکی از سبب های زود رواج یافتن وگسترده شدن جریان جوانمردی در پار دریا و حز آسان در آغاز سده های میانه همین بخشندگی ایشان بوده است، پس گفته می توانیم که بخشش بی منت جوانمردان به دوستان از روی مروت و به دشمنان از روی مدارا و دلاوری بوده است. چنانکه حافظ گوید:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
بادوستان مروت با دشمنان مدارا
(ص،۱۰۱، کتاب آیین جوانمردی نوشته قربان واسع)

« در دوران خلافت امویان مجالس علم و ادب، شعر و حکمت دایربود. یکبار عبدالله بن هاشم (رض) در مجلس امیر معاویه (رض) حاضر شد، حضرت معاویه (رض) گفت کیست تعریف صحیح سخاوت و دلاوری و شجاعت را کند. عبدالله (رض) گفت: تعریف سخاوت اینست، مال و بخشش پیش از سوال کردن داده شود.

(ص-۳۷۵- اسلامی تهذیب او تمدن تالیف داکتر مصطفی سباعی ترجمه مولوی زاهدی احمد زئی)

«روایت است که هرگاه سامری گوساله پرستی را رایج ساخت، وقتی موسی (ع) میخواست او را بکشد خداوند کریم فرمود: این را نکش که سخی بوده است و از خود دورکن، آنست که موسی (ع) برایش گفت دور شو دیگر بمن نزدیک نشو.»

(تفسیر روح البیان).

روایت است که حضرت علی (ک) یکروز در رکوع بود که سایلی از وی سوال کردو در دست انگشتری داشت آنرا به عمل قلیل کشیده و برای سایل انداخت و آنگاه این آیت نازل شد: (که دوست شما خداست و رسول او و مومنانی که برپادارند نماز را و می د هند زکوة را و ایشان پیوسته نماز گذارند) آیه (٥٤) سوه مایده.

در حدیث شریف آمده است که:

(اسخي قريب من الله و قريب من الجنة و قريب من الناس و بعيد من النار) ترجمه: سخی نزدیک بخدا و نزدیک به جنت و نزدیک به مردم و دور از آتش است.

«البخيل بعيد من الله و بعيد من الجنة و بعيد من الناس و قريب من النار»

ترجمه: بخیل دور از خدا و دور از جنت ودور از مردم و نزدیک به آتش است.

کسی کورا جوانمردیست تن
ببخشاید دلش بردوست و دشمن
هزاران تربیت گرهست اخی را
ندارد دوست ز ایشان جز سخی را
(شیخ عطار)

سخنگوئی عیاران

« زُبان آوری و سخنگوی از خصایص بارز عیاران بوده، عیار باید حاضر جواب و زود فهم و دارای فصاحت و بلاغت باشد.»

سدره

« آریائی ها کودکان خود را از پنجسالگی به تربیت و تعلیم واداشته و تعالیم مذهبی را از شش سالگی آغاز می نمودند و در هفت سالگی با تشریفات خاص از کودکان پیمان می گرفتند و نوع سلاح اخلاقی را بنام (سدره) که جامه سفید نازک است و کمربندی که از هفتادو دو نخ پشمی بافته شده به آنها می پوشانیدند و با گره هائی این پیمان را استوار میساختند.»

بدین ترتیب فرزندان پیش از آنکه بمرحله زورمندی وارد شوند، بزیور اخلاق و فتوت آراسته میشدند.

این رسم بعد از ظهور اسلام میان عیاران بابستن یک پیش بندو پوشیدن لباس فتوت هنگام سوگند به آیین جوانمردی با قوت بیشتری معمول شد.»

(ص، ۴۰، مقام جهانی ایران در بنیان گذاری روح قهرمانی و گسترش خصال عالی ورزشی از کاظم کاظمین)

سربداران

«در زمان استیلای مغل، عیاران خراسان قیام کردند و نهضت سربداران را در آن دیار بوجود آوردند. اینان هم از هوا داران مکتب فتوت (جوانمردی) بودند و با بیگانگان مبارزه میکردند.

یکی از سرکردگان ایشان که از طریق پهلوانی در کسوت عیاری دست عوامل مغل را از خطه خراسان کوتاه کرد، پهلوان عبدالرزاق بیهقی بود که بقول ابن بطوطه سیاح مراکشی (سال ۷۳۸هـ) سرسلسله پادشاهان عیار خراسان شد.»

(ص۱۸-تاریخ وفرهنگ زور خانه)

(ص- ۱۵- عیاران با ویژگی های پهلوانی...)

سرپرست

«مربی عملیات ورزشی زور خانه یا کلب سپورتی و یا (ارکاره پهلوانی) کسی که بکار تربیت ورزشکاران باستانی اشتغال دارد و یا عهده دار زور خانه است.»

(ص-۲۴۸-همان کتاب.)

سرجنبانان

«به رهبران جوانمرد می گفتند که در جشنها و مراسم مذهبی به عنوان نمایندگان جامعه جوانمران اشتراک می ورزیدند.»

(ص-۱۲٤- زندگی و روزگار و اندیشه پوریای ولی یا پهلوان محمود خوارزمی تالیف حمید حمید)

سرجوانمردان

«خواجه سعد گفت: این سوار کهل را شغاد پیل زور میگویند و سر جوانمردان این شهر است»

رهبر، استاد و یا شیخ کامل جوانمردی را که عمری درازی در عیاری و جوانمردی و خدمت بمردم و مبارزه با خارجیان و جواسیس و دشمنان وطن و دین صرف کرده باشد عنوان (سرجوانمردان) را کمائی می کند.

شغاد پیل زور که بمنصب اسفهسلاری جوانمردان نیز رسید، سمک عیار (پدر جوانمردان) او را استاد خویش دانسته و او را نسبت به همه ای عیاران محترم میداند.» (از کتاب سمک عیار)

سر حلقه

«سرحلقه و صاحب خرقه: به مرشد یا رهبر در عرصه عرفان را گویند.»

(ص -۵۲- حماسه فتحنامه نایبی)

سرخ جامگان

« باید گفت که چیزی از همه مهم در زین الاخبار گردیزی پیدائی سرخ جامگان و به شورش (مغیره) وابسته بودن آنهاست که بعد آنرا در داستان سمک عیار زیر نام (درفش سرخان) و یاد آوری از مقاومت شدید سرخ جامگان در مقابل دستگاه دولتی سلجوقیان دیده می توانیم.

شورش مغیره که خود حاکم طبرستان بود و نام اصلی اش را تاریخ شناسان (محمد) دانسته اند. شورش مغیره در مدت کوتاهی تمام طبرستان را فرا گرفت و رهبر آن فرمان داده بود تا در برابر پیرون عباسی ها که لباس سیاه پوشیده بودند لباس سرخ بپوشند.»

(ص _۳۲_کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

سرخ ورد

«عیاره دیگری است که در داستان سمک عیار تبارز می کند و به احتمال زیاد بعد آنرا سمک عیار به زنی می گیرد.»

سردار جوانمردان سیواس

«ناصری فتوت نامه را به سردار جوانمردان سیواس که محمد نام داشت بخشیده است، او در توصیف این مرد چنین گفته است.

هم فقیروهم امیر وهم اخی

باد او را دردو گیتی فرخی

هم هنر هم لطف و ذاتش هم نصب
هم کرم هم قدرو حشمت هم حسب
مفخر گیتی محمد کز صفا
کرده و حاصل نام خلق مصطفی

سردار جوانمردان سیوس که معروف به محمد بود از اهل هنر بشمار میرفت زیرا ناصری او را همچون هنر مند شایسته توصیف می نماید، محمد امیر بوده ولی چون امیران فرما نفر مایان نظام استبدادی به شمار نمی رفته است. در شخصیت آفریده ناصری ما امیری را می بینیم که با خصلت های خاص خود یعنی با دارا بودن صفت های فقر و برادانه از تمام حاکمان همزوز گارش تفاوت کلی دارد.»

(ص _ ۱۱۰و ۱۲۱، کتاب آیین جوانمردی از قربان واسع)

سرعیاران

«... و آن جوان نمدپوش که خنجرها دریمین و یسار فرو برده، سرعیاران است و او را سمک عیار می خوانند. واختیار کل ولایت شاه را دارندو سپهسالار شهر اند...

سمک عیار به رهبری جوانمردان بدون سبب دست نیافته است. مادر آغاز داستان شاگرد شغاد پیل زور می بینیم و با داشتن جرات و بی باکی راستی و دور اندیشی خود خاص و عام را به خود مفتون ساخته بود، از همین سبب بود که استادش شغاد پیل زور خود را در پهلوی شادی خوردگان او قرار داد، سیمای

سمک از آن روی دلربا و پذیرفتی بود که دمی کاری را بی اندیشه به پیش نمی برد و در مدت کوتاهی بسیار زبانها و لهجه ها و خطاها را آموخته بود و چه جای شک است که او سرعیاران نباشد و سرعیاران کسی بود که در همه ای فن عیار کامل و مرد عمل و عامل بود.»

(۱_ص _ ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع)

(۲_ داستان سمک غیار) (۳_ کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

سرغوغایان

«بیهقی مورخ معروف درباری دربار غزنه میگوید: سلطان محمود به سرهنگ خود فرمان داده گفت.... اکنون تو به لشکر خویش در فلان ولایت تاز که از (برنا) و عیار پیشه گان و (سرغوغایان) دیار خالی شده است.»

«ملک الشعرا بهار میگوید: اعراب اشخاص کاری و جلد و هوشیار را که از طبقه عوام الناس بودند و درهنگامه ها و غواغاها خود نمائی کرده یا در حرب جلدی و فراست به خرچ میدادند، عیار و جوانمرد می نامیدند.»

(لغت نامه علی اکبر دهخدا)

سرگردانان

« درسده چهارم فتیان در آن وقت به (عیاران)، (سرگردانان) و (یاغیان) شهرت داشتند و ما میان ایشان و جوانمردان ارتباطی نمی بینیم، ظاهرا جوانمردی در سده پنجم هجری قمری تکوین یافته است.»

(ص (۵) مقدمه آیین جوانمردی از هانری کربن)

سرمردان عالم

• «... به شاه مردان حضرت علی (ک) گویند. دیوتاز بیابانی گفت: ای عیار زمان، به سرمردان که علی ابن ابی طالب است خود را بمن بنمای و ناگهان از پوست سگ بیرون آمد که چنان عیاری ندیده بود.

گفت: ای عیار زمان چه نام داری، او گفت تو نام خود را بگوی، دیوتاز گفت: مرا دیو تاز بیابانی گویند خادم شاه مردان علی ابن ابی طالب و طلایه دار ابو مسلم صاحب الدعوت خاندان او گفت: مرا فولاد غوری گویند.»

(صن _ ۲۶۰_ ابومسلم نامه ابو طاهر محمد طرطوسی)

سروته مهر

«پهلوان ها موقع انتخاب شاگرد اولین شرطی را که برای آموزش فنون کشتی های عالی به او برزبان می راندند ومی گفتند: (نو چه باید سروته مهر باشد) یعنی کسی که می خواهد در سلک (جوانمردان) پهلوانان در آید و به افتخار مقام پهلوانی نایل شود باید عفت نفس وعفت کلام و خانواده را دارا باشد.»

(ص ۲۵۴ تاریخ و فرهنگ زور خانه)

سرور همهٔ جوانمردان

« و گفته اند سرور همه جوانمردان یوسف صدیق (ع) است. از برادران بوی آنچه رسید از انواع بلیات، آنکه چون برایشان دست یافت گفت:

(فال لا تثریب علیکم الیومه × یغفرالله لکم و هو ارحم الرحمین). ترجمه: گفت هیچ سرزنش نیست برشما امروز، بیا مرزد شمارا خدا و او مهربان ترین مهربانان است. سوره یوسف آیه۹۲»

سره مرد

«مرد بر گزیده، جوانمرد» (فرهنگ عمید)

سرهنگ (زرنگ)

«لغت زرنگ مآخوذ از (سرهنگ) است که لقب پیشوا و بزرگ عیاران بود و در قرن اخیر درجه ای از درجات نظامی شد. عیاران در هر شهر اجتماعات داشتندو مقرراتی برای اجتماع خود وضع کرده بودند وهر دسته رئیسی داشت که لقب او (سرهنگ) بود. (مقاله ملک الشعرا بهار به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

« این عیاران در قرن سوم در سیستان و خراسان و بغداد فزونی یافتند و قوت گرفتند و در هر شهری برای خود رئیسی انتخاب کردند که آنرا سرهنگ می نامیدند و گاهی ممکن بود در یک شهر چندین سرهنگ وجود پیداکند. این سرهنگان به زیر دستان خود حکم میراندند و رابطه آنان و زیر دستان شان رابطه جوانمردی و فتوت بود نه رابطه نوکر و ار بابی یا شاه و بندگی، این طایفه با رسم

و قواعد و قوانین خود که تمام در اطراف جوانمردی و فتوت دور میز در آن آشوب و غوغای قرن سوم بزرگترین خدمات را به ساکنین شهرها نمودند، شهرها را اداره میکردند و چون قدرت و قوتی نیز داشتند جلو بسیاری از مهاجمین خارجی را می گرفتند.»

(مقاله سید صادق گوهرین ص ـ ۱۲۷ به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن.)

« سرهنگ سرپرست هرده تن نقیب را هم گویند»

(مقاله محمد ابراهیم پاریزی به نقل همان کتاب)

سرهنگان معروف عیاران

سرهنگ آذریه

سرهنگ ابو الخیر لاکمالانی

سرهنگ ابو سهیل ماه روی

سرهنگ ابو طاهر صیقل گر

سرهنگ ابو العریان

سرهنگ ابوالقاسم آبگینه گر

سرهنگ ابو علی خراط

سرهنگ ابو مسلم خراسانی

سرهنگ ابو نصر شب رو

CamScanner

سرهنگ احمد بن طاهر

سرهنگ احمد طیاف

سرهنگ احمد قولی

سرهنگ احمد نیا

سرهنگ اذهربن یحیی

سرهنگ استاد سیس

سرهنگ اسحق کاژبن وشنگیان

سرهنگ اسحق کنده شکن

سرهنگ ابو جعفر ناصر

سرهنگ بازان

سرهنگ باعی

سرهنگ بو عقیل

سرهنگ بو محمد منصور

سرهنگ بیهقی

سرهنگ پهلوان عبدالرازق بیهقی

سرهنگ حامد سرناوک

سرهنگ حبان

سرهنگ حبیب الله خادم دین رسول الله

سرهنگ حرب بن عبیده

سرهنگ حشری

سرهنگ حمزه بن عبدالله آذرک سیستانی خارجی

سرهنگ حیدر تیرگر

سرهنگ خواجه سلیمان

سرهنگ خواجه عثمان

سرهنگ درهم بن نصر

سرهنگ رشید برجی

سرهنگ زنگالود

سرهنگ سندباد

سرهنگ سوری

سرهنگ صالح بن نصر

سرهنگ صالح توقچی

سرهنگ طاهر بن لیث

سرهنگ طاهر بریانگر

سرهنگ عثمان بن نصر مالک

سرهنگ علی بن لیث

سرهنگ عمار خارجی

سرهنگ عمرو بن لیث

سرهنگ علی طباخ

سرهنگ فخر آهنگر

سرهنگ فرهاد

سرهنگ قارن

سرهنگ قصاب جوانمرد

سرهنگ کثیر بن ارقاد (مامای یعقوب)

سرهنگ کاکه بچه بائی

سرهنگ کاکه حاجی علی کابلی

سرهنگ کاکه حسین

سرهنگ کاکه طیغون

سرهنگ خوردک

سرهنگ لیث نوری

سرهنگ محمد بن هرمز

سرهنگ مقاتل رخنجی

سرهنگ مقنع

سرهنگ نیزک

سرهنگ کاکه هاشم کاه فروش

سرهنگ یحیی برمکی

سرهنگ یعقوب لیث صفار

سرهنگ کاکه بدرو

سرهنگ کاکه عبدالعزیز لنگرزمین

سرهنگ کاکه پیروی بچه ادی

سرهنگ پهلوان توره

سرهنگ پهلوان ابراهیم باغبان مزاری

سرهنگ کل قدوس بلخی

سرهنگ عبدالله چهار بولکی مزاری

سرهنگ کاکه اورنگ

سریان

«شب رفتن ـ غازیان صدر اسلام. به غزوات که پیامبر اسلام درایام زندگی خود اشتراک نکرده باشد سریه نامیده اند.»

سعت صدر

« یکی از خصایص فتیان سعت صدر است که تنها جوانمردان را حصول ممکن است و بدان بردیگران سرافراز شوند، حضرت علی (ک) فرموده است: (الریاسة سعة الصدر) و چون نفوس ایشان از علایق دنیوی و مقاصد سفلی مجرد باشد و به مذالب شریف اخروی و مناهج کلی باقی متوجه به امانی و آمال مغرور نشوند و به حظوظ و احوال مسرور نشوند، به مطالب به فوات چیزی اندوهناک شوند و نه از حصول چیزی شادان.»

(ص ـ ۱۲٤ ـ مقاله قاسم غنی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

سعدی شیرازی

«معلم الاخلاق جلیل القدرمشرق زمین جناب مصلح الدین شیخ سعدی شیرازی هست، درسال( )به دنیا آمد وبه عمر(۱۲۰) سالگی دنیاراپدرود گفت، کتابهای گلستان وبوستان وی درجهان خیلی شهرت دارد ودرمدارس ومکاتب وخانواده ها تدریس میشود.»

سعدی شاعروحکیم ودانشمند نامی دوران خود بوده صاحب فکروراندیشه اجتماعی است واودرتمام آثارخود دادازجوانمردی زده دراشعارش تندیس گردیده است چنانکه میگوید:

جوانمردوخوش خلق وبخشنده باش
چوحق برتوباشد توبرخلق باش
کرم کن فرداکه دیوان نهند
منازل به مقداراحسان نهند

« شیخ مصلح الدین سعدی ازبزرگترین شاعران ونویسندگان به شمار میرود. نبوغ اونه تنها درفصاحت کلام بلکه درمحتوای آثارش نیزهست. آثاراوبه ویژه دوکتاب گلستان وبوستان سراسرآگنده ازنکات اخلاقی، اندازها پرمغز و رموز زندگی و جریان جوانمردی آنروز گار است. او به زبان شرین و شیوا در آثارش درس اخلاق و فضیلت میدهد و راه (کمال آدمیت) را می نماید.

گلستان و بوستان بزبان های مختلف جهان ترجمه و چاپ شده است و اینک چند نمونه از سخنانغر سعدی که عمق اندیشه شیخ (اجل) را نشان می دهد:

۱. اگر خاری کاری، سخن ندروی (بوستان).

۲. اندک اندک خیلی زیاد شود، و قطره قطره سیلی (گلستان).
۳. اول اندیشه، و آنگی گفتار (گلستان).
٤. بازوی بخت به که بازوی سخت (گلستان).
٥. به جز کشته خویش ند روی (بوستان).
٦. خفته را خفته کی کند بیدار (گلستان).
۷. هر که بابدان نیشیند نکوی نه بیند.

فرد

جوانمردی ولطف است آدمیت- همین نقش هیولایی بی مپندار
هنر باید که صورت میتوان کرد- با ایوانها دراز شنگرف وزنگار
چون انسانرا نباشد فضل و احسان- چه فرق از آدمی تانقش دیوار
بدست آوردن دینا هنرنیست- یکی راگر تو توانی دل بدست آر
دل بدست آور که حج اکبر است
از هزاران حج یکی دل بهتر است
گلستان (سعدی)

بنی آدم اعضای یکدیگر اند که در آفرینش زیک جوهر اند
چو عضوی بدرد آورد روزگار دیگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی
گلستان (سعدی)

سعیده عنبر فروش

«یکی از عیاران دیگری که با ابو مسلم همکاری کرده است:

... خواجه یعقوب گفت: ای مومنان، این سعیده در عیاری دستی دارد بلکه کار شما از پیش او برآید. چون ابو نصر شبرو نام سعیده را بشنید بسیار شاد شد. نسبت آنکه ابو نصر شبرو از پی پی سستی تکلباز بسیار تعریف سعیده عنبر فروش شنیده بود، او گفته بود که زنی در هرات است او را سعیده می گویند، اگر شمارا کاری افتد او را طلب کنید...»

(ص -۳۰۴- ابو مسلم نامه ابو طاهر طرطوسی)

سفارت رفتن عیاران

«عیاران حین فدا کاری های میهنی، انواع ماموریتها را بعهده میگرفتند. از جمله پیشه های مهم آنان انجام امور سفارت بوده که در زمان صلح احکام و حجتهای پادشاهان را به کشورهای دیگر میبردند و در هنگام جنگ، اخطاریه ها و نامه های سری پادشاهان و سرداران سپاه را به بارگاه پادشاه و سرداران دشمن میرسانیدند و جواب گرفته باز میگشتند. چنانچه در دار انبامه (ج ۲- ص ۱۴۴-۱۴۶) امده که: شبرنگ عیار از طرف سردار سپاه نامه بنزد، سلطانی انطاکیه میبرد... روز دیگر شبرنگ عیار مکتوبی در دست . در شهر انطاکیه رسید، شهری دید عظیم در میان کوه نهاده ... شبرنگ آواز بر اورد که قاصدم از سپاه ... آمده ام، در حال این خبر به سلطانانطاکیه که (قطاع) نام داشت بردند و گفتند که

عیاری از سپاه دشمن آمده است حکم چیست؟ سلطان جواب بنوشت و بدست شبرنگ عیار دادند. و شبرنگ بستاند و هم در حال رو به سپاه خویش نهاد.)

« عیاران سفارت را بخوبی انجام میدادند خواسته های امیر متبوع خودرا در بارگاه دشمن و یا طرف بطور کامل بیان می کردند.»

(ص- ۲۱ عیاران با ویژگی های پهلوانی...)

سفانه دخترحاتم طائی

« دخترحاتم طائی ازجمله اسیران بود که بعد ازفتح قبیله طی بدست مسلمانان افتاد، بعد ازآنکه نبی کریم(ص) اورابخشید برادرخودرا وادارساخت که حضوررسول الله(ص) آمده به دین اسلام مشرف شود. این دختراز‌جوانمردی های بعد ازمرگ پدربه رسول الله(ص) قصه کردومایه توجه حاضرین شد. سفانه میگوید: روزی درخواب بودم ودرخواب پدرم (حاتم طائی) رادیدم وبرایم گفت: ای سفانه عزیزبرخیزدرفلان بیابان چند تن گرسنه وتشنه درحال هلاکت هستند، نان وآب را برداروبه دادآنهابرس. من به مجردی که ازخواب بیدارشدم خدمت گاران خود را با توشه آماده وروانه آن طرف دشت شدم دیدم که دربیابان چند مرددرحال گرسنگی وتشنگی دارند که جان دهند من آنهاراسیراب کردم خوراکه لازم داده ذریعه اسبان آنهارا به آبادی رسانیدم، درآن میان حضرت ابوبکرصدیق وچندتن یاران دیگرگفتند، یارسول الله این واقعه درست است ودرآن دشت مابودیم »

سفره

« بدان که جوانمردی عیارآن بوده که راست شنود چنانکه راست گوید ودادازتن خود بدهد وبرآن سفره که نان خورد بد نکند ونیکی را به بدی مکافات نکند واززنان ننگ دارد.»

(ص-۲۴۷- قابوسنامه)

سفید جامگان

(دیده شود سپید جامگان)

سقایان

« ...وایشان جماعتی محترم اندوسندایشان بزرگ است.قال الله تبارک وتعالی: (وسقهم ربهم شراباً طهوراً) سوره دهرآیه ۲۱.

ترجمه: ونوشاند ایشان راپروردگارایشان شراب نهایت پاک).

اگرچه اطلاق اسم سقاوسقایی برحق تعالی لایق نیست اما این فعل که آب دادن است به وی اسناد یافته، چنانچه درآیت گذشته ودراین معنی پیررومی می فرماید:

ازسقاهم ربهم بین جمله ابرارمست

وزشراب لایزالی هفت وپنج وچهارمست

ودرحدیث شریف آمده است که: هرمسلمانی که آب دهد مسلمانی را درتشنگی، خدای تعالی بدهد اورا ازشراب بی غش مهرکرده دربهشت. پس معلوم شد که سقائی کارمتبرک است و فایده وثواب بسیاربه وی مترتب.

همچنان روزیکه حضرت نوح(ع) برکشتی می نشست ازخداوند امرآمد که آب شیرین با خودبرکشتی برکه آب طوفان آب عذاب است وخوردن را نشاید. حضرت نوح آب شیرین برکشتی برد وچند خم ازآن پرساخت وسرهای خم را مهرکرد وهرروزدوباراهل کشتی راآب می داد، بدان دستوری که به سبوی آب ازخم برداشتی وبردوش کشیدی وپیمانه دردست گرفتی وهریک ازاهل کشتی را یک پیمانه آب دادی دوش کشیدن وسقائی کردن ازحضرت نوح (ع)مانده.

دوم ابراهیم(ع) که پوست (کبش) اسماعیل(ع) را خیکی ساخت وروزی که هوا گرم بودی آن خیک را پرآب کرده وبرچهارپای بارکردی وبه صحرا بیرون رفتی وهرکجا تشنه ای یافتی آن را آب دادی، پس خیک بارکردن وبدان سقائی کردن ازحضرت ابراهیم(ع)مانده است.

مشک آب کنیزکی که فرومانده بود وحضرت محمد(ص) آنرا به دوش می کشید وآن قصه مشهوراست که به واسطه این عمل چندین نفرمسلمان شدند. وحضرت شاه مردان علی(رض) درجنگ احد تشنگان را آب دادوفردای قیامت ساقی حوض کوثرخواهد بود پس آب به تشنگان دادن کارپاکان وجوانمردان است وهرکه به این پیشهٔ مبارک کارفرماید اجرعظیم رانصیب وازجوانمردی ومردانگی بهره یافته است.»

(فتوت نامه سلطانی)

سقای شهیدان

(امین الله کلکانی)

«...زمانیکه دربالا حصار کابل دشمن غداروبی ناموس یعنی انگلیس حکومت میکرد و(کیوناری) پلید نماینده فوق العاده دولت برطانیه ازآن قلعه برمردم مسلمان ومجاهد افغانستان حکم میراند، مجاهدین عیاروجوانمرد دیگرصبروآرام رابرخود جایز ندیده از هر طرف رو به بالاحصارآورده با دشمنان دین ووطن به جنگ می پردازند.

بالا حصار کابل ازدوجناح ازپل مستان وازدامن کاسه برج درمیان حملات مجاهدین افغان قرارگرفت وجنگ عظیم دوم افغان وانگلیس درگرفت جوانی میان باران گلوله وتگرگ مانند عقابی ازخیل عقابان جداشد، ناگهان ازسنگی به سنگی جسته خود را به پایان رسانید. بعد ازچند لمحه مشکی پرازآب بدوش گرفته به سوی کاسه برج به پروازدرآمد وبه حلق تشنه گانی که درسوزش زخم وگرمای آفتاب ازپا درافتاده بودند، جرعه جرعه آب میرساند.

کیوناری نخواست تسلیم غازیان شود بالا حصارزا به وسیله مخزن باروت وذخایرحربی آتش زد خود وهمراهانش درمیان خاکسترودود کاخها برای ابد درسنگرمرگ خفتند.

غازیان پس ازفتح وپیروزی جوانی را که درمیان آتش اسلحه دشمن به مجروحان آب رسانیده وازمرگ نجات داده بود ازجانب مجاهدان به اتفاق آرا به(سقای شهیدان)ملقب گردید. چه لقب زیبا وجاویدانی»

این سقای شهیدان پدرامیرحبیب الله خادم دین رسول الله یعنی امین الله فرزند عبد الله کلکانی.»

(۱- ص- ٥- افغانستان درمسیر تاریخ تالیف میرغلام محمد غبار)

(۲- عیاری ازخراسان تالیف استادخلیل الله خلیلی ص ۱۱۰)

سقره (سقوره)

« باید گفت که جوانمردی جوانمردان از جمله افراد زور آزماو قوی بنجه بودند، آنها را در عراق (شاطر) در خراسان (سربدار) و در مغرب و مصر(سقره) می نامیدند.»

(۱- ص ۸۲- کتاب آیین جوانمردی نوشته قربان واسع)

(۲- ص ٤ عیاران و کاکه های خراسان)

سلاح و افزار عیاری

« در عیاری استعمال اسلحه از موضوعات مهم و مقدم بوده و به مردانگی مجهز شدن است، شمشیر بدست گرفتن از شرط های اولی فتوت است.

از امام ابراهیم روایت است که:

ای ابومسلم این شمشیر برای بازوان قوی توجور شده است. آن ترس که از تو در دلها می افتد عوض لشکر بی شمار کار می کند.

عیاران و جوانمردان سلاح خودرا برای منافع علیا وطن و اسلام بکار میبردند نه در جهت حصول مفادات ذاتی یعنی عیاران و جوانمردان بدون موجب سلاح

به رخ کس نمی کشیدند و کسی را تهدید نمی کردند و ناحق استعمال نمی کردند. زیرا آنرا موجب نامردی می پنداشتند.

«عیاری گفته است: ای برادر برای ازادی وطن سلاح بردار، برای دفع دشمن اسلام سلاح بردار، برای قلع و قمع دزد و کوتاه طریق سلاح بردار و برای حفاظت ناموس از سلاح استفاده کن و در غیر آن در غلاف کن و در جای مخصوص نگهدار تا مخلوق خدا ترا سفله نگویند.»

آیا این اشخاصیکه بدون موجب سلاح بردوش کرده و مسلمانان را در شهرها و روستاها تهدید می کنند احمق نیستند؟ دارد استعمار به تمام قدرت و توانائی خود وطن را زیروزبر کرده میرود و آن سفله بدبخت تفنگ بردوش راه گیری و به دزدی مشغول است و یا در کوچه و لب بام تفنگ بردوش ایستاده آماده هر گونه اذیت به مردم است آیا آن بدبخت ناجوانمرد نیست؟

جوانمردان مواقع استعمال سلاح را خوب میدانند و در غیر آن از آن در جاهای دور نگهداشته وارسی می کنند. سلاح مردان برای جهاد است نه نمایش.

در کشور ما مسئله جمع آوری سلاح را عنوان کرده اند و به ملیونها دالر مصرف می نمایند ولی سلاح جمع آوری شده نتوانست، زیرا آنها تنها و تنها از مجاهدین جوانمرد سلاح را می گیرند از ترس آنکه مبادا علیه ستمگران و تجاوز گران به جهاد بپردازند، از دزدان و قطاع طریق و آدمکشان و ستمگران سرمایه دار و اربابان مسلح سلاح گرفته نمی شود بلکه برای آنها سلاحهای مدرن و جدید تر توزیع می گرددد تا نظام استبدادی سرمایه داری منحط را قایم و دایم و پایدار سازند. لایسنس های که به این و آن جهت گشتاندن سلاح توزیع شده

مؤید ادعای ما است. و همین هاستند که بنام این و آن امنیت را مختل می سازند گاهی در لباس پولیس و گاهی هم در لباس اردوی ملی به چورو چپاول می پردازند. پولیکه از کنار بانگها چپاول می شود نه طالب است ونه القاعده بلکه همان اشخاص معتمد دولتی که در ارگانهای دولتی صاحبان مراتب اند می باشند.

در کتاب سیاه پوشان آمده است که:

آن شمشیر که در کمر توحمایل است خلیفه است، هرکس که بتواند بهتر آنرا بکار بیندازد، قدرت از آن اوست، مردم آنرا خلیفه می دانند.»

یک متل پشتو است:

« زړه ور اوسه چې د زړور په لاس لنده توره اوږدیږي» مرد هغه دي چه د توري استعمال خاي وپيژني»

سلاح عیاران اینها بوده است:

۱. کارد (خنجره)
۲. شمشیر و سپر
۳. تفنگچه
٤. کمند
٥. نقاب
٦. ریسمان

انبان

روغنای بی هوشانه

۹. انبور

۱۰. قیچی

۱۱. سوهان

۱۲. تیشه

۱۳. چکش

۱۴. دینمت

۱۵. فلتیه

۱۶. وسیله آتش افزوری

۱۷. ذره بین

۱۸. دور بین

۱۹. کامره

۲۰. تبر

۲۱. بیلچه

۲۲. کلنگ نقب بری

۲۳. تیل

۲۴. چراغ چوب یا برق دستی

۲۵. تیر و کمان

۲۶. چای برو پیاله

۲۷. سوزن و تار

۲۸. نمک

۲۹. آب

۳۰. مشک

۳۱. سرمه و کحل

سلسله فتوت

« فتوت از پیدایش آدم آغاز و به ختم جهان می انجامد البته صاحبان فتوت اشخاص نیک و صالح خواهند بود که یکی پی دیگر خصایل جمیده و اخلاق جوانمردی را در جهان بشریت تعلیم کرده و می کنند. چنانچه پیامبران بزرگ به زیور اخلاق نیک و خصایل حسنه ملبس و آنها به پیروان و امت خود فضایل جوانمردی را مطابق به شریعت تلقین کرده اند پیامبر بزرگ اسلام حضرت محمد (ص) شعایر جوانمردی را که مطابق به شرع اسلام بود پذیرفته انسانهای کریم و جوانمرد و شجاع را به نیکوئی یاد کرده است.

علی را هم بخاطر شاه مردان گفته اند که فتوت او زبان زد عام و خاص بود و از حضرت علی به بعد سلسله فتوت ذریعه اولیا و مشایخ دین جاری نگاهداشته شده است.»

(ص ۳۳- مقدمه فتوت نامه سلطانی از داکتر محمد جعفر محجوب)

سلطان عزالدین کیکاوس

« یکیّ از آنجمله سلاطین که از دست خلیفه الناصرالدین الله عباسی (شلوار) فتوت پوشید. پادشاه سلجوقی روم سلطان عزالدین کیکاوس (۶۸-۶۱۶) بود به پیروی او در دیار روم جماعتی در این مسلک وارد شدند.»

(ص- ۳۵- مقاله ملک الشعرا بهار به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانر کربن)

سکها

«طایفه سکها که ایشانرا (سیک) می گویند و در پنجاب عنوان (سرداری) دارند مانند عیاران و جوانمردان هریک کاردی همراه دارند.»

(ص- ۲۷- مقاله ملک الشعرا بهار- همان کتاب)

سماحت

« آخرین و بلند ترین مقام کاکه ها بود که بعد از مداومت در کاکگی و کارنامه ها و قهرمانی ها بدان درجه نایل میشدند»

(ص- ۲۱ عیاران و کاکه های خراسان)

سمک عیار

یکی از قهرمان داستان ها عیاری سمک عیار است که به عیاری و جوانمردی شده آفاق شده وممالک چین و ما چین و حلب و روم و خوزستان جولانگاه عملیات عیاری وی بوده است.

چنانچه در داستان سمک عیار آمده است: خورشید شان از خواجه سعد بزاز برسید که این سوار چه کسی است و این پیادگان کیانند که من مثل این مردم ندیده ام؟ خواجه سعد گفت: این سوار کهل را شغاد پیل زور می گویند و (سرجوانمردان) این شهرت است و آن جوان نمد پوش که خنجرها در یمن و یسار فرو برده سرعیاران است و او را سمک عیار می خوانند... و اختیار کل ولایت شاه را دارند و سپهسالار شهر اند...»

سمک یک شخص کامل و مبارز بوده است که تمام زندگی شخصی خود را در راه یاری درماندگان و دلداده گان و مسافران و غریبان بخرج داده است.

سیمای سمک با دیگر مردم زحمت کش فرق ندارد، اما در هنگام گره کشائی وقایع سیمای او کامل تر پرنورتر و رفته رفته نیرو مند تر به نظر میرسد. به این همه بزرگی و کاملی در سخن سمک هنچگونه آهنگ فخر و غرور دیده نمی شود، خود میگوید: مردی ناداشت عیار پیشه ام اگر نانی یابم بخورم و گرنه، میگردم و خدمت عیاران جوانمردان کنم و کاری که می کنم پرای نام نیکو می کنم نه برای نان.

و این کار که می کنم از برای آن می کنم که مرا نامی نیکو باشد.

سمک عیار به رهبری جوانمردان بدون سبب دست نیافته است، مادر آغاز اورا شاگرد شغاد پیل زور می بینیم، او با داشتن جرات، بی باکی، راستی و دور اندیشی خود خاص و عام را به خود مفتون ساخته بود از همین سبب بود که استادش شغاد پیل زور خودرادر پهلوی شادی خوردگان او قرار داده بود.

نویسنده کتاب داستان سمک عیار میگوید: سمک خدمت کرد و گفت: ای بزرگوارشاه نفرین برهمه جادوان باد، من جادوی ندانم، اما مرا یزدان راه می نماید و هرچه یزدان برنیارد به هزار جادوان برنتوان آوردن.»

و مختصر باید گفت که سمک عیار اگر خیالی بوده و یا حقیقی در شمار یک انسان موحد و خدا برست که متکی به نیروی بازو و خرد بوده و یک شخصیت بسیار پاک، صاف دل و صادق است.

(۱- کتاب سمک عیار جلد اول دوم و سوم و چهارم و پنجم)

(۲- ص ۲۰ کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

(۳- مقاله داکتر پرویز ناتل خانلری مجله سخن)

(٤- مقاله اسماعیل حاکمی به نقل از کتاب آیین جوانمردی از هانری کربن)

سنائی غزنوی

« یکی از شاعران دیگر که در مثنوی های اخلاقی و اشعار تصوفی خود به جوانمردی و پدیده های اخلاقی آن حسن توجه و محبت بی اندازه دارد سنائی غزنوی می باشد.

او دستور های جوانمردی را اساس بیان اندیشه های اخلاقی خویش قرار داده است. سنائی حیات درباری و متکبرانه و جبارانه را بد می دید، این بود که او به جرات اخلاقی خود خواهش بهرامشا غزنوی را در مورد ازدواج با خواهرش رد نمود و گفته بود ازادی خود را فروختن نمی خواهم.

می بینیم شاعر آن کسانی را نیک بخت و جوانمرد می داند که در زندگانی خود راست گفتار با وفا راست شنو باشد مانند:

راستی شغل نیک بختان است
هر کراهست، نیکبخت آن است
هر که او پیشه راستی دارد
نقد معنی در آستین دارد
راستی کن که در این رسته
نشوی جز به راستی رسته

در زمان سنائی گروه جوانمردان و عیاران در سراسر پار دریا و خراسان و سیستان پهن گردیده بودند و طبقه های بالای یعنی حاکمان و ظالمان و شاهان بی انصاف و نامرد مردم را به وهم و ترس و امید داشتند، جوانمردان که خود عیار پیشه و شبروی وزیر کی یکی از صفات آنها به شمار میرفت، شاعر به این صفات مقبول جوانمردی اهمیت داده می گوید:

ز آدمی این حدیث محدث نیست
شبروی کار هر محنث نیست

سنائی آن کس را جوانمرد میدانست که به تمام دشواری های زندگی صبور و باهمت می بوده است.

مانند:

اندرین راه که راه مردان است هر که خود را فگند مرد آن است

(۱- ص ۱٦٤-۱٦٥-۱٦٦-۱٦۷-۱٦۸ کتاب آیین جوانمردی از قربان واسع)

(۲- دیوان سنائی غزنوی)

سنباد

« سنباد مجوسی در زمان قیام ابومسلم خراسانی می زیست ودر شهرنیشاپور رسته یی از جوانمردان مجوسی به رهبری سنباد کار میکردند. و به مقابل ستمگران بیگانه مخالفت می ورزیدند، باری ابومسلم برای سر براه اندازی کارهای خراسان به هنگام سفر در راه مهمان این جوانمرد مجوسی شد. در اینجا بود که اورا زسیاسی خود را به سنباد گفت و با او عهد و پیمان سبت. و بعد از پیروزی و کشته شدن ابومسلم یکی هم همین سنباد مجوسی بود که بخون خواهی ابومسلم خراسانی قیام می نماید.»

(ص-۳۱- همان کتاب)

سندان

« یعقوب لیث مردی آهنین تصمیم بود، یکی از دشمنانش یعنی حسن بن زید فرمان روای طبرستان اورا از لحاظ عزم راسخ وارده پولادینش (سندان) نامیده است.»

(ص-۱۸۸- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها)

سواران اورشلم

«جمعیت سواران اورشلیم که از فرانسه و سایر بلاد اروپا به (شوالیه) موسوم بودند، در ضمن جنگهای صلیبی از جوانمردان و سواران و فتیان اسلامی که از بلاد مختلف ممالک اسلامی مخلوط بودند، تقلید شده و به اروپا رفته است»

(ص - ۱۱۹ مقاله قاسم غنی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

سواران کندهاری

«در اردوی امان الله خان دسته یی از سواران بودند که بنام (سواران کندهاری) شهرت داشتند، این دسته یکی از دسته جات تعلیم دیده و وفادار امانی محسوب می شدند، پس از تسلیمی تمام نیروی نظامی این سواران کندهاری به جنگ ادامه دادند و بعد از تلفات سنگین عده یی که زنده مانده بودند، دستگیر می شوند و مردم منتظر فیصله خادم دین رسول الله در مورد سواران کندهاری بودند و مردم تصور می کردند مردی نیرومند که جز شمشیر چیز دیگر را نمی شناسد، اکنون چهره خون آلود رفقای جوانش به یادش می آید والبته جز انتقام اندیشه یی دیگر ندارد، اما خادم دین رسول الله خلاف پندار مردم خطاب به اسیران گفت: من شما را دوست دارم که با من مردانه جنگها کردید، وظیفه عسکری خود را صادقانه انجام داده اید، دشمن ما کسانی هستند که در گذشته، مورداعتماد بودند، و حق نمک بادار خود را نشناختند. در جنگ نان و حلوا بخش نمی شود. رفقای مرا که شما کشتید خون آنها را به شما

بخشیدم و رفقای شما را که همراهان من کشته اند شما ببخشید، بخشایش کار جوانمردان است.

اگر وظیفه خود را ادامه می دهید معاش شما دو چند گذشته داده می شود. اسیران گفتند: شرم است که بادارما زنده باشد و ما در رکاب دیگران خدمت کنیم، بهتر است بخانه های خود باز گردیم، خادم دین رسول الله در برابر این جواب تلخ و قاطع بعد از اندک تأمل گفت: از سخنان شما بوی جوانمردی می اید، مصارف سفر تانرا اخذ نمایید و سلام مرا به خانواده های خود در کندهار برسانید.»

(ص - ۱۵۵ - و ۱۵٦ عیاری از خراسان، تألیف استاد خلیل الله خلیلی.)

قندهار آن کشور مینو سواد

اهل دل را خاک او خاک مراد

(اقبال لاهوری)

سؤ استفاده از مکتب فتوت

«در عین حال چنانکه میدانیم، در هرمشرب و مکتب و مسلکی نیز ممکن باشد این جریان پیش آید، گروهی به قصد سؤ استفاده از حسن شهرت و قبول عام این مسلک و یا به علت جلب شدن به ظاهر آن، فتوت را بر خود می بستند و خویشتن را جوانمرد می خواندند بی آنکه در این راه سلوکی کرده باشد و برای تحمل بدین اخلاق رنجی بخود نهاده باشند.»

(ص ۱۸ مقدمه فتوت نامه سلطانی)

به اساس آنکه همچو گروه های منحط را بعضی ها دیده اند، بنابر آن جریان جوانمردی را به باد انتقاد گرفته اند و یا اینکه مخالفین (نا جوانمردان) و حکومت وقت هر کس که بودند اند به خاطر اینکه منافع ایشانرا به خطر مواجه می ساختند، به نام های این و آن می کوبیده اند، در دوران انحطاط طریقت فتوت هرکس و هر گروه از حسن شهرت و قبول عام این مسلک در عمل و نظر بوده، بلکه اینان گماشته های دشمنان فتوت بوده اند، تا این مسلک شریف و انسانی را بدنام سازند.»

سوزنی سمرقندی:

«سوزنی که خود را از نژاد سلمانی میداند، میگوید: به نسبت سلمانی ام از روی پدر من از نژاد سلمان پارسی پیرم، از گفته های سوزنی بر می اید که او وابسته به گروه جوانمردان بوده است، زیرا او از این جریان به مهر یاد کرده سیمای آنرا در اشعار خود بازتاب می دهد، بنابر این سازمان جوانمردی در آن روزگار وجود داشته است.

سرچشمه های فتوت سلمان فارسی را یکی از پایه گذاران جوانمردی شماریده، نخستین قدح آب و نمک وسراویل جوانمردی را نصیب او دانسته اند، و این شعر او را می بینیم که در مورد جوانمردی چه می گوید:

از همه کار های جوانمردی
اختیار قدر تمغاج خان است
همت او را قیاس کردم به چرخ

چرخ برین زیر همتش زبر آمد
دست چو باشد به گاه جود وفتوت
ابر سخا سایه عطار مطر آمد

***

شادباش ای موید سوگونه
ای جوانمرد مهتر هنری

***

اندر عمل تکیسن عیار یک غازی
بندد میان بیشتر صد غازی و صد تساکین

صدر سعید زاده پژوهنده احوال و آثار سوزنی سمرقندی می گوید: خصایل نجیب جوانمردی و انسان دوستی این شاعر حکومت داران را پیوسته به عدل و انصاف رهبری کرده است.

قیام او در برابر ستمگران از سرچشمه اندیشه انسان دوستی و ضد استبداد طبقه هنرمند آب خورده است.»

(ص ۱۶۲- ۱۶۳- ۱۶٤ کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

سوگند دروغ

«چنانکه در شریعت سوگند دروغ ناجایز است، جوانمردان هم کسانی را که سوگند به دروغ می خوردند، و بعد افشا شوند به آنها به سختی رفتار می کردند.»

«... آنگاه جمهیر گفت: ای خداوند من یکی از حواب عجیب دیدم که باران باریدن گرفت در خانه من از دورن اسکندر گفت: چیزی یافته ای و سوگند دروغ خورده یی، اکنون لعنت درخانه تو می بارد.

فیروز شاه گفت: اسکندر راست می گوید، انگشتری من پنهان کردی و سوگند دروغ خوردی، بجاان و سرمن بر خیز و انگشتر بیار، جمهیر برفت و بیاورد و فیروز شاه فرمود جمهیر را گردن زدند.»

(دارابنامه جلد اول)

دروغ از جمله گناهان کبیره است هر کس دروغ گوید در دنیا و آخرت رو سیاه و شرمنده است ودرغگو دارای حافظه کم زور بوده سخنی را در ذهن نگاهداشته نمی تواند. (الکبایر)

سوگند عیاران

«همین که کسی در صف عیاران یا به خدمت ایشان در می آید باید سوگند بخورد که خیانت نکند بد نیاندیشد، و یک دل باشد و با دوست ایشان دوست باشد و با دشمنان ایشان دشمن. یعنی (به هیچ تأویل و بهانه) غدر نکند

عیاران با یکدیگر سوگند می خورند که: با هم یار باشیم و دوستی کنیم و به جان از هم باز نگردیم و مکر و غدر و خیانت نکنیم.»

(ص ٦٧ مقاله پرویزناتل خانلر ی به نقل از کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

سیاست شرعیه جوانمردان:

اصول اخلاقی جوانمردان که از متن قرآن و سنت پیامبر خدا اقتباس است، دین داری، توحید، راستگویی، ناموس دار، صدق وفا، امانت داری، سخاوت، صفا، یاری درمانده گان و دفاع از مظلوم و عدالت و خود را کمتر شمردن، جهاد، رحم و سختی در مقابل کفار و نا جوانمردان است که ما آنرا سیاست شرعیه جوانمردانه یا بنام حکمت عملی می نامیم، و حکمت آنرا می گویند که موضوع یا وسیله یی چون شرک، بدعت، ظلم و هر آنچه مغایر شریعت و اخلاق ستوده انسانی باشد، بخاطر وصول رضای مردم پنهان نکرده به رد آن کوشیده همیشه مدافع حق باشد. حکمت در قرآنکریم در سوره بنی اسرائیل چنین تعریف شده است: (حکمت پختگی علم وعمل را گویند و حیله و کتمان حق را حکمت گفته نمی توانیم.)

اصول اخلاقی جوانمردان هم که بر مبنای حکمت عملی استوار است، پایه های اصلی سیاست شرعیه جوانمردان را تشکیل میدهد.

سیاست غربیان و پیروان آن امروز همه بر مبنای دروغ، نیرنگ، فریب، توطئه، منافقت، استوار است و مغایر سیاست شرعیه جوانمردان است، زیرا آن بروی منافع شخصی میچربد.

به درستی که آنها برای قربانی و برده گی دیگران تلاش می کنند، اما سیاست شرعیه جوانمردان برای تأمین حق دیگران و آزاده گی تلاش کرده برابری و برادری را برای مسلمانان و کافه بشریت تقاضا دارد.»

سیاه پوشان

«رنگ سیاه رنگ شب است و رنگ مردم دیده و از آنٌ مردمی است که دل ایشان خزینه اسرار باشد و حال خود را از همه کس مخفی میدارند. و خضرت محمد(ص) روز فتح مکه عمامه سیاه بر سر بسته بودند و با آن عمامه خطبه خواندند، هر که این رنگ جامه پوشد باید که چون شب ستر پوش بود وعیب های مردم را مخفی دارد. و مردم دیده همه کس را ببیند و خود بینی نکند.»

(ص ۱۶۱- فتوت نامه سلطانی)

«ابومسلم و پیروان او جامه سیاه در بر می کردند که بعداً عیاران به پیروی آنها جامه خویش را از رنگ سیاه انتخاب و می ساختند.»

«آنگه جامه های سیاه را آوردند و اول ابومسلم جامه سیاه را پوشید و پس از او سلیمان بن کثیر و برادرش و دیگران جامه های سیاه را پوشیدند و پس کسانیکه دعوت ابومسلم را پذیرفتند پیش آمدند.

(ص -۶۰- ابومسلم خراسانی تألیف جرجی زیدان ترجمه محمد علی شیرازی)

«... داراب را بر اسب نشاندند و حاجبان و سیاه پوشان با تیغهای آهیخته درپیش و پس اسب داراب همی رفتند...»

(ص -۴۵- دارابنامه ابوطاهر طرطوسی جلد اول)

« برای اجرای تشریفات عبور موکب (سیاه پوشان) برآمدند و از رعیت جمعیت تمام گرفتند. »

(ص -۹٦٦ تعلیقات تاریخ بیهقی به تصحیح داکتر علی اکبر فیاض، چاپ کابل)

سید عبدالقادر جیلانی

« او سید حسنی و حسینی است در سال (٤٧١هـ) در مقام گیلان یا جیلان بدنیا آمد و بیشتر عمر وی در بغداد سپری شد، سید عبدالقادر جیلانی در علم و فضل و در طریقت وتصوف فرد بی نظیر بود، علمای بسیار بزرگ از وی در مسایل فتوی می گرفتند. او بخدمت مخلوق خدا اشتغال داشته نیکی و جوانمردی های زیاد از وی بیان می کنند. غنیه الطالبین و فتوح الغیب از کتابهای معروف وی است. ایشان در بغداد وفات یافتند.»

(ص ۵۹- البوم سوبری لوگ چاپ لاهور)

سید جمال الدین افغان

(دیده شود نهضت سید جمال الدین افغانی)

سیر تاریخی جوانمردی

«روند اندیشه جوانمردی از روزگاران بسیار کهن در زنده گانی مادی و معنوی مردم پار دریا و خراسان نقش به سزایی را بازی کرده است و یکی از جنبه های بسیار معمول و به نام اجتماعی و اخلاقی این سرزمین به شمار میرفت. از همین رو ریشه هایش را تا سده های سه و چهار میلادی می توان رسانید. این

جریان فکری یادگار دوره هایست که در آن امتیازات طبقاتی بر مردم سخت تمام میشد. پس کسانیکه از طبقات بالا بد شان می آمد و جویایی نیکنامی بودند این راه پیش می گرفتند. تا نسبت به طبقات ممتاز بر مردمّ سازگار تر، مهربان تر و گرامی تر باشند.

از مطالعه سیر تاریخی جوانمردان پیامد های زیرین را بدست آورده می توانیم:

۱- جوانمردی همچو جریان اجتماعی، سیاسی، اخلاقی به دوره های پیش از اسلام رسیده و بعد از ظهور اسلام بازسازی شده با شریعت اسلامی منطبق و گاهی هم با تصوف دوش به دوش دیده شده و متصوفین برای آرایش و پیرایش عقاید خود از آن استفاده کرده اند و به اندیشه های صوفیانه خود جوهر تازه می بخشیده اند.

۲- این جریان پیش از همه به طبقه زحمتکشان یعنی کاسبان و پیشه وران وابستگی می دارد.

۳- ماهیت و جایگاه جوانمردی در هدف و آرمان پیشگام آن بازتاب یافته است، ازاینجاست که جوانمردان همچو سازمان ضد (اربابی) با روان دشنمبازی (Oppsotion) خود موقع مهمی را سزاوار شده اند.

٤- رشد و کمال گسترش جریان جوانمردی به پیشرفت و توسعه و نفوذ اجتماعی و سیاسی شهر ها وابسته می باشد، بدبختانه از فرجام حمله نادلسوزانه ارتش مغل و خرابی شهرها، جریان جوانمردی یا (اتفاق برادرانه) نیز پراگنده و رو به پنهان کاری آورد.

۵- دورهٔ اوج و کمال جریان جوانمردی را سده های یازده و آغاز سده سیزده دانست، زیرا نگارش دستور نامه مربوط به این جریان در اساس خود وابسته به همین سده هاست.»

(۱- ص -۹٤- افغانستان در مسیر تاریخ تألیف میر غلام محد غبار)

(۲- ص -۱۵۷- آیین جوانمردی نوشته هانری کربن)

(۳- ص ۲۰ و ۲۱ آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

(٤- مقدمه عیاری از خراسان تألیف استاد خلیل الله خلیلی)

(۵- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها، تألیف محمد اعظم سیستانی)

(٦- ص ۲٦- تاریخ و فرهنگ زورخانه، تألیف غلام رضا انصافپور)

(۷- مقدمه فتوت نامه سلطانی از محمد جعفر محجوب)

(۸- مقدمه عیاران و کاکه های خراسان تألیف حیدر یقین)

سیستان:

«سرزمینی است دارای داستان، در آن چه از دیرگاه زیستگاه مردانی دلیر و نیرومند بوده که آوازهٔ شان به همه جا رسیده است، درافسانه ها و داستانها جا گرفته، چون رستم پهلوان سیستانی، بهرام پسر هرمز که اور (اسکانشاه) می خواندند.

سکایی ها آنرا سجستان و سکستان و گاهی هم زرنگ نام داشته و در سنگ نوشته بیستون آنرا (درنگاه) یونانی ها آنرا (درنگلیانا) و زمانی ها هم بنام (نیمروز) یاد شده و (گرشاسب) آنرا (سیوستان) یاد کرده است.

سیستان در کرانه ریگزار خاور بیابان لوط و در سر راه هیرمند سرزمین باستانی واقع است.»

(۱- زنده گانی یعقوب لیث نوشته حسین یزدانیان)

سیستان زاده گاه جوانمردان معروف چو رستم و یعقوب لیث وعمرو لیث صفاری واذهر وغیره و کانون پرورش عیاران و جوانمردان بوده است.

(ص ۹٤ افغانستان در مسیر تاریخ تألیف میر غلام محمد غبار جلد اول.)

ش

شادی خورده گان سمک عیار

«نیرومندی جوانمردان در داستان سمک عیار در آن است که پیروان این مسلک بنام شادی خورده گان سمک خیلی تکرار شده اند. گروه گروه جوانمردان به بلوغت رسیده را دیده می توانیم که به مسلک سمک رو آورده خود را از هزاران شادی خورده گان او به شمار می آورند بیایید این واقعیت را در خود داستان جستجو کنیم: و دیگر چهار صد مرد عیار پیشه و جوانان چالاک شادی وی می خورند. ای شاه چهار صد مرد چالاک از شهر ما چین آمده اند(شادی خورده گان سمک اند. جوانان و عیاران و شادی خورده گان سمک اند از چین به خدمت می آیند. هر یکی سخن می گفتند، یکی گفت: این شادی پهلوان جهان سمک عیار می خوریم.»

(۱- ص ۲۱۳ و ۲۱٤ کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

(۲- ص ۱۵۷- کتاب آین جوانمردی هانری کربن

(۳- مقاله داکتر پرویز ناتل خانلری مجله سخن)

(٤- مقدمه فتوت نامه سلطانی از داکتر محمد جعفر محجوب)

(۵- داستان سمک عیار جلد اول، دوم، سوم، چهارم و پنجم.)

شاطر:

«مرد چست وچالاک و بی باک و جوانمرد و تیز گام)

(ص ۲۵۳- تاریخ و فرهنگ زورخانه تألیف غلام رضا انصافپور)

شاطران:

«یکی دیگر از شیوه ها و پهلوانی و عیاری شاطری است. این حرفه از دیر ترین روزگار به سبب اهمیت برقراری ارتباطات میان بعد مسافات مواقع و جوامع انسانی در زمان صلح و چه در زمبان جنگ ارزش و اهمیت فوق العاده داشت.

فرستادن قاصد پیاده و تیز پا به ماموریت نسبت به سواری چشم گیری که از هر راهی نمی توانست برود و به آسانی از عهده اختفای خود بر نمی آمد، در حفظ ماموریت کمتر در برداشت، شاطران از میان کسانی انتخاب می شدند که در عین قدرت دونده گی، نیروی بدنی کافی برای مقابله با دستبرد دشمن داشته باشند.

در قدیم الایام تند دویدن کاری بود بس خطیر، ازاینرو احتیاج به آموزش و پرورش در این فن، داوطلبان را وامی داشت تا زیر دست استادان شاطری کارآموزی کنند.

آداب و آیین شاطری هم بعد از اسلام بر همان شیوه عیاران و پهلوانان کشتی گیر بوده است، تقوی، طهارت، صداقت، امانت و دیگر خصایل نیکور را به پیروی از مکتب فتوت در کسوت خود مرعی می داشتند.

ناگفته نماند که شاطران هم گاه چون عیاران برای کشف وضعیت وکسب خبر به پشت اردو دشمن می رفته اند. شاطران و عیاران پیش از خر دورهٔ در دورهٔ تسلط اعراب بر خراسان و ایران و ماوراءالنهر مشترک المسلک و متحد المال بودند. چون شاطران در داستانهای عامیانه و یا تواریخ کمتر از ایشان سخن رفته برای آنست که ایشان در مواقع عادی که مملکت دارای ثبات سیاسی و اجتماعی بوده در سازمانهای منظم و تشکیلات دولت خدمت می کردند و اوضاعی وجود نداشت که از خود قدرت نشان بدهند و در مواقع تسلط بیگانه گان به جرگه عیاران در می آمدند.

شاطران از دیر ترین روزگار غیر از انجام امور پیکی دنبال کاروانها و با مردمی که می خواستند از معابر نا امن بگذرند همراه می شدند و از آنها محافظت می کردند.

و این قاعده تا اخیر هم معمول بود و (جیمزموریه) در صفحه (۷) کتاب خود از همراهی (یتیم ها)، (عیارها) با کاروانها یاد می کند، در مواردی بسیار هم در رکاب بزرگان در عقب و جلو اسب می دویدند تا از آنان در برابر مردمان پشتیبانی نمایند، چنانچه درکتاب رستم التواریخ در صفحه (۲۲٤) آمده که از پی (احمدشاه ابدالی) یعنی همان احمدشاه درانی(امپراطور افغان در ۱۸۸۰ م) هنگام حرکت سه صد نفر شاطر با زینت و گرز های زرین و سیمین در دست و دشنه خونریز بر کمر: از پس و پیش او روان بودند.»

(ص ۱۹- ۲۵) تاریخ و فرهنگ زورخانه تألیف غلام رضا انصافپور)

«اما در این عصر ها یعنی عصر ده و یازده بهره گیری شاطران را در کار جوانمردی،؛ عیاری بیشتر میبینم در این باره مولف تاریخ بغداد می نگارد:

در این روزگار انتشار فتوت (جوانمردی) در بین مردم نیز بسیار وسعت یافت، از جوانمردان مشهور این عصر اسحاق بن خلف معروف به ابن طبیب حنفی بحران است که براه فتوت می رفت و با عیاران و شاطران آمیزش داشت و با سگ به شکار می رفت و به طنبور نوازان بخشش ها می کرد.»

(ص – ٤٠- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

«در زمانه های قدیم رابطه افراد آدمی مخصوصاً در مواقع فوق العاده و در ایام جنگ و حمله و دفاع و لشکرکشی وارتباط سپاهیان در مواقع خاص در مواضع مختلف و شهرهاییکه اهمیت خطیر داشت و شاطردان بعد از عیاران در آن لحظات بحرانی وپر اهمیت این نقش را بر عهده داشتند.

به مأموریت فرستادن یک قاصد پیاده و تیز پا نسبت به آن سواری نمایان که از همه راه ها رفته نمی توانست و به آسانی از اختفای خود برآمده نمی توانست کمتر خطر دربرداشت، شاطران از میان کسانی انتخاب میشدند که در دونده گی به عین قدرت رسیده و با دستبرد دشمن مقابله کرده برای دفع آن کافی نیرو داشته باشد.

از یک شهر به شهر دیگر و از ناحیه به ناحیه یی نامه های سری نظامی و فرستادن پیغام به وسیله شاطران بود و آنها در حال دویدن به مقصد میرسیدند.

بدین ملحوظ در این کار احتیاج به آموزش و تربیت داشت و آنهاییکه بدین حرفه متمایل میشدند و مجبور بودند که زیر دست استادان کارآزموده شاطری به آموزش فن شاطری بپردازند.

شاطر ها وقتی کدام نامه سری میداشتند بدون خواب و آسوده گی می دویدند تا آنکه آنرا از موضع مهلک و خطرناک بگذرانند و به منزل مقصود برسانند.

شاطری بعد از ظهور اسلام از هزار سال زیاد در کنار مسلک پهلوانی و عیاری در کشور ما متداول بود.

شاطران مانند عیاران چنانکه گفتیم صاحب تقوی و طهارت و صداقت و امانتداری و جوانمردی را شعار خود میدانستند.»

(از کتاب نقش پهلوانی و نهضت عیاری تألیف کاظم کاظمینی)

شاگرد فتوت (جوانمردی)

شرایط شاگردی:

«۱- هر چه استاد گوید شاگرد فتوت به جان و دل قبول کند و به تن فرمان برد.

۲- شاگرد راست که اعتقاد پاک دارد.

۳- شاگرد خدمت گزار بود.

شاگرد مردانه شروع باید کند که شروع ناکردن به از فرو گذاشتن و از راه برگشتن است. که مرتد فتوت و طریقت بدتر از مرتد شریعت است.

٥- چهل روز به صدق تمام خدمت کردن.

٦- دل و زبان با هم راست داشتن.»

آداب شاگردی:

١- چون در آید ابتدا به سلام کند.

٢- در پیش استاد کم سخن گوید.

٣- سردر پیش اندازد.

٤- چشم بر هر جای نکشاید.

٥- اگر خواهد که مسأله پرسد متداول دستوری طلبد.

٦- چون جواب گوید اعتراض نکند.

٧- باکسی سخن سرگوشی نکند.

٨- شاگرد باید اوقات خود را صرف خواندن و نوشتن کند. تا به مقام استادی زودتر نایل اید.

٩- شاگرد جوانمزد به زبانهای مختلف چون عربی، دری، پشتو، انگلیسی، اردو، ترکی، چینایی خود را آشنا سازد.

١٠- شاگرد جوانمرد نباید با خود زیورآلات داشته باشد، نه انگشتر و نه گوشواره ونه جامه رنگارنگ وجز در سفر دور میان کوه ها و جنگلات و جهاد سلاح برنگیرد.

١١- شاگرد جوانمرد طعام نخورد الا به وقتیکه نفس او نیک محتاج شود تا بتواند شب زنده دار و علم بیاموزد.

۱۲- شاگرد جوانمرد طعام به تنهایی نخورد که این خود نشانه بخل است و در جوانمردی بخل را راه نیست.»

(۱- فتوت نامه سلطانی ص ۱۰۰)

(۲- فتوت نامه شهاب الدین عمر سهروردی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن.)

شاه مردان(حضرت علی (ک) شیر خدا)

« حضرت علی (ک) را حیدر کرار و اکثراً بنام شاه مردان و (شیرخدا) خوانند، اهل فتوت (جوانمردان) سلسله سند خود را به امیر المومنین حضرت علی (ک) بن ابی طالب می رسانند.

ابن معمار سلسله مشایخ و پیران شیخ عبدالجبار را در کتاب خویش یاد کرده یکایک آنرا تا حضرت مولای متقیان نام برده است.

حضرت علی (ک) را به خاطر جوانمرد خوانند که در شب غار جان فدای سید مختار محمد(ص) کرد و دیگر اینکه شب طعام نخوردی و به سایل دادی با وجوداحتیاج به طعام آنرا ایثار می کرد، و دیگر اینکه سر به دشمن بخشید. و سخاوتش به حدی بود که در نماز انگشتری به سایل داد. و شجاعتش به حدی بود که پیامبر اسلام بار ها وی را ستوده است.»

هر کرا نام جوانمردی سزاست

پیشوای او علی مرتضی است.

(ص ۲۲- فتوت نامه سلطانی)

«بروایتی روزی پیامبر اسلام با جمعی از یاران نشسته بودند، کسی در آمد و گفت یا رسول الله درخانه نزدیک اینجا زن ومردی در حال ارتکاب گناهند، هر کدام از یاران آن حضرت داوطلب شدند و بروند وگزارش ما وقع را برای حضرت بیاورند، ایشان اجازه ندادند، تا اینکه حضرت علی (ک) وازد شدند، آن حضرت فرمود یا علی برو ببین این حال راست است ویا نه، علی (ک) وارد منزل شد با چشم بسته به اندرون رفت دست بر دیوار می کشید تا گرد خانه بگردید و بیرون آمد چون نزد پیامبر (ع) امد گفت یا رسول الله گرد آن خانه بگشتم هیچکس را در آن جا ندیدم، پیامبر اسلام (ص) فرمود(یا علی انت فتی هذه الامة) یعنی ای علی تو جوانمرد این امتی. پس قدحی آب خواست و قدری نمک و رسمی برقرار ساخت که بعدها میان جوانمردان بنام آب و نمک نوشیدن معمول شد تا به یکدیگر نمک حرامی وخیانت نه ورزند.

امام علی(ک) در فتوت (جوانمردی) یگانه دهر بود وازینرو پیامبر اسلام، با وی اعتماد فوق العاده داشت و میدانست که علی در کمالات فتوت از دیگران بالاتر است چه یک اصل فتوت اینست که شخص بتواند عیبی را بپوشاند وآنرا ببخشد، علی نمونه کامل یک جوانمرد بود، زیرا به همهٔ مفاهیم (الرحمن الرحیم) آگاهی داشت.

گویند حضرت علی (ک) شبی در خواب می بیند که عبدالرحمن ابن ملجم او را می کشد و فردای آن شب عبدالرحمن ابن ملجم را گفت: تو قاتل من باشی وی گفت یا امیر المومنین مرا بکش تا از من این فعل سرنزند، امیر المومنین حضرت علی (ک) در پاسخ گفت: طریقت ما اینست که بعد از گناه غصه نکنیم

نه پیش از گناه عقوبت، و فرمود که جوانمرد کسی است که در وی شش خصلت باشد:

۱- تواضع در دولت

۲- صبر در محنت

۳- عفو در قدرت

٤- نصیحت در خلوت

٥- وفا به عهد.

٦- خیانت نکردن به امانت.

و اینک چند جمله دیگر از کلمات قصار آنحضرت (شاه مردان)

۱- آنچه به قضا و قدر فایق آید صبر است.

۲- آنچه به انسان صیقل دهد کار است.

۳- آنچه کهنه آن بهتر است دوست است.

٤- آنچه از علم بهتر است تجربه است.

٥- آنچه برای مرد شرم است غصه است.

٦- آنچه آدم را قبل از مرگ می میراند نا امیدی است.

۷- آنچه هر قدر دراز باشد کوتاه است، آن عمر است.

۸- آنچه بسیار آن هم کم است، ایمان و جوانمردی است.

بطور خلاصه در مورد جوانمرد های شاه مردان حضرت علی (ک) می توان گفت:

۱- جوانمرد بود از آنکه در خوردسالی از همه اول ایمان آورد.

۲- جوانمرد بود از آنکه شجاع و دلاور بود.

۳- جوانمرد بود از آنکه کافری را خوابانده بود وتف بروی آنحضرت انداخت و وی از قتل ان در گذشت و گفت: اول ترا، بحیث دشمن خدا می کشتم، مگر حالا که بروی من تف کردی ترا بخشیدم، زیرا اگر اکنون ترا بکشم بخاطر هتک حرمت خود کشته ام.

٤- جوانمرد بودبخاطر اینکه رسول الله (ص) او را لقب (شیر خدا) داده بود، او پهلوان و بهادر بود در جنگ خندق یکی از پهلوانان معروف عرب (عمرو بن عبدی) را در یک مقابله تن به تن کشت، از آنست که نام او (حیدر) یعنی شیر بود، پهلوان بود و یکه و تنها دروازه خیبر را از جا برکند.

٥- جوانمرد بود بخاطر آنکه عالم بود و مسایل مهم را صحابه کرام از وی می پرسیدند.

٦- جوانمرد بود بخاطر آنکه انصاف داشت و در دوران خلافت خود هم به انصاف حکومت می کرد.

۷- جوانمرد بود بخاطر آنکه متواضع بود و میان خود و خادم فرق نمی گذاشت.

۸- جوانمرد بود بخاطر آنکه زنده گانی ساده اختیار کرده بود با وجود قدرتمندی.

۹- جوانمرد بود بخاطر آنکه در تمام غزوات اشتراک کرده بود.

CamScanner

۱۰- جوانمرد بود بخاطر آنکه شب و روز برای ترقی و تعالی اسلام می اندیشید.

(ص- ۷۰- اسلامی تاریخ قصی تألیف محمد یونس حیرت ترجمه سیف الحنان موسی زی)

«پس ابومسلم رو به اسحق کنده شکن کرد ترا که از احوال من خبر داد که دراین شب تاریک بیرون آمده رنجه شده یی؟ گفت: ای امیر بدان که من در خواب خوش بودم که سر مردان و محک حلال زاده گان و نازش غازیان و قتل کننده کافران و آن کننده در خیبر و آن بابای شیر و شبر و آن صاحب ذوالفقار و آن کشنده ذوالخمار و آن شاه مردان و شیر یزدان امیر المؤمنین علی (ک) را در خواب دیدم که نزدیک من آمد و گفت ای اسحق کنده شکن آن دوست ما را که در بند بود خدایتعالی خلاصی داد و در خانه عبدالله ما خان است او را دریاب.»

(ص ۱۰۶- ابومسلم نامه ابوطاهر طرطوسی)

غلام و چاکر او شو که شاه مردان است
شجاع بیشه اسلام و شیر یزدان است
که خوارج ملعون سگ نمی داند
که شاه جمله مردان علی عمران است.

(همان کتاب ص ٤٢١)

«علت اعتقات و پیروی عیاران و جوانمردان و پهلوانان از شاه مردان در آن است که وی رامظهر آرزوی های انسانی و دادگری و برادری و برابری می

شناختند، اینان آن حضرت را برای آن پیشوای خود می خواندند که در عین دولت جامه فقیرانه می پوشید و در خانه ساده زنده گی می کرد و حتی غذایش در دوره خلافت و جهانداری هم از حدود نان جوین و خرما در نمی گذشت. و آنچه همه اضافه داشت به مردم فقیر و یتیم دار می بخشید و هر زمان هم که لازم می شد جانش را بخاطر احقاق حقوق انان و استقرار داد و برابری سپر بلا می ساخت، سخن جز به حق نمی گفت و جز به خاطر حق شمشیر نمی زد، به این دلایل آن حضرت را عیاران و پهلوانان و جوانمردان مظهر عالیترین صفات و درخشانترین خصایل جوانمردی و کامل ترین آمال انسانی میدانستند.»

(ص- ۱۵۲- تاریخ و فرهنگ زورخانه تألیف غلام رضا انصافپور)

حضرت عمر (رض) گفته است که حضرت علی (ک) دارای سه امتیاز است:

۱- تزویج فاطمه (رض) و اولاد های او.

۲- مسدود نمودن درب همه خانه ها به مسجد رسول الله غیر از خانه علی (ک).

۳- دادن پرچم (رأیت) درروز خیبر به حضرت علی (ک)

نامهای حضرت علی کرم الله وجهه:

۱- اسدالله ۲- یدالله، ۳- عین الله ٤- حیدر کرار.

لقب های حضرت علی (ک):

۱- امیر المومنین، ۲- امام المتقین. ۳- المحجلین.٤- شاه مردان.

کنیه های حضرت علی (ک):

۱- اباالحسین ۲- ابوتراب. ۳- ابوالسطین.

پرچم های حضرت علی (ک):

حضرت علی (ک) دو پرچم سفید داشت و این شعر به لوای آن نقش بود.

هذا علی و الهدی یعودهٔ

من خیر فتیان قریش عودهٔ

حضرت علی (ک) در (۷۱) غزوه اشتراک کرده است. در تمام جنگها فاتح و پیروزی نصیب ایشان بود.

و عرب او را قهرمان جنگ شناخته واو به (الشجاعه الحیدریه) ضرب المثل شد.

از سخنان دیگر شاه مردان:

۱. « ای مردم نماز را کوچک نشمارید به نماز گزاردن خدا شما را از گزند ستم کاران مصؤون میدارد.

۲. با مردم خوش زبان ونیک سیرت باشد.

۳. امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید. مبادا دیگران بر سر کار ایند. و بر شما حکومت کنند.

٤. تواضع و فروتنی را از دست ندهید.

۵. از داد و دهش و کار نیکو بر یکدیگر سبقت گیرید شما را به خدا می سپارم درود و رحمت حق بر شما باد.»

(۱- ص ۵۲۸- مجموعه زنده گانی چهارده معصوم)

(٢- افغانستان بعد از اسلام از علی احمد نعیمی و دیگران.)

(٣- دایرت المعارف افغانستان (دری)

(٤- افغانستان بعد از اسلام تألیف پوهاند عبدالحی حبیبی.

(٥- افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول تألیف میر غلام محمد غبار.

(٦- فضایل الاعمال تألیف شیخ محمد ذکریا.)

شب رنگ عیار:

«یکی از عیاران و قهرمانان داستان دارابنامه است که در عیاری و جوانمردی پیشرو و سر عیاران وقت خود بوده است. شب رنگ عیار در امور سفارت و قلعه گشایی و خبر رسانی و ربودن دشمن یگانه جوان دلیر و نیرومند بوده است که با پیروی از اصول جوانمردی واعتقاد درست و راستی وظیفه ملی و میهنی خویش را به انجام می رسانیده است. چنانچه در جلد اول دارابنامه ص ١٥٥ آمده است:

«شبرنگ صبر کرد، چندانکه عالم را چون روز زنگیان سیاه دید، آلت شبروی به خود راست کرد و از سپاه بیرون آمد، گرد انطاکیه می گشت و راه طلب می کرد هیچ راهی نبود که در قفای هر کنگره شخصی نشسته بود و چراغی می سوخت و پاس می داد. هیچ مجال نیافت تا عاقبت به گوشه یی رسید که آنجا محل جنگ کردن نبود. پاسبانی آنجا بود، اما بخواب رفته بود، شبرنگ در آنجا مجال یافت برهنه شد و آنچه از جامه داشت بر سر بست و کمند چین چین کرد و در بازو انداخت و سر کمند بر دست گرفت و خنجر به دندان گرفت و توکل بر خدایتعالی کرد ونرم نرم قدم در آب نهاد و شنا می کرد تا پای برج

رسید، جای ایستادن بود که جامه در پوشید و کمند بر انداخت و همچو مرغ بر کمند بالا شد و آلت های عیاری را در زیر جامه پنهان کرد و در گوشه یی صبر کرد تا عالم روشن شد و خلق بر سر پا شدند...»

«... شبرنگ گفت کار من کردم و زحمت من کشیدم چه لازم است که این ظالم به دست دیگری کشته شود، شبرنگ قدم بر تخت نهاد و خنجر ابدار بر کشید و سر پادشاه انطاکیه را از تن جدا کرد و از تخت به شیب آمد و آن سر را در آن گنبد در آورد.

اهل شهر چون از کشته شدن سلطان ظالم خود خبر شدند عظیم شادمان شدند و دروازه های شهر را بروی عیاران و جوانمردان بر گشودند.»

(دارابنامه ص ۱۵۵ جلد دوم)

شبگردی: (یا جوانمردان شبگرد)

«یکی دیگر از خصوصیات عیاران و جوانمردان شبگردی بود، عیاران خصوصاً در شبگردی و تهدید شبانه ثروتمندان بخیل و ممسک و اهل تعیش و رفاه بودند، بی اندازه مهارت داشتند و اساس در آمد حلقه عیاران از همین موارد فراهم میشد.»

(کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

کدام آهن دلی آموخت این آیین عیاری

که اول چون برون آمد، ره شب زنده داران زد

«جوانمردان مخالف ارکان (اربابی) و (ملکی) ستم گرانه ده و شهر بودند و گاه گاهی به سر کسیکه ستمگری ومفت خوریش به منتها درجه می رسید به عملیات می پرداختند که این کار ایشان در شب برق آسا صورت می گرفت. عیاران و جوانمردان به سرمایه داران ممسک و بی خیر که جز شکم خود دیگری را نمی دیدند به دیده نفرت نگریسته نمی خواستند که ستمگری و استثمار آنها از حد بگذرد و در نیمه راه گاه گاهی اندک گوشمالی داده آنها را متوجه افسرده گی و مشکلات جامعه که همگی افراد در آن مسولند می ساختند. و آن سرمایه داران که سخاوت پیشه و بخشنده و نان ده و داد گرمی بودند تعظیم و تکریم و حتی خدمت گزاری می کردند.

روز روشن همگان در خوابند
شبروی عاشق عیار کجاست

***

به خسرو شاه گفت آزاده فرخ
فارغ باش شه از کار گلرخ
که من در شبروی بسیار بودم
بسی در عهد این کار بودم
هم امشب نیز آن مه را بدزدم
وگرنه سر تباب از پایمردم

(عطار)

***

به فیروز به فرخ گفت خسرو

که ای آزاده صعلوکان شبرو

اگر در راز داری چست باشید

بگویم لیک ترسم سست باشید

چو از خسرو شنیدند آن دو تن راز

بسی سوگند ها کردند آغاز

(عطار)

(۱- ۱۸٤- آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

(۲- ابومسلم نامه طرطوسی.)

(۳- دارابنامه جلد دوم)

شجاع

«دلیر، دلاور» (فرهنگ عمید)

شجاعت:

« شجاعت از بزگترین فضایل حمیده و پسندیده انسانی است و آن قوتی است متوسط میان جبن و تهور، حق سبحان مردم شجاع را دوست دارد و در خبر آمده که تبرک جوید به مردم شجاع که ایشان به پروردگار خود گمان نیکو

دارند. و مردم بد دل در کار کارزار اعتماد به گریختن دارند ودلیران جوانمرد در آن ورطه تکیه بر فضل ذوالمنن کنند.

شجات و پایمردی از اصول وارکان مهم عیاری بود. و کسیکه صاحب جرئت و دلاوری و با اصطلاح (دل و گرده مردانه) نبود نمی توانست در راه عیاری گام بگذارد و در مجمع عیاران جای بیابد. فقط اشخاص شجاع و با اراده و مصمم و درستکار تا حدی هم بی باک به زنده گی خود ومحتاط در حق حیات دیگران در این گروه جای و مقام می یافتند و سمت رهبری و ریاست گروه عیاران را بدست می گرفتند.

یکی از این عناصر شجاع و با شهامت که به پادشاهی رسید، یعقوب لیث صفار است از دوره عیاری و عیار پیشگی این مرد پولادین، داستانها گفته و پرداخته اند. و ما نمونه یی از کار نامه های عیاری وی را در اینجا از (جوامع الحکایات) نقل می کنیم. مؤلف کتاب مذکور عوفی می نویسد: آورده اند که یعقوب لیث در اول حال به عیاری و راهداری بیرون آمد و جوانان عیار پیشه بر او جمع شدند و او را همت عالی بود و هر چه که کردی به جهت حاجت بود وانصاف را نگهداشتی.»

(ص ٦٣- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها)

خوشحال ختک سردار جوانمردان پشتونخواه میگوید:

« دا هنر په دو څیزه تعلق لري یو په ځای جبلي جوهرُ دلاوري، بل په استعمال یا کسب په آزاده کول تر دا بل لویه هنر په جهان نشته په حدیث شریف کې راغلي دی (الجنه تحت الظلال السیوف) جنت د توري تر سایه

لاندي دي. جهان په دو ټوکه انتظام لري په علم په توره که توره نه وي علم بي قوت وي. قوت يي توره دي د توري څښتن محتاج د علم څښتن دي.

ښه ځوان (جوانمرد) هغه دی دواړه توکه ولري په يو لاس کتاب په بل لاس توره د شجاعت بهره اول د پيغمبرانو بيا د پيرانو ده. اووړ پيغمبران مړني او ترو واړون مړني محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم (ص) ده د ده شجاعت تاثير وو چه اصحاب مړني وو. چه سردار يي مړني وي لښکر يي مړني وي. پس له صحابو تابعين مړني وو او. بيا تبع تابعين ترالي يوم الدين پوري به دا شجاعت د محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم په امت چليږي. شجاعت هغه دي چه په امر د خدای موافق د خداي کتابه او د هغه د رسول سنت مطابق وي

شجاعت ز دانا بود دلپذير
که نادان ز کشتن ندارد گزير

ستوده شجاعت هغه دي چه دار الحرب کافر سره شي په حکم د امير بل له باغي سره په حکم د خليفه»

(ص ۳۹ ـ ۴۱ دستارنامه تألیف خوشحال خان ختک)

«شجاعت اندرز بردباری مردان، نبوغ رسالت، پایمردی مردان، مصیبت میدان گریزان و ترسویان، پاسبان مرز و بوم ابایان، طومار به گریبان ناموس دوخته مادران، صفحه باز لوای تاریخ آفرینان، شهیدان، وحدت همرزمان و رشک رقیبان، کامیابی رادمردان سیستان، قد افراختن قلعه های چاچ و سمرقند و بخارا، کیش، مرو، زابلستان، سمنگان، هرات، بامیان، بلخ، نیمروز، مشهد، تهران، کابلستان، خاصه خراسان وتوران و غازیان جنگ مقدس افغانستان مخصوصاً

نورستان که کل آنها زاده گان این لحن مبارک و پرچمدار گوهر مقدس این اصطلاح اصیل بوده اند.

شجاعت افشاگری راد مردی، شراره جاودانه و ابد زنده قهرمانی، ناموس وطن دوستی وطنداری ووطن خواهی کمربندزده پوینده گان، مسیر عیاری کفن پوشان و پیشتازان آزاد اندیش و زندان جان نثار مرو و سیستان و مازندران بوده است.

شجاعت، نخست مبدع اصیل نموی عیارانه ابتدای رموز سنجش کمال اخیان، سلسله نمایشنامه های فتیان اتحادو یکپارچه گی مرام حزبیان، صدا و سروش انگیزه های طریقان و غوغایان، قد افراختن هیکل دانش ها، و کاکه گان، مروت ومهمان دوستی پای لچان کندهار و مقاومت چندین صد ساله و بردبارانه با توران و شورماچ های نورستان) هنر خاصه اصیلان و اصیل زاده گان، بازخواست و بازپرس آواره گان زنجیر شکن الوفتگان وسر سپرده گان، سرپرستی ودلداری یتیمان وجهت برگزیده و نام بردار جوانمردان است.»

(ص ٢٣٦- و ٢٣٧ کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

«روزی عبدالله بن هاشم (رض) در مجلس حضرت معاویه (رض) گفت: شجاعت در دین اسلام و تقوی حالت خود را درست کردن و کمک به همسایگان را گویند.

شجاعت صحابه کرام به خاطر اشاعه توحید و سنت به درجه یی بود که گذشتن از سرو مال خویش به نزد ایشان ناچیز می نمود، از شجاعت و بهادری

های صحابه کرام چون حضرت حمزه (رض) حضرت علی (ک)، حضرت خالد (رض)، حضرت ابوعبیده بن جراح (رض)، وغیره داستانهای بیشمار در دل تاریخ اسلام قرار دارد، همین طور صحابه زنانه را میبینم که چگونه برای دین اسلام فداکاری های بی مانند را کرده اند، چون حضرت صفیه عمه رسول الله صلي الله علیه و سلم وخواهر حضرت حمزه (رض) و حضرت ام عماره (رض) و حضرت ام حکیم (رض) و حضرت سمیه (رض)»

(فضایل اعمال از مولانا محمد ذکریا (رح)

«بعضی ها گمان کرده اند که شجاعت عبارت از اینست که انسان هیچ نترسد، پس کسانیکه نتیجه کار را سنجیده به آن اقدام می کنند، و در اجرای آن ثبات ورزد شجاع است. و کسیکه در ادای وظیفه خود به دشواری ها تن داده به اجرای آن سعی می ورزد، نیز شجاع است.

باید دانست که شجاعت یک حد وسط است، بین تهور و جبن، تهور آنست که انسان از چیزی که لازم است، بترسد خوف نکند و جبن آنست که انسان از چیزیکه نباید ترسید خوف کند، تمیز و فهم آن کار عقل و فراست است. و بزرگترین علامت شجاعت آماده ساختن ذهن است برای اینکه در هنگام سختی فکر شخص پریشان نشود.»

(کتاب اخلاق تألیف پروفیسور غلام حسن مجددی)

شجاعت ادبیه

« در دوره های که انسان بدوی زیست می کرد به شجاعت بدنیه احتیاج زیاد داشت. ولی چون مردم درمدنیت پیشرفت کردند، شجاعت معنی جدیدی به خود گرفت، که آنرا به شجاعت ادبیه تعبیر می کنند، مراد از شجاعت ادبیه آنست که انسان چیزی را که حقیقت میداند، از اظهار آن نترسد، به عبارت دیگر، درمقابل آنهاییکه حق به جانب نیستند، از حقیقت و راستی طرفداری کند و در این راه اگر به زحمت و مشقتی روبرو می شود، در مقابل آن ثبات ورزد.

گویند روزی به حضور حضرت رسول الله صلي الله عليه و سلم عم شان ابوطالب آمد و خواهش کرد که از دعوت مردم صرف نظر نماید، آنحضرت فرمودند: ای عم قسم بخدا اگر آفتاب بطرف راست من و ماه بطرف چپ من گذارند، تا این کار را ترک کنم، هرگز من آنرا ترک نخواهم کرد. یا آنست که خدا مرا غالب میگرداند و یا اینکه من در این راه قربان می شوم.»

(ص ٤٥- همان کتاب)

شدّ

«کمربستن را «شد» می گویند، به معنای میثاق فتوت (جوانمردی) است. و به اصطلاح بستن میان است جهت امتحان و آن مبدأ عهد و انعقاد فتوت و سبب دخول در زمره فتیان.»

(ص ۳۷ فتوت نامه شمس الدین آملی به نقل از کتاب آیین جوانمردی از هانری کربن)

«شد از روی لغت پنج معنی دارد:

۱- استوار کردن

۲- حمله بردن

۳- دویدن

٤- قوت دادن

٥- بلندبرآمدن آفتاب

اما در اصطلاح (شد) وفا کردن را گویند و به عهد مردان و تسلیم شدن به امر شیخان، پیران، استادان، میان معنی لغوی واصطلاحی (شد) وجه مناسب چیست؟

اول عهد کردن استوار کاری سالک است، چون شخص میان بسته شد، البته به عهد وفا کند.

دوم چون میان کمر وی بسته شود درهای مخالفت نفس نخواهد کشاد، پس گویا که بر دشمن نفس حمله می برد و با دشمن ترین دشمنان محاربت می نماید.

سوم) چون میان بسته شد در راه سلوک تیزتر می رود.

چهارم) بواسطه میان بستگی قوت دیگر در باطن وی پدید می آید، چنانکه به آن قوت بادیه سلوک را طی می کند

پنجم مرد میان بسته را ارتقایی برفلک طریقت پدید می آید.

شد را از شدت که سختی را گویند گرفته اند، یعنی هر که اهل شد است او را سختی باید کرد با نفس و هوا، و هرچند از خلق بوی رنج وسختی رسد بباید

کشید تا شد اودرست باشد. و گفته اند این لفظ را از (شده) گرفته اند. و آن نیکویی و قوت تمام باشد.

درمرد جوان. و شد را ده صفت بود:

١- شد الف (ا)

٢- شد لام (ل)

٣- شد میم (م)

٤- شد مد ( )

٥- شد محرابی ( )

٦- شد سیفی ( )

٧- شد قوسی

٨- شد سلیمانی

٩- شد یوسفی

١٠- شد خفیه

مقصد از بست شد وکشاد شد اشاره به چند چیز بستنی است وچند چیز کشادنی است.

بستنی های شد اینهاست:

١- بستن چشم از نظر مردم و نادیدنی ها.

٢- بستن زبان از ناگفتنی ها

٣- بستن گوش ازناشنیدنی ها

٤- بستن فکر از غیر

٥- بستن سینه از حسد و کینه

٦- بستن دل از شک و شرک

٧- بستن دست از آزار خلق و از ناگرفتنی ها

٨- بستن حلق از لقمه حرام و از ناگرفتنی ها

٩- بستن بند فتوت از زنا و ناکردنی ها

١٠- بستن پای از مواضع تهمت و نارفتنی ها

١١- بستن خاطر از فکر بیهوده

١٢- بستن راه بخل و طمع

کشادنی های شد اینهاست:

١- کشادن در به روی مهمان

٢- کشادن سفره برای گرسنه گان

٣- کشادن پیشانی برای ملاقات مردمان

٤- کشادن چشم به دیدار شیخان و علمای حقانی

٥- کشان گوش به سخن استادان وعارفان

٦- کشادن دست به شفقت واحسان

٧- کشان زبان به ذکر حضرت سبحان

٨- کشان سینه به محبت مردمان

٩- کشادن دل به عشق الهی

١٠- کشادن فکر به حقایق اشیای الهی

۱۱- کشادن قدم به کارهایی خیر و صواب

۱۲- کشادن خاطر به نکته های اولی الالباب

۱۳- کشادن در اخلاق به نیکویی

۱٤- کشاده راه سخاوت و دل جویی

(ص ۱۰۲- فتوت نامه سلطانی)

شرایط ارادت در فتوت

«اهل فتوت به شیخی که دست ارادت میدادند، از دل و جان فرمان او را مطیع و احکام و اوامر او را مجری میشدند وشرایط ارادت پنج بود:

۱- توبه به صدق

۲- ترک علایق واشتغال دنیایی

۳- دل با زبان راست داشتن.

٤- اقتدا درست کردن

٥- در مرادات بر خویشتن بستن.

(ص -۱۵۳- مقاله عباس اقبال به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

شرایط استعداد فتوت (جوانمردی)

«شرایط استعداد فتوت را هفت خصلت است:

۱- ذکورت

۲- بلوغ

٣- عقل

٤- اسلام

٥- صحت به نیت و استقامت احوال

٦- مروت

٧- حیا

(ص ١٤٧- مقاله پرتو بیضایی کشانی به نقل از کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

شرایط فتوت (جوانمردی)

«شرایط فتوت هفتادو دو بوده که چهل و هشت ان وجودی و بیست آن عدمی:

١- اسلام

٢- ایمان

٣- عقل

٤- علم

٥- حلم

٦- زهد

٧- ورع

۱۰- مروت

۱۱- شفقت

۱۲- احسان

۱۳- وفا

۱۴- حیا،

۱۵- توکل

۱۶- شجاعت

۱۷- غیرت

۱۸- صبر

۱۹- استقامت

۲۰- نصیحت

۲۱- طهارت نفس

۲۲- علو همت

۲۳- کتمان اسرار

۲۴- صله رحم

۲۵- متابعت شریعت

۲۶- امر معروف

۲۷- نهی منکر

۲۸- حرمت والدین

۲۹- خدمت استاد

٣٠- حق همسایه

٣١- نطق به صواب

٣٢- خاموشی از روی دانش

٣٣- طلب حلال،

٣٤- افشای اسلام

٣٥- محبت به نیکان و پاکان

٣٦- صحبت با عقلا

٣٧- شکر گذاری

٣٨- دستگیری مظلومان

٣٩- پرسش بی کسان

٤٠- فکرت وعبرت

٤١- عمل به اخلاص

٤٢- مخالفت نفس و هوا

٤٣- امانت گذاری

٤٤- انصاف دادن

٤٥- رضا به قضا

٤٦- عیادت مریض

٤٧- عزلت از ناجنس

٤٨- مداومت بر ذکر

CamScanner

۲- عدمی:

و اما از آنچه احتراز باید کرد اینهاست:

۱- مخالفت شرع نباید کرد.

۲- کلام متقبح گفتن

۳- غیبت نیکان

٤- مزاح بسیار

۵- سخن چینی

٦- بسیار خندیدن

۷- خلاف وعده

۸- حیله و مکر

۹- حسد بردن

۱۰- ستم کردن

۱۱- غمازی

۱۲- محبت دنیا ورزیدن

۱۳- در طلب دنیا حریص بودن

۱٤- بهتان کردن

۱۵- عیب مردم جستن و گفتن

۱٦- سوگند دروغ

۱۷- طمع درمال مردم

۱۸- خیانت

۱۹- شراب خوردن

۲۰- سودخوری

۲۱- زنا کردن

۲۲- نزدیکی با هم جنس

(ص ۳۶- فتوت نامه سلطانی)

فرید الدین عطار در فتوت نامه خود نیز هفتاد و دو شرط بیان کرده است چنانکه گوید:

الا ای هوشمند خوب کردار

بگویم با تو رمزی چند از اسرار

چو دانش داری وهستی خردمند

بیاموز از فتوت نکته چند

چنین گفتند پیران مقدم

که ازمردی زدندی در میان مردم

که هفتادو دو شد شرط فتوت

یکی زان شرطها باشد مروت

(برای مزید معلومات دیده شود عنوان فتوت نامه عطار)

شرایط و صفت عیاری

«شرایط عیاری و صفاتی که برای عیار لازم است در طی کتابها جسته جسته امده است و از حوادثی که رخ میدهد و کارهایی که عیار می کند به این نکات

میتوان پی برد. اما اینجا مناسب آنست که این اوصاف را به اجمال از زبان سمک عیار نقل کنیم:

سمک عیار گفت: ای پهلوان مردی و جوانمردی ترا سزد. پنداریم که ما مردم عیار پیشه، از ما کار نیاید مردم عیار پیشه باید که عیاری دانند وجوانمرد باشند، و به شب روی دست دارند، عیار باید درحیلت استاد بود و بسیار چاره باشد، و نکته گوی باشند، و حاضر جواب، سخن نرم گوید، و پاسخ هرکس تواند داد ودر نماند، و دیده نادیده کند، و عیب کسان نگوید، و زبان نگهدارد و کم گوید. با این همه در میدان داری عاجز نبود، و اگر وقتی کاری افتاد در نماند. از این همه که گفتیم اگردر چیز نماند او را مسلم است نام عیاری برخود نهادن ودر میان جوانمردان دم زدن. عیاری به بد بدلی نتوان کرد و بدلی به معنی بیمناکی و کم جرئتی است.»

(۱- داستان سمک عیار)

(۲- مقاله پرویز ناتل خانلری به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

شرب

«نوشیدن آب و نمک از دست کبیر، این عمل، پیوندی است از بالا به پایین (عمودی) که پس از انجام عمل شرب، انتساب به یک حزب متحقق می شود.»

«فتوت نامه شمس الدین آملی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

شرط فتوت

«نجم الدین زرکوب برای کسانیکه فتوت داشته باشد، داشتن شرایط زیر را حتمی میداند:

۱- آزاد باشد

۲- بالغ باشد

۳- عاقل باشد

٤- آنقدر علمش باشد که تربیت جوانی توان کرد

٥- یتیم پرور و غریب نواز باشد.

٦- خلق خوشش باشد.

۷- امانتش باشد

۸- صالح و نماز گذار باشد

۹- به زبان نگوید الا به خیر خلق خدا

۱۰- حلمش باشد

۱۱- پر حیا باشد که حیا در آدمی نشان حلال زاده گی است.

۱۲- خوبصورت باشد چنانکه هیچ عضوش خلل مادرزاد نباشد.»

شرف علم فتوت

«بدانکه فتوت علم شریف است، و شعبه ای از علم توحید و تصوف است.

هر که از علم فتوت بهره یافت

رو سوی دین کرد و ازدنیا بتافت

دیده دل از فتوت روشن است
روضهٔ جان از فتوت گلشن است
گر بود علم فتوت بر سرت
هر زمان بخشد صفای دیگرت

در رساله اداب الفتوت و فتوت نامه شیخ کبیر و عوارف المعارف ومرصاد العباد و حدیقه الحقیقه و رساله سیر جانی و زادالاخره و ذریعه اصفهانی وتذکره الاولیا ذکر این علم شریف کرده وتعریف کسیکه مظهر این صفت باشد، مسطور است. وشرف این علم همین بس که اسناد آن به انبیا و اصحاب مخصوصاً شاه مردان حضرت علی (ک) وغیره مشایخ میرسد.»

(ص ٥ و ٦ فتوت نامه سلطانی)

شرک (یا وسیلهٔ ناجوانمردی)

«شرک ضد توحید است، یکی از موارد شرک اینست که انسان کسی را (شخصیت پرستی) یا چیزی را (بت پرستی) در بدو خوب زنده گی خویش موثر بداند، از کسی بیم یا امید داشته باشد یعنی اگر بیکار فلان ملک و ارباب و سرمایه دار را نکنم به من ضرر خواهد رسید در حالکیه نفع و ضرر به خداوند (ج) یگانه متعلق است. این اربابان و ملکان و سرمایه داران مخلوق همان خدای یگانه اند چه توانند و یا اینکه فلان ارباب و ملک و سرمایه دارمرا در سختی ها یار و مددگار خواهد بود، در حالیکه مدد وکمک جز از خداوند یگانه نمی توان تصور کرد. پس این بنده گان زر و زور چه خواهند توانست. انکه از همچو

کسان بیم و امید داشته باشد مشرک است، اگر یک عالم را ستایش کنیم و برایش ارزش اصالی قایل شویم، بصورتیکه هرچه او بگوید، بپذیریم و هر فتوا و دستوری که او بدهد آنرا کورکورانه اطاعت کنیم، و پیرو فکری و عقلی وی ناسنجیده بنمایم، درینصورت شرک آورده ایم. خداوندکریم می فرماید: «اتخذوا اخبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله» ترجمه: علمای مذهبی و زهاد شان را بجز خدا، ارباب خویش گرفتند.

امام ابوحنیفه (رح) گفت: (حرام است بر کسیکه دلیل مرا نمی داند اما به فتوی من عمل می کند.) و هم وقتیکه امام ابوحنیفه (رح) فتوی میداد، می گفت: این رأی من است و اگرکسی بهتر آورد، ارجح است.» اگر کسی جز بخاطر حقیقت خود را فرمانبردار کسی سازد شرک آورده است و اگر کسی سرنوشت خود را بدست کسی سپارد یا در دست کسی بیاندازد شرک آورده است. اگر کسی آزادی خود را به کسی فروخت یا کسی را صاحب خود پنداشت و یا ادعای کسی را که خود را صاحب ما می شمارد پذیرفتیم مشرکیم، هوس پرستی نوعی از بت پرستی است که اگر شخصی بر پول تکیه کند و آنرا تنها مشکل کشا بشناسد و به آن اطمینان پیدا کند شرک آورده است، در حدیث شریف آمده است. که: (اگر کسی ثروتمندی را تواضع کند سوم حصه مذهبش را از داده است. پس هر کس که به هر وجه که بخدا شرک آورد ناجوانمرداست و ناجوانمرد دشمن نابخشودنی خداوند است، آری ناجوانمرد ترسو و بزدل وناحفاظ و وطن دشمن است.»

(با استفاده از کتاب – آثار جمع شده دکتور علی شریعتی)

شریعت فتوی

«عبارت از امر و نهی صاحب شرع را گردن نهادن و فرمانبرداری شیخ طریقت خواهد بود به طوع و رغبت قبول کردن است.»

(فتوت نامه سلطانی)

شیرین زبانی

«جوانمردان شیرین زبانی، لطف و توجه ویژهٔ رفتار بیرون از تکلف را در برابر مسافران، غریبان و مهمانان و همچنین چیزی داشته خود را خرج کردن برای مهمان از نیکنامی می دانستند.

شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری به این اخلاق شایسته جوانمردان به دیده نیک می نگرد ومی نویسد:

چون مهمان در رسد شیرین زبان شو
به صد الطاف پیش مهمان شو
تکلف از میان بردار و از پیش
بیاور آنچه داری از کم و بیش

جوانمردان سخن را پیوسته به لطف و مرحمت ویژهٔ می آراستند. به همین روی از روی شیرین زبانی خود دوستان، رفیقان و هم مسلکان هم درنزدیک و هم در دور داشته اند. همین زبان و بیان شیرین به آنها امکان این را میداد تا درکشور های بیگانه آرزو های نیک خود را بدست اورده می توانستند.

جوانمردان سخن را سنجیده می گفته اند، آنچه می گفته اند شایسته تحسین و باعث آفرین بوده است. دراز گپی، سخن پیچیده در زبان و گویش جوانمردان گنجایش نداشته است. » (همان کتاب)

شیرین کار

«ماهرترین ورزشکاران باستانی را در تمام چشمه های میل بازی و در انواع چرخ های تیز و یک چرخ و یک تکپر و چرخ تیز قطع شیرینکار می گویند. در میان بعضی اشخاص باستانی کار، شیرین کاران چاله حوضی هم بودند که عین همان عملیات پشتک وار را در زور خانه ها میزدند. تا سی چهل سال پیش شیرین کارانی بودند که وقتی از چاله حوض بیرون می آمدند فاصله میان حمام تا نزدیکترین زورخانه را که گاه به بیش از یک کیلومتر میرسید در حال بالانس روی دست می رفتند. برای انجام این مقصود قبلاً عده یی فاصله میان حمام و زور خانه را با لنگ فرش میکردند. آخرین شیرینکاری که چنین نمایشی را اجرا میکرده باقر مهدی سرپرست سابق زورخانه باشگاه بانک ملی ایران بود که اکنون بازنشسته شده، ایشان در شیرینکاری به خصوص میل بازی سرآمد و بلند آوازه می باشد.»

یا شیرین کاران کسانی بودند که به فنون مثل میل بازی و تند چرخیدن وغیره عملیات ورزشی مهارت حاصل کرده و از این نظر در جامعه ورزشی شانی بدست آورده بودند.»

(ص ۲۵۵- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

شیرین کاشتن

«هرگاه پهلوانی زورگر با ابزار عملیات خارق العاده در مجلس نمایشی یا شیرین کاری با عملیات ورزشی باستانی در گود یا گردن کلفتی، عیاری یا ابزار دلیری در زد وخورد پر سرو صدایی پیروز در می آمد، همه به او می گفتند: (ما شاءالله شیرین کاشتی)»

شطاران

«گروهی از چاقو کش ها بودند که با لباس مخصوص و پوشیدن یک پیش بند که آنرا (پس بند شطار) می نامیدند تبارز می کردند. اینها در ممالک اسلامی زیاد بودند و دوام زیاد کردند. در اندلس اگر شطاران به دزدی متوصل می شدند می گفتند توانگران زکات نمی دهند، لذا غارت آنها منظور است. در این گروه چون خصایص فتوت (جوانمردی) درایشان موجود نبود و یک گروه استفاده جو بوده اند آنها را نباید با فتیان اشتباه کرد.»

(آیین فتوت و عیاری از اسماعیل حاکمی، مجله سخن دوره هفدهم.)

«اصول دیگری که ورزش باستانی از آن مایه گرفته است بعضی از آداب عیاران و شطاران است که ظاهراً این طبقه نیز از مبانی فتوت پیروی میکرده و با اقتضای خود جنگجویی و پهلوانی اهل کشتی و ورزش بوده اند و ورزشکاران ما مراسم مستحسن آنها را قبول کرده و لازمه عمل قرار داده اند.»

CamScanner

«رسم دیگری که سیصد سال قبل بین پهلوانان زورخانه رواج داشت بستن پیش بند از چرم بنام (نطعی) بوده که پهلوانان بزرگ اجازه استعمال آنرا داشتند و این رسم مأخوذ از طبقه ای (شطاران) است که در موقع جنگ فقط پیشبندی از چرم در جلو خویش می آویخته اند.

شطاران نیز عملشان در بعضی موارد مانند عیاران بود و برهنه شده پیش بند چرمین می آویختند وگردن بندی از انواع مهره ها و صدف های رنگارنگ به گردن خود می بستند.»

(ص ۱۴۳- مقاله پرتو بیضایی کاشانی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

شعار عیاران

«شعار عیاران این بود که من مردی ناداشت (فقیر) عیار پیشه ام، اگر نانی یابم بخورم و گرنه میگردم وخدمت عیاران و جوانمردان می کنم. وکاری اگر می کنم آن برای نام و ننگ می کنم نه از برای نان، و این کاری که می کنم از برای آن می کنم که مرا نامی باشد.»

(داستان سمک عیار)

شغاد پیل زور

«یکی از جوانمردان وعیاران داستان سمک عیار است که به منصب سر جوانمردان و اسفهسالاری عیاران جوانمرد رسیده و سمک عیار آنرا استاد خود دانسته، بدان احترام می گذارد.

«اعتبار و آبروی جوانمردان در داستان سمک عیار تا اندازه یی بوده که پادشاهان زمان تمام قلمرو خود را به اطاعت سپهسالاران جوانمردان میگذاشتند.

فغفور شاه به (شغاد پیل زور) میگوید: بگوی تا در همه عمر که من پادشاهم... جمله شهر در فرمان تو است. مصادره ومطالبه شهر به خواست تو میباشد. این همه از بهر خدمت قدیم و دیگر از آن سبب کرده ام که قدم در کوی جوانمردان نهاده ایی و طریق جوانمردی داری.

در جای دیگراز داستان سمک عیار آمده است: خورشید شاه از خواجه سعد پرسید که این سوار چه کسی است و این پیاده گان کیانند که من مثل این مردم ندیده ام؟ خواجه سعد گفت: این سوار کهل را شغاد پیل زور می گویند وسر جوانمردان این شهر است.»

(داستان سمک عیار)

شکر

«یکی از هفتادو اصل جوانمردی است. شیخ فریدالدین عطار در فتوت نامه خود از آن یاد کرده است.

الله تعالی در قرآن مجید می فرماید: (پس یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را و سپاس (شکر) گوید مرا و ناسپاسی (ناشکر) من مکنید.) آیه ۱۵۱- سوره البقره، بار دیگر در سوره ابراهیم می فرماید: (اگر شما شکر کنید من نعمت های خود را زیادت می کنم و اگر ناشکری کردید عذاب من بسیار شدید است، همچنان در سوره لقمان الله تعالی ارشاد می فرماید: (شکر من و پدر ومادر خود را ادا کنید.)

حدیث ترمذی شریف است که: هر که شکریه مردم را ادا نکرد پسن آن شکر الله را نیز ادا نکرده است.

شکر اقسام زیاد دارد، گاهی به وسیله زبان می توان ادا کرد، گاهی هم به خدمت و گاهی هم به ذریعه مال، شکر خداوند به گفتن الحمد الله ادا می شود. اگر مال خود را فی سبیل الله خرچ کنید شکری است و حاجت مخلوق خداوند را پوره ساخته است.

شکر خداوند(ج) را ادا کردن بدان معنی است که تمام نعمت ها را از جانب الله تعالی دانسته و از هر اندام مطابق شریعت باید کار گرفت و به دل و زبان تمام انعامات خداوندی را بیان داشته و حکم آنرا به انجام رسانیده و تمام اعضای بدن خود را به شکر الله مشغول سازد، و در خدمت والدین سخن توجه داشته بکوشد، اگر کسی در تلاش روزی باشد، (٤٧) بار (یاشکور) را خوانده آب را دم کرده از آن بنوشد، انشاءالله روزی·اش فراخ گردد. و اگر از کسی چشم و دلش تاریکی پیدا می کند (٤٧) بار (یاشکور) را خواند به آن آب دم نموده در چشم کشد و قدری هم بنوشد الله تعالی چشم ودلش را روشن کند و تاریکی ناپدید گردد.»

(ص ١٨٧- کتاب اسماءالحسنی، تألیف استاد فقیر محمد عباس قادری).

شکر خواران

«در بعضی از قسمتهای خراسان برای عیاران و جوانمردان (شکر خواران) می گفتند.» (عیاران و کاکه های خراسان)

شکست

«شکست درقاموس (جوانمردی) بی مفهوم است و هرچه هست پیروزی و نوید است، هرچه هست در راه خدا و سوی اوست، همه شور است، شور ایمان ، همه نور است نورخدا و همه پیروزی است.»

شلوار فتوت (سراویل)

«موضوع زیر جامه یا پوشیدن شلوار، اشارتی است به فضیلت عفاف و نجابتی که در نخستین گام و در بدو ورود جوانمردان به حلقه فتوت، باید آنها را در گسستن از بخشهای زیرین و جود آدمی یاری می دهد، حال آنکه کلاه صوفیان اشارتی است به اعتلای معنوی که بایستی دربخشهای زیرین وجود آدمی تجلی پیدا کند.»

(ص- ۳ -- فتوت نامه عبدالرزاق کاشانی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

«خرقه جامه صوفیان است و زیر جامه (شلوار) لباس فتوت است.

(ص ٤-فتوت نامه یکم شهاب الدین سهروردی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

«شلوار (سراویل لباس خاص فتیان (جوانمردان) است و شلوارِ فتوت پیش فتیان حکم خرقه را نزد متصوفه داشت.»

(از مقاله عباس اقبال به نقل از همان کتاب)

CamScanner

«ازار یا سراویل پوشیدن اشارت است به فضلیت عفاف که صورت ستر عورت و منع نفس از شهوت دارد بدین سبب است که خرقه فتوت (ازار) است.»

(از مقاله پرتو بیضایی کاشانی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

«پایه و منشأ فتوت (جوانمردی) از کشور های خراسان (افغانستان) ماوراءالنهر و ایران است. زیرا (شلوار) پوشاک ویژه مردمان این دیار است.

کاربرد شلوار در ماوارءالنهر و خراسان کم از کم از آغاز فرمانروایی کیانیان و هخامنشیان رواج داشته است. در صورتیکه عربها در آن روزگار از آن استفاده نمی کردند.

جوانمردان (شلوار) یا سراویل را که نزد آنها لباس مقدس به شمار میرفت قدری کوتاه یعنی تا زانو می پوشیدند، شاید کوتاهی سبکی شلوار، کاستن سنگینی و کاهلی در کار ها و نبردمی بود.

(ص ۱۴۰- کتاب آیین جوانمردی از قربان واسع تاجیکی)

«در بعضی آثار بعد از اسلام اشارتی به پهلوانان نطعی پوش یا شلوار چرمی پوش شده که مقصود همانا از افرادی بود که حق بستن نطع چرمی داشته اند.

تنگه یا تنبان پهلوانی پوشیدن در تمام قرون بعد ازاسلام در سراسر خراسان و ایران و پار دریا میان جوانمردان و اهل فتوت مرسوم و معمول بوده و این عمل مانند دوره باستان طی به جا آوردن آدابی انجام می گرفته که شرح آن در صفحه ۳۱۰ و ۳۱۱ فتوت نامه سلطانی تحت عنوان (تنبان پهلوانی) پوشیدن آمده که قسمتی از ان در اینجا آورده می شود:

«اگر پرسند لباس مخصوص کشتی گیران چیست؟ بگوی تنبان و مهره بستن.

اگرپرسند آداب تنبان پوشیدن چنداست؟ بگوی شش:

١- آنکه نشسته پوشد.

٢- آنکه دست در زیر جامه برد.

٣- آنکه روی در دیوار کند واگر مجال نباشد سر در پیش افگند.

٤- آنکه هنگام پوشیدن تنبان اول پای راست پیش دارد سپس پای چپ.

٥- بند تنبان پوشیده دارد تا بدست خصم نیافتد.

٦- با طهارت باشد که تاکارش در گشاد بود.

و اگر پرسند که آداب تنبان بیرون کردن چند است؟

بگوی چهار:

١- جامه در پوشد تا تنبان بیرون کردن ظاهر نگردد.

٢- آنکه پای چپ فرا پیش دارد.

٣- چون بیرون کند، باز گرداند که اگر باز نگرداند مبارک نباشد.

٤- جایی بنهد که پاک باشد.

در تومار افسانه پوریای ولی موارد متعدد از تنگه یا تنبان چرمین پهلوانی پوشیدن در قرون هفتم و هشتم دیده می شود. چرا که تنگه یا تنبان پوشیدن پهلوانان دراصل همان (ازار) یا شلوار پوشیدن جوانمردان است که از این عمل فضیلت عفات و منع نفس را از شهوات اراده می کند.

(ص ٢٢٣- و ٢٢٤ تاریخ و فرهنگ زورخانه)

پوشیدن شلوار فتوت در سرزمین الینا (نورستان)از زمانه های خیلی دور معمول بوده است و آن شبیه به همان شلوار کوتاه پهلوانان و رزم آوران دوره

باستان است که از پشم گوسفند تنیده شده در کارگاه های کوچک دستی محلی بافته و به شکل نیمه پتلون ساخته میشود.

الیناها (نورستانیان) شلوار فتوت یا جوانمردی را بالای تنبان (ازار) می پوشیدند ودر لهجه های نورستانی به آن (ویت، بره ویت، پمیچ،) می گویند و در وقت پوشیدن بالای آن کمربند چرمی گل میخ دار، (سوتری) که به آن کمربند فتوت (جوانمردی) می گویند بسته کرده و در آن خنجر آبدار عیاری بنام (کتیره، کتاره) فرو می برند که عبارت از همان خنجر آبدار عیاری است.

نورستانیان نیز چون جوانمردان سایر نقاط وطن شلوار را نشانه مردی دانسته و یک جوان هم وقتی جوانمرد خوانده می شود که شلوار فتوت (جوانمردی) را پوشیده به جرگه جوانمردان داخل شود و او سعی می دارد که شلوار خود را حفاظت کند. تا خدای نخواسته به از دست دادن شلوارش ناجوانمرد شده باشد، چنانکه در اصطلاح است (شلوارش را کشید) یعنی عزت و آبرویش را برد، لذا حفظ و نگهداری شلوار درعرف الینا ها(نورستانیان) مانند دیگر افغانها از همان ازمنه دور اهمیت دارد و در نگهبانی و صیانت آن هر کس به دل و جان می کوشد و کتاره بستن بر کمر هم نشان پاسبانی از ناموس، وطن و شلوار و یا سراویل است.»

در دوران جهاد، رزم آوران مومن سرزمین الینا با پوشیدن شلوار فتوت به سنگر های داغ میرفتند و بدبینان و مخالفین آنها را بنام (دوه پرتوگه) میخواندند درحالیکه شلوار فتوت که کوتاه تر از ازار می بود انرا بخاطر چست و چالاک بودن در کارزار و هم نشانه جوانمردان نورستان بود تمام جوانان آنرا در بر می

کردند و ایشان از مجاهدین دیگر نقاط وطن خوبتر تمیز می شدند و پوشیدن شلوار فتوت (جوانمردی) و کمربند (سوتری) و کتاره بستن از سنت های باستانی جامعه جوانمردان سرزمین الینا بوده است.

شمشیر

«حربه پولادی که تیغه آن بلند و دم آن تیز و برنده است.»

(فرهنگ عمید)

«بهشت زیر سایه شمشیر هاست.»

«این وجیزه از یک حدیث طویل پیامبر (ص) مأخوذ شده است. آنحضرت(ص) در یکی از غزوات که قبل ازغزوه احزاب به وقوع پیوست، خطاب به قوای مسلح فرمودند، «نبرد با دشمنان آرزو مبرید و اگر نبرد در گرفت باید ثبات قدمی از خود نشان دهید، و ایقان داشته باشد که بهشت تحت سایه شمشیر هاست. قرطبی می نویسد: این وجیزه مختصر بحر بلاغت ایجاز و معانی است، طوریکه مایه ایجاد جذبه جهاد است، از اجر و پاداش جهاد نیز مژده می دهد. در آن درس شمشیر زنی و مقابله با دشمن نهفته است، یعنی به دشمن آنقدر پیش رفتن که شمشیر با شمشیر تصادم کند و سایه یی به مجاهد بسازد. ابن جوزی میگوید:« مفهوم خلص این ارشاد اینست که بهشت از جهاد بدست می آید.»

(ص ٢٣- ٢٤- ٢٥ کتاب جهاد در راه اسلام نوشته خلیل احمد حامدی)

«قبضهٔ شمشیر بر همه قبضه ها مقدم است، و حضرت محمد مصطفی (ص) پیوسته شمشیر حمایل کردی و ایشانرا هفت شمشیر بود که به غایت دوست داشتندی واز جمله ذوالفقار بود که روز حرب احد به امیر المومنین حضرت علی (ک) دادند. و امیر آنرا پیوسته با خود داشتی.

«اگر پرسند که پشت تیغ کدام است بگوی بازوی مردی که به مدد آن تیغ تواند زد.

اگر پرسند که روی تیغ کدام است؟ بگوی توجه نمودن به دفع دشمن خدای.

اگر پرسند که زبان تیغ چه میگوید؟ بگو از روی حال (قبضه) (ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم)

اگر پرسند که تیغ چند نوع است؟ بگوی هفت نوع:

١- تیغ جفا وآن تیغی باشد که بروی مومنان کشند.

٢- تیغ صفا: و آن تیغی باشد که بدان کسی را که مستحق کشتن شده باشد، بکشند.

٣- تیغ وفا: و آن تیغی باشد که به مدد برادر مومن برکشند و شرظالمی از سر وی دفع کنند.

٤- چهارم تیغ غزا: و آن اصل همه تیغ هاست که بدان کافر بی دین را نیست و نابود گردانند.

٥- تیغ جزا: و آن تیغی است که همیشه با خود دارد که اگر دشمنی قصد آن کند جزای آن به وی رساند.

٦- تیغ بها: و آن تیغی است که برای زینت با خود دارد و هرگز کار نفرماید غیر از طریق سنت.

٧- تیغ هوا: و آن چنان باشد که کسی تیغی می بندد و به هوای دل و آرزوی نفس خود، نه طریق سنت. و نه به طریق اجازت مردان.

آداب صاحب قبضه شمشیر

١- با طهارت باشد

٢- نام خدا را گیرد در وقت برداشتن.

٣- چون تیغ کشد بجنباند.

٤- تیغ بر گردن خود نهد یعنی نفس را لایق کشتن داند.

٥- بوسه بر قبضه تیغ زند.

٦- تا ضرورت نشود تیغ بر نکشد.

٧- چون از میان باز کند به حرمت در جای نهد.

٨- تیغ را برهنه نگذارد.»

(ص ٣٥٠- ٣٥١- ٣٥٢- ٣٥٣- فتوت نامه سلطانی)

«خوشحال ختک می گوید:

دا جهان په دوه توګه انتظام او قوام لري، په علم په توره، که توره نه وي علم بي قوت دي، قوت يي توره دي. د علم څښتن محتاج د توري څښتن دي، د توري

څښتن محتاج د علم څښتن دي، نښه څوان هغه دی چې دواړه توګه لري، په یو لاس کتاب په بل لاس توره.»

(ص ۳۶ دستار نامه تألیف خوشحال خان ختک)

«پس از ان یعقوب رو به حاجب کرد و گفت: آن عهد امیر المومنین بیار تا برایشان برخوانم. حاجب از کنار پیش آمد و بسته لطیف که از قصب مصری (پارچه سفید) در دست داشت به میان نهادهمه تعجب کردند که این چگونه فرمانی است. حاجب پارچه گشود. شمشیر یمانی و براق ودرخشان از آن بیرون کشید و آنرا بالای سر گرفت و کمی تکان داد.. و سپس آنرا پیش یعقوب نهاد.

مردمان بی هوش گشته و گفتند مگر به جانهای ما قصد دارد؟ اما یعقوب متوجه رنگ پریده گی آنان شده بود، به آرامی رو به آنان کرده و گفت: تیغ نه از آن آوردم که به جان کسی قصد دارم، اما شما شکایت کردید که یعقوب عهد امیرالمومنین ندارد، خواستم که بدانید که دارم....

یعقوب پرسید امیر المومنین را به بغداد این تیغ نه نشانده است؟ همه گفتند بلی.

یعقوب گفت: مرا بدین جایگاه نیز همین تیغ نشانده است، عهد من و امیر المومنین یکی است.»

(ص ۱۵۸- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها)

به ابو مسلم گفت:

«هم چنین این شمشیر جواهر نشان را چون هدیه یی برای شما فرستاده است. این شمشیر یک شمشیر باستانی است. و راز مهمی در آن نهفته است و هر کس آنرا حمل کند، بر دشمن غلبه خواهد کرد.»

«ابو مسلم دو مربته نگاهی به شمشیر افگند و آنرا ازنیام بیرون کشید و خیره به تیغه درخشنده آن نگاه کرد و گفت: «معلوم میشود که تیغه این شمشیر زهرآگین است. «ضحاک گفت: گمان می کنم چنین باشد زیر خانم «گلنار» گفت که هر کسی ضربتی از این شمشیر بخورد، فوری جان می سپارد، اگر چه زخم او خیلی ساده باشد.

ابو مسلم گفت: این شمشیر هدیه بسیار گرانبهایی است، دیگر چه میخواهی بگویی:؟...»

(ص ٤- ابومسلم خراسانی، تألیف جرجی زیدان)

شمشیر خدا

«... فعالیت خالد بن ولید در جنگ موته باعث آن گردید که رسول الله صلی الله علیه وسلم او را سیف الله (شمشیر خدا) لقب دهد، آنگاه که خلیفه بیرق هر امیر را برایش می سپرد، رو به خالد کرد و چنین گفت: پیامبر الهی را شنیدم که میگفت: نیکو بندهٔ ست خالد بن ولید او شمشیری از شمشیر های خداوند(ج) است که درمقابل کفار و منافقین از غلاف بیرون شده است.

یکی از قوماندانهای رومی در جنگ یرموک که (جورج) نام داشت د رخلال جنگ از خالد خواست که با وی ملاقات کند و زمانیکه خالد با وی روبرو شد، قوماندان چنین مخاطبش قرار داد.

ای خالد راست بگو، دروغ مگو، زیرا مرد آزاده دروغ نمیگوید، آیا به پیامبر تان شمشیری از آسمان نازل شده که آنرا به تو داد و تو آنرا به هر کس که حواله سازی به شکست وادارش می نمایی؟ خالد گفت: نه چنین نبوده است، آن مرد گفت: پس چرا به شمشیر خدا مسمی گردیدی؟ خالد گفت: خداوند(ج) پیامبرش را برما فرستاد، سپس گروهی بروی گرایید و آنچه را او گفت، تصدیق کردند وجماعتی از ما تکذیبش کردند و دروغگویش پنداشتند.... و من در زمره آنانی بودم که تکذیبش کردند، تا آنکه خداوند با نور هدایتش زوایایی تاریک دلهای ما را منور گردانید و به پیامبر (ص) بیعت نمودیم، پیامبر (ص) به حق من دعای نیک نمود و برایم گفت: تو شمشیری از شمشیر های خداوند(ج) هستی وهمان بود که به سیف الله یعنی شمشیر خدا ملقب گردیدم. فرمانده رومی گفت: اوبسوی چه چیز ما را فرا میخواند، خالد گفت: به پرستش خدای یکتا و به دین مقدس اسلام، رومی گفت، آیا برای کسیکه امروز بدین شما مشرف شود، ثوابی و پاداشی نظیر شما از آن برخوردار خواهد بود؟ خالد گفت: آری بلکه بیشتر، قاید رومی گفت: چگونه بیشتر در حالیکه شما قبل از وی ایمان آورده اید؟ خالد پاسخ داد: ما با پیامر الهی زنده گی کرده ایم و معاشرت نموده ایم و معجزات و براهین پیامبری او را عیناً شاهد بوده ایم. بناءً با آنکس که هر آنچه را از پیامبر دیده است، می بیند و آنچه را اواز زبان پیامبر (ص) شنیده است می شنود،

سزاوار است که بدون اعتراض و خیلی به آسانی مسلمان شود. و به دین الهی بگراید، و اما شما ای کسانیکه نه پیامبر را دیده اید و نه آنچه را که او دیده و شنیده است و بعد هم آنچه از نظر تان غایب است ایمان آورده اید بدون شک، پاداش شما بیشتر و بزرگتر است. بدین شرط که در پیدا و پنهان با خدا صادق باشد و نیات خود را خالص بگردانید.

با شنیدن این سخنان، قوماندان رومی در حالیکه اسبش در کنار اسپ خالد قرار داد، فریاد برآورد ، ای خالد اسلام را به من بیاموز و خالد به وی احکام اسلام را تعلیم داد و آن مسلمان شد و دو رکعت نماز ادا کردو به لشکر کفار جنگید و بالآخره به ارزوی مقدس خود نایل آمد و به جوار رحمت ایزدی پیوست.»

(ص ٦٦- ٨١- ٨٢- ٨٥- همسنگران پیامبر اسلام)

حضرت خالد (رض) در راه خدا مخلصانه شمشیر زد و در غزوات متعدد اشتراک داشته به ترویج دین اسلام و اخلاق نیک تلاش ورزید و زخم های مهلک برداشت، اینست که افسر رومی به مشاهده جوانمردانگی خالد مفتون و مسلمان می شود.

شمشیر دودمی

«... و شمشیر دودمی بروی جوشن بست.»

(ص ۳۸۷- ابومسلم نامه ابوطاهر طرطوسی)

به شمشیری اطلاق می شود که دو دم داشته باشد، یعنی هر دوطرف آن تیز باشد. در جنگهای زمان ابومسلم این نوع شمشیر و تبرزین ها بسیار مستعمل بوده است.

شنا

«یکی از مهم ترین عملیات ورزشی باستانی است که بعد از سنگ گرفتن انجام میشود. و آن بر چند گونه است:

۱- شنای دست و پا مقابل یادست جفت پا جفت که بیرون گود به طور انفرادی انجام می شود.

۲- شنا کرسی

۳- شنای دوشلاقه

٤- شنای پیچ (سه نوع اخیر الذکر داخل گود میباشد.»

(ص ۲٥٤- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

شناگری عیاران جوانمرد

«سیوطی در صفحه ۲٦۲ تاریخ الخلفا می نویسد:

جوانان جوانمرد دراثر تشویق معزالدوله درشناگری مهارت پیدا کردند که شناگر در حال شنا منقلی پر از آتش دردست می گرفت که در روی آن دیگی بود و به این وضع آنقدر به شنا ادامه می دادتا گوشت داخل دیگ پخته میشد.»

«در کتاب حکایه ابوالقاسم صفحه (۱۰۷) از آثار قرن چهارم نام سیزده گونه شنا برده شده است.

ابوالفضل بیهقی درتاریخ خود از ورزشکاران سلطان·مسعود غزنوی که نشانه رونق و رواج ورزشی در آن عصر است (ص ۱٤۹) می نویسد: «سلطان مسعود ریاضتها کردی، چون زورآزمودن و سنگ گران برداشتن و کشتی گرفتن و آنچه بدین ماند، این مورخ درباری هم چنین از زورمندی و علاقه مسعود به ورزش می نویسد:

به شکار رفتن تاختن... و پیش شیر تنها رفتن و چندان زور و قوه در دل داشت که اگر سلاح بر شیر زدی و کار گر نیامدی به مردی ومکابره شیر را بگرفتی و سپس بزودی بکشتی.»

(ص ۱٤۹- تاریخ بیهقی تألیف ابوالفضل بیهقی چاپ کابل)

شوالیه

«شوالیه Chevalier) شهسوار. اصولاً شوالیه گری آمیزه بود از سنتهای نظامی اقوام ژرمن با آداب و شعایر مسیحی و رسمهایی که از عالم اسلام و (آریانا) باستانی به اروپا راه یافته بود.

شوالیه گری در اواسط قرون وسطی به تدریج شکل گرفت و در قرنهای بعد در زنده گی اجتماعی، روابط سیاسی و زمینه های ذوقی و هنری اروپاییان تأثیر فراوان به جا گذاشت.

اصولاً شوالیه گری که برای تحکیم رژیم فیودالی بوجود آمده بود، شوالیه را موظف می ساخت در جنگ شجاع و به تعهدات فیودالی پای بند شده و از شرافت و ناموس زنان و ضعفا دفاع بلاشرط کند.

و قصد شوالیه خدمت به آرمان بزرگ شوالیه گری که ایثار جان و مال برای راحت دیگران و ناچیز شمردن مرگ در راه اجرای تعهدات اخلاقی و دینی است.

شوالیه های نیم تنه سفید، جبه یی سرخ رنگ و ردایی سیاه بر تن می کردند. سفید نشانه پاکی اخلاق، سرخ علامت آماده گی خون فشانی در راه خدا یا شرف و سیاه نشانه پذیرفتن مرگ توأم با وقار و متانت بود.

با گذشت قرنها شوالیه گری مراحل مختلفی را پیش سر گذاشت، اگر از نظر هنری، ذوقی و تمدنی ظرایف و لطایفی را ایجاد کرد، خشونت ها و ظلم و جورها نیز ببار آورد.

به عقیده برخی از مورخین کلیسا و زن دو عامل تعدیل کنند خشونتها به شمار میرفت. کلیسا تا اندازه یی زیادی توانست جنگ طلبی وخشونت شوالیه گری را به جنگهای صلیبی متوجه کند. پرستش مریم عذرا در تلطیف اخلاق شوالیه تأثیر داشت. و زنان در تحول جنگجویان به افرادی اصیل، شریف ونجیب بسیار موثر بودند. چرا که عشق به زن لازمه رسیدن به کمالات ادبی وبه جان خریدن خدمات پر رنجی بود که شوالیه عاشق پیشه بایستی از آن استقبال می کرد. تا مقبول بانوی دلخواه خود قرارمیگرفت.

ورود به جرگه شوالیه ها چون جوانمردان شرق اصول و قواعدی داشت که بعد از طی مراحل آن یک فرد به جرگه شوالیه ها پذیرفته می شد. و پس از اجرای مراسم خاص آن با گرفتن یک زوبین ویک کلاهٔ خود و یک اسب از کلیسا بیرون شده در ضیافتی که دوستانش ترتیب می دادند اشتراک کرده و منحیث یک شوالیه جوان به قصد خدمت به آرمان شوالیه گری در جامعه خویش به فعالیت می پرداخت.

(ص ٤- ٥ مقدمه آیین جوانمردی نوشته هانری کربن وترجمه احسان نراقی)

شوالیه های پرستشگاه (Temoliers)

«پرستشگاهیان یا شوالیه ها پرستشگاه عنوان چند فرقه دینی و نظامی است که در قرون وسطی ودر جریان جنگهای صلیبی تشکیل شدند. و در طی چند قرن درتاریخ مغرب زمین نقش دینی، اجتماعی، و نظامی را ایفا کردند، پرستشگاهیان دراصل گروهی اندک بودند که برای خدمات جوانمردانه و به منظور پشتیبانی نظامی از زایران مسیحی که راهی اورشلیم می شدند و با یورشها وتجاوز غیر مسیحیان روبرو می شدند و نیز به جهت یاری به بیماران، بیچاره گان و تیهدستان گرد هم می آمدند. اما با یکجا شدن گروه های دیگر به هوسهای دنیوی الوده گردیده و به تدریج مضمحل و متلاشی می شوند.

(ص ٤و ٥ مقدمه کتاب آیین جوانمردی از هانری کربن)

شوالیه شمشیر

«به کسی گفته می شد که به پاداش جانفشانی در جنگ، به این عنوان مفتخر می گردید.

(ص ٤ مقدمه کتاب آیین جوانمردی از هانری کربن)

شوالیه گرمابه

«وقتی شوالیه را پس از آموزشهای مورد نیاز شوالیه گری می خواستند به جرگه شوالیه ها داخل نمایند، نخست به استحمام، جسم وروح خود را طاهر می کردند و به این سبب به او شوالیه گرمابه می گفتند.»

(ص ٤- مقدمه کتاب ایین جوانمردی ازهانری کربن)

شهامت

«دلاوری، شجاعت، حوصله و بردباری در سختی ها، مقاومت در مصیبت ها.»

شه حوان

این اصطلاح در بین مردم کندهار وارزگان معمول بوده و مراد از آن (جوانمرد) است، برای اینکه این اصطلاح بیشتر مورد تحقیق قرار گرفته باشد، ازنوشته برادر عبدالاحد مظلوم که یکی از مجاهدین جوانمردان بنام کندهار است اقتباس می نمایم:

په کندهار کي ښه ځوان کلمه د ځوانانو حتي د ټولو خلکو په مينځ کي رواج لري اود کندهار خلک دا کلمه د هغه چا په باره کي چه په سخا، ميلمه پالنه، شجاعت، غيرت، اونورو ښوخويونو کې ئي نوم وړي وي استعمالوي.

د ښه ځوان نوم چه د دو کلمو چه (ښه - ځوان) څخه مينځ ته راغلي دي (ښه) داسي څيزدي چي د بدو ضد او د نيکو صفاتو مجموعه ده او (ځوان) د انسان د عمر هغه وخت دي چې په ژوند کې تر هغه خواږه او حاصل خيزه وخت نلري، خو په کندهار کې دا نوم نه يوازې دا چې د ځوانانو د پاره نه استعماليږي ، بلکه د چا په نسب او منصب پوري هم اړ نلري. اواصلاً دغه نوم د سخاوت، غيرت، ميړاني، او پيرزويني سمبول دي. ښه ځوان هغه چاته وائي چي خاکساره، سخي، غښتلي، ميلمه پاله، د کونډو او يتيمانو او ميعيوبينو او بي وزلو سره د کمک په خاطر ئي خپل ژوند وقف کړي او د ستر ځوان ئي د عام او خاص پر مخ غوړولي وي. په وعده، پاک دامني، توره، شجاعت، ميړانه او خدمت ګاري کي ممتاز وي ورته خلک (ښه ځوان) وائي، ولو که سپين ږيري هم وي.

په کندهار کښي داسي اشخاص هم شته چي د خلکو په خدمت او سخاوت او نيکو اخلاقو خاوندان او د ژوند تر پايه پوري تل به ئي په ډير پراخه تندي د بي وزلانو د خدمت اودعامو خاص پرمخ باندي به ئي د ستر ځوان غوړولي او ښکاره مثالونه دي او د کندهار نر او ښځي د دوي سخاوت ميړاني ته سر ټيټ کړيدي. نو ددي څخه دا معلومه ده چه ښه ځواني دا نده چي سړي يو او بل ډول لنګي تړيو کوږ وږ ځي، کله ويښتان يو ډول جوړوي او کله ئي بل ډول، او خلکو ته آزار ورکوي، او د مظلوم حق پايمالوي، بلکه ښه ځواني په حقيقت کي داسي يو لقب دي چې د اسلام لوي سپه سالار حضرت سخي شاه مردان علي (ک) ته د سرور کاينات حضرت محمد (ص) لخوا اعطا شوي.

(ص اول و دوم مقاله برادر ښه ځوان عبدالاحد مظلوم کندهاري)

شهدا:

«آنانیکه اکرام کرده شده اند چهار فرقه اند عبارت اند از:

۱- نبیین

۲- صدیقین

۳- شهدا

٤- صالحین

(قرآنکریم مترجم شاه ولی الله محدث دهلوی، سوره فاتحه)

شهسوار

«سوار دلاور وچالاک ودلیر وماهر را گویند. نویسنده معروف اسپانوی نوشته است: «قبل از داخل شدن سواران عرب به اروپای جنوبی غربیان به سوار کاری (شهسواری) و به آداب شجاعت به کلی آشنا نبودند.

باشنده گان غرب مخصوصاً شاعران اسپانوی از آداب عربی بسیار مستفید شده اند، به ادب غرب، شهسواری، شجاعت، مجاز و استعاره، و سبک عالی نوشتن مضامین از راه ادب عربی نفوذ کرده است.»

(ص ۹۹- اسلامی تهذیب او تمدن، تألیف داکتر مصطفی سباعی، ترجمه مولوی زاهدی احمدزی)

شهید

«شهیدان آغازگر حرکت وتلاش و رهیدن از ظلم و زور و استبداد هستند، آنان مشعل آزادی و عدالت را بر افروختند. شهیدان با مرگ سرخ خویش درس آزادی، ایثار و فداکاری و جوانمردی را به انسانها اموختند. آنها دلیرانه جان دادند و شهادت را بر سکوت و سازش با دشمنان برتری دادند.

آن ابر مردان قهرمان تاریخ همه ای شان رخ در خاک کشیده اند و ما تنهاییم. آری وطن عزیز ما را از تسلط انگلیسها و روسها آزاد ساختند.

اکنون نمیدانیم که از کجا ابرمردان دیگر پیدا شوند تا وطن ما را از پنجه آهنین امپریالیزم سیاه ثروتمند آزاد سازند تا ما برای ابد دعا گوی ایشان باشیم.

شهید ابر مرد علامه عطاءالله فیضانی پدر جوانمردان افغانستان

بدون شک علامه عطاءالله فیضانی علم بردار نهضت اسلامی در افغانستان معاصر بود، او بود که به بیداری مسلمانان هم وطن اغاز کرد و درد های اجتماعی مردم را با واقع بینی خاص بازگو کرد و نهضت او هم فکری بود و هم اجتماعی و او میخواست یک رستاخیز عظیمی در اندیشه وعمل مسلمانان بوجودآورد و هم در نظامات زنده گی آنها. برای اینکه بهتر و عمیق تر این مرد مردانه را بشناسیم از کتاب معرفی نامه علامه فیضانی) نوشته برادر عزیز عیار که از جوانمردان معروف کابل زمین است و در بازسازی مکتب جوانمردی معاصر افغانستان خدمات بس ارجمندی را به انجام رسانیده مختصر ساخته درج این دایرۀ المعارف جوانمردی (فتوت) می نماییم:

«۱- علامه فیضانی از پر کارترین علما ونویسنده گان مذهبی بود.

۲- بعد از شیخ سعدالدین انصاری بزرگترین روحانی بود، مفسر موثر و محدث بزرگ موسس سالمترین مکتب جریان انقلابی، در فقه در خشانترین چهره و چیره دست ترین محقق و مدقق در فکر، روشنگرترین شخصیت نه به شرق وطن را فروخت و نه به غرب تن (خود) را خلاصه از جانبی چیزی نیندوخت.

۳- علامه فیضانی مخالف تاریکی فکری بلکه مخالف بیسوادی بود.

٤- علامه فیضانی عملاً نه تنها به تعلیم، بلکه بیشتر به تربیه ارادتمندان توجه عمیق داشت.

۵- علامه فیضانی اگر چه علامه شریعت بود به اهل طریقت بسیار نزدیک بود.

٦- علامه فیضانی زبان پرستی را به زباله دان تاریخ افگنده بود.

۷- علامه فیضانی حاضر جواب و گاه گاهی شعر هم می گفت.

۸- علامه فیضانی عیار وار کارها های خود و دیگران را هم به انجام می رسانید.

۹- علامه فیضانی از مداحی راست و دروغ خوشحال نمی شد.

۱۰- علامه فیضانی سفر های به خارج کرده مگر هجرت نکرد و ماندن در کشور را بر مهاجرت ترجیح داد.

(لایق شأن تو القابی که بنویسم کجاست

جان من جانان من، بادار من، مولای من)

۱۱- علامه فیضانی خط مشی سیاسی روشن داشت.

۱۲- علامه فیضانی از رژیم های حکومتی خلافت را ترجیح میداد، بنابر آنکه خلافت از اسلام است و سلطنت قبل از اسلام بود.

۱۳- علامه فیضانی در کنار مسجد پل خشتی کتابخانه یی باز کرد که درب فیض آن به همه ای علاقمندان مطالعه کتاب کشوده بدون امتیاز غنی و فقیر و گدا وشاه، شهری و روستایی استفاده می کردند.

۱٤- علامه فیضانی مرد مردانه بود اگر چه ارتجاع برای منحرف کردن وی از صراط مستقیم، هزار و یک وعده و وعید وتطمیع و تهدید به کار برد آن « چهره درخشان» برجسته و کبیر از آن «سمبول» های نبود که تسلیم شود.

۱۵- علامه فیضانی بیشترین مشکلات ضدانقلابی را از جانب عمال اجانب شرق و غرب یعنی خاندان محمدزایی دید.

۱٦- علامه فیضانی پدر جوانمردان معاصر افغانستان محسوب می شود.

۱۷- علامه فیضانی در زمان زمام داری خاندان محمدزایی هفت بار به زندان رفت و در آخرین رفتن بیست و چند هزار چوب خورد، در زندان دندانهای مبارک را شهید کردند، ریش و موی های مبارک را کندند و بیست و چند روز اعتصاب غذایی کرد، محکوم به حبس ابد شد و بالآخره غلامان حلقه به گوش و گوش به فرمان شوروی آزاد مرد اسیر را به جرم مداومت و مقاومت و مقابله علیه استبداد شهید و فقید کردند.

۱۸- علامه فیضانی جوانمرد هنگام اعدام، خوشبخت و خوشوقت بوده که وی را به «دین» سرخ می کردند نه چون بی دینان شرق به خجالت.»

«تاکی ناجوانمردی با جوانمردان تا روزی ادامه پیدا کند که عزیز از کشور خارج شود و یادی از روحانی ترین مجاهد بکند و حق شناسی ای بنماید و اگر وی نمی بود آن همه فر اسلامی و انقلابی فراموش میشد.»

(ص ۱- ۱۱٤ معرفی نامه علامه فیضانی نوشته عزیز عیار)

شهیدان بستونر

شهید مولانا عبدالعزیز نورستانی که یکی ازعلمای جید و جوانمرد بود دایم برای رسانیدن خیر به دیگران معروف و سالها بخاطر آسوده گی و نگهداشتن آبرو و عزت مردم مستضعف تلاش می کرد. او شخص بخشنده و مهمان نواز و به پناه آورنده های کمک و در حل مشک آنها کوشش و با عزت و آبرومندانه بخانه و روستاهای ایشان واپس در فضای صلح و امنیت باز میگردانید.

وقتی میخواست با یگانه فرزند جوان و نیکومنش اش شهید عبدالرزاق از طریق کوتل خچک به نورستان غربی رود در ناحیه (بستونر کوردر) بدون جرم و گناهی از طرف یکدسته از معاندین مظلومانه و نا جوانمردانه هر دوی آنها به شهادت میرسند.

پدر و فرزند که دایم در خدمت بیچاره گان و ستم دیده ها می بودند، پاکدامن و از حرام و مردم آزاری دوری می جستند و هرکه پاکدامن و پاکیزه روزگار گذرانید وچشم ودست خود را از نادیدنی ها وناکردنی ها نگهدارد

جوانمرد بود از جانبی آنها همیشه در طلب علم و اشاعه توحید و سنت ساعی و از جمیع آرزو های نفس بریده بودند از آنست که آنها صاحب فتوت (جوانمردی) بوده اند و به سوی خدا حرکت ودر راه خدا عمل می کردند. و الله تعالی آنها را به درجه عالیتر که همانا شهادت بود نیز نایل میکند. و همه مردم منطقه معترفند که سحرگاهان و شام ها در جایی که آنها به شهادت رسیده و بعد با کارد ظالمانه گردن بریده می شوند آذان شنیده می شود و همگی یقین دارند که ایشان به درجه اولیاءالله رسیده بودند.

و به گفته شاه ولی الله دهلوی آنانیکه اکرام کرده شده اند چهار فرقه اند: نبیین، صدقین، صالحین، شهدا (قرآنکریم سوره فاتحه)

خداوند(ج) هر چهار فرقه را غریق رحمت خود کرده و ظالم را به عذاب دردناک گرفتار نماید.

شهادت این پدر و فرزند در زمان خود یک واقعه تکان دهنده بود مردم نورستان را مدتها سوگوار و بالآخره به کمک اکثریت مردم و حکومت جنایت کاران گرفتار و به زندان لعنت افتاده و نابود می شوند. (الله اکبر)

شیبان بن سلمه خارجی

«... با ابومسلم خراسانی در جنگهای با نصر بن سیار همنوا و همکار بود، در سنه (۱۳۰هـ- ۷٤۷م) با مردم سیستان همدست شده بر ضد عبدالله بن معاویه حکمران سیستان خروج کرد و در این جنگ کشته شد.»

(ص ۲۸- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها)

شیخ جوانمردان

«شیخ در لغت پیر را گویند و در اصطلاح اهل فتوت (جوانمردی) شیخ کسی را گویند که خود کامل (دانا) باشد و تواند که دیگری را به کمال رساند. و به شرایط و ارکان شیخی دانان باشد. چون شیخ کامل شیه عبدالجبار بن صالح بغدادی (وفات ۵۸۳هـ) که ناصر الدین الله خلیفه عباسی بدست او شلوار فتوت پوشید و در سلک جوانمردان در آمد. شیخ عبدالجبار در علم فتوت کامل بود. در آن زمان همهٔ جوانمردان جهان اسلام به دانش و فتوت او اعتماد داشتند و آنرا رهبر ورهنمای راه فتوت خود میدانستند و فتوای او مورد قبول دستگاه خلافت عباسی بود و در اهم امور از وی اشاره میخواستند.»

شرایط شیخی بیست است:

۱- شیخ باید دارای اعتقاد پاک یعنی موحدباشد.

۲- عالم دین باشد و از فتوت نیز بهره مند باشد یا مرد روشنفکر تحصیل کرده و متقی باشد.

۳- عامل باشد

٤- سخی وجوانمرد باشد.

٥- شجاع ودلیر بود

٦- عفیف و پاکدامن بود.

۷- عالی همت بود.

۸- مشفق و مهربان باشد.

٩- حلیم وبرده بار بود.

١٠- صاحب عفو بود.

١١- خوش خلق بود.

١٢- ایثار گر بود.

١٣- کریم بود.

١٤- متوکل باشد.

١٥- صاحب اسناد وتسلیم بود.

١٦- ثابت قدم بود.

١٧- باوقار باید باشد.

١٨- مودب باشد.

١٩- با همت باشد.

٢٠- خدمت مرشد وشیخ کرده باشد.

(ص ٦٥- فتوت نامه سلطانی)

شیخ القرآن مولینا محمد طاهر پنجپیری

«یکی از علمای نامدار و جوانمرد صوبه سرحد ومدت چهل سال عمر عزیز خود را تنها در تعلیم وتعلم طالب العلمان درمدرسه ناحیه پنج پیر سپری و صدها عالم موحد به عالم اسلام عرضه داشته اند.

خدمات این نابغه دوران در اشاعه توحید و سنت در جامعه شرک زده بینظیر بوده و می توانیم بگوییم که این دانشمند جوانمرد (مجدد) عصرش بوده است.

شیخ القرآن شخصیت بوده متزلزل ناپذیر، او با هزاران عوامل ترس و جهل که خطری از همه سو او را احاطه کرده بود دلیرانه مبارزه می کرد و خود را پنهان نساخت. بگونه یی دیگر هم نشان نداد و به کرنش و تملق و تسلیم دست نزد. و با ارباب و حاکم زورمند نساخته و به هیچگونه بیماری اجتماعی وقت تن در نداده و به اتکای خداوند یگانه در صراط مستقیم توحید پا برجا و با آثار شرک به مبارزه آشتی ناپذیر خویش ادامه داد، او یک انسان موحد و آزاد ومستقل و دلیر بود.

جانشین وی پسر نامدارش فضیلت مآب مولینا محمد طیب است. او هم چون پدرگرامی اش جوانمردانه به تربیت علمای دینی مصروف است. وی از زمره علمای با تدبیر و سیاستمدار حق بین بوده و چون علمای دیگر ملعبه حکمرانان فاسد وقت نشده صاحب نظریات جامع و وسیع ومستقل و بیطرف است و باید گفت که او یک عالم جامع الکمالات و جامع الجمالات وجوانمرد است. و از الله تعالی برای والد مبارکش مغفرت و برای خودش نصرت و طول عمر تمنا داریم آمین.

شیران

«فردا با شمشیر و سپر بیا تا با هم مصاف دهیم و شیر وموش را از هم جدا سازیم.»

«مشهور است که کاکه ها هنگام آمدن سر تیمور دیورند نماینده برطانوی ای معاهده تجزیه خاک افغانستان باز کاکه های غازی گرد امیر عبدالرحمن

خان را در چهلستون گرفتند و یکی از آنها قدراست ایستاده گفت: قراریکه می شنوم این فرنگی ناپاک باز به کابل آمده، آبهای شیرین و کوه های خدادا ما را به پول بخرد، اگر چنین باشد تفنگ بده تا سرلات کلان را از هندوستان بیاوریم.

این داستانها شمهٔ از کار های فراموش ناشدین کاکه های کابل می باشد،این دلاوران دارای اوصاف، شجاعت، راستی، مردم داری، سخاوت و فداکاری و دارای جرئت اخلاقی بودند. از اظهار حقیقت نمی ترسیدند آنچه که بر دل داشتند بزبان می آوردند. درگذشته هزاران نفر از این عزیان جوانمرد جامهای شهادت را نوشیدند و در راه دفاع از خاک و ناموس هموطن حیات خود را دریغ نکردند و درهنگام آرامی از کمک و مساعدت مردمان غریب و فقیر از هیچگونه سخاوت روگردان نبودند. و شیران بودند که از وطن خود دلیرانه حراست کردند.»

(مجله لمر ص ۲۱- شماره چهارم، ۱۳۵۱)

شیربچه

«کاکه های کابل زمین همدیگر را در مکالمه (شیربچه) خطاب می کردند.»

(ص۲۱ – عیاران و کاکه های خراسان، تألیف حیدر یقین.)

شیر خدا

«یکی از القاب امیر المومنین حضرت علی (ک) است.»

سر کوهی بلند فریاد کردم علی شیر خدا را یاد کردم

شیرزن

«وقتی ابومسلم در بند طاهر نصر سیاربود، مجلس افروز سمرقندی یکی از عیاران وی او را از آن بند نجات میدهد. چنانچه درابومسلم نامه آمده است: ابومسلم گفت: خدای عزوجل مرا خلاصی داد. اما سبب این شیر زن مردانه و محب آل یاسین شده است. و همه شرح حال مجلس افروز را به ظهور رسانید، ابوسهیل بر مجلس افروز سمرقندی دعا کرد و گفت: ما همیشه شاکر نعمت او بوده ایم، اکنون یکبارگی همه را شاد و همه محبان را معتقد و مولای خود گردانیدند و تا زنده ایم مطیع او خواهیم بود، زیرا آنچه که او کرده است هیچکس را مقدور نیست.»

(ص ۱۵۲ ابومسلم نامه ابوطاهر طرطوسی)

علی وافی درکتاب خود بنام (زنده باد ازادی) که در مورد فعالیت های آزادیخواهانه مردم الجزایر نوشته و در صفحه (۱۵٦) آن در باره یک زن الجزایری می نویسد:

«این شیرزن تربیت شده مکتب انقلابی اسلام بود، انقلاب علیه استعمار، انقلاب برای مبارزه با ظلم وستم چون او صدها تن دیگر نیز بودند، آنها که درس انقلاب خوانده و تا آخرین لحظه برای بدست آوردن آزادی به نبرد پرداختند واین نتیجه (۱۳۰) سال کشمکش و مبارزه با دشمن اشغالگر بود.»

CamScanner

آری تاریخ در دل خود کارنامه بسا شیر زنان آزاده که در عصر خود مایه افتخار بودند ثبت کرده است ونباید به زنان به دیده کم نگریسته انها را خوار ساخت.»

شیرشاه سوری

«شیر افغان، مرد میدان شیرشاه سوری که نام اصلی شان فریدخان بود، درهندوستان در زمان پادشاهی بهلول لودی بدنیا آمد، اوبعد از انکه شیر را می کشد بنام شیر خان معروف می شود و روزیکه از همایون مغلی تخت دهلی را تصاحب می کند بنام شیرشاه سوری درتاریخ شرق ثبت شده و پنجسال با عدل و انصاف حکومت کرده در تمام نیم قاره هند داد جوانمردی داد و این شاه با خصوصیات و اخلاق جوانمردی که داشت محبوب دلهای مردم هند و دشمن ستمگران ناجوانمرد بوده است.»

(ص ٤٨- البوم سوبری لوگ، چاپ لاهور)

شیرلباده

«اما طولی نکشید که لیث بن علی به سیستان وارد شد و پس از نبردی مختصر شهر را بگرفت و طاهر و برادرانش مجبور به فرار شدند و این لیث بن علی آنروز لباده سرخ پوشیده بود و به همین سبب او را (شیر لباده) نام کردند.»

(ص ۲۷۹ تاریخ سیستان)

شیر مردان

آه غزنی آن حریم علم وفن

مرغزار شیر مردان کهن

(اقبال)

شیر مردی

«در فرهنگ لغات و اصطلاحات عامیه افغانستان (شیر) را به معنی (شجاعت) اورده و شیرمردی مرادف عیاری چنانکه در جواب خلیفه یعقوب لیث نوشت:

«این پادشاهی، خزانه ها و خواسته ها از راه عیاری و شیرمردی بدست آورده ام، نه از پدر میراث یافته ام و نه از جانب تو دارم.»

(۱- کتاب یعقوب لیث از باستانی پاریزی)

(۲- سیاست نامه نظام الملک)

شیطان

«همان شخصیت کاذب ناجوانمرد که نامش شیطان است، شیطان صفتی است از ماده شطنت و معنایش دور از حق و دور از زحمت و فرو رفته در تاریکی است. وهر چیز دور از حق که دیگران را نیز دور از حق می گرداند. شیطان می توان نامید چه ازجن باشد و چه از انس و چه از صفات نکوهیده باشد مانند حسد وغضب که انسانرا تحریک میکند که دور از حق کار کند.

جمع شیطان، شیاطین، موجوداتی هستند که صفاتشان دور از حق بودن است که مانند آهن ربا انسانها را بسوی خطر می کشند و تا غفلتی روی دهد او را می ربایند و در نتیجه با خصلت ناجوانمردانه خود انسانرا دور از حق می سازند و پایان کار شان با همه ای ناجوانمردان به جهنم سوزان است.»

(ص ۱۰۱ و ۱۵۲ ترجمه تفسیر فی ظلال القرآن تألیف سیدقطب.)

ص

صاحب

«ملازم، معاشر، یار، دوست، مالک، اصحاب و صاحبه» (فرهنگ عمید)

«واژه که هندیان استعمار زده از سرچاپلوسی برای خطاب به افراد انگلیس به کار می بردند.»

«پیام آمد از انگلیس جری

به دولت که باید تو را چاره ای

بیفتاد دولت به جوش و خروش

پی امر (صاحب) گماریده هوش»

(حماسه فتحنامه نایبی اثر طبع منتخب السادات یغمایی) همچنان صاحب به استادفتوت نیز گویند.

صاحب اسناد

«کسی است که زنده گی او ظاهراً و باطناً یکی است. شهرت به علم ودانش دارد و رفتار و خلق و منش او جلب اعتماد دیگران کند. سلسله انتساب او تا پیامبر رسد. در باره چنین کسی مراسم صاحب اسناد به عمل می آید.

برای دیگرانی که این ضمانتها وجود ندارد، فتوتشان پذیرفته نیست. مهم در این مرحله اثبات سلسله مراتب پیوستگی به شیوخ و افراد در صدر است.»

(فتوت نامه نجم الدین زرکوب به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

صاحب اعتقاد و محبت

«کسی است که از روی عشق و علاقه و شناختی که از نزدیک در باره یکی از فتیان به دست می آورد، مرید او می شود و همهٔ خصایل جوانمردان را در او می یابد و به توسط او به جرگه جوانمردان در می آید.»

(همان کتاب)

صاحب اقبال وحمایت

«کسی است که به دنبال حمایت خود از جانب شیخی یا قطبی است. انگیزه او می تواند ارادتی باشد که نسبت به آن شخص در او پیدا شده است و حمایتی است که شیخ یا شهزاده یا خلیفه از او خواهد نمود، مانند فتوت در باری خلیفه ناصرالدین الله»

(همان کتاب)

صاحب تبرگران

«منظور از ابومسلم خراسانی است که دارای تبری بوده است که قرار روایات افسانوی وزن آن سی من بوده است.»

«اما چون فضل خادم بدانست که جوانمرد صاحب تبرگران است زود دست و پای، بوسه داد و آفرین و دعا گفت.»

(ابومسلم نامه طاهر طرطوسی)

صاحب الدعوت

«مراد از ابومسلم خراسانی است که به امام ابراهیم عباسی در خراسان و ماوراءالنهر و آذربایجان، برای واژگونی خلافت امویان مردم را دعوتمی کرد و بالآخره توانست توده های عظیم ناراض را بسیج نموده علیه والی خراسان به جنگ می پردازد که در نتیجه خراسان و عراق را تسخیر و آخرین خلیفه اموی را سرنگون و ابوالعباس را به مسند خلافت می نشاند و خود نیز پس از اندک زمان از دست برادر منصور دوانقی به غدر کشته می شود.»

«استادخردک در واقعه دید که پدرش از برابرش پیدا شد، خردک بر پدر سلام کرد، پدر جواب داد گفت: ای فرزند پریشان مباش این جوانی که بتو تبر فرموده است.(صاحب الدعوت) خاندان است و هر چه او می گوید چنان کن که او به این تبر فرموده روی زمین را از مروانیان پاک گرداند...»

(ص -٤٠- ابومسلم نامه طاهر طرطوسی)

صاحب دل

«دلیر، عارف خدا شناس»

(فرهنگ عمید)

صاحب الزنج

«رهبر غلامان سیاه پوست علی بصری (صاحب الزنج) است که در زمان یعقوب لیث او نیز علیه بغداد شوریده بود. وقتی یعقوب لیث دراثر یک توطئه از لشکر خلیفه بغداد شکست خورد رهبر غلام های سیاه پوستان به وی یک نامه نوشت واعلام کرد که در حمله مجدد بغداد با یعقوب لیث به کمک و مساعدت حاضر است. یعقوب لیث به منشی خود دستور داد تا در جوابش این آیه از قرآن مجید را بنویسد: (بگو: ای کافران، پرستش نمی کنم آنچه شما می پرستید. و نه شما پرستش می کنید آنچه من می پرستم. و نه من پرستش خواهم کرد آنچه می پرستید، و نه شما پرستش خواهید کرد آنچه من می پرستم. شما را دین شماست و مرا دین من است.) سوره الکافرون.

و در خواست صاحب الزنج را مسترد می نماید.»

(کتاب یعقوب لیث از باستانی پاریزی)

صاحب سر

«حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم خذیفه (رض) را «صاحب سر» نامیده بود و بسیار راز های که میان نبی (ع) و او موجود بود تا دم مرگ حفظ کرده بود.

(الرحیق المختوم مبارکپوری)

صاحب ضرورت

«کسی است که از روی ضرورت نیاز و به منظور جلب منفعت یا دفع ضرری به جرگه فتیان (جوانمردان) داخل می شود.»

(ص ۷۳- فتوت نامه نجم الدین زرکوب تبریزی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

صاحب فتوت

«صاحب فتوت بسوی خدا حرکت و در راه خدا عمل می کند «لله و فی الله) . کسی چون ابراهیم (ع) از سوی خدا مأمور است که مردم را بسوی او هدایت و ارشاد کند و خودش مراحل ساده را از فتوت آغاز می کند به مرحلهٔ عالی که همانا حق الیقین است واصل می گردد.»

(ص ۲۷- فتوت نامه عبدالرزاق به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

صاحب فقر

«فقر برای جوانمردان مایه افتخار است، و کسانیکه به یکی از جوامع فتیان می پیوندد، خود را منتسب به اهل فقر می خواندند.

(ص ۲۵۸- تاریخ و فرهنگ زور خانه)

چنانکه سمک عیار، بار ها می گوید: «من مرد نا داشتم.» عیاران و جوانمردان مال دنیا را جمع نکرده آنرا برای محتاجان بذل می نمایند. جمع آوری ثروت در

نزد یک شخص که آن هم باعث عیاشی و فساد اخلاقی آن می شود مردود می دانند، هرچه بدست آورند با یاران و درویشان و یتیمان و ناداشتها در میان می گذارند.»

صاحب یاسین (رجل مومن زمان عیسی (ع))

«روایت است که یکی از جوانمردان وقت را بنام حبیب نجار یا صاحب یاسین می خوانند و در اصل پیشه بافنده گی داشت و تکه های ابریشمی را می بافت. و در نزدیکی شهر در غاری عبادت خدای بزرگ را می کرد، وقتی قصه پیامبران را شنید به دوش به شهر امد و گفت: ای قوم من متابعت کنید رسولان را، پیروی کنید کسی را که نمی طلبد از شما هیچ.مزدی و ایشان راه یافتگان اند و چیست مرا که عبادت نه کنم معبودی را که بیافرینند مرا و بسوی وی باز گردانیده خواهید شد. آیا به جز وی خدایی گیرم، اگر بخواهد خدایتعالی درحق من، زیانی و دفع نکند از من شفاعت ایشان چیزی را و از ایشان خلاص نکنند مرا هر آیینه من آنگاه در گمراهی ظاهر باشم، هر آیینه من ایمان آوردم به پروردگار شما پس شما بشنوید از من گفته شد او را در آیی به بهشت گفت ای کاش قوم من بدانند که به چه چیز بیامرزید مرا، پروردگار من و ساخت مرا از عزت مندان.»

(تفسیر روح البیان سوره یاسین)

صالح

«نیک، نیکو کار» (فرهنگ عمید)

صالح بن نصر بستی

«صالح بن نصر برادر عشان شهید بعد از آنکه احمد قولی متواری شد مردم صالح بن نصر را به پیشوایی برگزیدند و همه دسته های سیاسی شهر به او کمک کردند و مردم بسیار با او جمع شدند و یعقوب بن لیث و عیاران سیستان او را قوت کردند. بست بدست صالح بن نصر افتاد و صالح مقام سرهنگی بست را به یعقوب لیث داد، و در سال ۲۳۹ هجری زرنج مرکز سیستانرا گرفت ولی بعداً عیاران سیستان نظر به شیوه پول دوستی او با وی از در مخالفت آمده او را از زرنج کشیدند و با درهم بن نصر بیعت کردند. بعد درهم بن نصر را گرفتار و مردم سیستان با یعقوب لیث بیعت کردند.

(ص ۱۸ و ۱۹ سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها)

«صالح مرد پهلوان و یکه تاز بود چنانچه خود گفته است:

منم صالح نصر بستی، سرآمد عیاران و پهلوانان روزگار، یکه تاز میدان نبرد، هر کس از شما مرد جنگ است به میدان بیاید و ضرب شصت و شمشیر فرزندان رستم دستان را ببیند.»

(ص ۷۹- نبرد پهلوانان، نوشته کاظم کاظمینی)

صالحین

«شاه ولی الله دهلوی گوید:

آنانیکه اکرام کرده شده اند چهار فرقه هستند:

۱- نبیین،

۲- صدیقین

۳- شهدا

٤- صالحین

(قرآن کریم سوره فاتحه)

صبر

«صبر از جمله هفتاد ودو اصل جوانمردی است و خداوند کریم می فرماید: (ای کسانیکه ایمان آورده اید در پیشرفت کار خود صبر و مقاومت پیشه کنید و به ذکر خداوند(ج) و نماز توصل جویید که خدا یاور بردباران است.»

(سوره البقره آیه ۱۵۱)

« از انس (رض) روایت است که گفت: شنیدم که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم می گفت: که خداوند فرمود: وقتیکه بیازمایم بنده خود را به دو دوستش و صبر کند به عوض آن ها برایش جنت را می دهم(به روایت بخاری) مقصد از دو دوست دو چشم آن است.

برای یک داعی جوانمرد در راه خدا ایجاب میکند که در برابر تکالیف بردبار بوده، اگر در این راه به او نعمتی دست می دهد و یا به او مصیبتی می رسد بر او شکر لازم است، زیرا در شکر ثبات نهفته است و شکران خداوند سبب ازدیاد نعمت میگردد، از همین جاست که شکر مستلزم صبر بوده و شکر باعث ثبات است.

امام احمد (رح) می گوید صبر نود مرتبه درقرآنکریم یاددهانی گردیده است.»

(از رساله ایمان و شکیبایی و شکر، مترجم ع. عشرتی)

«در وجود انسان دو نوع برده باری است که هر دو نیک و شایسته است.

۱- صبریکه در آن چیزیکه مورد پسند نه آید.

۲- صبرینکه در ان چیزیکه مورد پسند واقع شود.

زیرا که ناخواسته است و به آن تحمل و برده باری رو کرده است، چرا که دل شجاع دارد و از پاک دلها است و اگر خواسته است و در صبر و شکیبایی تحمل کرده باشد، در آنصورت مومن است و ایمان راسخ دارد.»

(از کتاب نهج البلاغه)

«یکی از مفاهیم صبر آنست که نباید از عجله کار بگیرد و از نتایج مساعی خود شتابان نباشد و از گذشت اوقات همت خود را از دست نداده باشد، مفهوم صبر عبارت ازاینکه انسان ضعف اراده و قلت تصمیم نباشد ودارای وصفی باشد که راهی را که در پیش گرفته به آن ثبات نشان داده بتواند.

مفهوم روحی صبر آنست که در برابر حوادثو دشواری ها و زحمات مردانه وار مبارزه کند.

(ص ١٣٤- و ٢٢٠- نهضت و منسوبین آن. تألیف امام ابوالاعلی مودودی، ترجمه کلیم الله متین)

«نه تنها در راه خدا بلکه در هر راهی که مجاهده می شود بدون صبر ممکن پذیر نمی تواند، صبر دارای جوانب مختلف است:

۱- خود داری و اجتناب از عجله

۲- در هر راهیکه مبارزه می شود باید در برابر دشواریها، مخالفت ها وقیام ها از حوصله و ثبات کار گرفت و نباید عقب نشینی کرد.

۳- اگر نتیجه عاجل به دست نیاید شکست نباید خورد و مساعی را پیوسته ادامه باید داد.

٤- در راه نیل به هدف ازخطرات ونقصانات هراس نباید داشت و در هنگام طمع نباید لغزش کرد.»

(ص ۱۳۵- نهضت و منسوبین، تألیف امام ابوالاعلی مودودی)

از یکی پرسیدند که فرق میان جوانمردی و ناجوانمرد چیست؟ گفت:

«در اصل صبر بمعنی تحمل و برداشت است. زیرا خداوند(ج) گناه و گستاخی بنده گان خود را برداشت می کند و در انتقام گرفتن عجله نمی کند. به همین مناسبت یک نام آن (صبور) است و اکثر علما بر این متفق اند که هر گاه الله (ج) اراده یک کار را نماید قبل ازوقت مقرره آن را نمی کند و این انتهای صبر وحلم است، چنانکه بنده آشکارا نا فرمانی می کند، مگر الله تعالی به وی موقع می دهد، بلکه انعامات و اکرامات خود را جاری نگهمیدارد و فوری آنرا نمی گیرد. هرکس با وضو سحرگاه بطرف آفتاب برآمد رو کرده یکصد بار (یاصبور) بگوید الله تعالی در آن روز او را از همه آفات و مصیبت محفوظ میدارد. واگر کسی در نیمه شب و یا نیمه روز همیشه (یاصبور) را ورد می کند از شر حاسدان و دشمنان در امان می ماند.»

(ص ۲۸۷- کتاب اسماءالحسنی تألیف استاد فقیر محمدعباس قادری)

«نبی (ع) فرمود: صبر نصف ایمان است و یقین تمام ایمان. صبر مقام عابدان است و یقین مقام عارفان.

بزرگی را پرسیدند معنی صبر چیست؟ گفت: زهر بلا چشیدن و آنگاه از دعوی دم در کشیدن و صبر، پنهان داشتن رنج و محنت است و اشکار کردن شادی ونعمت.

«الله تعالی در قرآن کریم سه گروه را به عذاب بشارت داده و ده گروه را به ثواب و رحمت.

۱- مشرکان: که فرمود: کافران را به عذاب دردناک بشارت ده.

۲- منافقان اند که فرمود: به منافقان بشارت ده که گرفتار عذاب دردناک خواهند شد.

۳- مانعان زکاتند که فرمود: کسانیکه طلا ونقره (سیم و زر) را ذخیره می کنند و در راه الله (ج) خرچ نمی کنند، آنان را به عذاب دردناک بشارت ده.

آن ده گروهیکه به ثواب و رحمت بشارت داده است:

۱- مومنان را بفضل بزرگ از سوی الله تعالی بشارت دهد.

۲- نیکوکاران

۳- توبه کننده گان

٤- فروتنان و متواضعان

٥- اولیا ودوستان الله تعالی

٦- استقامت دارنده گان

۷- سخن شنوایان

٨- پرهیز گاران

٩- صابران که فرمد به صابران در راه دین بشارت ده.

١٠- مجاهدان راه خدا که فرمود به (مجاهدان بشارت رحمت و رضوان وجنت میدهند.»

(ص ٣٩٢- تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید، خواجه عبدالله انصاری (کشف الاسرار)

صدق

«صدق مبنا واساس حکمت است و اول درجات آن جوانمرد کسی است که هیچگونه نیت وعملی که سبب شرمساری باشد در او راه نداشته باشد واز او سر نزند، رفتار ظاهری و وضع درونش متفاوت نباشد و میان وجود درونی او (غیب) و آنچه درخارج از وجود او (شهادت) دیده می شود سازگاری برقرار باشد.

کسی که به اصول وفاداری و صداقت پابند نباشد، هیچ راهی به فتوت و حتی به مروت ندارند.»

(٢٦- فتوت نامه عبدالرزاق کاشانی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

و خداوند کریم می فرماید: «ای مردم از خداوند(ج) بترسید و با مردم صادق و راستگو باشید.» سوره توبه آیه١١٩

از ابومحمد حسن ابن علی ابن ابوطالب روایت است که گفت: از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم یاد دارم که گفت: چیزیکه ترا به شک می اندازد

آنرا بگذار وبه چیزی میلان کن که ترا در شک نمی اندازد، زیرا صداقت و راستی اطمینان و آرامش بوده و دروغ شک و تردد است.

(به روایت ترمذی) است و میگوید که آن حسن و صحیح است.»

(ص ۶۸- ریاض الصالحین ترجمه شهرانی)

«صدق آنست که انسان آنچه را که میداند حق است خبر دهد، خبر دادن تنها در قول منحصر نیست، به فعل هم صورت می گیرد.

اگر بینی که نابینا و چاه است

اگر خاموش بنشینی گناه است.

(سعدی)

صدق فضیلت بزرگ است، زیرا مهم ترین تهدابست که اجتماعات و معاملات بشری به آن استوار است. در جامعهٔ که صدق نباشدحق تلفی رخ میدهد و نظام جامعه مختل میگردد، بناءً جامعه جوانمردان مملو از صدق وعیاران و جوانمردان درطول تاریخ متصف به صفات مذکور بوده اند، عیاران و کاکه ها به صدق پابندی داشته و از دروغ اجتناب میکردند در تمام مدت حیات شان مردم آنها را احترام ودر حل مهمات و مشکلات یاری می دادند.»

(ص ۴۲- کتاب اخلاق تألیف پروفیسور غلام حسن مجددی)

صدیقین

«شاه ولی الله دهلوی میفرماید: مراد از آنکه اکرام کرده شده اند عبارت از چهار فرقه زیر اند:

١- نبیین

٢- صدیقین

٣- شهدا

٤- صالحین

رجولان مومن موسی (ع)، و عیسی (ع) وزن فرعون آسیه (رض) و حضرت ابوبکر صدیق (رض) از جمله صدیقین هستند و از همه افضل حضرت ابوبکر صدیق (رض) است.»

«الهی اگراین آه است، از ما دعوی است تو سزایی آنی، اگر لاف است بجای آنی، اگر صدق است وفای آنی، خدایا: اگر دعوی است سخن راست است ، اگر لاف است ناراست است، اگر صدق است کار راست است اگر دعوی است نه بیداد است. اگر لاف است از ان است که دل شاد است، اگر صدق است از تاوان ازاد است، الهی تو دانی که کدام است؟ اگر دعوی بر کرم عرض کنی ناز مرا ضرورت است.

(ص ٣٩٣ تفسیر ادبی وعرفانی قرآن مجید ازخواجه عبدالله انصاری (کشف الاسرار)

صعالیک (صعلوکان) (دیده شود سالوکان)

صغیر (دیده شود (طالب))

صفات جوانمردی

«علم، حلم، عزت، کرم، سخاوت، شجاعت، ثبات، وقار، وفا، حیا، شفقت، زهد، تقوی، لطف، صلاحیت، ایثار، خوی نیک، امانت، دیانت، حق شناسی، بی تکلفی، تواضع، صدق، صفا، دعا، مرحمت، انعام، احسان، صبر، شکر، تسلیم، رضا، توکل، قناعت، مجامله، ایمان، اسلام، محبت، خدمت و محرومیت.

صفات ناجوانمردان

خیانت، فحش، دنائت، خست، کسالت، تعصب شهوانی، صحبت به علت، ذلت، خوی بد، بی وفایی، بی حیایی، وقاحت، حیلت، مکر، سخن چینی، سفاهت، کدورت، دروغ، ناسپاسی، ایذا، عجب، بخل، ملامت، نامحرمی، مردم شکنی، غیبت، بهتان، و شیطانت های دیگر.

صلاح الدین ایوبی:

« مجاهد جوانمرد والو العزم اسلام، نام اصلی اش یوسف است، درموصل پیدا شده، بعد بواسطه زیرکی و دلاوری وشجاعتش حکومت مصر را بدست آورد و دردمشق جهان فانی را وداع گفت. صلاح الدین ایوبی در جنگهای صلیبی حصه بزرگ داشته و دشمنان اسلام را شکست فاحش داد، او دلاور و جوانمرد و انسان بهادر بود . کتب تاریخی اسلامی کار نامه های این مرد بزرگ را به خط درشت درج کرده اند.»

(ص ۵۱- البوم سوبری لوگ، چاپ لاهور)

صمصام

«شمشیر برنده، شمشیری که خم نشود. (فرهنگ عمید) و یکی از شمشیر های معروف حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بوده است.»

صورت بندی اجتماعی سازمان عیاران

۱- پیشه وران: که نقش تعیین کننده اقتصادی داشتند.

۲- مردمان مزد بگیر: زحمتکشان شهری و خیل بیکاران. که نیروی فعال را در پیشبرد جنبش ها و در ایجاد حوادث رول داشتند.

۳- عارف ها و متصوفین: که اندیشمندان این طبقه بودند و با القای احساسات و عواطف انسانی مانند ایثار، فداکاری، فنا فی الله شدن، بطور کلی سازمان جوانمردان مردم را برای مبارزه آماده و تشجیع می کردند..»

(ص ۱۵٤- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

صوفی

«کسیکه پیرو طریقه تصوف باشد، صوفیه فرقه یی از مسلمانان اند که طریقت ومسلک آنان احتراز ازخواهشهای نفسانی و اعراض از ماسوای الله است.

اکثر صوفیان بزرگ جوانمرد بوده اند، چون سنایی غزنوی، فضیل بن عیاض (رح) سید عبدالقادر گلیانی(رح) وغیره»

(سرچشمه تصوف در ایران، نوشته سعید نفیسی، تهران، ۱۳٤۳)

صوفی عشقری

«یکی از جوانمردان بنام معاصر کابل زمین بنام غلام نبی ابن عبدالرحیم ابن شیرمحمد خان مشهور به داده شیرزاده است که پدرکلانش از سمرقند به کابل مهاجرت کرده است و وی در سال ۱۳۷۱ هـ ق.) تولد شد. در جوانی چون پدر پیشه تجارت داشت بعد همه مال و منال خود را از دست داد و در پایین چوک کابل درغرفهٔ نسوار فروشی می کرد و بعد از ۲۶ سال نسوار فروشی به صحافی پرداخت و در سرطان سال (۱۳۵۸هـ ش) پدرود حیات گفت و درشهدای صالحین به خاک سپرده شد. خداوند غریق رحمتش کناد.

صوفی عشقری شاعر و یکی از جوانمردان بنامی بود که درداد و دهش نظیر ند ست، اشعارش مملو ازاخلاق جوانمردی بوده شاگردانش او را به حیث معلم اعلی جوانمردی دانسته واز محضرش عام و خاص فیض می بردند. دیوان اشعارش به کمک دوستان مخلص به چاپ رسیده و اینکه نمونهٔ کلام وی:

این کتابم باب هر نظاره است
هر که گردد مشتری با واره است
سروری خواهی دعایش را گیر
عشقری یک آدم بیچاره است

(دیوان عشقری ، جلد اول و دوم چاپ پشاور)

ابیاتی از صوفی عشقری را که در مرگ پسر خوانده خود گفته است:

گرچه رفتی در نظر روی تو می آید هنوز

در مشام جان من بوی تو می اید هنوز
پوره میدانم که جسم نازنینت خاک شد
در خیالم چشم جادوی تو می آید هنوز
کاکل عنبر فشانت ریخت در بین لحد
حلقه حلقه در نظر موی تو می آید هنوز
کوزه ها از خاک تو کوزه گران دانم که ساخت
یاد من لعل سخنگوی تو می آید هنوز
پنجهٔ خطاط تو با خاک یکسان گشت و ریخت
در گمانم نامه از سوی می آید هنوز

(از ص ۹۰- معرفی نامه علامه فیضانی نوشته عزیز عیار)

ض

ضرب

«آله بوده است که به آهنگ ورزش شروع شده و حرکات منظم می گشت.

(تاریخ و فرهنگ زورخانه)

ضرب شصت

«اگر به عیاران کاروانی باج خود را به ایشان نمی پرداخت ضرب شصت آنها را به گونه دیگر می خورد.»

(ص ۵۸- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها)

مقصد از ضرب شصت آن بود که باج را آنگاه به زور بازو و مقهور ساختن کاروانی ویا دشمن می گرفتند.

ضیافت

(دیده شود مهمان نوازی)

ط

طاقیه

«کلاهی از نوع عرقچین که پهلوانان و. عیاران و شاطران به سر می گذاشتند.»

(ص ۲۶۰- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

طالب یا (صغیر)

«دوا طلب جوانمردی که در اصطلاح آنرا (صغیر) می نامیدند، برای شمول به این جریان بایداز دو مرحله اساسی و ضروری که خصوصیت عملی را دارا می بود میگذشت.

«جوانان تازه کار را طالب می گفتند. طالب پس از گذرانیدن دوران سخت آزمایش ها، موفق به دریافت پیشبند می شد و از آن پس او را عضو کمربسته می خواندند.»

(۱- ص ۱۲۷- کتاب آیین جوانمردی از قربان واسع تاجیکی)

(۲- ص ۱۴- تاریخ و فرهنگ زور خانه از غلام رضا انصافپور)

« ... وعضو آزمایشی را (طالب) می نامیدند. طالب پس از گذرانیدن مدت آزمایش وارد اتحاد فتوت میشد و طی مراسم مخصوص پیش بند (شد)، (فوطه) یا (حزم) به کمر می بست. طالب در این مرحله یک عضو (کمربسته) یا (مشدود) بود و (مرید) نامیده میشد.

پس از سپری شدن مدت دیگری باز با مراسم مخصوص، طالب لباس فتوت(لباس الفتوت) را به تن می کرد و از قدح مخصوص (کاس الفتوت) می نوشد و دیگر یک عضو کامل یا به عبارت دیگر (رفیق) محسوب می شد.

این تشریفات پذیرفتن عضو جدید را ابن العماد (تکمیل) و الحزتبرنی (تکفیه) می نامند.

(ص ۱۳۹- مقاله فرانتس تیشنر، به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

طوار: تر دست، عیار، زیرک، چالاک.

طریقت

« در لغت راه راست راگویند. و در اصطلاح سیرتی را گویند که مختص بود به سلوک از قطع منازل و ترقی در آن مقامات.»

« اگر پرسند که اصل طریقت چند است؟

بگوی سه چیز: دم و قدم و کرم.

اگر پرسند هر یک چه معنی دارد؟ بگوی، دم یعنی دم در کشیدن از ناگفتنی ها، و قدم یعنی قدم نانهادن درناکردنی ها و کرم یعنی کارکن و در کار کن. و هر که از سه اصل یکی ندارد ویکی را نداند از طریقت بی بهره است.»

(ص ۳۰- فتوت نامه سلطانی)

طلاق های ناجوانمردانه

«اسلام با طلاق سخت مخالف است، اسلام می خواهد تا حدود امکان طلاق صورت نگیرد، اسلام طلاق را بعنوان یک چاره جویی در مواردی که چاره منحصر به جدایی است تجویز کرده است. اسلام مردانی را که مرتب زن می گیرند، و طلاق می دهند و به اصطلاح (مطلاق) میباشند، دشمن خدا و (ناجوانمرد) میداند.

در سنن ابوداود از پیغمبر اکرم (ص) نقل می کنند که ترجمه آن چنین است:یعنی خداوند(ج) چیزی را حلال نکرده که در عین حال آنرا دشمن داشته باشد مانند طلاق. مولوی بلخی رومی در داستان معروف موسی و شبان، اشاره به همین حدیث نبوی می کند و آنجا که میگوید:

تا توانی پامنه اندر فراق

ابغض الاشیاء عندی الطلاق

یک روایت دیگر است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بمردی رسید و از او پرسید، با زنت چه کردی؟ گفت: او را طلاق دادم. فرمود آیا از او کار بدی دیدی؟ گفت : نه کاری بدی هم از اوندیدم، قضیه گذشت او آن مرد با دیگری ازدواج کرد. پیغمبر (ص) از او پرسید: با این زن چه کردی؟ گفت: طلاقش دادم. فرمود کار بدی از اودیدی؟ گفت: نه کار بد هم از او ندیدم، این قضیه نیز گذشت و آن مرد نوبت سوم ازدواج کرد، پیغمبر اکرم (ص)از او پرسید باز زن گرفتی؟ گفت: بلی، یا رسول الله صلی الله علیه وسلم، مدتی گذشت و پیغمبر اسلام (ص) با او رسید و پرسید با این زن چه کردی؟ گفت: این را هم طلاق

دادم. گفت: بدی از وی دیدی، گفت: نه بدی از وی ندیدم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود خداوند(ج) دشمن میدارد و لعنت می کند مردی را که دلش میخواهد مرتب زن عوض کند و زنی را که دلش میخواهد مرتب شوهر عوض کند.

(از ص ۳۰۳- ۳۰۵ نظام حقوق زن در اسلام، تألیف استاد مرتضی مطهری)

طومار افسانه پوریای ولی

«طومار افسانه پوریایی ولی از دوره صفویه باقی مانده و می تواند بهترین نمایشگر رواج زورخانه وعملیات ورزش باستانی در قرن های هفتم و هشتم باشد، از کلی ترین تا جزیی ترین عملیات زورخانه یی و کار به آلات و افزار زورخانه یی در این تومار به دقت وصف گردیده است.

این افسانه درتوماری نوشته شده که عرض (۱۷).سانتی متر و طول آن سه متر و نیم است. و از قراین پیداست که به خط یکی از قصه خوانان عصر صفویه می باشد. این تومار را مرحوم پرتو بیضایی از آقای مهدی زرکشانی کتابفروش بدست آورده و مندرجات قابل رویت و پاره نشده آنرادر کتاب تاریخ و فرهنگ زور خانه خود باتوضیحات لازم به چاپ رسانیده است.»

(ص ٥٤- و ٥١ تاریخ و فرهنگ زور خانه از غلام رضا انصافپور)

طیار «چست و چالاک، تیز رو».

(فرهنگ عمید)

ظ

ظلم را ظلم؛ داد را داد.

خداوند بزرگ در قرآنکریم می فرماید:

«مر ظالمان را هیچ یاری دهندهٔ وجود ندارد. سوره حج، آیه (۷)

ودر حدیث شریف امده است:

«از ابوموسی اشعری روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود به تحقیق که خداوند(ج) برای ظالم مهلت میدهد و وقتی که او را بگیرد از عذاب نجاتش نمی دهد. پس این آیت را قرائت کرد که این چنین است:

«گرفتن پروردگارت که چون اهل قریه را بگیرد در حالیکه آنها ظالم باشند، هر آیینه گرفتن پروردگار دردناک و شدید است.»

(متفق علیه)

ظلم در لغت گذاشتن یک چیز در غیر محل است و در اصطلاح عبارت است از تصرف ناحق درحق غیر.

«از حضرت جابر (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

از ظلم بپرهیزید زیرا ظلم سبب تاریکی های روز قیامت است واز بخل اجتناب کنید، زیرا بخل بود کسانی را که پیش از شما بودند هلاک ساخت و

آنها را سبب شد که خون های شان را بریزند و محارمی را که خداوند حرام گردانیده بود حلال بدانند.(به روایت ابومسلم)

مقصداز تاریکی ها ممکن است ظلمات باشد که در روز قیمات پیشروی ظالم را بگیرد و یاممکن است که مقصد از آن شداید و سختی ها باشد. و ظلم دو معصیت را در بر دارد، یکی گرفتن حق غیر و دیگر مخالفت کردن با حکم خدا.»

« جوانمردان درمقابل ظلم و استبدادنه صبر و فروتنی، بلکه مبارزه را پیشنهاد می کنند، چنانکه نظامی گنجوی می فرماید:

آنچه برمن فریضه افتاده است

ظلم را ظلم و داد را داد است

کرد با داد پروران یاری

به ستم کاره گان ستم کاری

بار ها دیده شده است که جوانمردان از طرف حکام خودکامه و جبارروزگار خود زیر شکنجه قرار گرفته و راز خود را افشا نساخته اند و مردانه در زیر شکنجه ظالم جان داده اند و آنرا از نامردی ستمکاران میدانند و تسلیم به آنها را ننگ وعار میدانستند.

ددگان بر وفا نظر نه نهند

حکم را جز تیغ سر نه نهند

خوانده باشی از درس غمزده گان
که سیاوحش چه دید از ددگان

جوانمردان بقای دولت و عزت و آبرو را در داد و کم آزاری جستجو می کنند و هر که عادل وداد گر وانصاف گر است با وی یار و همکار ومهربانتر از آن اند، در طول تاریخ دیده شده که عیاران و جوانمردان همیشه پشتیبان شاه داد گر و عادل و دشمن شاه ظالم و ستمگر بوده اند.

(کتاب آیین جوانمردی از قربان واسع تاجیکی)

ع

عاشق شدن عیاران

«گاهی همچنان میشده است که عیاری به دختری دلباخته و برای بدست آوردن آن از امیر و سرهنگ همه در کار میشدند و تا زمانیکه عقد نکاح شرعی نمی انجامید اجازه یکجا شدن را هم نداشتند.

تختی دیدبر بالای وی دختری خفته چون ماه مسکین خوشکام عیار در آن دختر نگاه کرد، دل از دست داد و بر صورت او حیران شد، همچنان ایستاده بود تا صبح برآمد چون روشنی روز دید با خود گفت: بروم که مبادا من نیز گرفتار شوم، خواست که برود پایش بر کنیزکی برآمد، کنیزکان بیدار شدند ومسکین خوشکام را دیدند و فریاد برآوردند، دختر بیدار شد او را گرفتند روح افزا آن حسن مسکین خوشکام را دید عاشق شد، خوشکام را بس جوانی نیک بود.»

(ص ۲۱۷- ابومسلم نامه طاهر طرطوسی)

برای بدست آوردن ابومسلم و یارانش بسا تکالیف کشیدند تا آنرا بدست آوردند و به حباله مسکین خوشکام در آوردند و ماجرای بدست آوردن روح افزا در ابومسلم نامه به تفصیل مذکور است.

شبی در قلعه جانانه رفتم

کمند انداختم مردانه رفتم

به پاس آشنایی هانرفتم
به مزدشصت عیارانه رفتم
(ص ۷۷- عیاران و کاکه های خراسان)

عالم افروز

(دیده شود سمک عیار)

عبادت خانه ها

«به محل ورزش وکشتی نیز عبادت خانه می گفتند.»
(ص ۶۸- تاریخ و فرهنگ زور خانه از غلام رضا انصافپور)

عبادت و دینداری عیاران و جوانمردان

«عیاران و جوانمردان اکثراً اشخاص عابد ودیندار بوده اند و هرگز کار خلاف شرع نمی کردند وهمیشه برای دین خدا قیام کرده شمشیر زده اند و با کفار جهاد کرده اند. چنانکه یعقوب هرگز از عبادت خدا غافل نبود «از باب تعبد اندر شباروزی، صد و هفتاد رکت نماز زیادت کردی، در بنای مساجد و محال خیریه کوشا بوده، یعقوب بود که کابل را فتح و اسلام را در آن دیار نشر کرد وبتهای آنرا برای مصارف حجاج به حجاز فرستاد. ابومسلم خراسانی را گویند حافظ قرآن و در علوم دینی ماهر بود همین طور بود پوریایی ولی، پهلوان عبدالرزاق بیهقی، پی پی ستی عیاره، فضیل بن عیاض، اذهر بن یحی، کثیر بن

رقاد، درهم بن نصر، مالک بن عبدالجبار، ابوالفاتک بن عبدالله دیلمی قاضی الفتیان، محمد بن نجار البغدادی، ابن رسولی، عبدالقادر هاشمی بزاز، ابن بکران از کبایر و مشایخ دین بوند.»

(ص ۱۹۸- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها)

عبدالرزاق کاشانی

«عبدالرزاق کاشانی متفکر بزرگ به عنوان یکی از مریدان ابن عربی معروف است. در میان یکصدو پنجاه تفسیری که از قرآن شده بر حسب شمارش عثمان یحیی و در کتاب فصوص الحکم شیخ اکبر آمده و تفسیر کمال الدین عبدالرزاق کاشانی یکی از معروفترین انهاست که همیشه خواستاران بسیار داشته است.

عبدالرزاق کاشانی در مقدمه یی که بر فتوت نامه خود نوشته می گوید این کتاب را بدر خواست یکی از بزرگان زمان به زبان عربی نوشته است. ولی بعداً کتاب خود را نظر به احتیاج طالبان به زبان فارسی دری ترجمه کرده است.

عبدالرزاق کاشانی یکی از مشایخ و مشاهیر اهل فتوت (جوانمردان) است وخدمت وی را درحصه جوانمردی مردم زمانش به دیده قدرمی نگریستند.

(ص ۱۳- کتاب آیین جوانمردی از هانری کربن)

عتل

«... ناجوانمردی راگویند که لجباز و کج باز باشند، لجبازی و کج بازی که خاصه حیوان است، با انسانیت انسان منافات دارد و در برابر «انک لعلی خلق عظیم»

(ص ۱۷۶- ترجمه تفسیر فی ظلال القرآن جلد دوم)

عدل

«عدل از جمله (۷۲) اصل فتوت است که در فتوت نامه عطار همه از آن ذکری به میان آمده است. برای اینکه معنای عدل را بدانیم باید آنرا از دو لحاظ مطالعه کنیم:

۱- عدل فردی

۲- عدل اجتماعی

۱- عدل فردی:

عبارت از رسانیدن حق است به صاحب آن زیرا هر انسان در صورتیکه عضوی از اعضای جمعیت جوانمردان است، حق دارد که ازمنافع جامعه مستفید شود. یعنی گرفتن یک فرد، حق خود را (نه زیاده) و ادای مردم حق او را (نه کم) عدل است. حاکم وقاضی، عادل آنست که در اجرای حکم، در بین غنی و فقیر خویش و بیگانه فرق نگذارد. وحکم شرع را بیطرفانه تطبیق دهد. چیزیکه انسانرا ممکن است به طرفداری وادار کرده و از راه عدل منحرف کند اینهاست:

۱- محبت

۲ منفعت شخصی

۳ مظاهر خارجی مانند خوش زبانی و خوش قیافگی

و چیزی هایی که انسان را قرین عدل میسازد اینهاست:

۱ بیطرفی و بیغرضی

۲- تحقیق و سنجش

۳- تشخیص درست.

۲- عدل اجتماعی:

جامعه یی عادل است که دارای نظم وقوانین بوده و برای هر فرد وسایل آرامی او را مهیا می گرداند. تا به قدر استعداد خود از آن مستفید شود. تا زمانیکه جامعه، وسایل بهبود هر طبقه یی ازمردم را فراهم نکند، جامعه عادل گفته نمی شود.

جامعه جوانمردان وسایل آرامی هرفرد را فراهم کرده سعی می نمایدتا میان آدمیان جامعه عدالت را برقرار سازد و این از عدالت دور است که یکی سیر خورد و بسیار خوابد و دیگر از گرسنگی خواب نتواند، همان بود که در طول تاریخ عیاران و کاکه ها و شه جوان ها نمی گذاشتند که اغنیا . اوت به عیش و عشرت زنده گانی نمایند باید در اطراف خود نیز نظر داشه ریزیش مالی خویش آنهایی را که مجبور اندتیمار داری نمایند و انانیکه بالای توده های بزرگ ظلم و ستم روا می داشتند، از جانب عیاران و جوانمردان سرکوب و به داد و عدل متوجه ساخته میشدند.»

(ص ۵۳ اخلاق تالیف پوهاند غلام حسن محددی)

«انوشیروان را که به غلط دادگر گفته اند در حالیکه وی داد گر نبوده و یک انسان ناحفاظ ومستبد بوده است. درست است که عادل بوده ولی عدل طبقاتی داشته وعدل اجتماعی نداشته است و به یک طبقه خیلی توجه می کرده است. چنانکه فردوسی داستانی را بیان می کند و گوید: درجنگ (ثقیلا) به انوشیروان خبر می دهند که سپاه ما در برابر سپاه روم و یونان به کمبود اذوقه دچار شده و اگر تا (۱۵) روز اذوقه و علوفه نرسد، اسبها و افرادهمگی از گرسنگی خواهند مرد. وانوشیروان امر می کند که فوراً برای تهیه آذوقه وعلوفه اقداماتی صورت گیرد، در حالیکه در خزانه پول نیست و یکی از خزاین که در مازندران است می گویند رفت و برگشت به مازندران دو سه ماه طول می کشد و این کارغیر عملی است.

بزرگمهر حکیم پیشنهاد می کند که همین جا اعلام بکنیم که هر کس می تواند به ما قرضه بدهد، با شرایطی ما هم به ایشان ربح می دهیم، تا بعداً قرضه آنها را پس بدهیم و این پیشنهاد در بین مردم اعلام می کنند و در یکی از شهر ها یک پیرمرد کفش فروش می گوید من حاضرم یک سال تمام آذوقه و ساز و برگ این سپاه را بپردازم ولی به این شرط که چون ما حق تعلیم و آموزش را نداریم شاهنشاه اجازه بدهد تا پسر من چون فرزندان موبدان بتواند مکتب برود و درس بخواند. شخص یا بنده نزد بزرگمهر حکیم میرود و موضوع را به عرض میرساند و منتظر پاداش این چنین خدمت خود هم میشود. حکیم موصوف توی فکر فرورفت و میگوید من فردا این موضوع را به انوشیروان مطرح خواهم کرد و صبح وقت نزدانوشیروان رفته موضوع را مطرح میسازد و انوشیروان از کوره

در می رود و می گوید، چطور دیو اهریمن چشم ترا خیره کرده و تو چطور می توانی ناموس طبقاتی ما را به هم بزنی؟ از موزه فروشان تو هرگز زر مخواه و برو پس بده و این بدعت را درجهان ما نگذار که ما نخواستیم از او زر بگیریم. و فردوسی کسیکه لقب داد گر را در حق انوشیروان خیلی نادانسته پخش کرده است. در مقابل چنین حکومت تبعیض طلب و سخت گیر و طبقاتی یک نهضت رادیکال خیلی چپ نظیر مزدک پیدا شد که میخواست همه چیز را تقسیم کند، در این گیر و دار افراط و تفریط مردم می سوختند و که ندایی برخاست و یک ایدیولوژی جدید ابلاغ شد که «طلب العلم فريضة علي كل مسلم و مسلمة) یعنی آموزش و پروش بر هر مرد مسلمان و زن مسلمان واجب است، بین سیاه حبشی و سید قریشی تفاوتی و فرقی جز به پرهیزگاری و تقوی وجود ندارد. (و لباس التقوی ذالک خیر) جامه پرهیزگاری برایتان شایسته است»

(ص ۳۰- سهم اسلام در تمدن جهان، نوشته داکتر ناصر الدین صاحب الزمانی)

عدیلان

«عبارت از آن (مسایل) اند که آب را از قدح و از دست پدر ... ی نوشیده اند.»

(فتوت نامه شمس الدین آملی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

عریف

«سرپرست هر ده تن عیار را (عریف) نامند.»

عرق نامردی

«عرقیکه بخاطر یک جنایتی که می کند از ترس و لرز پیدا شود.»

(مجله لمر)

عزت

«عزت دو قسم است یکی ترفیع نفس از انکه دشمنی با فرومایه دونی یا صاحب مالی جهت غنی مذلت نماید. به امام جعفر صادق(رح) گفتند: یاامام (اما نری فیک تکبراً)، فرمود متکبر نیستم لیکن چون صفات نفس من به صفات خداوند(ج) فانی شد کبریای او جایگزین گردید.

دوم معرفت قدر خویش و شرف و گوهر و اکرام آن از جهت طمع و لذت دنیوی نفعی حقیر.»

(ص مقاله قاسم غنی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

عطار نیشاپوری

«فریدالدین عطار نیشاپوری نمایان ترین شاعر صاحب ذوق ادبیات ما است که با اشعار سحر انگیز ونکته های موشگافانه درعالم نظم و نثر زبان فارسی دری نقش بزرگی را بازی کرده است.

در نیمه دوم قرن نهم جوانمردان که عیار یا شاطر خوانده میشدند درشهر نیشاپور خیلی بلند آوازه گردیده به حیات اجتماعی نیز دست می زدند، یکی از همین گونه جوانمردان (نوح.عیار) بود که درشهر مذکور در اطراف خود پیروان زیادی جمع نموده مسلک کهن جوانمردی را وسعت داده بود، حمدون قصار (۲۷۱هـ) که پایه گذاری آیین ملامتی شناخته شده است، یکی دیگر از جوانمردان معروف آنوقت است . اندیشه یی جوانمردی در نیشاپور همه گیر شده اکثر باشنده گان آن پیرو این مسلک بودند.

در چنین شهری عطار نیشاپوری زنده گی می کرد و به طبقه اهل هنر تعلق داشت از تأثیر دبستان توده یی جوانمردی این شهر بر کنار نبود واز همان دوران کودکی به این جریان مهر می ورزیدند. ودر آوان جوانی به فکر ایجاد نامه یی بود که از مردمی و جوانمردی واخلاق نیکوی انسانیت بحث نماید. بنابر این چه در آثار نظم و چه نثر او همین پدیده یکی از ارکان پدیدار آفریده های او بوده است.

عطار در سبب تألیف اثر معروف خودتذکره الاولیا می گوید:« دیگر باعث آن بود که چون می بینیم که روزگاری پدید آمده است جای خیر را شر و جای مردمی را نامردی اشغال کرده است، تذکره ساختم اولیا را تا اهل دولت فراموش بیچاره گان و درویشان نباشد.»

شیخ فرید الدین عطار درتذکره اولیا آن عده از صوفیان وجوانمردان را معرفی نموده که سالها برای شکوفایی مکتب جوانمردی اندیشیده و آثار را خلق کرده رهنمود دیگران بخاطر ارج گذاشتن به کرامت انسانی و بشری بوده اند.

(ص ۹۴- کتاب آیین جوانمردی از قربان واسع تاجیکی)

اینک اشعار عطار را می نگریم که پهلوهای مختلف جوانمردی را بررسی نموده است:

حیا:

اگر حلم و حیا گشتی مصور
ز ذوالفنون بودندی منور

احسان:

صد هدایت میرسد در هر دمت
هست از احسان تو بر عمالت

جان فشانی:

مرد نبود هر که نبود جان فشان
در راه یاران چون مردان جانفشان

رازداری:

جوانمرد سخن در پرده میدارد
که با هر دون نشاید گفت اسرار

جوانمردی:

صد گونه جفا داری چون روی مرا بینی
بر من به جوانمردی ایثار کنی حالی

عیار:

روز روشن همه گان د رخواب اند

شبروی عاشق عیار کجاست

خنجر:

مردانه به کوه یار درشو

از خنجر هر عیار میندیش

برنا:

اگر در پای کل خاریست اکنون

جز این (برنا) که خواهد کرد بیرون

عالم افروز (سمک عیار):

اگر فیروز نبودی عالم افروز

کجا فرخ تواند گشت فیروز

سوهان: زبان بکشاد و فرخ گفت: مهراس

بدو افگند سوهان چو الماس

عفو ورحم

«جوانمرد آن باشد که اگر همه عالم او را برنجانند، اونرنجد و نرنجاند، به رنجانیدن هیچکس رضا ندهد نه به ظاهر و نه به باطن. و به خدا حواله نکند، بجای انتقام عفو کنده که شرط فتوت آنست.»

(ص ٤٦- فتوت نامه شهاب الدین سهروردی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

عفو و گذشت بر دشمن:

« آن دشمن که بدست تو و در اسارت تو باشد، مستحق کرم و بخشش تو است. چنانکه خداوند(ج) در آخرت بخشایش می کند و آن کسانیکه در دنیا قهر خود را فروکش کرده باشند، از اتش جهنم خلاصی می یابند.

بخشش و گذشت آن کسانِ که بر دشمن دست یافته باشند در توانایی خویش به معنی شکر و سپاس است و خداوند(ج) هم به آن رحم می کند..

بخشش و عفو کردن نسبت به انتقام بهتر است.»

(نهج البلاغه)

عطیه بن سلیمان

«یکی از مشایخ واستادان فتوت (جوانمردی) بودو در فتوت امیر کبیر مطلع و ملک المتعقدین از استادان و شیخ وی بود.»

(مقدمه فتوت نامه سلطانی)

عفت

«از جمله شرایط جوانمردی (عفت) است. هیچکس از عیاران و جوانمردان تا آداب زناشویی انجام نگیرد حتی با دلبر و نامزد خود نمی پیوندند. خورشید شاه داروی بیهوشی در شربت معشوقه خود (مه پری) ریخته است.

شاهزاده برخاست و خواست ... کام خود را گرفته برود، باز عنان خود را کشیده داشت.» پس چون مه پری در می یابد که خورشید شاه در جامه دختران به مطربی نزد او بوده و او را بیهوش کرده است با خودمی گوید: «جوانمردی کار فرمود که من تنها در پیش وی افتاده بودم و در من نگاه نکرد.»

(مقاله پرویز ناتل خانلری به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

(برای مزید معلومات عنوان (پاکدامنی)دیده شود.

علامت کش (علامت دار)

«ورزش کاران و جوانمردان (گروه فتوت) هر محل علامتی داشتند که در روزهای سوگواری و جشن ها پیشوایان مذهبی آنرا بیرون می آوردند و در پیشاپیش سوگواران در محله های دیگر می گرداندند وجماعت هر محله به وسیله آن شناخته می شدند و کسی را که این علامت را می کشید (علامت کش) یاعلامت بردار می گفتند.» وامروز اهل تشیع از آن پیروی می کنند ودر روز عاشورا علامت می کشند.

(ص ۲۶۱ - تاریخ و فرهنگ زورخانه از غلام رضا انصافپور)

علت ضعف جنبش عیاری و جوانمردی در افغانستان در سده اخیر

«علت ضعف این جنبش قبضه افغانستان بود به وسیله دولت استعماری انگلیس.انگلیسها آگاهانه موضوع ضد فرهنگ اسلامی و جوانمردی و عیاری مخصوصاً کاکه گی گرفته در تضعیف آن می کوشد، چنانکه در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ، میر غلام محمدغبار، جلد اول، آمده است: انگلیسهای کابل مانند (مکناتن)، الفنستن و بر یگدیر شلتن در کابل بازی کریکت و اسب دوانی را شروع کرده در عوض آن قصه خوانی و داستان سرایی حماسی را در کابل منع کردند.

در افغانستان مخصوصاً کابل از زمانه های خیلی پیش از این رواج بود که داستان سرا در یکی از چوکها با لباس جنگی آمده شاهنامه، ابومسلم نامه، داستان امیر حمزه ودیگر داستانهای پهلوانان ودلاورا ن را به آواز بلند و خوش بیان و به وسیله اسلحه دست داشده خود آنرا تمثیل میکردند. مکناتن که یکروز از دروازه تخته پل سوار می آمد، درمیان تخته پل ازدحام مردم را دید که د رآن داستان سرا مشغول تمثیل وسراییدن داستان بود. بعد از آن به امر وی از همچو نمایشات جداً ممانعت بعمل آورد. زیرا فهمید که این وضع به ضرر قوتهای استعماری و باعث تشجیع آزادیخواهان می گردد. و آهسته آهسته دم و دستگاه های داستان سرایان و گروه های کاکه گی پیچیده میشود. از جانبی هم بعد از اخراج انگلیسها حکمرانان مستبد و خودکامه و نظام فیودالی نیز قوتهای کاکه ها که در هر محل دم و دستگاه داشتند، ویاور مظلومان و دشمن ستمکران بودند، برای بقای نظام منحط خویش مفیدندانسته سد راه کاکه گی و جوانمردی شده آنها را

بین هم انداخته برای نابودی آن تلاش آگاهانه می نمایند و هم عناصر فرصت طلب و خریده را در میان کاکه ها گماریده باعث پریشانی ایشان می شوند. تا اینکه بار دیگر در سرزمین مرد خیز کوهدامن عیاران به قیادت خادم دین رسول الله صلی الله علیه وسلم بسیج و بعد از جنگهای خونین نظام فاسد و غرب گرایانه را سرنگونه و یکبار دیگر بر فراز خرابه های دستگاه های کاکه های کابل زمین دولت جوانمردان را بنیان می گذارند. اما دو دشمن دیرینه انگلیسها و روسها دست به دست داده برای از بین بردن حکومت مردانه خادم دین رسول الله صلی الله علیه وسلم کوشیده و بار دیگر یک نظام وابسته به غرب را بنیاد می گذارند و دشمنی خود را به اسلام و بشریت و افغانهای جوانمرد افشا می سازند. وتا حال یکی پی دیگر این سرزمین را مورد تجاوز قرار داده نمی گذارند که مردم شریف و مومن ما نفسی به راحت بکشند.

علم فتوت

«بدان که علم فتوت علم شریف است. و شعبه ایی است از علم تصوف وتوحید و اکابر عالم در این علم رساله های ساخته اند. چنانکه شیخ فریدالدین عطار گوید:

هر که ازعلم فتوت بهره یافت
رو سوی دین کرد وازدنیا بتافت
دیده دل از فتوت روشن است
روضهٔ جان از فتوت گلشن است

گر بود علم فتوت بر سرت
هر زمان بخشد صفای دیگرت

شرف این علم همین بس است که اسناد آن به انبیأ و اصحاب کرام مخصوصاً به شاه مردان و فرزندان آن بزرگوار آن کرده اند. مبدأ فتوت و مظهر آن ابراهیم خلیل الله و قطب آن حضرت علی (ک) وخاتم آن حضرت مهدی هادی (رض) را دانند.

(ص ٥و ٦ فتوت نامه سلطانی)

علی (رض) (دیده شود شاه مردان)

عنصری بلخی

با وجودیکه در زمان عنصری بلخی به عیاران و جوانمردان بدیده نیک نمی نگریستند و خانواده غزنوی همیشه به آنها جنگیده و کوشش می نمودند تاعیاران وگروه های متحد آنرا به عنوانی بدنام ساخته احساسات مردم را بر انگیزند، مگر جز و ابسته گان در بار ولشکری های غزنویان دیگر عوام الناس از عیاران و جوانمردان طرفداری میکردند. و عنصری بلخی با آنهم به این مکتب ارادتمند بوده و به آن افتخار می کند.

دانشمند تاجیکی آقای قربان واسع مولف کتاب ارجمند (آیین جوانمردی) در صفحه ١٥٧کتاب خود می نویسد:

«عنصری نامدارترین شاعر در بار سلطان محمود غزنوی اصطلاح جوانمردی وسیمای باطنی آنرا از بهترین صفات نیک و خصایل انسانی دانسته سعادت دو جهان را در داشتن اخلاق این مسلک کهن میداند.

جوانمردی از کارها بهتر است جوانمردی از خوی پیغمبر است

دو گیتی بود بر جوانمرد راست جوانمرد باشی دو گیتی ترا است

(عنصری بلخی)

عهد

«راه جنگل زیباست،

ولی تاریک است،

ایفای عهد است که مرا صدا می کند،

و قبل از آنکه بخواب ابدی فرو روم،

فرسنگها راه در پیش دارم.»

(رابرت فراست)

عهد الست

« جوانمردان ایمان دارند وایمان شان با خلوص ذاتی و فطرت نخستین انسان یکی است. از اینرو جوانمردی به میثاق پیش از تولد انسان (عهد الست) باز میگردد. (الست بربکم قالوا بلی) سوره اعراف، ایه ۱۷۱»

روح آنکس کو هنگام الست

دید رب خویش و شد بی خویش مست

عهد فتوت

«عهد فتوت دو بود یکی اصلی و یکی قولی. اصلی از روی تحقیق است وقولی از روی تبرک، چنانچه در طریقت نیز خرقه تبرک هست و خرقه حقیقت هست.» (ص ۲۸- فتوت نامه سلطانی)

عیادت

«یکی از خصوصیات اخلاقی و اسلامی عیاران و جوانمردان آنست که به احوال پرسی بیمازان روند و بیمار را خدمت نمایند و در صورت امکان به تداوی وی اقدام نمایند.. از ابوموسی (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: مریض را عیادت کنید و گرسته را طعام دهید واسیر را آزاد کنید. این حدیث را بخاری روایت کرده است.»

(ص ۷۰۲ ریاض الصالحین مرتبه امام محی الدین النووی ترجمه استاد نعمت الله شهرانی)

عیار

«محمد معین در فرهنگ فارسی هنگام شرح اصطلاح (عیار) یکی از معنا های اساسی آنرا جوانمرد دانسته می نویسد: زیرک، چالاک، طرار، جوانمرد، حیله باز، مکار وغیره.

«عیار به معنی پهلوان، زیرک، هوشمند، و پیکار جو و پیرو آیین فتوت.»

(ص ۱۹- تاریخ و فرهنگ زور خانه از غلام رضا انصافپور)

«عرب اشخاص کاری و جلد وهوشیار را که در هنگامه ها و غوغا ها خود نمایی کرده و یا در جنگها جلدی و فراست به خرچ داده اند، عیار نامیده است. از تواریخ بر می آید که در زمان بنی عباس عیاران، در خراسان وبغداد فزونی گرفتند. خاصه در نیشاپور وسیستان و یعقوب لیث صفار هم از سرهنگان این طایفه بوده است. چه عیاران درهر شهر برای خود رئیس انتخاب می کرده اند و وی را سرهنگ میخواندند و گاهی در یک شهر چندین سرهنگ وچند هزار عیار موجود بوده است.»

(ملک الشعرا بهار)

«عیار کسی است که فتوت و جوانمردی را حرفه خویش قرار داده است.

کار اصلی عیار جلوگیری از ظلم وتعدی و بی ترتیبی است. درمواقع فوق العاده مانند مرگ شاه وقت، هجوم دشمن، بروز قحطی و سیل، پیدا شدن ناامنی و مانند آنها همواره دولت از این گروه ها کمک می گرفته اند.»

(مقدمه فتوت نامه سلطانی از داکتر محمد جعفر محجوب)

«باید گفت که اصطلاح (فتی) و (جوانمرد) با اصطلاح (عیار) بیشترهم معنا آمده اند: در معنای نخست عیار به معنای بیباک، چابک، سریع حرکت، و در معنای دوم مکار گفته می شود. عیار به طبقه پایانی اجتماع یعنی ناتوانان ونادارن وابستگی دارد. (عیار) دراجرای همه کار هایی که بدوش اومی افتد سرکشی نمی کند او گاهی به دستگیری ناتوانان و یاری درمانده گان بر می خیزد و گاهی

برای ازادی میهن سلاح به دست می گیرد. و چون سربازی برای نگهداری میهن به نبرد می رود»

(ص ۱۳- کتاب آیین جوانمردی از قربان واسع تاجیکی)

هر لحظه به شکلی بت عیار بر آمد
دل برد نهان شد
هر دم به لباس دگر آن یار برآمد
گه پیرو جوان شد
گه نوح شد و کرد جهان را بدعا غرق
خود رفت به کشتی
گه گشت خلیل و بدل نار برآمد
آتش گل از ان شد
حقا که او بود اندر ید بیضا
میکرد شبانی
در چوب شد و بر صنعت مار برآمد
زان فخر کیان شد
می گشت دمی چند بر این روی زمین او
از بهر تفرج
عیسی شد و بر گنبد دوار برآمد
تسبیح کنان شد

بالجمله هم او که می آمد و می رفت
هر فرق که دیدی
تا عاقبت آن شکل عرب وار بر آمد
دارای جهان شد
رومی سخن کفر نگفته است و نگوید
منکر مشویدش
کافر بود آن کس که به انکار بر آمد
از دوزخیان شد
(مولانا جلال الدین رومی بلخی)
(به نقل از رساله سوال و جواب در موردمکتب فتوت نوشته عزیز عیار)

به فلک شو ز تیغ صبح نترس
که نترسد ز تیغ و سرعیار
(خاقانی)
عیار آفاق است این یار که من دارم
بازیچه ایام است این کار که من دارم
(خاقانی)
عیار دلی دارم بر تیغ نهاده سر
کز هیچ سر تیغ عیار نیندیشد
(خاقانی)

خدایا رحم بخش آن یار ما را
نگار دلبر عیار ما را
(عطار)

مردانه به کوی یار در شو
از خنجر هر عیار میندیش
(.....)

به جان جمله مستان که مستم
بگیر ای دلبر عیار دستم
(مولوی بلخی)

ای یار ما، عیار ما دام دل خمار ما
پا وا مکش از کار ما بستان سرودستار ما
(مولوی رومی)

سعدی سر سودای تو دارد نه سرجان
هر جامه که عیار بپوشد کفن است آن
(سعدی)

سوی زلفش رفتم ودیدم که در بنددل است
جز من شبرو که داند مکر آن عیار را
(کمال خجندی)

ز آن طره پرپیچ و خم سهل است اگر بینم ستم
از بند و زنجیرش چه غم آنکس که عیار است
(حافظ)

شبی در قلعه جانانه رفتم کمند انداختم مردانه رفتم
به پاس آشنایی ها نرفتم بمزد شصت عیارانه رفتم
(.....)

عیاران

«در تاریخ سیستان مذکور است که عیاران مردمی جوانمرد و شجاع و جنگجوی و متصف به صفات عالی انسانی هستند و شفقت و مردانگی وضعیف نوازی آنها به منتهای حد می باشد.

قابوسنامه بعد از ستودن اوصاف عیاران می نویسد:

چون نیک بنگری اینهمه بدین سه شرط باشد:

اول خرد، دوم راستی، سوم مردمی»

«جمعی از میان توده های مردمان برخاسته بنام (فتیان) جوانمردان که در آن زمان به عیار موسوم گشتند و با مساعدت یاران خویش دامن همت به کمر زدند و شهر ها را از دست برد خارجیان و اجانب تا حدی نجات بخشیدند. بعضی از این عیاران بواسطه نفوذ فوق العاده ایکه از راه جوانمردی دردلهای اهالی داشتند، توانستند به حکومت برسند.

عیاران مردمانی بودند کاری و جلد و هوشیار که از میان توده های مردم بر می خاستند و در هنگامه های خود نمایی های می کردند و یا در جنگها جلدی و فراست نشان می دادند.

این عیاران در قرن سوم در سیستان وخراسان و بغداد فزونی یافتند و قوت گرفتند و در هر شهری برای خود رئیسی انتخاب کردند که آنرا (سرهنگ) می نامیدند وگاهی ممکن بود در یک شهر چندین سرهنگ وجود پیدا کند. این سرهنگان بر زیر دستان خود حکم میراندند و رابطه آنان و زیر دستان رابطه جوانمردی (فتوت) نه رابطه نوکری و اربابی، پادشاه و بنده گی. این طایفه با رسوم وقواعد وقوانین خود که تمام در اطراف جوانمردی وفتوت دور می زد در آن آشوب و غوغا قرن سوم بزرگترین خدمت را به ساکنین شهر ها نمودند، شهرها را اداره میکردند و چون قوت و قدرتی نیز داشتند جلوی بسیاری، از مهاجمین خارجی را می گرفتند.

از عیاران بنام کشور ما ابومسلم خراسانی ویعقوب لیث صفاری است که کارنامه های آنانرا تاریخ کشور ما گواه است.

در قرن دوم وسوم هجری قمری، مردم خصوصاً جوانان و افراد پرجوش وخروش دنبال مسلک و مرامی میگشتند که همه جنبه های دینی و ملیت و میهن دوستی آنانرا در بر داشته باشد. رسم عیاری می توانست به این آرزوها آنان تحقق بخشد. در همه شهر های خراسان (افغانستان) وایران و ماوراءالنهر دسته های پدید آمده بودند که بعداً درتاریخ بنام (عیاران) خوانده شدند. اعضای این فرقه اغلب جزء طبقات پایین و متوسط مردم بودند که تحصیل معارفی نکرده اما

روحیه همکاری و علاقمندی خاص بین آنان وجود داشت که به پیشرفت کار ها کمک بسیار می کرد، رشته ای که این گروه ها را به هم می پیوست محبت و الفت و صداقت باهمدیگر بود.

چون اصول کار عیاران راز نگهداری و فتوت (جوانمردی) و راستی و پاکی بود، آهسته آهسته مردم به آنها علاقمند گشتند به شرکت در مجامع آنها رغبت می یافتند. کم کم دامنه این مجامع در شهر ها توسعه یافت و چنان شد که گاهگاه سر دسته آنان مورد اعتنای حکام و ولات قرار می گرفتند.

در سیستان خصوصا عیاران به چستی و چابکی معروف بودند، شهرت تمام یافتند و تشکیلات مجامع پنهانی ترتیب دادند. تشکیلات و سازمانهای این گروه بسیار منظم و مرتب بود و هر ده تن عیار یک سرپرست داشت که عریف نامیده میشد و هر ده تن عریف یک (نقیب) داشت و هر ده نقیب یک (قاید) (سرهنگ) وهر ده قاید یک (امیر).

افراد این سازمانها پارچه های زرد رنگ، سیاه و در بعضی جا ها سرخ بر گردن داشتند و کمندی در دست و در هر پیش آمد مردانه می جنگیدند.

بنای کار عیاران بر جوانمردی، بود در شهر ها شبروی و شبگردی میکردند و گریز از بامی به بامی برای فرار از چنگ عسس و شرط ومامورین دولتی، کار شان تهدید ثروتمندان بخیل و متنفذین غماز و متضرر و حکام ظالم و جابر بود.

کمند انداختن و خنجر بازی و از برج و بارو ها بالا رفتن و یا زیر پل ها خفتن، و از نقب ها گذشتن وبسیاری اوقات تحمل خطرات و مصایب برای انجام کار مردم بینوا و یا دفع ظلم از مظلوم بود.

«عیاران در داستانهای عامیانه از قدیمترین آنها تا دوره اخیر از مهمترین وشگفت انگیز ترین قهرمانان به قلم آمده اند. عیاران در کتابها پهلوانان فداکار که تن به هرگونه خطر می سپارند ونیز بی باکانه به میدان نبرد به مقابله و مبارزه با دشمن می شتابند وهم برای کشف خبر از حدود نیروی دشمن به لباس مبدل وارد اردوی آنان می شوند.

اینان پهلوانان ورزیده و پر دل و توانا به هر کار هستند. با تجهیزات عیاری به ماموریت می روند، در داستانهای خاور نامه، اسکندرنامه، حسین کرد، رموز حمزه، ابومسلم نامه، دارابنامه، سمک عیار، هزار و یک شب، مختارنامه، همه جا ترسناکترین و جالب ترین نقش ها را عیاران به عهده دارند، سمک عیار،شبرنگ عیار، عمرو امیه و حسین کرد و کاکه طیغونها از بلند آوازه ترین عیاران در داستانهای عامیانه به شمار می آیند.

عیاران را که پیرو آیین فتوت و اخوت بودند، (فتی) نیز می نامیدند. و فتیان عیار، سخت معتقد به اصول خاص تعلیمات این مکتب، وفا، صدق، امن، سخا، تواضع، نصیحت، هدایت، و توبه بوده واجرای آنها را اکیداً برای خود واجب می شمردند که شرح مفصل آن در فتوت نامه ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری و فتوت نامه های دیگر نیز آمده است.»

(۱- ص ۱۰۳- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها)

(۲ ص۸۹- افغانستان در مسیر تاریخ، تألیف میرغلام محمد غبار، جلد اول)

(۳- ص ۲۷- تاریخ و فرهنگ زور خانه از غلام رضا انصافپور)

«قسمتی از دهقانان نادار که از فشار فیودالها به جان آمده بودند، با عناصر ورشکست شده طبقه متوسط، در بین مجادلات گوناگون دست به تشکیلاتی زدند، این تشکیلات دارای سرگروه و سرهنگ مخصوص بخود بوده وبنام عیاران، شهرت داشتند.»

(ص ۸۹- افغانستان در مسیر تاریخ، ازمیر غلام محمد غبار)

«باید گفت در سده های هفتم، نهم و پیش از آن در بسیاری از شهر های کوچک و بزرگ کشور های اسلامی، از جمله در مرو، نیشاپور، سیستان و سمرقند، بخارا، بلخ، دسته های پیشه ور بنام عیاران و جوانمردان هستی داشتند که بلندترین پایه باور اجتماعی جریان خود را در مخالفت به دارنده گان جاه و در مبارزه در برابر فرمانروایان ستمگر که مردم را تاراج می کردند، میدانستند، تاریخ سیستان جنبش های این دسته مردانه خراسانی را به ویژه جوانمردان سیستانی را صمیمانه تصویر می بخشد و ماهیت اجتماعی حرکت های آنها را به درستی بازتاب می دهد.

چنانکه می بینیم این اثر از سرهنگ عیاران جوانمرد سیستان یعقوب لیث صفار نام می برد. او عیاران و جوانمردان پیرو خود را همچون برادر احترام می نماید. همین حسن احترام وغمخواریش به همکاران بود که عیاران و جوانمردان سیستان او راتا به پایه یی امیری برداشتند.»

(ص ٦٠ - کتاب آیین جوانمردی از قربان واسع تاجیکی)

«سازمان عیاران که اعضای آنرا جوانان چست وچالاک و متعلق به طبقات پایین ومتوسط جامعه تشکیل میداد، روحیهٔ صداقت، سخاوت، رفاقت و

جوانمردی، شبگردی، دستگیری از مظلومان و مستمندان و نظایر اینها، آنها را با هم پیوند میزد و رفیق می ساخت. طبعاً چنین روشی مورد پسند طبقه جوان وافراد شجاع و از خود گذر قرار می گرفت که از اوضاع ناراضی و در جستجوی راه دفع مظالم بودند.

(ص ۵۳- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها)

«هرگاه به تاریخ درخشان کشور ما نگاهی افگنیم، بخوبی معلوم می شود که خراسان کهن و پر افتخار، پیوسته زادگاه فرزندانی بوده است که در مرور ایام از تمامیت ارضی و آزادی اش حراست کرده اند و درفش جلال وشکوهش را مستدام بر افراشته نگهداشته اند، و هیچگاه پرچم دار استعمار و طبل نواز استثمار ومتجاوزین نبوده اند. در تاریخ خراسان و کارنامه های خراسانیان و در میان اقشار مختلف اجتماع گروهی جلب نظر می کند که بنام عیاران و جوانمردان یاد می شوند. از آنجمله یعقوب لیث و ابومسلم خراسانی که با نام و کارنامه های شان همه آشنایی دارند. مهمترین خصلت این گروه آن بود که در روز های دشوار و در برابر جباران و ستمگران کشورگشایان قیام می کردند و به یاری مردم می شتافتند و کمترین کسی از ایشان بزرگترین کار هایی انجام میداد که در اینجا مجال بحث آن نیست.»

«حبیب الله کلکانی هم یکی از جمله عیاران در قرن اخیر محسوب می شود که در روزگار بحرانی کشور قیام کرد و به پیروزی رسید. اگر مورخان داخلی و خارجی تحت شرایط خاص، عقده های رنگارنگ شخصی واجتماعی و با الهام پذیری از تبلیغات و داوری های یک جانبه، نسبت های به وی داده اند و افسانه

ها درست کرده اند. معنی آن را ندارد که همه بدی ها را در وی خلاصه کنیم و از حقایق چشم بپوشیم.

نگارنده را عقیده بر آن است که حبیب الله کلکانی، اولین کسی است در تاریخ که پایه های یک انقلاب مردمی را در افغانستان تهداب گذاری کرد واولین مردی است که طلسم حکومات انحصاری و موروثی را در هم شکست و نظام منحط قبیله سالاری را منکوب نمود. و هرگاه دست روسها و انگلیسها هر دو برای از بین بردن آن کار نمی کرد، روند عادی حکومت وی سرانجام به یک حکومت مجرب، کار آگاه و منور و سالم انتقال می یافت و به تدریج به جایی میرسید که دیگران رسیده اند.

(ص ١٤٥ دسایس و جنایات روس ها د رافغانستان، نوشته داکتر ش. ن. حق شناس)

عیاران بلخ

«در دوران خروج ابومسلم خراسانی در بلخ از سرهنگان معروف عیاران اینها بودند:

١- فرهاد بیهقی، ٢- صالح توقچی، ٣- مقاتل اخنجی، ٤- علی طباخ، ٥- احمدطواف، ٦- طاهر بریانگر.

(ص ٤١٩- ابومسلم نامه طاهر طرطوسی)

عیاران جوانمرد و کاکه های دوران جهاد مقدس

«... مطلب ما از این تفصیل این است که این کاکه ها (عیاران) که تاریخ طولانی دارند در فرصت هجوم و تجاوز بیگانه گان به منظور دفاع از آزادی و دین و مردمشان همیشه قیام کرده اند ورشادت هایی از خودنشان داده اند، چنانچه در هجوم روس بشر کش و لشکر سرخ بازهم می بینیم که دراکثر جبهات جهاد ماهمین عیاران داد مردانگی میدهند و ما کسانی را می شناسیم که پیش ازین حمله خانمانسوز روس چندان به کار و مزدوری حکومات اخیره کشور بند نبودند، ازادانه زنده گی میکردند، پیش مقررات و قوانین غرض آلود زمامداران گردن نمی نهادند، همان بود که بیشتر درکوشه های زندان های عصر در بند بودند و اگر مدتی از زندان و شکنجه ها آزاد میشدند بازهم با شیوه عیاری و کاکه گی زیست می کردند. فقیر، دلسوزو مهربان بودند چنانچه روی جوانمردی و ازاد منشی به مردم ضرب المثل شده بودند که صد پولدار بمیرد و یک کاکه نی. لذا این گروه در قیام عمومی علیه روسها در صف اول قرار گرفتند.

در سنگر ها ومعرکه ها زانو نزده اند. در جبهات هر کجا یا خشت محکم بنیان مرصوص جهاد بودند و یا به مردانگی جام شهادت نوشیدند چنانچه ما از چند نفر شهدا یاد آور میشویم که ازین تیب مردم بودند؛ مثلا:

١- شهید محمدابراهیم که در جبهه بنام (ابراهیم باغبان) شهرت داشت و ازگذر عزیز آباد مزارشریف بود این جوان عیار مشرب در جبهه بلخ تنظیم جمعیت اسلامی تحت آمریت شهید ذبیح اله فعالیت داشت. او پیش از جنگ با

روسیه یک جوان وارسته، آزاد مشرب، کاکه و سرشار بود و گمان میشد که از او چیزی ساخته نیست وعضو عاطل جامعه خواهد بود، مگر وقتیکه مردم بلخ علیه روس متجاوز قیام نمودند او در دسته اول قرار داشت که سلاح بردارد و سنگر بسازد ومدت چهار سال متوالی با رفقای همآهنگش همواره به پوسته های دشمن شبیخون میزد، سر راه ستونهای قشون سرخ را می گرفت ودشمن را میکوفت. خصوصاً در فن چریکی شهر خیلی مهارت داشت و مرحوم ذبیح الله شهید او را بسیار دوست داشت اما او بعد از مبارزه ها و کفر شکنیها به اثر ماین دشمن نزدیک تنگی مارمل جام شهادت نوشید.

۲- یکی از کاکه ها که بعد از شطارت ها و کافرکشی ها در قریه (میدان) بلخ با همکارانش حین زدو بندها از طرف دشمن سخت محاصره و بعد از خلاص شدن مرمی اسیر، دشمن گردید. عبدالقدوس معروف به (کل قدوس) بود، میگویند او پیش از هجوم روس جوان ازاد، کاکه، تند و سرکش بود، حینیکه لشکر خون آشان روسیه به صفحات بلخ یورش برد با رفقای همدل و همسلکش در صف غازیان اسلام پیوست. او مربوط تنظیم حرکت اسلامی در ولایت بلخ بود با همان عیاری و کاکه گی که داشت بدون هراس همیشه در شاهراه سر راه لشکر سرخ رامیگرفت و ایشانرا منکوب می کرد و با همه دلاوری و یکه تازی که داشت داخل شهرمزارشریف میشد. چنانچه مردم شهر بارها دیده اند که (کل قدوس) جاده های شهر را بروی قوای دشمن قرنطین می کرد، بویژه هر روز بوقت عصر آزادانه داخل صحن روضهٔ شاه اولیا (رض) میگردید وتوسط لودسپیکریکه همراه داشت با زبان عامیانه این حماسه را سر میداد که:

(منم کل قدوس، دشمن روس...) که در مقابل پولیس حکومت دست نشانده و قوای دشمن جرأت پیش آمدن را نداشتند. که اخیراً قوای بزرگ روس درحالیکه طیارات جنگی شان از ترمذ رهبری میشدند او را در قریه (دیواری میدان) غافل گیر و محاصره نمودند و این شیربچه را به زنجیر پیزیدند. نویسنده از نزدیک محاکمهٔ او را خبر دارم که حکومت روس مشرب کابل از لیسه های دخترانه و پسرانه چهل چهل نفر را با عدهٔ از حارنوالان به غرض مشاهده حاضر کرده بودند وقتیکه حارنوال مربوط برایش گفت: این یکی از رفقای تو که به جرم خود اعتراف کرد. کل قدوس با تندی تمام از جا جسته گریبان آن رفیقش را پاره و به حاضرین گفت: ببینید زخمهای انبور ودنده برقی را که با این ظلم اقرار میگیرند و بعد خطابانه گفت: من از دین و وطن خوددفاع کرده ام و قاتل روسها هستم که همه اهل مجلس از گفتار این عیار با اشک ریزی از مقر محکمه خارج شدند. وقتی آنها را به صفحه تلویزیون دولت حاضر کردند من خود دیدم که این جوان مانند پلنگ زخمی ایستاده بود و بعد او را در زندان پلچرخی به شهادت رسانیدند.

۳- از قریه دلمرجین ولسوالی چهاربولک عیاری دیگر قابل یادآوریست، بنام عبدالله معروف به (ماما عبدالله) بود که در گروپ شهادت مربوط حزب اسلامی در ولایت بلخ شامل بود این کاکه آزاده بیشتر علیه پوسته های روس و کاروانهای دشمن حمله می کردند، بعد در اخیر در قریه (آقتیپه) راه کاروان بزرگ روسها را با همدستانش گرفت و در جنگ رویارویی به شهادت رسید.»

(مجله میثاق جمعیت اسلامی نوشته م. ا. حنیف)

مختصر اینکه تمام عیاران و جوانمردان و کاکه ها و شه حوان ها (پای لچ ها) افغانستان در دوران جهاد مقدس در تمام جبهات تحت قیادت تنظیم های اسلامی افغانستان مشغول جهاد و شتارتهای فوق العاده را ازخود نشان داده و صدها تن ان جام شهادت را می نوشند و عده یی هم معیوب و زخمی می گردند. امیدوارم روزی اگر فرهنگیان خبیر ما از تمام سرهنگان عیاران و کاکه های دوران جهاد از ولایات مختلفه کشور معلومات فراهم آورده بصورت کتابی تدوین نمایند مصدر خدمات بزرگی را شده اند.

عیاران چریک

« در رابطه مبارزه مسلحانه چریکی مطرح می شود. عیاران از نظر تاریخی واقعی و هم از نظر تاریخ هنری و داستانهای عامیانه عیارانه بهترین چریکان تاریخ هستند. چنانچه:

١- استعمال اسلحه بدون سرو صدای آنها از نظر مبارزه چریکی بهتر از ماشیندار است.

٢- عیاران شبگردهستند و شب برای مبارزه چریکی مساعدترین زمان و زمینه است.

٣- عیاران و شاطران تند رو و تیز رو هستند درمبارزه چریکی تند روی بسیار لازم است.

٤- قرار روایات داستانهای عامیانه عیاران بهترین چریکان شهری محسوب می شوند

٥- اصل آزادی جوانمردان و عیاران مبارزه چریکی را خوبتر پیروزمند می سازد.

٦- نفوذ عیاران در قوای دشمن چون (خفیه پلیس ها) مبازره چریکی را ممکن تر و بانتیجه تر می سازد.

٧- کار عیاران که بنابر جوانمردی است در شهر ها به شبگردی پرداخته و از بامی به بامی گریز از چنگ عسس و مامورین دولتی و فرار و تهدید ثروتمندان بخیل وحکام جفا پیشه بوده کمند انداختند و خنجر بازی واز برج و بارو بالا رفتن و در زیر پل ها خوابیدن و از نقم ها گذشتن و به مردم بینوا یاری رسانیدن و یا از مظلوم ظلم دفع کردن، و مسافه بین شهر و روستا را به سرعت طی کردن، کوه پیمایی وعبوراز معابر و جنگلات انبوه بدون ترس وبه سر رسانیدن ماموریتها از شعار اصلی عیاران مبازر و چریک بود که آنهمه جزء از ضروریات مبارزه چریکی محسوب میشود.

ناگفته نماند که عیاران در عملیات چریکی نظامی از عمل نا جوانمردانه خودداری کرده از ریختن خون ناحق پرهیز می نمایند، زیرا (ضیاع کردن حق در فتوت نیست).

(رساله سوال وجواب در مورد مکتب فتوت ، نوشتهٔ عزیز عیار)

عیاران و تشکیل حکومتهای بومی

«در اینجا این یادآوری لازم است که عیاران در دوران باستان یا درکسوت پهلوانان کشتی گیر در دستگاه سلاطین بودند و یا در کسوت سربازی در زمره دلاوران و جنگآوران ارتش به میهن خودخدمت می کردند.

اما در مواقع که بیگانگان بر (آریانا) و(خراسان) تسلط می یافتند، عیاران از هر نوع خدمت در دستگاه های آنان روگردان شده و به کسوت عیاری درآمده با حکام بیگانه و غیر آریایی مبارزه می کردند. چنانکه نصر بستی و حمزه بن آذرک ویعقوب لیث صفار که به حکمروایی بیگانه ها بر خراسان (افغانستان) خاتمه دادند و لوای غزا را خود بدست گرفته و به جهاد ادامه میدهند. و کابل توسط یعقوب لیث فتح میشود. در اواخر دوران مغل ها و تیموریان پهلوان عبدالرزاق بیهقی در خراسان و شاه اسماعیل صفوی درآذربایجان ظهور کردند و هر یک به نوبه خود بساط حکومت بیگانه گان را بر انداختند و حکومات اسلامی بومی را پایه گذاری می نمایند و مردم را از جور حکام ظالم اجنبی نجات می دهند.»

(ص ١٤- عیاران با ویژه گی های پهلوانی از تاریخ اجتماعی و قومی ایران)

عیاران و مقاومت آنان در برابر حملات چنگیزخان

چنگیز خون آشام کافر برای تسخیرممالک اسلامی اردوی چند صدهزاری خود را چون سیل به حرکت می آورد، حکمرانان ممالک اسلامی که غرق در عیش و کامرانی و فساد اخلاقی و جور و ستم بر ملت های خویش بودند، تاب مقاومت را نیاورده، اسیر و یا کشته و یا فرار می کنند، اما همین عیاران وجوانمردان جابجا مقاومت های حماسه آفرین نموده به قوای ناجوانمرد چنگیز خسارات جبران ناپذیری را وارد می نمایند. مثلاً عیاران حصار ایثار غرجستان، عیاران حصار سفید رود، عیاران حصار کالیون وعیاران طالقان و غیره جاها را

تاریخ به یاد دارد، منهاج سراج جوزجانی که خود معاصر چنگیز خان است در مورد شطارت عیاران قلعه کالیون می نویسد:

«مدت یکسال این قلعه در محاصره کفار بود و بعد از آن مرض وبا در افراد قلعه مستولی و هر روز صدها نفر هلاک میشدند و در آخر که چند نفر باقی بودند با شمشیر ها برهنه از قلعه خارج شده خود را به کفار زدند و بعد از کشتن زیاد کفار آنها نیز جام شهادت را می نوشند.»

(ص ۲۱۳ افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول)

عیاری و پهلوانی

«هر کس که اندامی نیرومند تر و چالاک و خصلت پهلوانی داشت، برای پذیرش در جماعات عیاران سزاوارتر شمرده می شده است. و از وجوه تشابه ورزشکاران باستانی با عیاران و شاطران نمونه های متعددی می توان آورد، مثلاً عیاران به پیروی حمزه سیدالشهدا درموقع جنگ بانهایت از خودگذری با بدن برهنه به میدان میرفتند و فقط لنگی به کمر خود می بستند وهنوز هم برهنگی در گود ورزش کردن با بدن برهنه و با بر کمر بستن لنگ از مراسم حتمی الاجرای زورخانه هاست.

شلوار های باستانی که پهلوانان می پوشیدند نمونه دیگر پیشبند است که شاطران در موقع جنگ می بستند.»

(ص ۱۳ تاریخ و فرهنگ زور خانه از غلام رضا انصافپور)

عیار وتیار

« به شخص رند و چالاک گفته می شود.»

(د افغانستان د عامیانه لغاتو خخه)

عیب

«ارتکاب به عمل خلاف یا عملی است که فتوت را باطل و خراب سازد. در ارتکاب عیب بزرگ، فتوت از مرتکب سلب می شود ودرعیب کوچک مرتبهٔ اوتنزل می یابد.»

(ص ۳۸- فتوت نامه شمس الدین آملی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

عیب پوشی

«فیروز شاه گفت درجهان از پوشیدن چه بهتر؟ اسکندر گفت: هیچ بهتر از آن نیست که عیب مردمان بپوشی تاعیب تو نیز بپوشند. دیگرهر چه بپوشی قیمت ندارد که از ما در همه برهنه زاده ایم و باز برهنه خواهیم رفت چون چنین باشد عیب پوشی ازهمه بهتر.»

(ص ٤١٢- دارابنامه ابوطاهر طرطوسی)

«یکی دیگر از صفات عیاران و جوانمردان اینست که آنها می کوشند تاعیبهای مردم را فاش نسازند، چرا که عیب کسی را برویش آوردن دور از آیین جوانمردی است ونیز این نوشته قشیری درهمین مورد بیانگر ادعای ما است: « و

بدانکه فتوت فرا پوشیدن عیب برادران باشد و اظهار نا کردن برایشان آنچه دشمنان برایشان شاد کامی کنند.» و شاعری در این مورد چه خوب گفته است:

هیچ همت ندارد همچو سوزن در جهان
با وجود تنگ چشمی پرده پوش عالم است

(ص ٤٤- عیاران و کاکه های خراسان، تألیف حیدر یقین)

غ

غازی

«عده یی از فتیان قبل ازقرن پنجم هجری در خراسان و ایران وعراق بعنوان (غازی) مجاهد، مطوعه می جنگیدند.»

« در قرون اول اسلام دسته های از مومنین معروف به غازی یا (مرابط) در سرحدات قلاع یا مواضع مستحکم موسوم به (رباط) زنده گی نموده و عمر خود را به جنگ در راه دین صرف می کردند.»

(مقاله قاسم غنی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

«در زبان عربی غازی، به معنی جنگ کننده بادشمن و به تعبیر اسلامی جنک کننده باکفار، جمعش غزاء (غزات) شرکت کننده در غزوه یاجنگ با کفار ودشمنان دین اسلام.

بعد ها عنوان غازی لقبی شد برای کسانیکه در غزوات منشأ خدمات ممتاز بودند. ونیز جزء عناوین بعضی امرا و فرمانروایان مسلمان مانند امپراطوران غزنوی، غوری وعثمانی و هم به کسانیکه از همه بیشتر وخوبتر با کفار جنگیده و در بین توده به حیث نمونه تبارز می کرد.

شواهدی در دست است که از دوره های سامانیان دسته های از غازیان در ماوراءالنهر وخراسان وجود داشتند که به عنوان سرباز به امید تحصیل غنیمت درغزوه ها اشتراک می کردند. و هرجا که جنگی علیه کفار صورت می گرفت

خدمت خود را غرضه میداشتند. روسای آنان غالباً به مناصب عالی می رسیدند و همین جنگجویان (غازیان) خود را در بلاد مختلف خراسان و قلمرو خلافت اسلامی (جوانمرد) خوانده تاریخ ازکارنامه های آنها پر و دروقت خود از پرآوازه ترین مردان روی زمین بودند.

درمنابع اسلامی ذکر آنان بنام های غازیان، فتیان، (جوانمردان) باربار آمده است. این غازیان، فتیان (جوانمردان) از نژاد های مختلف با خوردن نان ونمک و هم کسوت شدن با هم می پیوستند.

غازیان یا جوانمردان در سرزمین های اسلامی چون ترکیه ، ایران، بخارا، خراسان، (افغانستان) در بین مردم اعتبار وعزت بزرگی داشتند.

در سال (٥٩٥ هـ.ق) ناصر خلیفه عباسی برای غلبه بر دشمنان خود در سلک غازیان جوانمرد می در آید و روز بروز دراطراف واکناف خلافت عباسی غازیان جوانمرد روبه فزونی و برای نابودی دشمنان اسلام جانفشانی و قربانی های عظیم را دادند.

همین غازیان جوانمرد خداپرست بودند که در قرن (٥ هـ ق) اناطولی را فتح کردند و سردار این معرکه غازی (کاپادوکیا) ترک امیر دانشمند بود. و از زمان او این کلمه لقب سلاطین آسیای صغیر میگردد و سلاطین آل عثمان نیز در ترکیه افتخار این نام را در خانواده خویش حفظ می کنند.

مجاهدین سربکف و راه حق وجوانمرد ما نیز غازیانی بوند چون غازیان گذشته به خاطر اسلام و آزادی کشور ما با شیطان سرخ بی باکانه رزمیدند. غازیان جوانمرد درسنگرهای داغ چهارده سال را در خدمت اسلام و نابودی

کفار سپری کردند از خورد و برد وچور و چپاول بیت المال بیزار ودوری می جستند و بعد از پیروزی انقلاب درجنگهای ذات البینی اشتراک نکرده سلاح های خود را دیپو کرده در پی اصلاح محیط و ویرانی های ناشی از جنگ برآمده در اطراف و اکناف کشور به ایجاد جرگه های جوانمردان پرداخته برای صلح و برادری وبرابری درمیان اقوام وقبایل خویش کوشش نموده در غوغای های بی محتوی وقدرت طلبی تنظیم های جهادی اشتراک نکرده با آنکه درامر جهاد سرغوغا بودند اما از گرفتن مقام و برادر کشی به عقب نشیی می پردازند.

امروز هر که و در هر کجا به حیله ومکر به ریختاندن خون برادر مسلمان وافغان با سازش به دشمنان اسلام بپردازد، انها نیز از ما نیستند اگر رهبر است و یا فرد عادی و آنانیکه برای سلب آزادی و برده ساختن انسانها تلاش می کنند در حقیقت مشرک اند و مشرک ستمگر دشمن خدا و رسول الله صلی الله علیه وسلم وکافه بشریت است قابل تحمل نبوده هیچگونه تأویلی درست نیست، ظالم ظالم است. و هر ملا و روشنفکری که برای حقانیت استعمار وسلطه آن در هر موقع دلیلی بتراشد به خطا بوده هدف آن جاه و مقام بوده و جزو صاغرون خواهد بود، زیرا تجاوز گر متجاوز است به هر شکل و عنوانی که تبارز کند. همیشه در جریان تاریخ دیده شده که انسانهای فاقد شخصیت به برده گی و غلامی تن در داده از قوتهای استعماری استقبال کرده فروخته می شوند.

وارثان اصلی زمین بنده گان صالح الله (ج) اند. برای همیشه زمین در اختیار ارباب شهوت و غضب و بنده گان جاه و مقام و اسیران هوای نفس نخواهد بود. و یقین است که آخر سلطه شهوت پرستان و افزون طلبان، جاه طلبان، برتری

طلبان، لذت طلبان و ستمگران به هر شکلی و عنوانی وجامه یی که باشد ختم و جای آنرا پیروزی کامل عقل بر جهل، غلبه توحید بر شرک و غلبه عدالت بر ظلم و بالآخره دوره غلبه سعادت بر شقاوت خواهد رسید، چنانکه الله تعالی فرموده است: (**و لقد کتبنا في الزبور من بعد ذکر ان الارض یرثها عبادالصالحون**)

یعنی ما از پیش اطلاع داده ایم که وارث اصلی زمین بنده گان صالح و شایسته ما خواهند بود.

صاحب اختیار ما الله (ج) است، پس نباید که اختیار خود را بدست ستمگر و غاصبان سپاریم، قدرتمندان و ظالمان بر ما برتری ندارند و چرا از آنها کورکورانه اطاعت نماییم و چرا به حرف های نادرست آنها گوش دهیم و نباید زیر بار ظلم و ستم رویم، پیغمبر اسلام ظالمان را بد دیده وعلیه آنها به مبارزه پرداخته و بجای نظام شرک و بیعدالتی نظام والای اسلامی را بر پایه های توحید وعدل بنیان گذاشته است.

وظیفه اهم غازیان جوانمرد هم در جامعه شرک زده و منحط بنیان گذاری نظام شرعی مطابق دستور های قرآن و سنت است بایست که به اینگونه اشخاص که در راه خدا خود را فدامی سازند. لقب غازی را داد نه (قهرمان) و قهرمان کسی است که بخاطر مقام وجاه واشغال سرزمینی می جنگد که تا زمینه وسیع عیش و شهوت رانی خود را فراهم سازد اما (غازی) تنها و تنها بخاطر اعتلای کلمته الله (ج) می جنگد و برای برقراری شریعت اسلامی می کوشد.

بناءً مجاهدی که بخاطر اسلام با کفار که با مسلمانان می جنگند می رزمد، بجاست که لقب (غازی) را داد نه قهرمان، چنانکه گفتیم قهرمان یک پدیده غیر اسلامی است وغازی لقب مجاهدین از همان دوران صدر اسلام تا به حال مقبول است.

در آوان حکومت کابل شوروی بسا کسانیکه خون مجاهد و مسلمانان بی گناه این ملت را ریختانده و خانه و کاشانه و وستاهای آباد را به ویرانه مبدل می ساختند لقب قهرمانی را می دادند، پس فرق میان مجاهد مومن و موحد و آن دهری های خداناشناس چه شد؟ (الله اکبر) توبه ازین (کودن) های قهرمان ساز.

مجاهدین برای تحکیم نظام اسلامی و ارمانی (اخیت) قیام کرده و اراده الله تعالی بود که با تعهدات اسلامی چون جوانسردان خراسان پابند و از شرافت و ناموس زنان ومومنین مستضعف افغانستان دفاع بلا شرط کنند، آنها ایثار جان و مال را برای راحت مسلمانان ناچیز شمرده مرگ را در راه خدا از تعهدات اخلاقی و دینی خود میدانستند.

امروز که دنیای غرب و غرب زده متحدانه علیه مجاهدین روس شکن شده اصطلاحات منحوس و دشمنبارانه آنها چون جنگ سالار،توپکی، پاتک سالار، تروریست، دهشتگرد، اشرار، مخالفین، دشمنان دیموکراسی، مجرمین جنگی، و غیره در رسانه های مبتذل خود استعمال می نمایند به ملت مسلمان هویدا میگردد که کینه و بغض شترمرغانه ایشان تنها و تنها متوجه مجاهدین است و رنه آن ظلم وستم و کشتار های بیرحمانه و دسته جمعی مومنین در کنار جر های کشیده شده و ریختاندن خاک بر سر آنها ذریعهٔ بلدوزر وابستگان شوروی ها در

افغانستان را نادیده گرفته، بلکه باهم متحد و برای بدست آوردن قدرت و سیادت آشکاران به عنوان این و آن مجاهد را بدون تشخیص خوب و بد بطور عام هتک حرمت می نمایند.

فراریهای دلسوز و متحدین غربی آنها ویرانی حصهٔ از شهر کابل را در انگشت پیچیده و آن هزار ها روستا ها که توسط قوای تجاوزگر شوروی و ملیشه های آن چندین بار به ویرانه مبدل شد نادیده می گیرند و بعد ازن چند سال است که فراری های ما، بوسیله متحدین خویش مردم را در آتش وخون کشیده خانه وکاشانه های باقی مانده را به ویرانه مبدل و مسلمانها را بی عفت و با سگها در آمیختند، کور و کر و گنگ هستند که نمی بینند ونمی شنوند و چیزی نمی گویند.

ای فراری های منتقد عزیز شوروی ها وطن شما را با یکصدو چند هزار سپاه اشغال و ملیونها هموطنت را شهید و مهاجر ودربدر کرد و شما بزدلانه راه فرنگ را گرفته بدام لانه های جاسوسی مخوف غرب لولیدید.

(گفتار ما به آنهاییکه با مجاهدین طرف هستند متوجه نه بطور عام تمام مهاجرین که درغرب میباشند است.) و بالآخره غلام شدید و به رهبری آنها علیه ملت مجاهد خداپرست جبهه گرفته ماهیت خود را خوبتر برملا ساختید و به گفته داکتر علی شریعتی یعنی همان ظلمه خواهید بود که جبهه تان، شعار تان، جهت تان، روش تان، گذشته تان، چهره تان معلوم ومشخص است.»

اینها همه ستمگران نامردهستند که خداوند ایشانرا هرگز هدایت نمی فرماید. مجاهدین جوانمرد بودند که در شرایط بسیار و بسیار سخت علیه قشون مجهز و

با تجهیزات مدرن آن رزمیده با ریختاندن خون و دادن شهادت، آن ابر قدرت بزرگ را مجبور به فرار کردند و رنه شما ای فراری ها امروز هرگز به افغانستان عزیز آمده نمی توانستید و برای دایم پشقاب شویی امریکایی ها واروپایی ها می بودید، اگر از همچو کردار کینه توزانه خود توبه تایب نشوید، یقین است که به عذاب دردناک خداوند(ج) گرفتار خواهید شد.

غلامی

« جوانمردان هرگز به غلامی تن در ندهند وهرکس که به غلامی بیگانگان در آید از همچو اشخاص کناره گیری جوانمردان حتمی است و با ایشان مبارزه باید کرد، زیرا انسانرا خدا آزاد آفریده است و آزادی خود را می بایست به قیمت جان حفظ کرد. غلامی صفت انسان ناسالم است. صاحب استقلال وآزادی برای همیشه از زنده گی اسارت بار گریزان است.»

(هفته نامه فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، سال ۱۳۵۹.)

غمازی

عیاران و جوانمردان غمازی را مردود می دانند چنانکه در دارابنامه آمده است: «... داراب بر آن زاهد سلام کرد، زاهد جواب داد درنهاد ایشان بنگریست، دانست که ایشان مظلومانند و از جای گریخته می آیند. زاهد گفت شما بروید از پیش من تا من نیز از اینجا بروم، که من به چشم عقل می بینم که کسی در عقب شما بخواهد آمدن، اگر مرا پرسند که دیدی گویم که دیدم غمازی باشدو زاهد

غماز چگونه باشد؟ و اگر گویم ندیدم، دروغ گفته باشم و زاهد دروغگو چگونه باشد؟ اکنون شما بروید تا من سر خویش گیرم.... حوایق زنگی چون بدید که داراب و طمروسیه گریخته آن با سوار صدو بیست بر نشست و بر لب دریا آمد تا به زاهد رسیدند، پرسیدند که هیچ دو تن دیدی که از اینجا در گذشتند؟

زاهد که از آنجا قدری دور رفته بود به حوایق زنگی گفت در اینجا کسی را ندیده ام...»

(دارابنامه)

غوغایان

«ویرایش گر تاریخ سیستان، ملک الشعرا بهار، دراین خصوص میگوید: «و اعراب اشخاص کاری وجلد وهوشیار را که از طبقه عوام الناس بودند، و در هنگامه ها و (غوغا ها) خود نمایی کرده یا در حرب ها جلدی و فراست به خرچ میدادند، عیار جوانمرد می نامیدند.»

«آورده است که سلطان محمود به سرهنگ خود فرمان داده گفت: اکنون تو بر لشکر خویش در فلان ولایت تاز که از برنا و عیار پیشه گان و (سرغوغایان) دیار خالی شده است.»

(ص ٦٦- کتاب آیین جوانمردی از قربان واسع تاجیکی)

با تجهیزات مدرن آن رزمیده با ریختاندن خون و دادن شهادت، آن ابر قدرت بزرگ را مجبور به فرار کردند و رنه شما ای فراری ها امروز هرگز به افغانستان عزیز آمده نمی توانستید و برای دایم پشقاب شویی امریکایی ها واروپایی ها می بودید، اگر از همچو کردار کینه توزانه خود توبه تایب نشوید، یقین است که به عذاب دردناک خداوند(ج) گرفتار خواهید شد.

غلامی

« جوانمردان هرگز به غلامی تن در ندهند وهرکس که به غلامی بیگانگان در آید از همچو اشخاص کناره گیری جوانمردان حتمی است و با ایشان مبارزه باید کرد، زیرا انسانرا خدا آزاد آفریده است و آزادی خود را می بایست به قیمت جان حفظ کرد. غلامی صفت انسان ناسالم است. صاحب استقلال وآزادی برای همیشه از زنده گی اسارت بار گریزان است.»

(هفته نامه فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، سال ۱۳۵۹.)

غمازی

عیاران و جوانمردان غمازی را مردود می دانند چنانکه در دارابنامه آمده است: «... داراب بر آن زاهد سلام کرد، زاهد جواب داد درنهاد ایشان بنگریست، دانست که ایشان مظلومانند و از جای گریخته می آیند. زاهد گفت شما بروید از پیش من تا من نیز از اینجا بروم، که من به چشم عقل می بینم که کسی در عقب شما بخواهد آمدن، اگر مرا پرسند که دیدی گویم که دیدم غمازی باشدو زاهد

غماز چگونه باشد؟ و اگر گویم ندیدم، دروغ گفته باشم و زاهد دروغگو چگونه باشد؟ اکنون شما بروید تا من سر خویش گیرم.... حوایق زنگی چون بدید که داراب و طمروسیه گریخته آن با سوار صدو بیست بر نشست و بر لب دریا آمد تا به زاهد رسیدند، پرسیدند که هیچ دو تن دیدی که از اینجا در گذشتند؟

زاهد که از آنجا قدری دور رفته بود به حوایق زنگی گفت در اینجا کسی را ندیده ام...»

(دارابنامه)

غوغایان

«ویرایش گر تاریخ سیستان، ملک الشعرا بهار، دراین خصوص میگوید: «و اعراب اشخاص کاری وجلد وهوشیار را که از طبقه عوام الناس بودند، و در هنگامه ها و (غوغا ها) خود نمایی کرده یا در حرب ها جلدی و فراست به خرج میدادند، عیار جوانمرد می نامیدند.»

«آورده است که سلطان محمود به سرهنگ خود فرمان داده گفت: اکنون تو بر لشکر خویش در فلان ولایت تاز که از برنا و عیار پیشه گان و (سرغوغایان) دیار خالی شده است.»

(ص ٦٦- کتاب آیین جوانمردی از قربان واسع تاجیکی)

غیرت

«غیرت دراستنکاف از چیزیکه موجب عار وتقدم اغیار باشد ومنشأ شعور نفس است. شرف کرامت خویش و صفا وجوهر لطافت آن و تجرد از هوا و تنزه از اقذار طبایع و ادناس جهانی»

(ص ۱۲۱- مقاله قاسم غنی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

«غیرت نوعی پاسبانی است که آفرینش برای مشخص بودن و مختلط نشدن نسلها دروجود بشر نهاده است. سر اینکه مرد حساسیت فوق العاده یی در جلوگیری از آمیزش همسرش با دیگران دارد، اینست که خلقت ماموریتی به او داده است، تا نسب را درنسل آینده حفظ کند. این احساس مانند احساس علاقهٔ به فرزند است. همه کس میداند که فرزند چقدر رنج و زحمت وهنر و هزینه برای پدر ومادر دارد. اگر علاقه بشر به فرزند نبود احدی اقدام به تناسل و حفظ نسل نمی کرد. اگر حس غیرت هم در مرد نمی بود که محل بذر را همیشه حفاظت و پاسبانی کند، رابطه نسلها با یکدیگر به کلی قطع می شد، هیچ پدر فرزند خود را نمی شناخت و هیچ فرزندی پدر خود را نمی دانست که کیست؟ قطع این رابطه اساس اجتماعی بودن بشر را متزلزل می سازد.

پیشنهاد اینکه انسان به عنوان مبارزه با خود خواهی غیرت را کنار بگذارد درست مثل اینست که پیشنهاد شود غریزه علاقه به فرزند را بلکه به طور کلی مطلق حس ترحم و عاطفه انسانی را به عنوان اینکه یک میل نفسانی است ریشه کن کنیم. در صورتیکه این یک میل نفسانی در درجات پایین حیوانی نیست بلکه یک احساس عالی بشری است.

علاقه به حفظ نسل در زن هم وجود دارد ولی در آنجا احتیاج به پاسبان نیست، زیرا انتساب فرزند به مادر همیشه محفوظ است. و اشتباه پذیر نیست. از اینجا می توان فهمید که حساسیت زن در منع آمیزش شوهر با دیگران، ریشه غیر از حساسیت مرد در این مسأله دارد. احساس زن را می توان ناشی از خود خواهی و انحصار طلبی دانست ولی احساس مرد چنانکه گفتیم جنبهٔ نوعی واجتماعی دارد. ما منکر حس حسادت و انحصار طلبی مرد نیستیم. ما مدعی هستیم که فرضاً مرد حسادت خود را با نیروی اخلاقی از میان ببرد یک نوع حس اجتماعی در او وجود دارد که اجازه نمی دهد با آمیزش همسرش با مردان دیگر موافقت کند، ما مدعی هستیم منحصر شناختن علت حساسیت مرد به حس حسادت که یک انحراف اخلاقی فردی است اشتباه است.

در برخی از روایات نیز بدین موضوع اشاره شده است که آنچه که در مردان است غیرت است و آنچه در زنان است حسادت. یعنی زن همیشه میخواهد مطلوب ومعشوق مرد باشد به این جهت است که مقام معشوق بودن و مطلوب بودن را خاص خود کند. ولی در مرد چنین احساس وجود ندارد، اینگونه انحصار طلبی در سرشت مرد نیست. لهذا اگر مانع آمیزش زنش با مردان دیگر است همان حراست و نگهبانی نسل است.

زن را با ثروت هم نباید قیاس کرد، ثروت با مصرف کردن از بین میرود و مورد تنازع و کشمکش واقع می شود و حس انحصار طلبی بشر جلو استفاده دیگران را می گیرد، ولی کامجویی جنسی یک نفر مانع استفاده دیگران نیست. در اینجا مسأله انبار کردن و احتکار مطرح نیست.

انسان این حالت را دارد که هرچه بیشتر در گرداب شهوات شخصی فرو رود وعفاف و تقوا و ارادهٔ اخلاقی را از کف بدهد، احساس (غیرت) در وجودش ناتوان می گردد.

برعکس، افرادی که با خودخواهیها وشهوات نفسانی مبارزه می کنند، و ریشه های حرص و آز و طمع و ماده پرستی را در وجود خود نابود می کنند، وبه تمام معنی (انسان) وانساندوست می گردند. و خود را وقف خدمت به خلق می کنند و حس خدمت به نوع در آنان بیدار می شود.

چنین اشخاص غیورتر و نسبت به همسران خود حساستر می گردند. اینگونه افراد حتی نسبت به ناموس دیگران نیز حساس می گردند، یعنی وجدان شان اجازه نمی دهد که ناموس اجتماع مورد تجاوز قرار گیرد ناموس اجتماع ناموس خود شان می شود.

حضرت علی (ک) جملهٔ عجیبی دارد؛ می فرماید: «ما زنی غیور قط» یعنی هرگز یک انسان شریف و غیور زنا نمی کند. نفرموده است: انسان حسود زنا نمی کند، بلکه فرموده انسان غیور زنا نمی کند، چرا؟ برای اینکه غیرت یک شرافت انسانی و یک حساسیت انسانی است .

این خود دلیلی است که (غیرت) از خود پرستی ناشی نمی شود، احساس خاصی است که قانون خلقت برای تحکیم اساس زنده گی خانواده گی که یک زنده گی طبیعی است نه قراردادی، ایجاد کرده است.

و اما اینکه آیا نظر اسلام در باره حجاب و پوشش احترام گذاردن به حس غیرت مرد است یا نه؟

جواب اینست که بدون شک اسلام همانا فلسفه یی که در حس غیرت هست یعنی حفاظت پاکی نسل و عدم اختلاط انساب را منظور نظر دارد.»

(از ص ٦١-٦٤ مسألهٔ حجاب تألیف استاد مرتضی مطهری)

«غیرت په ډیر توګه کښي شته اول په دین په مذهب بیا په ملک په مملکت کښي، بیا د محل د کورونو په محافظت کښي.»

(دستارنامه خوشحال خان ختک)

به صد ها شاعر ونویسنده دیگر پشتون در اثار خویش چون خوشحال خان ختک داد از مردانگی و جوانمردی زده و تمام قبایل پشتون در جا و هر محلی که اسکان دارند به زیور جوانمردی آراسته اند، بطور مثال مهمان نوازی در قبایل پشتونها به تکامل رسیده و مهمانان را به عزت و اکرام در (حجره) های خویش پذیرایی کرده و حین رخصت شدن مهمان را الی حدود حدبخشی خویش بدرقه کرده (مخه د ښه) میگویند.

(دستار نامه خوشحال خان خټک)

اصل ناموس داری و غیرت نیز یکی از ممیزات ذاتی این مردم بوده بخاطر حفظ ناموس ونام و ننگ متکفل قربانی های زیاد را در ادوار تاریخی شده و به آن به وجه احسن توجه داشته و به انسانهای ناحفاظ مجال زنده گانی را در مناطق خودنمی دهند.

غیرت حضرت ربیع بن معوذ (رض)

«حضرت ربیع بنت معوذ (رض) یک صحابی انصاری بود و در اکثر جنگها با نبی کریم (ص) اشتراک کرده بود و زخمی ها را تداوی می کرد. پدر حضرت ربیع یعنی حضرت معوذ (رض) ابوجهل را به قتل می رساند.

روزی یک زن که نام آن (اسماء) بود عطر فروشی می کرد به خانه ربیع رفت تا عطر بفروشد وقتی فهمید او دختر معوذ (رض) است برای حضرت ربیع گفت: « تو دختر قاتل سردار خود هستی». حضرت ربیع را غیرت آمد و به آن زن عطر فروش گفت:

آری من دختر قاتل غلام خود هستم.» آن زن گفت: برایم حرام باشد به تو عطر بفروشم. حضرب ربیع گفت: برای من حرام باشد که عطر بد بوی ترا بخرم.»

(فضایل اعمال از مولانا محمد ذکریا (رح))

غیور

«باغیرت، با حمیت، غیرتمند، ناموس دار»

(فرهنگ عمید)

ف

فتوت

(دیده شوده جوانمردی)

فتوت است یا فتوی

«اینجا موضوع به کار گرفتن علم الحروف در باب (فتوت) در میان است تا دانسته شود فتوت است یا فتوای.

بیست و پنج وظیفه در فتوت هست که هفت تای آن با (فا) آغاز می شود. عبارت است از:

١- فضل، ٢- فتوح، ٣- فصاحت، ٤- فراغت، ٥- فهم، ٦- فراست، ٧ فصل.

چهارده تای آن که با (ت) آغاز می شود.

١- توکل، ٢- توبه، ٣- تواضع، ٤- تصدیق، ٥- تصور، ٦- تجمل، ٧- تطوع، ٨- تهجد، ٩- تلطیف، ١٠- تبرک، ١١- تصرف، ١٢- تمکین، ١٣- تفکر، ١٤- تسکین.

و اما چهار تایی آن که با (واو) آغاز می شود:

١- وفا، ٢- ورع، ٣- ولایت، ٤- وصلت

پس معلوم شد که آنچه در انواع شریعت، طریقت و حقیقت معرفت است همدرین سه حرف یعنی (ف، ت، و) نهفته است.

صاحب فتوت نامه یی می گوید: تا بدانی که فتوت کار دشواری است و راه طولانی است. مرد خدا باید بتواند قلب خود را از همه لذتهای این دینا بزداید.»

(ص ٥٥- فتوت نامه دوم شهاب الدین عمر سهروردی، به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

فتوت اشرافی

«کوپرولو میگوید: از قرن (١٣) تا قرن (١٥) در اناطولی دسته یی از محترمین از قبیل قضات، مدرسین، شیوخ و تجار بزرگ در حلقه فتیان یا اخیان داخل بودند. و این خود یک نوع فتوت اشرافی بود. که آنرا می توان از بقایای الناصر خلیفه عباسی دانست.»

فتوت جامع الکمالات و جامع الجمالات است.

«فتوت یا جوانمردی از صفات مهم پیامبران است. چون عفت حضرت یوسف (ع) صبر حضرت ایوب (ع) یک مجموعه است. و در مورد حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته شده است:

رخ یوسف لب عیسی ید بیضا داری

آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری

بناءً فتوت مانند آنها جامعه الجمالات وجامع الکمالات است ونسبت به تمام مسلک ها خوب مسلک است. و (گل سرسبد) است.»

(رساله سوال و جواب در موردمکتب فتوت نوشته عزیز عیار)

فتوت چشم

«یعنی چشم را از دیدن مناظر شرم آور مصؤون نگهداشتن، تا بتواند به آسمانها و به زمین توجه کند.»

(ص ۲۳- مقاله قاسم غنی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

فتوت خاص

«عبارت است از نگهداشتن حق انبیاء و اولیاء در قول وفعل و به باطن عمل کردن یعنی یار پیامبر بودن و ازنظر رفتار عادت وعمل در راه معنوی پیامبر راسخ و پا برجا ماندن است.»

(همان کتاب)

فتوت خاص الخاص

«در میان اولیاء الله این فتوت، حق را به حق خویش رسانیدن و حق خویش را از خدایتعالی خواستن است یعنی متخلق به اخلاق الله شدن که خداوند(ج) نیز در عوض حق جوانمرد را به او برساند. از این بهتر نمی توان رابطه جوانمردانه میان خالق ومخلوق را بیان داشت. این رابطه سوای رابطه مالک ومملوک است، بلکه رابطه سرور و کسی است که به او وفادار است. رابط یی است که یکی را به دیگری متصل می کند وموجب همبستگی آنها است.»

(همان کتاب)

فتوت خانه

«مراد از لنگر یا زاویه بوده است که از طریقت (اخی بنا میشد و شبانه فتیان در آن جمع میشدند.»

(همان کتاب)

فتوت دل

«یعنی پس از نابودن کردن بخل، سخاوت وایثار بسیار کردن و در صنایع حق سبحانه و تعالی اندیشیدن.»

فتوت زبان

«یعنی نگهداشتن زبان از دشنام، غیبت و بهتان وزبان را به یاد خداگرداندن و برهمه خلق دعای خیر کردن.»

(همان کتاب)

فتوت عام

«متعلق به همهٔ دوستان خداوند(ج) است. اینست که حق چیزی را به جا آورند، یعنی پذیرفتن اینکه اگر انسان حقی بر دیگران داشته باشد، دیگران نیز به نوبه خودحقی بر او دارند. نجم الدین زرکوب تبریزی در فتوت نامه خود می گوید: اگر آدمی محتاج است که:« به نان قوت یابد، پس فتوت آنست که حق نان به نان رسانی و حق خویش از نان ستانی ودر همه چیز همچنین» یعنی نان را

بر انسان حقی است، زیرا باعث قوت و بقای انسان و بنی نوع او است؟ اما انسانرا نیز به سهم خود بر آن حقی است، زیرا همه نیروی که نان منتقل می سازد، انسان در خدمت معرفت الهی قرار می دهد. یا بهتر بگویم انسان عاملی است که نان را به معرفت الهی مبدل می کند. در اینجا نان به حد و مرتبه انسان رسیده و جزیی از وجود او شده است. در عین حال باید گفت: نان بگردن انسان حق دارد، از آنجا که انسان نیازمند به نان است و از آن قوت می گیرد، این است که فتوت ایجاب می کند. انسان حق نان را به جای آورد و حق نان عبارت است از تبدیل آن به نیروی معنوی.حق متقابل در همهٔ امور هست و نیز در سه مرحله ایی که گفتیم.

فتوت درمرتبه شریعت خود را به مراعات همهٔ تعالیم مذهبی موظف می داند. وقتی انسان به همهٔ فرایض شریعت تمکین کرد، آنگاه فتوت در مرتبه شریعت به کمال خود می رسد و نوعی حالت رسالت در انسان شکوفا می گردد، همان گونه که نان تغییر ماهیت می دهد و به جزیی از انسان تبدیل می گردد، با مراعات اصول شریعت، فتوت نیز تغییر حالت درانسان پدید می آورد و او را به رسالت نزدیک می سازد.»

فتوت مسلک مردمی

«فتوت مسلکی بود که در میان مردم پدید آمده و به پای مردی و پشتیبانی ایشان رشد کرده و در موقع اجتماعی مهمی یافته بود. تا آنجا که دولت پهناور و پرقدرت، تنها را گسترش نفوذ خود را روی آوردن بدین مسلک دانسته

و کوشیده بود تا به جوانمردان ارتباط نزدیک و مستقیم برقرار کند، و خود را در رأس ایشان قرار دهد، (دولت عباسی). تردید نیست که دولت ها، بر اثر فراهم آمدن عوامل گوناگونی روی کار می آیند. به اوج قدرت می رسند، و پس بعد از گذرانیدن یک دورهٔ فترت و انحطاط از بین میروند.

لیکن فتوت مسلکی بود که پیش از استقرار دولت عباسی درمیان توده های مردم پدید آمده بود، پدید آمدن و رواج و رونق یافتن فتوت بر اثر جریان های اجتماعی خاصی بود که ارتباطی با ظهور دولت عباسی یا انقراض آن نداشت و فقط در یک دوره کوتاه، دولت عباسی منفعت خودرا در همراهی با گروه جوانمردان یافت و خویشتن را در لباس جوانمردان فراهم نمود و خلیفه بروی دستار و ردایی خلافت سراویل (شلوار) فتوت پوشید. شک نیست که این هم راهی و هم پشتی برای دولت عباسی وقوام و دوام آن بیشتر ثمر بخش بود، تا برای مردمی که به مسلک فتوت روی آورده بودند. با این حال، شایدبرای زعیمان فتوت وبزرگان جوانمردپیشه گان نیز خالی از منفعتی نبود و چنانکه بعداً خواهیم دید، موجب دخالت گروهی از سرجنبانان وفتیان (در کار سیاست و آیین ملک داری شد و بعضی از آنانرا به ریاست و امارت و حکومت نیز رسانید.»

ص ۷۷- ۷۸ مقدمه فتوت نامه سلطانی)

فتوت مغایر سوسیالیزم و دیموکراسی

«در مکتب فتوت (جوانمردی) سوسیالیزم گنجایش ندارد، دیموکراسی نیست و این مکتب مانند هیچ مکتب دیگر از مکاتب غیر اسلامی نیست.»

(رساله سوال وجواب در موردمکتب فتوت)

فتوت نامه سلطانی

«... واخیراً کتابی بدست آمده است موسوم به فتوت نامه سلطانی در طریق آداب فتوت که از کتابهای بسیار مفیداست که اگر بدست نمی آمد قسمتی از تاریخ اجتماعی قرون وسطی خراسان (افغانستان) و ایران و ماوراءالنهر که تشکیل جمعیت فتوت یا جوانمردان وعیاران (به اصطلاح قدیمتر) باشد از میان رفته بود»

فتوت نامه سلطانی از کتب معتبر فتوت (جوانمردی) بوده تألیف مولانا حسین واعظ کاشفی سبزواری خطیب و دانشمند است ومردی پرتألیف نیز بوده، تألیفات مهم آن عبارت اند از:

١- انوار سهیلی

٢- تفسیر مواهب علیه

٣- کتاب روضه الشهدا

٤- جواهر التفسیر

٥- مخزن الانشأ

٦- فتوت نامه سلطانی وغیره

مولانا واعظ کاشفی از اهل سبزوار هرات و در دوره تیموریان بسر میبرد و با وزیر دانشمند آن وقت امیر علی شیرنوایی ارتباط نزدیک علمی داشت. مولانا حسین مرد دانشمند و داعی جوانمردی بود که جهت وحدت واتفاق کافهٔ مسلمانان و ترویج اخلاق نیکو و تربیت جوانان به راستگویی و صدق و وفا جد و جهد بلیغ بخرج میداد. و امیر علی شیرنوایی هم مشوق بزرگ ان عالم ربانی بود. مولانا حسین سبزواری که حنیفی مذهب بود ولی از جمله سنیان روشنفکر در مسایل مذهبی از تعصب خشک بیزار واز همین جا است که او مورد احترام عام و خاص در سرزمین خراسان و پاردریا قرار داشت و امیر علی شیرنوایی آنرا در تذکره نفایس الفنون خود به وجه احسن ستود و از کارنامه های علمی آن تمجید بعمل آورده است.

(برای مزید معلومات دیده شود. عنوان مولینا حسین واعظ کاشفی)

فتوت نامه منظوم شیخ عطار

الا ای هوشمند خوب کردار — بگویم با تو رمزی چند از اسرار

چو دانش داری و هستی خردمند — بیاموز از فتوت نکته یی چند

که تا در راه مردان ره دهندت — کلاه سروری بر سر نهندت

اگر خواهی شنیدن، گوش کن باز — زمانی باش با ما محرم راز

چنین گفتند پیران مقدم — که از مردی زدندی درمیان دم

که: هفتاد دو شد شرط فتوت — یکی زان شرطها باشد مروت

بگویم با تو یک یک جملهٔ راز / که تا چشمت بدین معنی شود باز
نخستین راستی را پیشه کن / چو نیکان از بدی اندیشه کردن
همه کس را به یاری داشتن دوست / نگفتن:آن یکی مغز و دگر پوست
ز بند نفس بد آزاد بودن / همیشه پاک باید چشم و دامن
اگر اهل فتوت را وفا نیست / همه کارش بجز روی و ریا نیست
کسی کو را جوانمردیست در تن / ببخشاید دلش بر دوست و دشمن
بهر کس خواستی میباید آنست / اگر خواهی بخود، نبود زیانت
مکن بد با کسی کو باتو بد کرد / تو نیکی کن، اگر هستی جوانمرد
کسی، کز مهر تو ببرید پیوند / بمردی جان و دل در راه او بند
زبان را در بدی گفتن میاموز / پیشمانی خوری تو هم یکی روز
ترا آنگه به اید مردی و زور / که بینی خویشتن را کمتر از مور
مراد نامردان را بر آور / که تا یابی مراد خویش یکسر
مگو هرگز که: خواهم کرد اینکار / اگر دستت دهد میکن بکردار
کسی کو را بخشم اندر رضا نیست / فتوت اندر جهان او را روا نیست
فتوت دار چون باشد دلازار / نباشد در جهانش هیچکس یار
در این راه خویشتن بینی نگنجد / بجز خاکی ومسکینی نگنجد
فتوت ای برادر بردباریست / نه گرمی ستیزه، بلکه زاریست
بده نان تا برایت نامت ای دوست / چه خوشتر درجهان ازنام نیکوست؟
زبان و دل یکی با همه کس / چنان کز پیش باشی، باش از پس
مکن چیزیکه دیدن را نشاید / اگر گوش شنیدن را نشاید

چو اندر طبع بسیار نداری — مزن از طریق بردباری
طریق پارسایی و رزمادام — که نیکو نیست فایق را سر انجام
مکن باهیچکس تزویر و دستان — که حیلت نیست کار زیر دستان
چو خواندنت برو زینهار می پیچ — ورت بیم جان باشد مگوهیچ
بجان گر باز ماند اندرین راه — نباشد از فتوت جانت آگاه
دماغ از کبر خالی دار پیوسته — ز شیطان چه گیری عذر بر دست
تواضع کن، توضع بر خلایق — تکبر جز خدا نیست لایق
تکبر خیره گی خود را مرنجا — که افزونی جسمست و کاهش جان
سخن نرم و لطیف و تازه میگوی — نه بیرون از حد و اندازه میگوی
مگو راز دلت با هر که باز — که در دنیا نیابی محرم راز
حسد را بر فتوت راه نباشد — حسود از راه حق آگاه نباشد
اخی را چون طمع باشد بر فرزند؟ — ببر زینهار، از وی مهر و پیوند
گفتن ز اول، آنرا بجا آر — وگر خودمیرود سر بر سردار
بخودهر گز مرو راه فتوت — بخود رفتن کجا باشد مروت
ریاضت کش، که مرد نفس پرور — بود از گاو و خر بسیار کهتر
مرو ناخوانده، تا خواری نبینی — چو رفتی جز جگر خوای نبینی
به چشم شهوت اندر دوست منگر — که دشمن کام گردی، ای برادر
ز کج بینان فتوت راست نیاید — که کج بینی فتوت را نشاید
بکام خود منه زینهار یک گام — که ایمن نیست دایم مردم خود کام
مروت کن تو با اهل زمانه — که تا نامت بماند جاودانه

هزاران تربیت گر هست اخی را ندارد دوست ز ایشان جز سخی را
مدارا کن تو با پیران مسکین ببخشای بر جوانان بد آیین
مزن لاف، ای پسر با دوست و دشمن که باشد مرد لافی کمتر از زن
فتوت چیست؟ داد خلق دادن به پای دستگیری ایستادن
هر کس کو بخود مغرور باشد بفرسنگ از مروت دور باشد
ادب را گوش دار اندر همه جای مکن با بی ادب هرگز محابای
بخدمت میتوان این ره بریدن بدین چوگان توان گویی ربودن
بعزت باش تاخواری نبینی چو یاری کردی اغیاری نبینی
گر آید ازدرت سیلاب خون باز بپوشانش درون پرده راز
مبر نام کس جز با نکویی اگر اندر فتوت نام جویی
بعصیان در میفگن خویشتن را مجو آخر بلای جان وتن را
هوای نفس خود بشکن خدا را مده ره پیش خود صاحب هوا را
چنان کن تربیت پیر و جوان را که خجلت نیفتد این و آن را
نصیحت در نهان بهتر آید گره از جان و بند از دل گشاید
لباسخود مده هر ناسزا را بگوش جان بشنو ای ماجرا را
میان تربیت زان روی می بند که باشد درکنارت همچو فرزند
فتوت جوی اگر دارد قناعت همه عالم برند از وی بضاعت
بضاعت کوش، تا این دار گردی که بیدین را نزیبد لاف مردی
پرستش کن خدای جاویدان را مطیع امر کن تن را و جان
قدم از طریق نیستی زن که هستی بر نمی آید ازاین فن

چو سختی پیشت آید صبوری کن / در آن حالت از صبر دوری مکن
به نعمت در، همیکن شکر یزدان / چو محنت در رسد صبر است در مان
چو مهمان در رسد شیرین زبان شو / بصد الطاف پیش مهمان شو
تکلف از میان بردار و پیش / بیاور آنچه داری کم و بیش
با احسان و کرم دلها بدست آر / کزین بهتر نباشد درجهان
چو احسان از تو خواهد مرد هوشیار / چو مردان راه خود چالاک بسیار
اگر شکرانه ای گوید مگو: کی؟ / بباید گشتنت تسلیم در وی
فتوت دار چون شمع است در جمع / از آن سوزد میان جمع چون شمع
ترا باعشق باید صبرهمراه / که تا گردی از این احوال آگاه
بگفتار این سخنها راست ناید / ترا گفتار با کردار باید
چو چشمت روی آن هستی ببیند / سخنهای منت، درجان نشیند
مکن زینهار از این معنی فراموش / همین پند من حلقه در گوش
گر این معنی بجا آری، ترا به / بشرط این راه بسپاری، ترا به
اگر خواهی که این معنی بدانی / فتوتنامه عطار خوانی
خدا یار تو باشد در دوعالم / چو مردانه در این ره میزنی قدم
(دیوان فریدالدین عطار نیشاپوری)

فتوت نامه شیخ نجم الدین زرکوب

« در فتوت نامه شیخ نجم الدین زرکوب اصلی ترین دستور العمل هاست این مطلب را با بیانی زیبا و روان و دلنشین این چنین به نظم در آورده است:

کسی کو را فتوت پاسبان است / به هر کاری که باشد کامران است
دلی کو را فتوت هم قران است / ز هر آفت که دانی در امان است
فتوت شیوه هر بی ادب نیست / فتوت پیشه پیغمبران است
فتوت چیست؟ صرف علم کردن / چون طالب مستعدان بیان است
فتوت چیست؟ ترک جهل کردن / که جاهل درفتوت بد گمان است
فتوت ازخود انصاف است دادن / که بی انصاف دایم در افغان است
فتوت چیست؟ در بازار معنی / ز اخلاق حمیده کاروان است
فتوت اعتقاد عقل و قلب است / فتوت استواری جسم وجان است
به معنی آفرینش یک وجود است / فتوت آفرینش را دهان است
فتوت فرض کردی چون دهانی / مروت اندرو همچون زبان است
فتوت همچو صاحب حسن شخص است / مروت حسن اورا همچو آن است
فتوت در مثل اینه یی دان / مروت چون صفای روی آن است
فتوت دیگر انسانرا حوایج / مروت چون نمک اندر میان است
فتوت خان ومان معنوی دان / مروت زینت آن خان و مان است
فتوت روز خورشید است وشب ماه / مروت چو ضیا و نور شان است
فتوت گلستانی دان سراسر / مروت چو گل در گلستان است
کس کش چشم معنی باز باشد / فتوت درهمه اشیا روان است
نه هرچیزی در او خاصیتی هست / آن خاصیتش خورشید سان است
نمودن در مهم خاصیت خویش / ز هر شیی فتوت رانشان است
فتوت بوستان وشرع چون تخم / طریقت چون درخت بوستان است

حقیقت میوه های نغز و شیرین — که در باغ فتوت جاودان است
نه هر کو را فتوت دار خوانند — فتوت را به هر معنی ضمان است
نه هر کو را فتوت دار دانند — به معنی در فتوت کار دان است
همه جا را زمین گویند لیکن — به جایی خار وجای گلستان است
اگر چه هر دو مروارید باشد — ز در تا به شبه فرقی عیان است
به هر صد سال مردی را توان دید — که در دین قبله خلق جهان است
فتوت گوهر است ولعل و یاقوت — فتوت دار همچو بحر و کان است
فتوت دار رادرهر دو عالم — آذار و عز وخدمت در میان است
فتوت دار را بر فرق معنی — ردای کبریایی طیلسان است
فتوت دار آن باشد که او را — اگر مال است و گرجان در میان است
فتوت دار می دانی که باشد؟ — فتوت دار آن کو مهران است
فتوت دار آن کو دل نواز است — فتوت دار آن کو دلستان است
فتوت دار آن کو آستین است — فتوت دار آن کو آستان است
اگر خودنیم نانی ملک دارد — فتوت دارد ایم میزبان است
اگر خود مهمان مست است وکافر — فتوت دار خاک مهمان است
فتوت دار هرگز بد نگوید — وگر گوید همه سودش زیان است
فتوت دار هرگز بد نبیند — که او در نیک بینی دیده بان است
جهان را خلق همچو گله یی دان — فتوت دار مانند شبان است
فتوت خواهی از زرکوب واپرس — که او را در فتوت داستان است
بقدر آنچ از این معنی که گفتیم — کسی دارد در این ره قهرمان است

زهی مردی که در راه فتوت چنین باشد که ما را در بیان است

(ص ۳۳- ۳۵ به نقل از تاریخ و فرهنگ زور خانه از غلام رضا انصافپور)

فتوت نامه ها

۱- فتوت نامه فرید الدین عطار

۲- فتوت نامه ناصر سیواسی

۳- فتوت نامه سلطانی از ملا حسین واعظ کاشفی

٤- فتوت نامه عبدالرزاق کاشانی بنام (تحفته الاخوان)

٥- فتوت نامه های شهاب الدین عمر سهروردی (کتاب الفتوت)

٦- فتوت نامه نجم الدین زرکوب تبریزی.

۷- فتوت نامه شمس الدین آملی

۸- فتوت نامه درویش علی بن یوسف کرکهری

۹- فتوت نامه چیت سازان

۱۰- فتوت نامه آهنگران

۱۱- فتوت نامه ابوعبدالرحمان سلیمی نیشاپوری

۱۲- فتوت نامه علی بن عبدالرسول

۱۳- فتوت نامه (تحفه الاخوان) خواجه عبدالله انصاری

۱٤- کتاب الفتوت حنبلی

۱٥- رساله فتوت امام فخر رازی

۱٦- رساله فی الفتوت شیخ علاءالدوله سمنانی

CamScanner

۱۷- رساله فتوتیه میر سیدعلی همدانی

۱۸- فتوت نامه ابن معمار (کتاب الفتوت)

۱۹-کتاب الفتوه از اخی احمد المحب بن شیخ محمد بن میکاییل الاردبیلی.

۲۰- مرآت المروت ازعلی بن حسن بن جعدویه

۲۱- تحفه الوصایا از احمد ابن الیاس نقاش

۲۲- فتوت نامه بر غازی.

فتوت وعیاری مسلک کهنه نیست.

«مسلک فتوت وعیاری مسلک کهنه نیست، بلکه یک مسلک تاریخی (قدیمی- باستانی) است.

(رساله سوال وجواب درمورد مکتب فتوت نوشته عزیز عیار)

فتیان

«مراداز آن دو کس هست که در قرآن مصاحب یوسف (ع) بودند، در زندان هم به لفظ فتی یاد می کند: دخل معه السجن فتیان می باشند.»

(ص ۲۳- فتوت نامه سلطانی)

«دو غلامی از پادشاهی بنام (ریان) که یکی ساقی بودو دیگر آن آشپز به تهمت زهر در زندان بودند، آنها به دروغ به یوسف (ع) گفتند خواب دیدیم و بخاطر ازمایش از وی تعبیرش را خواستند و یوسف (ع) همان خواب دروغ را تعبیر کرد وهمان شد.»

(ص ۸۰۵- تفسیر یسیر)

فتی العسکر

«در عصر امویان اسم های به منظور تخصیص به کلمه فتی افزودند وترکیب های چون فنی السندی پدید آمد و نیز این کلمه را به قبیله افزودند (فتی القبیله) و افرادی با وصف (فتی) بصورت مضاف شهرت یافتند چون (فتی العسکر) همچنان (فتی العسکر) لقب فرزند عمرو لیث صفاری برادر یعقوب لیث صفاری است که در جوانی در گذشته بود.»

(ص ٤٧٥- تاریخ بیهقی)

فتی الفتیان

«شاعران ممدوح خویش را برای مبالغه (فتی الفتیان)می گفتند.»

فخر الدین گرگانی

«فخر الدین اسعد گرگانی در روزگار فرمانروایی خانواده سلجوقی می زیست، بسیاری ازعنصر های جوانمردی را در داستان «ویس و رامین» گنجانیده است. و فخر الدین گرگانی بیش از همه به سوگند جوانمردان ایمان کامل داشت و شاعر مذکور اصطلاح جوانمردی را در بیست و پنج جای داستان خود برای تقویه روحیه یی قهرمانان داستان به کار برده است، مثلاً:

مکن بیگانگی به این جوانمرد

بپرور مهر آنْ کو مهر پرورد

●●●

اگر خود دید خواهی در جهان مرد
نیابی همچو رامین یک جوانمرد
بدو گفت ای جوانمرد جوانبخت
بسی تیمار دیدم در جهان سخت

●●●

استواری پیمان:

جوانمردی همی ورزی به کیهان
جوانمردان چنین دارند پیمان

زنهار داری:

کنون از تو همی زنهار خواهم
جوانمردیت را من یار خواهم
جوانمردی چنان کت هست بنمای
بر این فرزند بیچاره ببخشای
در آن صحرا یلان بودند چنین
فدای نام کردند جان شیرین

(ص ۲۶۰- کتاب آیین جوانمردی از قربان واسع تاجیکی)

فداکاری

«عیار باید در راه خدمت به یاران تا حد فداکاری پیش برود. شاهزاده ای به عیاران پناه برده است. سرعیاران که او را پذیرفته است سوگند می خورد:« به دادار کردگار راز ترا با کس نگویم وجان فدای تو کنیم.»

یکی ازخصایل بارز مجاهد جوانمرد مسلمان هم اینست که باید در راه خدا وخلق خدا فداکار باشد.»

(ص ۱۷۲- مقاله داکتر پرویز ناتل خانلری به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

فرخ روز

«یکی از جوانمردان داستان خسرو نامه عطار است که در مکتب جوانمردی سمک عیار تعلیم گرفته و یکی از پیروان برجسته این مسلک بوده است. او شخصیتی است که مشکل ترین حادثه های زنده گی را وظیفه آدمی خود میدانسته است چنانکه آمده است:

به خسرو شاه گفت آزاده فرخ
که فارغ باش شه از کار گلرخ
که من در شبروی بسیار بودم
بسی در عهد این کار بودم
هم امشب نیز آن مه را بدزدم
وگرنه سر بتاب از پایمردم

(ص ۲۰۸- کتاب آیین جوانمردی از قربان واسع تاجیکی)

فرخ زنجانی

«اخی فرخ زنجانی یکی از شیخان جوانمردان ترکیه عثمانی و شیخ نظامی گنجوی از مریدان وی میباشد. باید گفت تذکره الشعرای دولت شاه سمرقندی نخستین کتابی است که از مردی بنام اخی فرخ زنجانی یاد آوری می کند. که در روزگار نظامی می زیسته است. سرچشمه های دیگر روشن کرده اند که هفتاد سال پیش از تولد نظامی شخصی معتبری به این نام می زیسته و یکی از بزرگان و پیشوایان جوانمردی بوده است. و برتلس خاورشناس روسی نوشته که شیخ فرخ زنجانی پیر معنوی شیخ نظامی بوده است. همچنان دولت شاه خاقانی و افلاکی را نیز پیروان شیخ فرخ زنجانی می دانند.»

(ص ۶۹- همان کتاب)

فردوسی (رح)

«ابوالقاسم فردوسی در شاهنامه خوداز روند جوانمردی و سیمای جوانمردان بیشتر سخن گفته به تمام پهلوی این مسلک بدیده ژرف نگریسته است. و زیبایی مقام انرا از دو معیار، سنجیده است:

۱- یکی زیبایی جسمانی، از دیدگاه فردوسی کمال انسان تنها از راه یگانگی و آمیزش این دو معیار بدست می آید. فردوسی از هنگام جوانی به این مسلک حسن توجه داشته است به ویژه نشست و برخاست او با محمد معشوق یکی از صوفیان جوانمرد که در زاد گاه شاعر می زیست به بیداری فکری و جهان بینی

شاعر تأثیر عمیق کرده است. اهمیت عمق این مسأله از زبان خود فردوسی باید بشنویم:

یکی از دلیری دوم از زمان
سوم از جوانمردیش بی گمان

●●●

بدو گفت نرم ای جوانمرد نرم
زمین خشک و سرد هوا نرم و گرم

●●●

به هر کاری در پیشه کن راستی
چو خواهی که نگزیدت کاستی
به کژی مکن رأی و چاره مجوی
به گیتی به از راستی پیشه نیست
ز کژی بشر هیچ اندیشه نیست

●●●

هر پیشه به یک ساق موزه درون
یکی خنجر داشتی آبگون
بزد دست وخنجر کشید ازنیام
در خانه بگرفت وبر گرفت نام
که من بیژنم پور گشواد گان
سر پهلوانان و آزاده گان

ندارد کسی پوست برمن مگر
همی سیر آیدتنش را از سر
وگر خیزد اندر جهان رستخیز
نبیند کسی پشتم اندر گریز
(فردوسی)

فرزند یا ابن

«شاگرد یا طلب که داعیه میان بستن را دارد به آن فرزند یا ابن گویند.»
(ص ۹۷- فتوت نامه سلطانی)

فرزند طریق یا خلف

«شاگردی را که داعیه میان بستن دارد (فرزند طریق) یا (خلف) گویند.»
(ص ۹۷- همان کتاب)

فرق

«پس از آنکه یک کاکه دوره کاکه بانکی را می گذرانید بعداً به مقام (فرق) ترفیع می نمود.»
(ص ۲۱- عیاران و کاکه های خراسان)

فرق میان اثار مکتب (فتوت) جوانمردی و دیگر مکاتب

«فرق میان آثار مکتب فتوت و دیگر مکاتب را حسب زیر می توان خلاصه کرد:

۱- آثار مکتب فتوت یک حصه مشخص آن برای عوام است. و نه مانند آثار دیگر مکاتب که تنها برای تحصیل کرده هاست، بلکه مکتب فتوت بخاطر داشتن آثار برای عوام بر دیگر مکاتب امتیاز دارد.

۲- مکاتب دیگر برای انقلابی کردن، خواندن و مطالعه کردن اثار زیادی به کار دارد مگر از مکتب فتوت به دو بیت یک انسان خربنده را به امیری می رساند، چنانکه از احمد بن عبدالله خجستانی پرسیدند که از خرکاری چگونه به امیری خراسان رسیدی گفت: روزی در بادغیس دیوان حنظله بادغیسی را مطالعه می کردم به این دو بیت رسیدم:

مهتری گر به کام شیر در است
شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه
یا چو مردانت مرگ رویاروی

در باطن من داعیه یی پیدا شد که به هیچ وجه به آن حالتی که بودم راضی شده نتوانستم، خران را فروختم و اسب خریدم و از وطن خود رحلت کردم.

و کارم رو به ترقی می رفت تا اینکه به امیری خراسان رسیدم و تمام و سبب دو بیت فوق بود. پس برای زنده گی انقلابی دو بیت مکفی و برای سرنگونی دولت، جوانمردان مثلی دارند: (یا تخت یا تابوت)

۳- آثار مکتب فتوت (جوانمردی) اگر شعر است یا نثر و یا متل اکثراً تکان دهنده و تحریک کننده شعار ها است:

مثلاً:

در کف مردانگی شمشیر می باید گرفت

حق خود را از دهان شیر می باید گرفت

و اینکه چون ملالی در جنگ میوند با یک لندی غازیان را به هیجان آورده باعث شکست ابرقدرت آن وقت یعنی انگلیسها می شود:

که په میوند کي شهید نشوې

خداي ږو لالیه بي ننګي له دي ساتینه

توره به نکړو نو به څه کړو

چه مو شیدي د پښتني رودلي دینه

لذا دیگر مکاتب همچومطالب زود اثر ندارد.»

(رساله سوال و جواب در مورد مکتب فتوت نوشته عزیز عیار)

فرق میان عیاری و جوانمردی

«آقای دکتر محمد جعفر محجوب درمقدمه فتوت نامه سلطانی می نویسد:

«به نظر بنده چنین می رسد که عیاران همان جوانمردان اند، منتها عیار کسی است که فتوت (جوانمردی) را حرفه خود قرار داده باشد، یعنی عیاران کسانی هستند که یا سراسر عمر خود را وقف ترویج وتوسعه مسلک جوانمردی می کردند.

از آنچه در باره راه ورسم عیاران در داستانهای عوامانه و افسانه ها آمده است و آنچه تاریخ در باره کارنامه های قهرمانان عیاری (مانند یعقوب لیث) ثبت

کرده است چنین بر می آید که ایشان مبارزه کردن در راه انتشار و اجرای اصول فتوت (جوانمردی) را هدف زنده گی خودقرار می دادند.»

«به فتوت (جوانمردی) وعیاری یک نوع پیشه گفته می توانیم مگر جوانمردی با مقایسه پیشه عیاری اندیشه است، چنانکه عیاری جنبه های رزمی دارد ، پس هر عیار جوانمرد است، بلکه بر عکس هر جوانمرد عیار شده نمی تواند.»

(از رساله سوال وجواب درمورد مکتب فتوت نوشته عزیز عیار)

فرقه خلیلیه

«فرقه یی از جوانمردان بودند که در بغداد می زیستند و ذکر اینها نیز در کتاب الفتوت ابن معمار حنبلی آمده است.»

(مقدمه فتوت نامه سلطانی)

فرقه روشیه (روشانیان)

«یکی از معروفترین نهضت های است که در قرون دهم و یازدهم در قسمت شمال هند و پاکستانی کنونی علیه دولت مغلها مبارزه می کرد. این فرقه را دشمن سرسخت دیگری بود بنام سید علی ابن سید قمر علی که بعد ها بنام (پیربابا) معروف می شود و او رهبر فرقه روشنیه را که پیر روشانیان بود بنام (پیرتاریک) می خواند و سالها پیر بابا صاحب به طرفداری دولت استعماری مغلی هند با روشانیان به جنگ پرداخت.

(ص ۷۳- تاریخ و فرهنگ زور خانه از غلام رضا انصافپور)

بایزید انصاری معروف به پیرروشان پسر شیخ عبدالله انصاری از اخلاف شیخ سراج الدین انصاری متولد درشهر جلندر پنجاب و اوصاحب تألیفات متعدد و از همه معروفتر کتاب مخزن الاسلام است. بایزید تا پشاور پیشرفت کرد ولی از حاکم بابری هند دستگیر وبعد ها رها شد واز کابل برگشته در علاقه (تیرا) مرکز اختیار کرد و چند هزار پیاده و سوار آماده کرده بر جلال آباد هجوم آورد و در جنگ شینواری از طرف محسن خان والی کابل دستگیر و در سال (۱۵۷۹م) به قتل رسید ودر اشنغری پشاور دفن گردید. بعد پسرش جلال الدین و پس از مرگ وی برادرزاده اش احداد سپس عبدالقادر پسر احداد وبعداً کریمدادخان جانشین اش شد و او هم در پشاور اعدام شد بعد از آن اطفال خورد آنها در دولت مغل هند منحل می شوند. از دشمنان بزرگ دیگر پیر روشان اخون درویزه ننگرهاری بود که کتاب تذکره الابرار و الاشرار را نوشت و در سرکوبی آن با تمام قدرت می کوشید. این نهضت الی قرن هفدهم میلادی دوام کرد.

(افغانستان در مسیر تاریخ)

فرقه رهاصیه

«نام گروهی فتوت است که در کتاب (الفتوت) خود ابن معمار حنبلی نام برده است.»

(ص ۲۸- مقدمه فتوت نامه سلطانی)

فرقه شحنیه

«فرقه دیگری از جوانمردان بودند مقارن (٣٦١هـ) در بغداد می زیستند و در کتاب الفتوت، ابن معمار حنبلی ذکر گردیده اند.»

(ص ٢٨- همان کتاب)

فرقه عیاران و جوانمردان

«گاهی هم جریان جوانمردی و عیاری را بنام فرقه عیاران و جوانمردان یاد کرده اند.» (همان کتاب)

فرقه مولدیه

«فرقه دیگری از عیاران و جوانمردان بود که ابن معمار حنبلی درکتاب الفتوت از آن یاد کرده است.»

(ص ٢٨- همان کتاب)

فرقه نبویه

«در شام فرقه یی از اهل فتوت پیدا شده بودند که بنام (نبویه) یاد شده گرایش به فتوت داشتند.»

(ص ٩٩- از مقاله کامل مصطفی شیبی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

CamScanner

فضایلیان

«معمولاً سنیان بوده اند که در برابر مبلغان وقصه گویان شیعه بنام (مناقبیان) قرار داشتند و با آنان معارضه می کردند، کار اینها مدایح شیخین بود.»

(ص ۲۸- مقدمه دارابنامه طرطوسی)

فضیل بن عیاض (رح)

«درتذکره الاولیا عطار در احوال فضیل بن عیاض (رح) آمده است:

« آن مقدم تایبان... آن افتاب کرم و آحسان، آن دریای ورع و عرفان، آن از دو کون کرده اعراض، پیر وقت فضیل بن عیاض (رح) از کبار مشایخ بود وعیار طریقت و ستودهٔ اقران و مرجع قوم...»

در اول گویند او در بیابان مرو با یاران کثیری خویش به دزدی و راه زنی می پرداخت. و مال دزدی شده را او قسمت میکرد از آنکه او مهتر ایشان بود.

تا روزی کاروان عظیم می آمد، و آواز دزدان شنیدند، خواجه، در میان کاروان نقدی داشت، برگرفت و گفت در جای پنهان کنم تا اگر کاروان بزنند باری این نقد بماند. در بیابان فرو رفت، خیمه ای دید دروی پلاس پوشی نشسته، زربوی سپرد وگفت: در خیمه رو و در گوشه ای بنه، بنهاد و بازگشت چون باز به کاروان رسید دزدان راه زده بودند و جملهٔ مال برده آن مرد قصد آن خیمه کرد، چون آنجا رسید دزدان را دید که مال قسمت می کردند، گفت: آه من مال به دزدان سپرده بودم، خواست که باز گردد، فضیل آنرا دید آواز داد گفت، بیا. آنجا رفت، گفت چه کار داری؟ گفت جهت امانت آمده ام، گفت همانجا که

نهادهٔ بردار، برفت و برداشت. یاران فضیل را گفتند: ما در این کاروان هیچ نقدی نیافتیم و تو چندین نقد باز می دهی، فضیل گفت او به من گمان نیکو برد و من نیز به خدای تعالی گمان نیکو می برم. من گمان او را راست کردم تا باشد که خدایتعالی گمان من نیز راست کند.»

«همین فضیل وقتی سرگرم راه زنی بود دل در گرو عشق زنی داشت، هرچه پیدا می کرد در دامان او می ریخت، گاه گاه پیش او می رفت و در هوس وی می گریست. تا شبی کاروان می گذشت در میان کاروان یکی این آیت را می خواند... (آیا وقت آن نیامد که دل خفته شما بیدار گردد؟) چون تیری بود که بر دل فیضل آمد. و گفت: آمد، آمد، و سر به بیابان نهاد چون کاروانیان فرود آمده بودند و خواستند که بروند، بعضی گفتند که چون رویم که فضیل در راه است:

فضیل گفت: بشارت باد شما را که او توبه کرد و از شما می گریزد چنانکه شما از وی می گریزید.»

(ص ۹۲- فتوت نامه سلطانی)

فقر

«بدان که فقر جوهری است از کان ولایت بیرون آمده واختری است بر آسمان هدایت تابان شده، فقر در قرآن و احادیث به کرات آمده ، ویقین باید داشت که مرتبه فقر بالاترین مراتب است و بیشتر جوانمردان از میان فقرا برخواسته اند، چنانچه پیر رومی می فرماید:

هست درویشی چون بالایین طبق

از همه بردند درویشان سبق

فقر در لغت درویشی را گویند و در اصطلاح ترک ماسوی الله (ج) است. یعنی صاحب فقر آنست که ترک همه چیز ها کرده باشد و از سرهمه گذشته تا به همه رسیده باشد.»

علامت فقر:

۱- شفقت بر همه کس.

۲- تواضع

۳- سخاوت.

اصل فقر

۱- نفس مرده

۲- دل زنده

۳- زبان بسته

مقامات فقر:

۱- خدمت

۲- عزت

۳- ترک هوای نفس

کلید فقر:

۱- توبه و انابت که تا توبه و انابت حاصل نشود در فقر بروی کس گشاده نشود.

فرق میان فقیر و گدا:

گدا کسی است که دنیا ترک او کرده باشد، اما فقیر کسی است که او ترک دنیا کرده باشد.»

(همان کتاب)

فلاخن

فلاخن یا پلخمان که از تسمه های پوست درختان ساخته میشود برای پرتاب سنگ به فاصله زیاد به کار می آمد و سابق در جنگها از آن برای مقهور ساختن دشمن بکار میرفت.

« و سنگ در فلاخن نهاده بر جانب لشکر محتاج انداخت.»

«و کلاه نمدی بر سر خود نهاد و فلاخن بر گرد آن کلاه پیچیده و میان را عیار وار بسته...»

(ص ۱۹۵- ابومسلم نامه طاهر طرطوسی)

«فلاخن که در جمله اسلحه عصر ویدی نیز به شمار میرود در دوره اوستایی در جمله اسلحه تعرفی شامل بود مانند تیر از یک مسافه دور بالای دشمن تأثیر میکرد. سنگهای که هر کس با فلاخن همراه میداشت به (۳۰) عدد میرسید، قوت و سرعت سنگها به قوت بازوی فلاخن زن تکیه می کرد.

چنانچه وقتیکه طاهر ذوالیمنین بغداد را در محاصره گرفته بود، در ضمن واقعات حربی آن امام طبری ذکر می کند که یکنفر عیار با یک سنگ فلاخن شمشیر یکنفر خراسانی را هدف گرفته شکستاند، این موضوع خود مهارت

عیاران و جوانمرد را که با پیراهن پشمین و وضعیت درهم و برهم می توانستند در محاربه بهترین سلاح انداز باشند نشان می دهد.»

(۱- ص ۱۷۱- ترجمه تاریخ طبری تألیف محمد بن جریر طبری ترجمه ابو علی بلعمی)

(۲- ص ۱۸٤- مطالعه تاریخ افغانستان از نگاه عسکری جلد اول، تألیف علی احمد جلالی)

به فتح فا وخا) رشته ایی که از نخ یا ابریشم میبافتند و به آن از جایی به جای دیگر سنگ می اندازند، آلت سنگ اندازی، فلاخان، فلخمان و پلخمان و فلماخن و بلخم و دستاسنگ و دست سنگ و قلاب و فلاخن نیز گفته اند:

نخستین خواند استادان پرفن
که بستند از برایش یک فلاخن

فن شاطری

«عبارت از شلنگ اندازی است و این حرکت که مقدمه و مشق شاطری (دویدن) بوده از زور خانه شروع و بعد بصورت حرفه برای اشخاص معین در می آمده است.

برای مزید معلومات دیده شود (شلنگ زدن)

(مقاله پرتو بیضایی کاشانی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

فن کشتی

«کشتی از کهن ترین و کثیر الاستعمال ترین واژه ها در تاریخ زبان فارسی دری است که سابقه آن به چندین هزار سال می رسد. از آغاز عهد اوستا و شاید هم پیشتر از آن بوده که کمر نوجوانانی آرین را به سنت کشتی (کستی) می بسته اند و این نمایانگر ان است که از همان دوران کشتی برای رسیدن به مرتبه پهلوانی و پهلوانی به منظور مبارزه با مظاهر اهریمنی بوده و آرین ها همگی این امر را اقدامی واجب و مقدس می شمردند.

نام های فنون کشتی بنابر خبر تومار افسانه پوریای ولی که از عهد صفویه مانده و همچنین گلستان سعدی تا حدود قرن هفتم به (۳۶۰) گونه بوده و تا این زمان فن کشتی را، بند، فند، هم می گفته اند.

گذشته از آن که سعدی در قرن هفتم فن را (بند) گفته: یکی در صنعت کشتی گرفتن سرآمد بود و سیصدو شصت بند فاخر بدانستی. فردوسی در قرن چهارم در داستان کشتی گرفتن بیژن و هومان نیز فن (بند) اورده است:

«زهر گونه زور آزمودند و(بند)

فراز امد آن چرخ بلند»

نگارنده تاریخ و فرهنگ زورخانه در اثر تحقیقات و سعی بلیغ توانسته است که قریب (٤٠٠) فن کشتی را که از قرن نهم به بعد مانده بدست آورد.

(ص ٢٦٥- ٢٦٦ تاریخ و فرهنگ زور خانه از غلام رضا انصافپور)

فوطه

«پیش بندی که فتیان (جوانمردان) هنگام ورود به این سازمان در کمر طالب می بستند.»

«... نخست آنکه آیین مخصوص ورود به این تشکیلات عبارت بود از بستن یک پیش بند (فوطه) به کمر داوطلب و این رسم به خواندن خطبه طریقت به وسیله شیخ و تشریفات مخصوص دیگر انجام می شده است.»

(ص ٦٦- مقاله اسماعیل حاکمی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

ق

قاسطین یا ناجوانمردان ازلی:

«قاسطین از ریشه (قسط) به معنای عدل و برابری است از نظر دستور زبان عربی، گاهی ریشهٔ در باب یا صیغهٔ دیگر معنی ضدش را می دهد مانند (عجمه) به معنی گنگ، که (عجم هم با آن همریشه است.) اما وقتی بصورت (اعجام) در باب افعال در می آید به معنای رفع گنگی و ابهام است. در اینجا هم کلمه (قاسط) به معنای ضد قسط یعنی ستمگر، استثمارگر، حقکش، دشمن قسط ودشمن عدل... است . بنابرین منظور از قاسطین همان (ظلمه) هستند، یعنی کسانیکه آشکارا ستمکار، جبار، زورپرست قدرت طلب، منفعت طلب ومتجاوز و مستبد و جبهه شان، چهره شان، جهت شان، روششان، گذشته شان، شعار شان، کاملاً معلوم و مشخص اصت. به عباره ساده تری قاسط همان دشمن ناجوانمرد رویاروی خارجی است . این همان ستمگر (نامرد) است که خداوند او را هرگز هدایت نمی فرماید).

(ص ۲۲- کتاب قاسطین، مارقین، ناکشین، نوشته داکتر علی شریعتی)

قاید

«جلودار، پیشوا، سردار، فرمانده سپاه، قادات جمع جمع)

(فرهنگ عمید) و هر ده نفر نقیب یک قاید (سرهنگ) داشتند.»

(مقاله محمد ابراهیم پاریزی ص ۵۵- به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

قایم مقام

«عبارت از همان وکیل یا نماینده کسی است که کبیر انجام بعضی اعمال را به او واگذار کرده است.»

(ص ۱۰۹- فتوت نامه شمس الدین آملی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

قاضی الفتیان

«در آغاز قرن سوم فتوت (جوانمردی) کاملاً نضج و قوام یافت و پایه های آن مستحکم شد و آداب و رسوم آن چندان استقرار یافت که قاضی نیز یافتند. (ابوالفاتک بن عبدالله دیلمی) در این عصر ملقب به (قاضی الفتیان) یعنی قاضی جوانمردان بود. و محمد بن بخار بغدادی در تاریخ بغداد از او یاد کرده و گفته است: وی در بغداد نزدیک «باب الکرخ» سکونت داشت و جوانمردان نزداو جمع می شدند و او آداب فتوت را به ایشان املاء می کرد.»

(مقدمه فتوت نامه سلطانی)

قاضی ناجوانمرد

«کمبوجیه یکی از شاهان ایران وپسر کوروش کبیر به قدری به اجرای عدلت و رعایت حقوق مردم و درستکاری در امر قضاوت با نظر اهمیت می نگریست که وقتی یکی از قضات دادگاه بنام (سیسام فوس) در قبال رشوه ای که با او داده بودند ، حکمی بناحق صادر کرد، فرمان داد آن قاضی (ناجوانمرد) را به اشد مجازات مقتضی آنروز مجازات کنند.

فرمان کمبوجیه بدین ترتیب اجرا شد که پوست آن قاضی رشوه گیر را کندند و روی همان مسندی که می نشست گستردند.

در قوانین قبل از اسلام آریانا(افغانستان) و فارس (ایران)، پیش از هر کار در آن کوشش می شد که افراد طوری با اصول و مبانی جوانمردی و اخلاق وتقوی و فضیلت تربیت شوند که آنها را پیش از دست یازیدن به کار های خلاف و شرارت آمیز مانع شود.»

(٦٥- مقام جهانی ایران در بنیان گذاری روح قرمانی و گسترش خصال عالی ورزشی)

قبهٔ الحمرا

«نام خیمه ای بود که حضرت شاه مردان علی (ک) برای پیامبر بزرگوار اسلام می زد. چنانکه در صفحه (۳٦۷) فتوت نامه سلطانی تألیف ملاحسین واعظ کاشفی به اهتمام داکتر محمد جعفر محجوب آمده است که:

«اگر پرسند که دراین امت سند خیمه زدن به که می رسد؟ بگوی به حضرت شاه مردان علی (ک) که (قبهٔ الحمرا) به جهت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم ایشان نصب می کردند.»

قبضه

«بدان که قبضه در لغت چیزی را گویند که او را به پنجهٔ دست فرا گیرند، چون قبضه کمان، تیغ، سپر، گرز که این چهار از آن سپاهیان است و قبضه پنجم (طغماق) است و این خاصه فراشان است. و قبضه کارد، ساطور، تبر، کاردمال و این چهار از ان سلاخان و قصابان، و (چوپانان) و اما قبضه بیل، قبضه نیام این هر دو قبضه دهقانان است... وغیره.)

(ص ۳۷٤- فتوت نامه سلطانی)

قبضه تبر

«اگر پرسند که تبر از کی مانده، بگوی از ابراهیم خلیل الله (ع) در وقتی که تبان را می شکست و پاره پاره می ساخت. چنانچه خدایتعالی میفرماید:

(پس ساخت آنها را ریزه ریزه مگر بت بزرگ از ایشان...) سوره الانبیا آیه ۵۸)

و در این امت نیز ابومسلم صاحب الدعوهٔ کار می فرمود:

هر که این قبضه بدست گیرد باید که از غیر خدا تبرا کند و در راه دین برده بار بود و نفس را ریاضت فرماید.» (ص ۳۸۹- همان کتاب)

قبضه تیغ

«تیغ آیینه حرب است و حرمت بسیار دارد و پشت و پناه صاحب خود است و به مدد آن دفع دشمن توان کرد و بواسطه آنست که بزرگان را به تیغ نسبت کرده اند که ایشان پناه ملازمان خود اند و به سبب ایشان دشمن مغلوب می گردد. و در روایتی آمده است که چون قصیده ای که در مدح حضرت رسول اکرم (ص) انشاد کرده بوند و می خواندند بدین بیت رسیدند که رسول خدا را به تیغ نسبت کرده بودند. آن حضرت او را دعا کرد وصله نیکو بخشید. غرض آن که قبضه تیغ (شمشیر) بر همه قبضه ها مقدم است. و حضرت محمد (ص) همیشه شمشیر حمایل می کرد و ایشانرا هفت شمشیر بود.

آنست که اهل فتوت (جوانمردان) گفته اند که:

«وتیغ به جوانمردی برداشتن و به مردی نگاه داشتن است.»

و تیغ به انواع زیر است:

۱- تیغ جفا

۲- تیغ صفا

۳- تیغ وفا

٤- تیغ غزا

٥- تیغ جزا

٦- تیغ بها

۷- تیغ هوا

عیاران و جوانمردان کشور ما تیغ را به اجازه استادان وپیران طریقت حمایل می کردند.»

(همان کتاب)

قبضه سپر

«سپر حصار، سپاهیان، مجاهدان و پناه مبارزان بوده وحضرت محمد(ص) سپز باخود میداشت ودراخبار آمده که ایشان را سپری بود...»

«صحابه کرام در غزوات مختلف از سپر استفاده می کردند.»

(ص ۳۵٤ همان کتاب)

«سپر یکی از وسایل مهم حرب بود تا زمانیکه تفنگ واسلحه جدید به میان نیامده بود، یعقوب لیث سرهنگ جوانمردان سیستان وپادشاه خراسان دایم سپری حمایل می کرد که در وقت خوابیدن آنرا در زیر سر گذاشته به خواب می رفت، یعنی بالشت وی سپرش بود.»

(کتاب زنده گانی یعقوب لیث از باستانی پاریزی)

قبضه کارد

«این قبضه از آن جوانمرد قصاب است، بدانکه از جمله هفده کمر بسته که در ملازمت حضرت شاه مردان علی (ک) بودند یکی قصاب جوانمرد بوده و او ملازمت شاهزاده محمدحنیفه نیز بسیار کرده و قصابان وسلاخان را در این امت سند خود به جوانمرد قصاب درست می باید کرد.»

قبضه کمان حرب

«گفته اند که نبی (ع) تیر انداخته اند و در آن که ان حضرت کمان بدست گرفته اند هیچ تردیدی نیست، و ایشان را سه کمان بود:

۱- یکی را نام روحا

۲- و یکی را نام بیضا

۳- و یکی را نام صفرا

وبه تیر انداختن امر فرموده اند وتیر انداز دعا کرده اند.»

قبضه گرز

«و این سلاح پهلوانان و سرآمدان میدان حرب است واصل عمود و گرز را گویند از صالح (ع) مانده است.

یعنی هر که صاحب این قبضه (گرز) است باید که در مقام گذشتگی وجوانمردی باشد ودیگر باید که به مردی رسیده باشد ودیگر در کار خود زیرک وبا احتیاط باشد تا خصم نامردانه بروی دست نیابد.»

قبول مسؤولیت

«هرگاه عیاری به عملی دست می زد و به پاداش آن بیگناهی دستگیر می شد، آن عیار مسؤولیت عمل خود را بر عهده خود می گرفت و شخص بیگناه را نجات میداد.»

(ص ۱۱- عیاری از خراسان نوشته استاد خلیل الله خلیل)

قتلن سو

«سعید نفیسی در خصوص جامعه جوانمردان آسیای صغیر می نویسد: جامه عمومی جوانمردان آسیای صغیر قبای پشمین سفید بود، بر خلاف صوفیان که قبای پشمین کبود می پوشیدند و به همین جهت ایشانرا پشمینه پوش می گفتند، قبای موین سپید جوانمردان آسیای صغیر را (قتلن سو) می گفتند.»

(ص ۱٤۰- کتاب آیین جوانمردی از قربان واسع تاجیکی)

قدح آب ونمک

(دیده شود آب و نمک نوشیدن)

قدرت تاریخی واجتماعی عیاران و جوانمردان

«پیش از اسلام صف پهلوانان بود که اخلاق جوانمردانه داشتند و هم بستگان پیمان حلف الفضول، بعد از اسلام سپاه سیاه پوش ابومسلم خراسانی و عیاران سربکف سیستان به سرکردگی یعقوب لیث صفار و سلطان شهاب الدین غوری. ناصر الدین الله خلیفه مقتدر عباسی که شلوار فتوت را می پوشید و از عیاران و جوانمردان صفوف منظم جهادی را مشتکل کرده در جنگهای صلیبی کارنامه آنها را تاریخ به یاد دارد، وامرای سربداری و سلطان روم با تمام اخیان دیار روم قوت بزرگی را از عیاران و جوانمردان ایجاد کرده بودند.»

(از رساله سوال و جواب در مورد مکتب فتوت نوشته عزیز عیار)

قرآنکریم و ذکر جوانمردان

«قرآنکریم از چهار کسان بنام فتی یا جوانمرد یاد میکند:

۱- ابراهیم خلیل الله (ع) (قالوا سمعنا فتی یذکرهم یقال له ابراهیم) سوره انبیا آیه ٦۰.

۲- یوسف (ع) (تراود فتها عن نفسه) سوره یوسف ایه ۳۰.

۳- یوشع بن نون (واذ قال موسی لفتیه) سوره کهف، آیه ٦۰.

٤- اصحاب کهف (اذ اوالفتیهٔ الی الکهف) سوره کهف آیه ۱۰.

قصاب جوانمرد

«نام وی عبدالله و پدر وی را بصری گفتندی و (جوانمرد) لقب اوست و پیشه اش قصابی بوده است از جمله هفده کمربسته که درخدمت حضرت علی (ک) بوده اند یکی هم قصاب جوانمرد است واو ملازمت شاهزاده محمد حنیفه غازی نیز بسیار کرده است. و تمام سلاحان در این امت سند خود را به قصاب جوانمرد درست می نمایند.»

قصه خوانان

«بدان که قصه خواندن و شنیدن فایده بسیار دارد ، اول آنکه از احوال گذشتگان خبر دار شود. دویم آنکه چون عجایب و غرایب شنود نظر او به قدرت الهی کشاده شود. سیم چون محنت و شدت گذشتگان شنوند داند که هیچ کس از بند محنت ازاد نبوده است اورا تسلی باشد. چهارم چون زوال ملک

ومال سلاطین شنود دل از مال دنیا بردارد وداند که به کس وفا نکرده و نخواهد کرد، پنجم عبرت بسیار و تجربه بی شمار حاصل آید و چنانچه خدایتعالی به حضرت رسالت پناه (ص) میگوید: (ای محمد(ص) ما برتو می خوانیم از قصه های رسولان و خبرهای پیغمبران انچه بدان دل را ثابت گردانیم و فایده های کلی ترا حاصل گردد.

پس معلوم شد که درقصه های گذشته گان فایده یی هست اگر واقع باشد و بر آن وجه که وجود داشته باشد خوانده شود (خواننده و شنونده را از آن فایده رسد.)

و اگر پرسند که مخصوص قصه خوانان چیست؟ بگوی صندلی و این در اصل از آن عزا خوانان بوده وحالا از آن قصه خوانان است و تبرزین نیز می دارند.

اگر پرسند قصه خوانی چند نوع است؟ بگوی دو نوع:

اول حکایت گویی دوم نظم خوانی.»

قصه های جوانمردی

«در مورد جوانمردی قصه های زیاد در کتابها و سینه های مردم نهفته است چون قصه های سخاوت حاتم طایی، قصه های جوانمردان خراسان و ماوراءالنهر و اخیان سرزمین اناطولی و قصه های جوانمردان و دلاوران و جنگجویان پشتونخواه و قصه های پهلوانان زمان باستان و معاصر، قصه های کاکه ها و شه حوان (پای لچ های) کندهار از سوارکاران نیمروز سیستان و ازبک و ترکمن و

جمازه سواران بلوچ و غیره را می توان یافت واین بر پژوهشگران جریان جوانمردی و قاطبه نویسنده گان لازم است که در گرد آوری قصه های جوانمردی از لابلای کتابها واز میان توده ها سعی نموده و بصورت کتاب و رساله برای هموطنان عزیز عرضه شود تا در تکامل اخلاق جوانمردی مؤثر ونسل نو که اکثراً غرب زده و از اخلاق ستوده جوانمردی بی اطلاع اند، مفید و جوانان ما به راستی و صداقت، وفا و امانت داری و صبر و برده باری، همکاری وکمک با مردم بیچاره و مظلوم ودفع ظلم ظالم و وطن دوستی و مهمان دوستی و اطاعت بزرگان و شفقت به خوردان وصله رحم را فرا گرفته بدان تا پای جان عمل نمایند در انصورت به صلح و صفا زنده گی کرده یک افغانستان مترقی و متمدن و شگوفان ایجاد خواهد شد.

قضای حوایج اخوان

«یکی از خصایص فتیان مبادرت به قضای حوایج اخوان و تفحص احوال ایشان است.»

(ص ۱٤۹- مقاله قاسم غنی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

قطب حیدر

«یکی از پهلوانان افسانوی کابل که یکی از برجهای بالاحصار بنام اوست.»

(ص ٦- عیاری از خراسان نوشته استاد خلیل الله خلیلی)

قطب السخا

«عبدالله بن جعفر طیار (پسر کاکای حضرت محمد(ص) شخص سخی بود بنابر این بوی لقب (قطب السخا) داده بودند واو به عمر هفت سالگی با رسول خدا دست بیعت پیش کرد . گویند کسی او رانزد حضرت علی (ک) به سفارش برد و آن کارش اجرا شد. بعد آن شخص چهل هزار روپیه بطور نذرانه فرستاد و حضرت عبدالله (رض) واپس فرستاد و گفت: ما خلق را به نیکی خود نمی فروشیم، یکبار دیگر سه هزار روپیه نذرانه آمده بود او آنرا هم در مجلس تقسیم کرد.

(فضایل اعمال تألیف مولانا محمد ذکریا (رح)

قطب فتوت

«قطب فتوت حضرت علی (ک) را می دانند.»

قلدر

«ماخوذ از ترکی، مرد پرزور و قوی پنجه وسرتراشیده »

(فرهنگ عمید)

قلندر

«درویش، مرد مجرد و بی قید و مرد سرتراشیده»

(فرهنگ عمید)

قناعت

«راضی وخرسندی به قسمت خود بودن، راضی شدن به کم، صرفه جویی»

(فرهنگ عمید)

قناعت توانگر کند مرد را

خبر کن حریص جهانگرد را

(سعدی)

قمه

«حربه آهنین کوتاهتر از شمشیر که هر دو دم آن تیز و برنده است.»

(فرهنگ عمید)

قنطوره

«بر وزن معموره لباس کوتاهی بود با بندهای زیاد که شاطران می پوشیدند.»

(ص ۲۷۹- تاریخ و فرهنگ زور خانه از غلام رضا انصافپور)

قوچی

«در باکو آذربایجان شوروی یک گروهی از طبقه سوم تا این اواخر بودند و عقاید آنها عیناً مانند جوانمردان بود وهمیشه مسلح بودند واز اعیان واشراف می

ستانیدند و به بیوه ها ویتیم ها می بخشیدند. و در هر مورد به بیچاره گان کمک و سرپرستی می کردند.

(رساله سوال وجواب در مورد مکتب فتوت نوشته عزیز عیار)

قول رفق

«یکی دیگر از خصایص فتیان قول رفق از وجهی که شاید و ایثار بدان در وقت.)

(ص ۱۲۶- مقاله قاسم غنی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

قیم

«در لغت به معنی متولی وقف، و کسی که سرپرست وعهده دار امور طفل یتیم و صغیر باشد.

سابق وقتی متمولین می خواستند به حج روند و یا به یک سفر طولانی نیت می کردند و یا در وقت وفات طی وصیت نامه یی خانواده های خود را به جوانمردانی که خصلت پهلوانان تاریخی را داشتند می سپردند و آنانرا در وصیت نامه های خویش (قیم) بازمانده گان صغیر خود می کردند.

آن جوانمردان به فامیل آنها مانند مادر و خواهر نگریسته و بدون ریا برای رفع احتیاجات انها زیر سرپرستی خویش تلاش می کردند و اگر بخانه آنها می رفتند در سه چهار قدمی دروازه ایستاده شده در حالیکه سرخویش را پایین می

انداختند و آماده اجرای خدمت می شدند. چنانکه در داستان (داش اکل) این موضوع بصورت احسن توصیف شده است:

(داش اکل) که از محله سردزک شیراز و یک پهلوان جوانمرد است، او تمام ثروت پدر خود را به حاجتمندان بخشید و به مختصری دارای که احتیاجات وی را رفع کند قناعت کرد، یکی از متمولین محل که معروف به حاجی آغا است طی وصیتی او را بالای صغیر های خویش (قیم) می سازد. وقتی داش اکل می شنود میگوید:

خدابیامرزد او را بد دین برایم گذاشت، مگر ناچار قبول می کند، پسر ارشد خانواده به بلوغ و کمال میرسد بعد از آن مسؤولیت را به آن جوان سپرده و شکر خدا را به جا می آورد که جوانمردانه آن بارگران را امانتاً به پسرش می سپارد.»

(از کتاب داش اکل نوشته صادق هدایت)

ک

کاتب الفتیان

«عبدالقادر هاشمی بزاز شیخ کسانی بود که هر کس در سلک جوانمردان در می آمدند وانان خویشتن را شاگرد وی می خواندند. عبدالقادر برای هر یک از ایشان منشوری می نوشت و وی را به ناحیه ای مامور می کرد وخود را کاتب الفتیان لقب داده بود. دنبال کردن این روش راهی بود برای دعوت و تبلیغ مسلک جوانمردی و تشکیل دادن جلسات ان و نیز نامه یی به یکی از بنده گان خلیفه فاطمی موسوم به ریحان اسکندرانی مقیم مدنیه نوشت.

ازین پس تمام مکاتبات که از شهر می آمد بدو میرسید وجواب آن از طرف وی نوشته میشد واظهار نظر در احکام و مسایل فتوت از طرف اومیشد.

ابن رسولی و بزار شهرت زیاد یافتند وموافقانش بسیار شدند تا جاییکه نام ونسب ها و صورت نام پیوستگان بدیشان درمجموعه یی به بزرگی دوکتاب فراهم آمد، آنها پیروان خود را در مسجدی (براشاه) درجنوب غربی بغداد فراهم می آوردند، بالآخره در اثر غمازت مریدان ابوالقاسم عبدالصمد بن عمر واعظ شافعی و به متهم کردن ایشان مردم را به دعوت بسوی خلیفه.فاطمی مصر دولت عباسی آنها را دستگیر وحلقه های اهل فتوت را منحل ساختند. المقتدی بامرالله

خلیفه عباسی ناجوانمردانه به مقابله جوانمردان بر می خیزد و خون هزار ها مرد حق را به ناحق می ریزند.»

(مقدمه فتوت نامه سلطانی)

کار

«مردان و زنان جوانمرد کار خود را خود انجام می دادند و تقوی گزیده از خدای خود می ترسیدند، چنانچه حضرت علی (ک) روزی به شاگردخود گفت: که نبی کریم (ص) از تمام دختران حضرت فاطمه (رض) را بیشتر دوست میداشت و فاطمه (رض) بدست خود در دستاس آرد می کرد که بواسطه آن در دست مبارک نشانه دستاس پیدا شده بود، وخود مشک آبرا می کشید که در اثر فشار ریسمان آن در سینه مبارک نشانه ریسمان پیدا شده بود، و او خود همیشه جاروب وغیره امور منزل را بسر می رسانید که در اثر آن جامه مبارک خاک الود و چرک می گشت.

یکبار نزد نبی کریم (ص) غلامان وکنیزان زیاد آورده بودند، علی (رض) به فاطمه (رض) گفت: تو برو نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم و از وی یک کنیز بخواه تا در امور منزل مددگارت باشد. وقتی فاطمه (رض) نزد پدر گرامی خود می رفت در آنجا نسبت بیرو بار مردم وی را حیا مانع شد و واپس به منزل بر می گردد، ولی روز دوم نبی (ع) بخانه ما تشریف اورده و فرمودند که فاطمه تو دیروز برای چه کار نزدم آمده بودی؟ فاطمه (رض) مشکل خود را به حضور پیامبر گرامی (ص) بیان داشت، نبی(ع) گفت: ای دخترم صبر داشته باش، حضرت موسی (ع) و پی پی آن (سارا) ده سال در یک بستر می خوابیدند و تمام

کار و بار خانه را (سارا پی پی) خود به انجام می رسانید، تو تقوی حاصل کن واز خداوند(ج) بترس وهرگاه بخواب می رفتی (۳۳) بار سبحان الله و (۳۳) بار الحمد الله و (۳٤) بار الله اکبر بگو این ازخادم و بستر بیش قیمت وخوب چیز است. حضرت فاطمه (رض) فرمود از الله تعالی و رسول الله (ص) راضی هستم.»

(فضایل اعمال تألیف مولینا محمد ذکریا (رح)

در سده های نخستین اسلام صوفیان و جوانمردان این چنین شعار می دادند: (دست به کار دل به یار) جوانمرد زنان کشور ما نیز الحمد الله کار خود را خود به انجام میرسانند، اگر آنها امورمنزل را به پیش می برند، مردان در بیرون منزل به زراعت و مالداری و کتابت و دیگر کسب وپیشه ها مصروف بوده رزق حلال را بدست می آورند، از همه مهمتر جوانمرد زنان نورستان که کارگران باتجربه هستند، نسبت به زنان سایر نقاط افغانستان کار وفعالیت بیشتر را به انجام می رسانند.

مثلاً یک زن نورستانی به امور زراعت، درو علوفه، آبیاری اوردن چوب، بچه داری و پخت وپز غذا را به خوشرویی و بدون اجبار وظیفتاً از زمانه های گذشته به علاقمندی خاص به انجام رسانیده در تقویت اقتصادی روستایی منطقه دشوار و کوهستانی مصروف اند و از خدا و رسول الله صلی الله علیه وسلم و شوهران وپدران خود راضی ومطیع و فرمانبردار اند و شوهران آنها که در آغیل ها و سنگلاخها به پیشه شبانی مصروف می باشند در فراهم آوری لبنیات و فروش مواشی به گوشه یی دیگر اقتصاد خانواده گی یاور ومددگار اند واز دسترنج خود به بخشنده گی و مهمان نوازی نیز شایقند.

مردان و زنان جوانمرد قبایل پشتون نیز امور خود را خود به انجام میرسانند و شکایتی هم ندارند. همین طور جوانمردان وجوانمرد زنان قبایل ازبک و ترکمن وبلوچ و تاجک هم چون اسلاف خودعیاران و جوانمردان خراسان کار وبار خود را خود انجام میدهند. به جز از زنان فیودالان و سرمایه داران که به گرفتن نوکر ومزدور و مفت خور وپندیده و چاق در کنج خانه ها لولیده و وقت خود را به تماشای تلویزیون و شنیدن ساز وسرود میگذرانند.)

سیر تاریخ جوانمردی در سرزمین الینا یانورستان، تألیف محمد حیدر الینایی)

کارد

«چون توبه آدم (ع) قبول شد و فرمان الهی رسید که به جانب مکه رود و حج گذارد، آدم (ع) آمد وحوا را در کوه عرفات روز عرفه شناخت، سپس جبرییل (ع) آمد مناسک حج به جای می آورد تا نماز عید گذارد و وقت قربان کردن رسید، جبرییل (ع) گوسفندی از بهشت اورد و گفت ای ادم این را قربان کن، آدم پرسید قربانی بر چه و جه باشد؟ گفت: بر آن وجه که سر این گوسفند را ببری، آدم (ع) فرو ماند، جبرییل (ع) کارد از بهشت بیاورد و به آدم (ع) داد وتعلیم فرمود تا سر گوسفند ببرید...»

«اگر پرسند که کارد از که مانده؟ بگوی از (اخی) جبرییل (ع) چنانچه گفته شد که جهت قربانی آدم از بهشت آورد، وبعد از ان آدم (ع) به همان صورت کارد ها ساخت.»

(ص ۳۸۲- فتوت نامه سلطانی)

«عیاران بر علاوه خنجر که نوک ان کمی کجی داشت کارد نیز با خود داشتند تا در صورت ضرورت از ان استفاده نمایند چنانچه در داستان سمک عیار آمده است:

که: سمک عیار آنجا ایستاده بود گفت: چند گویید که قطران مرد عظیم است. اگر شاه دستور دهد من امشب قطران را بسته بیاورم»

شغاد پیل زور پهلوان بانگ بر سمک زد و گفت: چرا کاری را که نتوان کردن می گویی) سمک عیار گفت: ای استاد، به همت تو و به اقبال شهزاده وبه عقلی که یزدان مرا ارزانی داشته من انچه گویم بتوانم.»

پهلوانان از گفتار وی خرم شدند، خورشید شاه بروی آفرین کرد، تا ساعتی بودند. سمک برخاست و«کارد» وکمند و آنچه به کار بایست برداشت به کنار لشکر گاه آمد.»

(ص ۳۰۸- عیاران وبا ویژه گی های پهلوانی از تاریخ اجتماعی وقومی ایران.)

کارد زدن

«... برای عیاران صفتهای فراوان دیگری نیز می توان بر شمرد:

دلاوری، مهارت در کاربرد سلاح به ویژه (کارد زدن) تأمین امنیت، پشتیبانی از مردم...»

(ص ۱۲- عیاری از خراسان نوشته استاد خلیل الله خلیلی)

کارسیستان

«یعقوب لیث گفت:

کار سیستان اندر سه چیز بسته است: عمارت، الفت، معاملت.

عمارت: حدیث آبست اندر مظالم هیچ کسی از امیر اب گله نکرده پس باید دانست که اندر حدیث عمارت تأخیر نیست.

الفت: چون به پای چوب عمارت کودکان نبودند دانستم که الفت برجاست چه اغاز تعصب را کودکان کنند به پای چوب عمار.

مغاملت: پرسیدم که روستاییان به پای منار کهن بودند گفت: نه، بدانستم که برعیت جور و ستم نیست چه اگر برعیت جور و بیداد زیادت باشد تدبیر خویش به پای منار کهن کنند و آنجا جمع شوند و به مظالم شوند، چون دادنیابند هم آنجا ایند و تدبیر گریختن کنند چون نبودند دانستم که برعیت جور نیست.»

(۱- ص ۱٦۹ سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها)

(۲- زنده گانی یعقوب لیث تألیف یزدانیان)

کاروان سرا

«در بعضی از شهر های خراسان در کاروان سراها که درچند کیلومتری و به فاصله های همدیگر ساخته شده بود و جوانمردان وعیاران منطقه از مهمانان ومسافرین بدون اینکه پول بدهند پذیرایی می کردند.»

(کتاب آیین جوانمردی از قربان واسع ثاجیکی)

کاروان سرا ها تا در این اواخر در بین کابل پایتخت افغانستان و ولایات ان در هر چند کیلومتری احداث شده بود که مسافرین در آنجا شب را گذرانیده علوفه مورد نیاز مواشی خویش را نیز تدارک می توانستند و گاهی هم این نوع کاروانسراها بنام رباط یادشده است.»

کاس الفتوت

«ریشه واژه (کاسه) به زبان فارسی دری می رسد نه به زبان عربی و آن کاسه یی بوده است که درون ان آمیزه (محلول) آب و نمک است، استفاده می برند.»

کافر کوب

«ابوحنیفه دینوری گوید: مردم از تخارستان وختلان و کش ونسف وهرات و طالقان و طوس و بلخ و سرخس سوی ابومسلم روان شدند همه لباس سیاه داشتند و یک نیمه چوب های شان سیاه بود و آنرا (کافر کوب) می نامیدند، بعضی اسپ داشتند و بعضی ها خر وخرسواران به خر خود میگفتند. (هر مروان) و اینسان نزدیک به صدهزار بودند.»

(ص ٤٣٨- تاریخ سیاسی اسلام از داکتر حسن ابراهیم حسن)

کاکه

«عیاران در افغانستان معاصر بنام (کاکه ها) یاد شده دارای دم ودستگاهی بودند و از خود تشکیلات و ویژه گی های خاصی داشتند و در نهضت ها و

جنبش های ملی ومردمی مستقیماً شرکت می کردند، چنانکه تأثیر کاکه های کابل در جنگهای افغان وانگلیس به خوبی مشاهده کرده می توانیم که از آنجمله قهرمانی های کاکه حسین، حاجی علی کابلی، وهاشم کاه فروش با دار و دسته آنها در جنگ اول افغان وانگلیس قابل وصف است وعده یی از عیاران و جوانمردان دیگر افغانستان که درجنگهای انگلیس و افغان اشتراک کرده شهید و زخمی شده اند نامهای بدست آمده آنها در زیر نگاشته میشود:

۱- غازی کاکه حسین.

۲- غازی کاکه حاجی علی کابلی.

۳- غازی کاکه هاشم کاه فروش.

٤- غازی کاکه بچه بایی.

٥- غازی کاکه خالوی رکا.

٦- غازی کاکه دوست.

۷- غازی کاکه عبدالعزیز لنگرزمین.

«عیاران بعد ها در کابل با عنوان (کاکه) ودر کندهار با عنوان (شه حوان) تا قرن بیستم عمر نمودند، دوست بچه آذر، بچه بایی، پیروی بچه ادی، کاکه طلا، کاکه نقره، کاکه شکور، میرزا عبدالعزیز لنگر زمین، صوفی غنی، صوفی عشقری وغیره.

کاکه های کابل در پایین چوک، شوربازار، مراد خانی و چنداول حلقه های جداگانه و رؤسای علیحده داشتند، بعضاً به جنگ تن به تن به اسلحه می پرداختند. و از مجروح و کشته خود به دوایر دولتی اطلاع نمی کردند. کاکه،

که از شاگردان یک حلقه میخواست علناً به حیث کاکه معرفی شود، دستار مخصوص با شف دراز تا زانو می بست و پیزار پت می کرد، آنگاه تنها شهر را یک دور می زد و از برابر حلقه های کاکه های سایر نواحی که بعضاً دردوکانها وبعضاً در پهلوی دروازه های مخصوص شهر می نشستند عبور می کرد، اگر بالای او از طرف کاکه دیگر صدایی میشد در معنی دعوت به جنگ بود، ومبارزه شروع میشد و مردم تماشا می کردند و در صورت فتح و سلامت ماندن، این کاکه با غرور می گذشت وبه حلقه خود می رسید آنگاه به او تبریک می گفتند و کاکه شناخته میشد ودر صورت مغلوب و فرار و یا مجروح شدن و کشته شدن دیگراین شخص نمی توانست جز این کاکه ها به حساب آید. دواطلب کاکه گی مجبور به دادن امتحانات و شاگردی طولانی استاد بود. یکی از این امتحانات انجام خدمات مشکل وگشت و گذار شبانه در قبرستان و کوه ها و سفر های دور ونجات دادن ناتوانی از مخمصه جانی یا مالی بود. کاکه ها درمکالمه همدیگر را (شیر بچه) خطاب می کردند وبعضاً برای نشان دادن مقاومت، پای برهنه خود را مثل اسب نعل می زدند.

این مردم پهلوانی، چوب بازی وپیاده روی، آب بازی می آموختند وعموماً مسلح گشت وگذار میکردند و راه رفتن مخصوص و خرامان داشتند، لباس پاک می پوشیدند و راستی و پاک بازی، وفا به عهد ودستگیری ازناتوانان را شعار میدادند، اینها همه از کسب وکار خود ارتزاق می نمودند و پابند نام و ننگ بودند، در زحمات صابر ودر حفظ اسرار جاهد بودند، آنها جواد بودند و از کشتن مخالفین مضایقه نداشتند، روی.همرفته با مردم بینوا و در مانده همدرد

ومجتنب از اقوایا وتوانگران بودند، در آخر چون هر چیز رو بزوال میرود کاکه گی هم در خدمت امرا و متنفذین قرار گرفته و چون عیاران و جوانمردان در اوایل قرن بیستم به کلی از بین رفتند اما سی و پنج سال پیش یکی از عیاران و جوانمردان کابل بنام (عزیز عیار) توانست این مکتب را دوباره باز سازی کند. (یادش بخیر اگر زنده باشد درکدام کنج دنیا) عدهٔ کثیر از جوانان جوانمرد وعیار و پهلوانان به رهبری آن عالیجناب شروع به کار و فعالیت های فرهنگی وجنبه های عملی آن آغاز می کنند و این مکتب را مطابق خواسته های عصر و اسلام مورد بهره برداری و در تربیت اخلاق جوانان کوشیده راستی ودرستی وصداقت را شعار و به خدمت بیچاره گان و ستم دیده ها گام های مثمر بر میدارند.

وقتیکه مداخله و تجاوز روسها اغاز و لشکر سرخ به خاک پاک افغانستان تجاوز می کند، به مجرد اعلان جهاد این عیاران و جوانمردان درهر محل و منطقه یی که بودند بار دیگر با برادران مجاهد خود به جهاد می پردازند و تا بیرون رفتن قوای سرخ در سنگرهای داغ رزمیده و صدها جوان جوانمرد جان شیرین خود را فدای اسلام و ازادی وطن می سازند. از چور و چپاول و جاه طلبی و جنگهای ذات البینی خودداری می نمایند و بعداز خروج روسها و امدن حکومت مجاهدین نسبت اختلافات و برادر کشی اشتراک به آنها خودداری و به کار و فعالیت های شخصی پرداخته صلح و برادری و برابری را شعاد خود ساخته در بازسازی منطقه و اصلاح خرابه های ناشی ازجنگ شروع می کنند.

عیاران و جوانمردان درآن حکومتی که دست اغیار یعنی بیگانه گان موجود باشد اشتراک نکرده ازاده گی را برغلامی ترجیح می دهند.»

(۱- ص ۹۱- افغانستان در مسیر تاریخ، تألیف میر غلام محمد غبار)

(۲- ص ۱۵۲- عیاران و کاکه های خراسان تألیف حیدر یقین)

(۳- رساله عیار کیست از عمر زاده)

(٤- مقاله برادر م ا.حنیف، عیاران جهاد ما، مجله میثاق خون، جمعیت اسلامی افغانستان چاپ پشاور)

کاکه اورنگ

یکی از کاکه های نامور کابل است با کاکه بدرو درمنطقه جبل انصار ولی مصاف داده است. داستان آن زیب جراید و مجلات کشور گردیده است.

(مجله لمر سال ۱۳۵۱)

کاکه بانکه

«بعد از آنکه یک کاکه از خود رشادت و دلاوری نشان میداد آنوقت برایش کاکه بانکه می گفتند.»

(ص ۲۱- عیاران و کاکه های خراسان)

کاکه بچه بایی

« ... در زمان شیر علی خان در کابل پا به دنیا گذاشت و تا زمان فرمانروایی امیر عبدالرحمان خان زنده بود. بچه بایی جوانی میانه قد، دلاور و جنگجو و سخاوت پیشه بود درخیابان کابل دوکان سماوار داشت.

بچه بایی راعادت چنان بوئد که از پیداگری روزانه اش برای بینوایان و بیچاره گان تقسیم می کرد، بچه بایی کریم، جوانمرد و بخشنده بود و گاهی هم برای بدست آوردن پول سفری به هندوستان می کرد، او از آدم کشی بیزار و با بزرگان به آداب و با خردان به شفقت رفتار می کرد.

گویند بچه بایی در جنگ دوم افغان وانگلیس از سردسته مبارزان راه آزادی بود تاشکست انگلیسها به مبارزه خود ادامه دا. بعد از انکه انگلیسها مجبور به ترک وطن شدند بچه بایی واپس به دوکان سماوار خود نشست.

میگویند یکروز میان بچه بایی و خالوی رکا که از طرف حکومت وقت برای از بین بردن بچه بایی موظف بود جنگی سختی در نزدیکی بالاحصار کابل واقع شد نسبت تنهایی خویش بالاخره به قتل رسید، وقتی پیروان و بالکه های بچه بایی خبرشدند زدوخورد بزرگ در شهر کابل واقع شده امنیت شهر بهم خورد.

در باره کارنامه های بچه بایی حکایاتی زیاد است از انجمله امده است که:

۱- گویند یکروز بچه بایی در دروازه دوکان نعلبندی ایستاده بود و ادعا کرد که خلیفه نعلبند پاهایش را نعلبند کند، نعلبند فرمان او را پذیرفت پاهایش را نعل کرد.

۲- یک شب بچه بایی بگونه عیاران به عمارت امیر شیرعلی خان رفت و کلاه شب پوش او را گرفته بدون اینکه بر مشکلی برخورد بخانه خود باز گشت.

۳- دهقانی که نسبت نداشتن پول عروسی بچه اش معطل بوْد پول مورد ضرورت دهقان را یافته برایش می دهد تا مرادش حاصل گردد.»

(ص ۹۵- عیاران و کاکه های خراسان)

کاکه بدرو:

یکی دیگر از کاکه های کابل که با کاکه اورنگ مصاف داده است.

کاکه پیرو بچه ادی:

«نامش پیرمحمد و در شهر کابل در زمان سدوزایی ها دیده بدنیا گشود، پدرش قبل از تولدش در گذشته بود و تربیه وی را مادرش به عهده گرفته از اینرو پیران محله وی را پیروبچه ادی یادمی کردند. پیرو بچهٔ ادی نیز جوانمرد و سخاوت پیشه بوده همیشه در کمک به همنوعان خود معروف بود، مردم او را دوست داشتند، او در شب روی و پیاده گردی شهرت تام داشت. یار مظلومان و خصم ستمگران بوده برای برآوردن حاجات هرکس همیشه خود را درمخاطره قرار میداد.»

(۱۲۰- همان کتاب)

کاکه توره:

«تقریباً در حدود بیش از یکقرن از امروز در سرزمین مرد آفرین بلخ زاده شده و پس از آنکه به سن جوانی رسید نسبت به شجاعت و مردانگی که از خود نشان داد مرد نام آور و معروف شد یاران و دوستداران زیاد پیدا کرد، توره مردی بود که ستم دیده گان را یاری می کرد و بداد مظلومان همیشه رسیده گی می کرد.

توره بالاخره توسط والی وقت بلخ اسیر شد ودر زمان سلطنت اعلیحضرت محمدنادرشاه بروز جمعه اعدام می شود.

درمورد این کاکه جوانمرد بلخ شاعران بیت هایی سروده اند که از آنجمله:

توره جانم توره چی — یوسف دنبوره چی

میده میده می خواند — محمدسنگچارکی

●●●

خرمن پیرزنکه — نوکر ارباب برده

توره جان سبزینه — همه کارش مردینه

بعد از اعدام آن جوانمرد به دسیسه ناجوانمردانه اولیاء امور، مردم این بیت ها درمورد وی سرودند:

توپ اول صدا کرد — توره ره وار خطا کرد

توپ دوم صدا کرد — توره خدا را یاد کرد

توپ سوم صدا کرد — سر توره را جدا کرد

(تورهٔ مرد افسانه آفرین قرنها نوشته رفیق یحاییی مجلهٔ لمر ۱۳۵۰)

آری آن حبیب الله خادم دین رسول الله (ص) جوانمرد سرزمین مردخیز شمالی (کلکان) و توره شهید جوانمرد باشنده سرزمین تاریخی بلخ (ام البلاد) نه جرمی و نه گناهی داشتند تنها و تنها به خاطر حفظ قدرت ظالمانه و جبارانه به شهادت می رسند خداوند ایشانرا غریق رحمت خود کند. (الله اکبر) چه اشتباه بزرگ و نابخشودنی ولی ملت ما هنوز هم متوجه چنین اعمال شوم دشنمان خود نشده می گویند (به ما چه) اگر حبیب الله و توره و صد ها مرد مردانه دیگر قربانی جاه ومقام حکمرانان مستبد می شوند. (پهلوان زنده خوش است.)

یادداشت:

(الحمد الله بروت بابای ملت ما چنگ است زیرا پشتیبانش امریکا پولدار است، نه مانند بیچاره تره کی (معلم توانا) که روس مفلس پشتیبانش بود وآخر الامر هم شاگردان عزیزش بر میخیزند و بالشت بر دهنش گذاشته تا ابد خاموشش می کند (الله اکبر) از چنین شاگردان ناسپاس انترناسیونالیست ها .

بلی دیدیم که عده یی از هموطنان ما روسان تجاوزگر را دوستان و خیرخواه خود می پنداشتند و همان دوستان روسی بودند که شهر ها و روستا ها را ویران و به آتش کشیدند و هزار ها تن مرد و زن واطفال معصوم را به خاک و خون افگنده و چند ملیون هموطن دیگر ما را مجبور به ترک خانه و کاشانه شان می سازند در آن وقت، وقتی روحانیون کشور ما اعلان جهاد می دهند مردم نیز به اساس آن به قربانی بیدریغ حاضر شده قشون شکست ناپذیر آن ابر قدرت رو بفرار می نهد.

مجاهدین راه حق پیروز و کشور ما آزاد می شود و وقت آن رسیده بود که بر فراز ویرانه های وطن حکومت اسلامی بنیاد گذاشته میشد ولی افسوس که خود خواهی رهبران جهادی فاجعه یی تازهٔ به بار آورده وطن ما بیش از بیش ویران و به ماتم کده دیگر مبدل می شود، آنست که عده یی از هموطنان ما که از جهاد فرار کرده بودند دلسوزانه تحت پرچم استعمار جهانی به افغانستان باز میگردند و با همکاری رهبران جهادی (غیر از فضیلت مآب غازی مولوی خالص) زمینه تجاوز غربیان را فراهم می سازند و اینها هم می گویند.

متحدین غربی دوستان و خیرخواه ما بوده برای اعاده امنیت و آرامی مردم امده اند در حالیکه مسلمانان را دهشتگر گفته تعقیب ودستگیر و بدون اثبات جرم و گناهی به اثر دسیسه عناصر استفاده جو روانه زندانهای مخوف بشر دوستانه خود می سازند، و بجایی دهشتگر هرروز از کشته های هموطن بی گناه ما پشته ها می سازند.

اینبار آن روحانیون جهاد گر ما نیز اعلام میدارند که لشکر کشی غربیان به افغانستان جایز است بدون اینکه مآخذ و صفحه وعنوان کتابی که ان فتوی را استخراج کرده اند بگیرند، زیرا امریکا را (سرجاندار) جهان پنداشته و اطاعت اش را حتمی می دانند.

آری، دست پرخون شهدای مظلوم ملت و گریبان آنعده روحانیون و روز رستاخیز بزرگ هم فیصله قاضی بزرگ است نه از انها.

مفسدین وعناصر تفرقه جو و خاین به وطن از ان هم گام فراتر گذاشته علناً با مجاهدین راه حق و روس شکن کینه توزانه جبهه گرفته از وصف وستایش اعزازی ومرتبه یی جهادی آن هم رشک برده می گویند:

(ما فراری های دوران جهاد هرگز به مجاهد امتیاز قایل نمی شویم) عده یی هم قاتلین شهذای ما را نیز برائت داده و بیشتر ایشانرا معزز می سازند، اری ما به کسی اجازه نداده ایم که خون شهدای ما را به نوکران بیگانه بخشیده باشند، بلکه خون شهدای ملت ما را هیچکس بخشیده نتوانمته منتظر جزای سنگین باید باشند اگر مجرم مجاهد است و یا کمونیست ویا غرب زده دیگر مجرم مجرم است باید که هر چه هست از ماست که برماست خیانت، خیانت است، بلکه جنایت است گاهی هم پنهان نمی ماند و به خاینین آخر الامر اگر مردم بیچاره شدند خداوند(ج) بزرگ عذاب دهنده دردناک است.

نتیجه این همه نابسامانی ها که امروز رسانه ها بنام فساد اداری و ناامنی نام می گذارد، همانا عدم تربیت درست واخلاق ناسالم و دور از شریعت غرای محمد(ص) است که ما آنرا (ناجوانمردی) میخوانیم، زیرا آنکس که جوانمرد است چون در زندهٔ گی از طریق راستی ودرستی میرود، درعمل متقی و خداپرست نیز می باشد و به فداکاری و بذل جان ومال در راه حق و حمایت مستم دیده استوار شده، عمل و پیروی آن هم عین دینداری است.

یک انسان که به زیور اخلاق جوانمردی آراسته باشد هیچگاه به غدر و خیانت و رشوه و عدم اجرای وظیفه محوله سهل انگاری نمی ورزد زیرا (عمل آیینه مرد ونامرد است.)

مردُ تمام انکه بگفت و بکرد
وَ آنکه نگفت و نکند نیم مرد

جوانمردان تاریخ ما انسانهای آزاده و بزرگوار بودند که با وجود بیسوادی یک خودآگاه که (حکمت) نیز گویند داشتند که از آنها کارهای بس بزرگ به ظهور رسیده است. انها انصاف میدادند و انصاف نمی ستودند خود را برای خدمت دیگران وقف کرده بودند. این نظام فاسد و شاریده غرب است که انسانرا فاقد شخصیت بار آورده به دروغ و ناروا و خیانت و جنایت وامیدارد و اسلام چون هر فردی از افراد مسلمان را به اخلاق نیک و جوانمردی متصف می سازد درآن صورت در آن اجتماع نه جرم است ونه خیانت. گویند درویشی مستجاب الدعواۀ در بغداد پدید آمد، حجاج بن یوسف را خبر کردند، بخواندش و گفت: دعای خیر بکن، گفت: خدایا جانش را بگیر، گفت: از بهر خدا این چه دعایی است؟ درویش گفت: همین دعای خیر است ترا و جمله مسلمانان را.

ای زبردست زیردست ازار
گرم تا بکی بماند این بازار
به چه کار ایدت جهانداری
مردنت به که مردم آزاری
(گلستان سعدی)

کاکه حیدری

«برادر کاکه شیر توله چی است او نیز در قصاب کوچه کابل زنده گی می کرد، کاکه حیدری لباس سیاه می پوشید وخرامان خرامان راه می رفت، وی به اهل گذر و محله خود بسیار مهربان بود و وظیفه امنیت محله اش را به عهده داشت، کاکه حیدری مجرد می زیست ودر این مورد عقیده داشت که اگر بخواهد که مرد بماند باید تنها زنده گی کند.»

(ص ۱۲٤- عیاران و کاکه های خراسان)

کاکه دوست

«کاکه دوست یکی از کاکه های معروف کابل زمین که در محله اندرابی می زیست. و در خدمت وی صد کاکه نام آور وسرتیر کار میکردند.

کاکه دوست در زمان امیر عبدالرحمن خان می زیست و از خزانه وی پنج روپیه یی کابلی دریافت میداشت، کاکه دوست شخص جوانمرد و دلاور وسخاوت پیشه بوده همیشه در خدمت مردم بیچاره بوده است و از وی داستانها و حکایات زیادی موجود است که بیانگر روحیهٔ عالری این مرد مردانه است. و یکی از بالکه معروف وی که عبدال نام داشت وقتی از طرف مستوفی وقت گرفتار می شود و به پایه دار برای اعدام می برندش کاکه دوست با دیگر همکاران خود روز روشن حمله برده عبدل را رها ساخته و به کوه شهدای صالحین پناه می برند.»

(ص ۱۰۲همان کتاب)

کاکه شیر توله چی

«نامش شیرمحمد از قصاب کوچه کابل بود، پدرش پیزار دوزی می کرد و او پیزار ها را می فروخت و از آن امرار معاش می کردند.

این کاکه از آدم های با حیا بود و هنگام راه رفتن چشم خود را بر زمین میدوخت، کاکه شیر مرد رحم دل و مردم دوست و صادق الوعد وهمیشه مریضان را نزد طبیب می برد و از پول شخصی خود آنها را تداوی می کرد. استاد صلاح الدین سلجوقی اولین بار برای زیگنال رادیو کابل از توله کاکه شیر استفاده کرد.»

(ص ۱۲۳- همان کتاب)

کاکه طیغون

«اصلاً از ولایت مزار بود که در حدود یکقرن و نیم پیش میزیست ومدت (٦٥) سال زنده گی کرد. کاکه طیغون با رنگ و رخسار آبله زده گی خود پیراهن دراز می پوشید و کم صحبت وآهسته صحبت می کرد. او در بازار چارچته کابل بدوکان بزازی می نشت و زیاد چای میخورد، کاکه طیغون پهلوان و در فن کشتی مهارت داشت و سرانجام این کاکه به مرض قلنج در گذشت.»

(ص ۱۲۲- همان کتاب)

کاکه عبدال هزاره

«عبدال هزاره و ماجرایش در صحبت قبلی گفتیم که از داره دوست تنها عبدال بالکه ممتاز او گیر آمد. و مستوفی وقت او را زیر قین وفانه و شکنجه و با وسایل استخوان شکن که وسایل اقرار گرفتن و به اعتراف آوردن مجرمین بود کارگر نیامد وعبدال لب به پارسی تر ننمود. درینجا این نکته بس جالب و پرمغز وانتباه آور برای مسؤولین تحقیق واستنطاق از تاریخ (سرجان مالکم) به یادم آمد:

(بهمان اندازه که اقرار مجرم توسط شکنجه و تیل داغ و بزور تهدید، قابل باور است، بهمان اندازه هم نیست و بی تفاوت است، زیرا همیشه دیده شده که گنهگار و مجرم و دردر وآزار وترس، بسا جرمی را بدروغ بر خود بار نموده و اعتراف بدان نموده است با این ترتیب هم بناحق جزا دیده و هم جرم پنهان مانده) دستگاه امنیت که آنزمان عبدال را بنابر مشاهده و ثبوت لعین و اینکه دزدی با قتل توأم بوده محکوم به اعدام نمود. آغادوست با سیصد جوان عیار و کاکه در صددْ چاره شده و از حال عبدال در زندان دقیقه به دقیقه غافل نماندند.

چنین تدبیر نمودند که بوقت بردن عبدال هزاره جانب میدان اعدام که در قسمت شوره خانه و پای برج به جنوبی بالاحصار بود ازدحام و بنداره و زد وخورد نمایند و عبدال را از دست کوتوالی که عدهٔ نسبتاً کمتر بود، بربایند و جانب کوه های چهلستون بپرانند.

در روز معهود عبدال را که جوان خوش اندام و طرف محبت همشهریان بود جهت اجرای حکم از زندان کشیدند و با جارچی جانب غرغره بردند. کاکه ها نیز بدور و پیش اردل ها روان شدند.

در نقطه یی که دار زده بودند عبدال ایستاده ریسمان را شخصی که قامت کوتاهی داشت و تا میخواست به گردن عبدال بیندازد که عبدال بینی ویرا چک انداخته کند و خون آلود ساخت جلاد ویرا رها کرد و کاکه ها روی دست برداشته، چند تن هم با کوتوالی ها سرشاخ شدند، تماشاگران نیز حمایت کردند و در آن هنگامه که بواسطهٔ پوز های بسته و لباس های ناشناس کسی را نمیتوانست نشانی نمایند و بشناسند، عبدال را با ریسمان در گردن روی دست ها به کوه شهدا بالا بردند و کوه به کوه گریختاندند.

کاکه دوست و دار و دسته اش مثل قطرات آب روز ها بزمین غایب شدند و تلاش کوتوالی هم به جایی نرسید واین صحنه و کار روایی ماه ها، نقل مجالس کابل بود وهر کس ازین بهادری و وفاداری تعریف می نمود.

(نوشته یوسف آیینه)

کاکه عبدالعزیز لنگر زمین

«نامش عبدالعزیز بود چون به حج رفته بود او را حاجی بابا لقب داده بودند در زمان امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان می زیست، لنگر زمین در شهر قدیم کابل در کوچه وزیر زنده گی می کرد، چون رفتارش خرامان بود و هنگام راه رفتن سینه را کشیده می گرفت با حاجی عبدالعزیز لنگر زمین مشهور شد. لنگر زمین دارای قد بلند وریش دراز و لباس پاک می پوشید.

لنگر زمین در زمان امیر عبدالرحمان خان کاتب تعمیرات ارگ بود، لنگر زمین هم یکی از کاکه ها و جوانمردان معروف کابل است که در داد و بخشنده

گی و حاضر جوابی و کمک به همنوعان خود مثل بوده است و صوفی موج که از کاکه های معروف است برادر لنگر زمین بوده است. وی از رجال مشروطیت اول بود و بعد از حبس کوتاه رها شد.»

(ص ۱۲۵- عیاران و کاکه های خراسان)

کاکه غنی نسواری

«نام او عبدالغنی مشهور به غنی نسواری فرزند عبداللطیف و یکی از باشنده گان بالاحصار کابل بود. او از جمله عیاران و کاکه های بالاچوک کابل بوده حفظ وامنیت محله اش مربوط به او بوده به بینوایان و دردمندان کمک و بذل می نمود.

غنی نسواری به گل علاقه وافر داشت و گویند پنجصد گلدان گل های مختلف را پرورش کرده بود، نواختن رباب، را بلد بود. و وظیفه تیکه داری نسوار را داشت و دوکانش در کنار پل خشتی بود، غنی شاعر و طبع شاعری هم داشت، چنانچه گوید:

به ظاهر طلا و به باطن مسم
غنی نام دارم ولی مفلس ام

بنابر روایت پور غنی فرزند غنی نسواری وقتی امان الله خان از سفر اروپا بازگشت غنی نسواری شعری انشاء کرده بالای دکان خود آویزان نمود، و آن شعر اینست:

شکر الله غازی اسلام پناه
کامیاب آمد ز ملک اروپا
شد منور چشم ما از دیدنش
تیغ زهر آورد به فرق دشمنش
کامیابش کن خدایا در جهان
از طفیل خواجه کون و مکان

غنی نسواری صاحب بالکه های زیاد بود او صاحب مروت وبخشنده گی بوده است، او در شبروی و پیاده روی مهارت داشته بین کابل و پشاور همیشه به پای پیاده میرفت گاهی هم کاکه های کابل و پیروانش او را ماماجان صدامی کردند. غنی نسواری تبرزین ساخت. ایران ودیگر انواع اسلحه داشته و در صورت لزوم از آن استفاده می کرده است و گویند یک شاخی که دسته طلایی داشت هم با خود نگاه میکرد او همیشه چپلی زری به پا کرده شال زری به شانه می کرد.

غنی نسواری در سال (۱۳۱۹ هـ ش.) از جهان درگذشت.تمام جوانمردان و کاکه های کابل سخت متأثر شده بر جنازه اش حاضر شدند و شاعران کابل نیز در وصف وی شعر ها سروده اند، استاد شایق جمال مرثیه زیر را در ماتم وی سروده است:

حیف از دنیای دون واحسرتا
کسی نمی ماند به دنیا جز خدا

میروند آخر بکوی نیستی
جمله ذرات جهان گردد فنا
پیرمرد نامدار ونیک خلق
انکه بود از مخلصان اولیا
بی ثباتی های دنیا دید و رفت
هشتم شعبان از این محنت سرا
کردم از شایق سوال سال فوت
تا کند فرزند او بر من دعا
برکشید آهی و گفت حیف حیف
نی غنی ماند به دنیا نی گدا
شاعری دیگر گفته است:
کر به کابل تو مردی میخواهی
پل خشتی برو غنی را بجوی

درمورد غنی نسواری حکایات وداستان های از مردانگی و حاضر جوابی و سخاوتش زیاد به جا مانده است. علاقمندان می توانند به تحقیق پردامنه تری در باره زنده گانی این مرد مردانه نمایند.»

(۱- عیاران و کاکه های خراسان، تألیف حیدر یقین)

(۲- غنی نسواری نوشته عنایت الله شهرانی مجله لمر، شماره دوم ۱۳۵۱)

کاکه های معروف افغانستان

۱- کاکه آذر

۲- کاکه آرزو گل سمنگانی

۳- کاکه احمد تاج قرغانی

٤- کاکه اسماعیل

٥- کاکه اسلم چوب باز

٦- کاکه عظیم لچ هراتی

۷- کاکه اورنگ

۸- کاکه ایوب خان ملنگ

۹- کاکه بابای برق

۱۰- کاکه بابا حسین

۱۱- کاکه بابه خان محمد

۱۲- کاکه بچه بایی

۱۳- کاکه بدرو

۱٤- کاکه بروت

۱٥- کاکه بخشو

۱٦- کاکه پتره

۱۷- کاکه پهلوان بنیاد

۱۸- کاکه پهلوان عطاءالله هراتی

۱۹- کاکه پیرو، بچه ادی

۲۰- کاکه پیروز گجر پیجستانی

۲۱- کاکه توره

۲۲- کاکه چاری کرکی سمنگانی

۲۳- کاکه څلور

۲٤- کاکه چجو

۲۵- کاکه حاجی حیات

۲٦- کاکه حاجی دکاندار

۲۷- کاکه حاجی یعقوب

۲۸- کاکه حکیم گل

۲۹- کاکه حیدری

۳۰- کاکه خان محمد چاخوهراتی

۳۱- کاکه خلیفه شاه غیاث

۳۲- کاکه خلیفه غزیز رنگ زرد

۳۳- کاکه خالور کا

۳٤- کاکه داود

۳۵- کاکه دادود قندل تول

۳٦- کاکه دوست (آغا دوست)

۳۷- کاکه دینو

۳۸- کاکه رازو

۳۹- کاکه رستم

٤٠- کاکه زنجیر شکن

٤١- کاکه سایین قناد

٤٢- کاکه سبیل اولدار کندهاری

٤٣- کاکه سعدالله

٤٤- کاکه غریب

٤٥- کاکه سیدنعیم کندهاری

٤٦- کاکه شاهین کلاه دوز

٤٧- کاکه شریف بیگ بادغیسی

٤٨- کاکه ششپر

٤٩- کاکه شکور

٥٠- کاکه شیر توله چی

٥١- کاکه شیردل

٥٢- کاکه شیرلنگ

٥٣- کاکه صدیق

٥٤- کاکه صوفی تنور هراتی

٥٥- کاکه صوفی موج

٥٦- کاکه طلا

٥٧- کاکه ظاهر

٥٨- کاکه عبدالعزیزلنگر زمین

٥٩- کاکه عزیز چتری

۶۰- کاکه غفور آینه ساز

۶۱- کاکه عمر

۶۲- کاکه غلام

۶۳- کاکه غنی نسواری

۶۴- کاکه فیض الله پدر مولانا قاسم مزاری

۶۵- کاکه فتح خان

۶۶- کاکه قادر مراد خانی

۶۷- کاکه قاسم

۶۸- کاکه قلندر

۶۹- کاکه قدیر

۷۰- کاکه قیوم

۷۱- کاکه کانیو کندهاری

۷۲- کاکه لکه هراتی

۷۳- کاکه ماما کریم خان

۷۴- کاکه محمد سنگچارکی

۷۵- کاکه محی الدین صافی پیجستانی

۷۶- کاکه معصوم

۷۷- کاکه نصیر پیزار دوز

۷۸- کاکه استاد بابه نعلبند

۷۹- کاکه اردیشانی فرخاری همدوره حبیب الله کلکانی

۸۰- کاکه نقره

۸۱- کاکه نول

۸۲- کاکه محمد شریف مزاری (وکیل)

۸۳- کاکه هاشم کلاه دوز

۸٤- کاکه یاسین

۸۵- کاکه یوسف دنبوره چی

کانون عیار

«یکی از اسفهسالاران دردستگاه خورشید شاه داستان سمک عیار و همچو سمک عیار وشغاد پیل زور از عیاران و پهلوانان بوده و به منصب فوق رسیده است. و کار اسفهسالار حفظ نظم و امنیت شهر و جلوگیری از دزدی و غارت گری و ناامنی شهر بوده است.»

(داستان سمک عیار)

کباده کشی

«پهلوانان و عیاران کابل کباده کشی را تحت نظر خلیفه ورزش خانه به پایان می رسانیدند، کباده کشی و زنجیر تابی و رجز خوانی در وسط هرکاره و بر حسب رواج پهلوانان در اخیر هفته انجام داده و بار ها گفته اند: (ماییم سنگچل عاشقان وعارفان و پیرو سخی شاه مردان) و بعداً بطرف کله پزی می رفتند و سیر می خوردند و کوفت ورزش را بدر می کردند.

شاگردان کله پزی هم که دوست پهلوانان می بودند مشتی سپند درمقدم جوانان محله دود می کردند.»

(ص ۱۷- مجله لمر شماره، ۲۱ سال ۱۳۵۱)

کبوتران نامه بر

«ملاحظات فرعی دیگر نیز ناصر خلیفه عباسی را به تقویت حزب فتوت. ورواج دادن آداب و روسم عیاران بر می انگیخت: مثلاً در آن روزگار استفاده ازکبوتران نامه بر واستخراج نسلی جدید وتربیت شده از این جانوران ورواج دادن تربیت وتعلیم ایشان کاری بود که سرعت وسایل ارتباطی را در قلمرو دولت عباسی تضمین می کرد و در عصر ناصری فرستادن اخبار و آگاه شدن از آنچه در نواحی دور دست کشور می گذشت، به استفاده وسیع و پردامنه از این پرنده گان بستگی داشت و اهمیت این کار تا بدان پایه بود که ناصر در سال (۵۹۰) به جوجه کشی نسلی جدید و بسیار قابل استفاده و با ارزش از اینگونه کبوتران فرمان داد، و چون این کبوتران پدید آمدند، بفرمود تا کبوتران نر وماده یی که پدران و مادران این نسل تازه وانتخاب شده بودند، بکشند و پس نسل بهترین نژاد کبوتران نامه بر را افزایش داند و در نواحی مختلف عراق مراکز و محلی برای پرورش اینگونه کبوتران تعیین کرد. و نظارت در کار آنرا که ضامن رسانیدن خبری فوری و سریع از دورترین نقاط کشور به مرکز خلافت بودند، به یکی از رجال دولت عباسی عماد الدین بن ابی طالب علی بن هبتهٔ الله بخاری بغدادی شافعی تفویض فرمود.

و این رسم یعنی تربیت کبوتران خاصه بر یکی از رسوم عیاران و جوانمردان آنوقت بود که خلیفه ناصر را پسند آمده آنرا برای استفاده در امور دولتی از ایشان اقتباس کرد.

(ص -٦٥- مقدمه فتوت نامه سلطانی)

کبوتر معلقی

«زمرد شاه پرسید خواجه ترا چه شده است؟ به اشارت رسانید که این نوذر است. زمرد نهیب زد: بگیرید این دزد را. نوذر کبوتر معلقی زد و با چند جست خود را از بارگاه بیرون انداخت.»

مقصد از آن نوذر عیار بود که چون کبوتران معلق ملاق می زد و از میان دشمن فرار و بیرون میرفت و کسی را به آن دسترسی نمی شد.»

(ص ۲۱۰- عیاران با ویژه گی ها...)

کبیر

«یعنی ارشد و آن کسی است که شخص از دست او بدون واسطه آب و نمک دریافت می کند، کبیر پدر روحانی و کسیکه آب و نمک را می نوشاند. کبیر را مردم متصوف ایران (پیر مغان)گویند.لازم نیست که قدح آب و نمک از دست کبیر گرفته شود، بلکه وکیل او نیز می تواند قدح را بدهد. در این باره وآژه دیگری چون شیخ، قاید، زعیم، مقدم، ریس الحرب و پیش قدم بکار رفته است.»

(فتوت نامه شمس الدین آملی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن ص ۳۵)

«مقدم یا پدر یعنی پیش قدم است که به ادب فتوت سازش کرده باشد.»

(ص ۴۳- کتاب آیین جوانمردی از قربان واسع تاجیکی)

کبیر کبیر

«عبارت از همان جد معنوی و یا به قول سازمانهای (نهان روش) مغرب زمین(استاد) را گویند.»

(همان کتاب)

کتاب آغانی

«از این پس رفته رفته فتوت در شعر و ادب نیز راه یافت و شاعران به فتوت گرویدند و شعر گفتند و در کتاب معروف آغانی اخبار بعضی از ایشان آمده است، مانند علی بن جهم شاعر معروف که به گفته ابوالفرج وی با جماعتی از جوانمردان بغداد آمیزش داشت.»

(ص ۲۰- فتوت نامه سلطانی)

کتابخانه روان

«...جوانمرد قلندر و این سید جمال ساوجی بوده مدتی در مصر مفتی بود، چنانکه هر مشکلی که مردم را در مسایل پیش می آمد بی آنکه به کتاب رجوع

کند جواب می گفتند ومصریان او را کتابخانه روان می گفتند، سید جمال مجرد به فرد جمال موصوف بود، چنانکه مصریان او را یوسف ثانی میخواندند. و همچنانکه زلیخا به حضرت یوسف (ع) مفتون شده بود زنی از امرای مصر عاشق سیدجمال مجرد گردید و او به تنگ آمده از مصر جانب زمین دمیاط گریخته و آن زن از فرط تعلق بی تابانه بدنبال او شتافت و چون این خبر به سید جمال رسید مضطرب گشت و دست به دعا برداشته زوال حسن خود را از خدا خواست و آن شرف اجابت رسید موی سبلت و ریش و ابروی او همه ریخت و زن چون بدانجا رسید و بدان هیأت دید روی گردانید و به مصر رفت و سید از آن بلا نجات یافته و در آنجا توطن نمود.»

(ص -۲۶- تاریخ فرشته)

کتاره

«نوذر برهنه شد و بوذر جمهر بدست خود کلاه مصنف و دو زرع و نیم ... بر سر او گذاشت... و بعد از آن چند خنجر کج کاو، کتاره، سربر، نقب بر بدور کمرش بست واره وجبل و سوهان مقراض و دو قطی موم، روغن عیاری یکی سرد و دیگر گرم در جلنبدی او انداخت.

(ص ۳۷- عیاران با ویژه گی های پهلوانی...)

کتاره یا قداره همان حربه یی است که دو طرف ان تیز و آنرا در بین یک پوش فلزی قرار داده با نصب آن در کمر بند به کمر می بندند.

این آله را مردم نورستان با کمربند های چرمی که بوسیله گل میخ نقش و نگار می نمایند جوانان و حتی پیران بالای شلوار کوتاه پشمی که در حقیقت همان شلوار پهلوانی و فتوت است می بندند، تا از یکطرف خطر گسیختن بند شلوار از بین برود زیرا اگر شلوار از کمرش بیفتد در حقیقت عزت و آبروی ان از بین میرود واگر احیاناً شلوار او را کسی به جبر از برش بکشد منجر به زود و خورد وقتل و قتال می شود. از اینکه شلوار را نشان مردی دانند و یک جوان هم وقتی جوانمرد خوانده می شود که شلوار فتوت پوشیده به جرگه جوانمردان داخل شود و سعی می دارد که شلوار خود را حفظ نماید تا خدای نخواسته به از دست دادن شلوار فتوت (جوانمردی) ناجوانمرد نشده باشد. چنانکه در اصطلاح است (شلوارش را کشید) یعنی عزت و آبرویش را برد یا (پرتوک یی ویستل) یعنی شرف و آبرویش ریخت. حفظ ونگهداری شلوار درعرف افغانها از همان ازمنه های دور اهمیت داشت و در نگهبانی و صیانت آن به جان ودل می کوشیدند. و کتاره بستن به کمر هم نشانه پاسبانی از ناموس شلوار یا سراویل است.

کثیر بن رقاد

«کثیر بن رقاد یکی ازعیاران سرشناس سیستان بود و در اولین مقاومتی که در برابر صالح بن نصر بستی از طرف اهالی (کش) صورت گرفت برای فرو نشاندن این مقاومت سه تن از سرهنگان سیستان یعنی (کثیر بن رقاد) که مامای یعقوب لیث میشد (و یعقوب لیث) ودرهم بن نصر را با گروهی از عیاران به مقابله عمر

خارجی که سردسته یاغیان بود به (کش) فرستاد و در نتیجه او شکست خورده فرار کرد.

کثیر بن رقاد، یعقوب و برادرانش را از همان ایام جوانی تحت پرورش خود قرار داده در سلک عیاران در آورد و همیشه آنها را رهنمایی می کرد...»

(ص ۵۹- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها) جلد سوم

کرم

«یکی از (۷۲) اصل جوانمردی است، چنانکه در فتوت نامه عطار آمده است، جوانمرد باید کریم باشد، وفرق است میان کرم و سخا.

کریم آنست که عطا کند و منت نه نهد، اما سخی را احتمال آنست که در نظر آید به همین جهت است که خداوند را کریم خوانند وازنامهای خداوند(ج) است. اما سخی از نامهای او نیست وکریم معطی حقیقی است.

(ص ٤٥- فتوت نامه شهاب الدین عمر سهروردی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

«... و جمله های (ان القول رسول کریم) و (ذی قوة عند ذی العرش مکین) و (مطاع ثم امین) خیلی نزدیک است که رسول کریم خود پیامبر اکرم (ص) باشد، برای اینکه کدام رسول کریم تر از اوست؟ همه رسولان الهی کریمانند وخاتم رسولان سالار کریمان است.

(ص ۱۷۸- ترجمه تفسیر فی ظلال القرآن از سیدقطب)

کرم کن که فردا دیوان نهند
منازل به مقدار احسان دهند

«کریم در لغت به معنی بزرگ، نیکو کار، بسیار سخی، شریف، بدون سفارش دهنده و بخشنده، کریم به معنی عزیز هم آمده است و کریم آن ذات است که قدرت دارد وعفو می کند، اگر وعده کند پوره می نماید و هرگاه بدهد از امید زیادت دهد، و اگر کسی چیزی از نزدش درخواست کند و او قبول ومنظور می کند. کریم به معنی جواد ومکرم هم آمده است.

این عطا می گوید: کریم آن ذات است که مخلوق خود را از امید های شان ناامید نمی سازد، گویند حضرت علی (ک) به کثرت(یا کریم) رامی خواندند بدین سبب وی را (کرم الله وجهه) می گفتند و دریک روایت همچنین آمده است که وقتی حضرت علی (ک) رابا یک کافر جنگ افتاد آنرا خوابانید و آن کافر از زیر به بالا بسوی آنحضرت تف انداخت بجای آنکه جنابشان وی را سزا می دادند معافش کرد واز سر سینه ان کافر بلند شده گفت: تا بحال ترا به خاطر خداوند(ج) میکشتم و بعد از این بخاطر خود از تو انتقام نخواهم گرفت به آن کافر این روش حضرت علی (ک) خیلی اثر کرد فوری مسلمان شد، بدین وجه حضرت علی به کرم الله وجهه معروف شدند.

هر کس که در وقت خوابیدن (یاکریم) را به کثرت ورد نماید فرشته ها برای این شخص این طور دعا می کنند: (اکرمک الله) یعنی الله (ج) ترا مکرم و معظم گرداند، و در جمله علما و صالحان داخل شده عزتمند شود. و هر کس که باز

هم بکثرت وردخود سازد الله تعالی او را از بخیلی نجات داده صاحب عزت و شرف می گرداند.

(ص ۲۰۰- کتاب اسماء الحسنی، تألیف استاد فقیر محمد عباس قادری)

کستی

« به معنی کشتی و پیشبند باستانی یا کمر بند به خصوص کستی یعنی پیش قبض و پیش قبض گرفتن به منظور کشتی و مبارزه، به معنی رشمه و نطع نیز تطور دارد.»

(ص ۳۷۹- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

کسوت

«همان لباس فقر است در مرتبه یی از مراتب، درویشی و تصوف که ورزش کاران سابقه دار به آن متصف می شود. اصولاً کسوت زور خانه همین تنگه پوشیدن و نطع وکمر بستن است وکسوت عیاری و فتوت همان شلوار فتوت و میان بستن است.»

(ص ۲۸۰ همان کتاب)

کسوت عیاری

«بوزرجمهر گفت: ای نوذر دلاور برهنه شو تا بدست خود کسوت عیاری در برت کنم، نوزر برهنه شد و بوذر جمهور بدست خود کلاه مصنف دو زرع ونیم

بر سر نوذر گذاشت و فلاخن ابریشمی دو دسته به دستش داد و هفت قنطوره رنگارنگ نیز در برش کرد. الف نمد و چهار زنگ زرین در بن و میان نوذر بند کرد که در هرپا زدن به زمین و برداشتن دوازده مقام و هفده بحر و اصول و بیست و چهار شعبه از ذهن زنگ ها ظاهر می کرد. بعد از آن چند خنجر کج کاو، کتاره، سر بر، نقب بر، بر کمرش بست و اره و جبل، سوهان، مقراض ودو قطی موم روغن عیاری یکی سرد و دیگری گرم در جلنبدی او انداخت.»

(ص ۳۷- عیاران با ویژه گی های پهلوانی از تاریخ اجتماعی و قومی ایران.»

کسوت کشتی

« و کسوت کشتی نیز همان تنگه پوشیدن و نطع و کمربند بستن است.»

(ص ۲۸۰- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

کشتی

« زور آزمایی تن به تن دو همقدر و همچنین مبارزه دو نفری تن به تن به منظور اعمال زور یا به کار زدن فن و غلبه کردن و بر زمین زدن حریف واثبات برتری نیروی بدنی خود بر او است.»

(ص-۲۸۰- همان کتاب)

کشتی دوستانه

«در مواقع جشنها در زورخانه ها پیش می آمد، برای حسن ختام ارزش وخوش آیند مدعوین، پهلوان حاضر بدون اقرار قبلی دو تن از نوخاستگان و یا نوچه ها را با هم کشتی می انداخت که غالباً هر دو طرف ضمن جدی نمودن کشتی و ردو بدل کردن فنون بسیار وزیر و بالا شدنها بدون آنکه یکدیگر را بیندازند تا موقع لنگ انداختن پهلوانان به کشتی ادامه می دهد.»

(ص ۲۸۲- همان کتاب)

کشتی گیری

«بدان که کشتی گرفتن هنری است مقبول و پسندیده ملوک و سلاطین و هر که بدین کار مشغول می باشد اغلب آن است که به پاکی و راستی می گذراند.

اگر پرسند که این هنر از کی مانده بگوی از اولاد یعقوب (ع) که حضرت یعقوب (ع) این علم می دانست و فرزندان خود را تعلیم می داد و می گفت: بدانید که این علم شما را به جهت دفع دشمن به کار آید. کشتی آدمی را تبدیل اخلاق کند و پیوسته میان صفات حمیده و اخلاق ذمیه کشتی واقع است.»

(ص-۳۰۷- فتوت نامه سلطانی)

کشتی میدانی

«غیر از کشتی های خصمانه که در گود زور خانه به منظور آزمایش گرفته می شد، کشی دیگری هم در روز های سلام و اعیاد در حضور سلاطین وقت میان دو یا چند پهلوان انجام می گرفت که آنرا کشتی میدانی می نامیدند.»

(ص-۲۸۲- همان کتاب)

کل

«مخفف (کلو) است که کلو هم معرف کلان است که سابقه آن به دوران ماقبل التاریخ می رسد ودر آن زمانه ها به ریس یا ریش سفید طایفه و اولین جامعه یکجا نشین که در واحد های روستایی با شیوه کار تولیدی و توزیع اجتماعی زنده گی می کردند و با هم جمع المال بودند. (کلان) گفته میشد. کل یعنی فرمانروا و بزرگ قوم و یک ناحیه.

این کلان است که تبدیل به کل و کلانتر و کلو و ککو و کاکه شده است. و کلو های که نماینده گان منتخب اصناف پیشه ور و کسبه و تجار بودند. و ازمیان عیاران انتخاب می شدند و در ادوار گذشته قدرت اجتماعی شهر ها در دست آنان بود.

اصناف پیشه ور و کاسب هر محل برای خود کلویی یا ککو و یا کاکه یی داشتند و در هر محل لنگر گاه، زاویه، یتیم خانه، تکیه، مهمانخانه یی بود که محل اجتماع حزب شان بوداه و کلوی محل در آن مستقر میشد.

این کلو ها تا یک قرن پیش در ایران به (کل) تخفیف یافته وهم چنان مثل گذشته پیش اسم داش ها و لوطی ها ونخبه گروه های زورخانه رو گفته میشد. داش اکل صادق هدایت هم یکی از همین کل های واقعی یعنی (سردزک) تصور شده است.

در افغانستان نیز تا اواخر سلطنت امیر امان الله خان و بعد در دوران سلطنت خادم دین رسول الله صلی الله علیه و سلم بنام کاکه ها در کابل و بنام ککو در کندهار از جمله گروه هایی است نام آور و کله جنبان وقت خود بوده هر محل برای خود کاکه یی داشت که امنیت و اداره آن محل را کاکه و همراهانش بدوش داشتند، چنانچه در کابل، مراد خانی، رکاخانه پایین چوک، بالا چوک، کوچه وزیر، اندرابی کاکه ها، با صد ها با لکه وجود داشتند و کاکه هر محل مستقل و سردم دار محل خود بودند.

چون خالوی رکا، کاکه عبدالعزیز لنگر زمین، کاکه طیغون، کاکه شیر توله چی، کاکه دوست، کاکه حیدری، کاکه توره بلخی، و کاکه پیروی بچه ادی و کاکه بچه بایی وغیره.

در کندهار شه حوان ها که بنام پای لچ یاد می شد، کلانتر خود را (ککو) خطاب می کنند و از کارنامه های جوانمردانه این گروه ها در کندهار داستان ها سراییده می شود و اینان در جهاد مقدس با روسها نیز فداکاری هایی زیاد کرده و صد ها تن آن جام شهادت را می نوشند.

درنورستان قدیم در ساحه کیتری (کیداری) ککو یکی از مناسب بزرگ وپر طنطنه یی بود و برای احراز بدین مقام ایجاب فدا کاری های زیاد و اوصاف جوانمردانه را می کرد. در کابل به آن کاکه می گفتند.

بعد ها این مفهوم بیشتر به برادر بزرگ متوجه میشود که بعد از انحطاط کاکه ها در کابل و شمالی نیز این لفظ به (لالا) مبدل می شود، چنانچه یارانش به خادم دین رسول الله صلی الله علیه و سلم در اوایل نسبت اجراآت و کاروایی های خارق العاده اش لقب (لالا) را میدهند.

(۱- ص ۲۸٤- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

(۲- ص-۲۸٤- عیاری از خراسان نوشته استاد خلیل الله خلیلی)

(۳- فرهنگ لهجه کیتری نوشته محمد حیدر الینایی)

کلو

مطابق گزارش ابن بطوطه هر دسته از پیشه وران اصفهان ریس و پیش کسوتی برای خود انتخاب می کردند که او را کلو می گفتند. وحفاظت شهر ها به عهده ایشان بود به قول آقای دکتر جعفر محجوب درمقدمه فتوت نامه سلطانی این وظیفه در دست کلو ها (اصناف) زور خانه رو می افتاد.

بنابر توضیح لغات نامه علی اکبر دهخدا در آن زمان کلانتر بازار و ریش سفید محله را (کلو) می گفتند. (برهان) شاید مخفف و شکسته کلان و کلانتر، رئیس بازار، رئیس ده، داروغه، کلانتر محل، سرهنگ عیاران بوده، کلو (کاکه و ککو) مرتبه یی در نزد فتیان بوده است.

(۱- ص ۲۸٤- تاریخ و فرهنگ زور خانه)

(۲- مقدمه فتوت نامه سطانی)

(۳- فرهنگ فارسی داکتر محمد معین.

(٤- لغت نامه علی اکبر دهخدا ردیف ک)

«بعد از مدتی ملک زاده جمال الدین ابواسحاق به کین برادر خروج کردو شیرازیان اکابر و کلویان مثل خواجه فخر الدین سلمانی و کلو فخر واتباع او اتفاق کردند و کلو حسین وجمع اکابر که در محله ایشان بود...»

(ص-۲۸۵- ذیل جامع التواریخ حافظ آبرو)

کله

در سمت شمال و ماوراءالنهر به جوانمرد در (کله) نیز می گفتند.

کمال فتوت

«عفو در قدرت و تواضع است.»

کمان گروهه

«کمان گروهه کمان تیر اندازی نبوده، بلکه کمانی بوده احتمالاً از فلز و یا مثل فلاخن وزنه یی را بسوی هدفی پرتاب می کردند و این رویه از دور باستان معمول بوده است، خاقانی این کمان را به این ابیات چنین وصف کرده:

کمان گروهه گبران ندارد آن مهره

که چهار مرغ جلیل اندر آورد ز هوا
صد مهره به یک کمان گروهه
در دامن آسمان شمارند

گردون کمان گروهه بازی است، کاندر او گل مهره یی است نقطه ساکن نمای خاک»

«در فرهنگ انندراج آمده که کمان گروهه کمان گلوله باشد، کمانی که در آن علول نهاده رها کنند به هندی آنرا غلیل گویند. و در فرهنگ رشیدی بصورت کمان گلوله، کمان گروهه و کمان مهره نقل شده است.»

«کمانهای قدیم را از قطعات استخوان می ساختند و روی آنرا پی پیچ می کرده اند و برای انکه حالت فنری پیدا کند روغن مخصوص به خورد آن میدادند که هنوز هم روغنی بنام (روغن کمان) مسمی هست که نهایت به مصرف دیگر میرسد.

کمان های سابق چه تمرینی کمانه یی یا کباده یی و چه جنگی به دو شکل ساخته میشد، یک نوع قوس دار و یک نوع مستقیم که در طرفین مقبض آن برآمده گی داشته و کمان هایی مستقیم را کمان چهار خم می گفته اند. زیرا از یک طرف دو خمیده گی برجسته و از طرف دیگر دو خمیده گی گود داشته اند.

(ص-۳۵۱- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

کمربستگان شاه مردان

«غیر از فرزندان حضرت علی (ک) هفده نفر اند:

١- سلمان فارسی (رض)

٢- ابوذر غفاری (رض)

٣- عمار یاسر (رض)

٤- مقداد اسود(رض)

٥- حسان ثابت (رض)

٦- ابوعبیدالله جراح (رض)

٧- جابر انصاری (رض)

٨- سهیل یمینی (رض)

٩- مسلم مکی (رض)

١٠- مالک اشتر (رض)

١١- داود مصری(رض)

١٢- سهیل رومی (رض)

١٣- عمروبن امیه ضمیری

١٤- یوسف یمانی

١٥- جوانمرد قصاب

١٦- ابومحجن»

کمر بستن

«کمربند بستن در کمر اشارتی است به فضیلت شجاعت وغیرت یعنی آنچه برای جوانمرد اساسی است و او را همواره آماده قیام به خدمت می کند و نشان می دهد که جوانمرد یک مرد کامل است .

(ص ۲۳- فتوت نامه عبدالرزاق کاشانی به نقل از کتاب آیین جوانمردی)

«در روز میان بستن استاد شد جوانمردان شهر را دعوت می کرد، مجلس اراسته می گردید. در آن مجلس استاد شد و مطلوب روی سجاده جداگانه می نشستند، طالب آرامانه سر به پیش افگنده در نزد پدر عهد می نشست در این اثنا ابن یا فرزند طبق دستور مطلوب آب و نمک را در مجلس حاضر می کرد.

چراغ پی سوز پنج فتیله را روشن می کرد وبه نشسته گاه حلوای شیرین تقدیم می نمود. در آن موقع پدر عهد که کار او تلاوت آیات قرآن برای استواری و استحکام عهد و پیمان بود به کار خود ادامه میداد. استاد شد به نوبت خود کمربند را به کمر طالب یا فرزند یا ابن می بست که آنرا(شد) می گفتند، در بستن شد نیز سه گره را رعایت می کردند که انرا سه بند زدن می نامیدند.

ناصر سیواسی این پیش آمد را در فتوت نامه اش چنین روشن کرده است:

اولش بندد میان تربیه
تا که حاصل گردد او را تصفیه
هم دوم بستن برای خدمت است
همچنین از بهر جاه و حشمت است

لیک این را آخرش صحبت بود

از وجودش خلق را راحت بود.»

(ص-۱۲۹- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

ارکان کمر بستن:

۱- استاد اقسادم (شد) و انواع آنرا داند.

۲- فرزند را تا چهل روز خدمت فرماید.

۳- آب و نمک به مجلس حاضر کند.

٤- چراغ پنج فتیله روشن سازد.

٥- میان فرزند یا طالب را به شرط بندد.

٦- حلوای شد ترتیب دهد که آن نمودار حلوای خفیه است.»

(ص-۱۳۱- فتوت نامه سلطانی)

کمربند

«تسمه یا نواری که به کمر بندند»

(فرهنگ عمید). کمربند را از چرم، پشم و نخ می سازند و آنرا در کمر بخاطر حفظ شلوار می بندند.»

کمربند پشمی

«اهل فتوت (جوانمردان) کمربند پشمی را به کمر یاران (شربی) می بندند، کمربند مذکور نشانه شربیون است، زیرا حضرت ابراهیم (ع) اول بار اسماعیل (ع) را از پشم گوسفند که برای قربانی به او هدیه شده بود، درخانه کعبه کمر بست، و روزی که ابراهیم (ع) همه را مهمان کرد کمربند پشمی بخود بسته بود.»

(ص-۷۱- فتوت نامه نجم الدین زرکوب تبریزی به نقل از کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

کمربند چرمی

«اهل فتوت (جوانمردان) کمربند چرمی را به کمر یاران سیفی می بندند، سیفیون کمربند، چرمی دارند و این کمربند متناسب به سپاهیگری است. زیرا چرم هم نرم است و هم مقاوم.»

(همان کتاب)

کمربند نخی

«کمربند نخی را به کمر یاران قولی می بستند، سابقه کمر بند نخی به حضرت آدم(ع) می رسد، زیرا نخستین کار آن حضرتهیه لباس از پنبه بود و نخستین لباس که حضرت آدم (ع) در روی زمین پوشید از (نخ) بود که هم پوشش زنده گان بود وهم از مرده گان.»

(همان کتاب)

CamScanner

کمند افگند

«کمند افگندن از لوازم کار عیاری است وعیار باید در این فن استاد باشد.»

(ص-۱۷۵- مقاله پرویز ناتل خانلری به نقل از کتاب آیین جوانمردی از هانری کاربن)

کوروش (ذوالقرنین)

«مولانا ابوالکلام آزاد در کتاب خود بنام (ذوالقرنین) کوروش کبیر را ذوالقرنین معروف معرفی کرده است و برای اثبات آن به تورات و تاریخ یهود حتی قرآنکریم و اقوال دیگر استناد کرده و دلایل و نشانه های فراوانی در این باره ذکر کرده است.

وی نوشته: وقتی دراحوال کوروش بررسی می کنیم، می بینیم جزئیات زنده گی او با حیات ذوالقرنین قرآن مطابقت دارد وآنگاه از پیروزی های برق آسا او در شرق و غرب دنیان آنروز بحث می کند و دادگری ها و جوانمردی های او را بر می شمارد و او را به استناد کتاب (عزراء) که از کتب مذهبی یهود است چنین توصیف می کند:

(خدای نجات دهنده می فرماید... اورشلیم از نوبنا خواهد شد و شهر های یهود مجدداً آبادان خواهد گردید. خودش که مقصودش کوروش است بر آورنده رضایت من و نجات دهنده قوم یهود است، من دست او را گرفتم تا ملتها را در حیطهٔ اقتدار او در آورم و از چنگ پادشاهان خونخوار نجات دهم و

دروازه ها پشت سر هم بروی او باز خواهد شد و خزاین ما-فون و گنجهای پنهان بدست او خواهد افتاد.»

مولانا ابوالکلام آزاد پس از تحقیق پردامنه یی به این نتیجه میرسد که ذوالقرنین به جز کوروش جوانمرد هیچکس دیگر نیست.

در باره جوانمردی کوروش مورخین یونانی مانند هردودت و کنزیاس و گزنفون و استرابون داستانهای بسیار نقل کرده اند.

کوروش جوانمرد بود و هیچوقت مردانگی او صدمه ندیده و نیز افکار عالی داشت واین از کلمات خود اوست:

«هیچکس لیاقت حکومت ندارد مگر آن از لحاظ خصال روحی قوی تر از زیردستان خود باشد.»

سرپرسی سایکس مورخ معاصر می نویسد:

کوروش مروت وانسانیت را به حد کمال داشته است و رسالت جهانی خود را درگسترش صفات عالی انسانی و روح جوانمردی به نهایت کمال رسانیده است.»

(ص-٤٨- مقام جهانی ایران در بنیان گذاری روح قهرمانی و گسترش خصال عالی ورزشی)

«...اولین پادشاه هخامنشی ها است، کوروش تنها جهانگیر نبود، بلکه در جهانداری به دادگستری اعتقاد داشت، از اینرو در اعمال وی انسان دوستی و جوانمردی کاملاً مشهود بود.»

(ص-٢٤١- همان کتاب)

«کوروش در حدود (٥٤٦-٥٣٩) به تسخیر شرق ایران، باختر وآریانه پرداخت و اهالی این منطقه در مقابل کوروش پنج الی شش سال به دفاع پرداخته اند. تا اینکه در همین خاک کشته شد.»

(ص -۷۳- مطالعه تاریخ افغانستان از نگاه عسکری جلد اول)

«انا مکنا له فی الارض: ما ذوالقرنین را تمکن دادیم در زمین تا خاور و باختر را زیر قدم خود آورد و اطراف زمین را به آسانی در نوشت و به زبان اهل معرفت اشارت است با اینکه ما اهل معرفت و جوانمردان حضرت را در اطراف مملکت،برقرار و پای برجا کردیم و در کرامت بر ایشان کشودیم و جهان ایشانرا مسخر ساختیم تا به تأیید ربانی اگر خواهد به یک شب بادیه در نوردند و در دریا باز برند و از بعضی کارهایی غیبی نشان باز دهند.»

در بعضی از آثار ذکر است ذوالقرنین به قومی رسید که همه هم رنگ و هم سان بودند در سیرت و طریقت پسندیده و در اخلاق و اعمال شایسته، بریکدیگر مهربان و کلمه ایشان یکسان نه قاضی ایشان را به کار بود نه داور و همه بر یکدیگر مشفق چون پدر نه یکی درویش و نه دیگری توانگر نه یکی شریف و نه یکی وضیع بلکه همه یکسان بودند، در طبعشان نه جنگ و نه فحش، عمر شان دراز ولی آرزوی شان کوتاه بود، و بر درخانه ها گور کنده بودند تا پیوسته در آن نگرند، و ساز رفتن سازند.

ذوالقرنین چوایشانرا بدید در کار ایشان خیره مانده گفت: ای قوم شما چه قوم هستید چون مانند شما در هیچ جای ندیدم مرا جواب دهید.

گفتند: در نزدیک سرای گور ها را که کندیم از برای آنست که تا پیوسته مرگ را بیاد آوریم. و آنکه در سرای ما در نیست چون درمیان ما جز امین و مومن نیست و هیچکس را از کس ترس و بیم نیست از بهر آن که در طبع ما جنگ نیست و ستمگری نیست تا پاسبان و امیر و قاضی داشته باشیم، آنکه دلهای ما به ظاهر و باطن یکی است در میان ما کینه و حسد و خشم و دشمنی نیست. و آنکه به ما خداوند عمر های دراز داده است از آنکه به حق کوشیم وحق گوییم و از حق در نگذریم به عدل و راستی زنده گانی کنیم. آنکه به ما چون دیگر مردم آفات نرسد سبب آنست که هرچه پیش آید جز خدای را به پشتی نگریم.

ذوالقرنین گفت: آفرین شما جوانمردان واقعی روی زمین می باشد به همین طور نظام خود را نگهدارید پیروزی دارین نصیب شما است.»

(۱- ص ۲۱- تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید از خواجه عبدالله انصاری)

(۲- ایران از آغاز تا اسلام، تألیف کریستین سن ترجمه داکتر محمد معین)

کهنه سوار

«به کسانی اطلاق می شود که در ایام جوانی جنگجو بوده و امروز علیل شده و یا از کار افتاده و فقیر شده است. آنست که در ورزش خانه استخدام شده موظف جمع اوری لباسها و آوردن آب گرم و شستشوی پای ورزشکاران و مشت و مال آنها بوده است.»

(ص-۱۱۶- مقاله ملک الشعرا بهار به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

«تا اواخر قرن گذشته در زور خانه ها غیر از ضرب گیر که ورزشکاران را با صدای طبل و خواندن اشعار حماسی و تغزلی به شوق و جنبش درمی آورد، یکنفر دیگر هم بود که او را کهنه سوار می گفتند.

کهنه سوار سرپرستی ورزشکاران را به عهده داشت، گرچه امروز نام و وظایف کهنه سوار مانند پیشتر در زورخانه ها به کار نمی رود ولی در بعضی جا ها کسی به غیر از ضرب گیر است که او را سرپرست می گویند.

پیشه کسوت کهنه سواری در خراسان به دورهٔ خیلی کهن می رسد. چنانکه از مفهوم کهنه سوار بر می آید عنوان شخص سوار کار و آزموده و دانا به دانش فتوت و فنون جنگی و پهلوانی بوده است.

به نظر می رسد که کهنه سواران بعد از ظهور اسلام هم به همان وظایف تحت عناوین فرهنگ پیرو مراد، عیار فنون جنگی و پهلوانی می آموختند. کهنه سوار چوب بلندی هم به دست می گرفته که بنام (چوب تعلیم) معروف بوده است. میر نجات در مورد آورده است:

آفرین باد به گفتار خوش کهنه سوار
آن پسر خوانده پریایی ولی در همه کار
لنگ بر دوش چو آید به میان میدان
چوب تعلیم به کف وای بحال رندان
دارد آن پیر جهان دیده، در فن ماهر
هر فنی را بدلی همچو فلک در خاطر
(ص-۲۸۵-تاریخ وفرهنگ زورخانه)

بود، پیشکسوت، بود، (شهسوار)

(میاندار گود) است و (کهنه سوار)

(ص -۵۰- حماسه فتحنامه نایبی اثر طبع منتخب السادات یغمایی)

گ

گارد جوانمردان

«... یعقوب لیث با آنهم برای حفظ سلطنت، دو هزار نفر گارد در باری با گرز های زرین و سمین داشت که در ایام رسمی دو طرفه در بار شاه قرار می گرفتند. این افراد از نخبه ترین عیاران جوانمرد انتخاب گردیده و از وفادار ترین کسانی او می بودند.»

(ص -۹۱- افغانستان در مسیر تاریخ، تألیف میر غلام محمد غبار جلد اول)

گردان

«جمع گرد، پهلوان و دلاور»

(ص-۳۹- نامه احمدشاه ابدالی پاورقی)

گردن کلفت ها

«زور گویان، باج گیر، متجاسر معنی می دهد، و لوطی را هم می گفته اند، گردن کلفت ها گاه گاهی با حریف با قداره و کارد برای مغلوب کردن همدیگر به مبارزه می پرداخته اند و محل را در موقع قداره کشی لوطی و گردن کلفت از رفت و آمد رهگذران خالی می کردند این عمل را بنام (قرق) یاد میشد.»

(ص -۲۷۸- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

گروه فتوت

(پروفیسور تیشنر (Teschner) مستشرق آلمانی جمعیت جوانمردان را بنام (گروه فتوت) یاد کرده و رساله یی نیز به عنوان گروه فتوت نوشته است.»

(ص-۱۵- همان کتاب)

گشت و گذار مسلح

«عیاران و جوانمردان و شه حوان ها، پای لچ ها) و کاکهها همیشه مسلح می گشتند، کارد، خنجر، شمشیر وغیره با خود حمل می کردند، چنانکه آمده است:

(پاي لچان د سلاح ګرځولو ډير شوقيان دي، د کندهار پاي لچان د ډير وختونه ځان سره سلاح ګرځوي او د دوي مشهوره سلاح عبارت دي خنجر، پنجه بکس، تيره هډوکي، ښکر، تفنګچه، چاړه، چاقو او داسي نور دي ځکه دوي تن په تن جنګ باندې ډير غښتلي دي.»

(ص ۸- مقاله برادر شه حوان عبدالاحد مظلوم کندهاری)

عیاران و کاکه و شه حوان ها هیچ وقت سلاح را بیجا به رخ کسی نمی کشند و اگر می کشیدند حتماً استعمال می کردند زیرا سلاح کشیدن واستعمال نکردن را نامردی می دانستند، آنها محل گشتاندن سلاح و استعمال اش را خوب می دانستند، استعمال سلاح را در ایام جهاد و تجاوز بیگانه و یا در صورت حمله دزد و کوتاه طریق ودفاع از مظلوم و بیچاره که درگیر ستمگر گرفتار می بود، بکار می بردند.

گل رخ

«در خسرو نامه عطار کارنمایی و جوانمردی و جانبازی جوانمرد زنان، چهره جوانمرد زنان در داستان سمک عیار را در خاطره ما مجسم می نماید، در سیمای گلرخ که شادخت است کار نمایی و جوانمردی آن نقش به سزا داشته، پاکیزه گوهری راستی و در محرومیت های انسانی پایدار وغمگسار دوستان بودن دیده می شود.

گلرخ که شادخت است همچون زنان دیگر روزگار خان خانی واربابی به گفته عطار ناز پرورده نبوده است. در تصویر عطار نه همچون زن از زنان دربار فیودالی از درد فربهی گرفتارنیست او زن چست و چالاک و کارساز و کاردان بوده است. در برابر پیشامد های ناگوار و رنجهای زنده گی شکیبا و دور اندیش بوده است. و او حتی در هنگام کشتن دشمن بدخو نیز جوانمرد بوده است.

گلرخ در برابر دشواری ها با یک دنیای مردانگی و جسوری و جوانمردی، شکیبایی و اندیشه نیک را اختیار کرده جوینده راه نیکی بوده است، عطار گوید:

به آخر خویشتن را چون غلامان
قبا در بست و شد سرو خرامان
نبود از شیر مردی هیچ تقصیر
چو رسوا کرد تقدیر هم چه تدبیری

(ص -۲۱۰- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

گل ریزان

«رسم گل ریختن بر سر پهلوانان در زور خانه»

(فرهنگ عمید)

گلوله عیاری

«عیاران از تکه و نخ وغیره گلوله می ساختند که در وقت ضرورت آنرا بر دهن شخص گرفتار شده می گذاشتند تا آوازش نیاید.

«... ایشان نیز با یاران آمدند و به اتفاق گلواه عیاری را در دهنش کردند و بربستند و از آن روزن او را فرو گذاشتند و زیر آمدند، و بعد هاپایش را بر کشادند و گفتند به پای خود برو که ما سقط کشی نمی توانیم کرد.»

(ص-۵۰- ابومسلم نامه ابوطاهر طرطوسی)

گو

«دلری، پهلوان، مهتر»

(فرهنگ عمید)

گود

«از روی نقاشی های قدیمی و نقش پرده ها و تصاویر کتابهای خطی کهنه می توان دریافت که آریایی ها اعمال نمایشی و جنگ و کشتی را در جا های فرو افتاده که مردم بتوانند روی بلندی های پیرامون آن تماشاگر وقایع صحنه

باشند، برپا می کردند. به ویژه این اعمال نمایشی که کشتی می بود زمین را گود می کردند و به خاک نرم و غربال شده کف آنرا صاف می ساختند که به آن خاک کشتی می گفتند. در کتاب بدایع الوقایع که حدود بیش از پانصد سال پیش تألیف شده آمده که کشتی پهلوان علی روستایی و پهلوان درویش محمد در حوض باغ زاغان یعنی در جایی که مثل گود زورخانه بود برگزار شده و سلطان حسین بایقرا و تمام بزرگان (درهرات) گرداگرد آن حوض به تماشا نشسته بودند.

گفته شده که گود زورخانه که ورزشکاران باستانی در آن ورزش می کنند از روش دراویش خاکساریه پیروی شده که دلیل در خاک شدن و در جای پست ورزش کردن باشد تا کسی نخوت و کبر در خود احساس نکند. سلسله دراویش خاکساریه را به درویش کابلی میرسانند.»

(ص ۲۹۷- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

ل

لا فتی الا علی

«صاحب الفردوس المجاهدین آورده است که در غزوه احد حضرت علی (ک) (فتی) خوانده شده است، حضرت محمد (ص) درآن جنگ رأیت اسلام را به حضرت علی(ک) فرمود به پیش ببرد، علی (ک) چنین کرد و در میان صف ها ندا در داد (انا ابوالقصم) و چندان دلیرانه مبارزه کرد که در او گفته شد:(لا فتی الا علی).»

لباده

«عبارت از کمان جنگی، آلتی است آهنین که حلقه های مانند زنگ دارد و در زورخانه به آن ورزش می کنند.»

(ص-۳۵- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

لباس الفتوة

«فتیان (جوانمردان) لباس خاص داشته و (وصله) و تاجهای رنگارنگ (مجموع لباس الفتوة) نامیده میشد و لباسی که جهت اختصاصی داشته سروال (سراویل) بوده است.»

(ص-۲۲- مقاله قاسم غنی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

در حماسه فتحنامه نایبی اثر طبع منتخب السادات یغمایی آمده است:

لباس الفتوة بود پوش او
به جای می (آب و نمک) نوش او
(لباس الفتوة) به بر داشتند
فر پهلوانی به سر داشتند
جامه پهلوانی بود که فقط عیاران حق پوشیدن آنرا داشتند.»
(ص-٤٨- همان کتاب)

«لباس پیروان ایین جوانمردی از دیگر مردم فرق اساسی نداشت، یگانه نشانه فرق کننده در لباس آنها همان کاردی در کمربند آویزان کرده و کلاه منگوله دارشان بود.

کلاه برای احترام و بزرگداشت مقامات فتیان بود، سراویل (شلوار) نشانه عفت و پاکدامنی وتازه گی دل ونیت دانسته میشد.

جوانمردان پوشیدن کالا های سبز و سفید و سیاه را شایسته دانسته از پوشیدن لباسی که رنگ سرخ و زرد داشت ابا می ورزیدند، جوانمردان جامه تازه و ازاد و پاک پوشیده و پاک داشتن کفش از رهنمود های درکاری بوده است.»
(ص-۱۷- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

«فتیان لباس و وصله و تاجهای مخصوص با الوان مختلف داشتند که مجموع آنها را (لباس الفتوة) می گفتند وگویا ازمیان آنها آنکه از همه بیشتر نماینده فتیان و لباس خاص ایشان محسوب میشده شلوار (سراویل) مخصوص بود که نزد فتیان حکم خرقه را مانند متصوفه داشت.»
(از مقالات اقبال آشتیانی)

لباس شبروی

«عیاران همیشه بخاطر بقای نام نیک پای در راه حل مشکل ترین کار ها می گذاشتند، جوانمردان که مخالف ارکان اربابی و ملکی ده و شهر ها بوده اند، گاه گاهی به عملیات مخفی می پرداختند که این کار ایشان بیشتر در شب صورت می گرفت و برای این منظور لباس مخصوص می پوشیدند که در شب ازنظر داروغه و کارکنان دولتی پوشیده و نامعلوم باشند.»

(ص -۱۷٦- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

«وقتی که شب میشد یکدست لباس شب روی پوشید و بطرف خانه اش براه افتاد واز کوچه های شهر گذشت تا به محله خودشان رسید چند ساعتی صبر کرد تا قرص ماه بالا آمد و نورمهتاب به همان جا افتاد، آنوقت به پشت دیوار خانه خود آمد و کمند انداخت و بالا رفت بر سر دیوار نشست...»

(ص-۲٦- کتاب چهل طوطی یا قصه های بلبل هزار داستان)

لباس فقر

«لباسی است که در اصطلاح تصوف به آن کسوت می گویند و پیشکسوت هم یعنی کسی که سابقه او در لباس فقر زیاد است.»

(ص -۲۹۹- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

لنگ

«سابقه لنگ بستن چنانکه گفته شد به دوران باستان (آریانا) میرسد که به آن (کستی) می گفتند. بعد از اسلام عیاران (لنگ) را همچنان به مثابه کستی برای مبارزه در راه مکتب فتوت و سپس دراویش به نشانه پیروی از اهل فقر به عنوان اعراض از دنیا به کمر میبستند که بصورت رشمه یا کستی بود.

ورزشکاران باستانی که اکنون وارث این سنت دیرین هستند هنگام ورود گود شدند لنگ را روی شلوار زیرین بر کمر می بندند.

لنگ زورخانه از جنس لنگهای است که در حمام ها به کار می رود ولی بعضی از ورزشکاران لنگ های ابریشمی مخصوص خود از بافته های کاشان و یزد بود داشتند و یک نوع لنگ دیگر هم در زورخانه معمول بود که به آن فتنی می گفتند.»

(ص-۳۰۰- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

لنگرگاه

«در روزگار ناصر الدین الله خلیفه عباسی در تمام شهر ها لنگر ها و مراکز فراهم آمدن جوانمردان دایر بود و رونق و جلال فراوان داشت.»

(ص-٤٨- مقدمه فتوت نامه سلطانی)

«به توصیف فرهنگ لغات دهخدا جای بوده که همه روزه به فقرا طعام داده میشد. بنابه نوشته انندراج لنگرگاه شیخ جام و لنگر گاه شاه قاسم انور درخراسان شهرت دارد و در حبیب السیر گفته شده لنگر غالیه، لنگر بابا خاک، لنگر شیخ

زاده، لنگر بایزید معروف است و ابن بطوطه در سفر نامه خود درعراق و خراسان و ماوراءالنهر این تعریف ها را می کند. این لنگر گاه را گاه خانگاه یا خانقاه نیز گفته اند.

در بدایع الوقایع می بینیم که آمده:پهلوان علی روستایی در قرن نهم که میخواسته با پهلوان درویش محمد کشتی بگیرد ادعا می کرده که به هرات می رود و پهلوان سرتکیه نشین آن شهر را غایشه کش و غلام حلقه بگوش خود می سازد و بارها در همین کتاب می بینیم که لنگر گاه ها یا پاتوق جایگاه یتیم ها (عیارها) و نوچه های پهلوانان بوده و این نظر نویسنده کتابرا چنانکه پیشتر گفته شد تأیید می کند، که یکی از زاویه ها و تکیه ها نیز جایگاه اجتماع پهلوانان وعیاران و نوچه های آنان و به احتمال زیاد زورخانه ومحل ورزش بوده است.»

(ص-۲۰۰- همان کتاب)

تا در این اواخر سادات کنرها در مناطق مختلف کنر و حتی لغمان لنگرگاه ها داشتند که در آن از مسافرین و مهمانان از طرف خادمین و شیخ لنگرگاه که بنام(پاچاصاحب) یاد میشد استقبال میشدند و اگر کدام کس مشکلی میداشت در حل آن نیز یاری داده میشدند. همچنان این جایگاه ها محل پناه آوردن نیز محسوب میشد و پناه آورند به وجه احسن نگهداری شده و درحل مشکل آن اقدام عملی صورت می گرفته از آنجمله لنگرگاه معصوم شاه پاچا صاحب در ناحیه دوشاخیل اسعدآباد کنر ها و لنگرگاه حضرت شاه پاچا در قریه شکورک شیگل و لنگرگاه زیور شاه پاچا (جوهرشاه) در بارگام دره سیند کنر ها و لنگرگاه عبدالرزاق پاچا معروف به (حاجی پاچا) در قریه شال همان دره و

لنگرگاه بزرگ پاچا صاحب (سید محمود پاچا) در قریه کانرایر شیگل و لنگر گاه بابا پاچا صاحب در اسلام پور دهنه دره نور و لنگرگاه آغا جان پاچا صاحبان در قریه شوحالی دره نور و لنگر گاه آغاجان پاچا (پدر عزیز پاچا و غیره قابل یاد آوریست.»)

سادات کنر های مخصوصاً معصوم شاه پاچا و برادران خیرخواه اش همیشه با مردم مظلوم و بیچازه کمک واز طریق لنگرگاه های خویش آنها را از ظلم و ستم اربابان وملکان ستم پیشه و مامورین مستبد و رشوه خور شکم پرست نجات می دادند.

و اکثر معاملات آنها به وسیله همین روحانیون حل و فصل می گردید. پاچا صاحبان کنر ها سخاوت پیشه و نان ده بوده اند و قتاً فوقتاً مریدان وپیروان آنها نیز ذریعه ریزش مالی جوانمردانه خود درتمویل لنگرگاه ها همکاری می کردند. از جوانمردان بزرگ و نامدار این خانواده سید محمود پاچا معروف به (بزرگ پاچا) که مستجاب الدعا نیز بوده شخصیت عالی و زهد وتقوی بی مثال این مرد سترگ تأثیر زیادی در امنیت و آرامش منطقه حتی درسرحدات و قبایل پشتونخواه برهمه هویدا بود، افعال خارق العاده یی که از وی سر میزد داستانهایی زیاد مردم به یاد دارند.این مرد آزاده مردم را به برادری و برابری و دستگیری ضعفا و محتاجان تشویق می کردند و خود به مراتب سه گانه فتوت چون سخاوت، صفا و وفا رسیده و هدف نهایی جوانمردی که عبارت از ولایت به عنوان آخرین درجه و مرحله کمال و نظیر آنچه در قرآنکریم در خصوص

اصحاب کهف می گوید: آنها جوانمردانی بودند که در وفا داری به الله پایدار بودند.) نایل آمده بود.

وی دردوران جمهوریت داوود خان داعی اجل را لبیک گفته در جوار قلعه اش در کاراسیر شیگل به خاک سپرده شد و جانشین وی پسر ارشدش سید احمد شاه پاچا نیز مرد با تقوا و خیز خواه است.

لنگرگاه میاگل جان آغا در تگاب ولایت کاپیسا و لنگرگاه حضرات شوربازار کابل و لنگرگاه افندی آغا در کابل مرجع عام و خاص بوده است.

دردیگر نقاط افغانستان پیروان طریقت صد ها لنگرگاه ها داشتند چون لنگرگاه ها خواجه عبدالله انصاری در گازرگاه هرات ولنگرگاه هده در ننگرهار و لنگرگاه شیولی بابا در لته بند سروبی وغیره که مرکز تجمع مریدان و پیروان آنها بوده از مسافر و غریب در آن غمخواری بعمل می آمد که بعد از تجاوز روسها این پایگاه های مهم اجتماعی و روحانی همه تخریب می شود و اکثر شیخان و پیروان طریقت مهاجر و در جهاد مقدس علیه روسها مصروف و در خدمت سنگرداران راه حق قرار می گیرند. اگر روزی فهرست تمام لنگرگاه های افغانستان تهیه گردد دیده خواهد شد که مردم کشور ما تا چه اندازه به جوانمردانی که سخاوت پیشگی و یاری درمانده گان و ستم دیده گان علاقه ومحبت داشته اند، ولی متأسفانه شیوع فرهنگ غرب در کشور ما مردم را خود بین و از بخشنده گی و جوانمردی تجرید می کند.

لنگرگاه های که در اطراف واکناف کشور ما دایر بود همه محل اجتماع و بیتوته جوانمردان وقت محسوب می گردید. نظام فیودالی که درافغانستان به

منتهای ظلم و ستم عمل می کرد جوانمردان همدرین لنگرگاه ها سنگر علیه این گونه نظام های طاغوتی می گرفتند و زمینه راه نجات و فلاح را در قرب روحانیت جستجو میکردند.

عرفا و صوفیان و سادات جوانمرد وطن ما در لنگرگاه های خویش زمینه هرنوع رسیده گی به ظلم و ناروایی و حق تلفی را مهیا ساخته و در برابر قوتهای استبدادی و طاغوتی سدی را ایجاد و مردم را نمی گذاشتند که زیر شلاق ناجوانمردانه جبارین خود کامه خورد شوند، آنها که با منطق علم و عرفان و روحیه جوانمردی آراسته شده بودند در دفع و ترد ناجوانمردی ها و ظلم و فساد به مبارزه و مقاومت عاقلانه و مدبرانه می پرداختند.

گفتیم نظام فیودالی که در افغانستان قایم بود قساوت آن تا بدان درجه رسیده بود که از کشتن بدون محاکمه اسیران و کور کردن مردم آزاده و سوزاندن و مسموم کردن کودکان به کنده کشیدن زندانیان و در سیاه چاه های شیر پور پرتاب کردن، تبعید کردن، مصادره اموال منقول و غیر منقول، به دریا افگندن پیران روشن دل، رشوه ستانیدن و پرکردن شکم های گندیده، تجاوز برناموس مسلمانان بی گناه و بریدن سینه های زنان عفیف، حریق خانه و ویران کردن باغ و مزرعه به وسیله آن زر خریدان سیاه اندیش بر سر تخت نشسته، جوانمردان و مردم را به سوی لنگرگاه های پاچاه صاحبان باعلم و فرهنگ و فتوت (جوانمردی) کشانیده آنها به صبر و حوصله وتدبیر بی نظیر و قوه روحانیت خداداد خود به مقابله خردمندانه پرداخته مردم را از جبر فزاینده آنگونه نظام

فاسد نجات بخشیده در سایه و قرب روحانیت به داروی بی درمان ملت می پرداختند و اهمیت آن در آن زمان بی مانند بود.

تکیه خانه های عصر حاضر افغانستان نیز شکل لنگرگاه ها را داشته در کابل و اطراف افغانستان صد ها تکیه خانه فعال و در امر مهم ومشکلات اهل تشیع شب و روز تلاش ورزیده آنها را به برادری و برابری و بخشنده گی عیار کرد، با دیگر برادران اهل تسنن به حسن روابط ونیکی فرا خوانده می شوند و از تکیه خانه های معروف آن درناحیه وزیر آباد و چنداول وکارته سخی کابل نام برده می توانیم. همچنان در دوشی قبل از انقلاب اسلامی مرد روحانی نامدار بنام (سیدکیان) بود که درب لنگرگاه آن نیز بروی عام وخاص کشوده و عده یی کثیری مردم درحل مشکل خویش از آن یاری و هدایت می طلبیدند خداوند همه یی جوانمردان سخاوت پیشه که در یاری بیچاره گان و ستم دیده گان خدمت کرده اند غریق رحمت خود فرماید.

لنگی کاکه

«مردم حتی به لنگی شدن در سر عیاران و کاکه ها را آرزو می کردند.»

کاشکی داکه می بودم

سر کاکه می بودم

«لنگی یا لنگوته، لنگی بود که مطابق خبر جهانگیری درویشان و فقیران و مردم عامه می بستند. به طوریکه در برهان قاطع آمده، لنگوته، به هندی نیز همین

معنا دارد. خوشحال ختک سردار جوانمردان پشتونخواه کتابی دارد بنام (دستارنامه) که یکی از متون معتبر جوانمردی محسوب می گردد.»

لوطی - لودی- لوتی

«اصل این واژه از (لوط) است که با اضافه (ی) صاحب اسم را به قوم لوط (ع) نسبت داده اند، مجازاً عنوان داش ها، بزن بهادر ها، گردن کلفت ها، عیار ها و سخاوتمندان پول خرچ کن بوده است.»

(ص-۳۰۲- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

«لودی یا لوتی به زبان پنجابی به معنی رئیس است این لوطی حق و حساب دادن در ورزش خانه ها و در سردم ها و در روز های بازی و حرکت (دسته) و حرکت دادن (توق) بایستی موظف جوانان دسته خود و روابط آنها بادسته محل دیگر باشد.»

(ص-۱۶- مقاله ملک الشعرا بهار به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

از لوتیان بزرگ ایران اینها را می توان به حساب برد:

۱- ستار خان رهبر انقلاب مشروطه ایران.

۲- باقر خان همرزم ستار خان.

(از رساله سوال و جواب در مورد مکتب فتوت نوشته عزیز عیار)

لوطی باش

رئیس و کلانتر لوطی رها را گویند.

لوطی گری

«عیاری، جوانمردی، در قرن های اخیر بر اثر تخریب و تخطیهٔ اشراف شکل انحرافی به خود میگیرد، همچنانکه از انحراف مصئون نماند بد نام نیز شده است. با این وصف نقش لوطیان در حوادث ایران مخصوصاً طغیانها فراموش شدنی نیست.

به طوی گری همچو تو شده ام
ز گنج فتوت بود بهره ام

(ص-۱۸۷- حماسه فتحنامه نایبی)

لوندان

«استاد صدر الدین عینی دانشمند تاجیکی و نور الدین عبدالرحمن جامی عالم وشاعر دانشمند افغانی در عصر تیموریان هرات و حسین واعظ کاشفی صاحب فتوت نامه سلطانی و واصفی از جوانمردان بنامهای گوناگون مانند:

لوندان، آلوفته یاد کرده اند.»

(۱- یادداشت های صدرالدین عینی)

(۲- ص-٥٦- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها)

(۳- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

لیث

« در قریه (قرنین) نزدیک سیستان مردی بنام لیث به کار روی گری سر گرم بود که چهار پسر داشت، یعقوب، عمرو، طاهر وعلی بودند. تاریخ گزیده وحبیب السیر نوشته اند: لیث دردستگاه درهم بن نصر از یساولان بود تا منصب امارت لشکر رسید و پس ازمرگ لیث یعقوب لیث جای او را گرفت.»

(لغت نامه علی اکبر دهخدا، ماده صفاریان)

م

مات

«پای لچ های کندهار (شه خوان ها) به کسی که در اثر لت و کوب اقرار کند مات می گویند و دیگر با او همراهی و رفاقت نمی کنند.»

(عبدالاحد مظلوم)

مارقین (یا ناجوانمردان بی شعور)

«... و اما مارقین ناجوانمردانی هستند که در اثر اشتباه، بد اندیشی، کج فهمی، بی شعوری، تعصب، کم آگاهی، انتخاب راه بد، تبلیغات خارجی و زمینه سازی دشمن، شایعه سازی، خیانت کاران، بد آموزی مغرضان و فریبکاران و منافقان و شرایط اجتماعی و جو مسموم که دشمنان داخلی و خارجی ایجاد کرده اند، عقده، حسد وغرض شخصی و خود خواهی از راه دین و راستی ودرست اندیشی خارج می شوند و با حق به دشمنی آغاز می کنند، آلت فعل دشمن می شوند و مزدور بی مزد و مغرض بی غرض اند.

در حالیکه قبلاً در راه دین در راه درستی و در راه راستی و جوانمردی بودند و در جبهه حق ولی در اثر این زمینه سازی ها وتبلیغات سؤ بدون آنکه آگاه باشند کم کم از مسیر حق و حقیقت وبه جبهه ناجوانمردی می پیوندند و درعین حال خیال می کنند که جبهه حق و راه راست و جهت گیری صحیح را انتخاب

کرده اند ودرست فکر می کنند و خوب کار می کنند. مثال آن علما و روشنفکران که در کنار استعمار خدمت می کنند و به تجاور علنی و عملی تجاوزگران صبغه شرعی و قانونی داده به اسلام و آزادی خیانت ورزیده و فکر می کنند ما کاری درستی را انجام می دهیم و حق به جانب هستیم، همین ها ناجوانمردان بی شعور هستند که خلیفه چهارم آنها را (مارقین) خطاب می کند.»

(از داکتر علی شریعتی)

ماسک

«نقاب و آنچه بدان روی خود را بپوشانند.»

مالک بن عبدالجبار

«خلیفه ناصر الدین الله عباسی پس از رسیدن به خلافت به اهل فتوت مایل شد و در سال (۵۷۸) بر دست مالک بن عبدالجبار شلوار فتوت پوشید و در صدد بر آمد که جمعیت فتیان را گویا مانند سواران فرنگی که در شام به جنگ صلیبی اشتغال داشتند و به طبقاتی نیز منقسم بودند تحت نظم و اداره نظامی بیاورد و مثل فرسان عرب و شوالیه های صلیبی از ایشان جمعیت درست کند و خود رئیس و فرمانده آن طایفه باشد.

به همین نیت امرا و سلاطین مسلمان اطراف را که پیرو امر او بودند به قبول لباس فتوت خوانده و جهت ایشان شلوار فتوت فرستاد و رسم فتوت را در بلاد منسوخ ساخت و کسی را حق اتخاذ این عنوان نمی داد، مگر آنکه از جانب او

شلوار بپوشد و شربت آب و نک ناصری در اطراف مملکت روان گردید و یکی از سلاطین که در این مرحله تابعیت خلیفه را پذیرفت پادشاه سلجوقی روم سلطان عزالدین کیکاوس (۶۸-۶۱۶) بود که ازخدمت خلیفه لباس فتوت پوشید وکاس مروت (شربت آب ونمک) نوشید و به تبع او در دیار روم (آسیای صغیر) جماعتی در این سلک وارد شدند.

(... مقاله اقبال به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

ماه نخشب

«نام کتابی است تألیف استاد سعید نفیسی که در مورد نقش کار و قیام مقنع یا سپید جامگان نوشته شده است، و در بردارنده چهاره مقاله تاریخی است.»

(ص-۹- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

مبدأ فتوت

«خواجه عبدالرزاق کاشانی آورده است که: مبدأ فتوت و مظهر آن ابراهیم خلیل (ع) است و قطب فتوت حضرت مولای متقیان حضرت علی (ک) و خاتم فتوت مهدی هادی (رض) از اولاده حضرت محمد (ص) خواهد بود.»

(ص-۶- فتوت نامه سلطانی)

متفتی

«کسیکه به جوانمردی تظاهر می کند و بدون آنکه به اصول جوانمردی مومن باشد دعوی جوانمردی دارد.»

(ص-۳۰- فتوت نامه عبدالرزاق کاشانی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

مجاهدین راه دین

«مورخ نامدار تاجیک بابا جان غفور زاده به هنگام پژوهش و بررسی دوره صفاریان (۸۷۳-۹۰۳) به این پرسش اهمیت می دهد و می نویسد: یکی از قسمتهای اساسی قشون او را سربازان فدایی تشکیل می کردند، این طبقه مخصوص (مجاهدین راه دین) بودند که صف خود را از حساب برزگران بی زمین و فراری پر می کردند.»

(ص -٦۲- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

مجلس افروز سمرقندی

«یکی از عیاران زبده زمان ابومسلم خراسانی و همکار و همراز او بوده است که از وی کار ها خارق العاده به انجام رسیده و خود ابومسلم که زمانی در بند بوده به واسطعه این زن عیاره از بند رهانیده شد.»

«ناگاه در خانه ابونصر شبرو را بکوفتند، ابونصر برخاست و در پس در آمد و نگاه کرد زنی رادید که بر در خانه ایستاده بود ابونصر شبرو او را بشناخت و در

خانه را بر کشاد و او را در آورد و بعد از آن در آن خانه را بست. و آن زن چون در آمد سرهنگان را دید که در یکجا جمع شده اند، پس سلام کرد.

همه جواب دادند و بر پا خاستند و او را تعظیم کردند و مرحبا گفتند. آن زن گفت ای عیاران شهر مرو ای محبان آل رسول الله صلی الله علیه و سلم شما را چه ملامت رسیده است که چنین عاجز و بیچاره و متحیر شده اید، و آن محبان را در حبس و قید گذاشته اید؟ که ناگه این خارجیان این شیر مرد راهلاک خواهند کرد، چرا تدبیر این کار را نمی کنید؟

گفتند ای خاتون ما چه می دانیم او در کجاست و در کدام خانه مقیداست، پس ما همه از برای این کار جمع آمده ایم آن زن گفت که اگر من این کار را با زنی خود تمام کنم شما چه می گویید؟

آن عیاران همه درخود فرو رفتند و در یکدیگر نگاه کردند اما هیچ جواب او را نمی گفتند از برای آنکه بروی واقف نبودند، ابونصر شبرو چون تحیر ایشان بدید روی بدیشان کرد و گفت:

ای جوانمردان دل از کار این عورت فارغ دارید که این را مجلس افروز سمرقندی می گویند و از جمله دوستان آل یاسین است ودوست منست و در دلیری و عیاری و شبروی دستی تمام دارد و چون آن عیاران این سخن از ابونصر شبرو شنیدند چون گل بخندیدند و بر مجلس افروز سمرقندی آفرین گفتند و آنگاه ابونصر شبرو گفت: این آزاد مردان در مبارزات و شجاعت دستی تمام دارند و لیکن نمی دانند که ابومسلم در کجاست و بدین سبب عاجز و متحیر مانده اند... و این ساعت در تدبیر کار بودیم... مجلس افروز از این سخنان

بخندید و گفت: شجاعت و دلیری و مبارزت و رأی و عیاری و مکر و شبروی همه دراین روز بکار آید و من یک زنم و اکنون شما بیایید و به عجز خود مقر آیید تا من ابومسلم را که در آنجا هست بیرون آورم چنانکه همه در تعجب بمانید آن دلیران و پردلان روزگار گفتند: ای کدبانو باشد که خدای عزوجل کشایش این کار بر دست تو تقدیر کرده باشد و ما همه در این کار پیش تو به عجز خود مقر و معترف شدیم.

مجلس افروز سمرقندی آن عیاران را خدمت کرد و گفت: ای دوستان من امشب به عزت پیغمبر(ص) هرجای که ابومسلم هست او را از بند بیرون می آورم به توفیق خدای عزوجل و نیز باید که شما مرا بدعا یاد کنید، اکنون من رفتم تا دل شما فارغ کنم... آن محبان بروی آفرین کردند.»

(ص-۹۵- ابومسلم نامه ابوطاهر طرطوسی)

محاضره

«اجتماع فتیان در مجلس یا اجتماع شرب، شرکت دراجتماع فتیان که از یک قدح می نوشند ونتیجه آن نزدیکی و تألیف قلوب است.»

(۱- ص-۱۴۳- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

(۲- ص -۳۷- فتوت نامه شمس الدین آملی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

محاکمه

«یاد آوری دیگری که مورد بحث قبلی باشد به این وسیله فتیان می توانستند که خلاف یکی از بزرگان خود با دلایل مشهود اقامه دعوی کند.»

«رسیده گی به عیب و نقص افراد در حضور زعیم یا حکمی است که پذیرفته هر دوباشد.»

(همان کتابها)

محبت اولیأ

«یکی دیگر از خصایص فتیان استجلاب محبت حق به محبت اولیأ او.»

(مقالهٔ قاسم غنی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

محرم

اشکم چو انار دانه می بین و مپرس

بر من ستم زمانه می بین و مپرس

در خانه دوستان چو گشتی محرم

خون لب آستانه می بین و مپرس

●●●

در خانه دوستان چو گشتی محرم

دست ودل و دیده را نگه باید داشت

محضر نویسی

«در دوره صفویه شاطرانیکه پس از مسابقه شاطر دوانی به مرتبه یی استادی می رسیدند عده یی از اهل فن براستادی آنها محضر (صورت مجلس) می نوشتند و بدین وسلیه استادی او را تصدیق می کردند.»

(ص-۳۰۲- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

محمد اسماعیل سربرهنه

«... اما راوی گوید در شهر خوارزم مردی بود به گرز و دلاوری بی نظیر و او را محمد اسماعیل نام بود او را گویند که نظر کرده الله بود، دایم سر او برهنه می بود، و خوش طبع شاه خوارزم بود، سنگی برمیداشت و به سرزد و آن سنگ پاره پاره شده و سرمحمد اسماعیل درد نکردی وقتی شاه خوارزم به ابومسلم کمک داد در آن جمله با مخمد اسماعیل چهل مردجنگجو مکمل بودند، همه را شاه خوارزم یراق داد.

این محمد اسماعیل با سایر عیاران خود تا آخر فتوحات ابومسلم با وی بود و کار های بزرگی را به انجام میرساند، محمد اسماعیل سربرهنه یکی از عیاران و جوانمردان بنام خوارزم بود ودربار خوارزمشاه از وی به خوشرویی پذیرایی میکردند.»

(ص-۲۵۲- ابومسلم نامه ابوطاهر طرطوسی)

محمد علی جوهر

«یکی از راد مردان راه آزادی و مبارز مسلمان نیم قاره هند بود او در راه آزادی هند جوانمردانه جان داد. علی و برادرانش و مادر سالخورده اش به تحریک مسلمانان مشغول بودند، مادر علی زن مبارز بود و به فرزندش مخصوصاً به محمد علی جوهر توصیه می کرد: (فرزندم جانت را برای خلافت اسلامی جوانمردانه فدا کن)

کارنامه های محمد علی جوهر بخاطر آزادی هند تاریخ هند بخط درشت ثبت کرده است.

(نگاهی به عهد سلطنت امانی تألیف سید رسول)

محمد معشوق جوانمرد

«یکی از صوفیان جوانمرد بود که دوران حیات ابوالقاسم فردوسی سراینده اثر بزرگ شاهنامه در زادگاه شاعر مذکور می زیست و نشست و برخاست فردوسی با محمد معشوق جوانمرد به بیداری فکری و جهان بینی شاعر تأثیر عمیق کرده است. این بود که فردوسی اثر بزرگ خود را بروی پرسش مبارزه دو قوه یعنی نیک و بدی سرود، جنگ و صلح را اساس گرفته در سیمای این و آن قهرمان دوست داشتنی اش از قبیل رستم، سهراب، سیاوش، رودابه، تهمینه، جریر و فرنگیس عنصر های نمایان پدیده جوانمردی را بازتاب داد.»

(ص-۱۴۹- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

محی الدین بسته وال پیجستانی کنری

«مدتها پیش در سرزمین پیجیستان کنرها در روستای بنام (بسته) شخص جوانمرد وعیار پیشه یی می زیست که مردم از جوانمردی های وی داستانهایی نغز به یاد دارند، گویند محی الدین با همراهان خود همیشه در خدمت بیچاره گان، یتیمان، بیوه های نادار و مدافع مظلومان و دشمن ستمگران بوده است. سفر های دور و دراز بخاطر گوشمالی ستمگران و سرمایه داران ممسک متحمل میشد، اموال همچو اشخاص را مصادره کرده میان گرسنگان، یتیمان وبیوه ها تقسیم می کردند. او از جمله معارضین اربابی و ملکی ده و شهر ها بوده نمی گذاشت که گردن کلفت های مفت خور بر بیچاره گان ستم کنند. از همرزمان وفادار محی الدین شخصی عیار پیشه و پهلوان و جوانمرد بنام (پیروز گوجر) بود که اکثر عملیات عیارانه را در خارج از کنر ها به انجام می رسانید و مردم عوام پیروز گوجر را خیلی دوست داشته طفلکان محله او را بنام (بابای گوجر) میخواندند او هم کوچکترین آنها را بردوش می گذاشت.

از محی الدین بسته وال چهار فرزند باقی ماندند، هر یک بنام حاجی کی جان، سید خان، امین و پاچا خان مسمی بودند. شاه ولی نجار فرزند کی جان و نواسه محی الدین بوده فعلاً در روستای خود امرار حیات دارد.

مداحان

«بدان که از جمله اهل شد و بعیت هیچ طایفه یی بلند مرتبه تر از مداحان خاندان رسول الله صلی الله علیه و سلم نیستند و دلیل بر این است که خداوند

تعالی فرموده: (بگو ای محمد(ص) نمی طلبم از شما بر تبلیغ قرآن هیچ مزدی لیکن باید که پیش گیرید دوستی در میان خویشاوندان)

سوره شوری آیه-۲۳

مولانا حسن سلیمی (رح) در این باب گفته: چاکر و مداح اهل بیت شو زیرا که نیست هیچ کاری بهتر از مداحی این خاندان»

(فتوت نامه سلطانی)

«اگر پرسند که مداحی از کی مانده؟ بگوی از حسان بن ثابت(رض) که پیوسته مدح رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودی. روزی حضرت رسالت پناه محمد(ص) درعوض مدحی که جسان بن ثابت ایشانرا کرد عمامه مبارک خود را به ایشان بخشید و گویند امام زین العابدین جامه خود را به فرزدق شاعر بخشید.»

(ص-۲۸- همان کتاب)

مدارا بادشمن

«آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروت با دشمنان مدارا

عیاران و جوانمردان بادشمن مدارا کرده اگر در جای و منطقه خویش ببینند پیش آمد نیکو کرده به خوشرویی از وی استقبال می نمایند. دشمن را مکارانه خنجر نمی زنند، بلکه با وی مردانه مقابل می شوند.

مدرسه عیاران سیستان:

«این مدرسه در کنار یکی از چهار سوق های در برابر نور ضعیفی که از افروختن چند قطعه چوب برخاسته، جوانان سیستان برای فرا گرفتن دانش عیاری چهار زانو بروی خاک بر زمین می نشستند سخن شیخ عیاران و جوانمردان را که آن به منزله استاد آن مدرسه بود گوش فرا میدادند.

استاد عیاران داد سخن میداد او به شاگردان خود مرام گروه خود را می آموخت و تعلیمات خود را چنین بیان می کرد. عیار کیست؟

عیاری کسی است که راستی وحقیقت را پیشه سازد ، به کسی زیان نرساند، به اسیران دست کشد، به بیچاره گان ببخشاید، از مفسدان جلوگیری نماید، بر آن سفره که دست دراز کرده و نان خورده بد نکند، شکیبایی کار بندد، شجاع ودلیر و کاردان باشد.»

از همچو مدرسه جوانمردان و عیاران چون یعقوب لیث، عمرو لیث، ازهر بن یحیی،حامد سرناوک و غیره فارغ و کار ایشان در سیستان بالای میگیرد.»

(زنده گانی یعقوب لیث تألیف حسین یزدانیان)

مدرسه مستنصریه

«مدرسه مستنصریه از بنا های تاریخ شگفت انگیز تمدن اسلامی است. در باب مستنصریه و ایوان ساعت و ساختمان ساعت بی نظیر آن و کتابخانه در کتاب موسوم به (الحوادث الجامعه) آمده است. همچنان حسین امین استاد تاریخ

اسلام دردانشکده ادبیات دانشگاه بغداد کتاب مستقلی بنام (المدرسة المستنصریه) تألیف کرده است.

این مدرسه رامنصور ملقب به المستنصر بالله نواسه ناصر الدین الله خلیفه عباسی که در سال (۵۸۸) بعد از فوت پدرش به خلافت نشست برای استفاده پیروان مذاهب چهارگانه بنا کرد و پیوسته درتوسعهٔ آن کوشید. و او به مسلک جوانمردی و کار جوانمردان عنایت بسیار داشت.»

(ص-۷۰- مقدمه فتوت نامه سلطانی)

مدعی

«و اما مدعی شخصی بود که خود را به زی جوانمردان بیاراسته و به حیلت فتیان متجلی گشته، نه سیرت ایشان گرفته و نه در طریق ایشان قدمی رفته گاه اموال بسیار بذل کند، نه از روی سخاوت، و گاه مرتکب اخطار و احوال شود، نه از سر شجاعت، بل جهت تقدم بر اخوان وتطاول بر اقران با اخلاق نامتناسب وافعال متفاوت. در اشکارا بر خلاف نهان رود و ظاهرش منافی باطن بود.

احوالش در جبن و تهور مختلف، و عادتش میان بخل و اسراف متردد.»

(رسایل جوانمردان ص٤٦)

مرابط

«در قرون اسلامی دسته های از مومنین معروف به غازی (مرابط) در سرحدات قلاغ یامواضع مستحکم موسوم به رباط زنده گی نموده و عمر خود را به جنگ در راه دین صرف می کردند.

طوریکه جهاد کننده را مجاهد می گویند همین طور پهره کننده را مرابط می خوانند.

در خبر است که سلسله اعمال انسان بعد از مرگش اختتام می یابد اما اعمال مرابط فی سبیل الله تا روز قیامت ترقی پذیر خواهد بود.»

(۱- از مقاله قاسم غنی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

(۲- ص-۱۸۵- جهاد در راه اسلام، تألیف خلیل احمد حامدی)

مراعات

«از خصایص فتیان یکی هم مراعات احوال و انفاس واوقات است، چنانکه هیچ ضایع نگرداند.»

(همان مقاله)

مرامنامه جوانمردان عهد باستان

«مسلک جوانمردی که از دوران باستان درکشور ما رواج داشته پس از ظهور اسلام در پرتو تعالیم عالیه پیغمبر اکرم(ص) کیفیت بیشتر نیز یافت و خصوصیات جوانمردی را مردم ما تا به امروز حفظ کرده و به مراتب بالاتری رسانیده اند.

دو مرامنامه که یکی از عهد باستان ودیگربعد از ظهور اسلام ارمغان گرانبهای است که یکی آن از کتب عهد باستان استنساخ شده ودیگر آن از یک کتاب خطی فارسی در فرانسه خلاصه شده ذیلاً به تلخیص نقل می شود:

الف) مرامنامه جوانمردان عهدباستان:

۱- ای پسر من نیکو کار باش نه بدکار، زیرا زنده گانی انسان جاودان نیست و هیچ چیز از کردار نیک لازم تر نمی باشد.

۲- به رئیس و سردار خود گستاخ مباش و در خدمت استوار بایست.

۳- خود را به بنده گی مسپار

٤- همیشه و هرجا توکل به خداوند داشته باش و دوستی با کسی کن که به تو بیشتر سود معنوی رساند.

٥- راز خود به هر کس مگوی.

٦- زن و فرزند خود را از علم باز مدار

۷- بیهوده مخند

۸- قبل از جواب دادن اندیشه کن.

۹- هیچ کس را تمسخر مکن.

۱۰- بامرد بد کار همراز مشو

۱۱- با فرومایه مشورت مکن

۱۲- با مرد متمول هم خوراک مشو

۱۳- از بد اصل قرض مگیر

۱٤- مال خود را به مرد حسود نشان مده.

۱۵- در مجازات مردم کینه ور مباش

۱۶- راد مرد را مزن.

۱۷- برای جاه و مقام مجادله مکن.

۱۸- با مرد پاک نظر و کاردان و هوشیار و نیکخواه دوستی ومشورت کن.

۱۹- با مرد ادیب دشمن مباش

۲۰- به هیچکس دروغ مگو

۲۱- نه براست و نه به دروغ هرگز سوگند مخور.

۲۲- چون خواهی عروسی کنی اول مال فراهم کن.

۲۳- خود برای خود زن انتخاب کن.

۲۴- تا توانی مردم را به زبان میازار

۲۵- به ضرر و دشمنی کسی راضی مشود.

۲۶- پیشوای نیک را گرامی دار و سخنش را بپذیر.

۲۷- دختر شرمگین را دوست بدار و اورا به ازدواج مرد هوشیار در آور

۲۸- اگر ترا فرزندی باشد به مدرسه بفرست

۲۹- سخن به موقع بگو

۳۰- مرد راستگو را به پیغام بفرست

۳۱- خوش صحبت باش

۳۲- فرمان خوب ده بهره خوب یابی

۳۳- معروف باش تا زنده گی به نیکی گذرانی

۳۴- دوست دار دین باش تا پاک و راست گردی

۳۵- سخی و جوانمرد باش تا آسمانی باشی

۳۶- نسبت به پدر ومادر خود فرمانبردار باش

۳۷- دو روی و سخن چین مباش

۳۸- سحر خیز باش تا کار خود را به نیکی انجام دهی.

۳۹- دوست کهنه را گرامی دار

٤۰- بهترین بخشش هاو بزرگترین جوانمردی ها تعلیم وتربیه مردم است، زیرا مال و مکنت زوال پذیر اند و چهارپایان بمیرند ولی دانش و تربیت باقی بماند.

٤۱- اگر افسون مار خوب بدانی بازهم دست به مار مزن تا ترا نگزد و نمیری.

ب) مرامنامه جوانمردان بعد از ظهور اسلام:

۱- جوانمرد آنست که همه جا حق ببیند و هیچکس را بد نگوید.

۲- جوانمرد آنست که از مداخل و سود های دنیا شاد نشود و از زیان غمگین نگردد.

۳- جوانمرد آنست که اگر طالب حق باشد طالب اهل ایمان نیز باشد.

٤- جوانمرد آنست که زنهای نامحرم را مثل خواهر بداند.

٥- جوانمرد آنست که غیبت کسی را نکند.

٦- جوانمرد آنست که پرهیز گار باشد.

۷- جوانمرد آنست که ظاهر و باطن خود را پاک نگهدارد.

CamScanner

۸- جوانمرد نه هست است و نه نیست ونه نور و نه ظلمت. اما اگر به نیکی گراید از نوریان و پاک نهادان و اهل الله خواهد شد و چنانچه بر زشتی وکجی گراید در ظلمت و گمراهی غرق خواهد شد و جزء ظلمت گردد.

۹- جوانمرد آنست که فدا کار باشد.

۱۰- جوانمرد آنست که چشم حق بین داشته باشد و حق بیند و ناحق نگاه نکند به مال و یا به زن مردم.

۱۱- جوانمرد آنست که زبانش حق باشد.

۱۲- جوانمرد آنست که سخنش یکی باشد و یک رنگ باشد و دو رنگ نباشد.

۱۳- جوانمرد آنست که هرگاه وعده کند خلاف وعده ننماید و به وعده وفا کند.

۱٤- جوانمرد آنست که حلال بخورد و حرام خور نباشد.

۱۵- جوانمرد آنست که صادق باشد.

۱٦- جوانمرد آنست که ناحفاظ نباشد، و ناموس مردم را محترم شمارد.

۱۷- جوانمرد آنست که کم خنده کند وخنده قهقه خنده شیطان است.

۱۸- جوانمرد آنست که گناهان خود را درنظر آورد و بترسد و توبه کند.

۱۹- جوانمرد آنست که درست و راست باشد.

۲۰- جوانمرد آنست که در کار خیر به دیگران سبقت جوید.

۲۱- جوانمرد آنست که صاحب سفره باشد.

۲۲- جوانمرد آنست که شیر صفت باشد ونه روباه صفت.

۲۳- جوانمرد آنست که صابر باشد.

۲٤- جوانمرد آنست که با معرفت باشد.

۲۵- جوانمرد آنست که هر قدر از نامردان در راه حق ملامت کنند و سختی بیند باز در راه خود راسخ قدم و محکمتر گردد.

۲٦- جوانمرد آنست که جوانمردان و مجاهدین راه حق را یاری کند.

۲۷- جوانمرد آنست که نصیحت پذیر باشد و نصیحت گو.

۲۸- جوانمرد آنست که از صفات مذموم مانند کبر وعجب، حرص، حسد، بخل، که از غرایز حیوانی و تباه کننده روح انسانی است مبرا باشد.

۲۹- جوانمرد آنست که تیره گی جهل را با آب معرفت از لوح ضمیر بشوید.

۳۰- جوانمرد آنست که به پیران حرمت و به جوانان نصیحت و به طفلان شفقت کنند.

۳۱- جوانمرد آنست که با ضعیفان به رحمت و با درویشان به بذل و سخاوت و به اهل علم به تعظیم و حشمت.

۳۲- جوانمرد آنست که با ظالمان به عداوت و با فاسقان و فاجران به اهانت.

۳۳- جوانمرد آنست که باخلق خدا به احسان و مروت و به حق وفادار و با نفس به جنگ.

۳٤- جوانمرد آنست که با خلق به صلح و با هوا به مخالفت و به شیطان به محاربت

۳۵- جوانمرد آنست که بر جفای خلق متحمل، در مصاحبت الهی صابر و در حالت رضا شاکر باشد.

۳٦- جوانمرد آنست که به عیب های نفس خود عارف بود.

۳۷- جوانمرد آنست که از اتهام بی اساس محترز باشد.

۳۸- جوانمرد آنست که بر نجات خلق حریص باشد.

۳۹- جوانمرد آنست که ازمنافقین متنفر باشد.

٤۰- جوانمرد آنست که در طریقت حق و فتوت ثابت قدم باشد.

(ص-۲۰۰- مقام جهانی ایران در بنیان گزاری روح قهرمانی و گسترش خصال عالی ورزشی)

مرتبه فتوت:

«و فتوت (جوانمردی) را سه مرتبه است:

۱- سخا: که هرچه داری ازهیچکس وا ندارد.

۲- صفا: که سینه را از کبر و کید پاک و پاکتر سازد.

۳- وفا: که با خلق نگهدارد و هم با خدا.»

(ص-۲۵۵- مقالات اقبال آشتیانی)

مرتد فتوت

«به آن گویند که اول در فتوت داخل گردد و بعد فرو گذاشته از راه فتوت منحرف گردد، مرتد طریقت فتوت از مرتد شریعت بدتر است.

که مرتد شریعت به گفتن کلمه طیبه به اصلاح آید و مرتد طریقت فتوت به هیچ چیز به اصلاح نیاید زیرا جوانمردی که ناجوانمردی را اختیار نماید او هرگز قابل اصلاح نیست ونامرد ترسو و بی غیرت است.»

(رساله سوال و جواب در مورد مکتب فتوت نوشته عزیز عیار)

مرد

«انسان شجاع و دلیر که بر مردان دیگر تفوق و برتری داشته باشد، مردان مرد هم گفته اند.»

(فرهنگ عمید)

گر بر سر نفس خود امیری مردی
ور بر دیگری نکته نگیری مردی
مردی نبود، فتاده را پای زدن
گر دست فتاده یی بگیری مردی

(پوریای ولی)

مرد تمام آنکه بگفت و بکرد
وانکه نگفت و نکند نیم مرد

(پوریای ولی)

●●●

کف دریا سر دریا نماند

زن مرد ها به نامرد ها نماند.

زن مرد ها به نامرد های بی ننگ

سر بی ننگ در این دنیا نماند

●●●

کسی که عاشق است از جان نترسد

که مرداز مرگ و از زندان نترسد

دل عاشق مثال گرگ گشنه

که گرگ از هی هی چوپان نترسد

●●●

مرد باید که در کشاکش دهر

سنگ زیرین آسیاب باشد

●●●

گر کار جهان به زور بودی و بزر

مرد از سر نامرد برآوردی گرد

●●●

اگر کام تو در کام نهنگ است

و گردر زیر دندان پلنگ است

بر آور دست و برزن آستین را

که ناکامی برای مرد ننگ است

●●●

در کف مردانگی شمشیر می باید گرفت
حق خود را از دهان شیر می باید گرفت

●●●

یا ما سرخصم بکوبیم به سنگ
یا او سر ما بدار سازد اونگ
القصه در این زمانه پر نیرنگ
یک مرده به نام به که صد زنده به ننگ

امثال:

۱- مرد هرگز سر بی غوغا ندارد
۲- یا مرد باش یا در خدمت مرد.
۳- مرد را لفظ است، زن را وعده.
٤- مال صدقه سر، سر صدقه ناموس.
٥- آش مرد ها دیر پخته می شود.
٦- گپ مرد ها یکیست.
۷- راز مرد ها پوشیده است.

(رساله سؤال و جواب در مورد مکتب فتوت نوشته عزیز عیار)

مرد آزاده

حرام است ده چیز بر راد مرد
کزان شش بود مرد آزاده مرد

حسد بردن و سفله گی ودروغ
نمودن نیاز و ضعیفی ودرد
چو نعمت بود دست بر دوستان
بباید گشودن به داد و خوردن
(ابن سینای بلخی)

مردان

عیبی نبود جامه مردان پرخون
خون نقش و نگار جامه مردان است

●●●

جان برتن مرد بی ادب زندان است
هرکس که ادب ندارد او حیوان است
از بی ادبی کسی به جایی نرسید
حقا که ادب وظیفه مردان است
شمشیر برنده تحفه مردان است
نامرد به زیر تیغ رو گردان است

●●●

بلا را همچو مردان شوخریدار
که قوت اولیاء را هست هموار
(ص-۱۹٦- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

کی حال فتادهٔ هرزه گردی داند
بیدرد کجا لذت دردی داند
نامرد به چیزی نه خرد مردان را
مردی باید که قدر مردی داند
(شیخ ابوسعید ابوالخیر(رح))

●●●

خواهی که در این زمانه فردی گردی
و اندر ره دین صاحب مردی گردی
روزان وشبان بگرد مردان میگرد
مردی گردی چون گرد مردی گردی
(خواجه عبدالله انصاری(رح))

●●●

نارخندان باغ را خندان کند
صحبت مردانت از مردان کند
سنگ اگر خارا و گر مرمر بود
چون به صاحب دل رسد گوهر شود

مردان از بند و زنجیر نترسند

زان طره پر پیچ و خم، سهل است اگر بینم ستم
از بند زنجیرش چه غم، آنکس که عیاری کند

●●●

خیال عشق تو پختن نه کاری هر خامیست
که زیر سلسله رفتن طریق عیاریست

مردان شکنجه بینند و خیانت نکنند

مرد باید که در کشاکش دهر
سنگ زیرین آسیا باشد

«نامرد باشد، بخاطر صد چوب یا هزار چوب یک مرد را در گیر دادن، خبردار، رازنگهدار تا آنکه ترا در زیر چوب بکشند، در زیر زخم چوب مردن بهتر از خیانت کردن.»

(از کتاب سمک عیار)

مردانگی

«اسلام از پیروان خود خواسته است که سلحشور، نیرومند، سربلند باشد و همیشه برای دفع دشمنان یک آماده گی تامه احساس کنند، بدیهی است که بر تمام مسلمانان این را هم لازم شمرده که به تمرین و به ورزش بدنی دست یازیند و ازهمین راه نیروی جنگاوری و (مردانگی) درخود تعبیه کنند.»

(سیری در تعالیم اسلام از علامه محمد شلتوت، ترجمه داکتر سید خلیل خلیلیان، ذیل ورزش در اسلام)

درکف مردانگی شمشیر می باید گرفت
حق خود را از دهان شیر می باید گرفت

●●●

مهتری گر بکام شیر در است
شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه
یا چو مردانت مرگ رویا روی
(حنظلهٔ بادغیسی)

●●●

توره به نکړي نو به څه کړي
چه مو شیدي د پښتني رودلي دینه
(رساله سوال و جواب در مورد مکتب فتوت)

مردمی

خوب سر آغاز تر از خرمی
نیک سر انجام تر از مردمی
(نظامی گنجوی)

مردی

مرا نام باید که گردد بلند
که ازنام گردد کسی ارجمند
بمردی شود نام آزاده فاش
چو نام نکوهست جان گو مباش

●●●

سر کوه بلند زردی هوا است
بکار عاشقی مردی بکار است
بکار عاشقی مردای دلاور
به نامردا رفیق بازی چکار است

مردی که از خاک برآمد و بر کاخ نشست

«در کتاب یعقوب لیث نوشته باستانی پاریزی آمده است که: «مردی که از خاک برآمد و بر کاخ نشست» که مقلوب خاک کاخ است. یعقوب لیث از برکت همین مکتب انقلابی از خاک به کاخ رسید. روی کار آمدن یعقوب لیث در سیستان و درشهر های دیگر یک تحول بزرگ اجتماعی بود. بدان معنا که طبقات حاکم و سرمایه داران یکباره سرنگون می شوند و درعوض جای آنها را کسانی می گیرند که به دربار هیچ راهی نداشتند و از عوام الناس بودند، چون حامد سرناوک، عزیز بن عبدالله و از هر خر ها آمدند.و چون پسران فرقد ها را یکبار بکنار کشیدند.»

مرشد

«این عنوان یعنی مرشدی بیشتر منسوب به کهنه سوار بوده است، چرا که او وظیفه ارشاد به فتوت و آموزش آیین زورخانه و ورزش به فنون کشتی و پهلوانی را به عهده داشته اطلاق میشده است، بعد این عنوان به ضرب گیر یا به قول میر

نجات به مطرب اطلاق میشده و به عبارت دیگر کهنه سوار همه یا بخشی از شخصیت خودرا به وی تفویض کرده است.»

(ص-۳۰۳- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

مرغان جلیل (الطیر الجلیل)

«یکی از کار های که به ارزش واعتبار جوانمردان می افزود شکار پرنده گان بود که دراصطلاح جوانمردان (مرغان جلیل) یا (الطیر الجلیل) یا مرغان واجب (الطیر الواجب) می نامیدند و هر جوانمرد می کوشید تا آنجا که ممکن است از این مرغان بیشتر صید کند و در این راه پیشی گیرد و این مرغان چهارده نوع وحشی شکاری ساکن آب یا خشکی بودند. داکتر مصطفی جواد نام این مرغان را در مقدمه یی که بر فتوت نامه ابن معمار نوشته یاد کرده است. و آن عبارت ند از، وزه، انیسه، سقا، تم، هوبره، لکلک، صوغ، عقاب، عناز، غرنوق، کرکری(کلنگ)، لغلغ، نسر.

در باره ناصر الدین الله عباسی نوشته اند که وی (۱٤٤٥) مرغ واجب شکار کرده بود. و ابن سفت یکی از بزرگان جوانمردان در زنده گانی خود (۲۰۷۳) مرغ واجب شکار کرده بود.»

(مقدمه فتوت نامه سلطانی)

مروت

«جوانمردی، مردمی، نرم دلی» (فرهنگ عمید)

«عفت است و خویشتن داری و بخشیدن در حال توانگری ودرویشی. مروت جزیی است از فتوت، چنانکه فتوت جزیی است از طریقت (فتوت نامه سلطانی)

«و اهل مروت کسی است که مراد خود را به همه مرداد ها در باخته باشد و هرچه واقع شود، مراد خود داند و ننالد از گرسنگی و تشنگی ودرویشی و خواری خلق، و عبادت او نه از خوف دوزخ باشد و نه از راحت جنت.»

(فتوت نامه درویش علی بن یوصف کرکهری، به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

چندانکه مروت است در دادن

در ناستودن هزار چند است

(از رساله سوال و جواب در مورد مکتب فتوت نوشته عزیز عیار)

فتوت فرض کردی چون دهان

مروت اندر او همچو زبان است

فتوت همچو صاحب حسن شخصی است

مروت حسن او را همچو آن است

فتوت درمثل آیینه یی دان

مروت چون صفای روی آنست

فتوت دیگر انسان را حوایج

مروت چون نمک اندر میان است

فتوت خان و مان معنوی دان

مروت زینت ان خان و مان است

فتوت روز خورشید است و شب ماه.

مروت چون ضیاء و نورشان است

فتوت گلستان دان سراسر

مروت همچو گل در گلستان است

(فتوت نامه نجم الدین زرکوب)

«یکی از بزرجمهر پرسید چه چیز مروت را تباه کند؟ گفت مهتران را بخیلی عالمان را عجب، زنان را بی شرمی و مردان را دروغ.»

(ص-۱۱۷- قرائت دری برای صنف دهم، تألیف عبدالعلی قانع).

مرید (شاگرد)

«مرید در لغت خواهنده را گویند، تا خواست باطن نبود هیچ معاملهٔ نیکو ظاهر نیاید و مرید به زبان طریقت و فتوت آن بود که از همه مراد های نفس آزاد باشد و او را هیچ خواست نبود، مگر خواست شیخ یا پیر یعنی (استاد)

الف) شرایط اردات یا شاگردی در فتوت:

۱- توبه به صدق

۲- ترک علایق و اشتغال دنیا

۳- دل و زبان با هم راست داشتن

٤- اقتدا درست کردن

٥- در مرادات بر خود بستن

ب) ارکان مریدی (شاگردی)

۱- فرمان برداری

۲- راست گویی

۳- وفاداری

٤- پند پذیری

٥- کم آزاری

٦- راز داری

(۱- ص-۷٦- فتوت نامه سلطانی)

(۲- ص-۱۳۹- مقاله تیشنر به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

مزار شاه مردان حضرت علی (ک):

«... در تاریخ آمده است که تابوتی که مشتمل از استخوان و خاک حضرت مرتضی علی (ک) بود از کوفه نجف بخاطر فتنه به امر حضرت امام باقر (رح) عیاران ابومسلم خراسانی پنهانی به بلخ آورده در قریۀ (خیران) که اکنون بنام مزار شریف موسوم است دفن کردند.»

(از کتاب حجۀ البیضا تألیف محمد مرید محی الدین نوشاری طبع بمبئی ص ۱۸۸)

مزار فتیان

«... در بلخ روز دیگر آدینه بود، امیر ابومسلم چون وقت نماز رسید، به مسجد رفت و نماز گذارد، چون بازگردید از در جرهانه می خواست بدر آید درنزدیکی دروازه مسجدی دید علم ها بر در مسجد زده بودند، امیر ابومسلم از امیر کون بن طاهر پرسید که این چه مسجد و چه مزار است که این علمها زده اند؟ امیر کون بن طاهر گفت: این را مزار فتیان گویند و مراد نیز گویند و مسجد حضرت نبی نیز گویند.»

(ص-٤٣٢- ابومسلم نامه ابوطاهر طرطوسی)

مزایای جوانمردی

«متکی به آزادی خواهی و برادری و برابری و حقیقت انسانی و حفظ کرامت انسانی و دستگیری ضعفا و محتاجان است.»

(کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

مسافر خانه

«در اکثر نقاط ممالک اسلامی برای مسافرانیکه از کاروانها باز مانده بودند مسافر خانه بنا شده بود که در آن نان و دیگر ضروریات مسافر را مدنظر گرفته شب را می گذرانیدند.»

(ص-۲۸۵- اسلامی تهذیب وتمدن، تألیف مصطفی سباعی ترجمه مولوی زاهدی احمدزی)

مسایل

«جمع مسیل از نظر لغوی بمعنی بستر رودخانه ودر اصطلاح کسانی هستند که آب را از قدح واز دست پدر معنوی نوشیده مسایل که ایشانرا (عدیلان) نیز می گویند با یکدیگر برابر اند و در ردیف برادرند. واژه مسیل معنی محدودتر از رفیق دارد.»

(ص-۳۹- فتوت نامه عبدالرزاق کاشانی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن.)

مسجد براشاء

«در جنوب غربی بغداد مسجدی بنام (مسجد براشاء) بود که آن متروک ودر آن بسته شده بود و ابن رسولی یکی از پیشوایان جوانمردان در آنرا کشود و دروازه جدید نصب کرد وآنرا ترمیم کرد ولی از طرف عده یی از ناجوانمردان به دربار خلافت عباسی غمزه کرده و تحریک جوانمردان را مخالف دولت عباسی معرفی و در سال (٤٧٣) به امر المقتدربالله خلیفه به همکاری عمیدالدوله محمد بن محمد بن جهیر و یک عده روحانیون درباری فروخته شده در آن مسجد را باردیگر بسته و ابن رسولی ودیگر پیشوایان جوانمردان را دستگیر و خانه های ایشانرا تاراج کردند. از آنست که اکثر جوانمردان شهر بغداد ونواحی آن به دربار خلافت فاطمی مصر پناهنده شدند ولی جوانمردان هرگز مسلک خود را ترک نگفته واز آن دست بردار نشده به مبارزات حقانی خویش علناً ادامه دادند.»

(ص ۳٤- مقدمه فتوت نام سلطانی)

مسؤولیت شناسی

«مسؤولیت شناسی جوانمردان تنها برای فایده رسانی به مردم شایسته تحسین است. آنها خود را چون شمع میدانستند که برای روشن نگهداشتن راه مردم همیشه فروزان می باشند، همچنین سوزش و سازش جوانمردان بی طمع بود.

به کام خود منه زنهار یک گام
که ایمن نیست دایم مرد خودکام
به چشم شهوت اندر دوست منگر
که دشمن کام گردی ای برادر

(ص-۱۰۵- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

مشاهیر و پژوهشگران مسلک جوانمردی (علم برداران جریان جوانمردی)

۱- ابن الاثیر دانشمند جوانمرد
۲- ابن بطوطه سیاه و محقق جوانمرد مرا کشی
۳- ابن خلدون مورخ و محقق جوانمرد عربی
٤- ابن سفت بغدادی از مشایخ معروف جوانمردان.
٥- ابن سینای بلخی، شاعر، طبیب و دانشمند جوانمرد افغانی.
٦- ابوریحان البیرونی محقق جوانمرد افغانی.

۷- ابوسعیدابوالخیر از مشایخ کبار جوانمردان

۸- ابوالفاتک بن عبدالله دیلمی قاضی الفتیان

۹- ابوالقاسم فردوسی سراینده شاهنامه فردوسی از مشایخ بزرگ جوانمردان خراسان.

۱۰- ابونصر محمد بن عبدالباقی خباز معروف به ابن رسولی ادیب و شاعر و خوشنویس جوانمرد نیمه قرن پنجم هجری.

۱۱- احسان شاطر دانشمند جوانمرد ایرانی.

۱۲- احمدالیاس نقاش صاحب کتاب الفتوت دانشمند مسلک جوانمردی

۱۳- احمدطاهر عراقی از مشایخ کبار جوانمردان عراق.

۱٤- احمد گلچین محقق و دانشمند جوانمرد ایرانی.

۱۵- اسحق بن خلف معروف به ابن طبیب حنفی بهراتی از مشایخ جوانمردان بغداد در عهد الواثق بالله (۲۳۰).

۱٦- اسماعیل حاکمی دانشمند و محقق جوانمرد ایرانی.

۱۷- اسماعیل سیاه شاعر جوانمرد افغانی

۱۸- اکبر شورماچ نورستانی محقق جوانمرد افغانی

۱۹- اکرم عثمان دانشمند ومحقق جوانمرد افغانی

۲۰- ایرج افشار دانشمند ومحقق جوانمرد ایرانی

۲۱- بارافکود دانشمند جوانمرد روسی

۲۲- بازمحمد ایثار کتابدار جوانمرد افغانی

۲۳- ببرک لودی مجاهد جوانمرد پاکستانی

۲٤- بدیع الزمان فروزانفر دانشمند ومحقق جوانمرد ایرانی

۲۵- براگنیسکی دانشمند ومحقق جوانمرد روسی

۲٦- برتالد دانشمند ومحقق غربی

۲۷- بنگ حبیب الله شه حوان کندهاری

۲۸- بهران فرحوتی دانشمند ومحقق ایرانی

۲۹- پرتو بیضایی کاشانی دانشمند و محقق ایرانی.

۳۰- پرویز ناتل خانلری (داکتر) دانشمند و محقق جوانمرد ایرانی.

۳۱- پویای فاریابی دانشمند و محقق افغانی.

۳۲- تازه سمیع الله محقق ودانشمند جوانمرد افغانی

۳۳- تیشنر دانشمند و محقق جوانمرد آلمانی

۳٤- جاوید کابلی (شیوه کی) داعی جوانمرد افغانی

۳۵- جلال الدین بن مختار علوی کوفی نقیب جوانمردان.

۳٦- حاجی اشرف نورستانی از مشایخ جوانمردان افغانی

۳۷- حاجی امیرزاده صافی مجاهد جوانمرد افغانی.

۳۸- حاجی سید حسن رزاز از مشایخ جوانمردان ایرانی.

۳۹- حاجی سلطان نورستانی از مشایخ جوانمردان افغانی

٤۰- حاجی عالمشاه تحویلدار از شمالی مجاهد جوانمرد افغانی.

۴۲- حاجی لطیف شه حوان کندهاری از مشایخ بزرگ جوانمرد افغانی.

۴۳- حاجی محمد آصف کتابدار جوانمرد افغانی.

۴۴- حاجی محمدصادق بلور فروش از مشایخ جوانمردان ایرانی.

۴۵- حاجی معاش شه حوان کندهاری از مشایخ بزرگ جوانمردان افغانی.

۴۶- حاجی میرزا عباس شیشه بر از مشایخ ج جوانمرد ایرانی.

۴۷- حامد (استاد) دانشمند و محقق جوانمرد افغانی.

۴۸- حبیب الرحمن (انجنیر) محقق و مجاهد شهید جوانمرد افغانی

۴۹- حسن عمید دانشمند ومحقق ایرانی.

۵۰- حسین پرتو بیضایی، دانشمند ومحقق ایرانی.

۵۱- حسین یزدانیان، دانشمند و محقق ایرانی.

۵۲- حکیم سوزنی، سمرقندی، شاعر جوانمرد سمرقندی.

۵۳- حکیم (داکتر) صافی پیجستانی طبیب جوانمرد افغانی.

۵۴- حنظله بادغیسی شاعر جوانمرد افغانی

۵۵- حیدری وجودی پنجشیری شاعر و عارف بزرگ جوانمرد افغانی.

۵۶- خداداد پنجشیری، آرشویست جوانمرد افغانی

۵۷- خطیب بغدادی یکی از مشایخ کبار جوانمردان.

۵۸- خلیل اوف دانشمند و محقق جوانمرد آسیای میانه.

۵۹- خلیل الله خلیلی شاعر دانشمند و محقق جوانمرد افغانی

٦۰- خلیل کرزی شه حوان کندهاری افغانی

٦۱- خلیل الله و داد دانشمند ومحقق جوانمرد افغانی

٦۲- خواجه عبدالله انصاری شاعر، صوفی و یکی ازمشایخ کبار جوانمرد افغانی.

٦۳- خوشحالخانه ختک شاعر و مبارز ازادیخواه و جوانمرد پشتونخواه.

٦٤- خواندمیر دانشمند و محقق جوانمرد افغانی.

٦۵- داریوش صبور دانشمند و محقق جوانمرد ایرانی.

٦٦- درویش علی بن یوسف کرکهری صاحب فتوتنامه از مشایخ کبار جوانمردان ایرانی.

٦۷- دولت شاه سمرقندی دانشمند و محقق جوانمرد سمرقندی.

٦۸- دقیقی بلخی شاعر جوانمرد افغانی

٦۹- ذکی ولید طوغان دانشمند و محقق جوانمرد

۷۰- رجب اوف دانشمند و محقق جوانمرد آسیای میانه.

۷۱- رنبی یف دانشمند ومحقق جوانمرد آسیای میانه

۷۲- رودکی سمرقندی شاعر جوانمرد تاجیکی

۷۳- زلمی کابلی داعی جوانمرد افغانی.

۷٤- زلمی شه حوان کندهاری افغانی.

۷۵- سعدالدین حاجب از مشایخ جوانمردان.

۷۶- سعدی شیرازی شاعر، معلم الاخلاق، جوانمرد ایرانی.

۷۷- سعید نفیسی دانشمند و محقق جوانمرد ایرانی.

۷۸- سعید یوسف دانشمند و محقق جوانمرد آسیای میانه.

۷۹- سلحشور (علی احمد شهید) خطاط ومنشی حوزه قلعه شاده مدرسه جوانمردان افغانی.

۸۰- سلیم انصاری دانشمند ومحقق جوانمرد.

۸۱- سنایی غزنوی، شاعر و عارف جوانمرد افغانی

۸۲- سید جمال الدین افغانی دانشمند و سیاستمدار جوانمرد افغانی.

۸۳- سید رسول دانشمند و محقق جوانمرد افغانی

۸٤- سید صادق گوهرین دانشمند و محقق جوانمرد ایرانی.

۸۵- سیدمحمد رضا جلال نایني محقق جوانمرد ایرانی.

۸٦- شاه آقا مجددی دانشمند و محقق جوانمرد افغانی

۸۷- شاه محمد وف دانشمند و محقق جوانمرد آسیای میانه.

۸۸- شرف الدین اقبال حبشی امیر مقدم لشکریان خلیفه المنتصر بالله عباسی.

۸۹- شمس الدین از نظامیان جوانمرد

۹۰- شمس الدین بن بعلبکی قاضی جوانمردان دمشق

۹۱- شمس الدین علی پسر شیخ عبدالجبار بن صالح بغدادی ا مشایخ کبار جوانمردان.

۹۲- شهاب الدین عمر سهروردی صاحب فتوت نامه از مشایخ بزرگ جوانمردان.

۹۳- شیخ زلمی صافی (لغمانی) از مشایخ کبار جوانمرد افغانی

۹٤- شیخ سالم بن نصر الله بن واصل شافعی حموی از مشایخ کبار جوانمردان.

۹۵- شیخ شمس الدین ابوالبرکات عبدالرحمن بن شیخ از مشایخ و نقیبان جوانمرد.

۹٦- شیخ عبدالجبار بن صالح بغدادی شیخ بزرگ فتوت در زمان ناصر الدین الله عباسی.

۹۷- شیرین آقای گلدره یی داعی جوانمرد افغانی.

۹۸- ش. ن . حقشناس، (داکتر) دانشمند ومحقق جوانمرد افغانی

۹۹- شیخ عبدالله شرمساحی مدرس مدرسه مالیکان از مشایخ معروف جوانمردان.

۱۰۰- شیخ الفتیان فضیل بن عیاض (رح) از مشایخ و اکابر بزرگ جوانمردان.

۱۰۱- شیرزاده صافی مجاهد جوانمرد افغانی.

۱۰۲- صباح ابراهیم سعید شیخعلی دانشمند و محقق جوانمرد افغانی

۱۰۳- صدرالدین عینی دانشمند و محقق جوانمرد تاجیکی

۱۰٤- صدیق کوهستانی کتابدار جوانمرد افغانی.

۱۰۵- صوفی عشقری از مشایخ کبار جوانمرد افغانی.

۱۰۶- صوفی غنی نسواری از مشایخ کبار جوانمرد افغانی.

۱۰۷- طالب جلال شه حوان کندهاری افغانی.

۱۰۸- عارف چاه آبی شاعر ومحقق جوانمرد افغانی.

۱۰۹- عباس اقبال آشتیانی دانشمند ومحقق جوانمرد ایرانی.

۱۱۰- عبدالاحد مظلوم شه حوان، شاعر ومحقق کندهاری افغانی.

۱۱۱- عبدالباقی گولپیناری دانشمند ترکی یکی از مشایخ جوانمردان.

۱۱۲- عبدالحسین زرینکوب دانشمند و محقق جوانمرد ایرانی.

۱۱۳- عبدالحی حبیبی مورخ، دانشمند و جوانمرد افغانی.

۱۱٤- عبدالحمید کتابدار، میناتوریست جوانمرد افغانی.

۱۱۵- عبدالحمید مبارز دانشمند ومحقق و سیاستمدار جوانمرد افغانی.

۱۱٦- عبدالرحمن جامی شاعر و صوفی بزرگ از مشایخ کبار جوانمردان.

۱۱۷- عبدالرزاق کاشانی دانشمند و صاحب فتوت نامه از مشایخ کبار جوانمردان.

۱۱۸- عبدالرسول مهجور کتابدار جوانمرد افغانی.

۱۱۹- عبدالروف بینوا شاعر ومحقق جوانمرد افغانی.

۱۲۰- عبدالشکور حکم دانشمند و محقق جوانمرد افغانی.

۱۲۱- عبدالعلی مستغنی شاعر جوانمرد افغانی.

۱۲۲- عبدالغفور برشنا رسام و محقق جوانمرد افغانی.

۱۲۳- عبدالقادر هاشمی بزاز کاتب الفتیان بغداد.

۱۲٤- عبدالکریم صاحب زاده از مشایخ جوانمردان.

۱۲۵- عبدالمالک مجاهد جوانمرد کوپشتی نورستانی افغانی.

۱۲٦- عثمان اوف، دانشمند ومحقق جوانمرد آسیای میانه.

۱۲۷- عزیز الفت دانشمند و محقق و سیاستمدار جوانمرد افغانی.

۱۲۸- عزیز الرحمن الفت دانشمند ومحقق و سیاستمدار افغانی.

۱۲۹- عزیز الرحمن نیازی شاعر و محقق و دانشمنند و باز ساز مکتب عیاری و جوانمردی معاصر افغانستان(عزیز عیار، طالب کابلی، مهاجر لالا)

۱۳۰- عطار نیشاپوری عارف و شاعر و یکی از مشاهیر بزرگ مکتب جوانمردی.

۱۳۱- علامه فیضانی شهید از مشایخ کبار جوانمردان افغانی.

۱۳۲- علی اکبر وکیل پاندو، از مشایخ جوانمردان پشه یی افغانی.

۱۳۳- علی سامی دانشمند ومحقق جوانمرد

۱۳٤- عماد الدین ابی طالب بن وهبه الله بخار بغدادی شافعی قاضی القضاۀ دولت عباسی یکی از مشایخ بزرگ جوانمردان.

۱۳۵- عمر زاده محقق جوانمرد افغانی

۱۳٦- عنصری بلخی شاعر جوانمرد افغانی

۱۳۷- غازی خیر الدین نورستانی از مشایخ جوانمرد افغانی (معروف به خیروک به به)

۱۳۸- غفور (داکتر) نورستانی طبیب جوانمرد افغانی

۱۳۹- غلام حسین یوسفی دانشمند و محقق ایرانی.

۱٤۰- غلام حضرت کوشان دانشمند و محقق جوانمرد افغانی.

۱٤۱- غلام حیدر یقین شاعر ومحقق جوانمرد افغانی.

۱٤۲- غلام فاروق نیلاب رحیمی پنجشیری دانشمند و محقق جوانمرد افغانی.

۱٤۳- غوث الدین بابانی (شهید) داعی جوانمرد افغانی.

۱٤٤- غیاث الدین جلال الدین رامپوری دامشند و محقق جوانمرد هندی.

۱٤٥- فاروق علی دانشمند و محقق جوانمرد .

۱٤٦- فتی العسکر ابوعبدالله محمد بن منظور زیاد غسانی از جوانمردان نظامی.

۱٤۷- فخر الدین ابوطالب احمد دامغانی ازمشایخ جوانمردان.

۱٤۸- فخر الدین گرگانی شاعر جوانمرد ایرانی.

۱٤۹- فرخی سیستانی شاعر جوانمرد افغانی.

۱٥۰- فکری سلجوقی مورخ، خطاط میناتوریست وشاعر ومحقق جوانمرد افغانی.

۱٥۱- قادر وا دانشمند ومحقق جوانمرد آسیای میانه.

۱٥۲- قاضی ابن قلم شاه در قونیه از قاضیان جوانمرد.

۱٥۳- قاضی برهان الدین ابواسیر بن موهوب قاضی جوانمردان.

۱٥٤- قاسم غنی دانشمند ومحقق جوانمرد ایرانی.

۱٥٥- قربان واسع تاجیکی دانشمند ومحقق جوانمرد.

۱۵۶- کامل مصطفی شیبی از مشایخ جوانمردان.

۱۵۷- کلو اسفندیار از کاکه های ایران.

۱۵۸- کوکائین دانشمند ومحقق جوانمرد روسی.

۱۵۹- گهیخ شهید محقق و دانشمند جوانمرد افغانی.

۱۶۰- لالا جان صافی (لغمانی) داعی جوانمرد افغانی.

۱۶۱- مالک (داکتر) لغمانی شاعر و طبیب جوانمرد افغانی.

۱۶۲- مامور ایشان نورستانی از مشایخ کبار جوانمردان افغانی.

۱۶۳- محجوبه هروی، شاعره جوانمرد افغانی.

۱۶۴- محمد ابراهیم پاریزی باستانی دانشمند ومحقق ایرانی.

۱۶۵- محمداقبال لاهوری، فیلسوف ازاده و شاعر جوانمرد پاکستانی.

۱۶۶- محمد بن وصیف سکزی شاعر جوانمرد افغانی.

۱۶۷- محمدپادشاه متخلص به شاد دانشمند و محقق جوانمرد هندی.

۱۶۸- محمد تقی دانش پژوه دانشمند ومحقق جوانمرد ایرانی.

۱۶۹- محمد جعفر محجوب (داکتر) دانشمند ومحقق جوانمرد ایرانی.

۱۷۰- محمد جواد مشکور (داکتر) دانشمند ومحقق جوانمرد ایرانی.

۱۷۱- محمد پروین گنابادی دانشمند ومحقق جوانمرد ایرانی.

۱۷۲- محمد حسن بن خلف تبریزی دانشمند جوانمرد ایرانی.

۱۷۳- محمدحیدر الینایی محقق جوانمرد افغانی.

۱۷۴- محمد الخضری دانشمند ومحقق جوانمرد.

۱۷۵- محمد خوانساری دانشمند ومحقق جوانمرد ایرانی.

CamScanner

۱۷۶- محمد خواجه ایف دانشمند و محقق جوانمرد.

۱۷۷- محمد رجب کتابدار داعی جوانمرد افغانی.

۱۷۸- محمد ریاض خان دانشمند و محقق جوانمرد پاکستانی.

۱۷۹- محمد سرور کتابدار داعی جوانمرد افغانی.

۱۸۰- محمد صدیق فرهنگ دانشمند و محقق جوانمرد افغانی.

۱۸۱- محمدعلم غواص دانشمند ومحقق جوانمرد افغانی.

۱۸۲- محمد علم مله بار (شهید) محقق ودانشمند جوانمرد نورستانی افغانی.

۱۸۳- محمد فاروق تمکین مهاجر جوانمرد افغانی.

۱۸٤- محمد گل نورستانی مجاهد جوانمرد افغانی.

۱۸۵- محمد محفوظ گلدره یی کتابدار جوانمرد افغانی.

۱۸٦- محمد مسعود از پیشوایان جوانمرد خراسانی.

۱۸۷- محمد معین (داکتر) دانشمند و محقق جوانمرد ایران.

۱۸۸- محمد یوسف بخشی پنجشیری دانشمند ومحقق جوانمرد افغانی.

۱۸۹- مرتضی صراف ودانشمند ومحقق جوانمرد افغانی.

۱۹۰- محمد نبی صافی (داکتر) طبیب جوانمرد افغانی.

۱۹۱- منتخب السادات یغمایی، شاعر جوانمرد ایرانی.

۱۹۲- مولینا شهید حبیب الرحمن دانشمند و مجاهد جوانمرد افغانی.

۱۹۳- مولینا جلال الدین رومی بلخی صاحب مثنوی معنوی شاعر جوانمرد افغانی.

۱۹٤- مولینا حسین واعظ کاشفی سبزواری مولف فتوت نامه سلطانی دانشمند و محقق جوانمرد خراسانی افغانی.

۱۹۵- مولینا جان محمد نورستانی دانشمندافغانی.

۱۹٦- مولینا خال محمد خسته شاعر ومحقق و خطاط جوانمرد افغانی.

۱۹۷- مولینا قربت شاعر و یکی از مشایخ کبار جوانمرد افغانی.

۱۹۸- مولینا میر علم نورستانی عالم جوانمرد افغانی.

۱۹۹- مهر داد بهار دانشمند ومحقق جوانمردایرانی.

۲۰۰- میر غلام محمد غبار دانشمند و محقق جوانمرد افغانی

۲۰۱- میرزا اصیل الدین نورستانی از مشایخ جوانمردان افغانی

۲۰۲- میرزا تازه گل نورستانی از مشایخ جوانمردان افغانی.

۲۰۳- الحاج میرزا عبدالمجید نورستانی از مشایخ کبار جوانمردان افغانی.

۲۰٤- ناصر سیورسی از مشایخ کابر جوانمردان ترک.

۲۰۵- ناصر نجمی دانشمند و محقق جوانمرد ایرانی.

۲۰٦- نجم الدین زرکوب تبریزی صاحب فتوت نامه از مشایخ کبار جوانمردان.

۲۰۷- نجیب الله رحیق (شهید) دانشمند ومحقق جوانمرد افغانی

۲۰۸- نصرتیار، (انجنیر) محقق و دانشمند ومجاهد شهید جوانمرد افغانی.

۲۰۹- نصیر الدین ناصر بن مهدی علوی (وزیر) از مشایخ جوانمردان.

۲۱۰- نظامی گنجوی شاعر جوانمرد ایرانی.

۲۱۱- نظر محمد خان از میوند شه حوان کندهاری افغانی.

۲۱۲- نیازی غلام محمد دانشمند سیاستمدار جوانمرد افغانی.

۲۱۳- نیازی عبدالرحیم، داعی جوانمرد افغانی.

۲۱٤- هانری کربن دانشمند و محقق جوانمرد غربی.

۲۱۵- یانشو یکی از پیشوایان جوانمردان سرزمین چین.

۲۱٦- یوسف آیینه دانشمند ومحقق و شاعر و کاکه افغانی.

۲۱۷- یوسف سلموف دانشمند و محقق جوانمرد روسی.

۲۱۸- یوسف غلام رضا دانشمند و محقق جوانمرد ایرانی.

۲۱۹- یوسف القاب داماد شیخ عبدالجبار از مشایخ جوانمردان بغداد.

و بسا خواهران و جوانمرد زنان افغانی که ذکر نام آنها بدون اجازه ایشان لازم ندانستم. همچنان از بسیار پژوهشگران و اکابر جوانمردان که لست اسمای ایشان را نداشتم در مجموعه ذکر نشده اند، معذرت میخواهم، جوانمرد جوانمرد است در هرجا که باشد.

مشدود

«کسی است که چیزی بدو داده باشندتا در میان بندد تا او را بیازمایند.»

(ص-۳۷- فتوت نامه عبدالرزاق کاشانی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

مشدی

« این اصطلاح به داش ها، لوطی های زورخانه و همچنین به اشخاص مؤقر و شیک پوش نیز اطلاق شده است.

این اصطلاح پیش از دوره صفویه و اوایل این سلسله مانده است. چون در آن زمانها مشهد بیش از هر شهر دیگر محل فعل و انفعال لوطی ها و داش های زورخانه بوده ازینرو درهمه جای کشور امثال آنانرا مشدی خطاب می کردند.این اصطلاح هنوز هم میان زور خانه دو ها و مردم کوچه و بازار ایران رواج دارد.»

(ص-۳۰۶- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

مصابیح

«مراد از جوانمردانی می باشند که پیوسته مردم را بسوی حق و معرفت می خوانند ودر پی آنند دور شده گان را باز گردانند، انبیاء واولیاء و انسانهای نیکو کار و مصلح از همین قبلیه اند، که جهان را با نور خود روشن می کنند، و از جهت دیگر با شیاطین مبارزه می کنند و آنها را از سر راه انسانیت بر می دارند، چنانکه موسی (ع) طاغوت اناالحق گوی (فرعون) را با چوب چوپانی چنان سرکوب کرد که سرمشق تاریخ شد.»

(ص-۱۵۲- ترجمه تفسیر فی ظلال القرآن جلد دوم، تألیف سید قطب (رح))

مصاحبت اخوان

«یکی دیگر ازخصایص فتیان رغبت به مصاحبت اخوان و ترک حظوظ خود از برای حقوق ایشان»

(ص-۲۵- مقاله قاسم غنی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

مصالحه

«فتیان و جوانمردان چو محکمه های مملکتی رابرسمیت نمی شناختند و خود دارای تشکیلات عدلیه (مصالحه) بودند و بدانجا رجوع می کردند.»

(ص-۱۳۷- مقاله فرانتس تیشنر به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

مضراب شاه

«یکی از پهلوانان افسانوی کابل بوده و هم یکی از برجهای بالاحصار کابل را بنام(مضراب شاه) مسمی ساخته اند.»

(ص-٦- عیاری از خراسان نوشته استاد خلیل الله خلیلی)

مطلوب

«عضو سابقه دار فتوت را مطلوب می گفتند.»

مطوعه

«جماعی از فتیان بودند که در قرن پنجم هجری درحوالی عراق ودیگر جا ها با گروه دیگر فتیان که آنها را (غازی) و (مجاهد) میگفتند. برای نشر دین مبین اسلام می جنگیدند.»

(مقالات اقبال آشتیانی)

«کار گذاران خلیفه در سیستان ناگزیز می شوند که گذشته از سپاهیان منظمی که دارند بگرفتن دسته های داوطلب بپردازند و از بومیان گروهی بنام (المطوعه) پدید آورند تا بتوانند جلو خودسری ها و آشوبهای خوارج را بگیرند.»

(زنده گانی یعقوب لیث از حسین یزدانیان)

«حکام عرب که از جنگهای مردم به ستوه آمده بودند، بنام دفاع مسلمین از کفار و خوارج اردوی داوطلبی بنام (المطوعه) از مردمان مختلفی تشکیل کردند وعدهٔ از افراد بیکار و نادار و ماجرا جو قوت خود را فروخته و شامل این اردو گریدند.

در عهد امارت طاهر بن عبدالله (المطوعه) به قیادت صالح بن نصر بستی برخاست و با عیاران ساخت و با پشتیبانی دهقانان در سال (۸٤٥م) احمد حاکم طاهر را قهراً از بست براند و در سال (۸۳٥م) او پدر احمد (ابراهیم) که والی عمومی طاهری در سیستان بود، از شهر زرنج مغلوب و فراری ساخت. ابراهیم از دست این دو دشمن عیاران والمطوعه به دشمن سوم خود(خوارج) پناه برد

و به کمک عمار خارجی رئیس خوارج حمله متقابل در زرنج نمود ولی به سختی منهزم گردید، زیرا در اردوی پنجهزار نفری صالح مطوعه عدهٔ از عیاران سیستان به رهبری پهلوانی بنام یعقوب لیث نیز شامل بودند.»

(ص-۸۵- افغانستان در مسیر تاریخ، تألیف میر غلام محمد غبار)

مطیع و عاصی

«یکی دیگر از خصایص فتیان اینست که بر مطیع و عاصی شفقت یکسان برند تا آنها را نیز مطیع و فرمانبردار خدایتعالی فرمایند.»

(ص-۲۶- مقاله قاسم غنی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

مظاهر جوانمردی

«به گفته شمس الدین عاملی فتوت برای نخستین بار در شخص حضرت ابراهیم (ع) ظاهر شده است. از اینرو او را ابوالفتیان (پدر جوانمردان) نامیده اند.

ماجرای زنده گیش ازینقرار است که پیوند خود را با قبیله اش برید و مهاجرت را به میل اختیار کرد. بتهارا شکست و نسبت به دیگران آماده هرگونه ایثاری گردید. و سنت ضیافت و رسم جمعیت در عالم صورت، او نهاد، پس از ابراهیم (ع) یوسف (ع) به سبب رفتاری که با برادرانش داشت (افتی الفتیان) بود و بعد از او دیگر پیامبران و اولیا و نیکان و صدیقان بودند، چنانکه حضرت محمد(ص)، حضرت علی (ک) را قطب ومدار فتوت خواند و به او گفت: تو فرزند وبرادر یک جوانمرد هستی و او پرسید پدرم و برادرم کیست؟ حضرت

رسالت مآب پاسخ داد: پدرت ابراهیم (ع) و برادرت منم. فتوت من از ابراهیم (ع) به من رسیده است و فتوت تو از من بتو رسیده است. و بروایتی آمده است که جبرییل (ع) به حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته است: که جوانمردی جز علی و شمشیر غیر از ذوالفقار نیست.»

(ص-۱۳۲- فتوت نامه شمس الدین آملی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

معاملات مردمی

«یکی دیگر از خصایص عالی فتیان (جوانمردان) معامله با مردم چنانکه خواهند مردم به ایشان معامله کنند.»

(ص-۱۲۵- مقاله قاسم غنی به نقل از همان کتاب)

معراج مردان

سر کشته بردار می زد نفس

که معراج مردان همین است و بس

●●●

یا ما سر خصم بکوبیم به سنگ

یا او سر ما بدار سازد اونگ

القصه در این زمانه پر نیرنگ

یک مرده به نام به که صد زنده به ننگ

معرفت

«به اصل جوانمردی و عرفان آگاهی داشتن و با هر کس مطابق شخصیت اش رفتار کردن و با مردم به زبان و اخلاق خوش مدارا نمودن است.»

(ص-۳۰٦- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

معرکه

« و بدانکه معرکه در اصل لغت حرب گاه را گویند اما در اصطلاح موضعی را گویند که شخص آنجا باز ایستد و گروهی مردم آنجا بروی جمع شوند و هنری که داشته باشند به ظهور رسانند و این موضع را معرکه گویند برای آنکه چنانچه درمعرکه حرب هرمردی که هنر داشته باشد بروز می نماید و اظهار آن میکند، اینجا نیز معرکه گیر هنر خود را ظاهر میکند، چنانچه درحرب گاه بعضی به هنر نمودن مشغول اند، و بعضی به تفرج، اینجا نیز یکی هنر می نماید و گروهی تفرج.»

(ص-۲۵- فتوت نامه سلطانی)

معنی یگانگی واتحاد انسانی و جوانمردانه

«نوذر در میان میدان ایستااد و به صدای بلند گفت: (ما مسلمان آفریده شدهایم که با هم بردار باشیم، یار باشیم، یکی باشیم، هرگونه اختلافی را درزنده گی از میان خود برداریم، چنانکه لا اقل از نظر حقوق انسانی و احترام به حیثیت

انسانی برابر باشیم، جوانمرد ودلیر و نیرومند باشیم تا قدرت دفاع از حقوق وعدالت داشته باشیم، هر بدی را به خود نمی پسندیم بر دیگران روا نداریم و هر خوبی را که برای خود می خواهیم برای دیگر نیز بخواهیم، تنها معنی یگانگی واتحاد انسانی و جوانمردانه همین است که اگر چنین نباشد ما مسلمان نیستیم و پرستنده خدای یگانه نمی باشیم.»

(۱- ص-۲۹۸- عیاران با ویژه گی های پهلوانی از تاریخ قومی و اجتماعی ایران)

مفرد

«بعضی اصطلاحات فتوت نیز، خواه انها که پیش از جوانمردان نیز بوده و به توسط آنها اقتباس شده وخواه آنها که ایشان خود آنها را ساخته اند در میان بعضی طبقات و پیروان بعضی فرقه های تصوف باقی مانده است مانند (مفرد) به کسر را بر وزن مصلح که از قدیم درمیان جوانمردان وعیاران وجود داشته و در سیر الملوک یا (سیاست نامه) خواجه نظام الملک و تاریخ جهانگشای جوینی وبدایع الوقایع زین الدین محمود واصفی شاگرد مولانا حسین کاشفی سبزواری نیز آمده و در عصر ما نام یکی از مراتب (مرتبهٔ ما قبل آخر) افراد سلسله عجم از سلسله های عوامانه تصوف است.»

(ص-۱۰٤- مقدمه فتوت نامه سلطانی)

مقام فتوت

«جوانمردان در راه اعتلا به مقان انسانی باید خود را به همین راضی کنند که به یاران خود فقط از نظر مادی کمک برسانند، زیرا هیچ انسانی نیست که ازفضایل فتوت بی نیاز باشد، چرا که محروم ماندن از آن فضایل یعنی مستغرق شدن در جهل ونا آگاهی که رستگاری انسانرا به خطر می افگند، پس جوانمرد باید تمنا و تقاضای هرکس را که از او چیزی میخواهد، برآورده کند، اما همچنان پیش از این گفتیم هدف نهایی فتوت عبارت است از ولایت به عنوان آخرین درجه و مرحله کمال و نظیر آنچه در قرآنکریم درخصوص اصحاب کهف می گوید: (آنها جوانمردانی بودند که در وفاداری به الله پایدار بودند.»

(فتوت نامه عبدالرزاق کاشانی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

مقاومت پایلوچان (ټینګوالي)

«د پایلوچانو خویونو څخه یو هم په ځان ټینګوالي دي اول خود پایلوچان پخپله په ځان ټینګ وي او یا خود دهغه چا سره چي ملګرتیا کوي هغه هم باید په ځان ټینګ او ازمایل شوي وي.

وایي چه د بنګ حبیب الله پر ملا اندیوالانو چرس ورپاخه کړي وه، لاکنه دي د ځایه هم نه وښوریدي ځکه ورته د (بنګ حبیب الله) لقب ورکړي وو او د هر چا سره چه ملګرتیا کوله اول به یي ټینګوالي اعتماد حاصلوي، پایلوچان د سختي او مشکلاتو په وخت ډیر زغم او صبر خاوندان وي.

ما د کندهار په جیل خانه کي څو تنه پایلوچان ولیدل چي د محبس مدیر او عسکرو هر څومره چي ووهل حتي خپل نوم نه ښودل دا خو پریږده چي نور راز ورځني پیدا کړي، او لوي عیب او پیغور به پایلوچانو کي اقرار کول دي. چا چي د وهلو په ذریعه اقرار کړي وي هغه ته پایلوچان (مات) وایي. پس له هغې نه ورسره ملګرتیا نه کوي او نه هم ورته چندان اعتبار ورکوي»

(ص - ۷- مقاله برادر ښه څوان عبدالاحد مظلوم کندهاري)

مقنع

«کسیکه سرو صورت خود را پوشانیده، مردی با کلاه خود و زره سرو گردن خود را پوشانیده باشد.»

(فرهنگ عمید)

«در آغاز های همین عصر یعنی عصر هشت، مادر سرزمین پاردریا دوام دهنده کار ابومسلم یعنی (مقنع) را می بینیم که او نیز برای پیشبرد باور سیاسی خود خود را به جامه جوانمردان زده به شماری از جوانمردان شهر های چون کیش و نخشب، مرو و بخارا و سمرقند، سغد کلان و دیگر جاها دست توسل دراز نموده به عصیان بر می خیزد. پیروان مقنع را در تاریخ بنام (سفید جامگان) یاد می کنند.

شخصی که حاکم نام داشت و بخارایی بود، از جانب مقنع مامور بود تا سفید جامگان بخارا را اداره کند، این مرد سه سرهنگ داشت، بنام های (حشری، یاغی و کوردک) که همه ایشان مردان مبارز، عیار و طرار بودند.

حرکت مقنع، حرکت طبقه های مردم زحمت کش و بیش از همه دهقانان در مقابل استبداد و جبر فزاینده خان خانی وملکی بود. بروی همین پدیده، این عصیان را در تاریخ خلق های آسیای میانه اهمیت بزرگی دارد.

با وجود شکست خوردن مقنع وامثال آنها شعور طبقه های زحمتکش را افزود و در قشر های وسیعی مردم حس خشم ونفرت در برابر ستمگری بیدار نمود. از این نگاه جان آزاد منشی را در آنها پرورش داد.همین بود که ظلم و استثمار فزاینده اربابان و ملکان را اندکی فرو نشاند.

فایده عصیان مقنع همین بود که تخم امیدآزادی خواهی ملی را در کشت زار دل همهٔ مردم خراسان و پار دریا کاشت.

چنین قیام های پی درپی و بر آمد های آزادی خواهانه توده مردم میان آنها پیروان جریان جوانمردی همچو یک محک پایدار و پیش برنده افکار سیاسی واجتماعی نیز یاری رسان بودند. مقنع خود دارای هر عقیدهٔ که بود اما پیروان جنبش همه مسلمان و مردم زجر دیده وستم دیده بودند که بخاطر رهایی از زیر ستم به مبارزه برخواسته بودند.»

(ص-۳۲- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

«در سال (۱۵۸هـ) هشام بن حکم معروف به المقنع (نقاب پوش) خود را جانشین ابومسلم معرفی کرد و نقاب طلایی در روی خود می گذاشت و بسیاری از مردم سفید پوش خراسان با وی همراه شدند و سه سال با عباسی ها در زد و خورد بود و در آخر معلوم شد که آن کذاب بدروغ خود را جانشین ابومسلم

خراسانی معرفی کرده، بلکه مقصد کفر و بدعت داشت، از آن سبب مردم از وی روی گردانیدند و در زمان المهدی خلیفه عباسی خود کشی کرد.»

(از نوشته های محمدعثمان صدیقی)

مکتب فتوت

«مراد از آن مدرسه فتوت یا جوانمردانی و یا مسلک جوانمردی میباشد.»

مکمل

«پوشانیدن زیر جامه و دادن سلاح به جوانمرد عبارت از کامل کردن عمل است و کسیکه این کار را به انجام می رساند (مکمل) نامیده میشود.»

(فتوت نامه شمس الدین آملی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

ملامتیه

«طرز فکر و عقیدهٔ عده یی از متصوفین که حقیقتاً حسن اخلاق را به کمال رسانیده و با رفتار شان باعث ملامت و بدگویی دیگران میشدند.

اسلیمی قدیم ترین مؤلف در باره فتوت، اثری هم در باره ملامتیه تألیف کرده که در آن فتوت را از دریچه ملامتیه چنین تعریف می کنند: (لایق و سزاوار نام فتی شخصی است که تمام فضایل و خصایص انبیا و اولیا را درخود دارد و با تمام اینها خود را حقیر و کوچک می شمارد و تمام اینها را به هیچ میگیرد و هرگز اندیشه بخود راه نمی دهد که بجایی رسیده است، بلکه بیشتر به

اشتباهات و نقص اعمال خود پی برده و در همه حال دیگران را ازخود بهتر و بر تر می داند. درحقیقت هم، یعنی به عقیده خود متصوفین بالاترین درجه فتوت ملامتیه است و ملامتیه هم فتی حقیقی می باشد.»

(ص-۱۳٤- مقاله فرانتس به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

ملجم نامرد قاتل شاه مردان

«روایت است که : حضرت علی(ک) در خواب دید که ملجم او را شهید می کند و سر جوانمردان امیر المؤمنین روزی به عبدالرحمن بن ملجم را گفت: تو قاتل من باشی. و وی گفت: یا امیر المؤمنین مرا بکش تا ازمن این فعل سر نزند. حضرت علی (ک) در پاسخ فرمود: طریق ما آنست که بعد از گناه عفو کنیم، نه پیش از گناه عقوبت و فرمود جوانمرد کسی است که در وی شش خصلت باشد:

۱- تواضع در دولت

۲- صبر در محنت

۳- سخاوت بی منت

٤- عفو در قدرت

٥- نصیحت درخلوت.

٦- وفا به عهد.

(ص-۷۰- فتوت نامه درویش علی یوسف کرکهری به نقل از همان کتاب)

با شهادت شاه مردان نهضت جوانمردی را هنوز هم پیروانش انکشاف می دهند و با وصف ناجوانمردانگی های ملجم های دوران پرچم جریان جوانمردی در هر زمان ومکان شیران خدا و حیدر های کرار بر افراشته نگهداشته اند. مبارزه

میان مردان و نامردان تا روز رستاخیز ادامه دارد. مرد آنست که در کشاکش دهر صبر و مقاومت داشته و بخاطر منافع مادی مگس هر دوغ نشده در راه ایفای عهد خود جانانه و مردانه جان سپرده وتسلیم زورگویان و قدرت طلبان خودخواه و مردم آزار نخواهند شد.»

ممانعت قتل سفیر

جوانمردان سفیر، نامه بر را با وجود رویه درشت و نامناسب آن به قتل نمی رسانند و به امن وامان واپس رخصت مینمایند.

منابع فتوت

در منابع زیر می توان فتوت را جستجو کرد:

۱- آثار تصوف

۲- کتابهای اخلاقی و تاریخی

۳- فلکلور

٤- فتوتنامه ها

(از رساله سوال وجواب در مورد مکتب فتوت، نوشته عزیز عیار)

مناجات جوانمردی

«بار خدایا! آبروی مرا بتوانگر نگهدار، و ارزش مرا به تنگدستی از بین مبر که ناچار شوم از روزی خوران تو روزی خواهم، و از آفریده گان بد کارت مهربانی

جویم، و به ستایش آنکس که به من ببخشاید، گرفتار آیم، و به بدگویی آنکس که به من کمک نکند ناچار شوم و تو از فراز همه اختیار داری که ببخشایی یا نه بخشایی و توبه هر کاری توانایی»

(داکتر علی شریعتی شهید)

مناظره عیاران

«روز در قهستان دسته یی ازعیاران نشسته بودند، مردی از در درآمد و گفت: من فرستاده عیاران مرو هستم، آنان به شما سلام فرستاده چنین گفته اند، فرستاده از شما پرسشی خواهد کرد. اگر بدان پاسخ ندادید هر آیینه مهتری ما را گرد گذارید، عیاران قهستان گفتند، پرسش خود را در میان گذار، فرستاده گفت:

۱- جوانمردی چیست؟

۲- و ناجوانمردی چیست؟

۳- فرق میان ناجوانمردی و جوانمردی کدام است؟

٤- اگر عیاری در جایی نشسته باشد ومردی از برابر او بگذرد، پس دیگری با شمشیر آخته از پی او آید و قصد کشتناو را داشته باشد و از این عیار ره نشین نشانی گذرنده را پرسد، عیار چه پاسخ دهد؟ اگر بگوید غمز کرده باشد و اگر نگوید دروغ گفته باشد و این هر دو از عیار پیشگی نیست.

عیاران قهستان چون این سخن را شنیدند مدتی به یکدیگر نگریستند. ناگاه یکی از عیاران از میان آنان برخواست و گفت: من پاسخ می دهم، همه گفتند بگوی گفت: جوانمردی آنست که هرچه بگویی بکنی و فرق میان جوانمردی و ناجوانمردی (صبر) است، و آن عیار ره نشین باید از آنجا که نشسته است یکقدم

فراتر نشیند و بگوید که تا من اینجا نشسته ام کسی نگذشت تا راست گفته باشد. در اثر این پاسخ عیاران مرو گردن بفرمان عیاران قهستان نهادند.»

(زنده گی یعقوب لیث از حسین یزدانیان)

مناقبیان

«مبلغان و قصه گویان شعیه را بنام مناقبیان گویند، کار مناقبیان آن بود که مدایح ایمه و اهل بیت و همچنین داستانها و مغازی آنانرا برای مردم که گردشان حلقه می زدند و به سخنان ایشان گوش فرا می دادند بیان میکردند.»

(ص-۲۱- مقدمه دارابنامه طرطوسی جلد اول)

منشور شاطر دوانی

«پس از تجدید فتوت، ناصر منشور تازهٔ برای سران احزاب جوانمردان صادر کرد. و این منشور انشاء مکین الدین ابوالحسن محمد بن محمدمقدادی قمی کاتب دیوان انشاء بود. در این منشور احکام فتوت عام و آداب و حدود آن تعیین شده است.

متن این منشور را داکتر مصطفی جواد در مقدمه خود به کتاب الفتوهٔ ابن معمار (ص٦٤ به بعد) از روی نسخه خطی المناقب العباسیه و المفاخر المستنصریه از علی بن ابوالفرج بصری، نسخه محفوظ در کتابخانه ملی پاریس نقل کرده است.

به هر یک از روسای احزاب فتوت، یک یک نسخه از این منشور داده شد که در آن شهادت سی تن از عدول بغداد نیز ثبت شده بود و از هر یک ایشان در

زیر منشور تعهد گرفته شده بود که مضمون منشور را که عمل بدان از نظر شرع و از نظر فتوت واجب است اجرا کنند واگر آنرا اجرا نکردند یا کاری خلاف آنچه در این منشور تعیین شده است، اتفاق افتاد جبران آن بر عهدهٔ ایشان باشد و آنان در آن کار مسؤول ومستحق مجازاتی باشند که صاحب حزب در باره ایشان تعیین می کنند.»

(۱- مقدمه فتوت نامه سلطانی)

(۲- مقدمه داکتر مصطفی جواد بر کتاب الفتوت ابن المعمار-ص ٦٤-)

(۳- کتاب المناقب العباسیه و المفاخر المستنصریه از علی بن ابوالفرج بصری، نسخه خطی. در کتابخانه پاریس)

(٤- تاریخ بغداد

(٥- کتاب الحوادث الجامعه

(٦- تاریخ طبری)

مواسات

« و آن بذل مال است در معاونت یاران و دوستان خود و شرکت دادن ایشان در هر آنچه به جوانمردتعلق دارد. و این یکی از مراتب سخاوت محسوب می شود.

(فتوت نامه عبدالرزاق کاشانی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

موحد

«موحد به معنی واقعی وعمیق کلمه دارای شخصیت متزلزل نیست، زیرا ناچار نیست با هزاران عوامل ترس وخطری که از همه سو او را احاطه کرده است، با آنها کنار آید یا خود را پنهان کند و به گونه یی دیگر نشان دهد، به تظاهر و تملق و کرنش و تسلیم دست زند. و یا به هرکس متوسل شود و یا به رنگ محیط و زمان خود یا ارباب خود یا حاکم زورمند مهیب عصر خود در آید.

موحد به هیچگونه بیماری های اجتماعی تن در نداده و به اتکای خداوند یگانه خویش در صراط مستقیم توحید پا برجا و به آثارشرک به مبارزه آشتی ناپذیر خویش ادامه میدهد. یک موحد یک انسان آزاد و مستقل ودلیر و جوانمرد است. یار مظلوم بوده و برای نجات همهٔ خلق با مشرکین ناجوانمرد در صحنه زنده گانی به پیکار دایم برخواسته و علم مبارک توحید را بر افراشته نگاته داشته و بخاطر اشاعه توحید و سنت با علما و نوجوانان ومحصلین جوانمرد مددگار و یاور بود. موحد آنچه گوید همان کند و هیچ گاهی وهیچ قوتی وی را نمی تواند گمراه کند، و با اهل مبتدعه سازش ناپذیر است، و اگر جاه و جلال و یا زر و زور او را به پیروی اهل مبتدعه وا میدارد او در واقع موحد نبوده بلکه یک کذابی که درجامه موحد سر زده بود، بوده است.

موضوع علم فتوت

«باید دانست که موضوع علم فتوت نفس انسان باشد، از آن جهت که مباشر و مرتکب افعال جمیله و صفات حمیده گردد، و تارک ورادع اعمال قبیحه

واخلاق رزیله شود به ارادت، یعنی تخلیه و تزکیه و تصفیه را شعار و دثار خود سازد، تا رستگاری یابد و به نجات ابدی برسد، چنانکه خداوند کریم فرموده است: (قد افلح من زکها و قد خاب من دساها) ترجمه: هر ایینه رستگار شد هر که پاک ساخت نفس را و هر آیینه زیان کار شد هرکه به اسفل سافلین برد آنرا.) سوره شمس آیه ۹-۱۰)

(ص-۸- فتوت نامه سلطانی)

مولانا جلال الدین بلخی رومی

«مفسر بزرگ فلسفه اسلام وتصوف مولینا جلال الدین رومی بلخی در (۳۰ سپتمبر ۱۲۰۷م) در شهر بلخ خراسان (افغانستان) به دنیا آمد و در (۱۷ دسمبر ۱۲۷۳م) در شهر قونیه آسیای کوچک جهان فانی را پدرود گفت. از آثار معروف او مثنوی معنوی مولوی است که همه آن تفسیر آیات قرآن و مباحث جوانمردی را در بر دارد.»

(البوم سوبری لوگ چاپ لاهور)

هر زمان فکری چون مهمان عزیز

آید اندرسینه چون جان عزیز

فکر را ای جان بجای شخص دان

زانکه شخص از فکر دارد قدر هان

(مولوی رومی)

مولینا حسین واعظ کاشفی سبزواری

«مولینا حسین واعظ کاشفی یکی از دوستان و مصاحبان بسیار نزدیک مولینا عبدالرحمن جامی وعلی شیر نوایی بود. او در تفسیر خود بنامهای (مواهب علیه) یا تفسیر حسینی و جواهر تفسیر که آنرا (تفسیر ظهراوین) نیز می گویند بخاطر دوستی به نام علی شیر نوایی تألیف کرده است.

و امیر علی شیرنوایی نیز این دوستی را در برابر مولانا ابراز داشته چنانچه در تذکرهخود بنام (مجالس النفایس) آورده است:(مولینا حسین به واعظ کاشفی تخلص می کند و یکی از علمای حنفی مذهب از ولایت سبزوار است. مدتی بیست سال است که در شهر هرات ساکن است و کم فنی باشد که او در آن دخل نباشد. در انشاء نجوم که حق اوست وقوف تمام دارد و مصنفانش یکی جواهر التفسیر است که به صد جز نزدیک است...

مولانا زیاده از چهل اثر دارد و از جمله فتوت نامه سلطانی تمام پهلوی های فعالیت های نظری کارکردگی جوانمردان را در بر می گیرد.» کتابهای مولینا واعظ کاشفی همه از شهرت نسبی برخوردار بوده که انوار سهیلی کاشفی تحریر و تهذیبی است که از (کلیله ودمنه) بهرامشاهی کرده و این کتاب بزبان ترکی و فرانسوی ترجمه و بعضی قصه های آن در شعر (لافونتن) فرانسوی راه یافته و در جهان باعث شهرت کلیه و دمنه و انوار سهیلی می گردد، اما نسبت به خود کلیله ودمنه انوار سهیلی شهرت بیشتر پیدا کرده جاویدان می گردد. مولینا حسین در زمان شاه حسین صفوی نیز می زیسته و کتاب روضة الشهدا در باب مقاتل شهدای کربلا تألیف کرده است که باعث شهرت و محبوبیت وی درمیان اهل

تشیع می شود و از سوی دیگر در سبزوار اهل تشیع نیز بکثرت زنده گی می کردند و اخلاص کاشفی نسبت به خاندان رسالت وی را علمای بعدی از زمره واعظین شیعه پنداشته اند، در حالیکه نامبرده اززمره علمای تسنن بوده است. و امیر علی شیرنوایی و جامی از اهل سنت بوده اند با وی روابط نزدیک داشته وی را خوب می شناختند و در کتاب و آثار خویش از مولینا به قدردانی و یک عالم ربانی توصیف کردهاند. در زمان کاشفی هنوز مذهب تشیع رسمی هم نشده بود.

در آثار وی با وجود احترام و ارادت به امامان شیعه تصریح به شیعه بودنش دیده نمیشود.

بررسی و تحقیق بیطرفانه وعاری از تعصب اگر در آثار وی صورت گیرد به این نتیجه می رسد که کاشفی معلم توانای اخلاق وعالم بی بدیل، با نظریات وسیع و متفکر بزرگ اسلام در وقت خویش بوده، همهٔ قضایا را از دید اسلام و جوانمردی نگریسته است و نباید بدون تحقیق و آگاهی کامل و مستند نکته چینی کرد.

آثار مولینا حسین واعظ کاشفی

۱- مواهب علیه (تفسیر حسینی)

۲- تفسیر ظهراوین

۳- روضه الشهدا

٤- انوار سهیلی

٥- اخلاق محسنی

٦- فتوت نامه سلطانی) وغیره.

مولینا عبدالرزاق نورستانی

«یکی از علمای بزرگ معاصر افغانستان و از جمله رادمردانی است که در وادی (رمگل) نورستان غربی به تدریس وتعلیم طالب العلمان دینی و تنویر اذهان مردم سالها سال پرداخته و صد ها عالم موحد را به جهان اسلام تقدیم داشته است.

مولینا عبدالرزاق نورستانی در روستا معروف گزین دره پوشال سفلی در کنار دریا امگل نورستان غربی سکونت داشته صاحب زهد و طریقت نیز بوده است، تمام اهالی نورستان غربی حتی حواشی وادی لغمان بدان اعتقاد و ارادت خاص داشته آنرا منحیث یک پدر مشفق و پیشوای کاملاً مذهبی پذیرفته و سر به اطاعت آن می گذراند، او شخص سخاوت پیشه و جوانمرد بود و از جوانمردی های وی مردم داستانهای زیاد بخاطر دارند. او مهمانان را خیلی دوست داشته و در اکرام آنها می کوشید به غریب و بینوا شفقت داشته دست ظالم و ستمگر را از آن ها کوتاه می ساخت، همیشه به دارو دسته ستمگر و جاه طلب در جدل و مبارزه بوده به صلح بیشتر ارج می گذاشت.

وقتی در سال ۱۳۵۸ آمر صاحب مسعود بخاطر جهاد بصوب پنجشیر رهسپار بود وارد منطقه کیتر (کودر) می شود، بعد از استقامت چند روز بنده با همراهی مجاهدین خویش ایشان را از راه کوتل (خچک) که فضیلت مآب مولوی صاحب عبداللطیف پنجشیری نیز همراه بود وارد ولسوالی ننگراچ نورستان غربی شده و بعد از اشتراک در فتح ولسوالی مذکور با مجاهدین نورستان غربی ایشانرا الی پل سنگی همراهی کرده و آنها روانه دره پوشال نورستان غربی شده بخدمت

مولینا عبدالرزاق نورستانی در گزین میرسند. آن روحانی سترگ با همراه کردن صد ها جوان رزمنده و مومن نورستانی بطرف پنجشیر رخصت کرده کامیابی وی را تمنا میکند. وقتی آمر صاحب زخمی و شکست می خورد مولینا مذکور به فرستادن مجاهدین کثیر تازه دم دیگر به یاری وی شتافته پایگاه های چریکی وی را دوباره مستحکم و بار دیگر قسمتهای بزرگ دره پنجشیر از طرف آمر صاحب مسعود تسخیر میگردد. بر علاوه کمک جانی و معنوی به فرستادن صد ها رأس بز و گاو از نورستان غربی به جبهات جهادی پنجشیر مورال مجاهدین راه دین را تقویت می بخشد.

آنگاهیکه جنرال سرور خان نورستانی از طرف ببرک کارمل مسؤول نورستان مقرر می شود به مجردیکه وارد نورستان می شود، نخست به قدمبوسی آن جناب رفته و طبق هدایت وی رفتار می نماید، آن روحانی مدبر نگذشت که درنورستان جنگهای ذات البینی واقع گردد، همچنان راه اکمالات مجاهدین پنجشیر را کما فی السابق باز گذاشته محترمانه عبور ومرور می کردند. مرحوم سرور خان نورستانی که یک شخص زیرک و دور اندیش بود از تصادم میان قبایل نورستان خودداری و با سیاست دلجویانه با مردم رفتار کرده تکلیفی را ایجاد نکرد.

مختصر اینکه روحانی مذکور در دوران جهاد خدماتی بس ارزشمندی را به انجام رسانیده و نورستانرا از جنگهای ذات البینی و جاه طلبانه دور نگهداشت، اخلاق جوانمردانه این مرد مردان در نهاد مردم سخت تأثیر کرده چنانکه گفتیم وی را چون پدر مشفق و راهنمای عظیم می دانستند، او ملعبه سیاست سیاست

بازان نشده و به هیچ قدرت خارجی تمکین نکرده و به مداخله قوتهای خارجی دایم در مبارزه و در بیداری فکری مردم سعی بلیغ بخرج میداد. او تا اوانیکه زنده بود در سایه قرآن و سنت جوانمردانه زیست آزادی را دوست داشت و از آزاده گان و غازیان راه دین تمجید بعمل می آورد. خداوندا تو روح آن راد مرد را شاد گردان. آمین

نار خندان باغ را خندان کند

صحبت مردانت از مردان کند

مولینا عبدالرزاق شجره یا نسبت نامه نورستانیانرا که به قریش بودن آنها منتهی میشد ترتیب داده بود و نورستانیان را قریشی الاصل و بخاندان پیامبر اسلام نسبت داده است.

مهارت در شغل و پیشه

«عیاران و جوانمردان بیشترپیشه ور و صاحبان کسب بودند، در شغل مربوط مهارت داشته درجه یی استاد میداشتند و فتوت (جوانمردی) هم در همه جبنه های زنده گی حتس در وضع حرفه ها و مشاغل گوناگون رخنه کرده بود.

پیشه وران جوانمرد به هر شغلی که مصروف می بودند در آن اصول و قواعد جوانمردی را مدنظر داشته پیشه خود را مطابق به اندیشه خویش می آراسته اند، چنانکه در فتوت نامه چیست سازان آمده است:

● اگر پرسند که قدم به کارخانه می گذاری کدام آیه می خوانی بگو قوله تعالی: (لا یصلها الا الاشقی الذی کذب و تولی) ترجمه: در نیاید به آتش مگر

بدبخت ترین آدم، آنگه دروغ شمرد و رو گردان شد..ان جاءه الاعمی (بیامد پیش او نابینا).

و اگر پرسند در وقت جوشانیدن کرباس کدام آیه می خوانی؟ جواب بگو که:

(فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیه) ترجمه: پس هر کرا گران شد پله های ترازوی حسنات او پس آن شخص در گزران پسندیده باشد.) (سوره القارعه آیه ۷ و ۸)

(ص -۸٤- فتوت نامه چیت سازان به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

مهتر نسیم عیار

«نام مهتر نسیم عیار همچون نام رستم و اسفندیار معروف است، اعمال حیرت انگیز ودلاوری های او با آن تفصیل و اهمیت که در اسکندرنامه آمده نمودار هم آهنگی داستان این قهرمان افسانوی درمیان مردم است.

مهتر نسیم عیار در اسکندرنامه، روشنی چشم اسکندراسلام گستر و قوت سپاه او و پشت و پناه همه توصیف شده است. او بارها اسکندر ویارانش را از بند و زندان خلاصی می دهد، در این کتاب اسکندر آریایی الاصل و از نژاد کیانی و مسلمان توصیف شده که بخاطر اعتلای افتخارات آریانا و ترویج دین اسلام جهانگشایی میکند.

«کهنگ گفت: اکنون ای کهنه دزد بگو، چه نام داری و عیار کیستی؟ گفت بدان که من سرهنگ دوران مهتر نسیم عیارپیاده جلو اسکندر می باشم، کهنگ گفت: راست گفتی، بت و گوساله مراد مرا دادند. چون تا حال هم وزیر و هم عیار اسکندر به دستم گرفتار گردیده اند، فردا ترا بخدمت پادشاه می برم تا به دار بکشند.»

(ص - ۲۹۹- عیاران با ویژه گی های پهلوانی...)

مهد جوانمردی

«عیاران و جوانمردان و عیاری و جوانمردی اصلاً درخراسان زمین پیدا شده و گسترش یافته است و واقعاً چنانچه می بینیم صفات جوانمردی که انسان دوستی و مهمان نوازی و صحبت و مهربانی با اهل دانش و خردمندان است، در اکثر افراد این سرزمین درخشنده گی دارد. مردم این سرزمین را می بینیم که همیشه محتاجان و ناتوانان و مجروحین و مریضان را می نوازند و کمک می رسانند و آزاده گی و کرامت انسانی را محترم می شمارند.»

(ص ب کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

مهدی آخر زمان

ای مسلمان مهدی مرادنه یی آید برون

گنج ما از گوشهٔ ویرانه یی آید برون

همچو ابراهیمی از بتخانه یی آید برون

دلبزم از خانه بیگانه یی آید برون

«اصل مهدویت در اسلام باور داشت قیام رادمردی است از دودمان پیامبر (ص) که با نیروی خداوندی در آخر زمان ظهور کرده و جهان را به نیکی در آورده کران تا کران هستی را یک آیین و یک حکومت و یک قانون خواهد گذارد. با انقلاب او عدل و شادی همه جا بپرا کند و اسلام و فرامینش تمامی بعمل در آید...

تمامی فرق اسلامی با نام (مهدی) او را شناخته، ذکر و خصایص او را در نوشته های خویش به نگارش در آورده اند.

مهدی نهمین فرزند از نسل سومین امام حسین (رض) و همنام و هم کنیه پیامبر (ع) است و نیز فرزند بلافصل امام حسن عسکری (رح) است.»

(ص-۱۵- ذهنیت مستشرقین و اصالت مهدویت تألیف حسین منتظر)

مهمان سرای

«مهمان کده، مهمانخانه، جای پذیرایی مهمان، لنگر، لنگرخانه، یتیم خانه، حجره، بیتک، خانقاه، زاویه، تکیه»

(۱- فرهنگ عمید.

(۲- فتوت نامه سلطانی

(۳- کتاب آیین جوانمردی از هانری کربن

(٤- تاریخ و فرهنگ زورخانه

«ابن حوقل می نویسد: در سغد خانه یی دیدم که میگویند، اقامتگاه مهمانان یعنی مهمانسرای بوده است و زیاده از صد سال است که در آن بسته نشده است، به این خانه از آمدن مسافرین جلوگیری نمیشده است. بسا وقتها دیده شده است که به شبانه صد یا دو صد تن مسافر با چهارپایان و بار های خود، به ناگهان به آنجامی آمدند و تمام نیازمندی ها خود را چه از نگاه علف برای چهارپایان و خوراکه و جای آسایش برای خود آماده میدیدند، هر اندازه که در آنجا زنده گی کنند، مهمان دار از آنها به خوشرویی پذیرایی کرده از زیاد ماندن شان دلگیر نمی شود.

هنگامیکه ابن بطوطه و یارانش بدرون شهر اناطولی می درآیند، از آمدن ایشان جوانمردان آگاهی می یابند ایشانرا در مهمان سرا خویش پذیرایی می کنند.»

(۱- صورة الارض ابن حوقل

(۲- ص۳۷- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

«عمر بن عبدالعزیز درسال (۹۹هـ) به خلافت رسید او از بهترین و عالیترین خلفای اموی است، در باره او گفته اند که: وقتی بر خلافت رسید، عمال بنیه امیه را معزول و بر جای ایشان مردمان صالح مقرر کرد و دستور داد تا خانه ضیافت و مهمانی بنا کردند و از برای (ابنای سبیل) چیزی فرو گذاشت و او مرد بلیغ بود، در نامه یی که به یکی از اعمال نوشت چنین آمده: (شکوه کننده گان تو بی حساب و شکر گذارانت نایاب یا برتخت عدالت آویز یا از مسند حکومت برخیز.»

عمر بن عبدالعزیز در سال (۱۰۱هـ) ازدنیا رحلت فرمودو مدت خلافت او دوسال و پنج ماه و پنج روز و مدت عمر او (۳۹) سال بوده است. و قبر وی در دیر سمعان است.

(ص- ۵۵- طبیعت استبداد از عبدالرحمن کواکبی)

مهمان ناخوانده

«در رهنمود های اخلاقی جوانمردان بدون خواستن و دعوت به جای قدم گذاشتن یعنی (مهمان ناخوانده) شدن عمل شایسته نبوده است، آنها تا به جای دعوت نمی شدند قدم بر نمی داشتند، زیرا شکسته نفیسی و فروتنی شان از رفتن نابجای و ناخوانده ایشانرا باز میداشت.

مرو ناخوانده تا خواری نبینی
چو رفتی جز مگر خواری نبینی

(ص-۱۰٤- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

مهمان نوازی

«بدانکه مهمانی کردن سنت ابراهیم (ع) است و به مهمانی رفتن واجابت کردن سنت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم است و فرمود اگر کسی مرا بخواند به پاچهٔ گوسفندی، من اجابت می کنم و به مهمانی او روم.

هر کرا بینی به عالم روزی خود می خورد
گر زخوان تو است نانش و از خوان خویشتن

پس ترا منت ز مهمان داشت باید بهر آنگ

می خورد بر خوان احسان تو نان خویشتن»

(ص ۲۴۷- فتوت نامه سلطانی)

«حافظ ابن حجر (رح) درمنبهات نوشته است که :نبی (ع) ارشاد فرمود که در دنیا سه چیز را خوش دارم:

۱- خوشبوی

۲- زن (پی پی خودم)

۳- بیداری چشمم درنماز

حضرت ابوبکر صدیق (رض) فرمود راست گفتی یا رسول الله صلی الله علیه و سلم مگر من در دنیا این سه چیز را دوست دارم:

۱- دیدن روی مبارک شما را

۲- مال ودولت خود را در راه شما صرف کردن.

۳- اینکه دخترم در نکاح شما باشد.

حضرت عمر(رض) گفت راست گفتی ای یار صدیق پیغمبر خدا مگر من این سه چیز را در دنیا خوش دارم:

۱- امر بالمعروف

۲- نهی عن المنکر

۳- جامه کهنه

حضرت عثمان (رض) گفت: راستی گفتی یا عمر فاروق ولی من در دنیا این سه چیز را دوست دارم:

۱- گرسنه را سیر کردن

۲- بی جامه را جامه پوشانیدن

۳- تلاوت قرآن شریف

حضرت علی (ک) فرمود راست گفتی یا عثمان غنی ولی من این سه چیز را در دنیا دوست دارم:

۱- خدمت مهمانان

۲- روزه گرفتن در موسم گرمی

۳- جهاد با دشمن

در این وقت جبرئیل (ع) می آید و می گوید:

مرا الله جل شأنه فرستاد و فرمود که اگر من در دنیا می بودم، بگویم که من چه را دوست می داشتم، نبی (ع) گفت: بگو چه را دوست می داشتی!

جبرئیل (ع) گفت:

۱- گمشده گان راه را رهنمایی کردن.

۲- باعبادت کننده گان غریب محبت داشتن.

۳- باعیال دار مفلس کمک کردن.

اما الله(ج) سه چیز بنده گان خود را دوست دارد:

۱- در راه الله (ج) طاقت خود را مصرف کردن(مالی و جانی)

۲- در پشیمانی گناه گریستن

۳- در فاقگی صبر کردن»

فضایل اعمال از مولینا محمد ذکریا (رح) «مهمان نوازی از مکارم اخلاق و محاسن افعال و از لوازم ایمان است، چنانچه رسول الله صلی الله علیه و سلم میفرماید: کسیکه بخدا و روز جزا ایمان دارد، باید مهمان خود را گرامی دارد. روایات در باره فضیلت مهمانوازی بسیار است و برای اهمیت آن همین قدر بس که شخص مهمان نواز با حضرت ابراهیم (ع) محشور است.

و آشکاراست که از اکرام مهمان سعی در شادمانی اوست بطوریکه اگر میزبان ناراحتی دارد، باید آنرا آشکارنسازد مبادا مهمان ناراحت گردد، براستی زهی فتوت و جوانمردی آن مرد شریف عرب که در آن شب نگذاشت مجلس شادمانی مهمانانش مبدل به عزا پسرش و ناراحتی آنها گردد.

مهمان را باید نیکوداشت یکی آنکه حدیثی در پرده نکنی و چنان گویی که او می شنود دیگر به یک کاسه طعام باید خوردن تا به ایمنی بخورد و دیگر روی به مهمان تازه دارد و گر به راه بانگ بر نزنی ودیگر نه آنکه قبل از سیری نگویی که بخور و دیگر کوزه آب بر بالین او نهی و دیگر خانه بروی زندانی نکنی و اگر گوید بروم بازش نداری.»

(ص - ۳۹- دارابنامه جلد دوم تألیف ابوطاهر طرطوسی)

«امام رضا (رح) فرموده است که فتوت ابراهیم (ع) ان بوده است که بی مهمان طعام نخوردی و خود خدمت مهمان کردی و این علامت جوانمردی است.»

(فتوت نامه سلطانی)

«ابن حوقل پس از دادن معلومات در باره سرزمین ماوراءالنهر به صفت مردم این آب و خاک پرداخته چنین می نویسد:

جوانمردی مردم ماوراءالنهر به اندازه یی است که گویا همیشه در یک خانواده زنده گی می کنند، خانه همدیگر را همچو خانه خودتصور می نمایند، و بسیار مهمان نواز اند و مهمان هر وقتی که بیاید و هر که باشد از او به مهربانی پذیرایی می نمایند، در پذیرایی مهمان از یکدیگر پیشی می جویند و حتی برای بجا آوردن رسم مهمانی با یکدیگر مناقشه و جدل می کنند.»

«ابن بطوطه می گوید: من در تمامی دنیا نیکو کارتر از جوانمردان آسیای کوچک ندیده ام، اگر چه اهل شیراز و اصفهان هم بروش جوانمردان تشبیه می جویند، لیکن ایشان در غریب نوازی و مهمانی بیشتر و بیشتر اند.»

«ابن بطوطه بارها گواه آن بوده است که جوانمردان با مهمان نوازی، بلند همتی، سخاوت وشجاعت خود، دل مسافران و جهان گردان را مسخر کرده اند.

هنگامیکه ابن بطوطه و یارانش از شهر (لازوق) میگذشتند گواه چنین پیش آمده بودند که در این باره می نویسد:

چون به این شهر وارد شدیم هنگام عبور از بازار چند تن از کسبه از دوکان خود پایین آمدند و جلو اسب مرا گرفتند، گروهی دیگر نیز سر رسیدند، به اولی ها بگو بگو نهادند، چنانکه کار به چاقو کشی انجامید، ما که نمی فهمیدیم چه می گویند بسیار ترسیدیم و خیال کردیم که قصد غارت ما را دارند، در میان مردی حاجی بود که عربی میدانست اینجا آمد، من از او پرسیدم مقصد این کشمکش چیست؟ گفت: همه اینها جوانمردان اند دسته اولی پیرو (اخی

سیستان) و دسته دوم پیرو (اخی تومان) هستند و بر سر مهمانداری شما با هم در آمیخته اند من از بزرگواری وکریمی این مردم در شگفت شدم و سر انجام توقف کردند که قرعه بکشند.»

«یعقوب لیث هرچه به سیستان بدست کردی طعام ساختی وعیاران سیستانرا مهمان کردی و خلعت دادی.»

(تاریخ سیستان)

«ابن بطوطه باز مینویسد: روز دوم ورود ما به شهر اناطولیه یکی از جوانمردان نزد شهاب الدین حموی آمد، و با زبان ترکی که من آنوقت نمی فهمیدم چیزی گفت، آن جوان جامه ژولیده یی بر تن داشت و کلاه نمدی بر سر داشت.

شیخ به من گفت: میدانی چه می گوید گفتم: نه گفت: او ترا به اتفاق دوستانت به مهمانی دعوت می کند. من تعجب کردم و گفتم:

بسیار خوب. چون او مراجعت کرد، به شیخ گفتم: این مرد بیچاره است مخارج مهمانی را ندارد، نباید موجب زحمت او گردد. شیخ گفت: او یکی از رییسان جوانمردان است، شغلش خراطیست و در حدود دویست تن از پیشه وران تحت ریاست اویند و خانقاه دارند که هر چه روز بدست می آورند شبانه در آنجا خرج می کنند. از گفته ابن بطوطه روشن می گردد که سرداران دسته های جوانمردان در پوشاک پوشی از دیگر وابسته گان گروه خود فرق نداشته اند و آنها نیز دارای پیشه و کاری بوده اند و از بهره زیر دستان خود روزی نمی خوردند.»

(۱- ص -۳٦- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

(۲- تاریخ سیستان به تصحیح ملک الشعرا بهار.

(۳- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها).

(٤- سفر نامه ابن بطوطه).

(٥- دایرة المعارف فارسی جلد دوم بخش یکم)

(٦- تاریخ بخارا از نرشخی، ترجمه احمد بن محمد بن نصرانصاری)

چو مهمان در رسد شیرین زبان شو
به صد الطاف پیش مهمان شو
تکلف از میان بردار و از پیش
بیاور آنچه داری کم و بیش
(شیخ فرید الدین عطار)

چو مهمان آید دلشاد می باش
ز هر بند غمی آزاد می باش
منه منت چو برخوان تو باشد
که آن شکرانه بر جان تو باشد
ز خوان دیگران بخشش به حد کن
جوانمردی ز خوان و نان خود کن

(ناصر خسرو)

«بگفته ابن عربی غذا دادن و پذیرایی از هر مخلوق عزت و احترام نهادن به خالق است، یعنی تیمار خلق تیمار خدا است.»

(ص-۹۷- کتاب آیین جوانمردی از هانری کربن)

«در حدیث شریف آمده است که محبوب ترین نزد خداوند طعامی است که در آن بسیار مردم شریک گردند.»

«روایت است که یک آدم در یک قوم مهمان شد و آنها بوی طعام ندادند و او به هر کس از بی مروتی آن قوم شکایت می کرد، اصحاب کرام به آنکس ملامت می کردند که این آیت نازل شد. (دوست نمیدارد خدا بلند گفتن سخن بد مگر سخن گفتن مظلوم و هست خدای شنوای دانا) قرآنکریم سوره نساء آیه ۱٤۸. حاصلا آن اینست که شکایت ظلم غیبت نیست. (تفسیر یسیر افغانی)

«... امام احمد گوید: عبدالرزاق و معمر ابن زهر حدیث کرده برای ما ازعروه و او از عایشه (رض) که می گفت: اولین چیزی که از وحی به رسول الله صلی الله علیه و سلم نمایان شد رؤیای صادق در خواب بود، زیرا رؤیایی مشاهده نمیکرد، مگر که مانند شگفتن سپیده دم تحقق می یافت. پس از این مرحله هنگام خلوت گزیدن به محبوب رسید از این رو در غار حرا چند شب می نشست و به عبادت و راز ونیاز می پرداخت تا سرانجام درهمان غار حرا فرشته یی آمد و گفت: قرائت کن و او گفت من قاری نیستم وسرانجام پیامبر خدا(ص) گفت: مرا گرفت و چنان فشارم داد که به زحمتم انداخت، سپس رهایم ساخت و گفت قرائت کن، من گفتم قاری نیستم تا سه بار، پس گفت: (اقراء باسم ربک

الذی خلق● خلق الانسان من علق● اقراء و ربک الاکرم● الذی علم بالقلم● علم الانسان ما لم یعلم● بعد پیامبری (ص) به نز: خدیجه (رض) بازگشت در حالیکه تمام اعصاب بدنش متشنج بود و می لرزید، گفت: بپوشانید مرا، و در نتیجه اورا پوشانید، تا اینکه این هراس از او برطرف شد، پس گفت: یا خدیجه مرا چه رخ داده است، و او را نیز از این ماجرا با خبر ساخت و پیامبر(ع) گفت: واقعاً که ترسیدم، خدیجه (رض) به او گفت: مژده باد بخدا قسم که هرگز ترا خوار نخواهد ساخت، چرا تو صله رحم می کنی و از مهمان به خوبی پذیرایی می کنی، و بر مشکلات و مصایب وارده مظلوم یاری ونصرت می رسانی...»

(ص-٤٤٢- ترجمه فی ظلال القرآن تألیف سید قطب، جلد اول)

«عادت مبارک ابراهیم (ع) بود که در وقت سحر درانتظار مهمان گرسنه بودی.

واین موضوع را حضرت سعدی (رح) چنین نغز سروده است:

شنیدم که یک هفته ابن سبیل
نیامد به مهمان سرای خلیل
ز فرخنده خویی نخوردی پگاه
مگر بینوایی در آید ز راه
برون رفت و هر جانبی بنگرید
به اطراف وادی نگه کرد ودید
به تنها یکی در بیابان چو بید
سر ومویش ز برف سفید

به دلداریش مرحبا گفت
برسم کریمان صلایی گفت
که ای چشمهای مرا مردمک
یکی مردمی کن به نان و نمک
نعم گفت و برداشت گام
که دانست خلقش علیه السلام
رقیبان مهمان سرای خلیل
بعزت نشاندند پیر ذلیل
بفرمود ترتیب کردند خوان
نشستند برهر طرف همگنان
چو بسم الله آغاز کردند جمع
نیامد ز پیرش حدیثی بسمع
چنین گفت کای پیر دیرینه روز
چون پیران نمی بایست صدق و سوز
نه شرط است وقتی که روزی خوری
که نام خداوند روزی بری
بگفتا نگیرم طریقت بدست
که نشنیدم از پیر آذر پرست
بدانست پیغمبر نیک فال
که گبر است پیر تبه بوده حال

بخواری براندش چو بیگانه دید
که منکر بود پیش پاکان پلید
سروش آمد از کردگار جلیل
به هیبت ملامت کنان کای خلیل
منش داده صد ساله روزی و جان
ترا نفرت آمد از او یکزمان
گر او می برد پیش آتش سجود
تو با پس چرا می بری دست جود
(بوستان سعدی)

افغانها ازهمان دوران باستان مهمان دوست و از مهمانان به خوشرویی پذیرایی می کردند، مهمان نوازی را یک رکن مهم افغانیت دانسته انرا جزو شعایر ملی خویش قرار داده اند، بدین ملحوظ اتاقی جداگانه یی بنام (حجره) یا بیتک، یا قوشخانه می سازند که در آن از مهمان آزادنه پذیرایی کرده بتوانند، قبایل پشتون مهمان نوازی را جزیی از پشتونولی پنداشته بدان توجه زیاد مبذول میدارند.

مهمان نوازی در میان قبایل تاجک چنانکه ابن بطوطه سیاح و ابن حوقل وغیره مورخین وسیاحین در کتابهای خویش تذکر داده اند، از همان دوران دور رایج و بدان اهمیت زیاد قایل بودند و تا بحال در برخی از نقاط کشور به خوبی مشاهده شده می تواندم.

همان طور مردم ازبک ، ترکمن و بلوچ در مهمان نوازی و مهمانداری شهرت زیاد داشته قوش خانه های آنان نمایانگر مهمان دوستی ایشان است.

پهلوانان ازبک ترکمن همه جوانمرد و بخشنده و مهمان دوست و خرابات هستند.

الینا ها یا نورستانیان قدیم هم سخاوت پیشه و مهمان نواز بودند و از همه اعمال مهمان داری و سخاوت را افضل میدانستند و آنرا ذریعه برای رسیدن به بهشت می شناختند.

(تاریخ خورشید جهان)

به مقام برتر (جشت، ملده، سونری، باتور، دینگ باتور، بنا(بوا) شورماچ، الانج، نامدار، ککو، وقتی در نورستان قبل از اسلام رسیده می توانست که نان ده، دلاور و جنگجو و ضیافتهای متعددی را داد می توانست وحد اقل ده بار تمام اهالی منطقه را به مهمانی می خواند به کشتن صد ها گاو نر، بز و پختن برنج نورستانی نان می دادند. هم چنین می بایست خوی وخصلت مهمان نوازی در ایشان نسبت به دیگران بیشتر می باید بود و اکثراً از راه مالداری و ثروت و ضیافت لقب ومناسب اجتماعی فوق الذکر را بدست می آوردند. و بعد ازدادن هر ضیافت طی محفل سرور و شادمانی و تشریفات خاص حلقه کوچکی از نقره که بنام (کرمالیک) یاد میشد درگوش جشت یا بتور می آویختند.

مهمان نوازی هم اکنون نیز در میان برخی از قبایل نورستان چون سابق پا برجا و درساختار مهمان خانه ها رقابت وهم چشمی چشم گیردیده میشود. دروصف شخص مهمان ده سخاوت پیشه شاعران محلی اشعار زیاد سروده اند.

«ابوحفص حداد از نیشاپور به بغداد رفت به زیارت ابوبکر شبلی، با اصحاب خویش... پس ابوبکر شبلی چهار ماه او را مهمانی کرد وهر بار حلوای دیگر و

خوردنی دیگر در پیش او نهاد... چون وداع کرد، ابوحفص شبلی را گفت: یا ابابکر یکبار به نیشاپور آی تا ترا جوانمردی بیاموزم، گفت: یا اباحفص چه کردم؟

گفت: تکلف کردی ومتکلف جوانمرد نبود، مهمان را چنان باید داشت که خویشتن را، تا به آمدن مهمان گرانی نیاید و به رفتن مهمان شادی نیاید، که چون تکلف کنی به آمدن مهمان دلت گران شود، و به رفتن بر دلت آسان شود. و هر که را با مهمان حال چنین بود ناجوانمرد بود. (شرح تعرف ج۱- ص ۲۱۳)

(به نقل از مجله دانش سال هفتم شماره سوم سال ۱۳٦٦)

«مختصر اینکه ریشه مهمان نوازی و مهمان دوستی به قدری در گوشه های کشور ما عمیق است که گاه با تعصب می آمیزد و حتی درگذشته روی این موضوع مجادله رخ می داد اگر مسافری وارد یک قریه و یا مسجدی می گردید تا زمانیکه از آن قریه بیرون نمی رفت مهمان همان قریه بود و اگر به دیره کدام کس وارد میشد مهمتان همان کس بود و در صورت رفتن بجای دیگر شاید جان جانبین به خطر می افتید.»

(مجله لمر ازنشریه های وزارت اطلاعات و فرهنگ)

اکنون در روستای شمول دره نور ولایت ننگرهار از مهمانان خیلی جدی پذیرایی و برای مهمانی آنها بین افراد قریه جار و جنجال برپا می گردد. و هرکس میخواهد آن مسافر را مهمان خود کند این مردم داشتن مهمان را یک افتخار بزرگ و نسبت به سایرین افضلیت خودمی پندارند، شمولی ها مهمان نواز در اکرام مهمانان از تمام قوت و داشته خود استفاده می کنند، و وقتی مهمان

رخصت می شود بدرقه یی نیز با وی همراه کرده امنیت وی را تا جای لازم درنظر می گیرند. (راوی ملک قیاس)

میانجی گری

«خصایص انسانی جوانمردان است که به اصلاح ذات البینی، یعنی میانجی مردم شده در مخاصمات و صلح افگندن در میان ایشان بروجهی که اصلاح طرفین در آن باشد و وحشت و عداوت زایل گردد از اخص خصایص اصحاب فتوت (جوانمردی) است. و آنرا از اهم مهمان دانند وایشانرا دراین باب قدمی راسخ و عرقی ثابت است و هرچه داشته اند در این باب انفاق کرده و در باخته اند و آنچه نداشته بقرض ستوده تا وحشت و عداوت از میان مردم برداشته و الفت ومحبت پیدا گردد.»

(فتوت نامه عبدالرزاق کاشانی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

میاندار

«در داخل گود زورخانه (ورزش خانه) یک میاندار باید باشد که در میانه ایستاده و سایر نوچه ها و رفقا دور او حلقه زده به تقلید او پا زنند واعمال ورزش را به جا آرند میاندار باید پهلوان اول محله باشد و دارای اخلاق جوانمردی بوده، لکه یی به کسوت فتوت(جوانمردی) نیاورده باشد و لایق لوطی گری و حساب دانی باشد.»

(۱- ص- ۱۱۷- مقاله ملک الشعرا بهار به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

(۲- تاریخ و فرهنگ زورخانه تألیف غلام رضا انصافپور)

میراث پیغمبران

« به گفته عمر سهروردی صفاتیکه برای یک جوانمرد مذکور شد این همه کمال صفت اولیاء وانبیاء است، و میراث انبیاء به اهل فتوت میرسد (رسایل جوانمردان).

همچنانکه به گفته پیامبر اسلام (ص) علما وارث پیامبرانند، در حقیقت جوانمردان، حکما و خردمندان صاحبدل علمای ربانی اند. زیرا پیامبران و اولیا جهت فتوت و ایمان و اوصاف جوانمردی بود که به مقام نبوت وولایت رسیده اند.»

(ص-۵۷- فتوت نامه دوم شهاب الدین عمر سهروردی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

میرشب

(شب گرد،عسس) (فرهنگ عمید)

میزبان نامرد

«سند باد هراتی وقتی بخون خواهی ابومسلم خراسانی قیام کرد (۷۵۹م) نیشاپور، قومس و ری را اشغال کرد و خزاین ابومسلم را در (ری) تصرف کرد، وقتی میخواست به عراق حمله کند در بین همدان و ری لشکر عباسی جلو سندباد را گرفت، متعاقباً عسکری امدادی خلیفه عباسی به قیادت پسرش مهدی در رسید و سند باد پس از شکست به طبرستان رفت ولی میزبان نامرد او سپهبد طبرستان او را کشته و سرش را به دربار خلیفه فرستاد.»

(ص-۷۹- افغانستان در مسیر تاریخ، تألیف میر غلام محمد غبار)

میل

«میل ابزار ورزشی که از چوب استوانه ای مایل مخروطی با دسته ای که هنگام ورزش بدست می گیرند، بدن آن جسم است از ده کیلو تاسی کیلو وزن دارد. از شکل میل بر می آید که اصل و نسب از افزار جنگی، چون گرز دارد سابقه استعمال آن به دوران باستان می رسد.»

(ص-۳۳۰- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

ن

ناجوانمردی

«از دیرترین روزگار در کشورما ندای نبرد با مظاهر ناجوانمردی یک دعوت است. بر همگان لازم بود که به این ندا پاسخ دهند و با تمام نیرو با مظاهر ناجوانمردی و اهریمنی یعنی دروغ، تجاوز، حق کشی، پلیدی، تفرقه، سستی، تنبلی، بیکاری، در پیکار دایمی باشند. در کتاب مینوی خرد، باب (۴۳) برای تجهیز جوانمردان علیه مظاهر ناجوانمردی واهریمنی چنین ندا داده شده است:

(روان دانش را برخود بیارايد و جامه اعتماد به نفس واطمینان بر تن کنید و سپر راستی و درستی در دست بگیرید و با گرز.سپاس و کمان تدارک آماده به جنگ اهریمن بشتابید.»

با ظهور اسلام احساسات ضد ناجوانمردی در کسوت عیاری و جوانمردی (فتوت) به ظهور رسید ودرخشانترین آرمانهای ملی با قیامهای عیاران وجوانمردان به ثمر رسید از آن جمله نهضت عیاران و جوانمردان سیستان به رهبری عیار جوانمرد چون یعقوب لیث صفار را و نهضت سربداران خراسان به رهبری پهلوان عبدالرزاق بیهقی را می توان نام برد.»

(ص-۹- عیاران با ویژه گی های پهلوانی از تاریخ اجتماعی و قومی ایران)

«ناجوانمرد دایم از طبیعت زشت خود دل تنگ و بد خلق باشد و چشم و دلش در پی لقمه باشد. همیشه در نفع و ضرر دنیا باشد و عقلش کوتاه باشد.

ناجوانمرد به جز از جمع آوری مال وضبط نمودن و اندوختن و خود بینی در دنیا چیزی دیگر نداند. ناجوانمرد از باعث بخل پیوسته ملول و غمگین بوَد، رویش ترش و پیشانی پر گره باشد. و دعایش در نزد خداوند قبول نیست و مستجاب نمی شود و روحش در تاریکی ظلمات در عذاب است.

ناجوانمرد پست فطرت با جوانمرد با وجدان یکجا جمع نشود، همان طوریکه تاریکی و روشنایی و حق و باطل با هم جمع نمیشود.

خداوند ناجوانمرد را با ظالمان وبدکاران محشور می سازد که روحش در آنجاست و با آنهاست ناجوانمرد خرجش بسیار باشد و هیچ صواب برای اونخواهد بود. و به جز گناه به طبعش هیچ سازگار نیاید. چونکه خداوند از او راضی نیست و ناخشنود است.

ناجوانمرد ستمگار پروردگار را نمی شناسند و همیشه مرتکب گناه کبیره و صغیره شده و ستم بر دیگران را روا میدارد.

دل ناجوانمرد خانه شیطان است و شیطان معلون در دل منافق است و هر گاه منافق خوشنود شود، بدانید که شیطان خوشنود شد و منافق از چیز های خوشنود می شود که شیطان هم از آنها خوشنود می شود. چون دل شیطان و منافق یکی است، پس هر گاه منافق را خوشحال دیدید شیطان را خوشحال دیده اید.

ناجوانمرد دل پر کینه و پلید دارد و خیال های فاسد در سر می پروراند و در آرزو های مال وجاه و منصب و عیال مردم و خوش خوردن وخوش پوشیدن باشد. جهنم روحش شود و با لهیب خود پرستی،او را سوزاند.

ناجوانمرد ناحفاظ بوده و همیشه چشم برناموس دیگران داشته واز ناموس خود بی خبر و بی غیرت است و پاسبانی حرم خود را نتوانسته از فحاشی و بی حیایی شرم ندارد.

ناجوانمرد خصلت رشوه ستانی و رشوه دهی را داشته بخاطر بر آورده شدن امیال شوم از هر آن وسیله ناجایز و بی غیرتی دریغ نه ورزیده بدان متوسل می شود.

ناجوانمرد بز دل و ترسو، مکار و چاپلوس، ریاکار، و در عین حال بی رحم، جبار، ستم پیشه، دروغگو، بدعهد، بخیل، خسیس، شریر، سخن چین، غماز، سفله، نادان وجاهل است.»

(ص-۲۱٦- همان کتاب)

و ناجوانمرد این چهل صفت بد را داراست:

۱- حرص

۲- حسد

۳- حقد

٤- بغض

٥- تکلف

٦- تصنع

۷- تزویر

۸- جهل

۹- حمق

۱۰- نفاق

۱۱- تکبر

۱۲- ظلم

۱۳- فسق

۱٤- خیانت

۱۵- فحش

۱٦- دنائت

۱۷- خست

۱۸- کسالت

۱۹- تعصب شهوانی

۲۰- صحبت به علت

۲۱- ذلت

۲۲- خوی بد

۲۳- بی وفایی

۲٤- بی حیایی

۲۵- وقاحت

۲٦- حیلت

۲۷- مکر

۲۸- سخن چینی

۲۹- سفاهت

۳۰- کدورت

۳۱- دروغ

۳۲- ناسپاسی

۳۳- ایذا

۳٤- عجب

۳۵- بخل

۳٦- ملالت

۳۷- نامحرمی

۳۸- مردم شکنی

۳۹- غیبت

٤۰- بهتان.»

(ص-۲۸- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

امثال:

۱- ناجوانمرد دوستش را بدست امواج سپرد.

۲- بی اجازت در آمدن در خانه جوانمردان ناجوانمردی است.

۳- مراد از ناجوانمرد؛ بدسرشت، دون همت، فرومایه، بیدادگر، ظالم، بدکاره، بی عفت، بخیل وممسک.»

(فرهنگ فارسی داکتر محمد معین جلد چهارم)

ناجوانمردی اسکندر مقدونی

«برخی از متون قدیمه که در آنها از سوزانیده شدن کتابخانه اوستایی (دژنپشتک) توسط اسکندر مقدونی (یونانی) سخن به میان آمده و در کتاب ارداوهرافنامه چنین نوشته شده است:

«اهریمن پتیاره برای بی اعتقاد کردن مردم به دین، اسکندر رومی را بر انگیخت و به غارت و ویرانی آرین شهر فرستاد تابزرگان را بکشت و این دین مانند (ایستاک وزند) بر پوست گاو پیراسته و به آب زرین نوشته، اندر استخر در گنج پنشت نهاده بودند و آن اهریمن پتیاره گجسته اسکندر رومی را بر انگیخت که بسوخت و دستوران ودانایان بکشت.»

«ابن مسکویه در تجارب الامم و طبری در تاریخ خود نوشته اند، زرتشت کتاب تدوین شده خود را که بر دوازه هزار پوست گاو نوشته شده بود به گشتاسب پادشاه آریانان ارائه داده است. و او فرمان داد تا در تمام معابد اوستایی آنوقت از آن نسخه برداری کرده حفظ شود.»

(ص-٤٧- ایران از زرتشت تا قیامهای ایرانی)

آری اسکندر مقدونی ناجوانمردانه آن همه کتاب و کتابخانه های سرزمین آریانای کبیر را سوخت و برخی از آنرا دزدیده به وطن خود یعنی مقدونیه می

فرستد و قسمت اعظم تاریخ و وقایع کشور ما بنابر از بین رفتن متون اوستایی قدیم در زوایای تاریک پنهان می شود. و ضربه سخت از این عمل ناجوانمردانه ودشمنانه او بر پیکر تاریخ پر افتخار میهن ما وارد می شود.

ناجوانمردی چنگیز خان

«وقتی قشون خون آشام چنگیز خان به دروازه بلخ رسید، مردم بلخ امان خواسته و اراده تسلیمی می دهند، چنگیز خان این پیشنهاد را پذیرفت و وعده امان به بلخیان داد و اینست که دروازه ای بلخ بروی سیلاب دشمن کشوده میشود و سپاه مغل داخل شهر می شوند. آنگاه دشمن بد قول و (ناجوانمرد) مردان و زنان و کودکان و جوانان و پیران را مجموعاً در دشت برده گرسنه وتشنه نگهداشته تا انتظار اعدام خود و زنان و فرزندان خود را بکشند و آنها همه شهر را ویران و تاراج کردند و پنجاه سال بود که مارکوپولو از افغانستان عبور کرد، بلخ جز ویرانه یی بیش ندید، و پنجاه سال بعد که ابن بطوطه به افغانستان وارد شد و به بلخ رفت همان خرابه که بود، بود چنگیزیان نامرد همه باغات بلخ را به آتش کشیدند و اهالی شهر که در دشت اسیر بودند، همه بواسطه سپاه خویش از دم تیغ کشیدند. آن مردانی که وظیفه خود را اهمال کرده وطن خود را به ترحم به دشمن سپرده بودند آنها نیز به جزای اعمال ناجوانمردانه خود رسیدند.»

(۱- سفر نامه ابن بطوطه)

(۲- ص-۲۰۹- افغانستان در مسیر تاریخ)

(۳- تاریخ افغانستان بعد از اسلام تألیف پوهاند حبیب، جلد اول)

ناڅوان

په کندهار کې ناڅوان کلمه هم ډیر استعمالیږي او ناڅوان هغه چاته ویل کیږي چې وعده خلاف، بخیل، بې زړه (ترسو) بي غیرت، دروغجن او ظالم وي، مثلاً کله چې څوک چا سره وعده خلافي او یا بي وفایي کوي کندهاریان ورته (ناڅوان) وایي ولو که سپین ږیري وي او که ځوان.

(ص -۳- مقاله برادر ښه ځوان عبدالاحد مظلوم کندهاري)

از نظر جوانمردان همه یی مردم جهان بدودسته تقسیم می شوند: جوانمردان و ناجوانمردان یا به عبارۀ دیگر نیکان و بدان یاخدمت گاران و تخریب کاران یا بهشتیان و دوزخیان و الله تعالی این دو فرقه را به هم محشور نسازد. از جوانمردان کار های از قبیل داد، سخاوت، اصلاح، مهمان دوستی ، راستی، انصاف دادن و انصاف ناستودن است، آنچه بگویند و همان کنند و در مصایب وارده شکیبا و وطن دوست باشند، اما ناجوانمرد دارای چهل صفت بد که از همه مهمتر، بهتان، سخن چینی، خیانت، ظلم، دروغ، حرص ، حسد، نفاق، بی وفایی و بی حیایی، بخل، ناحفاظی و غیره است. انسان عاقل از این دو کدام را انتخاب خواهند کرد، حتماً جوانمردی را زیرا جوانمردی یک مسلک پسندیده الله (ج) است.

ناحفاظی

« در باره انوشیروان که به غلط او را عادل خوانده اند، نقل شده که وقتی یکی از سرهنگان ارتش او زن زیبایی داشت. انوشیروان به قصد تجاوز به زن او درغیاب او به خانه اش رفت، زن جریان را برای شوهر خود نقل کرد. بیچاره شوهر، دید زنش را که از دست می دهد سهل است که جانش نیز در خطر است. فوراً زنش را طلاق گفت. انوشیروان مطلع شد که وی زنش را طلاق داده است به او گفت: شنیدم که یک بوستان بسیار زیبایی داشته یی و اخیراً آنرا رها کرده یی چرا؟ آن سرهنگ گفت: جای پای شیر در آن بوستان دیدم، ترسیدم مرا بدرد، انوشیروان خندید و گفت: دیگر آن شیر به آن بوستان نخواهد آمد.»

(ص-٤٦- مسألهٔ حجاب تألیف استاد شهید مرتضی مطهری)

«وقتی انوشیروان (وهرز) را با چهار هزار تن سپاهی به یمن فرستاد به او فرمان داد:هرکه از مردم حبشه در یمن مانده است بکشید و پیرو جوان و مرد و زن را باقی نگذارید و هر زنی را که از حبشیان بار دارد به فرجش نیزه فرو برده شکمش را دریده فرزندش را بیرون آورید و بکشید و هر که موی مجعد بر سر او هست اگر چه نداند که از حبشیان و فرزند ایشان است او را هم بکشید و هر که هواخواه ایشان است، نیز هلاک کنید تا حبشی یی در یمن نماند.»

(کتاب ایران از زرتشت تا قیام های ایرانی)

«قانون حمورابی که از جمله کهن ترین قانون مدون روی دنیای قدیم است. در شهر بابل نافذ گردید، این وقتی در مورد ناحفاظی زن حکمی صادر می کند تحت ماده (۱٤۳) خود چنین می نویسد:

هرگاه زنی در برابر شوهر خود مرتکب اهمالی گردد واهمال مذکور باعث خرابی خانه شوهر شود زن مذکور مستوجب جزایی است که باید در آب انداخت و هرگاه زن متهم در روی آب قرار می گرفت این امر دلالت بر برائت وی می کرد ولی اگر در آب ته نشین میشد ثابت می گردید که گنهکار بوده است.»

«روزی یعقوب لیث به کوشک خود نشسته بود و پیرامون را می نگریست، بروی تپه مقابل مردی را دید سر بزانو نهاده دست به کار نمی زند، دریافت که آنمرد را غمی فرا گرفته، یکی از حاجبان را فرستاد و گفت آن مرد را فوراً بیاور، حاجب رفت و آن مرد را آورد، یعقوب از حال او جویا شد و پیر مرد درخدمت یعقوب چنین گفت: یکی از سرهنگان تو هر شب یا هر دو شب یکبار از بام خانه به سراغ دخترم می آید و بدون رضای من و دخترم (ناجوانمردی) می کند و من نمی توانم با وی کلاویزم شوم چه اوسلاح بر تن دارد. از شنیدن این سخن یعقوب برآشفت و به پیرمرد گفت: چرا زود مرا خبر نکردی و گفت برو بخانه و هروقت سرهنگ آمد از خانه بیرون بیا و نزدیک میدان بشتاب و مرد مسلحی ایستاده و با تو خواهد آمد، پیرمرد خوشحال شد و یعقوب را دعا کرد و بخانه رفت، شب فرا رسید و مرد که در انتظار سرهنگ بود خبری از وی نیافت، روز دیگر نیز پایان یافت و دوباره شب شد، نیمه شب صدای پای سرهنگ مست را شنید که از بام به زیر می آید بدون اینکه چیزی بگوید از خانه بیرون آمده نزدیک میدان شتافت در آنجا مرد مسلحی را دید و با پیرمرد براه افتاد بدون اینکه به او سخنی گوید بخانه پیر مرد وارد شد و سرهنگ را در حیاط یافت در

دم شمشیر از نیام کشید و بر سر سرهنگ کوفت و این کار چنان با شجاعت و سرعت انجام شد که سرهنگ تیره روز در دم جان سپرد، مرد مسلح رو به پیرمرد کرده گفت: زود چراغ بیفروز و نانی بیاور و آبی بده، زیرا سخت گرسنه و تشنه ام، پیرمرد چراغ را روشن کرد، یعقوب را دید در دم بخاک افتاد و دست او را بوسید، یعقوب او را بلند کرده پس بخوردن نان و آب پرداخت و آنگاه به پیر مرد گفت: من با خود عهد کرده بودم که نان نخورم و آب ننوشم و روزه بدارم تا غم از دل تو بزدایم، سپس به پیر مرد گفت این را بردار و بر لب پارگین بینداز پیرمرد چنین کرد.

فردا صبح یعقوب دستور داد منادی در شهر ندا در دهد که (هرکس میخواهد سزای خیانت کاری را ببیند به لب پارگین برود.»

(۱- زنده گانی یعقوب لیث تألیف حسین یزدانیان)

(۲- یعقوب لیث نوشته داکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی)

«در حدود بیست هزار بنگله دیشی در جریان جنگ (۱۳۵۰هـ) پاکستان و هند مورد تجاوز افواج بت پرست وخون آشام و بی رحم وناحفاظ هندوستان قرار گرفتند آنها (١٤) تا (١٦) ساله بودند. گویند یک دختر (١٤) ساله پس از آنکه ده سرباز والدین او رامی کشند از طرف این ده سرباز مورد تجاوز قرار می گیرد.»

(ص-٤٩- کتاب علل جرایم و راه مبارزه به آن)

«درمیان راه فراه و هرات واقعه درد آوری که در زمان انقلاب اسلامی رخ داد بدین شرح است:

عسکر متجاوز روس از یک بس سواری چند تن از زنان پاکدامن افغانی را پایین کرده و سایر راکبین بس را که جوانان و پیران و اطفال بودند همه را با پاشیدن بطرول به آتش کشیده شهید می سازند و آن بیبیان عفیف را کشان کشان جهت رفع امیال شهوانی خویش به قرار گاه خویش می برند. همچنین زنان با شرف و عفیف قریه دیبلی شینوار هنگام تجاوز عسکر ملحد سرخ خویشتن را بدریای کابل انداختند قربانی ننگ و ناموس می شوند.

سرخ کافر ها درخان آباد زنان پاکدامن را ربوده و بعداً کالبد زنان شهید را از طیاره پرتاب می نمایند. هنگام تجاوز روسها همچو وقایع تکان دهنده زیاد دیده شده است که ضلالت بر ناجوانمردی روسها میکند، استعمار و تجاوز گر به هرنام و عنوان ناجوانمرد است.»

(ص-۹۱- مجله پیام عروق الوثقی شماره سوم و چهارم، ۱۳۶۵ هـ ش.)

« اما زنان در مجمع غربی، مفهوم حشمت و وقار و حیا را درک نتوانسته لباس فرخنده حجاب را بدور افگنده اند و لباس خارج از منزل آنها را مینی ژوب و لباس ساحل را (مایو) تشکیل میدهد. مینی ژوب یعنی برهنگی و معنی (مایو) را هم می توان (رشتهٔ) گفت که عضو مخصوص زن را برجسته و زنده نشان دهد، این زنان ناحفاظ و از شخصیت ساقط شده و به ابتذال افتاده حیاء را از دست داده اند.»

«زنان غرب دختران که با کره باشند آنان را مرتجع و یا می گویند به مرض زهد جوانی گرفتار است.

زنان غرب را ناجوانمرد زنان باید گفت از آنکه به ناموس و حیا وقعی نگذاشته همچو حیوان بوده و آبروی خویش را فدای هوسهای زود گذر می سازند.» (زن و خانواده در آغوش اسلام از فاروق علی)

ناحفاظی های قشون متحدین را در زندانهای عراق و افغانستان از طریق رسانه های غربی همه یی هموطنان ما شنیده اند این را هم باید از تجاوز امپریالیزم سیاه و ارمغان دیموکراسی دانست، دولت مردان ما هم سربه زیر افگنده ناحفاظی های تجاوز گران را می نگرند و مهر سکوت بر لب زده اند، این همه تجاوز و ظلم و ناحفاظی شرقی ها و غربی های توسعه طلب را نادیده گرفته و بعنوان دیموکراسی آن همه جرم و جنایات و کشتار های دسته جمعی در زندانهای مختلف و آواره کردن مردم و ویرانی دهات و شهر ها و مزارع و انهار وحریق جنگلات سرسبز و تجاوز بر ناموس و هتک حرمت صاحبان آبرو و عزت را قانونیت بخشیده جهاد و خون هزارها تن شهید و معیوب را عبث جلوه میدهند. آری خداوند به هر چیز دانا و بینا است و انشاءالله در زمانه بسیار نزدیک از هر خیل و قماشی که هستند و مرتکب خیانت و جنایت شده اند، مزه ناجوانمردانگی های ایشانرا خواهد چشانید.

«نورمحمد نوری مورخ همعصر امیر محمد اعظم خان در کتاب گلشن امارت راجع به روش پسران امیر محمد اعظم خان (محمد سرور خان، محمد عزیز خان، معروف به نادر و محمدعمر خان) از آنکه محمد سرور خان و محمد عمر خان به امر والد خود در کندهار ماندند. دست تعدی و ظلم را بحدی دراز کردند که امن و امان از ملک برخاست و خشک و تر را در یکجا به آتش خود میسوخت.

و قید خانه ساختند که زنها ومردان را در آن کشیده و بسیار عفاف مقید اززنان در حبس زاییدند. شخص عروسی کرده عروس را بخانه خود می برد، سردار محمد عزیز خان پسر امیر محمد اعظم خان عروس را به جبر و زور گشتانده و... سپاه را چنان تسلط داد که به هیچ وجه بازخواست از آنها نمی کرد. به بهانه ها رعیت را تاراج می کردند، سردار محمد عمر خان پسر دیگر امیر محمد اعظم خان، یک نفر ملای زمینداوری را بخواست و به توپ پراند زیرا عسکری را که به جبر به زن آن ملا تجاوز کرده بود، ملا آنرا کشته بود. در طول سه صد سال مردم شریف افغانستان از دست این سردار ناحفاظ می سوختند و می ساختند.»

(ص-۵۹۲- افغانستان در مسیر تاریخ، تألیف میر غلام محمد غبار)

ناخلف

« نا اهل، فرزند ناصالح، فرزندی که از روش نیکو پدر منحرف شود»

(فرهنگ عمید)

نداشت

«عیاران خود را (نداشت) می خواندند، یعنی تهیدست و از طبقه فرودستان، و هرگز در برابر کوشش ها و فداکاری ها خود چشم به مزد و پاداش ندارند. سمک عیار به خدمت خورشید شاه کمر بسته است. یکجا شهزاده می خواهد در مقابل خدمت های او حکومتی یا املاکی به وی ببخشد. سمک عیار مردانه این پاداش را رد می کند و میگوید:

(من مردی نداشت ام، مرا به اقطاع و ولایت چه کار). بنابر این درمقابل خدمت، پاداش خواستن ازمسلک جوانمردی و عیاری نیست.»

(۱- داستان سمک عیار)

(۲- مقاله پرویز ناتل خانلری به نقل از کتاب آیین جوانمردی از هانری کاربن)

(۳- ص-۲۰۱- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

ناصر خسرو بلخی

«شاعر و فیلسوفی است که در بلخ بدنیا آمده و بعدازعمر دراز در دره یمگان وفات کرد، او بخاطر منسوب بودن به اسماعیلیه بیشتر عمر خود را به اختفا بسر برده ودیوان اشعارش و برخی از آثار دیگر وی به چاپ رسیده است.

دردیوان ناصر خسرو شاه بیت ها را پیدا کرده میتوانیم که در چگونگی اخلاق حمیده انسانی و جوانمردی سروده شده اند. در اینجا شاعر بار بار از ناموازه جوانمردی و رهنمود های این مسلک، بی میانجی به مفهوم و معنای خصوصیت های اجتماعی، سیاسیس کار گرفته است.

جوانمردی سعادت را دلیل است
ز هر کس این صفت ناید بخیل است
بی رویی اگر به روی کسی آیی
بی شک به رویت آید بی رویی

خوی خوش از جهان و جوانمردی
پیش آر و بیش آر خوی تو
بد خو عقاب کوته عمر آمد
گر کس دراز عمر راخوشخویی
چو مهمان آید دلشاد می باش
ز هر بند غمی آزاد می باش
منه منت چو بر خوان تو باشد
که آن شکرانه بر جان تو باشد
ز خوان دیگران بخشش به حد کن
جوانمردی ز خوان و نان خود کن
دلت را با مروت متفق کن
وگرخیری کنی با مستحق کن
به همین کاری که در زنده گانی است
نکو خواهی، به کس راحت رسانی است
توگر توفیق داری بر آن باش
نکو خواه و به کس راحت رسان باش
چو مرهم خسته را راحت رسان باش
به سختی چاره بی چاره گان باش

●●●

یکی بخل و دوم حرص سوم آز
چهارم مکر و پنجم شهوت و ناز
ششم کبر و حسد هر هفت یارت
کزین یاران خلل پذیرفت کارت
از اینها بگذر و یار دیگر جوی
رفیقان بزرگ نامور جوی
تواضع پس کرم، آن گه قناعت
کم آزاری و پس پرهیز و طاعت
دگر حکمت اگر هستی خردمند
گسل ز آنها و باینها بپیوند
(ناصر خسرو)

ناصر الدین الله خلیفه عباسی
(۵۷۵- ۶۷۳)

«زنده گانی خصوصی و سیاسی ناصر الدین الله که تصادفاً روزگار فرصت خوبی نصیب او کرده وزرای صالح و کاردانی نیز به او داده بود. این خلیفه مدت طویلی خلافت کرده و در عصر او چند سلسله از پادشاهان بزرگ انقراض یافته اند: (سلاجقه ایران، غوریان افغانستان ملوک خانیه ماوراءالنهر، قراختائیان کاشغر، اتابکان آذربایجان و خوارزمشاهیان).

مغل در بلاد اسلام استیلا پیدا کرده وخلیفه نیز در غالب این پیش آمد ها دست داشته است، ایام خلافت این خلیفه مقارن بوده است با سخترین دوره های که اسلام بخود دیده است، چنانچه از طرف شمال با سکنه گرجستان با دیانت مسیحی و متعصب و مغرور به گذشته در سرحدات سند وافغانستان سر و کار مسلمین بابت پرستان بود. و از همه خطرناکترین دشمن اسلام دو طایفه بودند یکی صلیبیون اروپایی و دیگر ترکان زرد پوست مشرک بعد از شکست سلطان سنجر در محل قطوان (سمرقند) در سال (۵۳۹) جمیع بلاد اسلامی ماوراءالنهر را تحت حکم خود در آورده بودند.

علاوه برخطرات خارجی در داخل مملکت اسلامی نیز خانه جنگی وجود داشت. در میان این هنگامه عجیب ناصر خلیفه از پیش آمد وقایع استفاده می کرد و هر طرف را که قویتر می دید با فرستادن فرمان و لقب و خلعت وغیره بخود نزدیک می نمود و او را به بر انداختن مدعیان و مخالفان خود وا میداشت و در حفظ نفع خود از هیچگونه اقدام احتراز نداشت.»

خلیفه در لباس فتوت (جوانمردی)

«اهل فتوت جماعتی بوده اند از دراویش و فقرا که از حدود قرن پنجم هجری به بعد در ممالک اسلامی به تشکیلات حزبی تقریباً نظیر احزاب سیاسی حالیه شروع کرده و به سرعت عجیب رو به ترقی و کثرت گذاشته بوده اند. و مردم را به رعایت اخلاق حسنه و ترک عادات ذمیه وا داشته مرام و آداب و

حکام و علایم خاص داشته اند که آنها را در کتبی بنام (فتوتنامه) مدون میکرده و از این فتوت نامه ها بعضی نسخ نیز هنوز موجود است.

خلیفه ناصر الدین الله در سال (۵۷۸) بر دست مالک بن عبدالجبار یکی از مشایخ کبار جوانمردان شلوار فتوت پوشیده و در صدد برآمد که جمعیت فتیان را گویا به تقلید سواران فرنگی که در شام به جنگ صلیبی اشتغال داشته به طبقات نیز منقسم بودند تحت نظم و اداره نظامی بیاورد و مثل فرسان عرب و شوالیه های صلیبی از ایشان جمعیتی درست کند و خود رئیس و فرمانده ان طایفه باشد.

به همین نیت امرا و سلاطین مسلمان اطراف را که پیرو امر او بودند به قبول لباس فتیان خواند و جهت ایشان شلوار فتوت فرستاد و رسم فتوت را در بلاد منسوخ ساخت و کسی را حق اتخاذ این عنوان را نمی داد مگر آنکه از جانب وی شلوار فتوت پوشیده و شربت آب و نمک ناصری در اطراف ممالک روان شد.

ناصر خلیفه مرد زیرک و مدبر و فاضل و با هوش و بلیغ بود و در شجاعت و حاضر جوابی و ذکاوت درعصر خود ممتاز بود و هیبت او در دل مردم و امرا و سلاطین اطراف جا داشت.

ناصر خلیفه دارای تشکیلات جاسوسی مفصل بود، درانتخاب اعمال و زیر دستان خود نیز نهایت دقت بخرچ میداد، تا کسانی برگزیند که نسبت به او خیانت نه ورزند و به بد نامی و زشت نامی مشهور نباشند، ناصر شخص بلیغ و

شاعر و فاضل بود و کتابی درحدیث نبوی تألیف کرده بود، بنام (روح المعارفین).

ناصر با وجودیکه در لباس فتوت رفته بود ولی چندان به احکام اخلاقی این طریقه عمل نمی نمود و غرور و استبداد و عنوان خلافت و غرض نمی گذاشت که به شرایط فتوت قیام نماید، چنانکه در بخل و جمع مال ومصادره کردن دارایی مردم یگانه عصر خود بود. گویند وقتی خلطه یی که در آن طلا جمع می کرد نگریست که هنوز خلطه از زر پر نشده آهی کشید و گفت: آیا روزگاری به من آنقدر مجال خواهد داد که این (برکه) را از طلا پر کنم؟ اتفاقاً قبل از انکه این آرزوی پست او صورت گیرد فوت کرد. و گویند مستنصر نواسه او وقتی آن (برکه) را دید آرزو کرد که آنقدر فرصت یابد که محتویات آنرا به مصرف برساند و او به این مقصود نیز رسید.

و بالآخره نیز مرضی بنام (ذوسطاریا) بر مزاجش مستولی گردید و بعد از بیست روز ناخوشی در شب آخر رمضان سال (٦٢٣هـ) دنیا را وداع گفت.»

(از مقالات اقبال آشتیانی)

پیوستن ناصر الدین الله به گروه جوانمردان و در بر کردن سراویل فتوت (شلوار یا کستی) در جزو وقایع بسیار بزرگ وقابل ملاحظه تاریخ فتوت (جوانمردی) بلکه بزرگترین حادثه آن است.

این خلیفه با کار و کردار جوانمردان به چشم تحسین می نگریست، نشانه زدن به کمان گروهه، بازی در حمام، چاله حوض بازی) دوست می داشت.

(ص -٤٨- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

«ابوالعباس احمد ملقب با الناصر الدین الله سی و چهارمین خلیفه عباسی، و او کسی است که در این خاندان از تمام خلفای دیگر بیشتر خلافت کرده و ایام امامت و دوره امیر المومنین وی به (٤٦) سال و یازده ماه قریب نیم قرن رسیده است.

کوپرلو می گوید از قرن (۱۳) تا قرن (۱۵) در اناطولی دسته یی از محترمین از قبیل قضات، مدرسین، شیوخ و تجار بزرگ در حلقه فتیان یا اخیان داخل بودند. و این یک نوع فتوت اشرافی بود که آنرا می توان از بقایای الناصر خلیفه عباسی دانست.»

(ص- مقاله قاسم غنی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

«ناصر برای مستحکم نمودن خلافت عباسیان و برای در دست نگهداشتن سرشته همگونه جنبش های طبقاتی ضد خلافت، و برای مبارزه با دشمنانش به ظاهر به فتوت رو آورده بود.»

(۱- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

(۲- آیینه اسلام، نوشته طه حسین ترجمه محمد ابراهیم آیتی)

ناصر کاژ

«یکی از رهبران عیاران سیستان بود که در سال (٤٢١هـ) توسط عزیز فوشنجی باهمکاری قاضی ابوسعید جیرفتی که از جانب سلطان مسعود غزنوی عامل تعیین شده بودند، ناصر کاژ و دیگر سرهنگان را گردن زد و باز داشت کرد، کشت و کشتار عیاران و شکنجه دادن آنها و فرزندان ایشان ومصادره اموال

آنها از جانب عزیز فوشنجی کاری را از پیش برده نتوانست و دولت غزنوی در سال (٤٢٧هـ) امیر ابوالفضل یکی از احفاد صفاریان را به حیث عامل به آنجا فرستاد و از جانب مردم سیستان بخوشی استقبال شد ولی ترکان غز امنیت ایشانرا خراب کرده وی محصور بسر برده چون عیاران سیستان در ایجاداین آشوب دست داشتند وی در سال (٤٢٩هـ) واپس به غزنین رفت و مجدداً عزیز فوشنجی به عنوان عامل به سیستان باز گشت این بار هم جداً به مقابله عیاران برخاست و در یک برخورد خونین سرهنگان عیاران را دستگیر کرده کشت و در جمله اعدام شونده گان سوهنگ (وشنکیان) نیز شامل بود.»

(ص-٣٦٣- تاریخ سیستان)

ناکثین

«به کسی اطلاق می شود که دشمنی رویاروی نکرده، بلکه به کسی از پشت (ناجوانمردانه) خنجر و ضربه می زند.»

(ص-١٨- اسلام شناسی داکتر علی شریعتی، درس دوازدهم)

نالوطی

«به کسی گفته می شود که بر خلاف اصول جوانمردی رفتار کند، و قول و فعل او یکی نباشد و به رفقای خود خیانت کند.»

(ص-٣١٠- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

نام اخلاف عیاران

«در ایران بنام (داش)، (مشدی)، (کلو) و درافغانستان بنام (کاکه)، (شه حوان)، و در سمت شمال و ماوراءالنهر بنام (کله)، (آلوفته)، (لوندان)، یاد می شدند.»

(از رساله سوال و جواب درمورد مکتب فتوت، نوشته عزیز عیار)

نامرد یا (انسان فاقد شخصیت)

«تجربه نشان داده است که یک فرد وقتی خودش را حقیر وفاقد اصالت و فاقد ارزشهای ریشه دارانسانی می یابد و به همان میزان رام دیگر می شود، اینگونه افراد نه تنها رام دیگران می شوند، بلکه کوشش میکنند که تا رام شدن به دیگری را بدست آورند، نمی بینیم افراد زبونی را که چه تلاش می کنندتا عبودیت خود شانرا ذلت خوشانرا، ضعف و نوکری خودشانرا به یک ارباب غیر خدا نشان می دهند و تلاش می کنند تا به او بفهمانند که این نوکر رام، مطیع و خوب ساخته شده برای نوکری است.

وقتی انسان و یا فردی خودش را فاقد شخصیت انسانی و فاقد ثروت معنوی بداند، خودش را از نژاد پست حس می کند به یک ذات دیگری که او را شایسته تر، بر تر واصیل تر از خودش می باشد رام می شود و رابطه تقلید و هم چنین رابطه بنده گی بین برده و خواجه را بطور جبری به وجود می اورد، در این صورت است که برده در پی صید ارباب می براید و در هر وضعی و درهر شرایطی به برده گی و زبونی وذلت قناعت می کند و این نامرد زبون فراموش

کرده است که بنده گی و عبودیت جز به خدای یکتا برای دیگران مجاز نبوده و شرک است و فاعل آن مشرک است و مشرک هم همان کافر است.»

(کتاب- نوشته دوکتور علی شریعتی)

نامردمی

« بی ادبی، فرومایگی» (فرهنگ عمید)

نامور

«نامدار، معروف) (فرهنگ عمید)

ناموس

«کلمه یونانی، شرف، عصمت، راز، صاحب سر، آگاه و مطلع به باطن امور» (فرهنگ عمید)

مال صدقه سر، سر صدقه ناموس

(رساله سوال و جواب در مورد مکتب فتوت)

په ناموس او ننگ په وطن جنگ دي

د وطن جنگ ته په غورځنگ ورځه مینه

●●●

که ته پښتون يې وطن ساته

د پښتنو وطن ناموس بللی شینه

برای ناموس تعبیرات ذیل را نیز آورده اند:

۱- شرعیت

۲- قانون، وعده

۳- وحی

٤- راز، سر

٥- مکر، حیله

٦- ریا، سالوس

۷- سیاست، تدبیر

۸- بانگ، آواز، غوغا

۹- اشتهار، صیت

۱۰- عجب، کبر، خودبینی

۱۱- آبرو و عزت، احترام

۱۲- حرب، جنگ

۱۳- عفت، پاکدامنی، عصمت

۱٤- فرشته، ملک، جبریل

ناموس داری

« از نظر اسلام هیچکس حق ندارد بدون اطلاع و اجازه قبلی به خانه دیگری داخل شود اما در بین اعراب، در محیطی که قرآن نازل شده است معمول نبود که کسی برای ورود درمنزل دیگران اذن بخواهد،در خانه ها باز بوده همانطوریکه الآن هم در دهات دیده میشود. اولین کسیکه دستور داد برای خانه ز

های مکه دروازه های دو پله یی بسازند حضرت معاویه (رض) بود وهم او دستور داد که درها را ببندند.

اسلام این رسم غلط را منسوخ کرد و دستور داد سر زده داخل خانه های مورد سکونت دیگران نشوند، روشن است که فلسفه این حکم دو چیز است، یکی موضوع (ناموس داری) یعنی پوشیده بودن زن، و از همین جهت این دستور با آیات پوشش یکجا ذکر شده است..»

(ص-۱۲۹- مسأله حجاب از استاد شهید مرتضی مطهری)

یکی از پیشوایان جوانمردان در بغداد علی برجمی بود، بسیاری از مردم بغداد جرأت نداشتند که او را بنام بخوانند، او را به لقب قاید صدا میکردند، یکی از دلایل وابستگی این شخص به جوانمردان این بود که شهرت داشت وی به زنان کاری نداشت.»

(۱- ص ٤١- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

(۲- ص۳- مقدمه فتوت نامه سلطانی)

«حیدر پهلوان به اسب خود نهیب زد و جلو مردان سواره و پیاده آمد و با فریاد رعد آسایی گفت: برادران امروز دشمنان تنها برای چپاول نیامده اند میخواهند با ما جنگ کنند و همه ما را بکشند و مال و ناموس ما را ببرند، هر کدام شما باید ازجان و ناموس خود دفاع کنید، اگر شماه نجنگید بجای شما کسی دیگر نخواهد جنگید.

همه جوانان ده فریاد کشیدند، که ما همه می جنگیم ما آنها را شکست خواهیم داد، آنها برای غارت مال و ناموسمان آمده اند، و ما برای دفاع از زنده گی و ناموسمان آماده قربانی هستیم.»

(ص-۱۰۲- نبرد پهلوانان تألیف کاظم کاظمینی)

«اخلاق اخلاق نباشد تا در دنبال قانون نرود و همین است که در نزد مردمان، ناموس نامیده میشود، اسیر استبداد از کجا تواند صاحب باشد، در صورتیکه او همچو حیوانی است که عنانش در دست دیگری باشد تا به هر کجا که خود خواهد برد و زنده گانی پری باشد در مقابل باد، که بادش به هر سوی کشد نه نظامی در زنده گی دارد و نه اراده یی از خود.»

(ص-۱۲۶- طبیعت استبداد تألیف سید عبدالرحمن کواکبی).

«از اصول جوانمردی است، در مورد وطن چنانکه وطن مادر است و از وطن منحیث ناموس فداکاری (فروانکاری) حاضر شد و ضد متعرضانه از آن به مبارزه محافظت می کنیم، مخصوصاً به این نظر که گرد آفرین است و (مرد خیز) خاک.»

«خانواده ده مسلمان در محیط اسلام اساس محافظه عفت زن استوار بوده و اسلام است که حمایه اخلاق و حفظ شخصیت زنان را بعهده می گیرد و پاکی آینده او را تضمین می کند. تا فامیل وابسته به زن، سعادتمند بوده و در محیط امن واطمینان که هیچگونه خوف را نپاید، اطمینان و آرامی، که هیچگونه شک و تردید باعث اخلاق آن نگردد، و از هرگونه آلوده گی به دور باشد، عفتیکه نتواند آنرا حوادث دیگر گون کند. اسلام چنان طریقه امن و امانی را برای زن

می کشاید و به تعالیم صریح خود ترسیم می کند که همه وقت ثابت و پا برجاست، خداوند در قرآنکریم سوره احزاب آیه ۵۳- وآیه ۵۹ سوره نور این موضوع را برای بنده گان خود تعلیم داده است.»

(زن وخانواده در آغوش اسلام از فاروق علی.)

و این هم احساس یک زن عفیفی از سرزمین الینا (نورستان قدیم) را در ساحه کلشوم در مورد ناموس داری می نگریم؛ ترجمه آن اینست:

«با از دست دادن همسر خویش،
چشم به سوی همسر دیگران هرگز نه،
با آواره شدن زنده گی خویش،
هوس زنده گی دیگران هرگز نه،
آنچه را که (ایمرا) بسرم آورده،
خود کرده گویند،
آواره گی و بیوه گی را کس به خود نه خریده است.»

(سرود -۸٤- ادبیات شفاهی نورستان، از سمیع الله تازه)

در نورستان قدیم به ناموس و ناموس داری و حفظ عفت خیلی ها ارج میگذاشتند و زنان بعد از وفات شوهران خود نیز به عفت بیشتر اهمیت داده از آن بهتر تر صیانت می کردند تا حیثیت جامعه آنروز نورستانی ها که بر پایه اخلاق حمیده جوانمردی استوار بوده محترم داشته باشند.

و اینک ترجمه شعری دیگری از یک زن ساحه کیتری سرزمین الینا (نورستان قدیم) که شوهر باتور و جنگجوی خود را از دست داده ووعده میدهد که از ناموس و فرزند یتیم خود پاسداری کند:

«آهسته و تنها روم به پای کوه مره ون[1]

آهسته و تنها روم در میان جنگل زاران گمیر،

میروم آهسته با دوپای برهنه و ترقیده،

پشته ای علف بر دوشم و کودک یتیمم،

آری تنها میروم،

پشت سرما سالهای کوته بی یاد،

روبروی ما راه بی کران فرداست،

ای فرزندم:

اگر بینی که مادرت غم دل را آهسته زمزمه میکند،

مشو دلتنگ، مشو دلتنگ که جبر زمانه است،

چند روزی اگر خواهی به اشکنو گل رویم،

با ماما و خاله هایت غم دل را سپری کنیم،

های وای چون تو شوی بیمار،

و یا چون تو بینی از کسی آزار،

و چون گاهی ستمکاری کنی با خویش و بیگانه،

---

[1] نام کوهی است دردره کیتر (کوردر) نورستان مرکزی که بالای آن برای معبود باران دراول بهار قربانی صورت می گرفت.

و چون دیر کوبی در خانه،
و چون تو شوی داماد،
و بر شاخ گلی دیگر، جوانمردانه نهی لانه،
بگرید مادر از غم ها و شادی،
ای فرزند نازنینم،
پدر را یاد داری که در کجا مرده،
آن در بیابانهای معرکه شور آفرین،
تو ای آسمان به خشم و کین باران فرو ریز،
تو ای طوفان بر دشمنان ما عصیان کن،
زهر ده و زهر دره برخیز،
بنای ظلم را زیر و زبر کن،
پس از این صف رزمنده گان را بیشتر کن،
تو ای کیتری ای هم وطن من،
که هر مویت زند از درد فریاد،
به میدان آمدی رزم تو پیروز باشد،
کنی ویران که سازی از نو آباد،
تلاش پرثمرت، عزم تو پیروز،
نمی فهمند این ستمکاران خودکام،
که صبر مرد ها اندازه دارد،
که دریا کند اخر طلاتم،

که دوران راه و رسم تازه دارد،
که با خون خوران می جنگند با توران،
که انسان به اسارت در نبرد است،
بشر سوی رهایی رهنورد است،
چنان در ظلمت کده ظلم،
شود خورشید آزادی درخشان،
اگر من بیوه و بیچاره ام،
حافظ ناموسم صد باره ام،
سلام ای جنگل خاموش گمبیر،
سلام ای جنگل خاموش گمبیر،
سلام ای جنگلی که من و کودکم تنهایم،
ندارم چو پاراندر کمین شوهر جنگجویم،
از ان اشکم شده است جاری،
مگر از رنج های رفته یاد داری،
پس از دوری و دشواری،
من و کیتر،
من و کیتر زیبایم،
بیادت ای شوهر قشنگم،
روز و شب را به فریاد می گذرانم،
من ای جنگل از تو خوشم آید،

که همچو روح انسانها،
پر است از سایه های راز آلود رنگارنگ،
من ای جنگل از تو خوشم آید،
بیاد آن روز های که با شوهر خود از میان تو می گذشتم،
تو ای جنگل زنده و جاوید باش،
که مرگ تو مایه آبادی روستا ها است،
تو ای مرەون آزاد و سربلند باش،
بر فرازت میله وصلت جوانان را دایم داشته باش،
با سرود ودف ونای،
جوانان را رقصان باش،
به پایت (لام درژنیک)[1] بزرگ،
دهی میرەتک[2] تهمتن است،
منکه همسر باتور کیتری ام،
آنکه بخشنده و داد گر بود،
دشمن ظالم و ستمگر بود،
پرده دار و پاکدامن بود،
رام دایم می نگرد که:
من عفیف وپاکدامن ام،

[1] نام روستایی است که در دوران باستان در دره کیتر (کوردرد) آباد بوده است.
[2] نام پسر مونیلا حکمران کیتر ها

من عفیف و پاکدامن ام،

آه:

آهسته وتنها روم به پای کوه مره ون

آهسته و تنها روم در میان جنگل زاران گمیر (۱)

(راوی- شاعر نامدار آیرتی سون میر بابا)

(۱) نام جنگل بزرگی است که در دره کیتر (کوردر) واقع است.

نامهای خاص عیاران

«عیاران نامهای خاصی برخود می گذاشتند که همه جنبه رمزی ومعما داشت و هم حکایت از روحیه سرکش و تند آنان می کرد و گاه نماینده وضع جسمی واخلاقی و روحی آنان بود واز انجمله شغاد پیل زور، و سمک عیار وشهمرد عیار و شیرزاد عیار و شه میر عیار و شروین عیار و شاهو عیار و آهو گیر عیار، و زیرک عیار وتیز دندان عیار وازهر خر، و سندان عیار و حامد سرناوک، وابوالعریان سرهنگ عیاران سیستان، وزبد عیار، کاکه داود قندتول، کاکه زنجیر شکن، کاکه صوفی موج، کاکه طلا، کاکه عبدالعزیز لنگرزمین، کاکه عزیز چتری، کـاکه نقره، کاکه نول، ابونصر شبرو، بنگ حبیب الله، ابوسهیل ماه روی ابوطاهر صیقل گر، ابوعلی خراط، اسحق کنده شکن، رشید برجی، صالح توقچی، طاهر بریانگر، فخر آهنگر، خوردک وغیره.»

(مقاله محمد ابراهیم پاریزی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

نامه رسان

«وظیفه نامه رسانی هم به این جوانمردان خاص است و به این سبب غالباً فصیح، نیکوسخن و دانا و مجلس آرا و آشنا به همه طریقت درباری می بوده اند.

در زمان صلح عیاران احکام وحجتهای پادشاهان را به کشور های دیگر می بردند یاهنگام جنگ اخطاریه ها و نامه های سری پادشاهان و سرداران سپاه را به بارگاه پادشاهان و سرداران دشمن میرساندند و جواب می گرفتند و باز می گشتند..چنانکه شب رنگ عیار از طرف سردار سپاه خود نامه به نزد سلطان انطاکیه میبرد: (روز دیگر شبرنگ عیار مکتوبی دردست بر در شهر انطاکیه رسید. شهری دید عظیم در میان کوه نهاده... شبرنگ آواز داد که قاصدم...) اکثراً نامه ها را بر علاوه عیاران شاطران تیز پا و چالاک که از هر راه رفت و آمد کرده و خود را از نظر دشمن بهتر مخفی می کردند، می بردند و می آوردند.»

(۱- مقام جهانی ایران در بنیان گذاری...)

(۲- ص-۲۰۶- کتاب آیین جوانمردی از هانری کربن)

نان و پیاز و شمشیر

«وقتی یعقوب لیث از لشکریان خلیفه شکست می خورد و خلیفه طی نامه یی وی را توصیه می کند که امارت خراسان و عراق بسنده باش و ترا حق نمک بسیار است نزد ما و این خطای تو درکار خدمتهای پسندیده تو کردیم و کردهٔ ترا نادیده انگاشتیم و باید تو نیز از سر آن حدیث در گذری و هر چه زودتر به خراسان و عراق روی و به مطالبهٔ مشغول شوی.

یعقوب چون این سخن از رسول خلیفه شنید دستور داد تا تکه نان خشک و پیازی در کنار شمشیر او که برابرش بود، نهادند و سپس جواب داد.

من مردی رویگر زاده ام، و از پدر رویگری آموخته ام، وخوردن من نان جوین و ماهی وتره و پیاز بوده است واین پادشاهی و گنج و خواسته از سر عیاری و شیر مردی بدست آورده ام نه از میراث پدر یافته ام و نه از تودارم. من به قوت دولت و زوربازو، کار خود به این درجه رسانیده ام و داعیه چنان دارم که تا خلیفه را مقهور نگردانم از پای ننشینم. اگر مردم که خلیفه از آسیب من آسوده شده است و اگراز بستر بیماری برخاستم، حکم میان من و خلیفه این شمشیر است . اگر مطلوب من میسر پذیرفت فبها، و الا نان جوین و حرفه رویگری بر قرار است... یا آنچه گفتم بجا آرم و یا بر سرنان جوین و ماهی و پیاز و تره شوم.»

(۱- ص ۱۵- سیاست نامه خواجه نظام الملک

(۲- زنده گانی یعقوب لیث از باستانی پاریزی.)

(۳- ص ۱۸۵- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها)

نان و نمک

«دو نعمت از نعمت های بزرگ خداوند از دیدگاه عیاری است.

به نام خداوند نور و فلک

به نام خداوند نان ونمک

«... داراب گفت: آن جغرات و کلیچه را پیش آر ورشنواد را گفت پیشتر بیا تا بهم نان و نمک شویم، رشنواد آمد و از آن لقمه یی چند بخورد و خدمت کرد و برخاست و دور نشست.»

(ص-۳٤-دارابنامه)

«احمد زمچی گفت یا امیر التماس دارم که یک ساعتی به سعادت شما فرود آیید تا با هم نان و نمک بخوریم. ابومسلم گفت چه باشد؟ پس امیر با یاران فرود آمدند، چهار صفه دید که خدای از سنگ آفریده و پوست تخته یی چند دید که در آن صفه افتاده، اما چیزی دیگر نبود، احمد زمچی نی تفک برداشت و در یک ساعت مرغی چند از درخت فرود آورد، چنانکه ابومسلم هزار آفرین کرد، القصه کباب کردند و همه یاران به اتفاق خوردند.»

(ص-۲۵۲- ابومسلم نامه ابوطاهر طرطوسی)

نان و نمک خوردن در میان جوانمردان در حکم عهد بستن و خیانت نکردن است و این همان رسم عیاران است که از قرنها پیش باقی مانده است. برای مزید معلومات دیده شود، عنوان حق نان و نمک)

ناول

«کلمه ناول ایتالوی بوده از کلمه (نو ویلا) گرفته شده نو ویلا به معنی سلحشوری و جوانمردی یا عیاری را گویند، و یا اینکه در مورد داستانهای کوتاه عاشقانه گفته می شود که در قرن چهاردهم در ایتالیا مروج بود.»

(از رساله سوال و جواب درمورد مکتب فتوت نوشته عزیز عیار)

نجم الدین زرکوب تبریزی

«اطلاعات در باره زنده گی و آثار نجم الدین ابوبکر محمد بن مودود طاهری تبریزی بسیار اندک است، آنچه در باره او آمده است اطلاعاتی است که از روی سنگ مزارش به دست آمده است. او شاعر عالی مقام بوده است، تذکره نویسان از او به عنوان شاعر و شیخ و صوفی تجلیل کرده اند. فتوت نامه یی که از او در مجموعه رسایل به چاپ رسیده گواه این مدعا است. قصیده مطولی که در ستایش فتوت گفته درخور آن است که خواننده در آن تأمل نموده وبه عمق لطایف هنری آن دست یابد. از نظر مشی فکری می توان او را در نسخ شهاب الدین عمر سهروردی قرار داد.

نجم الدین زرکوب اهل تبریز بود، بنابر سنگ قبرش در سال (۷۱۲هـ) مطابق (۱۳۰۰م) وفات یافته، یعنی همان سالیکه الجایتو خدا بنده هشمتین ایلخان از سلسله ایلخانیان ایران جنگ علیه مصر آغاز کرد.

فتوت نامه نجم الدین زرکوب از اصالت خاصی برخوردار است، در باره طرز ورود افراد به سلک جوانمردان جزئیاتی را بیان می کند که در جای دیگر نمی شود، اومی گوید وی نخستین کسی است که این مطلب را به طور مدون و مکتوب منظم کرده است. در مجموعه رسایل جوانمردان فتوت نامه نجم الدین زرکوب نیز شامل و هانری کربن در کتاب آیین جوانمردی خویش مورد تحلیل وتدقیق قرار داده است.»

(ص-۵۹- کتاب آیین جوانمردی از هانری کربن)

نرمی

«یکی از خصایص جوانمردان آنست که: نرمی و مرحمت با ضعفا و غلظت و درشتی با گردنکشان واز ملامت (درسلوک راه حق) نترسند.»

(مقاله قاسم غنی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

نریمان

«دلیر، پهلوان، نام پدر سام، جد رستم، نیرم هم گفته شده»

(فرهنگ عمید)

نسبت

«رشته یی که جوانمرد را به کبیر خود متصل می کند، این رشته یی معنوی به پیوند طبیعی شخص یا خانواده شباهت دارد.»

(ص-۳۵- فتوت نامه شمس الدین آملی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

نشانه جوانمردی

« به روایتی از امام جعفر صادق (رح) پیامبر خدا خطاب به حضرت علی (ک) گفته است: تو نخستین جوانمرد امت منی و جوانمردان امت من ده نشانه دارند که عبارت است از:

۱- صداقت در گفتار

۲- وفا به عهد

۳- کرم و سخاوت در حق نیازمند

٤- گشاد دستی و سخاوت نسبت به انچه دارند

٥- هنر و فن یعنی بیکار نبودن

٦- مهمان نوازی از هر بیگانه

۷- بالاتر از همه حجب و حیا

۸- صبر و شکیبایی

۹- عفت و پاکدامنی

۱۰- شجاعت ودلاوری

(ص-٦۲- فتوت نامه نجم الدین زرکوب به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

نصیحت

«مبدء ظهور نور عدالت و مبنا و اساس صداقت است و خود مظهر درونی است که جوانمرد به آن میرسد. دراینجا عبدالرزاق کاشانی به وضوح برای ما روشن می کند، مجموعهٔ صفات اخلاقی که درنزد جوانمرد به آرامش و صفای باطن او منتهی می شود، باز نشانه یی از جذب وانسجام همهٔ خصوصیات در اوست این است که نصیحت نشانه تعادل به دست آمده و نشانه لطف خداوند به مخلوق است و هدف از آن، یادآوری صفات و خصایل عالی انسانی ونیز بیدار

– کردن عشق به این صفات و خصایل است و از این روست که جوانمرد خود به رهنما تبدیل می شود.»

(ص-۲۸- فتوت نامه عبدالرزاق کاشانی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

نطع

«سفره چرمین که عیاران و پهلوانان شاطران صاحب تاج پیش بند وار به کمر می بستند و به تنگه هایی که از لب زانو تا بالای ران و پاچه ان حدود بیست سانت و دور کمر آن در حدود ده سانت چرم دوزی شده بود نیز نطع می گفتند.»

(ص-۳۰۹- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

«بساط، فرش، فرش چرمی که سابقاً شخص محکوم به اعدام را روی آن می نشانیدند وسر او را می بریدند.»

(فرهنگ عمید)

یک قطعه چرم بزرگ بروز مین گسترده روی آن ریگ می انداختند و بعد شخص محکوم را در حضور شاه و یا افسر بزرگ سر میزدند تا خونش در ریگ جذب شده حالت جان کندن آنرا حکمران مستبد وقت تماشا کرده، لذت برد. اکثر فرمانروایان جابر و خود خواه و جاه طلب به مرض سادیسم خون ریزی مبتلا و ریختن خون و جان کندن مظلومین برای آنها لذت آور است، چون هتلر، موسولینی، ستالین، چنگیز خان، خلیفه منصور دوانقی، حجاج بن یوسف، وغیره

و این روزانه صد ها هزار انسان دراکناف جهان که به بهانه این و آن کشته می شوند همه قربانیان خود خواهی و جاه طلبی حکمرانان هستند و بی خبر از انکه ناگهان بدون پرسان مرگ امدنی است و لاشه مردار مفلس را قبر می بلعد، چنانکه متفکر بزرگ اسلام خطاب به متوکل خلیفه گفته است:

«قله های بلند را برای خود منزلگاه کردند، و همواره مردان مسلح در اطراف آنها بودند و آنها را نگهبانی می کرند ولی هیچیک از آنها نتوانست جلو مرگ را بگیرد و آنها را از گزند روزگار محفوظ بدارد. در پایان، از دامنْ قله های بلند و از داخل آن کاخها محکم و مستحکم به داخل گودال های قبر پایین کشیده شدند، و به چه بدبختی به آن گودالها فرود آمدند.

در این حال منادی فریاد کرد و به آنها بانگ زد که: کجا رفت آن زرو زیور ها و آن تاجها و شکوه و جلالها کجا رفت آن چهره های پرورده نعمت ها که همیشه از روی کبر و غرور در پس پرده های رنگین خود را ازچشم مردم مخفی نگهمیداشت، که عاقبت آنهارا رسوا ساخت. آن چهره های نعمت پرورده در پایان کار جولانگاه کرمهای زمین شدند که بروی آنها حرکت می کردند، زمان درازی دنیا را خوردند و آشامیدند و همه چیز را بلعیدند ولی امروز همانها که خورنده همه چیز ها بودند، خوراک زمین و حشرات زمین واقع شدند.»

(امام هادی(رح))

نظامی گنجوی (رح)

«قافله سالار نظم عشق آفرین فارسی دری نظامی گنجوی که ازنخستین سراینده گان داستانهای غنایی به شمار می رود، با خمسه خود شهرت جهانی کسب کرده است، اونیز به جوانمردی نظر خاص دارد. دراین خصوص تذکره نویسان عصر پانزده دولت شاه سمرقندی درتذکره خود (تذکره الشعرا) می نویسد:

و شیخ از مریدان اخی فرخ زنجانی قدس الله و سیرت العزیز بوده ودیوان شیخ نظامی قریب بیست هزار بیت باشد.

محبت بی پایان شاعر به سوی تاریخ متمدن خود است که او را به جریان جوانمردی بیشتر دلبسته ساخته است. آیین دلبستگی دراشعار شاعران سده های ده الی دوازده نیز به چشم می خورد که جهت های مردمی و توده یی را در خود نهفته دارند از همین جهت در اشعار شاعران انسان گرا نزد یکی پدیده های جوانمردی و سیمای جوانمردان را که همچون ارزشهای ارزشمندی انسان قرار گرفته می تواند، نیک در تصور آورده می توانیم. سبب دیگر حسن احترام شاعر به آیین جوانمردی وابسته به رونق و نیروی آزرآبادگان یعنی گنجه شهر روزگار سده میانه می باشد.

باید گفت که جایگاه جغرافیایی آذر آبادگان که از هسته های پیوست دهنده راه های تجارت سده های میانه بود و نیز جایگاه آغاز مبارزه بر ضد تجاوز گران بیگانه به شمار میرفت، دررشد شهری گری وبیداری جوانمردان تأثیر مهم را در خود داشت. از اینرو پیدایش جریان جوانمردی که در گوهر خود از مردم

زحمتکش یعنی بافنده گان و دوزنده گان، دارو سازان، آهنگران، کوزه گران و خراطان، اسب کاران و آبکشان و دیگران سازمان یافته بود. یکی از زمینه های انکشاف هنردرشهر می گردید. از جانب روزگار به روزگار ایلخانیان و شیروان شاهیان آذر بادگان (سدههای یازده و دوازده) در حیات سیاسی واجتماعی میل هسته گرایی ملی و آزادی خواهی را را در سرداشت که برای پیش رفت جریان جوانمردی تا اندازه زمینه ساز بوده است.

جوانمردی که در پایه خود مبارزه در برابر ستمگری اربابی و ملکی بود و نظامی که در سرشت خود ستم و بیداد را نمی پسندید چین فریادی را بالا می کند:

رسم ستم نیست جهان یافتن
ملک به انصاف توان یافتن

شاعر جوانمرد را که مرادف آن فتی یا فتوت و اخی می باشد:

گفت جوانمرد شو ای پیرمرد
کاین قدرت بود ببایست خورد

نظامی به ستمگران از عاقبت کار نامبارک شان هوشدار میداده و در دل آنها و هم و هراس را باز هم شدید تر می کرده است:

نیست مبارک ستم آموختن
آب خود و خون کسان ریختن
داد کن از همت مردم بترس
نیم شب از تیر تظلم بترس

نظامی یک یک ارکان جوانمردی را بیان داشته و مردم را دعوت به اخلاق و صفات نیک می نماید:

عدل

عدل تو میرست جهان شاد کن
کار کن و مملکت آباد کن
مملکت ازعدل شود پایدار
کار تو از عدل تو گیرد قرار

جوانمردی

سایه خورشید سواران طلب
رنج خود و راحت یاران طلب
گرم شو ازمهر وز کین سرد باش
چون مه و خورشید جوانمرد باش

سخن چینی

سخن چینی از کسی نیاموخته ایم
ز عیب کسان دیده بر دوخته ایم
نباشیم کسی را به بد، همنون
نجویم فتنه نریزیم خون

خوشنودی دل مردم

عمر به خوشنودی دلها گذار
تا ز تو خوشنود شود کردگار
(نظامی گنجوی رح)

نفرین بر جادوان

«سمک خدمت کرد و گفت: ای بزرگوار شاه، نفرین بر همه جادوان باد. من جادو ندانم، اما مرا یزدان راه می نماید وهر چه یزدان بر نیاورد، به هزار جادوان بر نتواند آوردن.»

(داستان سمک عیار)

عیاران و جوانمردان مخالف جادو و جادوگران و جادوگری بوده مرتکب آنرا کاهن شمرده و آنرا از گناهان کبیر می پندارند.

آنانیکه دارای عقیده خام و به تکلیف عصبی گرفتار اند بیشتر به جادو و جادوگری متوجه و انها را مشکل کشای خویش دانسته دست به دامان آنها زده از آن خدای توانا و یکتا که همه چیز به ید قدرت اوست غافل و ناخود آگاه خویشتن را گناهگار می سازند.

نقابداران

«... از لشکر ابومسلم سوار آراسته در میدان آمد، بر اسب چون کوهی نشسته و نقاب بروی کمان در دست و تیر در کمان نهاده بر جانب میمنه لشکر نصر

سیار انداخت که آن تیر برسینه یکی از خارجیان افتاد که از پشتش بدر رفت و از مرکب در افتاد وجان بداد...»

(ص -۲۹۵- ابومسلم نامه ابوطاهر طرطوسی)

« به این فرمان نقابدارها دسته جمعی خود را بروی ایوان رسانیدند، پهلوان صالح نصر بستی به آنها حمله برد، نقابدارها از هر طرف دور او را گرفتند، ولی پهلوان صالح نصر بستی به چابکی گیج کننده یی هر ضربه شمشیر دشمنی با سپر خنثی می کرد و با ضربه شمشیر خود یکی را از پا در می آورد.»

(ص-۶۹- نبرد پهلوانان از کاظم کاظمینی)

عیاران همیشه برای اجرای عملیات مخفیانه از نقابهای مختلف استفاده می کردند.

نقب بری

«نقب سوراخ کردن، گود کردن، سوراخ تاریک در یک زیر زمینی، یکی دیگر از هنر های عیاران نقب بری بودکه به ایشان کسی رسیده گی نمی توانست.

هدف نقب زدن احداث یک تونل در دیوار قلعه و تشکیل راهی بطرف داخل و یا اصطلاحاً تخریب خود دیوار بود واگر مقصد تخریب خود دیوار می بود. در آنصورت رخنه های بزرگی درزیر تهداب آن بوجودآورده وقتیکه رخنه ها کلان می بود به آتش زدن تقویه های چوبی دیوار، حصار بزودی منهدم میشد، محصورین درمقابل حرکت نقب زنی محاصرین به عین صورت یعنی

احداث نقب های متقابله معامله می کردند، طوریکه کوشش می کردند با احداث نقب ها راه های زیر زمینی را محاصرین بوجود می آوردند تخریب نمایند و یا بالوسیله به آنها مقابل شده کارگران شانرا عقب می راندند.

عیاران درنقب زدن وحفر تونل ها در دیوار ها وحصار ها بلدیت کامل داشتند چنانچه یعقوب لیث در سیستان ذریعه نقب زدن به خزانه والی سیستان راه می یابد ولی به اثر چشیدن نمک از دست برد خزانه منصرف شده از همان راه نقب باز میگردد.

به روایت چچ نامه محمد بن قاسم قوماندان قوای اسلامی اعزامی به هند در محاصره حصار (راور) در علاقه حیدرآباد امروزه عیاران نقب زن که در معیت او بودند. به نقب زدن گماشت تا برج حصار ها فرود آمد. وقتی محمود غزنوی قلعه (نندنه) را درحصار گرفت عیاران را گماشت تا نقب برند و گاهی هم کسانیکه کار نقب بریدن را می کردند به آنها (نقب بران) می گفتند.»

(ص-۲٤- مطالعه تاریخ افغانستان از نگاه عسکری جلد اول تألیف علی احمد جلالی)

نقص و تقبیح

«از خصایص دیگر فتیان (جوانمردان) آنست که به هیچ سببی ازاسباب دنیوی از یاران متغیر نشوند وایشانرا با اعتذار مضطر نگرداند و نقص وتقبیح کسی نکنند و حسد نبرند و بر مطیع و عاصی شفقت یکسان برند.»

(مقاله قاسم غنی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

نقله

«برابر واژه انتقال یا انتقال از یک وضع روحی به وضع دیگر است.»

(ص -۳۰- فتوت نامه شمس الدین آملی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

اجازه انتقال از یک مجلس یا اجتماع شرب دیگر است این تکامل فتی برای رسیدن به کمال است.»

نقیب

« در لغت عرب شناسنده را گویند. و آنکس که طلب شناسایی می کند. نقیب شناسانده است و او گواه قوم و ضمان ایشان است و در اصطلاح فتوت (جوانمردی) نقیب به آنکس گویند که تفحص حال ها می کند و به غور امور رسد، چنانچه نقیب سادات متفحص احوال و نسب است، و نقیب طایفه متفحص احوال نسب، و گفته اند که نقیب را ازمنقبت گرفته اند و منقبت به معنی فضیلت است، یعنی نقیب آنکس است که او را فضایل بسیار جمع شده باشد.

صفات نقیب:

۱ آنکه عالم باشد

۲- آنکه عامل باشد

۳- آنکه راه رفته باشد

٤- آنکه رهنما باشد

٥- آنکه ناصح باشد

۶- آنکه نیک خواه باشد

۷- آنکه سخی باشد

۸- آنکه خوشخوی باشد

۹- آنکه حق گو باشد

۱۰- آنکه راز دار باشد.

(ص-۹۰- فتوت نامه سلطانی)

«نقیب کسی که از سوی زعیم برای رسیده گی به امور یاران به عنوان رئیس برگماشته می شود. اما او همواره نقش واسط و ترجمان را دارد.»

(رسایل جوانمردان)

همچنان نقیب سرپرست هر ده تن عریف را گویند.

«و بازتمام احزاب زیر دیدار آدمی به نام (نقیب) بودند که وظیفه او اداره کردن امور اتحادی این آیین بوده است. نقیب ترجمان و ناصح و واسط مصالح فتیان یعنی پیشبرنده تمام کار های آیین جوانمردی را نقیب گویند.»

(ص-۱۴۳- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

نقیب الطاهر

«النقیب الطاهر سعد الموسوی یکی از نقبای جوانمردان در زمان خلافت المستنصر بالله که در حضور وی در روز بیست ویکم ماه صفر در بدریه یکی از جاه گاه های دارالخلافه توسط شرف الدین اقبال حبشی امیر مقدم لشکریان به نورالدین ارسلان شاه بن عماد الدین زنگی سلوار فتوت پوشانیده می شود.»

(مقدمه فتوت نامه سلطانی)

نقیل

«کسی است که کبیر یا جد روحانی خود را ترک کرده باشد. و یا به نحو باطل ونادرست به جد معنوی جدید پیوندد.

در عین حال به کسی که از بیت یا حزب دیگر انتقال یابد نیز نقیل گویند، نقیل هم می تواند حق باشد هم باطل.»

(ص-۳۶- فتوت نامه شمس الدین آملی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

نماز شد

«وقتی در مراسم میان بستن شیخ بالای سجاده دو رکعت نماز بگذارد. به آن نماز شد می گفتند»

(ص-۱۳۳- فتوت نامه سلطانی)

نمک

«جسمی است سفید رنگ، بلوری شورمزه از آب دریا و معدن بدست آورند، بدان نمک طعام گویند. نمک اشارت است به صفت عدالت و نصف که شرط مقدم درونی انسان است، عدالت و نصف اصلی است که جایگاه شرعیت، طریقت و حقیقت را معلوم میدارد. اولی یعنی شریعت عبارت از قانون دینی

است که برقرار کننده تعادل در رابط انسان و خدا است، دوم طریقت است که هدف از آن آزاد ساختن فطرت و طبیعت الاهی انسان از همه هوی وهوسهایی است که سبب تباهی اوست. سوم حقیقت است که شخص از راه تفکر همراه با تزکیه نفس مستقیماً به آن میرسد، یعنی رسیدن به یگانگی از درون و بیرون.»

نمک اشاره به معنی عدالت است که تمام صنوف فضایل بدان اصلاح یابد، چنانکه تمامی اطعمه از نمک اصلاح پذیرد.»

(مقاله پرتو بیضایی کاشانی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

نمک پرورده

«کسیکه نان و نمک دیگری را خورده باشد.

نمک حرامی

«یوسف (ع) در مقابل خواهش زلیخا گفت: عزیز مصر مرا با عزت نگهداشته است، و خیانت به او نمک حرامی وظلم است.»

(تفسیر روح البیان)

«در قرون قبل از عهد جدید، گناهی بود که خادم اگر به نسبت مخدوم کدام خطایی را مرتکب می شد، آن گناه را (نمک حرامی) می گفتند، پاس نعمت و نمک یک شخص بخاندان او انتقال می کرده و نمک خوار پاس خاطر نمک دهنده و اولاد او را می کرد وگرنه نمک حرام شمرده میشد. و به عنعنه قدیم

نمک به حرام با نامردای بر می خورد، و نمک دهنده، رابط اعتماد و اطمینان را بوجود آورده بود، دراخلاق مردمان نوکر پیشه، تأثیر استواری تولیدمی کرد، اما با وصف آن نوکران نمک به حرام، از ابن علقمی گرفته تا قرون ما بعد در تاریخ گذشته اند که تفصیل آن در تاریخ مطالعه شود.»

(ص-۲۳- پاورقی نامه احمدشاه بابا بنام سلطان مصطفی ثالث عثمانی تعلیق وتحشیه از غلام جیلانی جلالی مؤلف کتاب بحران ونحات از جمله درباریان اعلیحضرت محمد نادرشاه کسی است که ضد حکومت مجاهد بزرگ حبیب الله خادم دین رسول الله صلی الله علیه و سلم بود. کابل انجمن تاریخ، ۱۳٤٦)

نمک خوار

آنکه نان و نمک کسی را خورده باشد. (فرهنگ عمید)

نمکدان

ظرف کوچکی که در آن نمک می ریزند. و جوانمرد نمکدان انکس را که نمکش را خورده است نمی شکند و جواب نیکی را به بدی نمی دهد:

ز کوی حق گذاری رخت بستی
نمک خوردی و نمکدان را شکستی
(هفت اورنگ جامی، ص ٦٨٩)

سفله را دادند چون برخانه دست
او نمک خورد ونمکدان را شکست
(یوسف و زلیخای، صفحه ۱۱۷)
(ص-٤٦- مجله فرهنگ شماره اسد و سنبله ۱۳٦۹)

نمک گیر قافله

«عیاران حاضر نیستند از نان وغذایی که همراه قافله بوده باشند لقمه یی بخورند و لو آنکه گرسنه باشند، و این برای اینست که (نمک گیر قافله) نشوند و اگر احیاناً یکی از این عیاران که گرد قافله را گرفته اند اشتباهاً لقمه یی نان یا غذایی نمک دار از قافله خورد، چیزی که از کاروان می گیرند واپس می دهند. نان و نمک خوردن در میان جوانمردان درحکم عهد بستن و خیانت نکردن است. و این همان رسم عیاران است که از قرنها پیش باقی مانده است.»

(ص-٥٧- مقاله باستانی پاریزی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

ننوات

«در عرف پشتونها اگر کسی مرتکب گناهی و جرمی علیه کسی میگردد و بعد پشیمان می شود، عدهٔ از ریش سفیدان و ناموران قوم را همراه با یک رأس گاو و یا گوسفند بخاطر عذر خواهی بخانه مظلوم میبرند و از آن عذر خواهی کرده درخواست عفو می نمایند، که آنرا در زبان پشتو (ننوات) می گویند.

ننگ

«آبرو و حرمت را گویند.»

یا ما سر خصم را بکوبیم به سنگ

یا او تن ما به دار سازد اونگ

القصه در این زمانه پر نیرنگ

یک کشته به نام به که صد زنده به ننگ

(ص-عیاران با ویژه گی های...)

ننگیالی

«خدایه هغه څوک چې ستا رضا د پاره ژوند کوي، مرګ به ئي هم ستاد پاره وي، پښتانه خپل ننګ پر ځاي کوي په تلتک کې مرګ ځان ته عار ګڼي، (نه غرب وهلي پښتانه) او یو ننګیالي پښتون وائي چې: خدایه ما دا توره ستا د رضا او پښتونولي او ننګ او ناموس ساتنې دپاره کښلي ده.»

د سپینې خولې شربت مي چښه

د بې ننګي خمار له سره ورکوینه

نوانخانه

«جای که مستمندان و بینوایان را نگهدارند، دارالعجز یا دارالمسلمین نیز گویند.»

نوجوان

من موی خویش نه از آن می کنم سیاه
تا باز نوجوان شوم و نو کنم گناه

نوچه

«جوان، نوجوان، پهلوان کوچک یا تازه کار، ورزشکار که در ورزشهای باستانی زیر دست پهلوان بزرگ ورزش می کنند.»
(فرهنگ عمید)

به ورزشکارانی که در کشتی گیری ممارست داشته و در آموختن فنون مختلف ان زیر دست پهلوانی، قابلیت میدان رفتن یافته و با شاگردی و در آموختن فنون مختلف آن زیر دست پهلوانی، قابلیت میدان رفتن یافته و با شاگردی او منسوب می شدند نوچه می گفتند. مثلاً گفته میشد فلانی، اول نوچه های فلان پهلوانی راه انداخت بعد از آن با خودش کشتی گرفت. ممکن بود کسانی هم در عین داشتن عنوان پهلوانی باز نوچه پهلوانی سابقه دار تر باشند، نوچه ها در آستانه رسیدن به مقام پهلوانی را کشتی های درخشان می گرفتند، نوخاسته نیز می گفتند.

معمولاً پهلوان ها کسانی را به نوچه خود انتخاب می کردند که گذشته از داشتن استعداد بدنی و هوش فراگیری از نظر شخصیت خوش نام و خانواده دار و پاکدامن و با عفت و پرهیزگار باشند که در اصطلاح گفته می شد: نوچه باید

سروته مهر باشد. در وصف پهلوان محمدحسین سالار اسلام منتخب السادات یغمایی گفته است:

همه پهلوانان ورا (نوچه) اند

ورا (میل) و (کباده) بازیچه اند

نوح عیار

«جوانمردان که عیار یا شاطر خوانده میشدند در شهر نیشاپور خیلی بلند آوازه گردیده به حیات اجتماعی نیز دست می زدند. یکی از همین گونه جوانمردان نوح عیار بود که در شهر مذکور در اطراف خود پیروان زیادی جمع نموده، مسلک کهن جوانمردی را وسعت داده بود، حمدون قصار (۲۷۱هـ) که پایه گذار مسلک ملامتی شناخته شده است، میگوید:

«روزی اندر جویبار حیره نیشاپور میرفتم نوح نام عیار بود به فتوت معروف و جمله عیاران نیشاپور در فرمان وی بودند وی را اندر راه بدیدیم گفتم: یا نوح جوانمردی چه چیز است؟

گفت: جوانمردی من خواهی یا از آن تو؟

گفتم: هر دو بگو. گفت: جوانمردی من آنست که قبا بیرون کنم ومرقع بپوشم و معاملات آن ورزم تا صوفی شوم واز شرم خلق اندرون جامعه از معصیت پرهیزم و جوانمردی تو آنکه مرقع بیرون کنی تا توبه خلق و خلق به توفتنه نگردیده پس جوانمردی من حفظ شریعت بود به اظهار و از آن تو حفظ حقیقت بر اسرار.»

(ص -۱۷۸- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

نوخاسته

«کسانیکه در ورزش یا شیرین کاری یا کشتی گیری از همقدران و همدوره های خودبرتر شده و پیشی می گرفتند و از میان نوچه ها کار دیده و پیشکسوتان سر برداشته ودر زورخانه ها صاحب احترام و میان مردم توجه واقع می شدند وکسانی می توانستند با نوچه های اسم و رسم دار و بعضی صاحب ادعای کشتی گرفته و آنها را بیندازند، و همچنین کسانی که آماده گی روبروشدن و درگیری با پهلوانان را پیدا می کردند عنوان نوخاستگی داشتند.»

(ص-۳۱۵- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

نوذر عیار

«نوذر عیار یکی از عیاران افسانوی است که در داستان امیر حمزه با امیر حمزه قهرمان مثبت بوده در مقابل قهرمان منفی بنام بختک وزیر نوذر و درعین عیاری پهلوان هم هست چرا که دیده میشود درمواقع مصاف حریفان را به اسانی بر زمین زده دستگیر می کند. نوذر چالاک وزیرک وکبوتر معلقی های که این عیار می زند مردم را به تعجب وا میدارد و این خود نتیجه تربیت بدنی است، نوذر هم بدن خود را چنان تربیت کرده بود که حتی رگ و پی آنرا هم در اختیار داشت و در موقع گرفتاری در زیر یکی از شکنجه ای صعب طوری اعصاب و رگ و پی خود را منقبض می کند که هر قدر آنها را با چاقو می برند

خون از آن بیرون نمی آید، تا اینکه او را مرده می پندارند. (چون مقاومت پای لچان یا شه حوان های کندهاری)

دانش جنگاوری و رزم ارایی تا جایی است که همه گونه فن نبرد به دست آموزی خود می دهد، در عمل چه در شب روی و یا میدان جنگی حلقه کمندش به هدف می افتد و سنگ فلاخن رد خود ندارد. درخنجر کشی بقدر چابک و زیرک وتر دست است که کسی در برابرش تاب ایستاده گی ندارد و گاه ازمیان صد ها مهاجم مسلح می گریزد، سرعت دونده گی او تا آنجاست که تیز پا ترین دامان و ددان به گردش نمی رسد.

و خلاصه اینکه نوذر یک عیار تمام است و از او همه کار بر می آمد. و این هم نمونه یی از متن داستان رموز حمزه:

راویان اخبار وناقلان اثار و طوطیان شکر کن شیرین گفتار چنین آورده اند: که در دوران انوشیروان شاهنشاه ساسانی، در شهر مکه دو کودک متولد شدند یکی را نوذر دیگری را حمزه نام نهادند.

وقتی این دو کودک به سن ده سالگی رسیدند، با اینکه در دو خانواده پا به عرصهٔ زنده گی گذاشتند، بیشتر از دو برادربه یکدیگر علاقمند شدند.

بعد ها هم رفته رفته دوستی و رفاقت آنها بجایی رسید که گویی یک جان بودند در دو بدن.

این دو دوست با هم رشد می کردند و بزرگ می شدند. در دوران دبستان وتعلیم وتربیت، اثار پهلوانی در حمزه و رفتار چابکانه عیاری ودلاوری در نوذر

ظاهر گشت، هرگاه این یک قدرتی در پهلوانی و آن یک هنری در عیاری از خود بروز میداد.

از همان وقت نوذر کار های زیرکانه عیاری خود را به هواداری از بچه های مظلوم و نادار بروز میداد، چنانکه در مکتب داد شاگردان فقیر را از آخوند دولتمند نواز می گرفت. این آخوند توانگر زادگان و صاحب دولت رامی نواخت و دایم وقت خود را به درس دادن آنها صرف می کرد. و به بچه های فقیر و بی نوایان اعتنا نداشت، هرگاه توانگر زاده گان سرکشی و هیاهو براه می انداختند بچه فقیران را به چوب می کفت و با کتک زدن اینان آنان را ادب می کرد...»

بعداً به یکی از یاغیان شاهنشاه شبیخون می زند و تاج و تخت پادشاهی یاغی را به حضور انوشیروان می آورند، صیت آوازه پهلوانی و عیاری آنها همه جا را فرا گرفت و به دربار شاه ایران مقرب می شوند و بوذر جمهر یکدست لباس عیاری برای نوذر و یکدست لباس جنگ از خود و زره و موزه برای امیر حمزه خلعت بر داشته به استقبال آنها می رود. ولی بختک وزیر همان قهرمان منفی می کوشد تا امیر حمزه و نوذر به هدفهای خود کامیاب نشوند.

قصه خیالی امیر حمزه و نوذر عیار در نزد بسیاری از مسلمانان محبوب ترین داستان به شمار میرود و درهندوستان و اندونیزی و اقصای شهر های مسلمان نشین مشرق آسیا مردم قصه حمزه را با شوق و رغبت بسیارمی خوانند.»

(ص-۱۷ و ۲۶- عیاران با ویژه گی های پهلوانی ...)

این افسانه اگر واقعیت داشته باشد و یا نه از آن معلوم می شود که در زمان انوشیروان جریان اخلاق جوانمردی به آب وتاب خود وجود داشته و بعضی اوقات عیاران به خدمت دربار ها نیز قرار می گرفتند.

چنانچه قبلاً یاد آور شدیم جریان جوانمردی ریشه تاریخی و مردمی دارد وهمیشه در طول تاریخ جانب مستضعف و بیچاره گان را می گرفتند، زیرا خود از طبقه عوام الناس بوده اند، عیاران و جوانمردان با حکام مستبد و اربابان ستمگر و مردم آزار و اشخاص ممسک طرف وضرب شصت خود را به ایشان نشان میدادند، همچنان از شاهان و اربابان و ملکان و سرمایه داران جوانمرد و سخاوتمند و عادل و داد گر مردم دوست جانبداری و برای حفظ آبرو و مقام ایشان سعی ورزیده اند چنانکه سمک عیار در دربار خورشید شاه جوانمرد و متصف به اخلاق ستوده است کار وخدمت کرده از آن توقع پاداش و مزدحم ندارد.

همچنان صوفی خان بایانی که از انسانهای دادگر و مجاهد و سخاوتمند وجوانمرد بود، عیاران و جوانمردان دند شمالی به او احترام کرده و صدها جوانمرد در رکابش علیه انگلیسها به جهاد پرداخته شهید و غازی می شوند.

نوشته های جوانمردی

«نوشته هایی راکه درباره جوانمردی در دست داریم و از جنبش های بزرگ اجتماعی و سیاسی و اخلاقی این جریان چیز های گفته اند دراساس به دوگروه جدا می شوند:

۱- اثر های تاریخی، اجتماعی، سیاسی، إدبی واخلاقی چون تاریخ سیستان، زین الاخبار گردیزی، تاریخ بیهقی، سیاست نامه نظام الملک، قابوسنامه کیکاوس، و سفر نامه ابن بطوطه، مقدمه ابن خلدون، آثار بارتولد.

۲- دستور ها راجع به جایگاه و اخلاق این جریان مانند فتوت نامه سلطان، فتوت نامه فریدالدین عطار، فتوت نامه سیواسی، رسایل جوانمردان وغیره.

باید گفت که نگارنده گان کتابهای یاد شده، در باره جنبشهای جریان جوانمردی و ماهیت اجتماعی آن به روی خواسته های دور و روزگار و جایگاه اجتماعی خویش سخن گفته اند، از این رو دیدگاه های نایکسانی دانسته اند.»

(ص-۵۹- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

نوشیدن آب و نمک

«نوشیدن آب اشاره به اینکه اهل مسلک باید چون آب زلال صاف باشند و نمک اشاره اینکه حق نمک محفوظ دارند.»

(مقاله قاسم غنی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

نهان روشنی

«پیدایش شوالیه گری پرستشگاهی یا شیوه نهان روشنی درمیان سده هژدهم نمونه آشکار تحول شوالیه گری جنگی به شوالیه گری عرفانی و رواج نهان روشنی است، چه نهان روشنی مانند فتوت همهٔ آرمانهای زنده گی را در حد خود در بر می گیرد.» (همان کتاب)

نه برای نان بلکه برای نام

«جوانمردان نثار جان را برای ماندگار نگهداشتن نام نیک برای خود فرض کرده بودند، تمامی جانبازی و گیر و دارجوانمردان نه برای نان، بلکه برای نام بوده است.

جوانمردان نام نیک را برای به دست اوردن دارایی و فراهم اوری زر و گوهر وسیله نمی ساختند، بلکه این صفت هدف نیک ادم دوستی ایشان بوده است، یعقوب لیث صفار، شارق، سمک عیار، فرخ روز، نوح عیار، نوذر عیار، شغاد پیل زور و دیگران این هدف نیک را همیشه همچو پیرایه و زیور زیبا در خویش نگهداشته اند. چنانکه سمک عیار میگوید:؟ من مردی عیار پیشه ام اگر نانی یابم می خورم و گرنه میگردم و خدمت عیاران و جوانمردان می کنم و کاری که می کنم از برای نام نیک است نه برای «نان»»

(داستان سمک عیار)

نهضت اخی

«فتوت اناطولی بنام نهضت (اخی) معروف است. بارتولد خاورشناس روسی زیر نام (اسلام) نوشته است، در همان سالهای سده چهارده مادر آسیا خورد مسلک دینی بلند همتی را می بینیم که بنام (اخیت) مشهور و معمول است. گروه اخی ماهیت زنده گی را در مبارزه به مقابل حاکمان ظالم میدانست و این کارهمچو وظیفه مقدس خود به شمار می آوردند.

مقدم و رییس این طایفه را (اخی) می گفتند، برای نیل بدین مرتبه ظاهراً شرایط بسیار لازم نبوده، بلکه هرکس که اهل فتوت بروی اتفاق می نمودند بدین مرتبه می رسید و موظف بود که زاویه بسازدو لوازم آن چراغ، فرش وغیره فراهم نماید و فتیان چنانکه گفته شد از مداحل روز مخارج شب را تهیه می کردند.»

(۱- مقاله بدیع الزمان فروزانفر به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

(۲- ص-۱۱- کتاب آیین جوانمردی از استاد قربان واسع تاجیکی)

نهضت سربداران

«چنانکه پهلوان عبدالرزاق بیهقی در اواخر دوره ایستلای مغول طایفه یی از دراویش و جماعت عیاران در خراسان قیام کردند و (نهضت سربداران) آن دیار را بوجود آوردند اینان خود را از جان سپاران حضرت علی(ک) می دانستند و کمافی السابق به طریق عیاران و به آیین فتیان مبارزه می کردند. اینان از آنروی خود را (سربدار) می خواندند تا هنگام مبارزه از مرگ نترسند و بیمناک نباشند و سر خود را بالای دار ببینند و تردید به دل راه ندهند.

یکی از سرکرده گان اینان که عباری به تمام بود و از راه کشتی و پهلوانی وترویج آیین فتوت و با سابقه جوانمردی و نیروی باز و تدبیر دست اعمال بیگانه را از خطهٔ خراسان کوتاه کرد، پهلوان عبدالرزاق بیهقی بود، که در سال (۷۳۸هـ) در سبزوار به سلطنت رسید و به قول ابن بطوطه سیاح مراکشی سر سلسله

پادشاهان عیار خراسان شد. و نهضت سربداران یک نهضت اجتماعی علیه حکام بیگانه و جابر زمان بود.»

(ص-۱۵- عیاران با ویژه گی های پهلوانی...)

نهضت سید جمال الدین افغانی کنری اسعد آبادی

«نهضت سید جمال الدین افغانی هم اجتماعی و هم فکری است که با روحیه جوانمردی آغاز شده بود، او میخواست انقلابی را در اندیشه مسلمانان بوجود آورد و هم در نظامات زنده گی آنها، او در یک شهر و در یک کشور و در یک قاره توقف نکرد.

سید جمال الدین افغانی در نتیجه تحرک و پویایی زمان وجهان خود را شناخته و به درد های کشور های اسلامی که داعیه علاج آنها را داشت دقیقاً آشنا بود.

سید جمال الدین افغانی مهمترین و مزمنترین درد جامعه اسلامی را استبداد داخلی و استعمار خارجی تشخیص داد. و به این دو به شدت جوانمردانه مبارزه کرد. او بود که بیدار سازی را در کشور های اسلامی آغاز کرد. درد های اجتماعی مسلمین را با واقع بینی خاص بازگو کرد و راه اصلاح و چاره جویی را نشان داد.»

(ص-۱۵- نهضت های اسلامی در صد سال اخیر، نوشته استاد مرتضی مطهری)

«سید جمال الدین افغانی از خصلت های جوانمردی به کلی مشبوع و هر حرکت او مردانه و با نامردان خود کامه دوران شجاعانه مبارزه می کرد.

شاهان خود فروخته و مزدور افغانستان و ایران وترکیه و مصر علیه سید ناجوانمردانه موضعگیری می نمایند و سد راه مردانه او می شوند. با آنهم در قلوب مسلمانان شرق و غرب این فرزند مبارز و جوانمرد اسلام محبوبیت داشته، مردم غرب زده را بیدار و علیه ستمگران نامرد به قیام وا میدارد.

سید جمال الدین که از سادات پشتونهای افغان کنر ها بود روحیه مردانگی را از پشتونولی به ارث برده آنرا در قالب اسلام آراسته و از آن چون اکثیر در مبارزات و در بیداری مردم استعمار زده و خواب برده شرق استفاده می نماید. سید یک عالم و سیاستمدار روشنفکر جهانی بود، چون برخی از دانشمندان از تعصب قومی و قبیلوی خالی از آنست که هر کشوری وی را از خود میدانند اگر تاجک و یا ترک و ایرانی و یا عرب اند.

نهضت و آفات آن

«آفات یک نهضت را ناشی از عوامل ذیل دانست:

«۱- نفوذ اندیشه های بیگانه

اندیشه های بیگانه ا: دو طریق نفوذ می کند:

۱- از طریق دشمنان، هنگامی که یک نهضت اجتماعی اوج می گیرد و جاذبه پیدا می کند و مکتب های دیگر را تحت شعاع قرار میدهد، پیروان مکتب های دیگر برای رخنه کردن در آن مکتب و پوشانیدن از درون، اندیشه های

بیگانه را که با روح آن مغایر است وارد آن مکتب می کند. نمونه آنرا در قرون اولیه اسلام دیده ایم که مخالفان اسلام با مارک تقلبی، اسراییلیات، مجوسیان، مانوی یان، وارد تفسیر و حدیث وافکار و اندیشه های مسلمانان کردند و بر اسلام آمد آنچه آمد. خوشبختانه علما و متفکرین اسلام متوجه شده و تا حد زیاد موفق به طرد آفت زدایی گشتند و هنوز هم ادامه دارد.

فتوت (جوانمردی) نیز از اینگونه آفات بر کنار نه مانده و فرقه های مختلف در جامعه به میان می آیند که بعد ها مفکرین و مشایخ فتوت نیز، برای چاره جویی آن سعی و تلاش نموده اند، چنانچه ما در دوران شگوفایی خراسان فتیان و جوانمردان را می بینیم که به گوهر اصل اخلاقی این مکتب صادقانه پای بند بوده و هوا خواهان بیشمار در هر کنج و کنار پیدا می نماید ولی بعداً به اثر مداخلت بیگانه ها و در بار های خود کامه که همیشه ناجوانمردانه با ملت خود رفتار داشته اند برای بدنام ساختن این جوهر نیک با وارد ساختن اندیشه غلط سعی وتلاش ورزیده و سدی را در مقابل این حرکت مردانه ایجاد کردند.

۲- دیگر از طریق دوستان و پیروان خود مکتب:

به علت نا آشنایی درست با مکتب، مجذوب یک سلسله نظریات واندیشه های بیگانه می گردند و آگاهانه و یا ناآگاهانه ان نظریات را رنگ مکتب می دهند و عرضه می نمایند، نمونه این جهت نیز در ادوار مختلف دیده شده، مثلاً مجذوب شده گان به فلسفه یونانی و ادب و رسوم تصوف هندی و کمونیزم به عنوان خدمت نه به قصد خیانت وارد اندیشه های اسلامی کرده و فتوت هم از ان بی حصه نه ماند بطور مثال می بینیم که خیرخواهانه اندیشه دیموکراسی را با

اسلام مخلوط کرده در قانون اساسی آنرا شانه به شانه اسلام پیش کرده اند در حالیکه اسلام و دیموکراسی دو اندیشه متضاد و آشتی ناپذیر اند. اگر دیموکراسی را وارد اسلام می سازند در حقیقت اسلام را تخریب و تخریش می نمایند.

خوشبختانه عده یی از علمای حقانی در گرداگرد جهان متوجه این نکته نیز شده اند و هم در این راه در کشور های اسلامی با سیکولرها و آشتی گرایان اسلام با دیموکراسی و سوسیالیزم مبارزه شدید در جریان است، امید است که پیروزی حاصل گردد.

همین طور اهل نظر ومشایخ فتوت (جوانمردی) نیز برای پاکسازی و بازسازی مکتب فتوت (جوانمردی) زحمات قابل وصفی را در پاک سازی و سره کردن اندیشه حوانمردی خدمات تحسین آمیزی را به انجام رسانیده اند،چنانکه رساله سوال و جواب در مورد مکتب فتوت یک نمونه برازنده آن است.

۳- عدم تداوم نهضت

وقتی یک نهضت به پیروزی رسید بایست به همان جد و جهد اولی روز به روز در شگوفایی بیشتر آن کوشید و در غیر آن نهضت آهسته آهسته گل می شود. وقتی در خراسان در زمان ابومسلم خراسانی و یعقوب لیث و پهلوان عبدالرزاق بیهقی فتوت به پیروزی می رسد از آن پس به همان جد و جهد ادامه نداده پی کار خود رفته و نتیجه زحمات ان بزرگمردان را دیگران و احیاناً دشمنان برده اند.

٤- رخنه و نفوذ فرصت طلبان:

رخنه ونفوذ افراد فرصت طلب در درون یک نهضت از آفات بزرگ هر نهضت است، وظیفه بزرگ رهبران اصلی اینست که راه نفوذ و رخنه اینگونه افراد را سد نمایند.

هر نهضت مادامیکه مراحل دشواریهای اولیه را طی می کند سنگین اش بر دوش افراد مومن و مخلص و فدا کار است، اما همینکه به (بار) نشست و یا لا اقل نشانه های بار دادن آشکار گشت و شگوفه های درخت هویدا شد، سرو کله افراد فرصت طلب پیدا می شود. روز بروز که از دشواری ها کاسته می شود، و موعد چیدن ثمر نزدیک می شود، فرصت طلبان محکمتر و پرشور تر پای علم نهضت سینه می زنند، تا آنجا که تدریجاً انقلابیون مومن و فداکاران اولیه را از میدان به در می کنند، این جریان تا آنجا کلیت پیدا می کند که می گویند:

«**انقلاب فرزند خور است**» ولی انقلاب فرزند خور نیست، غفلت نفوذ و رخنه فرصت طلبان وعدم کفایت رهبران است که فاجعه به بار می آورد.

جای دور نیست انقلاب و جهاد اسلامی را می بینیم که چه کسانی و به چه زحمت و قربانی به ثمر می رساند. آن مجاهدانیکه در سنگر های داغ در مقابل قشون سرخ و هم بستگان داخل اش تشنه و گرسنه می رزمیدند وشهادت برادران همسنگر خود را با چشم خود دیده، فرزندان یتیم و بیوه های بی سرپرست را پشت سر می گذاشتند و حال می بینیم که پس از به ثمر رسانیدن انقلاب چه چهره ها، پست و مقامات را در دولت و تنظیم های اشغال کردند و نتیجه نهایی هم چنان شد که به وساطت همان فرصت طلبان رهبران جهاد نیز حاصر می شوند

که بیگانه گان را برای اشغال کشور دعوت نموده مجاهدان روس شکن را به زندانها و یا به کنار کشند، این است نتیجه نفوذ فرصت طلب در یک نهضت.

اهل فتوت (جوانمردان)که برای احراز به مقام و جاه مبارزه نمی کنند از این امر مستثنا اما اگر مشاهده نمایند که قدرت واختیار مردم بدست ناجوانمردان مفت خور و نوکران بیگانه افتد و مردم را به برده گی غیر از خدا سوق می دهند، به مبارزه آشتی ناپذیر برخاسته تا زمان برقراری نظام اسلامی عادل تحت رهبری اشخاص منصف و نیک و آزاده خواه ارام نخواهند نشست.

۵- ابهام طرح های آینده

نهضت باید طرح روشن و خالی از ابهام و مورد قبول و تأیید داشته باشد.

٦- تغییر جهت

نهضت باید جهت اندیشه را که انتخاب کرده است تغییر ندهد و به آن صادق باشد و از مسیر خود که قبلاً تعیین کرده انحراف نه نماید.

(ص-۱۰٤- نهضت های اسلامی در صد سال اخیر، نوشته استاد مرتضی مطهری)

نیستی از منیت

«جوانمرد باید نیستی را سرمایه سازد تا به هستی معنوی و حقیقت واصل گردد. هرگونه خود خواهی و خود پرستی را از خوددور گرداند. کسیکه به وجود خارجی خودتوجه دارد، هرگز به حقیقت نخواهد رسید».

(ص-٤٦- فتوت نامه شهاب الدین سهروردی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

نیک مردان

«مردان خوب نیکو کار» (فرهنگ عمید)

ره نیک مردان آزاده گیر

چو ایستاده یی دست افتاده گیر

(بوستان -سعدی شیرازی)

نیکی

«نیکی و نیکوکاری در جوانمردی برای خویشتن نیز جای نمایانی داشته است، همه کوشش ها و خودداری جوانمردان از کردن کار ناشایسته برای رسیدن به کمالات از این سرچشمه اخلاقی سر میزده است، اما برای نیکوکاری و نیکو کار شدن خردمندی شرط است، زیرا که خرد والاترین رکن هستی جریان جوانمردی به شمار میرفته است.»

(ص-١٤٨- کتاب آیین جوانمردی استاد قربان واسع تاجیکی)

«ابن مسعود (رض) گفته است مراد ازنیکی (لا اله الا الله) است. در حدیث شریف آمده است که یک آدم از رسول اکرم (ص) پرسید که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم در (لا اله الا الله) هم نیکی است؟ حضرت محمد(ص) فرمود، بلی،

این از تمام نیکی ها افضل است. همچنان در حدیث دیگر است که : نیکی کردن به اقربا عمر را دراز می کند.» (تفسیر وحید).

حوانمردان دایم گویا به ذکر (لا اله الا الله) و از همه بدیها بریده و یقین میدارند که بغیر از الله تعالی دیگر هیچ معبودی نیست، شریک ندارد، جز او دیگر کسی مشکل کشا، نگهبان، مددگار، نفع و نقص رسان بوده در هر جا حاضر و ناظر و شنوا و محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستاده الله (ج) است.

گوینده این کلمه از چیز هایی که الله تعالی منع کرده روگردان و به آن چیزی هاییکه حکم کرده عمل می کند و اگر کسی روزانه صد بار(لا اله الا الله) بگوید تمام گناهان وی مورد عفو قرار گرفته ونیکی های فراوان نصیب وی میگردد وبه تکرار همیشگی این کلمه ایمان خویش را تازه گردانیده از جمله ابرار محسوب و از بدی ها در امان میماند.

در حدیث دیگر است که هرکس بعد ازنماز مغرب یکصد بار(لا اله الا الله محمد رسول الله) بخواند حق تعالی او را سه چیز عنایت گرداند:

۱- اینکه هیچ گناهی او باقی نه ماند و بخشیده شود، سوای کفر و شرک.

۲- آنکه حق تعالی از وی خوشنود شود.

۳- آنکه از عذاب قبر رهایی یابد.

خلاصه اینکه هر که به صدق دل کلمه طیبه را ورد کند، الله تعالی وی را با ایمان ازدنیا گذراند وداخل جنت شود. در فضایل اعمال تألیف مولینا محمد ذکریا (رح) امده است، هرکه در یک جای همیشه در وقت معین نشسته هفتاد

هزار مرتبه لا اله الا الله محمد رسول الله را در چند یوم مسلسل ذکر به انجام رساند، خداوند بی چون و چرا وی را داخل جنت می سازد و تمام گناهان وی را عفو می کند.»

(فضایل اعمال مولینا محمد ذکریا(رح)

و

وحدت دل و زبان

در یکی رو وزد وبی یک سوباش
یک دل و یک قبله و یک روی باش
(شیخ عطار)

ورزش

«ورزش اسم مصدر ورز است. یعنی کار کردن، (ورز) از واژه های اوستایی است. مانند کشت ورز یا کشاورز یعنی کشت کننده. معنی متداول و معروف ورزش در این زمانه به کار وا داشتن بدن طبق برنامه به تمرین به منظور پرورش تن و یا حفظ سلامتی آن.

از همان آغاز عیاران و جوانمردان ورزش را به خاطر پاسداری ز زنده گی خانواده گی و قومی و ملی و دینی در برابر تجاوزات بیگانگان بدن نیرومند و چابک و مقاوم را آرزو داشتند و این امر بدون درک مسؤولیت اخلاقی بخاطر دفاع از مقدسات و نوامیس انسانی نمی توانست میسر باشد از این سبب ورزش درکشور ما هم در کسب فضایل اخلاقی و هم در هدفهای نظامی و جنگی شکل گرفته است.

همان است که جوانمردان برای برآورده شدن این آرمان مقدس جایگاه را مهیا کردند که به نام (بیت) خانه و یا لنگر گاه یا زورخانه و یا ورزش خانه مسمی بود و در آن جوانان به انواع ورزشها چون تیر اندازی، سوار کاری، راه پیمایی، شناگری، کشتی، اسب دوانی، چوگان بازی، گوی زنی، زوبین افگنی، جست و خیز با دو پا، بروی دو پا ایستادن، شمشیر بازی، ورزش با سوزن، ورزش برای تقویت دست، ورزش برای تقویت سینه و اعضای تنفس زیر نظر استادان با تجربه به انجام می رسید.

به نظر میرسد که مهم ترین ورزشها بعد از اسلام همان ورزش کشتی (زورخانه یی) بوده و عیاران و پهلوانان و شاطران در آن با حفظ سنت نیاکان خود با درک مسؤولیت اخلاقی خود برای مبارزه با ستمگرها و ناروایی های جبارین خودکامه مفت خور آماده می ساختند.»

(ص-۳۱۲- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

ورزشکاران

«کسیکه طبق برنامه، بدن خود را به منظور نیرومند شدن یا حفظ سلامتی یا رسیدن به مرتبه یی چشم گیر ورزش، هر روز یا در اوقات معین به فعالیت مربوط به رشته یی مورد نظرش وا دارد.»

(ص-۲۱۲- همان کتاب)

وصله

«فتیان (جوانمردان) لباس خاصی داشتند (وصله) وتاجهای رنگ به رنگ مجموعاً لباس الفتوت نامیده میشد.»

وفا به عهد

«پای بندی فرد است به تعهد و قولش، وفاداری و سر سپرده گی مشخص کننده نیروی ناشی از فطرت است وفتوت وقتی تحقیق پیدا می کند که این فطرت درخلوص و صفای اصلی خود متجلی شود. این فطرت هنگامی از ظلمات این دنیا منزه می شود که انسان وفاداری خود را به عهد الست نشان دهد. اگر به عهد پابند باشد خلوص فطرت متحلی می گردد، یعنی پرده برداشته می شود و کمال اخلاقی که فتوت بر پایه آن بنا شده باشد در عمل متحقق می گردد.

در پرتو این وفاداری است که ایمان هم متجلی می شود و دراین هنگام است که وفاداری به مخلوق خداوند از راه عشق ومحبت ظاهر می گردد. در ازل میان افراد بشر میثاق دوستی بسته شده است، آنها از وقتی به این عالم غربت پاگذاشته اند، از یکدیگر جدا افتاده اند. آنها در ازل در حالت توحید بودند و در این دنیا نسبت به همدیگر بیگانه شده اند.

این است گسستگی رشته اخوت که باید به آن پایان داد، یعنی شته بایستی دوباره در این عالم پیوند داده شود. باید حالتی بوجود اید که هر کس چیزی را بر دیگران روا دارد که بر خود می پسندد.»

علمای کرام گفته اند که حقیقت جوانمردی محافظ عهد الله است یعنی اعتقاد درست به امر ونهی خداوند و فرمانبرداری شریعت اسلامی وحرمت بیعت که به امیر المجاهدین می شود، می باشد.

۱- ص-٤٦- فتوت نامه عبدالرزاق کاشانی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

۲- فتوت نامه سلطانی)

«جوانمردان به نگهداشت عهد و وفا اهمیت ویژه یی میدادند؛ آنها به وعده و سخن خود پایه داری نشان دادند به عهد و پیمان بسته شده تا نفس آخری راست گفتار باقی می ماندند. بار ها دیده شده است که در جریان مطالعه سیر تاریخی مسلک جوانمردی در سر عهد و وفای خود جان را نثار کرده اند.»

اگر اهل فتوت را وفا نیست

همه کارش جز روی و ریا نیست

(ص-۱۷۷- کتاب آیین جوانمردی استاد قربان واسع تاجیکی)

در حدیث شریف آمده است که هر قوم که عهد خود را بشکند در آن قوم قتل وقتال بوجود می آید. (تفسیر روح البیان)

وقف

«منع کردن متهم از مجالست فتیان ومعلق نگهداشتن قضاوت در باره اوست تا زمانی که خطا کاری یا بیگناهی او ثابت گردد.»

(فتوت نامه شمس الدین آملی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

وکیل

«وکیل یا نماینده کسی است که کبیر انجام بعضی اعمال را به او واگذار کرده است. طبیعی است که وکیل باید استعداد این کار را داشته باشد یعنی کاملترین فرد در میان گروه باشد؛ از اینرو به او قایم مقام نیز می گو. .»

(ص-۳٦-همان کتاب)

ولایت

«پس ولایت، غایت و کمال فتوت مستلزم مروت است و معنای مروت این است که انسان به اصل فطرت نخستین خود باز گردد، بنابر این مفهوم توبه فقط استغفار از گناه نیست، بلکه پذیرش دگرگونی کامل و بازگشت به طهارت فطری نخستین است. خلاصه آنکه جوانمردان ایمان دارند و ایمان شان با خلوص ذاتی و فطرت نخستین نسان یکی است. از اینرو جوانمردی به میثاق پیش از تولد انسان (عهد الست) باز می گردد.»

(همان کتاب)

ولی

«بنده ومقرب درگاه باریتعالی، دوست و اولیا جمع آن است.» (فرهنگ عمید)

ولیمه

«سازمان جوانمردان در زمان سلجوقیان دارای تشکیلات صنفی بوده و فقط کسانی که دارای صفات حمیده بودند می توانستند در آن پذیرفته شوند. نامزد های قبولشده باید دورانی آزمایشی را بگذارند و پس از ابراز لیاقت به عنوان عضو جامعه فتیان یا عیاران پذیرفته شوند و جهت آنان ضیافت ترتیب داده میشد که به آن ولیمه می گفتند و به وی کمربند اهدا می کردند.»

(از کتاب زنده گانی و روزگار و اندیشه پوریای ولی)

و یا نشو

«در قرن چهارم هجری لفظ فتی و فتوت کاملاً با شاطری و عیاری و شطاری و عیار مترادف و چنانکه مسعودی در اواسط این قرن در ضمن یادکردن شاهان چین از مرد شورشی و یاغی یاد میکند:

(از خاندان شاهی نبود (ویانشو) نام داشت، به گفته وی شریر و فتنه جو ومردم بدنام وشرور به دور او جمع شدند شاه و اهل تدبیر از کار وی غافل ماندند که شهرت چندان نداشت و قابل اعتنا نبود. به تدریج کارش بالا گرفت و شهرتش افزایش یافت و غرورش بیفزود و شوکتش بسیار شد، مردم شرور از مسافات دور رو به جانب وی آوردند و سپاهش بزرگ شد و از محل خود حرکت کرد به شهر ها به تاخت و تاز و چپاول پرداخت...) مسعودی این شخص را چنین وصف می کند (و کان شریر یطلوب الفتوت)

(ص-۱۳۵- مروج الذهب مسعودی ترجم ابوالقاسم پاینده)

در حالیکه این شحص از متن توده برخاسته و بخاطر منافع طبقه خود قیام جوانمردانه علیه ناجوانمردان کرد، مردم بیچاره و ستم دیده همه با وی یار شدند و لشکر بزرگی از جوانمردان چینی را بسیج کرد؛ شعارش هم حمایت از ستم دیده گان و دفع ظلم از مظلومین بود ولی دربار ستمگر چین وی را یاغی و شریر (مانند خادم دین رسول الله صلی الله علیه وسلم) معرفی کرد. به پیروی از رسانه های درباری چین، رسانه ها و مداحان درباری ممالک همجوار نیز وی را ناسنجیده به مردم خود شریر و جنگ طلب و دزد نشان میداد. و آیادی ندید که خادم دین رسول الله صلی الله علیه وسلم که یک انسان شریف جوانمرد و مجاهد و دزدبگیر بود، حکومت وقت وی را به جامعه ما دزد معرفی کرده بود.»

(۱- کتاب آیین جوانمردی استاد قربان واسع تاجیکی)

(۲- مقدمه فتوت نامه سلطانی)

هـ

هیبت

«بخشیدن رفیق است از سوی کبیر به کبیر دیگر. بعضی این کار را جایز نمی دانند، زیرا این عمل را تصرف در حریت می بینند.»

(ص-۳۸- فتوت نامه شمس الدین آملی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

هدایت

«گام نهادن در جهت صحیح و راه رستگاری است. از این رو مفهوم استقامت، یعنی ثبات قدم، استحکام موضوع و خلل ناپذیری اراده در این جلوهٔ خاص می یابد و به گفته مولف، مراد از هدایت و (مشاهدت) در این مقام علم الیقین و رویت قلبی است که از فرط صفا به طریق و استدلال یا بر سبیل کشف حجاب، بنده را روی نماید. و هدایت یعنی دیده بصیرت که به شکرانهٔ تأیید الهی نصیب می گردد و از این راه است که شخص می تواند موضوع مطلوب را شخصاً به چشم خود ببیند. خوب است دوباره یادآوری کنیم که مراحل اساسی در میان عرفا از چه قرار بوده است.

مرحله اول علم الیقین (اعتقاد دینی و فقهی) است، برای مثال، درک این مطلب که آتش هست و چه مشخصاتی دارد)

مرحله ذوم، عین الیقین را اعتقاد به مشاهد عینی است که دیدن آتش به چشمان خود است.

مرحله سوم، حق الیقین است، (اعتقاد از راه رسیدن به یقین و به عبارت دیگر از طریق سیر شخص تا وصول به حقیقت) است. مانند آنکه خودش به آتش بدل شود.

پس هدایت همان فتوت (جوانمردی) است هنوز در مرحله علم الیقین است، یعنی اعتقاد از راه درک و شناسایی و اینکه حقیقتی خود را به انسان می نماید و پرده از چهره اش برگرفته می شود. (کشف الحجاب)، این مرحله هنوز عین الیقین نیست که مطلب مورد نظر با همه جلال و شکوهش تجلی کند، چه حکمت و خرد فلسفی نمی تواند به مرحله عین الیقین یا حق الیقین برسد. این دو مرحله وقتی حصول پیدا می کند که هم دید توحید و هم دید جامع و کامل حاصل شود. کسی به این درجات نایل می گردد که در شمار دوستان خداوند (صاحب ولایت) باشد. یعنی فتوت در جایی ختم میشود که ولایت آغاز می گردد.»

(فتوت نامه عبدالرزاق کاشانی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

هدف مسلک جوانمردی

«وارد ساختن شخص به گذشت و فداکاری و صفای ظاهر و باطن و اجتناب از اعمال مضر و زشت بوده است.»

(ص -۴۳- مقام جهانی ایران...)

هرکول

«مرد قوی، پهلوان، سر پهلوان»

هیشام

جود، بخشش، جوانمردی.

هم پیمان

هم عهد، کسیکه با هم دیگر عهد و پیمان بسته باشد.»

همت

«یعقوب لیث را در مبدأ جوانی یکی از پیران قبیله گفت که خاطر من به حال تو نگران است چون دراین سن که تویی هنگام استیلای شهوت است و غلبه تهمت. دست پیمانی راست کن تا از تو برای تو کریمه یی از خاندان بزرگ بخواهم. یعقوب لیث گفت: عروسی که من خوش کرده ام دست پیمان او آماده است. پیر گفت: آنرا به من عرضه کن تا ببینم که چیست و از عروس نشانی ده تا بدانم کیست؟ یعقوب لیث گفت: «دست پیمان من این تیغ جوهر دار و این شمشیر جوشن گذار است.»

(سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها)

«موری را دیدند به زورمندی کمر بسته و ملخی را ده برابر خود برداشته، متعجب شده گفتند: این مور را ببینید به این ناتوانی باری را به این گرانی چون می کشد؟ مور چون این بشنید بخندید و گفت: مردان بار را با نیروی همت و بازوی حمیت کشند نه به قوت تن و زحمات بدن.

سید جمال الدین افغانی کنری اسعد آبادی مقاله به عنوان (اسطوره) در عروة الوثقی در مورد ناجوانمردی های بریتانیا (انگلیس) و همت مردم دارد که خلاصه اش اینست:

در بیرون شهر استخر پرستشگاهی بود که مسافران به هنگام شب از ترس تاریکی به دورن آن پناه می بردند ولی هرکس که به درون آن می رفت بطور مرموز در می گذشت؛ کم کم مسافران از این پرستشگاه ترسیدند و دیگر بدان رو نمی آوردند، تا سرانجام مردی که از زنده گی بیزار و خسته شده بود ولی اراده نیرومند داشت؛ به درون پرستشگاه رفت، صدای سهمگین و هراس انگیز از هرگوشه برخاست که او را به مرگ تهدید می کرد؛ ولی مرد نترسید و فریاد زد: پیش آیید که از زنده گی خسته شده ام به همین فریاد یکباره صدای انفجار برخاست و طلسم پرستشگاه شکسته شد و از شگاف دیوارهایش گنجینه های پنهان شده در معبد پیش پای آن مرد فرو ریخت، بدین سان آشکار شد آنچه مسافران را می کشت؛ ترس ازخطر موهوم بوده است. دیروز بریتانیای کبیر و بعد شوروی و امریکای امروز چنین پرستشگاهی بزرگ است که گمراهان چون ازتاریکی سیاسی بترسند به درون آن پناه می برند و آنگاه از اوهام هراس انگیز ایشانرا از پای در می آورند؛ میترسم روزی مردی مردانه از زنده گی بیزار شده

ولی همتی استوار داشته به درون این پرستشگاه برود و یکباره در آن فریاد برآورد، پس دیوار ها بشگافند و طلسم اعظم بشکند.»

این اسطوره همان داستان مسجد مهمان کش است که در کتاب مثنوی جلد سوم آمده است و علی الظاهر سید این داستانرا از همان کتاب اقتباس کرده است ولی نخواسته است که در محیط غیر اسلامی این اسطوره را بنام (مسجد مهمان کش) بیان کند.

این اسطوره در افسانه های اساطیری سرزمین الینا یا نورستان قدیم نیز به شکلی دیگر آمده است.

(ص-۹۵- به نقل از عروه الوثقی ص ۲۲۳ از کتاب نهضت های اسلامی تألیف مرتضی مطهری ص -۳٤-)

کار نه این گنبد گردان کند

هرچه کند همت مردان کند

همسایگان

«جوانمردان حقوق همسایگان را با نهایت دقت مراعات می کنند و ایشانرا عزیز می دارند علی الخصوص همسایه درویش.

همسایه است که یک حق دارد و همسایه است دو حق دارد و همسایه است که سه حق دارد، اما آنکه یک حق دارد همسایه کافر حق همسایگی دارد و آن که دو حق دارد؛ همسایه مسلمان یکی حق همسایگی و یکی حق مسلمانی و آنکه

سه حق دارد: همسایه مسلمان خویشاوند، یکی حق همسایگی یک حق مسلمانی و یک خویشی.»

(ص-۷۵- فتوت نامه نجم الدین زرکوب به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

هم نمک

دونفر که باهم نان ونمک خورده باشند .

هوشیاری

«صاحب فتوت در مقام وصلت وقربت وهدایت باید ازمستی شراب عزورهوشیار باشد که آن مستی زایل کننده عقل است وهمچوباد ومی اورامست کند ».

(فتوت نامه شهاب الدین عمر سهروردی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

ی

یاتخت یاتابوت

«ازعلم مکتب فتوت دو بیت معادل تمام مکاتب دیگر است که انقلاب را بوجود آورد وسرنوشت ساخت چنانکه از احمد ابن عبدالله خجستانی پرسیدند تو یک آدم خربنده بودی، چگونه به امیری خراسان رسیدی ؟ گفت :در خجستان بادغیس یکروز دیوان حنظلهٔ بادغیسی بدستم رسید ونظرم به این دو بیت افتاد:

مهتری گر بکام شیر در است

شو خطر کن ز کام شیر بجوی

یا بزرگی و عز و نعمت و جاه

یا چو مردانت مرگ رویا روی

و داعیه یی در باطنم پیدا شد در حالتی که بودم به هیچ حالت قناعت نتوانستم، خر های خود را فروختم و اسب خریدم و از وطن خود رحلت کردم و کارم به پیش رفت و ترقی کردم تا اینکه خراسان را متخلص کردم. سبب تمام چیز این دو بیت بود.»

(رساله سوال و جواب درمورد مکتب فتوت نوشته عزیز غیار)

یادتاغان

خنجر خمیده را می گفتند که عیاران آنطرف رود جیحون به کمر می بستند.

یار

«عیاران و جوانمردان یکدیگر را (یار) خطاب می کردند:

شعر:

سرنامشان واژه (یار) بود

بدان سان که آیین عیار بود

مانند؛ یار مهدی امین لشکر، یار مصطفی حافظ لشکر، یار ماشاءالله سردار جنگ؛ یارعلی شجاع لشکر، یاراکبر شاه لشکر، یار حسن منصور لشکر، یار محمد سیف لشکر، یار رضا معین لشکر، یار امیر ملقب به امیر لشکر یا امیر جنگ»

(ص-۵۷- حماسه فتحنامه نایبی)

چون عاجز بود یار یاری کنیم

چو سختی بر در است کاری کنیم

(نظامی گنجوی (رح))

معلوم میشود اولاد طبقه چهارم در ادوار باستانی پس از آنکه برای بروز جوانمردی و عیاری قرار داد هایی بین خود گذاشته و دسته شدند، یکدیگر را (یار) یعنی رفیق صدا می زدند؛ همانطوریکه اسماعیلیه الموت هم در دوره اسلامی یکدیگر را رفیق صدا یم زدند.

(مقاله ملک الشعرا بهار به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

یار درویش و خصم توانگر ستمگر

«عیاران یار درویشان و مردم بیچاره و دشمن توانگران ستمگر بخیل بودند؛ یعقوب لیث و دیگر عیاران مردم بیچاره و ضعیف را بسیار رعایت می کردند؛ چنانکه طبقات زارع و متوسط را هر که را که کم از پانصد درم وسعت بودی دستور داد تا از آنها خراج نستانند، او را صدقه دادی و برعکس توانگران از آسیب مصادره او در امان نبودند؛ از کلمات قصار برادر یعقوب لیث عمرو لیث که گفته بود: (پیه اندر شکم گنجشک نباشد اندر شکم گاو گرد آید) یعنی در آمد دیوانی را از پولداران بدست آورد نه از فقرا و به قول مردم امروز مالیات مستقیم گرفت نه غیر مستقیم.»

(۱- یعقوب لیث نوشته باستانی پاریزی)

(۲- تاریخ سیستان به تصحیح ملک الشعرا بهار)

(۳- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها)

(٤- افغانستان در مسیر تاریخ از میر غلام محمد غبار)

«با ظالمان به عداوت و با فاسقان و فاجران به اهانت.

عیاران و جوانمردان چنانکه گفتیم یار مظلومان و دشمن ظالمان بوده برای یاری مظلومان زنده گی خود را وقف کرده و همیشه مراقب احوال بیچاره گان بوده، اگر اغنیا حقوق یک فرد یا از افراد را غصب می کردند؛ عیاران و جوانمردان اول آنها را به اعاده حقوق مظلوم دعوت می کردند واگر به یادداشت انها بی اعتنایی می شد در صورت امکان به مقابله پرداخته حق مظلوم را از ظالم می

ستانیدند ویا به طریق عیاری به خانه آنها داخل شده بروتش را تراشیده بعداً مبلغ را درمیان صاحبان آن تقسیم می کردند.»

(کتاب نقش پهلوانی و عیاری)

یارغار

‹کنایه از دوست صمیمی و وفادار فرستاده خدا ابوبکر (رض)، روز شنبه اول ربیع الاول که پنجاه وسه بهار عمرش می گذشت، مکه راترک گفتند و از هجرتش جز علی (رض) و خانواده ابوبکر (رض) کسی دیگر اطلاع نیافت. عایشه و اسماء (رض) در تهیه توشه شان سهم گرفتند.

پیامبر (ص) همراه با رهنمای شان به راه یمن به حرکت افتادند تا اینکه به غار (ثور) رسیدند و مدت سه شبانه در آن کمین گرفتند که عبدالله بن ابوبکر نیز شب را با ایشان سپری میکرد وروزانه از قریش همه اطلاعات را جمع کرده به آنها تقدیم می داشت.

قریش در جستجوی پیامبر خدا(ص) تا دهنه غار می آمدند اما رد پای آن جناب را نمی یافتند و پس می رفتند و حضرت ابوبکر یار غار آنحضرت (ص) به ایشان می گفت: ای فرستاده خدا اگر یکی از ایشان به قدم های خویش نظر کند ما را خواهد دید و پیامبر (ص) او را اطمینان می داد و می فرمود: ای ابوبکر گمانت در باره آن دوتن که خداوند سومین آنهاست چیست؟ ابوبکر صدیق (رض) در پیشبرد دعوت و تبلیغ اسلامی جوانمردانه، فداکاری و ایثار هایش بی مانند است.

به روز دوازدهم ربیع الاول به مدینه منوره که مسلمانان سخت در انتظار بودند وارد شدند و ازدیدن پیامبر اسلام مردم بسیار خوش شدند و نوباوه گان با دف این ترانه را زمزمه می کردند که ترجمه آن اینست:

«ماه از ثنیهٔ الوداع (نام محلی) طلوع کرد،

شکر این نعمت بر ما واجب است،

ای آنکس که از طرف خداوند برای هدایت ما مبعوث شدی،

فرمان تو لازم و مطاع است.»

(ص-٦٩- درسها و اندرز های از سیرهٔ النبوی از داکتر مصطفی سباعی ترجمه م. فاضل.)

یاری بی منت

«همه تلاش ها و کوششهای جوانمردان برای بدست آوردن نام نیک صرف میشده است. آنها برای پایه دار نگهداشتن نام نیک تمام دشواری ها و ناگواری ها و پیش آمد ها را نادیده می گرفته اند و به (یاری بی منت) افسرده گان و به جان آمده گان و به راه مانده گان و سرانجام پشت و پناه شدن به زنهار آمده گان از شعار مهم آنان بوده است. تمام گیر و دار جوانمردان نه برای نان بلکه برای نام نیکو بوده است.)

(ص-۱۹۳- کتاب آیین جوانمردی استاد قربان واسع تاجیکی)

یاری درمانده گان

«وظیفه اخلاقی عیاران است که چون کسی به پناه ایشان بیایند و یاری بخواهند او را به جان ودل بپذیرند و در انجام یافتن مقصد او اگر چه به دشواری و خطر مواجه شوند ازهیچ نوع کوشش دریغ نورزند.»

(ص-۷۲- مقاله پرویز ناتل خانلری به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

«پهلوی برجسته جوانمردی را یاری رسانیدن به ناتوانان و افتاده گان تشکیل می دهد. و هدف بزرگ جوانمردی خدمت به بنی آدم برای برادری و برابری و غمخواری به غم زده گان است. چنانچه در روایات تاریخی آمده است: شهریاری از آن کسی است که به برادر ناتوان خود کمک کند.»

(ص-۲۲- کتاب آیین جوانمردی استاد قربان واسع تاجیکی)

وظیفه اسلامی واخلاقی هر فرد مسلمان است که هرکسی که از او یاری بخواهد او را به جان و دل بپذیرد ودر انجام مقصودش اگر چه پرخطر باشد از هیچ نوع کوشش دریغ نه ورزد، پناه اوردنده را هرگز به دشمن تسلیم نکند و به یاری بیچاره گان شتافت و این یک مسؤولیت بزرگ یک جوانمرد مسلمان می باشد.

یاغیان

«در سده چهارم هجری قمری فتیان در آنوقت به (عیاران) و (سرگردانان) و (یاغیان) شهرت داشتند.»

(مقدمه آیین جوانمردی از هانری کربن)

یتیم

« کسی که برای رسیدن به مقام پهلوانی، عیاری وشاطری تحت سرپرستی پهلوانی به ورزش و ریاضت اشتغال داشته باشد. چنانکه در بدایع الوقایع آمده است، هنگام آمدن پهلوان علی روستایی به هرات سلطان حسین بایقرا از پهلوان ابوسعید می پرسد آیا کسی هست که با این پهلوان کشتی بگیرد؟ و او می گوید: آری در تکیه یتیمی است. مقصود از پهلوان درویش محمد بوده است. میر نجات هم در مثنوی (گل کشتی) خود می گوید؛ شعر:

پیر و برنا همگی عاشق و معشوق همیم

همه گر دُر یتیم و همه گر مرد یتیم

در اینجا مرد (یتیم) کنایه از عیار و جوانمرد و پهلوان است.

(ص-۳۱۲- تاریخ و فرهنگ زورخانه)

«بطوریکه در بعضی مآخذ قرن نهم به بعد مشاهده می شود در خراسان به عیاران یتیم می گفتند و حتی یتیم خانه به مفهوم محل اقامت یتیم ها در بعضی آثار دیده شده و ازجمله ، اشرف شاعر می گوید:

به نان شدند ز عیار پیشگی رامم

یتیم خانه من چون صدف پر از گهر است»

(ص-۱۵۰ مقاله پرتو بیضایی کاشانی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

چون یتیم ها در خوردسالی درد محرومیت و یتیمی کشیده و با مشکلات زنده گی دست و پنجه نرم کرده باشند، با واژه های انسانیت، شرافت ونجابت بیشتر

آشنا واحساسش به دیگران عالیتر است. و بدون شک، عطوفت، رحم دلی در برابر یتیمان، مستمندان، محرومان و شکنجه شده گان بیشتر از او انتظار رفته و بیش ازهمه جانب عدل و انصاف را در برابر این گروه ها مراعات می کند.

بنابرین عیار و جوانمرد بخاطر بخود یتیم نام نهاده اند که چون یتیم به درد دل ها آگاهی داشته و خویشتن را در انظار با وجود قدرت و اقتدار کوچک و حقیر نمایاند تا به مرض کبر وخودستایی و جاه طلبی آغشته نگردیده ازخدمت به عوام الناس بازنماند.

یتیم خانه

«محل اقامت یتیم ها یا عیاران را می گفته اند و یا محلی که عیاران در آن بیتوته می کردند. و یا برنامه های خرد را تنظیم می کردند (یتیم خانه) نامیده می شد، بسیار احتمال دارد که این نام به این مناسبت انتخاب شده باشد که این جوانان پس از ورود در جرگه عیاران و جوانمردان بایداز این پس خود را اداره کنند و نه پدر ونه مادر و هیچکس در زنده گی آنان تأثیر نخواهند داشت، گویی از نو زاده شده و یتیم مانده اند.

نوذر از آنجا به یتیم خانه رفت، نوذر از پس امیر بیرون آمد و به یتیم خانه رفته اسباب عیاری که ضرورت بود برداشته با لباس درویشی روانه شد»

(۱- ص۵۷- مقاله باستانی پاریزی به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

(۲- داستان امیر حمزه)

یخاب

ابن حوقل میگوید: آدم آگاهی به من گفت: که در سمرقند در بیش از دو هزار جای یخاب خیراتی است و بر گرد هر یک از آن سقابخانه ها جامهای مسین گذاشته شده است. این را ناگفته نباید گذاشت که در بعضی جایها کوزه های پر از آب نیز گذاشته شده است. تا مسافران از آن بی بها استفاده نمایند و این خدمت را جوانمردان آن شهر به انجام می رسانیدند.»

در کشور ما افغانستان در اکثر مناطق در ایام گرم پیره زنان چاتی های یخابی را در کنار رهرو عمومی در زیر سایه درخت پر از آب کرده گیلاسی در پهلویش می گذارند تا مردم از آن استفاده کنند اینتوع یخاب ها رادر پنجشیر ونورستان ودر مناطق که نسبت به سایر جا ها گرمتر است دیده ام و راستی به این کار کوچک چه اجر بزرگ را نصیب شده اهمیت آن به آنکس که تشنه می باشد و در سفر باشد بهتر و خوبتر معلوم میشود.

یراق عیاری

(دیده شود ساز شب روان)

یعقوب لیث

یعقوب لیث در یکی ازدهات کوچک نزدیک زرنج به دنیا آمد. این دهکده (قرنین) نام داشت که در دومنزلی شمال شرق زرنج و یک منزلی شمال قلعه

خاش در ولایت نیشک، بر سر راه فراه قرار گرفته بود. گویند روزی ستورگاه رستم بود و در گوشه شمال غربی آن (تخت رستم) بر دماغه (پوزک) خود نمایی می کرد.

یعقوب لیث در این دهکده در خانواده رویگری بنام (لیث) یا لیث بن معدل بن ماهان بن حاتم... به دنیا آمد و نسبت خود را به دودمان کیانی می رساند.

لیث غیر از یعقوب سه پسر دیگر داشت نام یکی عمر و دیگری علی و آن دیگر هم طاهر بود.

یعقوب شغل رویگری اختیار کرد و عمرو استربانی و یا بنایی میکرد و طاهر هم شغل نجاری داشته و علی برادر کوچک آنها نیز شغلی از همین روال انجام می داد.

و بعد نظر به مشکلات اقتصادی به شهر زرنج نقل مکان می نمایند و در آنجا به شغل رویگری پرداخته و دوکان آنها در محله که مرکز عیاران و آمد و شد جوانان شبگرد بود واقع شده بود.

لیث طبع بخشنده داشت و هر چه بدست آوردی باعیاران خوردی، پسران لیث نیز از پدر تقلید می کردند. آنها به زودی درمیان رفقای خود مردان برجسته و به شیوه سخاوت و جوانمردی و رفیق پروری دوستان زیاد پیدا کردند، مخصوصاً یعقوب هرچه پیدا می کرد صرف جوانان جوانمرد می کرد. روح سرکش یعقوب با شغلش نمی خواند و چون دارای خیالات بلند بود از پای کوره رویگری برخاست و در حلقه عیاران و جوانمردان در آمد.

یعقوب به زودی در میان عیاران لیاقت خود را بروز داد و با ابراز شایستگی به حیث سر دسته گروه عیاران قرار گرفت.

بدین طریق یعقوب از رویگری عیار شد و از آنجا به راهداری و سپس سرهنگی یافت و کم کم نسبت کار روایی هایی عیاری اش بر سر زبانها افتاد و به اندک مدت معرفتی بدست آورد. باری یعقوب با گروهی دیگر که تحت سرهنگی مامایش کثیر بن رقاد در شهر کش واقع هیرمند سفلی یکجا شده به فعالیت های سیاسی و نظامی آغاز می کند.

یعقوب لیث با مامایش کثیر بن رقاد با دسته های دیگر از عیاران سیستان چون گروهی درهم بن نصر یکجا شده صالح بن نصر بستی را در قیام بر ضد حاکم طاهری (ابراهیم قوسی) کمک کردند. و این اولین باری است که در زمره گروه عیاران سیستان از یعقوب نامبرده می شود. این فرزند سیستان عیار نیرومند و دلاور و جانباز جوانمرد و میهن دوستی بی همتا بود.

یعقوب لیث بعد از دست یافتن به زرنج و بست و نواحی مربوط آن هرات و کابل را متصرف شد در سالهای (۲۵٤-۲٤۸هـ) به استقرار پایه های قدرت ملی اشتغال داشت. و بعد به کرمان دست یافته و در سال (۲۵۹هـ) آخرین فرد طاهریان را که با خلیفه همکاری می کرد بر انداخت و بر خراسان درفش آزادی بر افراشت، سپس مازندران و گرگان را گرفته به سال (۲٦۱هـ) فارس را نیز متصرف شد. و خلیفه بغداد هم فرمان حکومت از سند تا شرط بغداد برای وی فرستاد.

یعقوب لیث یکسال بعد با سپاه گران به عزم تسخیر بغداد برآمد اما در اثر نیرنگ خلیفه یعقوب لیث شکست خورده به خوزستان عقب نشینی کرد. و در جندی شاپور مستقر شد و بالآخره در آنجا در اثر بیماری که عاید حالش شد جهان را پدرود گفت.

یعقوب لیث عیاران و جوانمردان پیرو خود را همچو برادر احترام می نمود. همین حسن احترام و غمخواریش با همکاران بود که عیاران و جوانمردان سیستان او را تا پایه امیری بر داشتند، چنانکه در تاریخ سیستان آمده است:

یعقوب لیث هرچه به سیستان بدست کردی طعام ساختی و عیاران سیستانرا مهمان کردی و خلعت دادی.

یعقوب لیث مردی آهنین تصمیم بود، یکی از دشمنانش یعنی حسن بن زید فرمانروای طبرستان او را از لحاظ عزم راسخ واراده پولادینش (سندان) نامیده است.

یعقوب لیث به تمامی معنی یک سرباز بود؛ سربازی پرکار، وقت شناس، خشن، نافذ و پر همینه که همیشه آماده عمل و پیکار بود، یعقوب لیث مثل همه قهرمانان جنگجوی تاریخ هرگز فرصت این را نداد که لشکریانش به تن آسایی بپردازند. و خود او نیز مردی بود از جمله کسانیکه بر خانه زین زاده و در جامه زره پرورده شده بودند و فراش شب آنها نمد زین بود. او هرگز به فکر تن آسایی و هوس جویی نیفتاد. گویند وقتی اراده سفر داشت و ایام تابستان بود رخت وسلاح پوشیده بر بام در آفتاب ایستاده بود و انتظار وقت حرکت را که تعیین میشد می کشید. یکی عرض کرد که آفتاب بسیار گرم است در سایه باید استراحت کرد.

یعقوب لیث گفت: هرگاه مرا تاب گرمی آفتاب نباشد و به استراحت خود را عادت فرمایم، فردا در معرکه جنگ تاب تندی وتیزی نیزه و شمشیر و تیر را چگونه دارم؟ و به کدام استعداد بر دشمنان حمله آورم؟

یعقوب لیث زنده گی ساده داشت؛ لباس کرباس می پوشید بروی زمین می نشست و سرش را روی سپر گذاشته می خوابید و تنها در وقت رسمیات گارد مخصوص خود را جمع می کرد.

روزی شاهین نزد یعقوب شده و گفت: این مرد خبر آورده است باید که بگوید: یعقوب گفت: همه بگفت و شنیدم. کار سیستان اندر سه چیز است؛ عمارت، الفت ومعاملت.

هر سه پرسیدم که اندر مظالم هیچکس از میر آب گله کرد؟ گفتا نه، دانستم که اندر حدیث عمارت تأخیر نیست وگفتم به پای چوب عمار کسی بود گفتا: نبود، دانستم که الفت بر جای است و تعصب نیست. سه دیگر معاملت عمال و رعیت باشد؛ چون بر رعیت زیاد رود و بیداد باشد تدبیر خویش پای منار کهن کنند وآنجا جمع شودن و به مظالم شوند چون نبود آنجا دانستم که به رعیت جور نیست و بیش از این چه پرسم؟

در عین حال یعقوب هرگز از عبادت خدای غافل نبود ازباب تعبد اندر شبانه روز صد و هفتاد رکعت نماز زیادت کردی، از این جهت در تعمیر مساجد و بنا های خیریه کوشا بود.

در مورد اخلاق و سجایای نیک و جوانمردی و کارنامه های عیاری یعقوب لیث صفار هم در این دایرهٔ المعارف جسته جسته تحت عناوین مختلف آمده است و ضرورت به بیان بیشتر را ندارد.»

(۱- ص-۱۰۳- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه ها تألیف محمد اعظم سیستانی)

(۲- زنده گانی یعقوب لیث تألیف حسین یزدانیان)

(۳- زین الاخبار گردیزی از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران)

٤- ص-۱۲٦- یعقوب لیث تألیف باستانی پاریزی)

(٥- ص-۱۳۰- کتاب آیین جوانمردی استاد قربان واسع تاجیکی)

(٦- ص-۲۷۱- مقاله سید صادق گوهرین به نقل از کتاب آیین جوانمردی هانری کربن)

(۷- افغانستان در مسیر تاریخ، تألیف میر غلام محمد غبار)

(۸- مقدمه فتوت نامه سلطانی از داکتر محمد جعفر محجوب)

(۹- شیرمرد سیستان نوشته ناصر نجمی، تهران ۱۹٦۰م)

یکی کردن دل و ز بان

زبان ودل یکی کن با همه کس

چنان کز پیش باش ازپس

(...)

یل

«پهلوان، دلیر، دلاور، مبارز، یلان جمع آن.»

(فرهنگ عمید)

یوسف (ع)

«یوسف (ع) را بخاطری جوانمرد گویند که گناه برادران به روی ایشان نیاورد و به آن خواری که با او کرده بودند، گفت: (لا تثرب علیکم الیوم) . بر شما هیچ سرزنش نیست امروز. از آن خود در گذرانید واز حق تعالی نیز آمرزش خواست که (یغفرالله لکم). امام حسین (رض) فرموده است که جوانمردی یوسف (ع) از آن بود که خود را از حرام نگهداشت وطریق عفت و پاکدامنی رعایت کرد و هر که پاکدامن و پاکیزه روزگار گذرانید و چشم و دست از حرام نگاه دارد جوانمرد بود.»

(ص-۲۱- فتوت نامه سلطانی)

یوسف البرم

«یکی دیگر از هواخواهان ابومسلم خراسانی که از پوشنگ هرات بودخروج کرد و نهضت اوخراسان، مرو و طالقان و گوزگانان را فرا گرفت ولی به زودی از جانب لشکر مهدی خلیفه در یک نبرد تن به تن دستگیر و به بغداد فرستاده شده و در آنجا به قطع کردن اعضای بدنش به امر خلیفه به زنده گانیش خاتمه دادند.»

(ص-۱٤- سیستان سرزمین ماسه ها و حماسه های جلد سوم)

یوشع (طالب العلم جوانمرد)

«یوشع بن نون را بخاطری جوانمرد گفت که طلب علم می کردو هر که در طلب علم و دانش باشد هر آیینه باید که از جمیع آرزوهای نفس خود بگذرد تا به مطلوب برسد و یوشع پای بر سر آرزو های نفس نهاده بوده و ملازمت استاد، (موسی (ع) قبول کرده و هر که بدین صفت متصف باشد، جوانمرداست.

(۱- ص۲۱- همان کتاب)

(۲- کتاب آیین جوانمردی استاد قربان واسع تاجیکی)

ببلیوگرافی (فهرست مآخذ)

آیینه، یوسف (کاکه و ازمشایخ جوانمردان) «از عیاران تا کاکه ها، مجله لمر، کابل، شماره یازدهم، ۱۳۵۰ هـ ش.

تلبیس ابلیس. (ب.ت)

ابن حوقل

صورة الارض، تهران، ۱۳۳۹ هـ ش.

ابن خلدون

مقدمه یی ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادای، چاپ پنجم، تهران، شرکت انتشارات علمی، ۱۳٦٦ هـ ش.

ابن یمین

دیوان ابن یمین، تهران، (ب.ت)

ابوسعید، شیخ محمد بن ابوسعید بن ابوطاهر

اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید، با اهتمام داکتر ذبیح الله صفا، تهران، ۱۳۳۲ هـ.ش .

احمد دانش

نوادرالوقایع، تهران (ب.ت)

احسان یار شاطر

داستانهای باستان، تهران، ۱۳۲۷. هـ.ش.

افغانی نویس، عبدالله

لغات عامیان افغانستان، کابل ۱۳۳۷ هـ.ش.

انصافپور، غلام رضا

تاریخ و فرهنگ زورخانه و گروههای اجتماعی زورخانه رو، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، (ب.ت)

۳٦۲ ص

انصافپور، غلام رضا

حقوق و مقام زن در شاهنامه فردوسی، تهران، وزارت فرهنگ وهنر، (ب.ت)

۱۱۸ ص

انصاری، خواجه عبدالله،

تفسیر ادبی وعرفانی قرآن مجید، تهران، اقبال، ۱۳٦۹.

جلد اول ودوم

انوری

دیوان انوری، تهران(ب.ت)

باستانی پاریزی

یعقوب لیث، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳٤٤ هـ.ش

ایرانی دینشاه

اخلاق ایران باستان، تهران، انتشارات انجمن زرتشتیان، (ب.ت)

برشنا، عبدالغفور

قصه ها وافسانه ها، کابل، ۱۳۵۲ هـ.ش.

برهان تبریزی، محمد بن خلف

برهان قاطع، تهران، ۱۳۳۱ هـ.ش.

بلخی رومی، مولانا جلال الدین

مثنوی معنوی مولوی رومی، تهران، (ب.ت)

بلخی عبدالله، محمد بن محمد

فضایل بلخ به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران؛ ۱۳۹۵ هـ.ش

بهار، ملک الشعرا

سبک شناسی به ویرایش ملک الشعرا بهار، چاپ دوم، تهران ۱۳۳۷ هـ.ش .

جلد سوم

بهرنگی، صمد

کوراوغلی و کچل حمزه، تهران، ۱۳٤۷ هـ.ش.

بیدپا

داستانهای بید پا، ترجمه محمد بن عبدالله البخاری، تهران شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳٦۱ هـ.ش.

بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین

تاریخ بیهقی با تصحیح علی اکبر فیاض، کابل، مطبعه دولتی، ۱۳٦٤ هـ.ش.

۱۲ . ۱۸ ص

پاکستانی، محمد ریاض

«نهضت فتوت در ایران و جهان اسلام» مجله دانشکده ادبیات وعلوم انسانی؛ مشهد، سال نهم، شماره (۲۵) ۱۳۵۳ هـ.ش.

پویای فاریابی

«عیاری یا سنت جلیل جوانمردی در خراسان زمین» مجله فرهنگ مردم، کابل، شماره سوم، ۱۳٦۰ هـ.ش.

تاریخ ادبیات ایران، ترجمه علی پادشاه، تهران، ۱۳۳۵ هـ.ش.

تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان دوره امویان، تهران، (ب.ت)

تاریخ سیستان به تصحیح ملک الشعرا بهار، تهران، ۱۳۱٤ هـ.ش.

تازه، سمیع الله

ریشه های تاریخی و فرهنگی نورستان، کابل، آمریت فرهنگ مردم، ۱۳٦۷ هـ.ش.

۳٦۹ص.

تازه سمیع الله،

ادبیات شفاهی نورستان (ب. ت)

تبریزی زرکوب، نجم الدین ابوبکر محمد بن مودود.

فتوت نامه نجم الدین زرکوب تبریزی، تهران، (ب.ت)

تحفة الوصایا (ب.ت)

فیض الاسلام، حاج سید علینقی

ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران، ۱۳٤۵، هـ.ش. ۱۳٤۰ص.

بدیع الزمان فروزانفر

ترجمه رساله قشریه به کوشش بدیع الزمان فروزانفر، تهران، ۱۳٤٥ هـ.ش.

تیشنرفرانتس

«گروه فتوت در کشور های اسلامی»، مجله دانشکده ادبیات، تهران، ۱۳۳٥ هـ.ش.

الثقری، عماد الدین محمد .

جواهر الاسماء به اهتمام شمس الدین آل احمد، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳٥۲ هـ.ش.

جامی، نورالدین عبدالرحمن.

سلسلة الذهب (ب.ت)

جامی، نورالدین عبدالرحمن.

دیوان نورالدین عبدالرحمن جامی(ب.ت)

جرجی زیدان

ابومسلم خراسانی، ترجمه محمد علی شیرازی، تهران، (ب.ت)

جلالی، علی احمد

مطالعه تاریخ افغانستان از نگاه عسکری، کابل، مطبعه عسکری، (ب.ت)

جلد دوم

جلالی، غلام جیلانی

«از عیاران تا کاکه ها» مجله لمر، کابل، شماره دوازدهم، ۱۳٥۰ هـ.ش.

حافظ شیرازی

دیوان حافظ شیرازی (ب. ت)

حاکمی، سیداسماعیل

«ایین فتوت وعیاری» مجله سخن تهران، شماره نهم دور نزدهم ۱۳٤۸. هـ.ش

حبیبی، پوهاند عبدالحی

«جوانمردان و عیاران: مجله آریانا، کابل، انجمن تاریخ شماره (۷ و ۵)، ۱۳٦۲ هـ.ش.

حسرت یونس

اسلامی تاریخی قصی، ترجمه مولانا سیف الحنان موسی زی، لاهور، علمی کتابخانه، (ب.ت)

٦۹ص

حقشناس، دکتر ش.ن.

دسایس وجنایات روس در افغانستان، چاپ دوم، تهران، ۱۳٦۸. هـ.ش.

حکم، عبدالشکور

از عیاری تا امارت... امیر حبیب الله کلکانی، پشاور، فضل کتابفروشی، ۱۳۷۷ هـ.ش.

۵۷٦ص مصور.

حموی الانصاری، مهدی

«فتوت عندالعرب». روزنامه الجمهوریه، بغداد، ۱۹۸۱م.

حمید، حمید

زنده گی و روزگار و اندیشه پوریای ولی پهلوان خوارزمی. تهران ۱۳۵۳ هـ.ش.

خلیل محمد ابراهیم

شرح حال ابن ادهم، کابل، مطبعه دولتی، ۱۳٤٥هـ.ش.

خلیلی، خلیل الله

عیاری ازخراسان، پشاور، (ب.ت) ۱۸۷ص

خواجه محمدپارسا

فصل الخطاب بوصل الاحباب، تهران، (ب.ت)

خوانساری محمد

«در بیان اصول فتوت و آداب فتیان»، مجله راهنمای کتاب، تهران، سال شانزدهم، شماره اول و دوم، ۱۳۵۲هـ.ش.

دایرة المعارف ازبکستان، تاشکند، اکادیمی علوم ازبکستان، ۱۹۷۵م.

دایرة المعارف فارسی، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳٥٦هـ.ش.

ج۱ و ۲ ۱٥٥۸ ص.

دوانی علی

تاریخ اسلام از آغاز تا هجرت، تهران، (ب.ت)

دهخدا، علی اکبر

لغت نامه دهخدا، زیر نظر داکتر محمد معین، تهران، ۱۳٤٦هـ.ش.

ج۱-۲-۳-٤-٥-٦-۷.

رامپوری، غیاث الدین جلال الدین

غیاث اللغات به کوشش دبیر سیاقی، تهران، ۱۳٤۲هـ.ش. ج ۱و ۲.

رفیق یحیایی

«توره مرد افسانه آفرین قرنها»، مجله لمر، کابل، شماره هشتم و نهم، ۱۳۵۰هـ.ش.

رواندی، مرتضی

تاریخ اجتماعی ایران، تهران، امیر کبیر، (ب.ت) جلد اول

سباعی داکتر محمد مصطفی

اسلامی تهذیب او تمدن، ترجمه مولوی احمدزی، پشاور، انجنیر احمدشاه، ۱۳٦۲هـ.ش.

٤۱۸ ص

سعدی شیرازی، شیخ مصلح الدین

کلیات سعدی شیرازی، تهران (ب.ت)

ابن بطوطه

سفر نامه ، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، ۱۳۳۸هـ.ش.

سلیمی، ابوعبدالرحمن.

ملامتیان و صوفیان و جوانمردان، ترجمه علی رضوی وبه تصحیح ابوالعلاء عفیفی. کابل، ۱۳٤٤هـ.ش.

سمرقندی

تحفة الاخوان فی خصه یص الفتیان، (ب.ت)

«سمک عیار ستایشنامه دلیری و جوانمردی ها»، مجله سخن، تهران، شماره چهارم دوره پانزدهم، ۱۳۳۹هـ.ش.

سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم.

دیوان سنایی غزنوی، تهران، (ب.ت)

سیدرسول

نگاهی به عهد سلطنت امانی، پشاور، اتحاداسلامی افغانستان، ۱۳٦۲، هـ.ش. ۳۱٦ ص.

شاد محمد پادشاه

فرهنگ آنندراج،تهران، ۱۳۳۸هـ.ش.

ج۱ -۷.

شریعتی، داکتر علی

اسلام شناسی، تهران، ۱۳۵۱هـ.ش. ۱۳٤ص

شریعتی، داکتر علی

انسان او اسلام، (ب.ت)

٦٤ ص پشتو

شریعتی، داکتر علی

زن در چشم و دل محمد(ص) ، تهران،انتشارات محمد (ب.ت)

۳۵ ص

شریعتی، داکتر علی

توتم پرستی، مشهد، انتشارات محمد، ۱۳٤۷هـ.ش.

۵٦ ص

شریعتی داکتر علی

تکیه بر مذهب (ب.ت)، نشریه میقات، ۱۳۵۷ ص.

شریعتی، داکتر علی

قاسطین، مارقین، ناکثین، چاپ دوم، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۵۸هـ.ش.

۱۹۹ ص

شریعتی داکتر علی

امت وامامت (ب.ت)

شریعتی، داکتر علی

روشنفکر و مسؤولیت او در جامعه (ب.ت)

۹۲ ص

شورماچ نورستانی، محمداکبر

نورستان در گستره تاریخ، نورستان فوندیشن

شهرانی، عنایت الله

«غنی نسواری» ، مجله لمر، کابل، وزارت اطلاعات و کلتور، شماره دوم، ۱۳۵۱هـ.ش.

شهرستانی

الملل و النحل، تهران، ۱۳٤۸هـ.ش.

شیخ کبیر همدانی، سید علی بن شهاب الدین میر سید محمد، فتوت نامه شیخ کبیر، (ب.ت)

صراف، مرتضی

«جوانمردان» مجله ارمغان، تهران، دوره چهلم، شماره دوم و هفتم، ۱۳۵۰هـ.ش.

صفا، داکتر ذبیح الله

حماسه سرایی درایران، چاپ سوم، ابن سینا، ۱۳۳۲هـ.ش.

ج۱-۳

طه حسین داکتر

آیینه اسلام، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، (ب.ت)

طرطوسی، ابوطاهر

ابومسلم نامه، به کوشش اقبال یغمایی؛ تهران، انتشارات گوتنبرگ، (ب.ت)

٦٧٩ ص

طرطوسی، ابوطاهر

دارابنامه به کوشش داکترذبیح الله صفا؛ تهران، بنگاه ترجمه ونشر کتابها، ١٣٤٤هـ.ش.

٥٦١ ص

طوسی، نصیر الدین

اخلاق ناصری، به تصحیح مجتبی مینوی وعلی رضا حیدری، تهران، انتشارات خوارزمی (ب.ت)

عطار نیشاپوری، فریدالدین

فتوت نامه عطار، تهران (ب.ت)

عطار نیشاپوری، شیخ فریدالدین عطار

منطق الطیر به کوشش جواد مشکورچاپ سوم تهران، ١٣٤٧هـ.ش.

علاوالدوله، رکن الدین المکارم محمد بن شرف الدین. فتوت نامه علاوالدوله رکن الدین المکارم محمد بن شرف الدین احمد بن بیابانکی (ب.ت)

فتوت نامه علاوالدوله. (ب. ت)

علی بن حسین بن جغدویه

مراة المروت؛ تهران (ب.ت)

عمید حسن

فرهنگ عمید، تهران،(ب.ت)

ج۱ و۲

عینی صدر الدین

یادداشتهای صدرالدین عینی دانشمند تاجیک، دوشنبه (ب.ت)

غبار میر غلام محمد

افغانستان در مسیر تاریخ، کابل، مطبعه دولتی، ۱۳٤٦هـ.ش.

جلد اول و دوم

«فتوت نامه از قرن هفتم هجری،تهران، مجله فرهنگ ایران زمین، شماره دهم، (ب.ت)

فرامرز بن خداداد

سمک عیار به تصحیح پرویز ناتل خانلری. تهران؛ بنیاد فرهنگ؛ ۱۳۳۸هـ.ش.

ج ۱ -۵.

فردوسی؛ ابوالقاسم

شاهنامه فردوسی، تهران، چاپ اقبال، ۱۳٤۷هـ.ش.

ج۱-٤

قادری عباس، فقیر محمد

اسماءالحسنی، پشاور، پشاور یونیورستی، (ب.ت) ۳۵۰ ص

قاموس الفارسی، (فارسی عربی)

بیروت، دارالکتب لبنانیه، ۱۹۸۲م.

قرآنکریم، لاهور، تاج کمپنی، (ب.ت)

٤٨٥ص

قربان واسع

نامه جوانمردی، دوشنبه ١٣٦٤هـ.ش.

تاجیکی قربان واسع

رمز جوانمردی، دوشنبه ١٣٦٤هـ.ش.

تاجیکی قربان واسع

ایین جوانمردی، کابل، مطبعه دولتی، ١٣٦٥هـ.ش.

٢٥٨ص

قواعد الفنون، تهران، (ب.ت)

قویم

«کور اغلو» کابل، مجله ادب، پوهنحی ادبیات، شماره دوم، ١٣٥٥هـ.ش.

کاشانی، عبدالرزاق

تحفه الاخوان، تهران، (ب.ت)

کاشانی، عبدالرزاق

فتوت نامه کمال الدین عبدالرزاق کاشانی، تهران؛ (ب.ت)

کاظمینی، کاظم

عیاران با ویژه گی ه ی پهلوانی از تاریخ اجتماعی و قومی ایران، تهران، چاپ بیهقی، ۱۳۴۹هـ.ش.

کاظمینی؛ کاظم

مقام جهانی ایرانیان در بنیاد گذاری روح قهرمانی و گسترش حصال عالی ورزشی، تهران، چاپ مطبوعات، ۱۳۴۵هـ.ش.

۳۰۰ ص

کربن هانری

آیین جوانمردی، ترجمه احسان نراقی، تهران، چاپخانه کتیبه، ۱۳۶۳هـ.ش.

۲۳۳ ص

کرکهری، یوسف

فتوت نامه یوسف کرکهری، تهران، (ب.ت)

کرمانی، کمال الدین محمد بن علی

گل و نوروز، به اهتمام کمال غنی تهران، ۱۳۵۰هـ.ش.

کریستین سن

ایران از آغاز تا اسلام ترجمه داکتر محمد معین، تهران، (ب.ت)

کریستین سن

ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، انتشارات ابن سینا، (ب.ت)

کشاورز، کریم

هزار سال نثر فارسی، تهران، ۱۳۴۵ هـ.ش.

ج-۲

کوشان غلام حضرت

«هنر تمثیل تیاتر در افغانستان، کابل، شماره دهم، ۱۳۶۱ هـ ش.

کیکاوس، امیر عنصر المعالی.

قابوس نامه، به کوشش سعید نفیسی چاپ دوم، تهران، ۱۳۲۹ هـ.ش.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود

زین الاخبار گردیزی، مقابله و تصحیح پوهاند عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳٤۸، هـ.ش

محب، اخی احمد، (از جوانمردان سوریه)

کتاب الفتوت (ب.ت)

محجوب، داکتر محمد جعفر

«آیین عیاری» مجله سخن، تهران، شماره ۹، ۱۱ و ۱۲ دوره نزدهم، ۱۳٤۸ هـ.ش.

محمد عوفی

جوامع الحکایات و لوامع الروایات، به کوشش بانوصفا کریمی، تهران، ۱۳۵۲، هـ.ش

ج ۱

محمدغفران، داکتر

فرهنگ واصطلاحات روز، (ب.ت)

محمدفرهاد

کوهدامنی کاکه بود(ب.ت)

مسعودی

مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران، (ب.ت)

معتمدی، داکتر علی احمد

مذهب قدیم نورستان، کابل (ب.ت)

معین، داکتر محمد

فرهنگ فارسی معین، تهران، چاپ اقبال، ۱۳٤٥ هـ.ش.

مطهری، مرتضی

مسأله حجاب، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳٦٥ هـ.ش

مطهری، مرتضی

نظام حقوق زن دراسلام، تهران؛ انتشارات صدرا، ۱۳٦٥. هـ.ش.

٤٦٩.ص

مطهری، مرتضی

امداد های غیبی در زنده گی بشر، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳٥٤ هـ.ش.

منتظر حسین

ذهنیت مستشرقین و اصالت مهدویت، تهران چاپ پرتو، (ب.ت)

۹٤ ص

مولانا فخر الدین

لطایف الطوایف، به اهتمام گلچین معانی، تهران، ۱۳٥۲ . هـ.ش

مولایی، محمد سرور

«بحثی درباره داستان سمک عیار» مجله سخن، تهران، شماره یازدهم، ۱۳٥۳. هـ.ش.

ناتل خانلری، پرویز

«آیین عیاری» مجله سخن ، تهران، شماره اول، دوره هژدهم، ۱۳٤۸ .

ناصری

فتوت نامه ناصری، به تصحیح سعید نفیسی، مجله فرهنگ ایران زمین، تهران، شماره اول، ۱۳٤۱. هـ.ش.

نجمی ناصری

شیر مرد سیستان، تهران، ۱۹٦۰م

نرشخی ابوبکر بن جعفر

تاریخ بخارا ترجمه احمد بن محمد بن نصر انصاری، تهران، ۱۳۱۷ . هـ.ش.

نصیری، منصور الدین خواجه

مجموعه مناجات خواجه عبدالله انصاری (ب.ت)

نظامی گنجوی

کلیات نظامی گنجوی، تهران، (ب.ت)

نظام الملک ابوعلی حسن بن علی

سیاست نامه، به تصحیح محمد قزوینی، تهران، ۱۳٤٤ . هـ.ش.

نفیسی علی اکبر

فرهنگ نفیسی، تهران، ۱۳٤۳ . هـ.ش.

ج ۱ و ۲ .

نفیسی، سعید

ماه نخشب، تهران، ۱۳٤۷. هـ.ش.

نفیسی سعید

سرچشمه های تصوف درایران، تهران، ۱۳۴۳ . هـ.ش

نووی، امام محی الدین ابوذکریا بن شرف.

ریاض الصالحین، ترحمه و حواشی از استاد نعمت الله شهرانی، لاهو ، دارالغروبه الدعوة الاسلامیه، ۱۹۹٤م.

نیشاپوری عبدالرحمز

فتوت نامه ابوعبدالرحمن نیشاپوری (ب.ت)

واصفی، زین الدین

بدایع الوقایع به تصحیح الکساندریلدروف تهران، بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳٤۹ . هـ .ش

ج۱ و۲.

واعظ، اصیل الدین

رساله مزارات هرات ، تصحیح و حواشی استاد فکری سلجوقی، کابل، مطبعه دولتی، ۱۳٤٦. هـ ش.

واعظ، کاشفی سبزواری ملا حسین

فتوت نامه سلطانی، به تصحیح واهتمام ومقدمه داکتر محمد جعفر محجوب، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰. هـ.ش

هجویری، هروی

کشف المحجوب، تهران، (ب.ت)

یغمایی، منتخب السادات

حماسه فتحنامه نایبی، تهران، انتشارات اسپرک، ۱۳۶۸. هـ.ش.

یقین حیدر

عیاران و کاکه های خراسان در گستره تاریخ، کابل، مطبعه دولتی، ۱۳۶۵ هـ.ش.

یوسفی، غلام حسین

«در آرزوی جوانمردی» مجله ادبیات، دانشگاه فردوسی، مشهد سال اول، شماره سوم، ۱۳۵۳ هـ.ش.

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین، انه خیر ناصر و معین



در تصویر فوق که از انترنت گرفته شده است، کلمه ی "کنیت" اشتباها"کینت" تایپ گردیده است. مقصد از انتخاب این تصویر آن است که کتاب " دائرۀالمعارف جوانمردی (فتوت) " خوب یا معیوب، اولین اثر در باغ فرهنگ جوانمردی است و " فضل تقدم " دارد.

سعدی صاحب در کتاب گلستان گفته است:

"بماند سالها این نظم و ترتیب

ز ما هر ذره خاک افتاده جایی

غرض نقشیست کز ما یاد ماند

که هستی را نمی بینم بقایی

مگر صاحبدلی روزی به رحمت

کند در کار درویشان دعایی"

خداوند کریم، رحمت کناد ابومسلم مدیر محمد حیدر الینایی، عاشق صادق " جوانمردی (فتوت) " - مجاهد منورالفکر نورستان زمین - را و قبر ایشان را پرنور بسازاد. آمین یا رب العالمین.

"جوانمرد باشی دو گیتی تراست

دو گیتی بود بر جوانمرد راست"

(سعدی صاحب)

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین. هوالمستعان و خیر معین

دائرة المعارف جوانمردی (فُتُوَّت)

ضمیمهٔ " دائرة المعارف جوانمردی ({ آفتاب عالم علم } فُتُوَّت)

الف - " در آخر چون هر چیز رو به زوال می رود، کاکَه گی هم در خدمت امراء و متنفذین قرار گر فته و چون عیّاران و جوانمردان در اوائل قرن بیستم به کلی از بین رفتند اما سی و پنج سال پیش یکی از عیاران و جوانمردان کابل به نام (عزیز عیّار) توانست این مکتب را دوباره باز سازی کند (یادش بخیر اگر زنده باشد در کدام کنج دنیا). عده ی کثیر از جوانان جوانمرد و عیار و پهلوانان به رهبری آن عالیجناب شروع به کار و فعالیت های فرهنگی و جنبه های عملی آن کردند و این مکتب را مطابق خواسته های عصر و اسلام مورد بهره برداری { قرار داده } و در تربیت اخلاقی جوانان کوشیده، راستی و درستی و صداقت را شعار { قرار داده } و به خدمت بیچاره گان و ستمدیده ها گام های مثمر بر می دارند.

وقتی که مداخله و تجاوز روس ها آغاز { می شود } و لشکر سرخ به خاک پاک افغانستان تجاوز می کند، به مجرد اعلان جهاد، این عیّاران و جوانمردان در هر محل و منطقه ای که بودند، با برادران مجاهد خود به جهاد می پردازند و تا بیرون رفتن قوای سرخ در سنگر های داغ رزمیده و صدها جوان جوانمرد جان شیرین خود را فدای اسلام و آزادی وطن می سازند. از چور و چپاول و جاه طلبی و جنگ های ذات البینی خودداری می نمایند و بعد از خروج روسها و آمدن حکومت مجاهدین، نسبت اختلافات و برادرکشی، { از } اشتراک با آنها خودداری { کرده } و به کار و فعالیت های شخصی پرداخته، صلح و برادری و برابری را شعار خود ساخته، در بازسازی منطقه و اصلاح خرابه های ناشی از جنگ شروع می کنند. عیاران و جوانمردان در آن حکومتی که دست اغیار یعنی بیگانگان موجود باشد اشتراک نکرده، آزادگی را بر غلامی ترجیح می دهند."

(مأخذ : دائرةالمعارف جوانمردی (فتوت) - تألیف ابومسلم مدیر محمد حیدر الینایی - مدخل " کاکه " - صفحات ۷۲۸ و ۷۲۹).

ب : از همان مأخذ - ذیل عنوان" مشاهیر و پژوهشگران مسلک جوانمردی (علمبرداران جریان جوانمردی) " - صفحه ی ۸۳۳ :

"۱۲۸ - عزیزالرحمن نیازی شاعر و محقق و دانشمند و بازساز مکتب عیّاری و جوانمردی معاصر افغانستان (عزیز عیّار، طالب کابلی، مهاجر لالا)."

(۱)

برخی از مورخین نوشته اند: در سال ۱۹۵۰، محمدعلی مهدوی، لوح یادبودی، بر سر مزار باسکرویل نصب کرد که بر روی آن شعری از عارف قزوینی، شاعر ملی ایران، کنده کاری شده بود. عارف قزوینی، در سال ۱۳۰۲ خورشیدی در سفری که به تبریز داشته و در مجلس یادبودی که بر مزار باسکرویل برگزار شد، این شعر را برای وی سرود.

ای محترم مدافعِ حریّتِ عباد

وی قائدِ شجاع و هوادار عدل و داد

کردی پی سعادتِ ایران فدای جان

پاینده باد نام تو، روحت همیشه شاد

اما یک حقیقت تاریخی وجود دارد که شعر سیصد گل سرخ یک گل نصرانی، در وصف باسکرویل (یک گل نصرانی) و سیصد نفر از یارانش، با ترجیع بندی طولانی با تکرار مصرّعیِ زیر سروده شده‌است که سراینده آن مشخص نیست.

اما با توجه به اینکه باسکرویل آمریکایی (نصرانی) به همراه سیصد نفر از یارانش در این نبرد جان باخته اند با استناد به این حقیقت تاریخی و بیت اول این شعر میتوان نتیجه گرفت که این شعر در باره باسکرویل و همرزمانش نوشته شده است.

سیصد گل سرخ، یک گل نصرانی

ما را ز سرِ بریده می‌ترسانی؟

ما گر ز سرِ بریده می‌ترسیدیم

در محفل عاشقان نمی‌رقصیدیم

(۲)



(۳)

از مردم :

چشمان خوده به ناز می گردانی

ما را ز سر بریده می ترسانی

ما گر ز سر بریده می ترسیدیم

در مجلس عاشقان نمی رقصیدیم

" بیا تا گل بر افشانیم و می در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرح نو در اندازیم"

"چو در دست است رودی خوش، بزن مطرب سرودی خوش

که دست افشان غزل خوانیم و پاکوبان سر اندازیم"

(خواجه حافظ صاحب)



"ما گر ز سر بریده می ترسیدیم"

احیاگر کاکَه گی نمی گردیدیم

کانون اساسی فتوت (جوانمردی، عیّاری، آزادگی و کاکَه گی)

شهیدستان (" افغانستان ") - کابل - میزان ۱۴۰۳ هجری شمسی - اِخوان الصّفا و خُلّان الوَفا (" برادران صفا و دوستان وفا ") ی معاصر

جهان بیمار و رنجورست

دو روزی را که بر بالین این بیمار باید زیست

اگر دردی ز جانش بر ندارم، ناجوانمردیست

(فریدون مشیری)

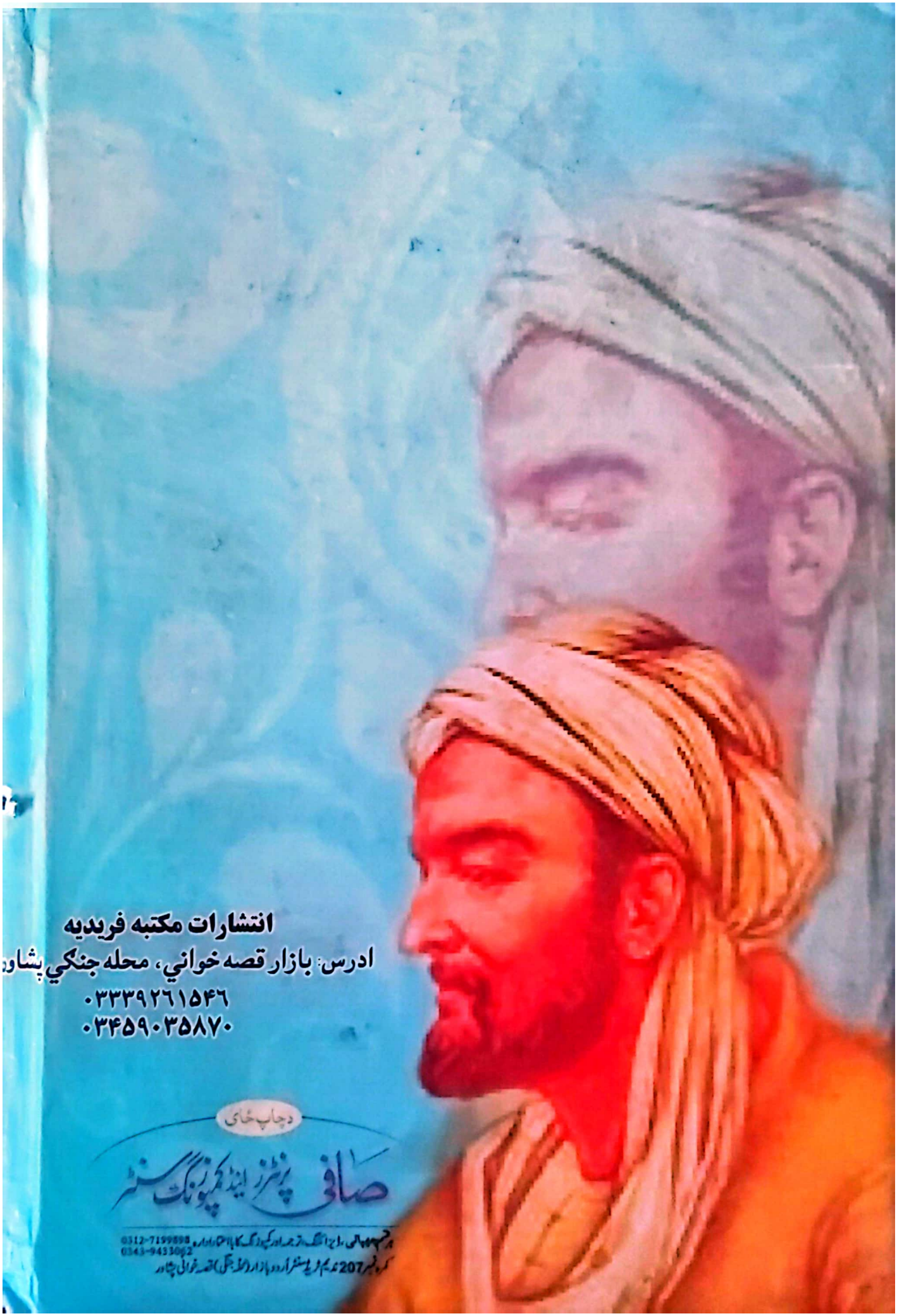
انتشارات مکتبه فریدیه
ادرس: بازار قصه خواني، محله جنگي پشاور
۰۳۳۳۹۲۶۱۵۴۶
۰۳۴۵۹۰۳۵۸۷۰
دچاپ ځای
صافی پرنٹرز اینڈ کمپوزنگ سنٹر
0312-7199898
0343-9433062
کمره نمبر 207 ندیم فریڈ سنٹر اردو بازار (محله جنگی) قصه خوانی پشاور